UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228432

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۹۵۴.۰۲ م Accession No. ۴۱۲۰۵

Author ہاشم خاں (محمد) خافی خاں

Title حصہ دوم

This book should be returne

حصه دوم

منتخب اللباب

تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملکي

در

احوال سلاطین تیموریه که در هندوستان

سلطنت کردند

باهتمام

اشیاتک سوسیتی بنگاله

بتصحیح

مولوی کبیر الدین احمد صاحب

در

مطبع مظهر العجایب

مشهور بمطبع اردو گائیڈ طبع شد

کلکته سنه ۱۸۷۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر خلاصهٔ دود مان سلاطین خلد مکان - و زبدهٔ ثمر شجر گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زیبندهٔ افسر و اورنك ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازي که بواسطهٔ یازدهم با میر تیمور میرسد

اگر بتذکار محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دین پرور ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی پردازد و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعهٔ کمالات صوري و معنوی از علم باعمل وشجاعت باتدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشتهٔ اختصار دور می افتد اما کلمهٔ چند خالي از تصنع عبارت باحاطهٔ تحریر می آرد - اولا از ابتداي نشو و نماي ایام شباب اجتناب از ارتکاب کبائر بمرتبهٔ مي نمودند که تا انقضاي روز گار حیات باوجود مشغلهٔ جهانداري و سلطنت مملکت وسیع هندوستان عشرت نشان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره نیالود و سواي بعضي امور لابدي سلطنت که در حق وارثان ملك در مقدمات ملك داري و ملك گیري اهم ست و کمتري از فرمان

روایان سلف ازانها ضبط خود توانستند نمود و در اجراي احکام اسلام و تقویت دین متعین محمدی و تبعیت اوامر و مناهي الهي چنان تقید بکار مي برد که صیت نیکنامي دین پروری او گوش پندنیوش سلاطین هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او که در ایام شاه زادگي در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگي که با فیل دیونژاد مست جنگي بظهور آمده و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده بگذارش در امده و محتار باتیکه در زمان شورش عارضهٔ اعلی حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچنین نهنگان دریاي غیرت که هریکي شیر بیشهٔ شجاعت و تهوري خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر نباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را ازجا بر داشتن و در عین تفرقهٔ معرکهٔ رزم سر رشتهٔ بزم تردد از دست ندادن بجز تاییدات و فضل ایزد متعال حمل برچه توان نمود • بیت •

دل روشنش آگه از کار ملک • عیان نزد او جمله اسرار مالک
بآهن رسد گر ز عدلش خبر • بهاي درخت آب گردد تبر
کند سیل اگر خانهٔ را خراب • شود زهرهٔ ابر از بیم آب

باقي ذکر حسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل موقوف داشته بتحریر اصل مطلب مي پردازد •

اگرچه خلاصهٔ سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بتذکار آوردن آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل سال اواخر که مورخان از تسطیر آن ممنوع گشته برشتهٔ بیان نکشیده اند

بتحریرست بي پایان اما راقم حروف بقدر مقدور دست و پا زده بعد تفتیش تمام و تفحص تام بعضی مقدمات و واقعات قابل تحریر که از السنهٔ کهن سالان ثقه مسموع نموده و از اهل دفتر و واقعه نگار کل تحقیق کرده و درین مدت بعراي العین مشاهده نموده بدستور خوشه چینان بي بضاعت از صد یکي بزبان خامه میدهد - نزد سخن سنجان گنج معاني و مطالعه کنندگان دانش پژوه عیب پوش التماس دارد که اگر بسبب زنجیره بند سر رشتهٔ سوانح بدست نیامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روي تاریخ دیگر در مقدمات جزئي اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند •

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقام دهود که سرحد صوبهٔ احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند - درایامي که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطهٔ بیان در آمده در سنه هزار و شصت و شش هجری مطابق سال سي از جلوس اعلی حضرت که من بعد بفردوس آشیاني وآنچه بتقاضای مکان در تنگناي عبارت گنجد بزبان قلم جاري خواهد گردید بمهم بیجاپور مامور گردید - بعد ترددات نمایان که قلعهٔ بیدر و صوبهٔ احمد آباد و قلعهٔ کلیاني را بتصرف والا درآورده بصوبهٔ ظفرآباد (1) معمی ساختند -

---

(1) ن - بصوبه ظفر اباد و محمد اباد معمی ساختند •

بعده بتسخیر قلعهٔ بیجاپور کمر عزیمت بسته آنچه سعی بهادرانه وتردد رستمانه دران محاصره بظهور آوردند بتحریرتفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ سخن دور افتادن است - حاصل کلام بعد ازان که مورچال بپای قلعه رسانده کار بر محصوران تنگ اورد و مفتوح گردیدن آن بامروز فردا رسید و عادل شاه بجان امان خواسته التماس مصالحه بمیان آورد خبر موحش از نوشتجات حضور بوضوح پیوست خلاصهٔ کلام آنکه فردوس آشیاني را هفتم ذي حجه سنه هزار و شصت و هفت هجری عارضهٔ بدني رو داد و امتداد مرض بحبس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و حال رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه که ولیعهد مستقل خود را مي گرفت و درایام صحت نیز زمام اختیار ملك رانی بدست او بود و بتقلید ملحدان صوفي مشرب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خوانده رسالها درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمنان و گسائیان دم موافقت و مرافعت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا مچلکای عدم تحریر وقائع در بار گرفته راه تردد قاصدان و مسافران بنگاله و احمد آباد ودکن را مسدود ساخت و چون در همه صوبجات اخبار شرر بار خلل افزاي مذکوره بدان چوکي زبان انتشار یافت تفاوت تام در اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای مالگذار و مفسد پیشگان واقعه طلب راه یافت - و فتنه جویان هر گوشه و اطراف و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سر

بفساد بر داشتند - چون خبر بمحمد شجاع صوبه دار بنگاله رسید و محمد مراد بخش در احمد آباد برین هنگامه اطلاع یافت هر دو بهم چشمي همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمودند و بدنامي پیش قدمي بغي بر خود سکه زد گردانیدند و شجاع با لشکر عظیم عازم بهار و پٹنه گردید و صداي کوس مخالفت او بمخالفان بهانه طلب اطراف تا دارالخلافت رسید - و حضرت فردوس آشیاني که با دارا شکوه از ابتدا محبت والفت بافراط داشتند و اکثر درهمه امور بخاطر داري او مي کوشیدند درینوقت که از انحراف مزاج بحال خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر و قبول التماس او متوجه شدند - و ازانکه دارا شکوه از جوهر ذاتي محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه بزبان قلم جاری گردد بگذارش خواهد آمد نظر بر ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه متوهم می بود پادشاه را بانواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتداءً امراي نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکان براي تسخیر بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این خبر موحش انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعقدهٔ تعویق افتاد - و خلد مکان ناچار باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روپیه نقد و جنس بوعدهٔ اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصرهٔ بیجاپور برخاسته بهخجسته بنیاد تشریف آوردند - باز مسموع نمودند که داراشکوه بارادهٔ متصرف شدن خزانه فردوس آشیاني را از دارالخلافت شاه جهان آباد بمستقر الخلافت اکبر آباد آورد و چهارم ربیع الاول سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه جیسنگه را با چند امیر

دیگر و فوج سنگین بسرداري سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید محمد شجاع هم با شجاعان لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف خود در آورده متوجه مقابله و کار زار راجه گردیده بفاصلهٔ یک و نیم کروه فرود آمد - راجه روز دویم بعدم شهرت جنگ و اشتهار تبدیل مکان ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع در خواب غفلت و نشا آلودهٔ خمار دو شینه بود جلو ریز رسیده بقتال و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بیخبر خبردار گشته وقتي از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و از خود را با خدمهٔ محل و همراهان خاص بنواره رسانده سوار کشتي شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه و کارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنگه آمد - و محمد شجاع از صدمات فوج پادشاهي تا بنگاله بندنگردید - و آن ولایت بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعي از نوکران و همراهان نامي شجاع که دستگیر گشته بودند راجه باکبر آباد روانه نمود - دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضي را مقتول ساخت و جمعي را قطع ید فرمود - و نیز خبر رسید که درهمان ایام که سلیمان شکوه مع راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با قاسم خان و توپخانهٔ حضور و چند هزار سوار و توپخانهٔ خود و چند امیر نامي دیگر بر سر راه احمد آباد و دکن روانه ساخته مقرر نمود که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامي و توپخانه باستقبال او

شتابد - و بعد خبر حرکت پادشاه زاده از دکن مهاراجه جسونت بتقاضای وقت بعمل آرد - و در صورتیکه محمد اورنگ زیب درحرکت از دکن سبقت نماید مهاراجه با قاسم خان و همه بندهای پادشاهی سر راه او بگیرند و باتفاق بمقاتله پردازند - و تمام صوبهٔ مالوا را دارا شکوه در اقطاع خود مقرر نمود تا منصوبان او بامید خزانهٔ آنجا که زر همه محالات آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمعی بدل و جان ممد و معاون همدیگر گشته گرد آوری سپاه و مصالح جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مسموع گردید که عیسی بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانهٔ اورا ضبط نمودند - و معا از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرا را با فوج ومصالح قلعه گیری برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت - و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه و دواندن نقب و پراندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست گردان طلب نمودند - بعد قیل و قال بسیار حاجي محمد زاهد و پیرجي که از عمدهٔ تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه عوض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامني خواجه شهباز نوشته گرفتند - و در همان روزها علي نقي نام که دیوان و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکي از خواجه سرایان مقرب عداوت همچشمي داشت و علي نقي باوجود کمال دیانت وسلوک در نسق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که باندک

تقصیري که از کسي مشاهده می نمود حکم به برآوردن زهرهٔ او
مي فرمود - قضا را فقیری را دران ایام بتهمت دزدي مقید ساخته
نزد علي نقي آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرمود
که زهرهٔ او بر آوردند - فقیر دران حالت رو بآسمان نموده گفت که
مرا ناحق میکشي امید دارم که تو هم بتهمت همین بلیه گرفتار
گردي - با این همه کمال تدین و رسوخیت او در خدمت محمد مراد
بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علي نقي نوشتهٔ جعلي
بمهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون ارادهٔ فاسد درست
نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که
بدست چوکي داران که در چنان هنگامه براي جست و جوي
خطوط و محافظت طرق مقرر مي نمایند افتاد - و قبل از طلوع
آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب
سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتي
که نشسته باشد فرمود - وقتي سزاوالان رسیدند که علي نقي کلاه
بر سر نشسته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرصت تبدیل
رخت ندادند - او نیز بسزاولي اجل بگمان آنکه براي مصلحت امور
ملکي طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت
دربار پوشیده خود را بهم عناني ایام موعود رساند - محمد مراد بخش
که بغضب و قهر آلود برچهي در دست گرفته برکرسي نشسته بود
از علي نقي سوال نمود که شخصي که بارادهٔ نمک حرامي قصد
فاسد در بارهٔ ولي نعمت خود نماید سزاي او چیست علي نقي
ازانکه از خیانت خود را پاک مي دانست بي باکانه جواب

داد که بسیاست و عقوبت تمام او را بسزا باید رساند - بعد ازان محمد مراد بخش آن خط را بدست علي نقي داد او بمطالعه در آورده نظر بر عقیدت و فدویت خود گستاخانه در جواب گفت آفرین بر مدعی که این را ساخته و افسوس بر عقل و دانائي آن پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز ندارد که از دوست و فدویان خود و مخالفان منافق دولت فرق توانند فرمود - محمد مراد بخش که در دل او ذخیرهٔ غبار جا گرفته بود ازین سخن زیاده بر آشفته برچهي که در دست داشت بسینهٔ علي نقي رسانده بخواجه سرای که حاضر بود اشاره بکشتن و اتمام کار او نمود - و همان لمحه در همان مکان بحربهاي جان ستان کار او ساختند - و در همین آوان میر جمله که از حضور قبل از عارضهٔ بدني فردوس آشیاني براي کومک خلد مکان روانه شده رسیده از راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود مصلحت دران دانست که اورا براي دفع بدنامي بدستور محبوسان بقلعهٔ دولت آباد گذاشته متوجه مقابلهٔ مخالفان دولت گردند - و در عالم تدبیر و راي صائب بمحمد مراد بخش مکرر از روي کمال افراط محبت نامهٔ التیام آمیز نوشتند مبني بر مبارکباد و تهنیت پادشاهي و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه دلبستگي و آرزوی کار و بار دنیای غدار ناپایدار نیست و سواي ارادهٔ طواف بیت الله مراد دیگر منظور نظرنهٔ و در مقابل زیاده سري و بي انصافي برادر بي شکوه هرچه بخاطر آن زبدهٔ اخوان رسیده بموقع و بجا بوده و ما را شریک و رفیق بی نفاق و معاون خود دانند اما انسب

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو برادر باتفاق احرام خدمت پدر بسته بسزاي خیره سري آن مست بادهٔ غرور و نخوت و خود رائي آن بد ملت پرداخته اگر مقدور باشد و دیدار مبارک حضرت ولي نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بي اختیار رو داده از پادشاه حق آگاه خواسته آید والا بعداز فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان دولت آن برادر ازان برگزیدهٔ اخوان رضاي کعبة الله حاصل نموده عازم مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته بافوج شایسته و لشکر آراسته ازان راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسونت مرحلهٔ پیماگردند - و ما را آن طرف آب نربدا رسیده دانند - و فوج دریا موج و توپخانهٔ جهان آشوب که همراه داریم مصالح فتح خود دانند و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانسته بوجه من الوجوه وسواس بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و در فکر گرد آوري لشکر و ترتیب توپخانه بسعي پادشاهانه و تدبیر عاقلانه پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگشته پادشاه زاده محمد معظم را براي حراست خجسته بنیاد نگاهداشته شاه زاده محمد اکبر را که در همان ایام آن نخل نو نهال گلشن سلطنت از کتم عدم در حدیقهٔ آرزو جلوه گر گشته بود باتالیقي خواجه منظور با دیگر پرگیان حرم در قلعهٔ دولت آباد گذاشتند - و معظم خان عرف میر جمله را که محمد امین خان پسر او درحضور بخشي و نائب وزارت او بود بتقاضاي مصلحت و رفع بدنامي براهنمائي او بطریق محبوسان در قلعه فرستادند و غرهٔ جمادي الاولی شاه زاده محمد

سلطان را با نجابت خان و جمعي از امرا پیشتر هراول نموده روانه ساختند - و مرشد قلي خان دیوان دکن را که دستور العمل او دران ملک تا انقضاي روزگار از جملهٔ کار نامهاي وزرا یادگار خواهد ماند نظر بر جوهر شجاعت و جانفشاني او که ضمیمهٔ کاردانی ملکي و مالي داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی نیز باو فرموده در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امراي کارزار دیده آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور خود عازم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور گردیدند - گویند که در برهانپور زبدهٔ اقطاب زمان حضرت شیخ برهان قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکاني بارادت باطني خواهش دیدن آن پیرو حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند ماذون نگردیدند بعد تسلق تام رضاي شیخ حاصل نموده همراه شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانجي ملاقات بود جریده بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در در جواب فرمودندکه از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروري بخوانید ما هم برفاقت شما دست بدعا و فاتحه برمي داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت انجام زبان بمبارکباد مزیدهٔ سلطنت کشود و بعد از فراغ فاتحه چند کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاري گردید و تبرک داده وداع نمودند و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور مقام نموده بیست و پنجم جمادي الاخري محمد طاهر مشهدي را

مخاطب بوزیر خان ساخته برای بندوبست صوبهٔ برهانپور ۴۸
داشته رایت ظفرآیت طرف دارالخلافت برافراشتند - و همان روز اثر
فال همایون مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه مقید
ساخته بود و اعلی حضرت اورا مرخص و مطلق العنان گردانده
بودند بطریق یلغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن
مهاراجه جسونت و قاسم خان تاجبن مفصل اطلاع داد - چون
تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند -
و دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان
صفوی که یك صبیهٔ او بخلد مکانی و صبیهٔ دویم بمراد بخش
منسوب بود در برهانپور مانده و ارادهٔ رفاقت ندارد - شاه زاده محمد
سلطان را با شیخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته اورا در قلعهٔ
ارك محبوس سازد و در هر منزل بتوکول روشناس و کار طلب اضافه
و خطاب عنایت می فرمودند - دهم رجب از آب نربدا عبور واقع
شد محمد مراد بخش که بعد رسیدن عهد نامهٔ محبت آمیز از احمد
آباد بر آمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
و از هر دو طرف گرمی اتحاد و وداد و رسمیات تواضعات و ضیافت
بمیان آمد و از سر نو عهد و قرار بمفادات یمین کلام الله بمیان آوردند -
میرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقارهٔ و میر
شمس الدین بنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
عبد الرحمن ولد سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید
دلاور خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سواری
خاص حکم نمودند - چون بر سه معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنان بندوبست شده بود که باد و آب را بیحکم تردد عبور متعذر
مي‌نمود تا رسیدن رایت ظفر آیت هفت‌کروهي اجین مهاراجه
جسونت را از رسیدن فوج دریا موج هردو برادر خبر واقعي
نمي‌رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبرپور راجه شیورام کور قلعه‌دار
ماندو آگاهي یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم
خان که از شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آباد باستقبال
شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت هیجده کروه
گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس‌گشته مراجعت
نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهدهٔ
لشکر عدو مال هردو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از آوازهٔ تزلزل افزاي موکب ظفر پیکر از مکان خود
یک منزل استقبال نموده بتفاوت یك و نیم کروه فرود آمد - خلد
مکان‌کب نام برهمن‌را که در شعر هندي و زبان آرزي‌شهرت داشت
نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین‌حرکت قصد
ملازمت و عبادت حضرت ولی‌نعمت و مرشد و قبلهٔ دو جهان
است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
ارادهٔ مخالفت و جنگ نداریم مناسب آن‌ست که او هم سعادت
همرکابي حاصل نماید والا از سرراه کنار اختیار کرده باعث فتنه و
خونریزي بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب
ناصواب فرستاد - و روز دیگر هردو طرف در ترتیب فوج پرداختند
ازین طرف بعد آراستن توپخانهٔ خصم سوز و آرایش فیلان کوه پیکر

هراولي بنام شاه زادهٔ محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را باجمعي از امراي رزم آزماي مصاف دیده همراه شاه زاده مع فیلان کوه شکوه تعین نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندي از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلي خان را مع توپخانهٔ پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زادهٔ محمد اعظم را با بعضي دلاوران کارزار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین دستور فوج یلتمش و چنداول و جابجا از امراي جان نثار و دلیران شیرشکار که اگر بتعداد و توضیح اسم هرایک پردازد سررشته اختصار بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بهمعناني فتح و نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعي از امراي رزم آزماي کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و ازان طرف مهاراجه جسونت نیز بآراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول ساخته دیگر امیران کارطلب مبارز پیشه را عقب توپخانهٔ عظیم پادشاهي و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسره و یلتمش آراسته فیلان مست جنگي کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ هر دو فوج و سردار علیحده ساخته خود با چند هزار راجپوت جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه وار بمعرکهٔ کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغهٔ توپخانه حکم نمودند که به پیغام بانهاي آتش فشان و گولهای توپ صف ربا که مقدمهٔ شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم دارو گیر

ساختند - و هر ساعت دائرهٔ قتال و جدال شعله افروز می‌گردید تا کار بتیر و سنان جان ستان رساندند - از جملهٔ دلاوران جانباز چه سرهاي سران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانهٔ زین بر زمین نا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تند خو که پدر از خون پسر قشقهٔ نیکنامي بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئي مي دانست چه دلیریهاي بهادرانه که بعرصهٔ کارزار بظهور نیاوردند * بیت *

همه سرکش وجاهل وجنگ جو * چوشمشیر آهن دل وسخت روی
ببحر وغا جملگي همقـــدم * همه بسته چون موج دامان بهم

خصوص از جملهٔ راجهای نامدار خونخوار مکند سنگه هاره ورتن سنگه راتهور و ارجن کور و دیال سنگه جهاله (2) و دیگر راجپوتان بی باك سفاك رام رام گویان اسپها برداشته دست از جان شسته پروانه صفت که خود را بر شعلهٔ آتش زند بر توپخانه ریختند و از حملهای پی در پي آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هراول تنگ گردید و کار بجائي کشید که ذولفقار خان بدستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکهٔ جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته بائین بهادران جان نثار خود را از فیل انداخته برفاقت چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

---

(2) ن - دیال داس جهاله *

قدم پیش گذاشته کار زار رستمانه نموده زخم کاري برداشته سد راه سیلاب بلای آن بدکیشان کافرکیش گردید و داد مردانگي میداد تا کومک فوج بلتمش بدو رسید و صداي دار وگیر از عرصهٔ زمین بر چرخ برین پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان با همراهان بدفع آن ضلالت کیشان پرداخته چون کوه وقار از جا در نیامدند - و غلبهٔ راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ میر خوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که تردد وجانفشاني بظهورآوردند گرد ادبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن چون آن جلادت و کوشش هردو گروه مشاهده نمود فیل سواري خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمي همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدوسال هرلحظه اثر غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و فیروزي دم بدم مي وزید - و راجپوت بیشمار علف تیغ و هدف تیر و سنان مبارزان گردید • بیت •

زبس راجپوتان پرکار جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

فتاد آنقدر کشته درکار زار • که شد بسته راه گذر بر سوار

از خون رخسار و بدن دلاوران صفحهٔ روي زمین را سرخ روئی تازه بر روي کار آمد و براي طیور و وحوش آن قطعهٔ زمین از گوشت کشتگان هردو طرف ذخیرهٔ طعمهٔ سالها آماده گردید معهذا راجپوتیه دست از یورش کوته نکرده پاي ثبات از پاي جهالت بر نمي داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج

خونخوار خود بر بنگاه مهاراجه جسونت تاخته بغارت و تاراج پرداخت و در انجا محاربهٔ عظیم با راجپوتان وخیم رو داد وجمعي مثل دیبی‌سنگه و برسوجي و مالوجي و غیره که با هشت نه هزار سوار براي حراست بنگاه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داد مردانگي ازانها بظهور آمد و مکرر خود را بفیل محمد مراد بخش رساندند بیشتري از انها رخت هستی خویش بباد فنا دادند مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان معتبر آن قوم میگرفت نظر بر عاقبت بیني و پاس آبروي ناموس بدر صلح زده از اسپ غرور پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان خواسته مامون گردید - و دیگر تردد‌ی که ازان نتیجهٔ دودمان تیموري در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و صدمهٔ حملهاي صف زباي پیاپي آن بهادر شیر شکار مکند سنگه هاره و سجان سنگه سودیه و رتن سنگه راتهور و ارجن کور و دیپال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره از پا درآمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تام بحال آن جماعهٔ بد انجام راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد پشته پشته کشته هرطرف افتاد و ساعت بساعت تاریکي غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردید تا آنکه

---

(3) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۵ سطر ۱۲ مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ چهاله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت وخیم جاگرفت و برخلاف دستور راجهاي نامدار عار فرار از معرکهٔ کارزار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمي را برخویش پسندیده از طعن همچشمان نیندیشیده قبل از انکه فوج همراه او هزیمت نماید بجاي قشقهٔ صندل سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشاني خود کشیده عنان هزیمت و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و دیگر نوکران پادشاهي و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده هریکي بطرفي شتافت - و از طرف صاحب اورنگ صداي شادیانهٔ فتح و فیروزي بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و قطار قطار شتران واستران پراز بار وتمام کارخانهٔ پادشاهي ودارا شکوه بعد حادثهٔ تاراج وتصرف بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد • بیت •

دلیران چو فارغ زهیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
زدشمن کسي بخت اگر یار داشت • همي سویدر بود وسامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جمله رادست رپادرجدا

در عالمگیرنامه مندرج است فرامیني که بعد این فتح از طرف عالمگیر پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعي از سرداران باحاطهٔ شمار درآمدند و ازین طرف سواي مرشد قلیخان دیگري بکار نیامد - و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمهاي نمایان بر داشته ازمرهم لطف و انعام التیام پذیر گشتند و هر دو برادر بمبارکباد همدیگر رطب اللسان گشتند - و شاه زادهاي والانسب و امرا تسلیمات تهنیت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفي بطريق مرهم بها براي همراهان محمد مراد بخش مع چهار فيل باساز نقره و حوضهٔ طلا و قدري جواهر و مرصع آلات وآلتي آبدار در جلدري تردد نمايان محمد مرادبخش فرستادند آري گفته اند • بيت •

همين تا برايد به تدبير كار • مداراي دشمن به از كارزار

محمد سلطان را اضافهٔ پنجهزاري مرحمت نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خانان و عطاي لک روپيه خورسند ساختند و ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطاي خدمت ديواني از انتقال مرشد قلي خان و نقاره و ديگر عنايات سربلندي دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطاي اضافهٔ نمايان و انواع مرهم لطف و احسان تسلي بخش گرديدند - بهمين دستور در مراتب منصب اكثر همراهان افزودند - و بپادشاه زاده محمد سلطان و ديگر امرا كه بعطاي اضافه و خطاب و نقد كامياب ميگرديدند مي فرمودند كه نزد محمد مراد بخش رفته تسليمات بجا آرند - بخواجهٔ كلان خوافي كه خالوي محمراورنگ مي شد اصالةً ديواني اجيين كه بدار الفتح موسوم ساختند و نيابةً صوبه داري از طرف شاه زاده عطا فرموده حكم نمودند كه آنچه از مصالح نقدي وجنسي مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود كه اولا ارادهٔ غلام اين ست كه از ركاب سعادت جدا نگشته در جركهٔ فدويان جان نثار باشد و در صورت اطاعت امر كدام وقت التماس و درخواست مصالح و كومک است تا جان و مال دارم نثار كار مرشد و قبلهٔ دو جهان نمودن سعادت خود بخواهم دانست بعد از ين التماس بخطاب كفايت

خان و عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساختند - و عالم سنگه را که زمیندار عمدهٔ آن ضلع بود بخطاب راجگی و عطای خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و کمر مرصع و جیغه و دکدکی و گوشواره در زمرهٔ حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند - و بیست و هفتم رجب از کنار دارالفتح اجمیر کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضرب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازی بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبرهای آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروغگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدوریه عبور نماید - غرهٔ رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دویم آن از آب گذشتند •

چند کلمه از وقایع در یار اعلی حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پارهٔ صحت یافته بودند متوجه دارالخلافت شدند دارا شکوه که در انقلاب این حرکت مانع بود و مصلحت نمیدانست خبر هزیمت مهاراجه شایسته سرانجام گسسته چون هوش باختگان باحتیاج و محتاجند پدر نوازگی را رنجیده از مابین راه مسافتی اخلاص پیرا نمودند و خود در کمال اضطرار تهیهٔ پیکار کرده با همه امرای نامدار رکاب بادشاهی و قدیمی و جدیدی خود که از شصت هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانهٔ جهان آشوب روانه گردید - از فیلان کردن هیکل مست جائی که دشت و صحرای سبز را سیاه نموده بود

چه تعداد نماید . چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنموني معظم خان دانسته محمد امین خان پسر اورا در حضور مقید ساخته بر خانهٔ او چوکي نشانده بر آمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند اورا بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیاني دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده مادهٔ ستیزه وخیره ساختن هردو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن باراده صلح و فهماندن هردو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانهٔ بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضي نشده بهمزباني و همدمي خان جهان معروف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه جسونت که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مگرز کنکاش آن درمیان آوردند خان‌جهان که خانوی خلد مکان می شد و اخلاص ته دلي بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتي و رشد و مساعدهٔ اوج طالع او بتقاضاي وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظل طرف داري خان‌جهان برده معضوب ساخته سر عصا بر سینهٔ او رسانده در سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که پاي کنکاش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه باوجود بیرون زدن بیشخانه باز نداد - و دارا شکوه

شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه و غیره بندهای پادشاهي و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود که به دهولپور رفته اقامت ورزند و گذرهاي آب چنبل را بضبط در آرند و خود برون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضي سر انجام سفر نیز بایست نمود توقف ورزید- چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک نزدیک سموگده بتفاوت نیم کروه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل هم فرود آمدند و فرستادن فوج براي بستن معبر اصلا فائده نه بخشید و دارا شکوه در تهیهٔ فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن فیلان مست جنگي کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدري راه پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کروه عرض زمین را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطهٔ شمار فرو گرفت دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت هواي شش جهت آتش مي بارید و کمي آب و تابش زره و بکتر فولاد پوشان علاوهٔ آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند - و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرفه در تیز جلوئی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف مي کشیدند چون ازان طرف حرکت سواي نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که تمام شب سپاه بهوشیاري و خبرداري شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان ونمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچهٔ افق بر آورد خلدمکان به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقارخان وصف شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگي دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفرخان بارهه و شجاعت خان وغیره امراي رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعي دیگر مبارز پیشگان کارزار دیده را رفیق و معاون آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش باسرداران نامي خود درجرنغار جا گرفت - و سرداري یلتمش به شیخ میر و سید میر برادر او و شوزه خان با بعضي دلاوران جان نثار مقرر فرمودند - و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیدهٔ مبارز پیشه که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار مي ماند تعیین نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلاور خان خاندیسي که برتهوري و فدویت خاندان او اعتماد کلي داشتند و دیگر سادات بارهه با خود همرکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افزاي قول و صف آراي فوج دریا موج گردیدند و بهمعنانی توکل و همرکابي فتح و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاري لشکر خصم اندیشه

بخاطر راه نداده مقابل فوج عدوی بیشکوه قدم پیش گذاشته چون کوه شکوه معرکه‌آرا گشتند - و از انطرف نیز داراشکوه بآراستگی لشکر پرداخته فوجهای هراول و برنغار و جرنغار و یلغمش و چنداول آراسته توپخانهٔ جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگی پیش رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در ان روز بالا و همرکاب بودند در وسط روز که آفتاب جهان‌سوز عالمی را از تب و حرارت بتاب داشت خود در قول جاگرفته در حالتی که سعادت و اقبال چون سایهٔ زوال ازو میگریخت و اختر برگشتگی ایام در خانهٔ هبوط و وبال سیاهی میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گولهٔ توپ شرر بار گوش نبرد آرمایان هردو صف گرم ساختند و هردم و هر قدم آتش جنگ در معرکهٔ نام و ننگ هر دو طرف شعله افروز میگردید تا کار بکار زار تیر وسنان جان شکار انجامید و از هردو طرف چندین هزار تیر جگر دوز در هوای سینهٔ مخالفان بد روز بپرواز در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باربدن گرفت • بیت •

سپاه از دو رو تیغ درهم نهاد • زره دیده از بیم برهم نهاد

دولشکر بصحرا کشیدند فوج • دو دریای آتش بر آورد موج

دو فیل ازدو سو درخروش آمدند • چو دریای آتش بجوش آمدند

سپهر شکوه که هراول بهمعنانی رستم خان دکهنی بود با ده دوازده هزار سوار بر توپخانهٔ محمد اورنگ زیب بهادر حمله آورده مردِ افگنان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زاده محمد سلطان هراول برساند و تزلزل تمام در لشکر هراول رو داد -

درین ضمن بیاوري اقبال عدو مال گولهٔ از توپخانهٔ دشمن سوز عالمگیر برفیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورد و بخاک هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل ابکن ناگهان زهرهٔ آن رستم زمان آب گردید و عنان جرأت از مقابل هر اول کشیده، طرف برنغار که بهادر خان کوکه دران فوج بود رو آورده بکار زار رستمانه پرداخت و بهادر خان باجمعي از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هر ساعت به رستم خان کومک مي رسید و غلبه زیاده مي شد تا آنکه بهادر خان بعد تودد نمایان زخم سرخروئي برداشت و بسیاري از هردو طرف کشته و زخمي گردیدند نزدیک - بودکه تزلزل تمام در استقامت فوج خلد مکان راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلاورخان و دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ ومحمد صادق بافوج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریز رسیده بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همراه سپهر شکوه پرداختند وصداي داروگیر دران دشت پرِوحشت پیچید • بیت •

برامد خروشیدن گیر و دار • درآمد بزنهار ازان روزگار

زخون یلان خاک آغشته شد • توگفتي زمین ارغوان گشته شد

درین داروگیر بعد تودد نمایان و چیقلشهای بي پایان که از سید دلاور خان خاندیسي بظهور آمد و چند خانهٔ زین را خالي و از خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپي نقد حیات درباخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوري بکار برده شرط جانفشاني بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خان و عرب بیگ و محمد صادق زخم سرخرونی برداشتند - آخرالامر رستم خان هزیمت یافت و پای ثبات سپهرشکوه نیز از جا رفت - دارا شکوه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را مع فوج قول که از بیست هزار سوار کم نبود بران غول رسانده باظهار شجاعت و تهوری از توپخانهٔ خود گذشته مقابل توپخانه و هراول پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهادران بزدن بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حملهای صف بای پیاپی چنان بمقابله پرداختند که دارا شکوه استقامت نتوانست ورزید عنان عزیمت طرف محمد مراد بخش منعطف ساخته جلو ریز خود را مع فوج دریاموج بمقابل آن شیر معرکهٔ وغا رسانید و هردو صف باهم درآمیختند و خلیل الله خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار ایک کماندار بر میل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیر باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید که هول قیامت آشکارا گشت و پای ثبات اکثری از جا رفت و نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و سنان رخ میل آن بهادر فیل افگن بر گردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر در پای فیل اندازند درین حال راجه رام سنگه که میان راجپوتان بتهوری شهرت تام داشت سهرهٔ موزاید بیش قیمت بر سر بسته رخت زعفرانی با همه همراهان بدموی پر دای پوشیده جلو ریز خود را بفیل سواری محمد مراد بخش رسانده وبی باکانه و گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه هوس پادشاهی در سرداری و بزچهی طرف محمد مراد بخش انداخت و بر مهارت بهوایت تمام

باگ زده گفت که فیل را بنشان آن بهادر شیر صولت حملهٔ اورا رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از خانهٔ زین سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره سر بی ادب بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر چه در عالمگیر نامه درج است که درین حالت خلد مکان خود را بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران تردد همرکاب آن پادشاه زادهٔ والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته تا انتهای جنگ رواقت نمود مسموع گشته و از راویان ثقهٔ دیگر ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن خبر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت یکگز در ناخته هم بعمل آمدن صلاح دولت است - حاصل کلام رستخیز عظیم دران عرصهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند * بیت *

ز بیداد تیغ جدائی فگن * سر از تن جدا ماند و تن از کفن

راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بچپقلشهای مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روپ سنگه راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار فوج قول را از هم دریده خود را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضهٔ فیل اقدام نمود خلد مکان از جرأت وجلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ بهادران گردد فرمودند که تامقدور زنده دستگیر سازند اما هواخواهان رکاب نظر برسوی ادب او پاره پاره نمودند - و درهمان اوان داروگیر که بار دیگر رستم خان خود را بمقابلهٔ دلاوران معرکهٔ نام و ننگ رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود ازحملهای رستمانهٔ بهادران رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه ازو قوی بود باراجه ستر سال و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید ظاهر خان و یوسف خان برادر دلیر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بیتهل داس کور و راجه شورام زخمهای کاری برداشتند - داراشکوه ازمشاهدهٔ کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم وسراسیمهٔ متأل کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدمهٔ بان آتش نشان به حوضهٔ فیل او رسید دل و استقلال باخته ازبالای فیل فرود آمده درکمال اضطرار که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یراق خود را بتسپ رسانید - از ملاحظهٔ این اضطراب بیوقت و تبدیل سواری که سپاه از دور حوضهٔ سواری او را خالی دیدند دل لشکر نیز بموافقت سردار از جارفت ودر فکر فرار افتادند - و در همان حال یکی ازخواصان او که ترکش برکمر داراشکوه می بست گولهٔ قضا بدو رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال هواخواهان اطراف نیز درکمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدربردن ازان معرکهٔ جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهدهٔ متفرق شدن سپاه و استقلال باختن لشکر نقد حیات مستعار را برامید سلطنت نسیه

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که درطریق هزیمت شریک گشتند راه اکبر آباد باهزاران نا امیدی پیش گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم رسانیدند * بیت *

قرین شد بهم این دوفتح غریب * که نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیب

پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازه قیاس از فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمهٔ دارا شکوه آورد چون سوای خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف و دلداری ظاهری او کوشیده جراحان چابکدست را حاضر ساخته سراو بر زانوی شفقت خود گذاشته بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه زادهٔ ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می نمودند - گویند حوضهٔ که محمد مراد بخش بران سوار بود ازبسیاری تیر حکم خار پشت بهمرسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه آن حوضه درکارخانهٔ دولت خانهٔ قلعهٔ دارالخلافت بطریق یادگار

و کار نامهٔ تهوری آن نتیجهٔ دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ سیر که انشاء الله تعالی بتحریر گذارش مادهٔ فساد آن عهد خواهد پرداخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمهٔ سرکشی سادات بارهه آن حوضهٔ مشبک شده را نشان میداد - القصه از جملهٔ عمدهای خلدمکان خواجه خان و راجه مانسنگه هاره و غیره ده نفر بکار آمدند - و از انکه مقابله و مقاتله با محمد مراد بخش زیاد افتاده بود بیست امیر و نوکر عمدهٔ محمد مراد بخش شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از غلبهٔ شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتار گردید و از لشکر دارا شکوه سوای عمدها که بزبان خاصه داده آنقدر سوار و پیاده کشته شدند که باحاطهٔ حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد مراد بخش و هردو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبذول گردید اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام دارا شکوه با دو هزار سوار بی سروسامان که اکثر دران زخمی بودند وقت شام بی مشعل باکبر آباد رسیده از خجالت و انفعال برگشتگی طالع نزد پدر عالیمقام نرفته در حویلی خود فرود آمد - هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکاش تازه فرستادند بعذر دفعیه نموده همان شب بعد انقضای سه پهر با سپهر شکوه و زوجه و صبیه و چند نفر دیگر از خدمهٔ محل و از جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هرچه توانست بالای

فیلان و شتران و استران بار کرده باخود گرفته از شهر بر آمده راه شاه جهان‌آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل سیوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی کارخانجات فرستادهٔ فردوس آشیانی باو رسیدند *

وحضرت خلدمکان بعد از فراغ فتح عریضهٔ متضمن بر ارادهٔ خود از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف وحشت افزا ومانع آمدن و سد راه گردیدن مهاراجه وبه تنبیه رسیدن او و بازرسیدن دارا شکوه بافوج عظیم بقصد فاسد ورو دادن جنگ و هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از انچه در مشیت الٰهی مقدر بود درخدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین خان و خان‌جهان پسر آصف‌خان با جمعی از امرای دیگر که مدار علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان از سموگده کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد اکبرآباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامه در جواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب فاضل خان خانسامان و سیدهدایت اللهصدر رسید - و روز دیگر نواب قدسیه پادشاه بیگم باشارهٔ پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامهٔ نصائح آمیز مع قبضهٔ شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به ازو شمشیری در تیموریه نمیدانستند و پیغامهای دلپذیر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود بخشید - دقیقه سنجان بزم معنی رسیدن شمشیر باسم عالمگیر تفاول نیک گرفته زبان به مبارک باد این مژدهٔ غیبی برای لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای نسق شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان‌جهان پسر آصف خان را که بحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر عنایات مفتخر ساختند - و اسد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفرخان و سید شیر خان بارهه و حسن بیگ و عبد النبی خان با جمعی دیگر از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزوی ساختن اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند اما عاقل خان خافی در واقعات عالمگیری تالیف خودبشرح و بسط ذکر کرده خلاصهٔ کلام آنکه کار بمحاصرهٔ قلعه و محصور گردیدن شاه جهان و بند نمودن آب و بمیان آمدن رسل و رسائل شکوه آمیز مشتمل برکلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و هشت بپادشاه زاده محمد سلطان حکم فرمودند که بقلعهٔ مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان خودگذاشته بعده بخدمت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده در آمد و رفت بر روی پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانید * بیت *

همین است رسم این گذر گاه را * که دارد بآمد شد این راه را

یکی را در آرد بهنگامه تیز * یکی را زهنگامه گوید که خیز

محمد جعفر خان ولد الوردی خان را برای ضبط چکلهٔ میوات که درجاگیر دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بیست و شش لک روپیه مع دیگر لوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش تواضع نمودند - و بیست و دویم رمضان داخل مستقرالخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود آمدند - محمد امین خان را بخدمت میربخشی و تربیت خان را بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبهٔ ظفر آباد ضمیمهٔ قلعه داری مامور و منصوب فرمودند *

چندکلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارد که چون نزدیک دارالخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمهٔ تعاقب فوج محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظهٔ محصور گردیدن بیرونها فرود آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار بادشاهی و آنچه از خانهٔ امرا توانست بدست آورده چند روز در انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پتنه بادیه نورد دشت حیرانی و حیران کار و بار خود بود و از آوازهٔ تسلط خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده که دانست اگر زیاده توقف نماید به پنجهٔ قهر برادر گرفتار خواهد گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحلهٔ پیمای سمت پنجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او بسهرند یا بلاهور

و استمالت نامه بفوجداران و حکام اطراف پنجاب مبني بر وعده و وعید نوشته روانه می ساخت - و مکرر عریضه بر عذر میسر نیامدن ملاقات از نامواقفت طالع و شکوههای حسدآمیز هردو برادر و امرای همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشت - و خلد مکان مکرر ارادهٔ دیدن پدر والا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از تقدیرات الهی و شومي برادر ناهنجار بلا اختیار بظهورآمده نمودند - آخر چون دانستند که مرضي اعلی حضرت طرف رعایت واعانت دارا شکوه غالب و راغب است و سررشته اختیار بحکم قلم تقدیر از دست رفته مصلحت در فسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و رخصت بقلعه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان بعضي پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده پانصد اشرفي و چهار هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثانی بدل خوش و ناخوش محمد اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان مرخص ساختند - و خلد مکان بتهیهٔ تعاقب دارا شکوه پرداخته پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسامان و جمعی دیگر از بندهای پادشاهي در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام خان را سی هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده دو لک روپیه و شصت اسپ بپادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان را برای معالجهٔ فردوس آشیاني گذاشته سه هزار اشرفی عنایت نمودند - و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابي ظفر و نصرت متوجه برادر مخالف گردیدند - مابین راه بعرض رسید که

دارا شکوه بیست و یکم رمضان ازشاه جهان آباد بر آمده روانهٔ لاهور گردید - محمد مراد بخش را بیست وشش لک روپیه و دوصد و سی اسپ باساز طلا ومینا که فی الحقیقت همه‌حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر عید قاسم بارهه که از طرف دارا شکوه در قلعهٔ اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کومک طلب نماید - وسابع ماه رمضان بهادر خان کوکه را ازمنزل سلیم پور بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دولک روپیه عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافهٔ هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت و عبد الله بیگ ولد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند *

شرح فرماني که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن
خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل
بود نوشته بزبان قلم میدهد *

عمدهٔ مخلصان عقیدت‌کیش مهابت خان بعنایت و توجهات بادشاهانه مستظهر و مباهي بوده بداندکه از نامازگاری روزگار غدار و شماتت خرامانیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم چشم زخم باین دولت پایدار رسیده و بی سعادتان حرام خوار چه سلوک ناهنجار نمودند و مي نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانهٔ لاهور شده درین وقت مخلص درست اعتقاده که نظر بر حطام بد فرجام دنیوی نینداخته جویای نام و ننگ باشد بغیر ازان خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان ثانی درین جهان فانی نیست لهذا درد دل خود را بر روی کار و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن اینست وقتی که خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته بودند آن شیر بیشهٔ وغا از کجا تاکجا طی منازل نموده آن غفران پناه را از چنگال دیو سازان بر آورده روزي چند در اختیار خود داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استقلال بکمال ازسرنو داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویهٔ خمول و وادی محنت بر آورده بعد از قضیهٔ آن رضوان منزلت بدار السلطنت آورده کامروا ساخت - اکنون معامله ازان مشکل تر روی داده و شخصي که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و سرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غرابت دارد - همین که آن شیر بیشهٔ تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلو ریز بلاهور رسیده بمدد و رفاقت داراشکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال هر دو نا برخوردار پردازد و صاحبقران ثاني زندانی را بر آورده به بیند که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای دون چه قدر حاصل خواهد شد

* ع *

ابن کار از تو آید و مردان چنین کنند

و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را باو گذاشته بهبود حال و مآل خویش در اطاعت آن سپه سالار داند و خلاصی من درین شناسد - مکرر نوشته مي شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامي بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زنداني در اقسام بلاگرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده بکام خود ساخته برتخت خلافت کامرانی کند و باین حال اگر آن عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او

چند فقره از مفید ساختن محمد
مراد بخش بزبان خامه میدهد

که چون آن پادشاه زادهٔ ساده لوح باکثر صفات پسندیده موصوف بود در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میکوشید و ازصفای باطن وحسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند بخاطر نیاورده فریفتهٔ وعدهای دلفریب و تواضعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذکر آمده پیهم قبل از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او مبذول میگردید دل خود را خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نگاشت و سر رشتهٔ سلوک سلاطین را از دست نمیداد واصلا ازعدم ایفای عهد و پیمان برادر توهم بدل او راه نمی یافت باوجودی که بعضی هواخوان مکرر گوش او را از روبهٔ بدعهدی روزگار غدار خاصه در مادهٔ سلوک

که ملوک باوارث ملک درزمان سلف نموده اند پرسی ساختند فائده نمیداد
و بی محابا بامردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
ریش سفیدان معمر که از مقربان قدیم الخدمت بود و بسیادت
و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
نزد برادر التماس نمود که درخواب من کمتر خلاف تعبیر معبران
راه یافته مکرر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت برنداشت
اعتماد عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گویان نموده ازو روگردانده
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چنین کلمات لایعنی
گفتن و شنیدن مادهٔ اختلال صحبت و قرار عهد می گردد - القصه
چهارم شوال که بمنزل متهرا بیست کروهی عرفی اکبر آباد رسیده
مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دستگیر ساخته
زنجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضهٔ فیل پرده دار بشهرت
چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دوسردار نامی
مقرر کرده فیلی که بقلعهٔ سلیم گده همراه شیخ میر و دلیر خان
روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند .
این احتیاط برای آن نموده بودند که بر ان حوضه که آن محبوس
مبتلا ببلا را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غلو نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دام و درمی بحادثهٔ تاراج
نرفت بضبط در آوردند . . بیت .

بتدبیر شایسته هشیار مرد * کند آنچه نتوان بشمشیر کرد

ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه کهرفاقت محمد مراد بخش نموده بودند با علی قلی خان نوکر قدیمی محمد مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاه جهان آباد بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال خالصهٔ سرکار سهرند بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود داشت در سواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود باقدری زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل سوالک فرار نموده بود دارا شکوه که به سهرند رسید براهنمائی زمینداران که آنها را گرفته تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هرجا از آب پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته پیشتر میرود و داؤد خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تلون که معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها روبطغیان آورده - و نیز معلوم گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور قریب کرور روپیه خزانهٔ آنجا را باکار خانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد *

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافت نپرداخته نوزدهم شوال کنار باغ آنمر آباد که الحال بباغ شالامار اشتهار یافته مضرب خیام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را باجمعی از امرای کار طلب بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده غرهٔ ذیقعدهٔ سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای نماز درساعت مسعود و طالع محمود که جرم نیر اعظم در خانهٔ دهم

ریاست جلوه گر بود بی آنکه بسکه و خطبه پردازند بنای جشن جلوس گذاشته سریر آرای مملکت پروهمت هندوستان بهشت نشان گردیدند - و طنطنهٔ شادیانه و صدای کوس و کرنا در گنبد سبز گون گردون پیچید و ندای تهنیت از زبان جن و انس و ملک بگوش عالمیان رسید • بیت •

چو خلد برین بزم آراستند • برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز • بر امشگری زهره برداشت ساز
چوگل عالمی را ز عیش و طرب • فراهم نمی آمد از خنده لب

همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر نشاندند و خرمن خرمن زر سرخ و سفید بارباب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و بخشش در آمد و دامن آمال و آمانی مستحقان و صاحب کمالان از خزانهٔ مکرمت و احسان مالامال گردید - از جمله تاریخها که صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اَطیعُوا اللّٰهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمرِ مِنکُم پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و هزاور سریر پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمهٔ رسم سریر آرایان می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای دور و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم صادر شد که بسرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از سرمعبرهای برداشته کشتیها را بتصرف خود درآورد و معبرقابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - دربنولا بعرض رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هردوار خود را نزد پدر برگشته‌اختر برساند - امیرالامرا و لودی خان و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذي‌قعده پیش خانه‌طرف لاهور زدن فرموده شیخ میر و رندوله خان و غیره چند امیر کار زار دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدولت کوچ فرموده متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفرخان را از اصل و اضافه شش هزاري پنجهزار سوار نموده بصوبهٔ مالوا ضمیمهٔ وزارت بطریق نیابت مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفاي منصب نموده بود پنجهزار روپیه در ماهه نمودند - در منزل کرنال از عرضه داشت بهادرخان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهي بفراغ عبور نمود - درین اوان‌منهیان بعرض رساندند که سلیمان‌شکوه بسرحد هردوار رسیده از خبر تعین سر لشکران شیر شکار ناچار راه ادبار کوهستان سري نگر اختیار نمود و از زمینداران‌آن‌طرف توقعي که داشت در همراهي بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا گشته روانهٔ حضور شدند و زمیندار سري نگر را تکلیف نمود که مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه بسر برد و همراهان او که همگي از پانصد سوار زیاده نمانده اند مصلحت درتوقف دران مکان ندانده ازانجا طرف اله آباد بر آوردند - باقي بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز بسبب

عارضهٔ بدني به اله آباد نارسیده با جمعي دیگر ازو جدا شده ببادیهٔ عدم شتافت - و سلیمان شکوه از آثار واژگون افتادن نقش مراد پدر و خود او که درین وقت زیاده از دو صد سوار با او نمانده بود باز بخود را نزد زمیندار سري نگر رساند مابین راه که عبور او بر جاگیر بیگم صاحبه قدسیه افتاد دو لک روپیه بقعدي از کروري محال بیگم گرفته خانهٔ اورا نیز غارت نموده مقید ساخته با خود گرفت آخرکار بقتل رسانده - و باقي مردم نیز ازو جدا شدند سواي محمد شاه کوکه و چند نفر شاگرد پیشه و خدمهٔ محل دیگر با او نمانده او زمیندار سري نگر بطمع زر و جواهر همراه او بالاي قلعه برده مثل محبوسان نگاه داشته بعد عرض بامیر الامرا که برای سد راه او گردیدن تعین فرموده بودند حکم رفت که فوج همراه بحضور روانه ساخته خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند - دیگر معروض گردید که دارا شکوه بعد از رسیدن لاهور در گرد آوري سپاه و جذب قلوب سکنهٔ آن طرف میکوشد و بزمیداران و فوجداران اطراف نامه با عهد و پیمان نوشته لشکر فراهم آورده و ازین غافل * بیت * کسي را که ایزد کند یاوري * که آرد که با او کند داوري ترا زنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را و ظاهر گردید که قریب بیست هزار سوار با او جمع گشته و خط و عهد نامه باظهار اتحاد و تذکار قسم کلام الله درباب کشور - تمامي که بعد فتح یافتن بر خسرو عالم ستان براد اته ملک میان هم قسمت نمایند نزد شجاع ارسال داشته بود شجاع بعد رسیدن آن عهد نامهٔ پر از افسانه و افسون فریب خورده باوجود که قبل ازان

از طرف خلد مکان نیز تسلی نامه پر از ذکر عهد و پیمان بنام محمد شجاع رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیهٔ روانه شدن بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و تربجانهٔ عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه مکرر خواسته که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد از صدمهٔ دبدبهٔ تیغ محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه میسر نیامد و زمیداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن اخبار برگشتگی ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون شکوه بدو نگرویدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عارفراو اختیار نموده خود را بوطن رسانده بود ازانکه بعضی زنان را خصوص زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب در زندگی عذاب نار برعار اختیار می نمایند زن کلان او که دختر راجه چتر سال بود شوهر را مطعون ساخته ترک همخوابی با او نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایهای ملالت انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او دربارهٔ راجه حکایات طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن رنجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب وکلای مقربان درگاه ارسال داشت بعد پذیرائی یافتن رو ببارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن منصب بکمی سوار گردید - درین اوان خبر رسید که دارا شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر تازه فراهم آمده و تزازل آمد آمد فوج دریا موج پادشاه ذو الاقبال با سه چهار هزار سوار و قدری توپخانه راه تهته و ملتان بطریق فرار اختیار نموده داؤد خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام داشته بعده کشتي را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند - ومعا بعرض رسید که طاهرخان با دیگر بندهاي پادشاهي خود را بلاهور رسانده بضبط ملك و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده پرداخته - و راجه راجروپ زمیندار عمدهٔ آن دیار از دارا شکوه جداشده نزد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست اورا روانهٔ حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میر جمله را که مصلحة در دولت آباد مقید ساخته بودند براي خلاصي و روانه نمودن او بپادشاه زادهٔ محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را که براي بحال نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجهٔ قبول نیفتاده بود و از رفاقت او خاطر جمعي حاصل نبود براي محافظت دار الخلافت شاه جهان آباد مرخص فرمودند - پنجم ذي الحجه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتي و بستن پل که لشکر بتصدیع تمام بعبور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم که جریده بلاهور مرخص فرمودند داده خود با سر انجام ضروري سبك بار گشته بتعاقب داراشکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه جیسنگه را که از مدت یك سال رفاقت اختیار نموده بکمال بي سامانی بعسرت بسر مي برد بوطن مرخص نمودند و بکوچهای طولاني

طی مسافت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توقف نورزیده دشت پیمای طرف بهکر گردید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی برسر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پارهٔ را غارت نموده باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر امیر منزل حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات کنار آب راوی متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه غیرت خان وغیره دوسه امیر نامدار ازهمراهان آن سرگشتهٔ وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هریکی مورد عنایات گردید - شیخ میر وصف شکن خان را باجمعی برای تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعهٔ ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او وعطای صوبه داری احمد آباد باضافهٔ هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر ارادهٔ محمد شجاع و مراجعت و توجه فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع با بیست وپنجهزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب از بنگاله بقصد پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معروض گردید اول بفکر استیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته در ازدهم محرم عنان توجه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیده فیل سواره از شهر لاهور گذشته سیر اندرون قلعه نموده در باغ فیض بخش نزول فرمودند - سلخ محرم ازلاهور طرف دارالخلافت کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به بنارس رسید و رامداس قلعه‌دار منصوب کردهٔ دارا شکوه بموجب اشارهٔ اوقلعه را حوالهٔ مردم شجاع نمود - بهمین دستور سید عبدالجلیل بارهه قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس اله آباد با او پیوستند و شهر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده محمد سلطان حکم صادر شد که امیرالامرا را در اکبر آباد گذاشته لازم حضور گردد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت که قلعهٔ اکبر آباد برعدانداز خان سپرده یک کرور روپیه و لك اشرفي از خزانهٔ اکبر آباد بر داشته برفاقت پادشاه زده قبل از رسیدن ما خود را باله آباد رساند و بخان دوران که براي تسخیر قلعهٔ اله آباد رفته بود فرمان رفت که باقواج باستقبال پادشاه زاده خود را رساند

هفتم ربیع الثاني جشن وزن شمسي سال چهل و یکم آراسته گردید و بندگان دور و نزدیك بعطاي خلعت و جواهر و دیگر عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان ذخیرهٔ سالها اندوختند - چون خان خانان نجابت خان که از بني اعمام صاحب قران گفته مي شد و در هردو جنگ ازو ترددات نمایان بظهور آمدهٔ بود چشم داشت زیاد از حوصلهٔ پادشاهان که ازو مشاهده می نمودند بر طبع مبارك گراني مي نمود

لهذا قبل ازین بچند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدمان نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده بودند معمور خان از آنکه ما علي الرسول الا البلاغ و رابطهٔ خلعت را ضمیمهٔ آن دانسته پیغام تند و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در جواب لاونعم آن در کلمهٔ نصیحت آمیز از طرف خود نیز بي باکانه بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیري که بالاي مسند او بود غافل بر کمرگاه او رسانده دوحصه ساخته بود بنابران بعد عرض مغضوب و از منصب برطرف و از حجرا ممنوع فرموده بودند بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او درگذشته بعطای خلعت وعفو جرائم و بحالي منصب سرافراز ساختند - و داؤد خان که از نزد دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطاي منصب چهار هزاري سه هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازي یافت - هفدهم ربیع الاول از دارالخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقي بر افراشتند چون نزدیک اتاوه رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده وذوالفقار خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثاني براي مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد ازگرفتن سه لک روپیه بتعدي از صرافان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را که براي تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور بعد محصور بودن چند روز حمله باخته برآمده بشجاع پیوست درین ضمن میر ابوالمعالي که بتقاضاي مصلحت چند روز بشجاع پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطاي سي هزار روپیه و منصب سه هزاري مع خلعت و فیل سرافرازي یافت - بعد زیارت

مزار قدوهٔ اصفیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک کهجوه مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میمنت نشان معظم خان که از راه دور مسافت بعیدهٔ دکن را بپای ارادت و رسوخیت بطریق یلغار طي نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه سای ملازمت گشت و مورد عنایات بي پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سواي مصالح جنگ اصلا اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسپ مع دو فیل و خیمه و دیگر ما یحتاج مرحمت نمودند - هراولي بنام پادشاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت خان بارهه و ارادت خان و بیر سنگه را تهور و تزلزلش خان را در رکاب پادشاه زاده تعین نمود ند - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامي مقدمة الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضي راجهای تهور پیشه طرف برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده محمد اعظم را مع خاندوران و مراد خان و جمعي از امراي کار زار دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چنداولي بخواص خان و اخلاص خان و جمعي از احدیان و افغانان تیز چنگ قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضي عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سواي خاصه در قول مقرر ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران تقسیم فرمودند و بهادر خان و داؤد خان و راجه سبها سنگه و گنور رام‌سنگه و دیگر بهادران جلادت کیش دست راست و چپ موکب خاص و پادشاه زادها تعین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل سواري خود جا دادند فی الجمله چنان‌لشکري آراسته ومستعد گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا و سنان‌دشمن گذار مبارزان لمعهٔ برق میزد ـ نود هزار سوار موجودی معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید • بیت •

زمانه شور محشر عرض میکرد • زمین‌از چرخ و سعت قرض‌میکرد
چنان‌از جوش‌لشکر قحط جا بود • که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب باریدی چو باران • بماندي بر سنان نیزه داران

و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در شجاعت بر برادر کلان تفوق می‌جست با سید عالم بارهه وجمعی از امیران کار زار دیدهٔ نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولي قرملي را با چندي معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعین نمود و زین الدین پسر بزرگ را با جمعي در برنغار جا داده حسین خویشگي را با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوي را با سید راجي و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموري را یلتمش قرار داده اهتمام توپخانه بابو المعالي میر آتش سپرد و میر علاول دیوان خود را بچندارلي و محمد قلي ازبک را با جوقي بقراولي گماشت ـ و خود با اله وردي خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعي مبارز پیشگان در قول جاگرفت - و پادشاه فریدون شکوه بعد انقضای دو ساعت نجومي هفدهم ربیع الثاني هفتادوپنج سوار می شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب کمال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر فارسي و اشعار هندي مشق او بجاي رسیده بودکه امیر خسرو ثانیش توان گفت تاریخ فتح گفته وقت سواري گذراند • بیت •

ای حرز تو سورهٔ تبارک بادا • پیوسته ترا تاج بتبارک بادا

جستم زپی شگون فتحت تاریخ • دل گفت (شود فتح مبارک بادا)

پسند طبع مبارک افتاد پنج هزار روپیه مرحمت فرموده بهم عنانی فتح و نصرت بر فیل کوه منظر ظفر پیکر سوار شده مانند کوه تمکین بآ هستکي تمام و آراستگي فوج که در انتظام فوج بندي خلل نپذیرد دو سه کروه فاصلهٔ راه در دو پهر بتاني طي کرده سه پهري بفاصلهٔ نیم کروه مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر هیبت و شجاعت تیغ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازان طرف آثار حرکت مقابله بظهور نیامد و از کم جرأتي اقدام بر پیش قدمي ننمود آن روز به پیغام شعله افروزي گولهٔ توپ و بان روز بآخر رسید و کار بر حملهٔ قبرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانهٔ زین و حوضهٔ فیل و بسیاري از پشت اسپان فرود آمده بامید صبح ظفر چنان کمر بسته در شمردن ستاره بسر بردند و به خبرداري تمام گوش بر آواز بودند که شب حامله فردا چه زاید - چون مکان توپخانهٔ شجاع پارهٔ مشرف بر مقابل توپخانهٔ پادشاه عدو سوز واقع شده بود معظم خان که در فن محاربات دستور دان با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جائي چیده بودند در سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم نصب نموده در اهتمام و پاس داري لشکر آرام بر خود حرام ساخته بتسلي دلاوران مبارز پیشه مي کوشید و پادشاه گردون اساس تا سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمهٔ مختصر مشغول به نیاز تمام از درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذراندند در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگي غلغلهٔ عظیم هوش ربا از لشکر بچرخ برین رسید و غریب آشوب برپا گردید - تفصیل این اجمال آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز ازل جامهٔ بدنامي فرار برقد آن نابکار درخته بودند و بدسر پی آن تبه کار شعار بدسرانجامي او گشته بود بگمراهي عقل تباهٔ و ارادهٔ فاسد اول شب زباني محرم همراز بشجاع پیغام القیام آمیز مبني بر ارادهٔ خویش که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من خواهند پرداخت درانوقت بهادر ان یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهري شب مانده آن تیره روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و مهداس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازهٔ قیاس که باخود بدین قصد به شهرت ارادهٔ جانفشاني فراهم آورده بود از جاي خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست تعدي بتاراج نمودن بهیر و کارخانهٔ امرا و پادشاهي و پادشاه زادها آنچه سر راه او بود دراز کرده هرکه قدم ممانعت پیش میگذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت مي چشید خصوص برلشکر و بهیر و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور رو داد و هیچ خیمهٔ خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانهٔ سرکار پادشاه زاده که بروز بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسیاري از مال و ناموس سپاه پامال حادثهٔ راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست تطاول رجپوتیه و ارباشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کار خانجات و دواب پادشاهی رسید تا اطراف دولت خانه خیمهٔ نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی سبب هنگامهٔ رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هریکي بغلط قیاس دور از اندازهٔ عقل مي نمود و درتمام لشکر تفرقهٔ تام رو داد و بسیاري حوصله باخته برفاقت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایهٔ نجات ازان بلیهٔ ناگهاني دانستند و جمعي رو بدشت و صحرا گذاشتند و برخي خود را بر لشکر خصم رسانده درانجا بتاراج رفتند و اکثر امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند براي خبر گرفتن خیمه و مال و عیال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم درثبات قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل وحوصله باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی در بناي استقلال آن شاه گردون وقار راه نیافت - بعده که بعرض رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانهٔ شرف به بیت هبوط و محل خود رجعت نموده عمدا سواري فیل را بسواري فخت روان تبدیل دادند تا بر ظاهر بینان دست وپا باخته ثبات

قدم پادشاه بلاتفرقهٔ ارادهٔ تبدیل مکان ظاهر گردد و بتاکید اکید سزاولان تیز گام و قدغنان چنان شدید تعین فرمودند که سرداران فیل و اسپ سوار را نگذارند که از جاي خود حرکت نمایند و هرکرا از جا بیجا یا بند عنان کشان بخفت بحضور بیارند و با آن همه آشوب و برهم خوردن لشکر سررشتهٔ تدبیر رزم و کار فرمائي از دست ندادند و تغیر در دل و حوصلهٔ آن خسرو کوه وقار ظاهر نگردید بلکه بشگفتگي و بشاشت طبع که مطلقا آثار بیدماغي وتنه گوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می فرمودند که الحمد الله بدین وسیله تفریق منافق و موافق بر روي کار و محک عیار آمد و این معني را از عطیهٔ آلهي و اثر فتح و فیروزي خود میدانیم و اکثر منافقان کوته اندیش که بداندیش مآل کار خودگشته این معني را دلیل و برهان عظیم و غلبهٔ غنیم تصور نموده خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزاي اعمال و خیال خام خویش خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بحادثهٔ تاراج و فرار که بیشتري رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشني صبح مبدل گردید بعرض رسیدکه آن کافر تیره روزگار دشت پیماي طرف مستقرالخلافت اکبرآباد گشت و بندهاي عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر آمدند پادشاه خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گردون شکوه بتمکین و وقار کوه سوار شده بي آنکه چین جبین بر چهرهٔ مبارک ظاهر گردد بدستور مقرري بعزم کار زار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجاي آن کافر بدفرجام سر فوج بر نغار مقرر نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغیر و تبدیلي که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهري روز بر آمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهاي ازدها پیکر رعد صدا و صداي کوس و کرناي رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و براي پردلان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هرقدم مي افزود و هرساعت هنگامهٔ بازار برق افروزي و دشمن سوزی گرمی زیاده مي پذیرفت و از گذشتن مهرهٔ تفنگ از مهرهٔ پشت مخالفان غلغلهٔ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان مي رسید

• بیت •

زغریدن کوس خالي دماغ • زمین لرزه افتاد در کوه وراغ
شدازبرق کین گرم بازار جنگ • ز غریدن ازدهاي تفنگ
دمادم ز خوابیدن ماشه‌ها • همي رفت دشمن بخواب فنا

درین حالت از توپخانهٔ ظفر قرین گولهٔ توپي بر فیل سواري سلطان زین العابدین رسید اگرچه براکب و مرکوب ضرر نرسید اما یک پاي فیلبان و یک پاي خواصي که عقب حوضه نشسته بود پرید این معني باعث زهره باختن بسیاري از فوج خصم گردید

بعد ازان که کار از گرمي باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار بآمد و شد تیر و صنعت پردازي ناوک اندازان بیخطاي خطا و روم صنجر گردید از هردو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانهٔ کمان و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به پرواز در آمد و از بارش تیر بجاي آب جوی خون از هر بن موی مبارزان روان گشت و از زره و جوشن یلان و تن و بدن پردلان نخلستان تیر نمودار گردید * بیت *

ز بس تیر باران که آمد بجوش * فگند ابر باراني خود ز دوش

بجنبش در آمد دو دریاي خون * شد از موج خونش زمین لاله گون

درین هنگامهٔ داروگیر سید عالم بارهه با سه فیل مست جنگي بر جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمهٔ فیلان کوه منظر و حملهٔ سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در لشکر فیروزي اثر رو داد و از اثر غلبهٔ فوج خصم و هزیمت یافتن مردم میسره تفرقهٔ تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائي کشید که زیادهٔ از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب پادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهدهٔ این حال بفال مبارکباد دل همدیگر را شاد نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون بکمال گستاخي و بي باکي تاختند و خلد مکاني بمدد تایید یزداني چون شیر ژیان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از دست نداده بتسلي و تشنیع سپاه دل باخته پرداخته بدست مبارک تیر بر لشکر مخالفان مي انداختند درین ضمن مرتضی قلي خان از میسره و بهادر خان از یلتمش و حسن قلي خان از دست چپ

خود را رسانده هریکي بدستور همدمان جان سپار و تهور پیشگان جان نثار با معدود چند که بآنها مانده بودند رستمانه سر راه فوج خصم گرفتند و پادشاه عدو مثال نیز از مشاهدهٔ آن حال رخ فیل کوه تمثال سواري خود برسر خصمان بدمآل گردانده باتفاق آن نهنگان دریای غیرت و شیر صفتان بیشهٔ شجاعت آهنگ جنگ و دشمن کشي نمودند دربن داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را غیرت دامن گیر گشته عنان کشان پای فیل سواري پادشاه رساند و عجب زد و خورد و ثبات قدم باعدم لشکر بظهور آمد • بیت •

دلیران ز کین در هم آمیختند • بهم رستخیزي بر انگیختند

و ازین جرأت و جلادت تزلزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتري کشته و زخمي گردیدند اگرچه پیش قدمي سادات بارهه بحال نماند اما هرسه فیل مست جنگي که هریکي کوه مثال بلاي سیاه بود زنجیرهاي دومني و سه منني در خرطوم گرفته هر بار و هرطرف که حمله مي آوردند از مشاهدهٔ آن چشم گردون سیاه و سفید مي گردید هر قدمي که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در آورده بخاك هلاك مي انداختند تا آنکه یك فیل مقابل فیل سواري خاصه رسید شاه گردن وقار اصلا ازجا در نیامد و سواي حرکت نبض تغیر و تبدیل باحوال و چهرهٔ حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید درپاي فیل سواري زنجیر انداخته بیکي از قراولان بي خطا اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان قراول دست انداز و دور انداز مرد بیباکرآن فیلبان خیره سر را که بحرکت گجک او آن فیل دیو سیرت حمله آور بود ساخته از بالاي

آن بلهي سياه بزير انداخت و يكي از فيلبانهاي سركار جلد و چسپان برو سوار شده فيل كوه تمثال را باختيار خود آورد و آن دو فيل ديگر از مشاهدهٔ آن حال از قول همايون گذشته بجانب دست راست جنود مسعود حمله آور گرديدند درين حال بلنداختر با چند سردار جرار مثل شيخ ولي و شيخ ظريف وحسن خويشگي كه از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج رو داد و فيل سواري اسلام خان از صدمهٔ بان زم خورد و بسياري ازان فوج رو بفرار گذاشتند - سيف خان و اكرام خان كه هراول برنغار بودند ثبات قدم ورزيده مردانه در دفع مقابل اعدا كوشيدند درين ضمن اگرچه بعضي از همركابان نا آزموده كار صلاح دادند كه پادشاه گردون وقار خود را بكومك فوج برنغار برساند اما ازانكه برابر پادشاه نيز فوج سنگين گرم دار وگير بود و ازغلبهٔ خصم اكثر دل باخته در فكر فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحضهٔ آنكه مبادا اگر رخ فيل سواري خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسپ خواري برانها براند احتمال داشت كه پيادهٔ زياده از حساب توپخانهٔ شرر بار خصم بشهرت فرار شوخي نمايند درين صورت كه بساط برنغار هم برهم خورده منصوبهٔ فلك لعبت باز چه نقش بر روي كار آورد لهذا تا برداشتن خصم روبرو استقامت ورزيده باسلام خان و ديگر سردران پيغام ثبات قدم ورزيدن و مردانه بدفع اعدا كوشيدن داده اميدوار رسيدن خود بمدد فرمودند درين حال خبر رسيد كه بختان (بختيار) بيگ روزيهاني كه كارفرماي توپخانه بود از زخم پياپي درلشكر شجاع وداع حيات نمود و جان بيگ پسرش زخم كاري برداشته از اسپ افتاده

از شنیدن این خبر که غلبهٔ فوج مقابل نیز پارهٔ تخفیف یافتهٔ بود شهنشاه عدو مال بلا اهمال خود را بمدد برنغار رساند و از شکوه خصم گداز یکه تاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنغار راتقویت تمام بهمرسید و بهادران رزم جو و دلاوران کینه خو از هر طرف صدای بکش بکش بلند ساخته سیلاب خون از هرگوشه و کنار روان ساختند دران زد و خورد شیخ ولی قرملی که عمدهٔ فوج شجاع بود با دو سه سردار دیگر از پا در آمد و حسن بیگ خان خویشگی از خانهٔ زین سرنگو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری هدف تیر و سنان پردلان و عاف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر از مشاهدهٔ آن دست و با زوی بهادران گریزان گشته خود را بهناه پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز برقول شجاع تاختند - درین حال مکرم خان صفوی که بتقاضای مصلحت رفاقت شجاع اختیار کرده بود ازو جدا شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بآفرین گشته مامور گردید که بر حوضهٔ یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان وستجر بیگ ولد الله وردی خان ازان لشکر دل باخته رسیده بلشکر ظفر قرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح وفیروزی وزیدن گرفت و مژدهٔ فرار شجاع زبان زد همرکابان پادشاه فتح نصیب گردید و ندای مبارك باد و تهنیت از هرگوشه و کنار بلند شد و صدای نقارهای شادیانه و آواز کرنای فرح و نشاط افزا سامع افروز مبارزان گشت

• بیت •

ز کوس فتح غلغل ساز کردند • نفیر و کرنا دم ساز کردند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع برگشته بخت ریخته خزانه و فیلان و اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد بتاراج و غارت بردند و یك صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده فیل با قدری خزانه و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان گردید بضبط سرکار در آمد - و بادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده بعد از ادای دوگانهٔ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب دران دانستند که شجاع را مجال قرارگرفتن نداده دست از تعاقب او برندارند لهذا در همان حال سرسواری بادشاه زاده محمد سلطان را با فوج خود او رپادشاهي هرکه توانست رفاقت نموده تعین فرموده عجالة دوپٹهٔ کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش قیمت که مدت مدید پوشاك اعلی حضرت و آن حضرت بود تیمنا عنایت فرموده فاتحهٔ خیریت خوانده رخصت آرزانی داشتند چون اردو وکارخانجات بادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم نموده باسه تفوز خلعت و شمشیر خاصه و صد اسپ برای بادشاه زاده از عقب روانه نمایند - و یك هفته دران مکان نصرت نشان مجلس آرای عنایات بي‌پایان امرای رکاب عالي گشته هریکي را فراخور پایه و ترددانی که ازانها بظهور آمده بود از عطاي اضافه و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز ومفتخر ساختند - ازان جمله معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار که دو از ده هزار سوار بواوردي باشد نموده بعطاي ده لك روپیه و دیگر عنایات پادشاهانه بهمه امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و هفتم

ماه مذکور از منزل کهجوه کوچ فرمودند - و راجه جیسنگه که رخصت وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - و سلخ ماه کنا گنگ مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رای سنگه و داود خان وفدای خان را باجمعی از روشناسان کارطلب و توپخانه عظیم بهمراهی بادشاه زاده مقرر و مرخص نموده هر یکی را بعطای خلعت و اسپ و فیل و نقاره و نقد و مرصع آلات و شمشیر و جمدهر و اضافهٔ نمایان سربلندی دادند *

الحال بذکر شمهٔ از احوال پر ملال دارا شکوه برگشته اختر بزبان قلم میدهد چون حقیقت برگشتگی طالع و ناموافقت ایام دارا شکوه بعرض رسید مشتمل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او نمانده ببهکر رسیده از عدم میسر آمدن باربردار و ترک رفاقت همراهان بعضی از خدمهٔ محل را مع قدری از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سنگین بار زیاد را بانوید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در قلعهٔ بهکر گذاشته پیشتر روانه گردید از تراکم اشجار خاردار و پیش آمدن راههای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شوره زار کنار دریای تهته و بباد دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج پادشاهی بسرداری شیخ میر وغیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست ورزید و مردم بسیار از بی آبی و صعوبت راه و انواع مرض تلف و ازو جدا می شدند و شیخ میر پاشنه کوب میرفت عرصه بمرتبهٔ بران دشت پیمای بدانجام تنگ گردید که زیاده از هزار سوار با او نماند بعده که بسرحد سوستان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیاری از کمی آب و امتداد کشیدن

سفر ایلغار و تلف شدن اسپ و بار بردار و دیگر صدمات راه غائم و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عرض فرمان مراجعت نمودن شیخ میر وصف شکن خان صادر شد - و پادشاه انجم سپاه غرهٔ جمادی‌الاولی متوجه مستقرالخلافت گشتند در منزل دویم عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد سلطان مشتمل برمژدهٔ فتح ثانی و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل آن می نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعهٔ تعلقهٔ خود رسانده باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول اطاعت نه‌نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده ازو مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضهٔ مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد که خان دوران را در قلعهٔ اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت نموده روانهٔ حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر که فکر گرد آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از سر نو دست و پا باخته مرحلهٔ پیمای وادی حیرانی گردید - محمد امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای تنبیه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و رای سنگه راتهور را که برادر زادهٔ راجه جسونت می شد و با عموی

بدستگال خود نزاع ارثي داشت بخطاب راجه و اضافهٔ هزاري و عطای لك روپیه و خلعت و اسپ و فیل و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه ساخته شریك مهم استیصال آن نکوهیده خصال نموده امیدوار بخشیدن وطن جود پرور نمودند - و بنام امیرخان حارس دارالخلافت حکم رفت که بعد رسیدن شیخ میر از تعاقب دارا شکوه محمد مراد بخش را از قلعهٔ سلیم گده بر آورده همراه او روانهٔ قلعه گوالیار نماید - هیجدهم شهر مذکور نزدیک مستقرالخلافت اکبرآباد رسیده متصل باغ نور مضرب خیام فرمودند - فاضل خان خانسامان لك روپیه نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذراند و امیرالامرا و همه امرای متعینهٔ قلعهٔ اکبر آباد سعادت اندوز ملازمت گشتند - از زباني بعضي اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن جسونت تبه کار بطریق یلغار نزدیك مستقر الخلافت جمعي از منافق پیشگان گمان بردندکه راجه بمحاصرهٔ قلعه پرداخته برای برآوردن اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معني وسواس زیاد در دل بسیاري از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفاي ذکر آن حکم فرموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضي از آنها را همراه امیر الامرا در رکاب تعین نمایند - و بیست و سیوم از کنار مستقر الخلافت کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون دارا شکوه بولایت کچهه متصل سرحد صوبهٔ احمد آباد رسید قریب سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فوج پادشاهي از تعاقب او بآهستگي طی مسافت نموده بجذب قلوب فوجداران و زمینداران سر راه و گرد آوري سپاه مي پردازد و زمیندار

کچهه را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای سپهر شکوه پسر خود نامزد نمود و زمیدار بعد تقدیم ضیافت بدرقه داده از حد خودگذرانده روانهٔ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن احمد آباد شهنواز خان صوبه دار احمدآباد که یك صبیهٔ او در حبالهٔ عقد پادشاه و دختر دویم در خانهٔ محمد مراد بخش بود برفاقت رحمت‌خان‌دیوان و دیگرکومکیان برآمده استقبال‌نمود بعد ملاقات شرط اعانت در سر انجام ضروری بجا آورده قریب ده لك روپیه طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوه بفکر فراهم آوردن زر و سپاه پرداخته مردم را بعطای‌خلعت و اضافه وخطاب و جواهر خورسند ساخته جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال‌در بندر سورت وکنبایت و بهروچ و پرگنات سیر حاصل تعین نموده بضبط خود در آورده و در فرصت توقف یك ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم آمده - و بحکام بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام برای طلب نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن براجه جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی اخبار فرار راجه جسونت از رفاقت‌لشکر فیروزی اثر که شهرت غیر وقوعی و خبر کاذبهٔ غلبهٔ خصم علاوهٔ آن گردیده بود نوشتهٔ راجه جسونت مشتمل براشارهٔ طلب داراشکوه رسید و غرهٔ جمادی‌الاخری با سپاه آراسته و توپخانهٔ بسیار که از بندر سورت سی چهل توپ طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن‌در هر منزل‌نوشتهٔ ابله فریب راجه جسونت بدیدن‌رسیده و افسون رسیدن خود می‌رسید واین

معني باعث تقويت مادهٔ عزم آن برگشته اختر مي گرديد بعد استماع اخبار مذکور راي عالم آراي تقضاي آن نمود که رايت ظفر آيت طرف اجمير افراشته براجه جسونت که شفيع جرائم او ميرزا راجه جيسنگه گشته بود استمالت نامهٔ عفو تقصيرات او و بحال فرمودن منصب و خطاب مهاراجگي باستصواب راجه جيسنگه مرحمت نمايند و فرمودند که از جانب خود مکتوب درين ماده باو نوشته مصحوب قاصدان سريع السير روانه سازد *

الحال عنان کميت تيز خرام خامه از تحرير احوال دارا شکوه سوخته اختربه تسطير ديگر واقعات حضور معطوف مي سازد پادشاه زاده محمد اکبر با ديگر پردگيان حرم که در دولت آباد بودند اواخر جمادي الاخری از دکن رسيده شرف اندوز ملازمت گشتند - چون چنپت بنديله از کم‌طالعي در سفر پنجاب بيحکم از رکاب جدا گشته بوطن آمده طريقهٔ راه زني اختيار نموده بود سبهکرن بنديله را که هم چشم و هم جدي آن تبه کار گفته مي شد بعنايت اضافه و خلعت و اسپ و شمشير مفتخر ساخته فوج ديگر با او داده برای تنبيه آن تيره روزگار مرخص فرمودند - سيد قاسم شجاعي و بهادر خان که بموجب حکم از نزد پادشاه زاده روانه شده بودند شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسيدکه تربيت خان صوبه‌دار اجمير از خبر نزديک رسيدن دارا شکوه بسرحد جود پور حوصله باخته خود را بحضور رسانده - محمد امين خان را که برای تنبيه راجه جسونت مرخص فرموده بودند بتقضاي مصلحت موقوف فرموده طلب حضور نمودند سيد قاسم را بعطاي منصب سه هزاری

هزار سوار و خطاب شهامت خان سرافرازي بخشيدند - طاهر خان را براي قراولي و خبر تحقيق داراشكوه مرخص فرمودند - بعد رسيدن بمنزل آنبير تعلقهٔ راجه جيسنگه حكم فوج بندي فرموده راجه جيسنگه را با دلير خان و حسن قلي‌خان و جمعي ديگر از دلاوران هراول مقرر نمودند و صف شكن خان را به پيش بردن توپچانهٔ مامور فرمودند و شيخ مير را با امير خان برادر او سر فوج يلتمش ساختند و امير الامرا با پسران و گنجعلي خان و بعضي سرداران رزم آزما را طرف برنغار مقرر كردند و سرداري جرنغار بنام پادشاه زادهٔ نامدار محمد اعظم و ديگر بهادران ايران قرار گرفت و بهمين دستور محمد امين خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان و ديگر بهادران ايران و توران و افغانان جلادت‌نشان و راجپوتان تهور پيشه جا بجا در ميمنه و ميسره و قول و چنداول مقرر گشتند و فرمودند كه تامقابل شدن بفوج خصم بهمين تزك در راه وقت سواري تفاوت راه نيابد •

شمهٔ از احوال پر اختلال دارا شكوه آنكه بعده كه منشورنجات و رقم عفو زلات خفيه بانوشتجات راجه جيسنگه و ديگر هواخواهان براجه جسونت رسيد در اخفاي آن كوشيده از بيست كروهي جودپور كه بالشكر آراسته بقصد استقبال و رفاقت داراشكوه بر آمده بود فسخ آن عزيمت نموده زحل‌صفت رجعت بمكان خود نمود - خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شكوه رسيد متردد خاطر گشته رسل و رسائل درميان آورده مكرر باظهار تملق و ابرام پيغام نموده فائده نداد و اين معني زياده باعث خار خار دل زار و نزار آن

سرگشتهٔ وادي حيراني گرديد - و بيست کروهي جودپور رسيده چند مقام نموده ديچند نام هندوي معتمد سرکار خود را که با راجه رابطهٔ التيام نيز داشت نزد او برسالت فرستاده تکليف ايفاي وعده به لجاجت تام بميان آورد - او در جواب از روي غدر گفت که من بر قول خود راسخم اما في الحال آمدن من مصلحت نيست - دارا شکوه باجمير رفته استقامت ورزيده براجپوتان ديگر پيغام نموده نزد خود طلب نمايد بعده که دوسه راجپوت نامي ديگر نزد او جمع آيند من نيز خود را خواهم رساند - بدين جواب ياس غدر آميز ديچند را مرخص ساخت - دارشکوه عقل و هوش باخته طوعا وکرها باجمير آمده باردیگر ديچند را نزد آن غدار مکار فرستاد - ديچند باز پيش راجه آمده بهزاران توطيهٔ کلام ذکر پيام نموده هرچند افسانه و افسون برو خواند فائده نه بخشيد وتحقيق شدکه همه جواب اوغدر و دفعيه است - و خبر رسيدن فرمان عفو جرائم او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذيرسراپا تدبير نيز در زبانها انتشار يافت - ازانکه صاحب غرض مجنون گفته اند و احتياج شيران را روباه مزاج مي سازد باوجود علم سختي اغماض او سپهر شکوه را نزد آن سست عهد غدار فرستاد و سپهر شکوه چندانکه بلابه والحاح ودلبري کوشيد و وعده و وعيدها بذکر آورد آن کافر فاجر ناشنيده انگاشته بدستور ديچند مايوس مرخص ساخت - و سپهر شکوه باديدهٔ پر آب و جگر کباب که همه از انقلاب فلک کج رفتار مي دانست نزد پدر آمد

* بيت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ * ازين فسانه وافسون هزار دارد ياد

داراشکوه بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمي دانست
که چارهٔ کارچه سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ
زیب بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار برکار زار داده
بتقاضاي وقت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبهٔ در آمدن
بکوهستان نواح اجمیر بخیال مور چال بستن دران جبال پرداخت
و از جاي خود حرکت نموده در دره درآمد بعضي راهها را به
بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشاندن
تفنگچیهاي قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را
بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب
هزار برقنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف
یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران وهمراهان باجمعي ازبرقندازان
چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتي که
بشجاعت و تردد کار طلبي او اعتماد کلی داشت بامصالح توپخانه
و جمعي دیگر از مبارز پیشکان سپرد و رو بروي خود سپهر شکوه را
بابسیاري از آلات آتشبازي و توپهاي نامی صف ربا قائم ساخت
و خود درمیان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعي را مقرر نمود
که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولي نموده نگذارند که
همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تردد و تقسیم
مورچال پادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع ریواري
که ازانجا اجمیر سه کروه مسافت داشت و ازمکان مورچال خصم
نیم کروه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم
مورچال بستن بتعیین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

مامور گردید که توپخانهٔ آتش بار را پیش برده جابجا مقابل مورچال خصم چیند و عقب توپخانه شیخ میر و دلیرخان شیر نبرد را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو و دلاوران شعله خو مکانهای قابل مورچال بستن بدست آورده دست و بازو بزدن گولهٔ توپ کشادند و هریکي بر دیگري در تردد کارفرمائي سبقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمي نمي دادند خصوص پردل خان و شیخ میر و دلیرخان و سید نصیرالدین خان دکهني و دیگر فدویان جان سپار کمر جانفشاني قائم بسته تا سه روز تردد بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و امیرالامرا سعي تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهاي کوه ربا زلزله در دل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم در جوف کوه قلب در کمال استحکام بود تردد بهادران پیش رفت نمی گردید بلکه مردم لشگر داراشکوه اکثر از مورچال بر آمده سپرها پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهي ریخته آدم و چار پا ضائع و زخمي نموده باز خود را به پناه جبال مي رساندند و گولهٔ توپ آن طرف که مي آمد بي آنکه از صدمهٔ ضرب آن جانداري تلف و زخمي گردد برخاک نمي افتاد - و گولهٔ مورچال پادشاه سواي اینکه بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده برروي کار نمي آمد - شب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهاي اخلاص نشان را طلبیده از روي تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب یورش نمودند روز دیگر راجه را جروپ زمیندار جمون که همراهان او در کوه نوردي و شیر نبردی ضرب المثل بودند پیادههاي خود را از

عقب پارچهٔ کوهي که به پهاڑي شهرت داشت و ازان طرف که کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زدن گولهٔ توپ وتفنگ و انداختن سنگ که متصل هم مي بارید لمحهٔ فرصت نمي دادند روانه ساخت و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت برکمر بسته افتان وخیزان با اسلحهٔ جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده هرکه در راه اجل او مي رسید زینهٔ زیرپا ساخته نشان راجه راجروپ بالاي کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که ازعقب جان بازان مستعد گشته چشم براه آواز بالا برآمدن آنها بود باوجود فرود آمدن قریب هزار نفر جنگي مخالفان در مقابل بهادران راجه راجروپ آن جلادت کیش قدم پیش گذاشته درمقابل باریدن گولهٔ تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که میان افغانان در بهادری و یکه تازي شهرت داشت از مشاهدهٔ جرأت راجه را جروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده داد تهوري داده خود را بدم گولهٔ توپ و سنگ باران زده از طرف دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و شجاعت روز پیکار بي نظیر روزگار گفته مي شد باهمراهان خویش قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنکه با راجپوتان پیکار جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بروي کار آورد و امیرالامرا با بسیاري از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هرطرف صف در صف معرکه آرا گشتند اگرچه دران یورش تردد جانفشاني از همه

بندهاي جان نثار بروي کار مد اما در ابتدا پیش قدمي از مردم راجه راجروپ و آخر کار آثار فتح و وزیدن نسیم ظفر از جان نثار نمودن شیخ میر و جلادت دلیر خان افغان بود که در مقابل آنها از مورچال شهنواز خان و فیروز میواتی بلا فاصله تگرگ گولهٔ بلا و ژالهٔ تفنگ اجل مي بارید و جمع کثیر از مردم هردو امیر بکار آمدند و از غریدن توپ که باصداي کوه همدم گشته بود و سردادن بان و ترپخانهٔ هردو طرف آنقدر دردو صداي و حشت افزا دران کوه و صحرا پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن دشوار مي نمود * بیت *

برانگیخت رزمي چو بارنده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
برآمد زقلب دو لشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش

از هرطرف چندان سر و تن پامال سم سمندان کوه نورد گردید که نشان از سر و صورت آنها پیدا نگردید - دلیر خان چون شیر ژیان مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیري که بدست راست او رسید از تردد باز ماند - و دارا شکوه بربلندي کوه ایستاده مردم خود را باوجود مشاهدهٔ آثار هزیمت ترغیب جنگ بسرزنش نام و ننگ مي نمود هرچندکه از کوه نشینان رزم جو بوسیلهٔ پناه مورچال و بعد برآمدن از عقب احاطهٔ دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمده فائدهٔ برروي کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتي امید نجات ازان جنگ جان ستان محال می دانست و در خدمت هر دو ولي نعمت خصوص درجناب پادشاه گردون وقار بدون آنکه نقد حیات دربازد و از خجالت دائمي نجات یابد رو برو آمدن

وزیر سایهٔ آن ظل الله سبز گردیدن بر خود گوارا نمي توانست نمود مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخروئي از معرکهٔ دار وگیر رخت هستي بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک بغروب آفتاب بود وخبر آثار فتح و بالا برآمدن نشانها ازهردوطرف سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بودشیخ میر که از شهامت ذاتي و ارادت باطني در جان فشاني مي کوشید و بوسیلهٔ قتال و جدال باستقبال اجل مي شتافت آن چنان مستانه وار جلادت را کار فرموده در عالم پاس حق نمک وقت رسیدن گلولهٔ تفنگ که بسینهٔ او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را بدین زمزمه گویا ساخت * بیت *

جان دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که نسبت قریبه با او داشت و بجای خدمتگار عقب حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمربند من زده مرا چنان نگاه دار که تا بلندن شدن صداي شادیانهٔ فتح که همین دم نسیم فیروزي برین لشکر عدو مال بیزوال خواهد وزید و علامت و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطلع گشته دلیرانه قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل بستگي و الفت است که باوجود برباد دادن نقد بی بهاي جان که درین ضمن سخن در ایمان نیزمي گذرد باید که درچنان حالت سواي یاد ذات پاک

پادشاه حقیقي در خاطر خطور نکند و بجز کلمهٔ طیبهٔ و اسم معبود بر حق بر زبان او نگذرد براي مزید اعتبار که شاید در بارهٔ فرزندان و وابستهاي او وسیله ترقي باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه منظور مي دارد - گویند بسبب چنان جان فشاني که بدان ارادت و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زاد پرور را نسبت بهمه مردم خواف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که درعهد خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خواف که محقر ترین الکهای خراسان است پیش آمدند و ترقي نمودند در هیچ عهدی از پادشاهان سلف در تواریخ بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه مردم خواف نسبت بهمه مردم خراسان در ظاهر درشت و بیرو واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و درطریقهٔ پاس حق نمک آقا از جملهٔ ثابت قدمان مي توان محسوب نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهدهٔ برگشتگي طالع خود و استماع افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالا برآمدن نشانهای فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش وتدبیر و حوصلهٔ خود داري باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی و بعضي خدمهٔ حرم اول پاس شب تار بهزاران یاس بهمعناني غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار اختیار نمود و از مردم عمده سواي هردو نام برده فرصت وتوفیق رفاقت نیافت و قدري از جواهر و اشرفي و محل خاص و صبیه و چند خواص که باخود توانست گرفت با خویش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردید و دو ازده فیل و استران و شتران پر از بار خزانه و دیگر اسباب انتخابي مالیت دار و بسیاری از خدمهٔ محل هرچند آنها را از راه عاقبت اندیشي پیش آمدن چنین روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما باخود نتوانست گرفت و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیادهٔ برقنداز یکسر حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجلدی خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشتهٔ وادی حیرانی بر محل بذکر خواهد درآمد - القصه اکثري از لشکرهزیمت یافتهٔ بي مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعي بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس پرداختند وبعضی از رسیدن زخم کاري و برباد دادن اسباب وسامان که فرار نمودن نفران علاوهٔ آن گردید دران کوه و درهٔ حیران و سرگردان گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو وکارخانجات داراشکوه مع همراهان بحادثهٔ تاراج رفت - وچون دران شب تار و درهٔ پر از دود باروت خبر تحقیق دارا شکوه تا دو سه ساعت نجومی درهردو لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هردو طرف در بعضی مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضي امرا درجای خود گرم داروگیر مانده برقندازی مي نمودند تاآنکه برفرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از جملهٔ همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعي دیگر که از رفتن آن برگشته اختر واقف نگشته بودند تا قریب پاس

شب حرکت مذبوح می نمودند و محمد شریف مخاطب بقلیچ خان که میر بخشی داراشکوه بود بزخم تیری که بر شکم او رسید روز دویم در گذشت - اگرچه بعیادت خان پسر شهنواز خان سه‌چهار زخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر الایام پذیرفت - و عسکر خان و سید ابراهیم باجمعی ازهمراهان دارا شکوه بابدن زخمی و دل پر خون که سوای رخت بدن همه اسباب ما یحتاج بتاراج رفته بود بوسیلهٔ صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندوز ملازمت گردیدند و مورد عنایات گشتند ٭

بر منصف پیشگان کارزار دیدهٔ تجربه کار ظاهر است که چنین چهار جنگ بچنان نهنگان دریای غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت که هرکدام را در روز رزم رستم وقت توان گفت نمودن و در وقت انقلاب چنان حادثات که بزبان خامه جاری گشته از جا در نیامدن و ثبات قدم از دست ندادن و غنیم و خصم غالب آمده را از روبرو برداشتن بجز تایید و فضل الٰهی و مدد طالع عالمگیر پادشاه غازی حمل برچه توان نمود - القصه بعد استماع آوازگی داراشکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکر و ستایش پادشاه حقیقی کشوده از واقعهٔ شهنواز خان و شیخ میر افسوس زیاده نموده فرمودند که هر دو را در بقعهٔ مبارک روضهٔ حضرت خواجه معین الدین باعزاز و اکرام تمام برده مدفون سازند - و خود بعد از زیارت مزار آن زبدة العارفین و مبلغ رساندن بخدام آنجا از انجا کوچ نموده بر سر تالاب اناساگر حکم به چهار مقام فرمودند و راجه جیسنگه را یک لک روپیه و بهادر خان را سی هزار

روپیه عنایت فرموده باجمعي از مردم کارزار دیده دیگر بار برای تعاقب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت تقصیرات زیاده از اندازهٔ قیاس روی بحضور رسیدن نداشت بموجب التماس راجه جیسنگه از سرنو فرمان عطوفت عنوان مبنی بر تسلی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن منصب هفت هزاري هفت هزار سوار مع خلعت برای او عطا فرمودند - و فرزندان و نورس بیگم اهلیهٔ شهنواز خان را نظر بر نسبت صوري و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت ماتمی و اضافهٔ نمایان عطا فرموده رعایتهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که داراشکوه در اجمیر بمظنهٔ هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطا بخشی و جرم پوشي بدستور سابق صوبه داري اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم رجب سنهٔ مذکور پیاده از روي نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین الدین تشریف برده متوجه دارالخلافت شدند - درینولا بعرض رسید که شجاع از صدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبوح آرایهٔ جهانگیر فکر گردید و معظم خان داخل قلعهٔ مونگیر شد از شنیدن این مژده حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف نزول

واقع شد پیشکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت - و سلخ ماه رجب باکوکبه و دبدبهٔ پادشاهي داخل مستقر الخلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار اله آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکه قلعهٔ چنار که در فساد داراشکوه بتصرف شجاع در آمده بود بتصرف پادشاهي در آمد

ذکر جشن جلوس ثاني مشتمل بر ذکر

تعین سکه و خطبه و القاب پادشاه غازي

چون اصل جشن ثانی آن برگزیدهٔ دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ریشهٔ مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از بیست و چهارم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و نه باشد و في الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دویم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته درودیوار حجرهای اطراف دولت خانهٔ بیرون دیوان عام و اندرون غسل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشهٔ طلا باف و کلابتون دوز آرایش دهند و آنقدر زر بغت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف در آمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن ذخیرها اندوختند و رامشگران طناز با هزاران عشوهٔ و ناز محفل آرا گردیده باصول گونا گون هنگامهٔ پر جوش و خروش رقص وسرود گرم ساختند * بیت *

معنی ز طنبور شد گرز دار * نگردد چرا فوج غم خوار وزار
شراری بر انگیخت تار رباب * که گردید انگشت مطرب کباب

تخت مرصع که از مدت مدید بدین نوید بخت خویش را موعود
می نمود بر خود بالیده از شرف قدمبوس آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف بر جاهش وکیوان کشود و منبر از فخر ذکر اسم
و لقب ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر
غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و
روپیه از کلمهٔ طیبه و اسم خلفای راشدین - مزین میگردید فرمودند
که چون نقش کلمهٔ توحید بر درم و دینار که اکثر جای نا مناسب
می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین سکه
مبدل سازند * * بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر * شـــاه اورنگ زیب عالمـــگیر

و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند * بیت *

از سکهٔ اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از سکهٔ او غلغله در چرخ فتاد * گردید زر از سکهٔ او عالمگیر

چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جشن هرهفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات
و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
انعام چند اسامی خاص اختصار می نماید سوای آنچه بار باب
طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر
ببخشش در آمد پنج لک روپیه بپادشاه بیگم و چهار لک روپیه
بزیب النسا بیگم و دو لک روپیه بزینت النسا بیگم و یک لک
و شصت هزار روپیه ببدر النسا بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزبدة النسا بیگم عطا فرمودند و دو لک روپیه به پادشاهزاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت نموده تسلیم منصب ده هزاری پنجهزار سوارفرمودند و بپادشاه زاده محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر و فیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزی و جمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید و دو اسپ یا ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند و فاضل‌خان خانسامان را اضافهٔ هزاری پانصد سوار مرحمت نموده بپایهٔ چهار هزاری دو هزار سوار رساندند و رای رایان‌که از تربیت کرده ها و پیش آوردهای سعد الله خان بود و نیابت وزارت سر براه می نمود بخطاب راجه رگهناتهه سر بلندی یافت و زیاده از سی هزار نفر دیگر از روشناسان عمده بعنایات خلعت و اضافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدو و نیم ماه کشید و هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی صنعتها بکار میرفت و از انواع فانوس و چراغ اقسام گل بری و چمن و طاق بندي نمایان می نمودند و کشتیهای مملو از اقسام‌آرایش و روشنائي نقاره زنان بر روی دریای زیر قلعه در نظر تماشائیان جلوه گر بودند - ملا شاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود تاریخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالي از انداز تصوف و اشارهٔ ابطال ارادت مرید کامل نیست * بیت *

صحن دل من چون گل خورشید شگفت
کامد حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جلوس شاه حق آگه را
ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعهٔ ملک شرقی بعرض رسید که اهتمام خان عرف محمد قاسم در جنگ شجاع نقد حیات در باخت .

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه حساب بنای سال و ماه دفتر و جلوس خود را از غرهٔ فروردی که مراد از تحویل نیز اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته معمی بماه الهی ساخته بودند ازانکه بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس در پاس شریعت کوشیده حساب سال جلوس و جشن برسال وماه عربی و قمری گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال عربی برسال شمسی مقدم باشد و جشن نو روز را بالکلی از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و اسم ماههای آنها بهمین نامهای فروردی واردي بهشت تا اسفندار زبان زدند اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماههای آنها بقید ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته می نویسند و شادی نوروز که غرهٔ فروردی آنها باشد در کرمان و بندر سورت مجوسیها مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اصلا کار ندارد و حساب دفاتر و سال و ماه ایران و توران برآن ماههای فرس قدیم است و نو روز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هندحتی پادشاهان توران و قبلة الاسلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار

فصول اربعه و گرما و زمستان و برشکال هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میوهٔ هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربي دریافت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقوی نخواست که بسبب مشابهت بشادی نوروزسال و ماه مجوسي اهم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد - در همین ابتدای سال ملا عوض وجیه را که از فضلای مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلی حضرت سالیانه داشت منصب هزاری دوصد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستي علانیه برطرف سازد *

الحال بذکر باقي احوال پرملال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد که بعد از هزیمت از جنگ درهٔ کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامهٔ صدق بیان جاری گشته خود داراشکوه باسپهرشکوه و زوجه و صبیه و قدری جواهر و اشرفي و چند اسامی خدمهٔ محل باخویش گرفته راه احمد آباد اختیار نموده باقي خزانه و اسباب و سرانجام ضروری باخدمهٔ اناث برده دوازده فیل بار و سوار کرده حوالهٔ بعضي نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه سرای معتمد نموده بود که زود از عقب برسند دران هنگامه بعد از چهار پنج کروه که مسافت راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نموده باهم مشت و گریبان شدند و هرچه بدست هر که آمد و آنچه توانستند اشتران بابار و استران سبک رفتار پر از نقد و جنس گران

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرودآورده بر شتران بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هرطرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا سیمگی و ملاحظهٔ تعاقب افواج پادشاهی دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایهٔ آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشتهٔ وادي سرگرداني در کمال تشویش و حیراني که بی سروسامان و غارت زده آوارهٔ آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سواي سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داري در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت ننمود باهم مصلحت عاقبت بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه برآمدن بخانهٔ سید احمد آمده اورا در همان خانه مقید ساختند و باستحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیرپادشاه بلند آوازه ساخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت آن برگشتهٔ وادی حیرت گشتند ـ بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمي مینماید دل از تصرف شهر برگرفته

بهرگنه کري بدو گروهی احمد آباد رفته از انجا بکانجی کولی که از جملهٔ سرکشان دره زنان مشهور آن ضلع گفته میشد التجا برده پیغام امانت نمود • بیت •

آنکه شیران را کند روبه مزاج • احتیاج است احتیاج است احتیاج

و کانجي رفیق او گشته از سرحد گجرات بر آورده بتعلقهٔ حد ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم بندر سورت و بهروچ ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دو صد پیاده برقنداز با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن با احمد آباد شرط ضیافت و خدمتگاری بتقدیم رسانده دختر خود را بطریق پیشکش نامزد سپهرشکوه بامید بهبود کار خود وا نموده بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت ازو داشت درین سفر نکبت انجام اصلا متوجه احوال پرملال او نگردید بلکه خود را آشنا نساخته بکمال بیروئی پیش آمده ملاقات نه نمود • بیت •

بوقتی که دولت ورا یار بود • زره پیش تیرش نمد می نمود

بوقتی که بختش نشد دستگیر • نکرده خدنگش گذر از حریر

آخر در سه روز بامید مستعمال ساختن زمیدار سعي بیهوده بکار برده ناچار بادیدهٔ اشکبار و دل پر از شعلهٔ نار راه بهکر اختیار کرد- چون بکنار حد سند رسید فیروز میواتي که تا این روز رفیق ایام بد فرجام او بود از مشاهدهٔ نا موافقت روزگار از رفاقت آن برگشته اختر دل برداشته جدا گشته بطریق فرار راه دارا الخلافت اختیار نمود بعده که آن برگشتهٔ وادي حیرت بولایت جاریان رسید صحرا نشینان آن دیار سد راه گشته بارادهٔ دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت وبولایت مکشیان سربر آورد میرزا مکشی که سرگروه آن قوم بود باستقبال بر آمده باعزاز تمام بخانهٔ خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمونی روانه ساختن ایران خواست که بدرقهٔ راه گشته از انجا بقندهار که درازده منزل مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه برگشته بخت بآرزوی باز زود بدست آوردن تاج و تخت و بخیال محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده ارادهٔ سمت تعلقهٔ ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام می نمود پیش نهاد خاطر ساخت • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان از کندکش نیاید بکار

چون بحد وطن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون بر آمده چون اجل ناگهان استقبال نمود • بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام فناسوی خویش

همیرفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین ازمیان

چون میزبان مهمان‌کش حق نا شناس بخانهٔ خود برده فرود آورده کمر بمهمانداری بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره بیگم زوجهٔ دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت ودیعت حیات نمود از واقعهٔ او که باهم محبت بافراط داشتند و آن مغفوره درین معنی ازغصه کاهیده مرده بودکوه کوه اندوه بر دل داراشکوه راه یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از انکه در ایام بد مددی چرخ عقل نیز بحال نمی ماند نظر برعاقبت اندیشی ننموده تابوت اورا

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکسي و سیاهي با اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانهٔ لاهور ساخت که در مقبرهٔ شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و خود با چند خدمتگار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقهٔ ملک چیون بارادهٔ ایران سمت قندهار مرحله پیما گردد ملک چیون که بحسب ظاهرکمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن وترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشتهٔ تیه سرگردانی بود قابوی وقت یافته برفاقت مهمان بر آمده چند کروه مسافت طی کرده برادر خود را باجمعي از مردم طرار و راه زن آن ضلع در خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضي اسباب ضروری سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلي میرسم رخصت گرفته مراجعت نمود - برادر او بانوجی که همراه داشت غافل بر سر داراشکوه ریخته فرصت دست و پازدن نداده دستگیر ساخته باسپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک سرشت آورده در جائي که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو خدمتی خود براجه جیسنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بباقر خان فوجدار بهکر نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیما روانه ساخت باقر خان همان ساعت عرضه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعده که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثاني در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم ننمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بانیل مقصود برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ عالی شادیانه بنواختن درآمد وضمیمهٔ جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشاریافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داري دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طلب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت وفرمان بعطاي منصب هزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینولا بعرض رسید که سلیمان شکوه درتعلقهٔ زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسرمی برد براجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پندد و نصایح بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقهٔ خود بر آورد و الا پامال غضب سلطاني خواهدگردید *

از وقائع ملک شرقي بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به باندو برارادهٔ جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه وسپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

دارا خلافت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان هردو چوک چاندنی و بازار سعدالله خان وزیر قلعهٔ ارک تشهیر کنان برده بدعلی کهنه در خضر آباد فرود آورده در عمارت خواص پورهٔ آنجا مقید سازند - بهادر خان بعد رساندن داراشکوه درمکان مذکور بحضور امده شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان گردید روز دوم آن ملک جیون که بخطاب بخت یار خان سرافرازی یافته بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستهای بازار از مردم اوباش و هواخواهان دارا شکوه و اصناف حرفه پیشگان هر کوچه و بازار و تماشائیان هر قوم که بتقلید همدیگر هجوم آورده بودند برسر بختیار خان و همراهان او دشنام دهان آن قدر خس و خاشاک نجاست آلود وسنگ وکلوخ ریختند و زدند که چند نفر مجروح گشته از پا در آمده هلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند تا بختیار خان که برسر او سپر در سپر بافته ازان انبوه بلا جان برگردیده بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت گویند آنروز آن قدر مایهٔ فساد و هنگامهٔ برهمخوردن شهر بر پا گردیدنزدیک بودکه از سرنو فتنهٔ عظیم از مادر دهر زاید و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال باستابعان رسیده در دفع آشوب نمی کوشید احدی از همراهان ملک جیون جان بدر نمیبرد واز بالای بامزنان آنقدرخاکستر و کوزهای پر از بول و نجاست برسر افغانان ریختند که اذیت آن بتماشائیان رسید - روز دیگر کهکوتوال بموجب حکم درپی تحقیق بانی آن فساد پرداخت ظاهر شد که هیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشته مادهٔ فساد و آشوب تمام شهر گردیده بود بفتوای علمای زمان اول

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجة الحرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائرهٔ شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحاد و کفر رسانده بود مذبوح ساخته نعش او را بر حوضهٔ نیل انداخته دو باره زنده و مرده او را از رستهٔ بازار چوکها گذرانده در نظر تماشائیان که اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبرهٔ همایون مدفون ساختند آری * بیت *

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتي
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدي درجهان

* بیت *

عیش دنیا احتلام خواب غفلت بیش نیست
در خیالش اینقدر آلودگي ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را درقلعهٔ گوالیار برده نگاه دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک وعبور لشکر و افواج دریا موج هر طرفي خصوص طرف بلاد شرقی و شمالي تا دو سال لشکر کشی بمیان آمدکه بعضی جاکمی باران نابزعلاوهٔ آن گردید غله رو بگرانی آوردنظر برفاهیت حال خلق الله و ترحم بحال رعایاي شکسته احوال حکم معافی راهداری که برسر هرگذر و سرحد و معبر آبهامی گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردید و پانذری که در هر ماه و سال بصیغهٔ کرایهٔ زمین و مکاني که همه اصناف گران وکاسبان ممالک محروسه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و جوهری و صراف که بر هرگل زمین بازار و سررسته نشسته و دکان

ساخته خرید و فروخت می نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردید و ابواب مشروع و نامشروع دیگر مثل سر شماری و بر شماری و برگدی و چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جاترهٔ کفار که در معبد خانهای هنود پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین لک آدم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و حرمانه و شکرانه و چهارم حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان می شد و غیره قریب هشتاد بابت که از همه ابواب زیاد از کرورها داخل خزانهٔ سرکار میگردید از قلمرو هندوستان معاف فرمودند - و سوای آن عشور جنس غله که بیست و پنج لک روپیه اززری دفتر دیوانی محصول شرعي آن بعرض رسید برای تخفیف گراني غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در صوبجات احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه فرمودند اما نفس الامر اینست که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت پرور حکم معافي ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید صادر شد اما سواي محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد پاي تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موافق حکم بعمل آمد باقی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن فوجداران و جاگیرداران دور دست بدر سبب دست از اخذ آن کوتاه نه نمودند اولا پاي سیاست که ترس و راهمهٔ آن در دل جاگیر داران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلا در عهد بادشاه

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسهٔ هندوستان نماند دویم آنکه دامهای اکثر ابواب ممنوعهٔ مذکورهٔ از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشی دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخهٔ دیوانی منها نموده وقت تنخواه بارباب طلب در پروانهٔ جاگیر عمل حشو و منها نموده تنخواه مینمودند بعمل نیامد و جاگیرداران عمده بدین حجت که دامهای این ابواب در پروانهٔ تنخواه ما درج گشته و طمع زیادهٔ طلبی و ظلم علاوهٔ آن گردیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکورهٔ بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدی میستانند اگر از روی سوانح و وقائع بعضی پرگنات بعرض میرسید بکمی منصب و تعین گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز اخذ آن ممنوع ساخته می‌آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیلهٔ مربی و ساخت و کالا کمی منصب بحال میگردید لهذا بندوبست معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداری که نزد خدا ترسان حق آگاه بد ترین ممنوع و مادهٔ فساد و مسافر آزاری‌ست و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسهٔ قلمرو هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت ورهٔ نوردان محتاج فوجداران و جاگیرداران زیاده ازسابق بظلم وسختی میگرفتندوالحال هم میگیرند وزمینداران از مشاهدهٔ عدم باز پرس آن درتعلقهٔ خودها زیاده از راههای تعلقهٔ حکام‌پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته‌رفته کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنك و بندر خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرچ درمی‌آمد و بر سر سماجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و متردد بن آبرو طلب بباد فنا میرود خصوص مرهتهٔ مفسد پیشهٔ دکن قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاري خواهد گردید و دیگر زمیداران سرحدي سختي و ظلم راهداري بجائي رسانده اند که از احاطهٔ بیان بیرون ست مگر حق سبحانه و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستي را برین طائفهٔ بدعاقبت تسلط بخشد که چندین را بجزای کردار رسانده بانواع سیاست مبتلا سازد درین صورت شاید این ظلم راهداري مرفوع القلم گردد •

ذکر محاربات که با شجاع رو داد و فریفتن پادشاه زاده محمد سلطان و صبیهٔ خود دادن باو

بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتالیقي و سپه سالاري معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که درین مابین چندین مقابله و محاربهٔ عظیم روی داد میرفت تا آنکه شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سرنو بسر انجام و گرد آوري فوج و توپخانه پرداخت اگرچه دو سه جنگ سلطاني گه بتحریر تفصیل آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هربار مغلوب گردید اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعین امرا بتجویز معظم خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گراني مینمود و برین معني شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل بادشاه زاده طرف خود افتاد و از راه زمانه سازي غدر آمیز اکثر اوقات بارسال رسل و نامه و تحف که دام و کمندرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان نا تجربه کار است خلل در نظریت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفته رفته رشتهٔ تدبیر تذویر آمیز را بمرتبهٔ استحکام داد که بقبول از دواج صبیهٔ خود که از سابق نامزدبود پیغامهاي ابله فریب دیگر رخنه ولغزش تمام درثبات عقیدت پادشاه زاده راه یافت ازانکه جوانان را از رفاقت وصحبت و نصیحت پیران آزموده کار نفرت مي باشد و بصحبت بي کمالان بدمآل که مادهٔ زوال عقل و دولت و آبرواند زیاده رغبت بهم میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازي جمعي از نمام پیشگان واقعه طلب وغمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردید کاربجائی کشید که پادشاه زاده از اثر نغمهٔ افسون مخالف و دمکشي همدمان عرب وعجم قصد ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشهٔ دور از صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب باتفاق امیر قلي داروغهٔ توپخانهٔ خود و قاسم علي میر ترک که مادهٔ شعله افروزي این فساد بودند و چند خواجه سرا باقدري از خزانه که توانست و جواهر و خدمهٔ محل خود را بکشتیهاي آب گنگ که درمیان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این معني را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را باجهان بیگ نوکر عمدهٔ خود و چند کشتي و کهار بسیار براي استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد بعده که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند افشاي این راز

سربسته گردید و خبر که بمعظم‌خان رسید ازین سوانح فتنه انگریز که خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیر گشت کمال اختلال در جنود پادشاهي راه یافت و اکثر بندهاي پادشاهي ثبات دل و پا باخته حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم پادشاه زاده را مساوي دانسته سر رشته استقلال از دست نداده باستقلال و تزک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلي سپاه و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت لیکن چون ایام یرسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل افواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت و سواي این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام‌خان و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بندیله و دیگر بندهاي کار زار دیدهٔ تجربه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال شده رسیده بودند بتفاوت سي‌کروهي از اکبر نگر درمکان وسیع‌مرتفع فرود آمده براي رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند - داود خان صوبه دار بهار که برای کومک مامور گردیده بود برین خبر اطلاع یافته بقصد ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته برسر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

بعضي کوسکیان فوج پادشاهی مغلوب گردید و پاي استقامت بسیاري از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعي از قول بر آمده بدلدهي دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید و دو سه امیر نامي شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن و گردهر راتهور کشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز باده سه هزار سوار افغان جلادت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم‌خان از عطاي چند تفوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد اورا معزز ساخت - کوتاهي سخن شجاع باکبر نگر رفته صبیهٔ خود را بعقد ازدواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر وافرو اسپهای عربی و عراقي و فیلهاي آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقره در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان چند روز در اکبرنگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده خود را بلشکر برساند وخود از سرنو سر انجام محاربه و مقابلهٔ معظم خان نموده بآراستگي لشکر و ترتیب توپخانه خشکي و چند هزار کشتي نواره که مدار جنگ آن‌سر زمین برمصالح نوارهٔ وجنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشي نمود اگربتفصیل محاربات و تردد‌ات رستمانه و تدبیرات حکیمانهٔ معظم خان که بعد

انقضای برشکال و پیوستن دلیرخان ازو بظهور آمده پردازد سررشتهٔ کلام باطناب میکشد حاصل کلام درفرصت پانزده بیست روز محاربات عظیم بمیان آمد و هربار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهي گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نوارهٔ جنگي که بیشتر بر روي دریا ازشبخون زدن کار زارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت و درین مابین یکه تازخان و بسیاري از مردم نامی پادشاهي بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و داود خان ترددات نمایان بروي کار آمد خصوص بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم پیوست از طرفین ترددات صف وبا که هربار از هرطرف غالب و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله مي پرداختند رو داد و کشتیهای جنگي بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جملهٔ جنگها که مابین هردو لشکر رو داده نقل یك جنگ که خالي از غرائب نیست قابل تحریر دانسته مجمالي از تفصیل آن بزبان خامه میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بسرداري بلند اختر و دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانهٔ جهان آشوب که کنار آب برسر معبري که بعضي جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعده که فوج معظم خان که هراولي او بطریق قراولی بآغر خان تعلق داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید و بنشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر از ملاحظهٔ بسیاري آب و بار بدن آتش گولهٔ توپ و تفنگ از روبرو

قدم جرأت پیش نمي گذاشت آغر خان اسپ خود بآب زد و از عقب آن دلیرخان فیل سواري خود بآب راند بعد آن پسر دلیر خان که براسپ سوار بود با دیگر دلاوران بطریق یورش جان بازي را کار فرموده مقابل توپخانهٔ آتشبار بدریا در آمدند و بغیرت همچشمي تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم میان چوب بندي که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفت که فرصت چشم وانمودن نمیداد و بهرکه میرسید سواي آنکه سر بآب فرو مي برد نشان ازو پیدا نمیگردید و درین هنگامهٔ عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندي بحال نماند و از بسیاري تردد سپاه و چهارپایان ریگ زیر پا خالي گردید و پایاب بالکل بر طرف شد لهذا سوار و پیادهٔ بیشمار غرق بحر فنا گشتند در همین حالت پسر دلیر خان از تموج دریا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زنده و مردهٔ او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمي شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعي راکه اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضي که شناوري میدانستند و از صدمهٔ گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند آغر خان که پیش فیل دلیر خان شمشیرزنان انبوه هجوم سوار و پیادهٔ فوج خصم را ازهم میدرید ناگهان فیل مست مقابل آغر خان باشارهٔ فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار رو بروي فیل حمله آورده شمشیر بخرطوم فیل رساند و فیل آغر خان را مع اسپ بخرطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب بتغارت ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمهٔ ضرب رسید اما روحهٔ اسپ کسیخت و آغرخان در همان گرمي باز خود را جمع ساخته به چستي و چالاکي تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر فیل نبرد قصد مقابلهٔ فیل نمود اما ازانکه در اسپ طاقت تردد نیافت و دانست که باز روبري بلای سیاه آمدن رایگان جان بباد دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته بر گردن فیل سوار شد اما ازانکه کجک فیل بدست نیامد و فیل در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکي از نوکران او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او بخلاند درین حالت دلیر خان که فیل او بفاصلهٔ ده بیست قدم عقب آغرخان می آمد و ازدور تردد رستمانهٔ آن بهادر فیل نبرد مشاهده مینمود فیل سواري خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گویان اطراف فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل را براي سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و براي هواری من از اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین کشاده گفت که فیل هم بشما آرزاني باد ودو اسپ عربي و ترکي باغرخان تواضع نمود و بیکي از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان جلادت کیش و افغانان قدم پیش بمقابلهٔ فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهای کمان در آورده صدای دارو گیر بچوخ برین رساندند بیت *

دها ده بر آمد ز هر پهلوی * چکاچاک بر خاست از هرسوی تو گفتی هوا تیر بارد همی * سراسر جهان تیغ بارد همی

و بعد حملهای پیاپی و چیقلشهای بهادرانه که دو سه سردار شجاع با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج پادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهای سرخروئی برداشتند فوج هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدی نام شاعری بود که شعر های بر جستهٔ آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان رسانند * بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپکی
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادی بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطهٔ روز مره بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدی گریخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برو مال بسته بخدمت دلیرخان آمد و دلیر خان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصه بهمین وتیره محاربات صعب برسر نالهاي قلب و بر روي درياي گنگ بجنگ نواره و بمقابلهٔ صف در سواد اطراف تانده که از معمورهاي مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائي مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم نامي بسیار طرفین گشته و زخمي میگردیدند *

الحال بذکر حضور مي پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و ترددهاي فدویانهٔ معظم خان بخاطر آوردند که از راه احتیاط و مصلحت ملک داري پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقي گردیدند - درین آوان راجه جسونت را بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوي از سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کنان و داد دهان و شکار افگنان طي مسافت میفرمودند - بیست و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند - حوضهٔ طلائي بصورت بنگله براي سواري فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید بر فیل بسته سوار شده بداروغهٔ زرگر خانه و زرگري که آن را ساخته بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند - در منزلي از منازل کنار آب گنگ یکهفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثاني صبیهٔ میرزا سنجر نجم ثاني خراساني باسم نور نسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهي درحق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملي از تفصیل آن مي نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهي شیطاني که لازمهٔ ایام جواني ست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظهٔ بد عاقبتي که باوجود عاصي گردیدن درخدمت پدر بزرگوار نظر برمآل کار عموي برگشتهٔ روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمناي آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصلهٔ یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماري محل او رسید بهانه و شهرت خبر گرفتن زوجهٔ خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهي آن طرف آب بود فرستاده از ارادهٔ خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشارهٔ وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمهٔ محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهي سوار شده جواهر و قدري که توانست اشرفي با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته طرف معبري که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باتوپخانه و فوج خود استاده بود راکب نماره گودیده باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهای مخالفان پرداخت و از هردو طرف توپ زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتی که بران بعضی کارخانهٔ و قدری از خدمهٔ محل بودند و گران باربود دوسه گوله بسبب عقب ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهای آن کشتی چند نفر از ذکور و اناث ببحر فنا فرورفتند و بسیاری بمدد ملاحان و رسیدن کشتی اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمهٔ مختصر و حاضری و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خورده پیهم حقیقت بحضور پرنور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفوج پادشاهی شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز محاربات صعب میان هردو لشکر رو داد و درهمین ایام چهارده لک و پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ مونگیر و اطرف آن ضلع نزد معظم خان رسید و برای لشکر قوت سر بازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی گردید. و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از قدویان دیگر و مصالح لازمهٔ خبرداری و ارادت خان مغضوب که مادهٔ شریک فساد پادشاه زاده گردیده بود روانهٔ حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغهٔ گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتي سوار نموده برده به سلیم گده که از جملهٔ قلعهای ارك دهلي کهنه است رساند - باز فرمان رفت که ارادت خان‌را فدائي خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائي خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب برطرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهاي خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همهٔ آن منافي اختصار کلام است و نقل مسودهٔ خطوط اعلي حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیاني ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سراي چهٔي نویس رسیده بود نوشته شده - بعد اداي مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والاشان سراسر نگاشتهٔ قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود عز وصول بخشید و از مطالعهٔ تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا وقدر که بمشیت الهي در چنین ورطهٔ خطرناک افتاده بچندین کلفتهاي ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نمایدکه بر اعلی حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایزدمسئلت
مي نماید که توفیق استرضاي خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافي
و تدارک مافات عذر خواهي زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتي
که موجب خشنودي قبله وکعبهٔ حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -
و از ذره پروري و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعاي
خیر این گناهگار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاري
ولي نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضي امر
چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها
که ندارد - خواجه سراي چهٔی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامهٔ دویم در ایامي که شجاع دفعهٔ اول در مقابل عالمگیر
پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خلدمکان گرفت و گیر قاصدان مي نمود اعلی حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشتهٔ بودند و براي آبدار
خانه و غسل خانهٔ اعلی حضرت که ممنوع و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از اتفاقات درهمان ایام نوشتهٔ خط هندوي
اعلی حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفهٔ که بخط خاص پس
از تمادي ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعهٔ ارقام
سرمایهٔ سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت وگیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مقاطر پوشیده نماند که ازین مرید در ابتداي حال و آغاز وقوع مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته درشکست کار این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت کوشش نفرمایند سلوك را بنهجي مستحسن قرار داده بود و میخواست که بعد رفع شورش در استرضاي خاطر والا کمر اهتمام بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند مي شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگي مهمات عباد بتحریک آنحضرت است و برادران بفرمودهٔ اقدس دست وپا میزنند و جاني میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشهٔ انحراف از شاه راه عقیدت نمي نمود لیکن ازانجا که اخبار بي توجهي حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشتهٔ که بخط هندوي بشجاع قلمي گردیده بود و خان و مان او برسر آن خراب گشته هویداست یقین حاصل شدکه آنحضرت این مرید را نمي خواهند و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و سعي و تردد این فدوي که مصروف براجراي احکام دین متین و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده درین کار مصرند ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهاي ممتنع التدارك اندیشه مند گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوي خداي توانا شاهد است دریںصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتي صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که دوباره بیغیرتي بر خود قرار داده گریخته انداز ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الٰهي دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *

سروارث ملك تا برتن است * تن ملک را فتنه پیراهن است

انشا الله تعالی بعد از انکه کار معاندان بیکي ازین دو وجه ساخته شود چرا این همه عبث احتیاط خواهد نمود - درباب آبدار خانه قلمي بود آب خاصه در غسل خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته درمحل مي باشند چه درکار است - و مهر برکار خانهٔ ملبوس نمودن از رهگذر تصدق شدن خواجه معمور مي شد الحال که دیگر بدین عهده مامورگردید پوشاک مبارک بدستور سابق بي تعلل خواهد رسید *

نامهٔ ثالث در جواب خطي که اعلی حضرت مشتمل بر عفو نمودن تقصیرات مع قدري جواهر بابت پوشاک داراشکوه که در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده - بعد ادای وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا فرمان عاطفت عنوان که در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود در اسعد زمان و بهترین ساعات عزورود آرزاني داشت از وصول نوید عفو زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف عمیم مرشد و قبلهٔ خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنة لله که اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب مصلحت امري که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خداي

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در جملهٔ ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضي طبع مقدس نبوده و نیست و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلي رعیت باظهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال رعایا روزي چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدیدآید و غبار فتنه فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصهٔ عمر خود صرف رضا جوئي و نیکو خدمتي نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویهٔ فانیه چگونه راضي میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندي ایشان است بجمعیت نگذرد و مردم محل از خدمت وافي سعادت جدا باشند از انجاکه شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد باله بال رسیده شورش بر انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زادهٔ کلان قدري خاطر جمعي حاصل نموده نفسي فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهي و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقي نموده هفدهم شهر حال متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهي و اعانت حضرت رسالت پناهي و توجه باطني آن حضرت پیر دستگیر عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضي مبارک

باشد نگردد - بر ان حضرت هویداست که سبحانه و تعالی ودائع خود را بکسی که ازعهدهٔ پرداخت حال رعایا و نگاهبانی برایا برآید مي سپارد بر عقلا ظاهر و هویداست که از گرگ شباني نیاید و هر کم حوصله از عهدهٔ این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک راني پاسباني خلق است نه نفس پروري و شهوت راني - بهرحال حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آرد - تسلیمات عفو تقصیرات و ذلات و عنایت فرمودن جواهر بابت پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم میرساند *

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردید که بیست و هفت لك روپیه را جواهر و مروارید خدمهٔ محل خود را دارا شکوه در جواهر خانهٔ محل اندرون قلعه باطلاع اعلی حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن نیافت فردوس آشیاني بعد پرخاش و تجسس و طلب آن را مع نامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچهٔ بذکر درآمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سواي آن یک تسبیح مرواریدکه صد دانهٔ آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت چهار لك روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعي تمام میسر آمده بود با یك آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند بعده که منزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که از جملهٔ ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف پاس طریقهٔ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بسماجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسي را از گردن بر آورده حواله نمودند و براي تسبیح فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود درهاون کوبیده و نرم نموده خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه‌سرا شنید برگشته آمده عرض نمود باز طلب نفرمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکان تا روز واقعه روداد قابل تحریر نیست *

جشن جلوس‌سال سویم مطابق سنه هزار وهفتاد هجري مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سیوم جلوس چنان آراستگي یافت که نمونهٔ روضهٔ رضوان گردید و در هرطرف و کنار آن عشرت خانهٔ عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور تمثال و رامشگران دلربا هنگامهٔ نشاط را گرم ساختند * * بیت *

صداي مطربان با نغمهٔ ساز * درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسوشوخ وشنگي * بکار دلربائی تیز چنگي
همه‌رنگین‌دهان‌ازصوت‌تهي‌تهي * چو مینا از سرود قلقل مي

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و خرمن خرمن روپیه و اشرفي بانعام و بخشش درآمد ازانجمله سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان کلاونت را که سر آمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوزن در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نذار امرا آنچه بنظر گذشت و هرچه اضافه ونقد و جنس بسلاطین وبیگمان و امیران مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ کلام دور افتادن است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر خلعت خدمهٔ محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگي داشت *

و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مژدهٔ فتحهاي پی در پی و فرار نمودن شجاع بملك رخنگ و پاك گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشاي دوبالای بزم نشاط حاصل میگردید - چنانچه مجملی از احوال نکبت مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او گردید آخر بار دوکشتي را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف طلا ونقره وجواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمهٔ سلطنت نموده خدمهٔ محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگي برقعها پوشانده درکشتي جاداده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات ضروری که برای رساندن تا نزد کشتي مي آوردند از صدمات افواج پادشاهي که پاشنه کوب رسیده بود پاوهٔ بتاراج و دست برد اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم خان افتاد و بقیهٔ تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود که هرچه از هرجا از نزد تا راجیان توانند بدست آورده داخل اموال ضبطي نمایند و اکثر همراهان از مشاهدهٔ آن حال که هیچ خویش و بیگانه تاب صدمات روز بیکسي نمي تواند آورد بل سایه هم در

شبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائي اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و تاموس باقي مانده نمودند *

* بیت *

بقهر خدا چون کسی اوفتاد * همه عالمش پای برسر نهند
جوبیندکه اقبال دستش گرفت * ستایش کنان دست برسر نهند

پسر شجاع در عالم مشاهدهٔ زوال مال و حال و احوال خود از راه عاقبت بیني قبل ازان با راجهٔ رخنگ رسل و رسائل محبت افزا بارسال تحف و هدا یا بمیان آورده باعتقاد خود بناي دوستي را استحکام داده بود و نمیدانست که کسي را که مآل کار او خواری و زاري و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جاني و فرزند و جگر گوشهٔ او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دیني و دنیوی چه رسد *

* بیت *

کسي را که اقبال ازو رو بتافت * نهیب قضا برسرش دست یافت

همان کرد کزوی ندامت کشید * رهي رفت کزوي بخواری رسید

بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددگار نماند وباقي همراهان و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسي میدانست از و جدائي نمودند تمهید گرفتن قلعهٔ از قلعهاي سرحدي متصل ولایت راجهٔ رخنگ بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالي از قصهٔ ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبهٔ مرکوز خاطر را پیش نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدي ازو

نشان نیافت - و لغایت انتهای ایام نکال سید عالم که از سادات مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام یا دوازده نفر که جمله بچهل نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجاآوردند *

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجه کرن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلك سریر چون ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم اثر خانهٔ زهرهٔ چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق قسمت گردید * بیت *

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلهٔ میزان چو در آمد گوئی * خورشید نشست در افق تا بکمر

پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دو لك و هشتاد هزار روپیه و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقی نذر و نثار امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال فرخ فال معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که اصل و اضافه هفت هزاری و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و صوبه داری بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عنایات برای او روانه فرمودند ـ نجابت خان که بسبب وقوع تقصیر کشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی یراق بحضور مي‌آمد حکم شد با یراق بمجرامي‌آمده باشد ـ راجه‌کرن که در ایام بیماری اعلی حضرت باغوای دارا شکوه بیحکم از دکن بر خاسته آمد و روي ندامت باین درگاه نیاورده ازروی‌کوتاه اندیشي ازجواب احکام بعذر غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایهٔ نکال خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند و کیسوسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بیني خود در رکاب مي بود خود التماس همراهي امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتداي فساد سیواي بدنهاد

آنچه از مردم ثقهٔ دکن و قوم مرهتهٔ آن ملک درباب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشتهٔ اصل اجداد او بسلسلهٔ راناي چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و همه هندو مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جوانی و شهوت راني فرزندي از غیرکفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار مي نمایند و بآن اولاد ترکهٔ میت نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائي‌نمي نمایند اگر بطریق عاشقي مدخوله سازد فرزند او بکمال بي اعتباري بحکم ولد الزنا پرورش مي یابد و نسبت و کد خدائي او باز بهمچو خود

او مي نمايند مثلا اگر زن قوم بقال بخانهٔ قوم کمتر از و یا دختر بکر برهمن بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندي که از و بوجود آید همان اعتبار کنیز و غلام دارد - گویند از اجداد سیواي مرحوم که ازو ملقب به بهوسله است در اطراف ملك رانا مسکني داشت با یکي از زنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد بدستوري که میان آن قوم مي باشد مدخولهٔ خود ساخت از و پسري متولد گردید از ملاحظهٔ طعن خویش و تبار آن مولود را در گوشه و کنار جبال بامر ضعهٔ که براي او مقرر نموده بود نگاه داشت و از مردم پنهان اورا پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دلبستگي تمام داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا نمایند قبول ننمود بعده که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند خود را از مکاني که پنهان نموده بود خفیه بر آورده با والدهٔ او برداشته روانهٔ دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهٹه که آنها نیز خود را از راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود ازان نژاد نیک پشت هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیهٔ بهوسله که بگهوسله نیز زبان زدست بروایتي این ست که بزبان هندوي گهوسله مکاني را گویند که جاي بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال زاده صحیح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان ازان پرورش میداد ملقب به بهوسله گردید و وجه دیگر هم منافی این قول شنید

شد - الحاصل بعده که ملك نظام الملك بتمامه بتصرف صاحب قران ثاني حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطهٔ وداد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعض تعلقهٔ کوکن نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و دندهٔ راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد بضبط بندهای پادشاهي منصوب کردهٔ دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار دریاي شور است بتعلقهٔ بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معاوضه هردو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بني امیه در اطراف کوکن وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جملهٔ اولاد آنها ملااحمد مزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوري و معنوي آراسته بود سه پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام دو پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیواي بد سیواز طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هردو پرگنهٔ گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیله و تدویر فرزند رشید ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بفلک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعجات کوهي و حصار گلي که باصطلاح هندوي دکن گڈي نامند مي پرداخت ودر همان ایام عادل خان بیجاپوري بعارضهٔ بدني گرفتار گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام درمملکت بیجاپور کهنسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت ومداخل زیاده دارد بهمرسید و چون ملا احمد که درهمان ایام ارادهٔ حضور اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن بر خاسته آمد سیواي بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالي یافته در ان ضلع از جوهر ناپاکي که علاوهٔ آن جلادت ذاتي داشت قدم جرأت بي باکي در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحهٔ آن ملک باقي و در کل دکن روز افزون است هرجا قصبهٔ معمور و آباد و سیر حاصل پراز رعایاي مال دار مي شنید تاخته بتاراج و تصرف خوددر آورده قبل از انکه فریاد جاگیرداران دران ایام پر فساد به بیجاپور رسد عریضهٔ آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر آنکه فلان محال گنجایش افزوني محصول داشت و از جاگیردار ومنصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بنابران به تنبیه آن پرداخته و بجمع اضافهٔ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصهٔ سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور درآن آشوبکه هیچ احدي بدیگري نمي پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیرداران که میرسید فائده نمي بخشید و هیچ یک از متصدیان سرتشي متوجه

او نمي شد و ازين که ملک دکن همیشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بتاثیر سرزمین بمرض حسد و حمق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تیشه برپاي خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع کارپردازان علاوهٔ ایام اختلال و انحراف مزاج فرمان روای آن ولایت گردید موافق خواهش آن فتنه جوي سرکش احکام اختیارزمام آن ملک بنام او مي رسید رفته رفته کار بجائي کشید که از جملهٔ سرکشان مشهور گردید و از قوم مرهته مردم انتخابي قزاق پیشه جمع کثیر فراهم آورده کمر همت بر تسخیر قلاع نامي بست و اول قلعهٔ چندن را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبهٔ تام بر دیگر قلاع که از ذخیره و وجود قلعه داران و حارثان تجربه کار و کار آزموده خالي بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور روداد و سکندر علي عادل خان ثاني که در اثبات اصل و نسل او نیز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پدر گردید و بي نسقي و خرابي ملک بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگي بحکم حضرت اعلی و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیواي مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بمرور ایام صاحب مکنت و سرانجام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و مال و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بسته در پناه جبال قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههاي دور و نزدیک بر و بحر پرداخت و قلعهٔ راجگد و چاکنه را ملجا و ماواي مقرري خود ساخت و بعضي جزیرهاي دریا را بمدد فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن گردید بعده که سکندر علی عادل خان بحد شعور رسید و بپرداخت ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعین نمود افضل خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن برسر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در جنگ صف و محصور گردیدن صرفهٔ او نمی کند بحیله و تزویر و روباه بازی پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار ندامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زیر قلعهٔ خود سیوا با سه چهار خدمتکار بی اسلحه و کمر وا آمده ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنج خدمتکار بی یراق درپای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه اورا خلعت داده مرخص نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت روانهٔ بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن انواع هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله فریب اورا مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیاورده

بی یراق در پالکي نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراهان خود را در فوج بمفاصلهٔ تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار از بالاي قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان نمودار شد چون بپاي دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو کشاده بلابه وسالوسي سراپا تن و بدن را بلرزه در آورده ملتمس میگردید که دیگر مردم اسلحه دار وخدمتگار که همراه پالکي اند دورشوند و حربهٔ که باصطلاح دکن بچهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمي پنهان نموده پوشیده بود که اصلا معلوم نمي گردید و مردم خود را مسلح ومکمل دربن و کنار هر غار و اطراف نشیب و فرازکوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز را بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین حربهٔ جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن صداي نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر قسمي که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلادت خود و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان مي آید وجود و عدم او را مساوي دانسته از جملهٔ چند نفري که گرد پالکي او بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پاي افضل خان انداخت وقتي که سراورا برداشته خواست دست شفقت برپشت

او گذاشته در بغل گیرد بچابك دستی تمام آن حربهٔ زیر آستین را بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر طرف وکوشه و کنار دامن کوه سوار و پیادهٔ بیشمار بر آمده بر لشکر افضل خان جان بباد داده حمله آوردند ودست بقتل وغارت وتاراج کشودند و آن ستمگار خونخوار سالم جسته خود رابمردم رسانده فرمود که ندای آمان جان بلشکر هزیمت یافتهٔ دلباخته در دادند و اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نسبت بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رساند چون این خبر بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه سالاران بهادر پیشهٔ بیجاپور بود بر و تعین نموده در نواحی قلعهٔ پرناله میان هر دو جنگ روداد رستم خان مغلوب گردید القصه ازین دست بردها که فلك سفله پرور غدار درهمه کاربمدد آن نابکار می پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعها احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک پادشاهی بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای دور دست تاخته مال و ناموس مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکر تاخت می آورد نسبت بمسجد وکلام الله و ناموس احدی دست اندازی نمی نمودند هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یارای

آن نبودکه نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او
مي کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زر عوض او داده
خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزي بر او
ظاهر مي شد از ملك زرخرید خود دانسته متصرف مي شد
و چنان نسق نموده بود که هرجا تاخت مي آوردند سوای رخت
مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجي و مسي که بدست
هرکه هرچه مي افتاد از و بود باقي جنس و نقره و طلای مسکوک
وغیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هرکه در مي آمد
زهرهٔ آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار وعهده
دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد مي نمودند - چون
بحقیقت غلبهٔ او بعرض عالي رسید بامیر الامرا صوبه‌دار دکن حکم
صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد *

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیواي بد سگال از
خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار وهفتاد بر آمده
مرحله پیماي سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ملجاي
او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غرهٔ
رجب سنه‌مذکور بموضع سیوگانو که‌ازمحال تعلقهٔ آن ملعون بود رسید
و سیواکه دران روزها طرف قصبهٔ سوبه آوارگي داشت از شنیدن
خبرامیر الامرا آنجا راخالي گذاشته دشت پیماي‌سمت دیگر گردید
امیر الامرا قصبهٔ سوبه را بی قتال و جدال متصرف‌گردیده جادوراي
را در آنجا گذاشت و برای‌خبرداري آنجا و رساندن رسد غله بلشکر

پادشاهي تاکید نمود و آن ناپاک بي باك لشکرخود را مامور نمود هرطرف که کهي فوج امیر الامرا برآید بتاخت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخي نمودند امیر الامرا ازین معني اطلاع یافته چهارهزار سوار با سردار هاي کار دیده به بنویت همراه کهي مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکهي برمي آمدند دکنیهاي آن نابکار از اطراف نمودار شده بطریق قزاقان ناگهان برسر کهي ریخته از شتر و اسپ وآدم هرچه بدست مي آمد تاخبردار شدن لشکر میکشتند و بتاراج مي بردند و مبارزان فوج پادشاهي تا مقدور تعاقب نموده باتیغ سر افشان و دست یاري برقندازان حکم انداز و تیراندازان بیخطا دماغ از دمار آنها برمی آوردند و آنها جنگ بگریز نموده هر طرف متفرق میگردیدند تا به پونهٔ وسیوا پور که آبادکردهٔ آن سگ بود رسیدند از جمله بهادران یکه تاز هردو مکان را از تصرف سیوا بر آورده در پونه داخل شده جاي ماندن خود قرار داده از انجا سوار شده بپاي حصار چاکنه آمده برج و بارهٔ آن قلعه را بنظر غور در آورده مورچال تعین و بخش نموده به بستن دمدمه و کندن خندق گرد لشکر خود و دواندن نقب امر نموده آن حصار را نگین وار درمیان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند - باوجود وفور بارش که دران سر زمین پنج ماه متصل شب و روز می بارد و فرصت سر بر آوردن از خانها نمیدهد و از فراهم آمدن غبار تیره که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر بچراغ احتیاج می افتد وآدم را آدم درمجلس واحد نمي بیند و باوجود از کار رفتن بندوق و باروت و از چاه افتادن کمانها چنان تردد و سعی بکار رفت

که از ضرب گولهاي پی در پی دیوار های قلعه مشبک گردید و مفسد انرا سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تبه کار در شبهای تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد هاي غریب می نمودند و گاه گاه فوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون روز روشن غلو آورده شوخي بجاي میرساندند که مورچالها را در تزلزل می آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال گذشت برجي که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهي را پیش رو گرفته یورش نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی شرط سر بازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه پشتهٔ خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و ازمردم پادشاهی جمعي کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار بر خود قرار نداده بیخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاپ میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر سر از دریچهٔ مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر بحملهای پي در پی جمعی کثیر کافران را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخته بدار البوار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را بتصرف در آوردند و بقیة السیف بهزاران هراس خود را بقلعهٔ ارک رساندند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیلدار

و غیره عمله و فعلهٔ قلعه گیری بکار آمده برتبهٔ شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آرایش زخم سنگ وتفنگ و تیر و سنان محضر سرخروئي حاصل نمودند - و چون در حصار ارک نیزکار بر محصوران تنگ گردید راو بهاوسنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بندهای پادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظهٔ اطراف قلعه و ذخیره و سامان ازبک خان را درانجا گذاشته خود از انجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیوای مردود گردید و بعد عرض چاکنه را باسلام آباد موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا مامور فرمودند *

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر وگوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روي عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضهٔ امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتال و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائي عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

سنگ که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا بخشی پادشاه جرم پوش روانهٔ حضور گردیدند - و در همان ایام عشرت انجام بعرض رسید که پرتهی سنگ زمیندار سری نگر که سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج پادشاه بسر کردگی تربیت خان ملک اورا پامال سم سمندان باد پیما می ساختند بوسیلهٔ راجه جیسنگه عرضداشت مشتمل بر التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از ارادهٔ میزبان اطلاع یافته از ملاحظهٔ جان حرکت مذبوح نموده محمد شاه کوکه راکه با او مانده بود بکشتن داده خودمقید گردید و همراه کنور رام سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان بخطا بخشی و امان جان او در بار فرموده به تسلی آن دل و جان باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعهٔ سلیم گده بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه‌داری گوالیار نیز باو فرمودند روانه ساختند - میدنی سنگ پسر پرتهی سنگ زمیندار سری‌نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود دو هزاری هزار سوار منصب و سی و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسپ عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند وخلعت و پونچهی و اربسی و فیل برای پرتهی سنگ حوالهٔ پسر او نمودند-

راجه کرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم آقا فرستادهٔ حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل برتهنیت سلطنت و اسپان عراقي و ابراهیم بیگ ایلچي سبحان قلی خان با نامه و تحف توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفته خبر هرسه ایلچي بعرض رسید ابرهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیه و کمر و پتکهٔ مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده بود زود ازین جهان رحلت نمود و براي بداق بیگ ایلچي شاه عباس ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرجا ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان ضیافت نموده طریقهٔ مهمان پرستی در همه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت غله و عسرت حال بی بضاعتان بجاي کشید که اکثر پرگنات رو بویراني گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست و نواح دارالخلافت رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سواي بلغور

خانهٔ خام و بختهٔ مقرری ده لنگر خانهٔ دیگر در شهر و دوازده بلغور خانه در قصبجات نواح دار الخلافت و برسر مزار ها مقرر نمایند و داروغهای خدا ترس و متدین بر آنها تعین نمودند و بهمه امیران عمده نیز حکم شد که هریک فراخورحال تا هزاری موافق مراتب لنگر جاری سازند و برای گرد آوری غله معافی محصول چنانچه بذکر در آمد جابجا احکام مجدد صادر شد و سزاولان منصوب گردیدند فی الجمله تفاوت در حال خلق روداد *

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد ویک هجري

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری بدستور هر سال لازمهٔ زینت و آرایش بسعی کار پرداران ترتیب یافت و حجر هاي که تیاری آن از زربفت و اقسام بادله تعلق باسراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک حجره نمونهٔ روضهٔ پروین و پرن گردید و هر گوشهٔ وکنار اسباب طرب آماده و چیده شد و را مشگران خوش ادا ومغنیان حورلقا و مطربان با صفا باصول گونا گون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم ازمیان کنار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای خوش و خروش بگوش زهرهٔ چنگی بر فلک سیوم رساندند خصوص که درین ایام نشاط مژدهٔ تولد پسر پادشاه زادهٔ محمد معظم که موسوم بسلطان معزالدین گشت رسید نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانهٔ عالم افروز باریدن گرفت * بیت *

اصول شاهدان رقص پرداز * هزاران دل رباید در یک انداز

ز دست افشانی رقاص دلکش * رمیده از چراغ صبر آتش
حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن از ابتدای غرهٔ شوال که
از میمنت عید فطر در خانهٔ شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نثار و پیشکش از نظر
گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب در آمد قلم را بذکر آن
آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعا میپردازد
بعرض رسید که بداق بیگ درملتان داخل شد و تربیت خان بعد
تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات ودیگر لوازمات بر
سرسفره آورد و طعامها آش با ظروف نقره آلات وغوریهای بیش قیمت
بهمراهان ایلچی وا گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
پارچهٔ بیش بها و دیگر از انواع مرصع آلات تواضع نمود- و تا رسیدن
ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خربوزهٔ کاریز
و اقسام میوهٔ تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و
ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت
نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
تمام فرش سرکار نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
که برای گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

و شش اسپ عراقي و عربی مع ساز مرصع مرواريد و فيروزه و يك دانهٔ مرواريد غلطان آبدار بوزن سي و هفت قيراط كه جوهريان شصت هزار روپيه قيمت نمودند و ديگر تحف ايران كه مجموع بقيمت پنج لک روپيه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسپان و شتران واستران با بعضی هدايا از طرف بداق بيگ از نظر گذشت شصت هزار روپيه و يک مادهٔ فيل ببداق بيگ و ده هزار روپيه بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دويم پنجاه هزار روپيه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضهٔ بندوق ببداق بيگ و سيزده هزار روپيه بتحويلدار و ديگر رفقای او عطا نمودند - روز عيد الضحي سه عدد اشرفي بوزن هفتصد توله و سه عدد روپيه بوزن پانصد توله ببداق بيگ بخشيدند - و روز رخصت يک لک روپيه با ديگر مرصع آلات و دو فيل كه يكی ازان فيل دريائی بود مرحمت شد كه مجموع پنج لک روپيه نقد و جنس بايلچی و پنجاه هزار روپيه بهمراهان او رسيد و براي جواب نامه فرمودند كه از عقب همراه يكی از بند هاي حضور روانه خواهم نمود - و عاقل خان استعفاي منصب نمود پنجاه هزار روپيه سالیانه مقرر نمودند - چنپت بنديله كه از ايام عهد اعلی حضرت در مالوا طريقهٔ بغی و راه زنی اختيار نموده بود با وجود تعين افواج قلع ريشهٔ فساد و قطع شجر حيات او ميسر نيامد در ايامی كه پادشاه عالمستان از دكن متوجه دارالخلافت بودند باظهار ندامت و ترک افعال شنيعهٔ سابق بارآمده ملازمت نموده سعادت همركابی اختيار كرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دارا شكوه در جركهٔ بند ها حاضر

بود ازانجا برهنمونی بد سرشتی ذاتي بیحکم چون بند های عاصی گریز پا راه فرار اختیارنموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق بقطاع الطریقي پرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه شوخي زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبهکرن بندیله را برای تنبیه او رخصت فرموده بودند فائده نبخشیده بعده که دیبي سنگه را برای استیصال و قلع آن مفسد با دیگر امرا تعین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده بزمینداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر اورا بریده بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمای عالمیان گشت * بیت *

بسی دیدم درین دیر پر آفات * بدي راجز بدي نبود مکافات

صبیهٔ راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظارگیان عالم بالا بهزاران چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رستهای بازار چوک درهر طرف چندین هزار فانوس و چراغ بندی بانواع اختراع شعاع افروز زمین و آسمان گردید * بیت *

زبس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد افروخته

چراغان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت دردهر یک تیره روز

قریب دولک روپیه مروارید و مرصع آلات بپادشاه زاده محمد معظم عنایت فرمودند و لک روپیه نقد مع فیل و اسپان با ساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شهر گشت از سر دادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر ازستارهای درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمد آباد خود را بدکن نزد امیر الامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمد آباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت بلادن که درصوبهٔ بهار واقع شده و سه قلعهٔ قلب درتصرف زمیندار آنجا بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاد تمام سکنهٔ آن صوبه در منصوبهٔ فرار و اضطرار زندگانی مینمودند بداود خان فرمودند - ترددي که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد از سرشتهٔ اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کار زار های رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعده که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافهٔ نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین سال امیر خان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میر سامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعهٔ خلیل‌الله خان بخانهٔ آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیهٔ او کوشیده بعنایت غیر مکرر معزز ساختند - هشتاد فیل فرستادهٔ خان‌خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود ازراه ترحم در صحرا سر دادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسرداری عمدهٔ امرای
خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل است طرف شرقی شمال بنگاله بجبال طولانی واقع شده طول آن در صد کروه جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده گویند وطن پیران ویسه وزیر افراسیاب است و راجهٔ آنجا خود را از اولاد پیران ویسه میداند که ابتدا آتش پرست مجوسی بودند بمرور ایام ازکافران بت‌پرست غیرمکرر هندگشتند و تمام سکنهٔ آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان نسناس صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمدهٔ آن جا چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود و مشک و طلای ریگی از جملهٔ محصول آنجاست و نمک بمرتبهٔ

کمیاب است که بر چهرهٔ هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند و غلهٔ آن سرزمین بجز برنج گندم و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گندم که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و مایهٔ داد و ستد و محصول دیهات برآنست سوای آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه برآنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بسرکار راجهٔ آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجار طرف خطا دربندر سورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انناس زیاد از اندازهٔ قیاس منجملهٔ مداخل آنجاست اسپ کلان و دراز گوش دران ملک بهم نمیرسد و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد کونت که اسپ خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری ازانجا بدیار دیگر هند بتحفگی می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خوردهٔ مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - وهرگاه زمیندار عمده و راجهٔ آن سرزمین بمیرد زن و خدمهٔ را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند وزیوری که زن

و مرد عمدهٔ آنجا می‌پوشند و ازجنس عطریات و فواکه بقدرکفاف چند روز ایام حیات همراه او برده دردخمهٔ که زیر زمین بوسعت خانهٔ کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشهٔ آخرت او نامیده در نا امیدی پر روی او می بندند چنانچه مردم لشکر خان‌خانان که باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس خان‌خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بسپاه داد حاصل کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم سرکشي و فساد برافراخته اکثر جا های تعلقهٔ صوبهٔ بنگاله را بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهي را با جمع کثیر از مسلمانان هرسال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت مالی و جانی و خفت دینی می رساندند اسلام خان صوبه دار بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در همان ایام اورا طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم بانصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیدار رخنگ که یکی از زمیداران آن حدود بود رساند و اثر از مآل کار شجاع ظاهر نگردید خان‌خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقهٔ بنگاله وجه همت بر مهم آن مرز و بوم‌شوم بسته بگرد آوری سپاه ومصالح تسخیر آن دیار پرداخت چون راجهٔ آسام و زمیدار کوچ بهار باسم پیشکش براین‌که بسبب اتصال سرحد باهم‌عداوت همچشمی‌موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای استقلال هر دو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانهٔ و همسایه راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان ادعای هردو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب حکم قلع ریشهٔ شجر هردو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی روبآن ولایت گذاشت آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار زان شیر بیشهٔ شجاعت دران دیار بروی کار آمد و برصفحهٔ روزگار یادگار مانده و تدبیراتی که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پراز اشجار سر بفلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور ازانجا محال مینمود دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی برتبهٔ شهادت رسیدند آذان دین محمدی که هرگز بگوش دد نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود در بتخانهای هر بیشهٔ پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطهٔ تحریر در آورد دفتر وجلد علحده مطلوب گردد اما سامعهٔ مستمعان و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقرهٔ چند از تردد آن رستم زمان برصفحهٔ بیان می آرد گویند که اول بقصد

پیکار و تسخیر شکار نخچیر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی و همت بر بست و چون لفظ نراین باعتقاد باطل آن گروه بلاتشبیه قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند و دران سر زمین بتها همه بنمونهٔ اسم نراین تراشیده و نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که درانجا میزنند صورت همان معبود بران نقش نموده باسم نرایني رائج می سازند و راجهٔ آنجا دائم مست بادهٔ غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارند - و در کمال زشتي صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنهٔ آنجا در زشت روئي بریکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه وفرش خوب و حوض و مکانهاي مرغوب و مطربهاي محبوب که از اطراف می آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیکان تیر وسنان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حربهٔ دست ناپاک آنها بهرکه میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردد و علاج دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از نباتات لذیذ آن سر زمین و از جملهٔ میوهای خوش طعم بلاد هند است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار مي آرند می شود القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نوارهٔ مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه دریا ببارند ومخلص خان و احتشام خان را باجمعی ازکومکیان

در اکبر نگر وجهانگیر نگر گذاشت - و ازانکه بمالک نرایین سه راه
بودکه ازان هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه
بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت
و عبور ازان راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از
عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست
پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور
بازوی قوت و تدبیرکه تقدیر فضل آلهی بآن موافق آمد مرحله
پیماي آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هولناک که از هر
مشت خاک آن بوي خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید
بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار بیشمار و صدمات دندان
فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی مینمودند و با مصالح
مقرري همراه خود آن سردار باوقار مصلحة پیاده شده تیر و بیل
بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار
چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام
اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان
سال بسعی تردد و تدبیر دلاوران کهن سال از راه دور می ساختند
و هرجا رود خانهٔ دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان
دستور بمدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نبرد
می گذشتند و در هرپشتهٔ کوه و قلعهای سر بفلک کشیده سر راه
که آن گروه شقاوت پژوه پیش آمده سد راه مبارزان شیر شکار می
گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعهٔ
حاکم نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نرایین از ملاحظهٔ

خطر سیلاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بصحرا و کوه گذاشت بلا تردد تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران در آمد درابتدا هرکه هرچه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جانجا قدغن چنان ضابطه تعین نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال رعایا دست دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهیم نراین یابد بضبط آن و بت شکني و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنهٔ آنجا هیچ احدي نتواند گردید و سیاسة برای نسق حکم قطع ید و گوش و بیني غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سر و روي بت نراین کلان بضرب کلنك و بازوی اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین محمدي را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان آن مرز و بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایاي دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار نموده بودند بطرق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار الحربی که ازان سپه سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف وقوم شروع بآمدن نمودند وخانهای ویران رو بآبادی گذاشت وبشن نراین پسر بهیم نراین که از پدر ذخیرهٔ ملال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پیش رو دین متین بشرف اسلام درآمد و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ وفرهاد بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کارپرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و درهای کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یك صد و شش توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانهٔ جهانگیرنگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتهه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیکی از زمینداران سال خوردهٔ معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معمورهٔ آن مرزبان رود خانهٔ کم عرض عمیق بود که دو زنجیرآهن موافق عرض آن ناله ساخته هردو زنجیررا در هردو کنارآب بمیخ و بیخ درختهای قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند برمیداشتند ومابین آن هردو زنجیر زنجیرهای خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم بآسانی بگذرند وتمام روز متردد این دست بآن زنجیر زده عبور وتردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده میگرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل برپنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نراینی رائج آنجا داشت موسوم بعالمگیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و دو جماعه‌دار عمده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندوقچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و آغر خان را هراول ساخته میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدمی فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار و راههای نا هموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبهٔ تردد ازان بیشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد تبر داران و عملهٔ جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستیاری تیشه وانواع اسلحه کوشیده آن بیشه وجاده را وسیع برلشکریان ساخته طی مسافت وقطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نورد آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند اگرچه چندی از دد نژادان نسناس صورت آن سر زمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار برگفته و حرف آن جماعهٔ نا بکار ننموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از دست نمی داد و هرجا نالهٔ قلب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و پشتار های بانس بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک رو فوج فوج می گذشتند بدین کساله گاه نیم کروه و گاه یک کروه راه بهمعنائی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پیاده شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمدد همدستان اخلاص نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد نا پدید *

* هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور *

و بدان محنت و تردد یکه گاه شام و گاه سه پهر فرود آمدن میسر می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظهٔ شبخون بسیار بود تمام تمام شب آن شیر بیشهٔ جلادت خود بیدار و خبردار بود و محرک تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیر کوهی رسیدند که سر او بفلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و سی صد و هشت کشتی جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصلهٔ دو کروه ازان کوه لنگر اقامت انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهتابیها اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نوارهٔ زیر قلعهٔ کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که جانبجا مورچال بسته بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر بمردم قلعه کومک نتواند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشتهٔ کوه و راههای رخنه دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن کومک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و برقنداز آن دیار را بآغرخان سروکار مقاتله و پیکار افتاد وتیراندازان بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت تردد بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که درانوقت مردم کم بآغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود وچند سوار مغلان بدرجهٔ شهادت رسیدند وزخمی گشتند و درچنان حالت زخم تیر زهردار بپای آغرخان رسید و همان ساعت ورم و وجع او ظاهر گردید باز بحملهٔ رستمانه آنها را از مقابل برداشت و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل و حوصله باخته وقت شب از هرگوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند - ازانکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در خشکی صد پیادهٔ مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بیشتر ازان کوه فرود آمده بمدد نوارهٔ خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوارهٔ پادشاهی بفکر کار زار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند - روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوکبه و دبدبهٔ زهره شگاف بقصد مصاف آن مخذولان تیه ادبار سوار گشته روبجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افگن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکی نیر بانهای آتش فشان غرش کنان آوازهٔ مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند ازانکه از هردو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افگن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ وتفنگ هم آهنگ آوار کوه گشته در گوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیرهٔ نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید چون بان در کشتي کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار و سر و جان بباد دادن جمع بیشمار کشتیها را در دریا وا نموده راه فرار اختیار نمودند و نوارهٔ پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتي را از زدن بان وگولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبهٔ کار و عرصهٔ تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمهٔ نهنگ و ماهي گشتند و بعضی از صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیلهٔ شناوری جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتي پر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته بامیری بتصرف بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار میسر آمد و چنان مکان قلب و قلعهٔ آسمان شکوه پر از مردان جنگي را از اقبال

عدو مال پادشاه ذو الاقبال و سعی آن سپه دار نامدار چنین بآسانی بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهي و ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی و نفري ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعهٔ کورتهي که آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد تصدیعات و صدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل و منازل پر تعب نموده بجای رسیدندکه دو قلعه هر دو طرف آب مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوي همسری می نمود و نوار ها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیاده میان هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب و هراس در دل آنجماعهٔ بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و سنان که در خشکي بمیان آید صدای دار وگیر در دریا بلند ساخته هر دو قلعه را خالي نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعها مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هردو قلعه را ملاحظه نموده زبان بشکر وسپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست هردو قلعه گذاشته پیشترمرحله پیما گردید - بهمین دستور بدستیاری بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند ازصدمهٔ سم اسپان مبارزان کوه نورد شیر شکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکتازی مغلان جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغر خان که همه جا پیش قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوارهٔ

جنگی و قلعهای آسمان شکوه آن ضلع را که مور و ملخ‌وار پر از مردان شیر نبرد آن سرزمین بودند سیماب وار در اضطرار فکر فرار اختیار نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای قلب را که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف پادشاهي مي آوردند- و از انکه بعضی سرفوجان مبارز پیشه را برسر مکانهای تسخیر در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمیعت کم مانده بود باز مقابل هزار سوار و بیست هزار پیادهٔ آنها حکم رمهٔ گوسفند داشت که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون نمودن و وقت شب غافل برسرلشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس شب‌که همه بیدار میباشند عمدا بخواب میرفت ودران وقت آرام‌نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوص دوپهر آخرشب تا سفیدهٔ صبح برفاقت جمعی مژهٔ چشم برهم‌نمی‌گذاشت برخلاف‌دیگرسرفوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد نمایان می نمودند بمعرض تلف درمي آمدند و بسیاری کشته و زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون زدن و دست برد نمودن آن جماعهٔ بد سگال می گردید و چشم زخمهاي عظیم که بتحریر تفصیل‌آن نمی پردازد بافواج پادشاهی می رسید- آری سپه سالاری که امریست خطیر منحصر بشجاعت

و افزوني سپاه نيست بآن همه خبرداري که خان خانان مي نمود جمع کثير در گوشه و کنار لشکر بيدار و هشيار شب بپايان مي آوردند و روز طي مسافت مي نمودند بعد نزديک رسيدن بقلعهٔ بهيم گڈ که از اعظم قلعهاي دلک پايهٔ آن ضلع و حاکم نشين بود روزي قبل ازان که بمنزل رسند از وزيدن باد تند و فراهم آمدن ابر تيره و ريختن تگرگهاي کلان و ژالهاي جان ستان که چند گهڑي متصل چون بلاي ناگهان از آسمان نازل مي شد و برسر و روي آدم و پشت چارپا مي ريخت و هرجامي رسيد مجروح و زخمي مي ساخت غريب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبهٔ باعث تهلکه و بي آرامي لشکر گرديد که آدم بسيار بسبب زخمي گشتن و باد سرد زمهرير آسا وزيدن هلاک گرديدند و چند کشتي از تلاطم دريا غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپايان رساندند چون بپاي قلعه رسيده بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال استواري و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آنجا بامردم بي شمار از ضرب شمشير و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند و قريب سه لک پياده در آن جا فراهم آمده باهم عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج پادشاهي مي کشيدند ومکرر لشکر پادشاهان سلف شرقي دران پاي قلعه بمحادثهٔ تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از استماع ازدحام آن گروه و ملاحظهٔ سر بفلک کشيدن آن کوه پر شکوه پارهٔ متوهم گرديده و خان خانان که بآن سرزمين رسيده فرود آمده بدادهي همه سپاه پرداخته براي بستن مورچال و دمدمه دلير

خان و دیگر امرای کار طلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان از بالای قلعه بزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیر خان ترددی که بشرح و بیان راست نیاید بعرصهٔ ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و پارهٔ چهار پای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست افغانان دلیرخان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیرخان و دیگر بهادر رزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن نداده - پر فضل الهي را پناه خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحهٔ نیت خیرخواندند و چند نفر جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند درین ضمن یکي از بدبختان جدید الاسلام آشام که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از فدویت خود و واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکي از همدمان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه ملک و ردیهٔ این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع واقعي دارم رهبري و پیش قدمي لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خانان با همه تجربه کاري و حزم و احتیاط که داشت فریب

او خورده راهنمائي فوج با او فرمود بعده که دلیر خان و دیگر بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامي بد انجام پیغام باهل قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد لشکر اسلام را بدم تیر و بلاي دام شما مي‌آرم و در وسط شب رهگراي سمت مقصود گردیدند - چون محازي دروازه که در وسط او دیوار چون کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغهٔ توپخانه را گفت که بزدن گولهٔ رامچنگي و تفنگ پیهم اشقیا را طرف خویش مشغول سازد تا از طرفي که من براي یورش مي‌برم غافل گردند و مراد آن شقي ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی باهتمام برق افروزي توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژالهٔ اجل باریدن گرفت و جمع کثیر تلف وشهید گردیدند و دلیر خان را صبح ناشده برسر خندق برد که آب آن ازهرطرف چون بحر عمان پایان نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربهٔ جان ستان آمادهٔ کارزار گردیدند و از اطراف گوله و حقهٔ آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بي امان بچشم عیان دل از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهوري میدادند خصوص دلیر خان و آغر خان در بحر بیکران خود جوشان و خروشان اسپ انداخته شناکنان اختیار عنان بحافظ حقیقي سپرده توکل بذات پاك او نموده آنچه نهایت شرط جانفشاني و طریقهٔ پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش بلا اصلا نه اندیشیده درمیان آب و آتش که از سرگذشته بود فیل

میراندند هر چند بعضي افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان گذشته که امید نجات ازمیان آب و آتش باشد معهذا اگر از غرقاب این بحر خونخوار برآمدیم سواي سر بسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضاي رای صایب آنست که هنوز قابوي وقت باقي است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیر خان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار ننموده و سعادت شهادت را سرمایهٔ نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگرمثل آغر خان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکهٔ کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازي زدند * بیت * نه تیغ نهنگي بر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته چنان خاست زرمي زبالا پست • فتاده یلان همچو از باده مست بهرکه گولهٔ اجل میرسید بآب سر فروبرده باز سربالا نمیتوانست نمود جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند ازرسیدن گوله غرق بحر فنا گردید و جمعي دیگر ازان نهنگان بحر جلادت اززخم بندوق و سنگ سرخروئي ابد حاصل نمودند وسه چهار گولهٔ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که که ببدن او نرسیده سردگردید و کارگر نشد آخر بروقوت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد شناکنان بپایهٔ حصار که گوله آنجا نمي رسید رسیدند و دلیر خان بزور بازوي خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حملهٔ شجاعت مانند شهبازي که خود را بقصد صید زند بالاي دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم دستان شمهٔ ازان داستان مي شنید زبان بانصاف کشاده اسم رستمي بر خود نمي پسندید و اگر افراسیاب آن جرات و جلادت او را مشاهده مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همین که آن دلاوران را بآن مشرکان دلباخته مقابله افتاد باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم وقلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندي بقتل رسیدند و از بیرون قلعه صداي شادیانهٔ فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضي و جمعي از مبارزان بانام وننگ بلا فاصلهٔ فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از هرگوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان دربغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود وفرمود منادي نمایند که احدي دست بمال و عیال و ناموس رعایا درار ننمایند و اطفال و عورات باسیري نگیرند - چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضي کارخانجات که هر روز هزار ها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هرچند دار الحرب باشد اطفال خورد سال و عیال رعایای بعجز در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید زیاد می نمود ومی گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان برای مسمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد پادشاهی در قید آن جماعه بودند آنها را رخت و خرچ راه داده روانهٔ اوطان آنها ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلادت بهادران که بقلعهای اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی نموده و ذخیر ها را سوخته و بآب انداخته - توپها را در دریا غرق نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتی جنگی مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نوارهٔ پادشاهی غافل رسیده نایرهٔ قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نوارهٔ همرهان خان خانان را درمیان گرفتند ازان که دران روز قریب صد کشتی از جملهٔ نوارهٔ پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغهٔ نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار کار فرماندا شتند از بسیاری نوارهٔ کفار کار بر مردم نوارهٔ پادشاهی تنگ گردید معهذا استقامت ورزیده چهار پنج پهر تردد و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند چون فاصله از نواره تا خان خانان همه کروهی جریبی بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد انقضای دو پاس شب صدای توپهای هردو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره ازطرف غنیم هنگامه رودادہ همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانهٔ همراه خودعجالة هرچه توانستند رفاقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداري ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب باقی است اسپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صداي نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیري که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیك نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع آفتاب که نزدیك بود زورق صبح حیات مردم نوارهٔ پادشاهي بشام غرقاب مبدل گردد و کشتي استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتي دربحر فنا فرو رفته بود و بسیاري قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقي کشتیهاي نوارهٔ پادشاهي که اطراف پراگنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیك نواره رسیده اول کرناچیهاي همراه را فرمود که صداي کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازهٔ شادیانه را بگوش هوش باختگان نوارهٔ پادشاهي رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزاي دل مخالفان گردید و در همان حالت از صداي تفنگ و رامچنگي و غرش بان تزلزل تام در نوارهٔ آشامیان راه یافت ومردم نوارهٔ پادشاهي را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکي نمودار گشت و سردار نوارهٔ آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید رو بهزیمت نهاد آري تدبیر بر وقت که از سپه دار آزموده کار بعرصهٔ ظهور آید بمواقب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه کار داشته باشد چنانچه خان خانان بعد شنیدن خبر هزیمت نوارهٔ آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز براي بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جاي بمخانه مسجد عالي بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیماي سمت قلعهٔ کهرگاون که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان بود و راجهٔ آن ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجهٔ آنجا برهمنان چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدمت خان خانان روانه نمود و پیهم عرائض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا خان خانان از اندازهٔ کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالي از تدبیر تذویر آمیز نیست وجواب داد که اگرچه راجه برگفتهٔ خود راسخ است و امان جان و ملک خود مي خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقهٔ صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود براي پیش خدمتي پرستارن آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانهٔ حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن عریضهٔ یکي از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهاني رسید مشتمل برین که راجه از هیبت صلابت و دبدبهٔ صدمات فوج شهر اشوب قلعه کشایان

کوه نبرد پیغام‌غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده توپها را در آب غوق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره دشت ادبار گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام سوار شده خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام سیر و گشت جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و اثقال پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که درانجا مانده بود داخل توابع پادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بنای مسجد گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود ملک پادشاهی که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرچ راه نموده بوطنهای آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانهٔ سرکار نمود و زیاده از صد میل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره و امتعهٔ بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین از سر رشته کاغذ یافتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای مدفون بعد تفحص بهمرسید که ازانجمله چند انبار که بوزن در آمد هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات کم بر نیامد و از بر آمدن و بهمرسیدن انبار های غله که باعث رفاه خلق الله و سپاه گردید خان‌خانان نهایت مشغوف گشت و قدغن

نمودکه صد و پنجاه اتبار باحتیاط تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارند باقي و فراخور حالت بهمراهان قسمت نموده مقدمان و رعایاي مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبید و خلعت بخشیده به تسلي آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده خطبه بنام نامي عالمگیر پادشاه عالمستان غازي خواندهسیم و طلا را بسکهٔ همایون اسم عالمگیر سرخروئي بخشید و رواج نرایني را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجهٔ آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز مي بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود مي گردد رسید و دیگر امور ضروري از نسق مالي و ملکي درپیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زباني کهن سالان ظاهرگردید که زر نقد و جنس بي شمار که همراه زمینداران عمده و راجهاي گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیرخاک مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع بیلداران بسیار تعین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بي شمار سواي آنچه مردم تلاش نموده برآوردند بضبط در آمد و میر مرتضی داروغهٔ توپ خانهٔ را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای محافظت کهرگانون وگرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمدهٔ آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضي و امنا و کروري معامله فهم ومتدین وآبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا تعین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا و نقشهٔ آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهانه

بندي همه جا نموده خان‌خانان سه ونيم كروهي كهرگانون در موضع
متهرا پور كه در دامن كوه وسيع بود وچندان ملاحظهٔ رسيدن سيلاب
نداشت براي بسر بردن پنج‌ماه برشكال چهاوني مقرر ساخت و
اطراف هفت هشت كروهي فوج معقول يا سرداران كارزار ديدهٔ
تجربه‌كار براى خبرداري و سد راه گرديدن آشاميان كه شب خون
نيارند بطريق تهانه تعين نمودند معهذا مكرر كافران خونخوار
مردم آزار در شبهاي تار مانند مور وملخ فراهم آمده برسر لشكر غافل
شب خون مي آوردند و اسپ و آدم ضائع و شهيد مي ساختند
چون اين تردد كافركشي و تسخير ملك و قلعجات از عرضه داشت
خان خانان بعرض رسيد و متواتر از روى وقائع معروض گرديد
باعث سرور وخوشوقتي تمام خاطر پادشاه گشت ومحمد امين‌خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپيچ مرصع عنايت فرمودند
و عنايات ديگر كه دربارهٔ خان‌خانان بعد و رود خبر اضافه و فرمان آفرين
وتحسين بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشير مرصع
بعمل آمد در ذكر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتحرير مي‌آرد *

ذكر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار وهفتاد
دوهجري مشتمل بر خبر واقعهٔ مراد بخش وتوجه
رايت ظفر آيت طرف كشمير بهشت نظير

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارك مطابق سنه هزار و هفتاد
و دو هجري غرهٔ شوال بدستور هر سال منعقد گرديد و هر يكي از
وضيع و شريف موافق قسمت و مراتب كامياب گشت خذن خانان
را در عوض حسن ترددي كه از و در تسخير آشام بظهور آمده يك

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضهٔ بدني روداد و بسبب انحراف مزاج که دریک هفته اطراف دار الخلافت انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و مادهٔ فساد بعضی متمردان مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت و وزن قمری سال چهل وششم از عمر شریف ضمیمه هم فرمودند جهاني کامیاب فیض گشت - هفتم جمادي الاولی بعزم سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده دهم رجب نزدیك سواد لاهور مضرب خیام فرمودند چهارم شعبان داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تبرداران براي صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را موافق مرضي قلم انداز نموده اما محرر اوراق آنچه از روی دفتر بتحقیق آن پرداخته و زباني والد مرحوم که از نوکران معتمد روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه درپاي قلعه نشسته در فکر منصوبهٔ کمند بستن و فرود آوردن آقاي خود بسر برده بود و بفکر نوکری عالمگیر نپرداخت و زباني مردم ثقهٔ آنوقت مسموع گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند سرسن بائي را که محبوبهٔ محمد مرادبخش بود بحسب درخواست او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند و آنچه برای خرچ آن گرفتار دام اجل مقرر کوده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعي از مغلان که در پای حصار قلعه فقیر شده نشسته بودند و مغلاني که

مسافر وارد مي شدند میخوراند تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه باذواع تدبیر یک طرف بفصیل قلعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشارهٔ وقت و مکان معین خبر نمودند وآن ساده لوح غافل از دغل بازي فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهي درخواب بودند سرسن بائي را بر ارادهٔ خود اطلاع داده اظهار رخصت باین مضمون بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسید و الا بخدا سپردیم سرسن بائي از شنیدن چنین کلمات بگریه و فغان آمده گفت مرا بکه سپرده مي روید ازین گریه محصلان و نگاهبانان حوالی خبردار گشته مهتابي و مشعلها روشن ساخته درپی جست وجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعده که این خبر بعرض رسید بفکر قلع ریشهٔ وسواس نگاهداشتن مدعي سلطنت افتاده - برهنمائي بعضی هواخواهان پسران علي نقي را که پدر ایشان را محمد مراد بخش کشتهٔ بود چنانچه بذکر در آمده بدعوي خون پدر بر انگیختند پسر کلان از ولایت قبول دعوي خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت امر نموده بدعوي خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر منصوب نظر بادشاهي گردید حکم شد بقاضي رجوع نماید بعد ازانکه در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثاني سنهٔ هزار و هفتاد و دو هجري فرمودند تا قاضي برفاقت وارث مقتول نزد محمد مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای واي بهر بهانه کشتند - چون پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدردان از فرمودن خدمات حضور و دیگر عنایات متوجه حال او شدند - و چون پورنمل

زمیدار جام فوت نمود پسر او باسم ستر سال بموجب حکم و بدستور زمیداران بجاي پدر قائم گردید راي سنگه برادر پور نمل باغوای بد سگالان آن مرز و بوم و رهنمائی نفس شوم جمعي از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گوردهن راتهور زا که جد مادري ستر سال و مدار المهام خانهٔ او بود مقتول ساخت و ستر سال را بدست آورده مع مادر ونوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و امر پادشاه نیز پیچیده شروع بمفسدي و راه زني نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقهٔ سرکشي او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استعجال براي تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان که صد وهفتاد نفر از کفار کشته گردیدند وجمعي زخمي و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهي نیز شهید و زخمي شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم بادشاهي در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید *

الحال فقرهٔ چند ازباقي ذکر مهم و مآل کار آشامیان و خان خانان بزبان قلم میدهد اگرچه خان خانان در حق جلادت پیشگان قدردان و مهربان بود و ترددات رستمانه و کار زارهای بهادرانه که از آغرخان و همراهان او در رفاقت خان خانان بظهور آمد اورا بدل و جان دوست مي داشت و در فکر پرداخت او بود اما ازانکه بعضی مغلان همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مینمودند باوجود منع آغر خان ممنوع نمیگردیدند و این معني خلاف مرضي خان خانان گه درتاکید منع دست اندازي نهایت

تقید مینمود بظهور مي آمد متوجه حال و پرداخت آغر خان نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقهٔ سرداران کار طلب در بارهٔ همراهان مي باشد درحق او بظهور نیامد لهذا آغر خان اکثر آزرده خاطر می بود تا آنکه روزي قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد و وقت تلاوت قران و اوزاد خواندن خان خانان بود آغر خان با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانهٔ خان‌خانان آمد چوبداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغر خان بي محابا اندرون درآمده جاي که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضرگشت خان‌خانان از مشاهدهٔ آمدن آغر خان بدان هیئت و سواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغر خان در جواب گفت که درین مدت در تردد جانفشاني و تقدیم خدمات مامور از مایان هرگز کمي بظهور نیامده و الحمد لله به نیروي اقبال بیزوال پادشاه عالمگیر و سعي و تردد و جلادت آن سپه سالار کفار مخذول و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملك مفتوح گردید و کاري نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن کار فرماي قدردان درمادهٔ مانا بکارها برنیامد لهذا بودن و نبودن خود معطل محض دانسته براي رخصت آمده ایم امید داریم که فاتحه بدرقهٔ راه خوانده دستك رخصت عنایت فرمایند که خود را نزد آقاي خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل ایام گذشته و تلافي ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغر خان براي مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان‌خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستك پيش آمده خواست
بدفعهٔ وقت پردازد آغرخان كه دوات و پارچهٔ كاغذ سفيد عمدا
همراه برده بود پيش خان‌خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم
كه نواب بدست مبارك دستك نويسند خان‌خانان نظر برينكه
حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلادت
دثار كه بارها ازو كار دست بسته مشاهده نموده بود رهائي
نداشت طوعا و كرها ناچار دستك رخصت نوشته و مهر نموده
حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات دواند كه
بعد رسيدن آغرخان كشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند كه
از آبها عبور نمايد ليكن هرجا كه آن دريا نورد شير نبرد رسيد و
ملاح و كشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عنان
اسپان بحافظ بر و بحر سپرده شناكنان گذشت و در بعضي درياهاي
قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان كه اجل آنها دامنگير گرديد
غرق بحر فنا گرديدند بعده كه بحضور رسيد چون نوشتهٔ خان‌خانان
بنام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا
غيرت مشتمل بدين مضمون رسيده بود كه آغرخان اگرچه از
شجاعان عالي نسب كار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن
است اما از آنكه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را كارفرموده
بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم
نمائي بر طرفي منصب نموده باز بدلالتي او پرداخته كار ازو بايد
گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشتهٔ خان خانان بعمل
آورد و ابتدا پاي اعتراض پادشاهي بميان آورده چند گاه ازملازمت

ممنوع و از منصب بر طرف ساخته باز خود بخانهٔ آغرخان رفته نزد پادشاه آورد وشفیع جرائم گردیده تسلیم بحالي منصب فرموده از جملهٔ کومکیهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان خانان که بعد فرار راجهٔ آشام متهرا پور را مکان چهاوني قرار داده بود بعد رسیدن موسم باران که هرطرف فوج سحاب فیل رفتار از هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریدن ابر و درخشیدن رعد زهره شگاف که اطراف دشت پروحشت پیچید و از ملاحظهٔ تیر باران آب و فرو ریختن یکه تازان فطرات نالها و رود خانها بجوش وخروش آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سرگذاشت و تیغ آزمایان جو پیارو ترکش بندان آبشار وسیلابهاي خانه بر انداز رود خانها از هر طرف به ترکتازیها در آمدند و روي زمین را آب فرو گرفت و راه تردد سپاه و اسپ ناپدید گردید بمرتبهٔ سیلها اطراف لشکر زور آورد که خیمها بالاي پشتها حباب آسابشنا در آمدند آن تیره بختان بد فرجام وآشامیان خون آشام که در انتظار قابوي چنین ایام بودند از هرگوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بمدد همدیگر برتهانهاي پادشاهي شبخون آورده و در بعضي جاها روزانه هجوم نموده دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و درهر هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسپ ضائع و تلف مي ساختند و بمرتبه هنگامه و فساد برپا نمودند که مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند وچارپاي بي شمار بدزدي بردند و انور بیگ

نام تهانه دار کچهپور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد تردد نمایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که یك نفریي آنکهکشته و زخمي نگشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار بجرأت و شوخي تمام پیش آمده بعد بلندگردیدن صداي داروگیر که جمع کثیر از انها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاري از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند هزیمت یافتند و مکرر بر سر مورچال دلیر خان ریخته رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب تار از دلیر خان که بذات نفس خود بدان تیره روزان مقابلهٔ کار زار افتاد تردد بستمانه و سعي بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست او ورم نموده و وجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار بر نداشت بعده که آشامیان رو بفرار آوردند دلیرخان تا سه کروه میان آب و گل بتعاقب پرداخته بسیاري را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا بر سر نواره شبخون زده کشتي بسیار از تصرف مردم پادشاهي بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوخي از حد گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور مي آوردند بهادران نصرت نشان نظر برکثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت نشان خویش ننموده خود را بي محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب مي آمدند ومیرمرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن کفار درخبرداري وبیداري شبها را بروز مي آورد معهذا بعد مکرر شبخون آوردن وهزیمت یافتن یك شب بمرتبهٔ تاخت و زور آوردند که دیواري

که بجاي حصار از چوب باریک دران سر زمین میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد تایید الهي که دلاوران جانباز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقهٔ بهیم نراین که اول بار مفتوح گردیده بود نموده بودند بسبب سر بصحرا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتداء براي جستن او تعین شده بودند بعده دیوان و کروري جابجا تعین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات مالي با رعایا سختي و بی اعتدالي خلاف مرضي خان خانان بظهور آورده بودند رعایا ازین معني بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملك خود نموده ازان کوه بر آورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بر سر هردو حاکم منصوب کردهٔ خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام نمودند که سلامتي خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر خان خانان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیهٔ کارزار افتاد بعد مقابله و مقاتله که روداد باجمع کثیر همراهان که کمترکسي ازان غرقاب بلانجات یافت بدرجهٔ شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن دیارنموده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش باختهٔ او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بگهورا گهاٹ که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلقهٔ پادهي بود رساند این خبر که بخان خانان رسید مادهٔ مزید بیدماغي و ملال خاطر آن سپه سالار گردید - حاصل کلام جرأتهاي دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضاي ایام

بظهور آمده و ترددائي که از بهادران اسلام در دفع شرو ضرر آن جماعهٔ بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگارد بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکر یکي ازان ترددات که خالي از غرائب نیست مي پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضي کشتیهاي نواره و بندنمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعین نمود فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهاي خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بجز خانهٔ زین یک و جب زمین براي پاگذاشتن نیافتند و پیادها سواي آن که تاکمر در آب ایستاده بودند و بعضي را شدت صدمهٔ سیلاب غرق بحر فنا ساخت چارهٔ کار دیگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپدیدگردید که هرچند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهانه داري مي نمود و ازان سر زمین پارهٔ واقف گشته بود خبر یافته شتافته شناکنان خود را با جمعي از واقفان آن مکان رسانده رهبر سمت کهرگانو گردید قدري راه که بتصدیع قطع نمودند جائي رسیدند که آشامیان بد کردار کودالها و جدولهاي عمیق کندهٔ اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید تیر خورده جو یاي قابوي وقت بودند درین ضمن چند کشتي جنگي نیز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسید و شروع بانداختن گولهٔ

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعهٔ که برپشتها دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم بادشاهي را درمیان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان و جمعي که دران گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار بهزار تصدیع طرف بالاي آب خود را با رفقای جانباز رسانده پاوه از صدمهٔ گوله و تیرو سنان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع گذرانده بودند در کسالهٔ و زیدن باد سرد زمهریر بیخور وخواب بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده دران ورطه کههیچ زندانی بدان عذاب مبتلا مباد گرفتار گشتند باز بدفع‌شراعدای خود پرداختند خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته یکه تاز خان را با محمد مومن بمدد آنها فرستاد وآن هردو جلادت پیشه کهخود را از یکه تازان کارطلب میگرفتند هرچندسعي نمودند بفرهاد خان نتوانستند رسید و مابین راه بحال خود از شدت آب وممانعت کفار در ماندند ویکهفته آن دلاوران دران گرداب عذاب درمیان گل و آب بهزار خون ناب دل که گاه از غلبهٔ خواب ایستاده مژهٔ چشم برهم گذاشته مي شد بسر مي بردند درین هفته درمیان قلعهٔ آب سوای غذای خون دل خوردن که باعث رفع فاقهٔ پی در پی تواند گردید و ازان قوت سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاوان همراه مذبوح ساخته بر آتشي که از شعلهٔ دل بوسر دست روشن مي نمودند بوي آنش رسیده و نا رسیده تناول نمودن واجب مي گردید و جمعي که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جاني مي گذراندند و کافران از اطراف دائرهٔ قتال می افروختند و دست از

مزاحمت راه بر نمي داشتند و حملها مي نمودند و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ملاحظهٔ آبرو در دفع شر آن جماعه مي کوشيد ازانکه دانستند که رتبهٔ شهادت حاصل نمودن بمراتب به از آنست که ميان آب و گل رايگان جان عزيز بباد دود دست از دل و جان برداشته بمدد توکل فضل الهي خود را بران تيره بختان زدند ميان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته يراق بلکه مشت و گريبان رسيد فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت که صلاح کار درين است که مصلحة کفار را بطريق هزيمت طرف خود کشيده از نواره جدا و دور بايد نمود راجه عمدا قدم بقدم پس پا گرديده آشاميان را طرف خود مي کشيد تا آنکه پارهٔ از نوارهٔ خود دور افتادند و از راه غرور غلبهٔ که داشتند بيبا کانه قدم از قدم بر نمي داشتند درين حالت فرهاد خان و قراول خان با جمعي آغريه تکبير گويان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و از چهار طرف درميان گرفته با نيم جاني که داشتند داد جلادت و تهوری دادند ازانکه کافران آن سرزمين بی استظهار نواره در جنگ صف مقابل شيران نبرد جو از روباه کمترند بتدبير ميارزان دين تقدير موافقت نمود و درفرصت نيم ساعت نجومي که معرکهٔ دارگير گرم بود آن جماعهٔ بد سگال مغلوب گشته علف تيغ بهادران اسلام گشتند و چنان بجان دادن در ماندند که يکي از آنها خود را بنواره نتوانست رسانيد و مردم نوارهٔ نيز بمدد آنها نتوا نستند پرداخت و دلاوران اسلام گرم گيرا اشجار کيله و بانس که دران کنار بسيار بودند بريده درلا و گل برای پا قايم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بسیاري بزور بازوی شناوري بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ کفار بر آوردند و قریب چهل کشتي بدست آوردند از جملهٔ غنیمت میان کشتیها از جنس خوردني خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقي مسلمانان قسمت نموده خورده آبي برآتش جوع چند روزه پاشیدند بعدازان که بارانها رو بتخفیف گذاشت غلبهٔ لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید و دران سر زمینهاي قلب هرگاه و هرجا شب خون مي آوردند بیشتر از کفار طعمهٔ تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار مي گردیدند و هرطرف از اطراف هزار ها بقتل مي رسیدند و بسبب قحط و وبا که علاوه لشکرکشي و کافرکشي گردید آن قدر آشامیان بجهنم واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر راجهٔ آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان اسلام نماند یکي از نوکران عمدهٔ مدار علیه خود بطریق ایلچي زبان فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح بخدمت سپه سالار با وقار روانه ساخت خانخانان همان جواب سابق مبني بر طلب دختر در جرگهٔ پرستاران مع سه لک توله طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر سال داد ازانکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده کار طلب داشته بودند وخان خانان برخوبیهای بهوکن وزیر راجه که در اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهي طرفین بسیار میکوشید و راجه با او بد ظن از نا هموارى اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستادهٔ خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت و روز بروز از ناموافقت آب وهوا که درهمه بلاد اواخر برشکال از ضرر آختلاف فصلین موثرمیگردد و باکثر مزاجها نمي سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه مي یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار مي باشد و بیچ درختها که سمیت دارند شست و شو مي یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثرمي باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب وهوا بهم مي رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت مي بخشد چنانچه مابین صوبهٔ خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بساپن یعنی مارکه آب آنجا في الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم‌مي رساند هر مسافری که دران موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روي احتیاط نخورد هواي آن قطع زمین کار خود مي نماید و ممکن نیست از صد مسافریکی بدون عارضهٔ تپ رهائي یابد مطلب انواع مرض حسماني و تپ‌محرق و امراض مهلکهٔ دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام پیچید که خیمهٔ نماند که از ده نفر یکي برای خبرگرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تپ وبائي مهلك علاوهٔ مرضهاي دیگر گردید و گراني و کمیاي غله مزید علتهای جسمماني گشت و

صد وهفتاد وسه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهي آمده بود ازان جمله چند انبار بخرچ لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقي آن انبار ها برای ذخیرهٔ چنین روز تاکید نموده بودند بیشتر انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقهٔ محافظت آن عاری بودند ومردم آشام وقت شب خون و یورش قابوی وقت یافته بکندن دست بدست آب در انجا ها سر مي دادند و هرجا غله بالا مي یافتند آتش مي زدند و ضائع و نا بود مي ساختند بوسید و از کار خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قرار بهلاک رسید عرصهٔ زندگاني و آرام جسماني و روحاني بر تمام لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزار ها هر طرف افتاده جان بدشواری مي دادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگي جان برگشته باشد یا مذبوح شدهٔ غذاي غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاهٔ گوشت اسپ و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده باهمه پیه او که نام روغن وچربي ونمک ناپدید بود کباب ساخته باقدري بونج شوربا دستور جوش داده بدان تنعم مي نمودند و در امتداد ایام آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سودائي است علاوه اختلاف آب و هوا گشت وکفن و دفن مرد ها و بیمار داری مریضهاي نزدیک بهلاک باعث و بال جان و حال زند ها بدتر از بیمار گردید و بهین آفتهاي غیر مکرر همه تهانه داران رو بعالم بقا گذاشتند یا با نیم جان باردوش درآشامي گشته خود را بلشکر رساندند وگمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسیه و که میوهٔ مشهور آنجا است و لیمو و نا رنج که درانجا بسیار است مي نمایند و از آب نارنج که صفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها مي گردید و مردم لشکر بمرتبهٔ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان برین معني اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفي که راجه بود برآرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه در دلا سای همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع بشوخي زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تنبیه آنجماعه پرداخته هزارها ازان قوم شوم قتیل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود که سر مقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کنان بوده بقتل رسانند - دراین ضمن بهوکن وزیر راجه نظر برعاقبت بیني خود و اصلاح کار راجه باوجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرارخود را نزد خان خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال اورا گرفته مقید ساخت و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار بسعی بهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هردو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

یافت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بدروی نیک اختر خود برای خدمت پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و جنس دیگر بدهند و برای دلیر خان که در اصلاح و تنقیح مقدمه میانجی شده بود نیز رسمیات بجا آوردند و عذر ویرانی ملک و تاراج رفتن سرمایهٔ دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم خویش ساختند از انکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل گرفتار گشته بود وعمده های لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند معهذا آزار خود را پنهان می نمود لهذا راضی بصلح خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر گشت که از جملهٔ مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبهٔ سیر حاصل که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و تا وصول پیشکش چهار نفر عمدهٔ راجه بطریق یرغمال که درهندی اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و بهمدیگر دادند وبندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی الاولی سال پنجم از جلوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عمدها مرحله پیمای سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهیم نراین از راه محالاتی که منجملهٔ محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ مقرر فرموده باوجود شدت آزار خود و مشاهدهٔ آنکه اکثر را پا برکاب سفر دار القرار میدید نظر برینکه تا نفس واپسین در کارولی نعمت کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک وامی نمود و شب و روز در اجرای کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوبارهٔ کوچ بهار و تنبیه راجهٔ آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طي مسافت مینمود تا انکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که بر انها اعتماد فدویت و نظر بر کار سرکار پادشاهي داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم براي تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمهٔ چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحهٔ وداع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار درمنزل خضر پور رسیدند دویم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شر فاني بدار السرور جاوداني انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکري که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که اورا بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید وباجود رو گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین مهمي را بانصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه و آن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولي نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار وهفتاد و سه هجري و حادثهٔ که بر امیرالامرا در دکن روداد

غرهٔ شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسي بخانهٔ محمد امین خان رفته اورا برداشته بیارند بعد ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلي بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه نا ملائمي مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیواي مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امیر الامرا براي تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمور هاي آباد کردهٔ و متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشي و کافر کشي نمود و بضرب شمشیر و راي صائب بیشتر قلعها و مکانهاي قلب را بتصرف پادشاهي آورده بقصبهٔ پونه رفته در حویلي که ساختهٔ آن جهنمي بود فرود آمده جانجا فوجها براي استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعین نمود دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدي خصوص قوم مرهٹه سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بي یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهٹه را بر اسپ نوکر نمي نمود وسیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده بود که میان کوههاي دشوار گذار هر هفته وهر ماه جائي بسر میبرد

روزي جمعي از مرهنّه که در جرکهٔ پیادها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهنّه همراه برات کدخدائي غیر معلوم حاصل نمودند و پسر امروی را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقارهٔ شادي و جمعي از مرهنّه اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنیم در یکي از تهانجات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سر هاي برهنه که جمعي دیگرسر ریسما نهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده ومسلح گشته در حالتي که نوبت دوپهر شب مي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل دیوار محل سرا واقع شده بود و مابین دیوار و خواص پوره دریچهٔ خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند وآن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ایام صیام ماه مبارك بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحور و دیگدان درست نمودن بر خاسته بودند بیدار و باقي را در خواب یافتند ازانکه ازراهي که میدانستند هرقسمی که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بیدار یافتند بخواب موت آشنا ساختند وهر کدام را که بر بستر خواب دیدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شگافتن دریچهٔ طرف محل پرداختند از صداي کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان یکي از خواصان که حجرهٔ او عقب دیوار باورچیخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر الامرا رسانده بر صداي کلنگ و آشوب بیرون مطلع ساخت امیرالامرا

در جواب ازروي اعتراض گفت باورچيها پختن سحور و ديگدان درست نمودن برخاسته باشند تا آنکه سهيليان پيهم خبر شگافتن و دريچه بهمرسيدن در ديوار آوردند اميرالامرا سراسيمه وار تير و کمان و برچهي در دست گرفته از رخت خواب برخاست درين ضمن چند مرهّنه از روبرو که حوض آب حائل بود پيدا شدند اميرالامرا تير بر يکي ازانها انداخت مرهّنه خود را رسانده شمشير باميرالامرا زد که انگشت نر دست اميرالامرا جدا گرديد دران حالت دو مرهّنه در حوض پر از آب افتادند و يک مرهّنهٔ ديگر را اميرالامرا بضرب برچهي انداخت درين آشوب کنيزان فرصت يافته شايسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جاي محفوظ برده رساندند و جمعي از مرهّنه برسر چوکی خانه رفته غافل ريخته برباليں هرخفته و بيدار که ميرسيدند زير تيغ مي گرفتند ومي گفتند که چنين چوکی ميدهند و چند نفر خود را بنقار خانه رسانده از زبان اميرالامرا پيغام دادند که نوبت خوب بنوازند و صداي نقار خانه چنان بلند گرديد که هيچ احدي آواز ديگری را نمي شنيد وشورش داروگير نابکاران علاوهٔ آن گشت و دروازها را مسدود ساختند درين حالت ابو الفتح خان پسر شايسته خان که جوان نوخط شجاع بود خبر يافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمي ساخته بدرجهٔ شهادت رسيد و يکي از جماعه دران عمده که عقب محل اميرالامرا خانه داشت از شنيدن آشوب اندرون و مسدود گشتن راه بيرون زينه گذاشته ريسمان بسته خود را از بالای ديوار انداخت چون او در عمر و ضعف بنيه پارهٔ بشايسته خان

شبیه بود اورا امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و کشته سر اورا بریدند و دو حرم خاص امیر الامرا را زیر تیغ آورده یکي را چنان از هم گذرانده بودند که در سبد انداخته بکفن و دفن او پرداختند و دویمي را باوجود سي و چهل زخم رسیدن ازانکه اجل او کوتاهي نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال ومالیت خانه چندان نپرداخته جلد ازان خانه بر آمدند - صبح آن راجه جسونت که عمدهٔ کومکیان بود بدیدن و معذرت خواستن نزد امیر الامرا آمد آن سپه سالار بزرگ نژاد همین یك کلمه باو گفت که ما دانستیم که مهاراجه بکار پادشاهي آمد که برما چنین چشم زخم رسید - القصه بعد معروض گردیدن بر امیر الامرا و مهاراجه جسونت اعتراض فرموده صوبه داري دکن و مهم استیصال سیواي بد سگال بپادشاه زاده محمد معظم مقرر نمودند و امیر الامرا طلب حضور گردید باز حکم فرمودند ملازمت نا نموده بصوبهٔ بنگاله برود و راجه جسونت را بدستور سابق داخل کومکیان در خدمت پادشاه زاده تعینات فرمودند - و خلد مکان کوچ بکوچ متوجه کشمیر گشتند - غرهٔ ذی قعده وسط خورداد در سواد آن خطهٔ دلپذیر شرف نزول فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان فردوس نشان حکم چراغان کنار تالاب دل و کشتیها نمودند و جوش و خروش رود و سرود ضمیمهٔ زینت و آرایش آن تالاب گردید - راجه رگهناتهه نائب وزارت گرفتار پنجهٔ مستوفی اجل گردید و بجاي او فاضل خان خانسامان را اصالة خلعت (نیابت) وزارت مع قلمدان مرصع مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت ودیعت حیات نمود - فاضل خان که از اعیان وعجباي خراسان بود در تدین ونیک

سرشتي نظير نداشت و در علم تنجيم بهرهٔ تام داشت اكثراحكام كه بخدمت اعلى حضرت و عالمگير در ايام پادشاه زادگي نوشته داده بود كمتر خطا دران راه يافت چنانچه صدمهٔ كه بپاى حضرت خلد مكان اواخر سن چهل جلوس درخواص پور مهم دكن رسيد برمحل بگدارش خواهد آمد نيز نوشته داده بود - بعد بندوبست كشمير و تنبيه بعضى افغانان جهالت كيش آن ضلع مشهور بافغانان نيازي كه فدائي خان براى تاديب آنها مامور گرديده بود اواخر محرم الحرام متوجه لاهور گرديدند هرج و كسالهٔ بسيار بلشكر و مردم بهيو رود داد خصوص در منزل پير پنجال عجب تهلكه بر سواري خادمان محل گذشت و آدم بسيار و چارپاي بيشمار در غار ها افتاده تلف شدند اين معني بر مزاج پادشاه عادل رحيم نا گوارا نمود فرمودند بدون امور ضرور ملكي آمدن پادشاهان درين سرزمين بقصد سير و شكار خلاف راي صائب است - از سوانح احمد آباد بعرض رسيدكه شخصي مجهول النسب معذور العقل خود را داراشكوه ناميده جمعي از صحرا نشينان ضلالت كيش باخويش فراهم آورده بخيال باطل مادهٔ فساد و شورش گرديده بود بجوهر شمشير و سفي مهابت خان صوبه دارجمعي ازهمراهان آن تبه كار بدار البوار پيوستند و خود آوارهٔ دشت نا كامي گرديد - درين سال اسلام خان صوبه دار و كفايت خان ديوان اكبر آباد وديعت حيات نمودند صفي خان پسر اسلام خان راصوبه دارمستقر الخلافت مقرر كردند وجعفر خان را براي وزارت طلب حضور فرمودند ونجابت خان را بجاي جعفرخان بصوبهٔ مالوا منصوب نمودند - تربيت خان را مع نامه و جواهر و

تحف دیگر هندوستان قریب شش لك روپیه نزد شاه عباس روانهٔ ایران ساخته از اصل و اضافه چهار هزاري چهار هزار سوار نمودند - امیر الامرا که بعد مغضوب و تغییر گردیدن از دکن مامور برفتن ملک شرقی گشته بود از همانجا خود را بصوبه داري بنگاله برساند - درمنزل پاني پت جعفرخان ملازمت نموده بعطای خلعت وزارت وقلمدان مرصع سرافرازی یافت - ملاتحیي برادر ملا احمد نوآتیه وزیر عادل خان بیجا پوري بحضور رسید و بمنصب دو هزاري هزار سوار سر افرازي بخشیدند - سلخ ماه ربیع الثاني داخل دارالخلافت شدند و عاقل خان خافي را داروغهٔ غسلخانه از تغیر اله یار خان نموده بعطاي خلعت و اضافه معزز ساختند *

ذکر سوانح سال هفتم جلوس مطابق
سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

از عرضه داشت سلطان محمد معظم برخبر و مژدهٔ تولد فرزند مبشر گردیده بسلطان معز الدین موسوم ساختند - از واقعهٔ دکن بعرض رسید که سیواي نابکار علم طغیان زیاده از حد بر افراخته و روز بروز ریشهٔ فساد او از تاخت محالات پادشاهي و تاراج نمودن قافلها دران سر زمین استحکام می پذیرد و بندر جیول و پابل و غیره که کنار دریا مائل بندر سورت است بتصرف خود آورده کشتیهای راه کعبه را در دریا تاخت می نماید و چند قلعه در دریا احداث نموده باستظهار آن خلل عظیم در بحر و بر انداخته و در قلعهٔ راج گدهه سکهٔ پول سیاه و هون می زند هرچند که راجه مهاراجه جسونت در استیصال او سعی نمود فائده نبخشید بعد عرض راجه

جی سنگه را با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگهه مودیه و احتشام خان و راجه سجان سنگهه بندیله و پورنمل و زبردست خان و برقنداز خان و دیگر مبارز پیشهای کار طلب برای تنبیه و گوشمال آن بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگهه را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیر خان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبذول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن نمودند - درینولا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اُجین ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان پور را مقرر فرمودند و داؤد خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده حکم نمودند که نائب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه جی سنگهه بمهم سیوا رفاقت نماید *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس
مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگهه که برای استیصال سیوای خسران مآل مرخص شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم گشته روانهٔ پونه گردید بعد رسیدن آنجا بنسق و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست پرداخته همه کومکیان را جانجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات مرخص نمود و خود برای مفتوح ساختن قلعهٔ پونده مرو رود مال (4)

---

(4) ن - نوندهر و عرود مال *

که از قلعهٔ مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن مرز و بوم بود و هردو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را مقدمة الجیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه مدبران که از اطراف نمودار شدند جنگ کنان می رفت و آدم و مال و عیال بسیار کفار کشته و دستگیر غازیان می گردید تا آنکه نزدیک و مابین هردو قلعه بتفاوت گوله رس دلیر خان فرود آمد و بتردد قلعه گیری پرداخت وقلعه نشینان هردو کوه محصور گشته شرط قلعه‌داری از زدن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم میرساندند بعد محاصرهٔ چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان به یورش ناگاه تا کمرگاه قلعه رسیده بازی‌پایین هردو کوه را آتش زدند و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تردد بر آمدن از قلعه و بر مورچال ریختن و از بالای کوه در زدن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتشبازی کمی نه نمودند راجه جی سنگهه نیز خود را مع کیسر سنگهه پسر خودرسانده از طرف محاصره یورشهای پی در پی و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل برنگارد از سررشتهٔ اختصار می ماند عرصه بر محصوران تنگ‌آورده هرروز مقابل باریدن تگرگ گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتشبار مورچال پیش می بردند بعده که برج یک طرف را از باروت پراندند تزلزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و دلیرخان عهد عدم‌ضرر جانی بآنها دادندقلعه‌داران هردوقلعه بر آمده با دلیرخان ملاقی گشته مخلع شدند بعده که دلیرخان هر دو

قلعه دار را نزد راجه فرستاد راجه یراق همه را گرفته قلعها را بتصرف پادشاهی درآورد و دران تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی از پیادها و عملهٔ قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمي گردیدند بعد تسخیر هردو قلعه هفت هزار سوار بسرداري داود خان و راجه رای سنگهه وغیره براي تاخت و تاراج معمور هاي ولایت سیوا که بغصب و طغیان بتصرف خود در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد و تا پنج ماه فوج پادشاهي ازمقابله و محاربه و کافر کشي نیاسود که تا سیوا پور که آبادکردهٔ آن مردود بود و قلعهٔ کندانه و کنواری گده نشان آبادی نگذاشتند و مواشي بی شمار بدست آوردند و بسبب تاختهاي ناگهان کفار و دست برد های نمایان آن گروه بد کردار و شبخونهاي شبهاي تار و گرفتن سر راه و درهای دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه تردد بر لشکر اسلام تنگ ساختند آدم و چارپاي بسیار لشکر بادشاهي تلف شدند آخرکار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار نمودند و قلعهاي نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند بعده که کار بمحاربه و محاصرهٔ قلعهٔ راج گده که حاکم نشین آن بد اصل بود و کندانه که قبیله و خویشان مادري او درانجا بودند کشید کوتاهي سخن کار بر محصوران از سعي بهادران قلعه کشا تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هرچند آن محیل خواست قبائل را ازانجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر رسانده لشکر را برای تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

که بعد مفتوح گردیدن آن ملجا و ما وای مستقر الریاست آن واجب السیاست تمام مال و قبیله و عیال آن بدسگال پامال مکافات کردار او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجه برای التماس عفو تقصیرات و سپردن بعضی قلعجات باقی مانده و ارادهٔ دیدن راجه فرستاد راجه نظر بر عیاری و مکاری او اغماض نموده برای یورش زیاده از سابق تاکید فرموده تا آنکه خبر رسید که سیوا جریده از قلعه فرود آمد و برهمنان معتمد او رسیده قسمهای شدید بعجز و زاري تمام بمیان آوردند راجه عهد امان جان و آبرو داده بشرط رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت نوکري درگاه فلک بارگاه بوعدهٔ عطاي منصب عمدهٔ قبول مصالحه نموده براي آمدن و ملاقات نمودن ماذون ساخت بعده که نزدیک رسیدن سیوا بکمال عجز ظاهر گردید راجه منشي خود را باستقبال فرستاده راجپوتان مسلح همراه داده تاکید نمود که از غدر آن مکار خبردار باشند و با او پیغام نمود که اگر بصدق دل حلقهٔ اطاعت بگوش و ردای فدویت بردوش انداخته آمده درسپردن قلاع وقبول احکام حضور سرافگندگي خواهد نمود التماس او قبول بارگاه خطا بخش عذر پذیر پذیرا خواهد گردید و الا الحال هم ماذون است که برگشته بمکان خود رفته بسر انجام جنگ با سهلت خاطرخواه پردازد وخودرا دربن باب مختار داند بعد رسیدن پیغام آن سیه نامهٔ بدنام بزبان انکسار و نیازگفت که میدانم در اطاعت و عبودیت جان بخشي و امان عرض وناموس من است باز راجه مردم عمدهٔ دیگر را فرستاده باعزاز نزد خود طلبید بعد رسیدن او راجه برخاسته معانقه نموده نزد خود جاداد و آن

تبه کار بهزاران اظهار سر افگندگی و خجالت دست بسته گفت بطریق بند های ذلیل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش و خواهی بکش رای رای تست و التماس نمود قلعهای کلان نامی را با ولایت کوکن حوالهٔ بندهای پادشاهی می نمایم و پسر خود را در جرگهٔ بند های جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم وخود امید وارم که به مهلت یکسال بعد حصول سعادت آستان بوس و دریافت ملازمت بدستور بند های مطلق العنان که در اقطاع خود و صوبجات خدمت می نمایند با قبیله و عیال در یک دو قلعهٔ خورد بگذرانم هرگاه و هرجا برای کار عمدهٔ پادشاهی امر فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقهٔ جانفشانی بتقدیم خواهم رساند راجه در تسلی او کوشیده نزد دلیر خان فرستاد و پروانگی برخاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند برد بضبط سرکار در آمد و بند های پادشاهی بقلعه در آمدند بعد ازان دلیر خان سیوا را که تا آنوقت کمروا بود شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ عربی مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و نزد راجه آورده دست اورا گرفته براجه سپرد و راجه نیز خلعت و اسپ و جیغه و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده مطمین خاطر ساخت و سیوا ازراه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته بازوا کرده گفت از جملهٔ کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا درمیان بود راجه

بحضور نوشته برای او فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار ورود فرمان می کشید از اتفاقات همان روز گرز بردار مع فرمان و خلعت از حضور رسید راجه میوا را طریقهٔ آداب استقبال و تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود میوا مطابق آن بعمل آورده سه گروه پیاده پا باستقبال شتافته بتقدیم آداب کوشیده از گرفتن فرمان جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر فخر بر آسمان رسانید و از سرور فضل وعنایات پادشاهی درجامه نگنجید و برای سپردن قلعجات بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد که از جملهٔ سی و پنج قلعه که درتصرف خود داشت کلید بیست وسه قلعهٔ مفتوح گشتهٔ سابق و حال بجمع محصول ده لك هون که چهل لک روپیه باشد به بند های پادشاهی بسپارد و دوازده قلعهٔ خورد کم حاصل در تصرف مردم او باشد و سنبها پسر هشت سالهٔ او که بنام آن منصب پنج هزاری از حضور به تجویز راجه عطا شده بود بافواج شایسته تا روانه شدن حضور همراه راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش دران جبال بآبادی ملك پامال گشتهٔ خود پردازد و هرگاه برای کار پادشاهی بطلبند حاضرگردد و وقت رخصت باز خلعت و اسپ و جیغه و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر اورا تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - درینولا ملا احمد نواتیه از مقربان صاحب مدار عادل شاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت برای عفو تقصیر تاخیر باقی پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورات از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد وارادهٔ بندگی درگاه آسمان جاه داشت - مع ملا یحیی که بحضور رفته بمنصب سرافرازی یافته

تعینات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف آمده ملاقات نمود و راجه دو اسپ با ساز طلا و فیل و دو تغوز پارچه تواضع نمود بعده که خبر آمدن سیوا نزد راجه و مفتوح گردیدن قلعجات بعرض رسید باعث تفریح طبع پادشاه گردید و حکم بلند آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافهٔ دوهزار سوار دو اسپه وسه اسپه وعطای خلعت وشمشیر با ساز مینا ویک زنجیر فیل مفتخر ساختند پسر راجه کنور رام سنگهه که در حضور بود مورد عنایات گردید وبدایرخان وهمه همراهان او اضافهای نمایان عطا فرمودند - بعد از استیصال خان جهان لودی که افاغنه را مغضوب گردانده احدی را بپایهٔ پنج هزاری پنجهزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را بدین مراتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید - بنام راجه جی سنگهه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعلقهٔ عادل شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته تا پای قلعهٔ بیجاپور ویران و خراب سازد - درینولا عرضه داشت راجه جی سنگه و واقعهٔ دکن بعرض رسیدکه ملا احمد نوائیه که اصل از شرفای نوآمد عربستان اندازان سبب نوآئیه گویند و بیشتر شافعی مذهب و فاضل می باشند خصوص موسی الیه که بکمال استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت از نزد عادل شاه آمده و ارادهٔ بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان و خلعت و شمشیر مرصع و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور نمودند و خفیه براجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و فراخور استعداد بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک ولي نعمت قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده ودیعت حیات نمود *

چون مرزبان تبت که ولایت علیحده متصل بسرحد کشمیر واقع شده در زمرهٔ سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه‌دار کشمیر رجوع نمي آورد و سکه و خطبهٔ بادشاه اسلام‌جاری نمي‌ساخت بنام سیف خان صوبه‌دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکي از معتمد فهمیده کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز درباب بازگشت ازراه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه وسکه و بنای مسجد اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار عنایات پادشاهي سازد و الا برو مهم فرموده ملک اورا پامال سم موکب افواج قاهره سازد و بدین مضمون فرمان وعدهٔ و عید آمیز بنام آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان محمد شفیع نام بندهٔ پادشاهي را همراه فرمان روانهٔ تبت ساخت مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکر های فاسد افتاده آخر بهبود مآل‌کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعهٔ اول سکهٔ شهر را بیرون سواد تبت جمع ساخته خطبه بنام نامي پادشاه حق پرست محي الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر غازی خواند و سر خطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن خلعت فاخره برآوج برین رساند ومسجد بنا کرده نقشهٔ آنرا با دو هزار اشرفي و نه هزار روپیهٔ تازه سکهٔ اسم عالم گیر و تحف دیگر

آن ولایت روانهٔ حضور ساخت و عرضه داشت مع نذر در جواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حوالهٔ محمد شفیع نمود و خدمتگاری محمد شفیع و همراهان بائین شایسته بجا آورد *

سر زمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبهٔ بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دو ماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبهٔ دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنهٔ سیر حاصل کلان دیگر صوبجات توان گفت صوبهٔ دیگر نیست و هیچ مکان لاینفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبهٔ آنجا نیفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید اسد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم از دکن بحضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال فرستادند بعد ملازمت و گذراندن سه چهار لک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت *

در همین اوان معروض گردید که تغیر تمام بحال صاحب قران ثانی بهمرسیده و کار نزدیک بانتقال روضهٔ جاودانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

راه بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو سیر ازین زندان سرای بی اعتبار فانی بدارالقرار جاودانی که اواخر رجب المرجب سنه هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و الم دنیا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه یافت سی و یک سال بهتر از پادشاهان سلف در فرمانروائی و جهان بانی عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال منزوی و مجبور بود

* بیت *

دنیا بمثال کوزهٔ زرین است * گه آب دروتلخ گهی شیرین است
پیوسته سمند اجل زیرزین است * توغره مشوکه عمرمن چندین است

(شاه جهان کرد وفات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند *

شمهٔ از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداری خاصه در آبادی ملک و نیکنامی دوجهان کوشیدن از جملهٔ سوانح آخر سال سلطنت در مقدمهٔ متصدی معزول بندر سورت بگذارش آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران و توران ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد ازشنیدن خبر ملال اثر متوجه اکبرآباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت بر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیدهٔ اشک آلود گهرنثار گشته فاتحهٔ آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرسه تشریف برده همه

مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا رفته بخدمت حضرت بیگم تسلیم آداب پرسه بجا آرند - ونقل نمایند که درحالت نزاع اعلی حضرت بیگم صاحبه سه بار برای عفو تقصیرات پادشاه التماس نمود و دو دفعه ادعاي بیگم صاحبه بدرجهٔ اجابت نیامد کرت سیوم که بسیار بقبول آن بمنت عرض نمودند طوعا و کرها قبول فرمودند چند گاه در اکبر آباد توقف نموده حکم بداروغهٔ تخت صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضي خدمهٔ محل همراه گرفته برای جشن از دارالخلافت بمستقر الخلافت بیارد *

دیگر ازسوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعهاي طرف رخنگ تعلقهٔ بنگاله است که مرزبان سنگرام نگر و چاٹگام سراز اطاعت پادشاهان گذشته پیچیده بصوبه داران آن ولایت رجوع نمي آورد و در تاخت و خرابی اطراف می کوشید درینولا بسعي تعین کردهاي بزرگ امید خان پسر امیرالامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد نواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد که بعد محاربهٔ چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمینداران آنجا با سیصد و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هردو طرف کشته و شهید گشتند و یک صدو سی و دو کشتي و هزار وبیست توپخورد و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالمگیر نگر و چاٹگام را باسلام آباد ساختند و سر زمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نتافته بود از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه با سر مقتولان و اسیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید -

اسد الله پسر ملا احمد بیجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت - یک صد و بیست فیل فرستادهٔ امیرالامرا مع تحف دیگر از نذر گذشت و پسند افتاد •

ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد وشش هجری و رسیدن سیوا بحضور

درشروع جشن بنواب قدسیه بیگم صاحبه که دوازده لک روپیه سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و ده هزار اشرفی که درانوقت هفده روپیه اشرفی بود نقد مرحمت فرمودند واضافهٔ دو هزار سوارمع دولک روپیهٔ نقد بپادشاه زاده محمد معظم و بهمین دستور بدیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عنایت نمودند - چون راجه جی سنگهه بعد تاخت ومحاربات بیجاپور که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آرد باتفاق سیوا تردد ات نمایان بظهور آورد سیوای ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات بادشاهی ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشی و جرم پوشی ازطرف پادشاه گشته روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخته بود درین جشن عالم افروز خبر رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسید حکم شد که کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن وحشی خصال بد سگال را بحضور آورده ملازمت بفرمایند - چون سابق بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعهٔ مستقر الخلافت بقلعهٔ دار الخلافت طلبیده بودند درینولا بازهمراه نامدار خان بقلعهٔ اکبرآباد طلبداشتند - و در همین روز ها هزار و چهار صد ارابهٔ هشت گاوی

پراز اشرفي و روپیه و ظروف طلا و نقره و مرصع آلات بکوری چشم آن کافر و دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعهٔ اکبرآباد گردید - و هیچدهم ذی قعده سنه مذکور که جشن و زن قمری سال پنجاه از عمر شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال نگوهیده سگال باسنبها پسر خورد سال که نه سال عمر داشت بحضور رسیده باخجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار و پانصد اشرفي و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیهٔ آن زمان باشد نذر و نثار گذراند باشارهٔ عالی در جرگهٔ پنجهزاریها استاده نمودند ازانکه پسر هشت سالهٔ اورا غائبانه پنجهزاری نموده بودند و نتهوجی خویش ارکه در ذکر تردد راجه جي سنگه درخرابي ملک بیجاپور بگذارش خواهد آمد بهمین مراتب سر افرازی یافته بود ادعاي آن خیره سرتهی مغز غدار کمتر از پایهٔ هفت هزاري نبود و مهربانیهای که راجه بآن وعده اورا خوشدل و امیدوار ساخته بود ازراه بغضی که نظر بر افعال وکردار آن نابکار در دل پادشاه دین پرور جا گرفته بود اکثر ازان مشاهده ننمود و برای استقبال نیز آنچه چشم داشت بعمل نیامد قبل ازانکه عطاي خلعت و جواهر و فیل که موجود نموده بودند بظهور آید عرق جهالت و خجالت آمیز بر چهرهٔ حالش ظاهر گردید و لمحهٔ بلجهٔ فکر فرو رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف دل بگوشهٔ رفته خود را چون صید تیر خوردهٔ تازه بدام آمدهٔ بر زمین انداخته بعد ساعتی باظهار ساختگی و پخته کاري بحال آمده کنور رام سنگه را مخاطب بکلمه و کلام شکوه و قصد ضائع نمودن خود ساخت و هرچند کنور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی بی آنکه عنایات پاد شاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانهٔ که برای اوتجویز رام سنگه بیرون شهرنزدیک خانهٔ جی‌سنگه مقرر کرده بودند فرود آوردند و حکم نمودند که‌حقیقت براجه جی‌سنگه نوشته تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا می آمده باشد *

الحال باقی ذکر آن تبه کار برمحل موقوف داشته مجملی از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با بیجاپوری که قبل از روانه شدن سیوا بحضور و بعد ازان روداد می نگارد چون راجه جی‌سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج‌ملک بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمي و راه نمائی ملا یحیی بیجاپوری و پردل‌خان و سیوا و نتهوجی که از خویشان و جز ولاینفک و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهزاری تجویز نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگرچه داستان ترددات راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل اختصار رویداد آنکه بعده که راجه دلیر خان را هراول نموده چند منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سپاه را گرفت از جملهٔ سی و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود درین ضمن ابو المجد نام نبیرهٔ بهلول‌خان که از شجاعان عمدهٔ بیجاپور گفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

رسانده ملحق و شریک کاربل رهنمائی استیصال ملک وجان ومال سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت دربارهٔ او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای او نموده بحضور معروض داشت و درجهٔ پذیرائی یافت - کوتاهی سخن هرجا قلعهٔ تعلقهٔ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه گشا سر سواری یا در محاصرهٔ ایام معدود مفتوح میگردید خصوص سیوا و نتهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار هفته سه قلعه سنگل پهره و غیره از قلعهای سرحدي قلب مفتوح ساختند و مردم قلعه را مامون ساخته سوای غلهٔ ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه بآنها وا گذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین ویسار زیاده از شمار نمودار گردیدند وهر روز جنگ گوله وبان بهم نبردی قراولان بمیان می آمد آخر غلبهٔ دکهنیان بجائی رسیدکه اکثر شبها دلیر خان باتمام سپاه بر پشت فیلان و اسپان بروز می آوردند و جمع کثیر ازهردو طرف کشته و زخمی می گردیدند و شب و روز خورد وخواب و آرام طلبی بر لشکر بادشاهی حرام می گردید و شوخی زیاد ازحد نموده کهی اصلا نمی گذاشتندکه بلشکر برسد هشت نه منزل که بدین دستور طی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعي از سرداران نامی و ده دوازده هزار سوار و پیادهٔ کرناتکی بیشمارکه در شبهای تار بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمدد فوج سابق بیجاپور پیوست و اطراف فوج هراول فرو گرفتند و جلو ریز ماندند

سیلاب کوه‌ربا خود را برفوج پادشاهي زدند ودلیر خان شیرنبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهاي پیاپی رستمانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار و پیادهٔ بسیار از هردو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهاي دکني چهار فوج شده باعتظهار سرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامهٔ دار و گیر بمرتبهٔ بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هردو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشي که از سر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حملهٔ دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسپ و سازیان و چهتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دوشب زین از پشت اسپان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سیوم بر چنداول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو راي نامی دکنی باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هرروز بهمین دستور هنگامهٔ نائرهٔ قتال گرم بود و از دلیر خان نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشتهٔ قلعه دار منگل بیره (5) که از قلعهای مفتوحهٔ سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

---

(5) ن - پهره - هیره - در عالمگیر نامه بیده نوشته *

بیجاپور قریب بیست هزار سواریکه تاز تادروازهٔ قلعه رسیده ازدم گولهٔ توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال قائم نموده اند هر روز فوج دیگر بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست خواهد رفت - سرافراز خان بمدد آن قلعه‌دار تعین شد بعد رسیدن کومک‌که قلعه‌دار نیز از قلعه بر آمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها بر داشته جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعه برداشتند همچنان بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کنان به پنج کروهي بیجاپور رسیدند و دویم رجب سنهٔ مذکور بمحاصره پرداختند عادل‌شاه محصور گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک پادشاهی شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلهٔ فوج راجه و زدن کهي مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خالي نمودند و در چاهها و باولیها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پرنمودند و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارتهای عالي متصل قلعه را بریدند و مسمار نمودند و بمرتبهٔ باغات و عمارات را خراب از هردر طرف ساختند که دران سال باز نام آبادي بران شهر گذاشته نشد و عادل‌شاهیه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی بذکر خواهد در آمد مزهٔ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان خواجه سرا که ازجملهٔ نوکران عمدهٔ صاحب اختیار حیدر آباد گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثهٔ بخشیدن یکي از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی نشاء شراب بخانهٔ او فرستاده بود و او برای خلاصي جان خود از غضب شاه ایران که اگر خود را خصي نمي ساخت جانبر نمي

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبهٔ ظن
بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امراي مقرب قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بمدد عادل
شاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامهٔ کارزار
گرم بود و فوج و چارپای که برای کهي میرفت کمتر بلا آفت
بر میگردید و هرطرف که بر فوج پادشاهي غلبهٔ دکنیان ظاهر
میشد شیر بیشهٔ وغا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند
اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه سرهای سران که
دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهاي صفدران که دران رزمگاه طعمهٔ
زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد دو صد نفر بانام و نشان
هردو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گولهٔ توپ و تفنگ نگردید سیوا را
همراه نتهوجي و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعهٔ پرناله
فرستاده بودند بعد تردد‌ات نمایان کاری نساخته ازانجا برخاسته
طرف قلعهٔ کهیلنا تعلقهٔ خویش خود را رساند ونتهوجي راسرداران
بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتردد و منصوبه
بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصرهٔ

بیجاپور ماند بعد روانه شدن میوا که همان عقل حل عقدهای فوج پادشاهي گشته بود دو ونیم ماه دیگر در محاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتلهٔ قابل تحریر می نماید که اوائل ذي قعده که ایام محاصره به پنج ماه کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گولهٔ توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازي وسنگهاي فیل ربا که ازبالای قلعه متصل تا سه روز وشب می آمد برکارزار چنان چهار طرف فوج را داشتند که فرصت سرخاریدن و چشم و انمودن نمی دادند و هرطرف که حمله مي آوردند داد تهوري میدادند خصوصا ابوالعلا (6) نبیرهٔ بهلول خان که برادر اوابوالمحمد خان بلشکر پادشاهي پیوسته دلاوریها بکار مي برد هردو بهادر شیر نبرد را علي رغم همچشمي مقابله با همدیگر افتاده بود و هریکی می خواست حق نمك قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و سومی خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم درلشکر راجه انداختند و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

---

(6) ن - ابو علي *

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز درمیان گرفته راه کومک بر افواج پادشاهي مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را بحملهٔ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب راجه رساند وکارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار و پیادهٔ بیشمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه دلیرخان گشت وشکست عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و جهتری و علم زیاده ازشمار بدست مردم لشکر پادشاهي آمد وتا هفت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان جمله زیاده ازصد سوار از راوتان یکه تاز مشهورآن دیار بودندکه هر کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعده هفت ماه سوار و اسپ و پیاده از تردد نیا سود وتا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام ونشان کاه و علف نمانده بود واز نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر تنگ گردید راجه و دلیرخان مصلحت دران دانستندکه چند روز برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن سرب و باروت و آرام گرفتن لشکر متصل قصبهٔ دهارور که امید بوی گاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن آذوقه و ازکار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کند گشتن دم شمشیر ها بجان رسیده بودند سرداران هردو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله زبان بعجز و امان کشادند و ازانکه فی‌الواقع در خزانه و کارخانجات عادل شاه و راوتان صاحب لاف و گذاف سوای سیفهای دم باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره ومزاحمت حال عادل‌شاه برداشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانهٔ حضور سازد *

الحال عنان‌کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکهٔ کارزار صغوف پای قلعهٔ بیجاپور بتحریرسوانح حضور معطوف می‌سازدکه بعده‌که سیوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانهٔ آن بد خصال چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده مراسیمهٔ کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که داند ازین مکان پر بیم برآرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبهٔ تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی پرتذویر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطهٔ التیام را استحکام‌داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپرز بي تابي زیاده نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار منجرگشتن بمرض دق رسل بمداوا و علاج اطباي هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار بسر برد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلهٔ خام و نقد بمستحقان مسلمین و هنود کرده پتّارهای کلان را بکاغذ گرفته پر از اقسام شیریني نموده بخانهای امرا و خانقاه نقرا می فرستاد تا آنکه دو سه اسپ راهوار باد رفتار بشهرت ببخشیدن برهمنان چهارده کروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود یکي از همراهان جان نثار که پارهٔ بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا که در دست خود می پوشید باو پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی پارچهٔ باریک برسر خود کشیده کرهٔ دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور متردد بین اندرون و بیرون خودرا بخواب وا نماید و خود با پسر در دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهرا آخر روز اواخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلافت اکبرآباد برآمده خود را باسپان رسانده و ازانجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده درانجا ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روي خود و پسر مالیده مع قدری جواهر و اشرفي که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق هرکارهای تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشهٔ آنها است در شبهای تار طی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پر کرده با خود بر داشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهٔ دکن که بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساندکه سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانهٔ او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده وکرهٔ دست او از زیر پارچهٔ یکلائی باریک پیداست کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره التماس نمودکه اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی نموده باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراض فرموده بگمان وشهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه برپن جرأت اقدام نموده اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی وشمالی مع احکام بنام صوبه داران و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید ساخته روانهٔ حضور سازند و راجه جیسنگه که درهمان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مفید

ساخته روانهٔ حضور سازد بعده بجست و جوي آن مرغ از قفص جسته پردازد و نگذارد که او جائي قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بتاکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضاي هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکارهٔ سریع السیر باو نمی توانست رسید اما چون صنبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورهای اله اباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانهٔ یکي از برهمنان کبکلس نام که از جملهٔ زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن باپدر سیوا رابطهٔ یکجهتي داشتند نگاه داشته قدري اشرفي و هون باو داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و درصورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقي ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبر های ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچي و روانه شدن ایلچي بخفت و ناخوشي و نزدیك رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنهٔ عوام از نوشتهٔ تجار و زبان منهیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدارالخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کارداني و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران اورا مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانهٔ او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبهٔ پا از دائرهٔ سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغي شاه و خفت خود گردید محبت و الفت موروثي طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشي هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمي منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانهٔ سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایهٔ فساد افتاد عجالة پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانهٔ رعد آثار و پیادهٔ بیشمار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سواي انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بتهیهٔ سر انجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امراي صوبجات و

تیاری کار خانجات فرموده جانجا گرز بردار تعین نمودند *

درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از فضلاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنج هزاري رسانده مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستي و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمهٔ خیر گفتن و فیضرساني اصلا زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر ازسختي سلوک مطعون عالمي بود و درهمان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوري و شجاعت و سر کلمه زدن بامیران نامي آن ولایت و بزور از انها زرگرفتن و در بزم و عیاشي صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو کارهاي نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافت گردید و امراي ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او مي نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغي با رود و سرود مبلغها صرف مي آورد هرگارها حقیقت او بعرض رساندند و ظاهرساختند که مایهٔ مداخل او که بحال فقیري چنان اوقات بسر مي برد درظاهر معلوم نیست و بکیمیا گري و پیشهٔ دزدي زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوري و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلدمکان برو گمان جاسوس شاه ایران برده بگوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهي سخن بسعي بسيار او را دستگير ساخته طوق در گردن و زنجير در پا انداخته هردو دست او را در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز ديوان استاده نمودند پادشاه نظر برينکه برای تحقيق حال او بهتر از اعتماد خان ديگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانهٔ خود برده در خلوت ازو بوعده و وعيد حقيقت و نفس الامر ازو استفسار نمايند اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا نزد خود طلبيده گفت اگر جان خويش را عزيز ميداري براستی حقيقت بمعرض اظهار بيار او درجواب گفت فقير سياح گدا پيشه ام فائده نه بخشيد و اعتماد خان زبان بتهديد کشاد آن گرفتار پنجهٔ اجل چون دانست که بهيچوجه رهائی نيست و راستي مقرون بقبول نمي افتد التماس نمود که اگر جان بخشي نمايند در گوش نواب حقيقت واقعي ظاهر مي سازم هرچند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در گوش او آن اسير بلا حرف زند اما بعد سماجت بسيار ماذون ساخت سوزني که زير پاي اعتماد خان ته کرده بطول و عرض نيم درعه يکسر مي انداختند و بالای آن نيمچهٔ شمشيري گذاشته بود باوجود هردو دست او چنان دربند گرفته بود که هيچ عضو او سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود را نزد گوش او رساندن بجلدي و چابکي تمام بسر انگشتان شمشير از بالاي مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر بسر او رساند که مجال آه کشيدن نيافت و آن قاتل بد فرجام را نيز پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقيد گرديدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهرحال پادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر بر آمدن بود که از واقعهٔ ملتان و قندرها خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جي سنگه مي پردازد که بموجب حکم دمت از تاخت و محاصرهٔ ملک و قلعهٔ بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد ازمراجعت او قلعهاي مفتوحه از هجوم دکهنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعها را خالي نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج وبارهاي که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده ازانجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن و روانه نمودن نتهوجي رسید و راجه نتهوجي را مع پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانهٔ حضور گردیده بود بعد ازعبور آب نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با رندوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو و قادرداد خان و زبردست خان وآتش خان و برقنداز خان روانهٔ سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجدارآن نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاد هاي او را استمالت نموده موافق ادعاي او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهي سخن زمیدار مذکور کمربند منت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفي و پنج لک روپیه بطریق شکرانهٔ عفو تقصیرات برای پادشاه و هزار اشرفي و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوي بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانهٔ سابق و شکرانهٔ حال از نقد و جنس در فرصت دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیهٔ مقرري در سرکار عائد مي ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیر خان تواضع نماید و چار دیواری که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعهٔ ارک زبان زد نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را براي وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیدار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاري نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بنده هاي روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت وجیغه و شمشیر مرصع و فیل براي زمیدار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیدار دیوگده که بسرحد چانده متصل است گردید و دراندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبربیماري راجه جی سنگه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالاگهات انتشاریافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجددا مع فرمان صوبه داري دکن بنام دلیر خان رسید و براي وصول باقی پیشکش هردو زمیدار قادرداد خان را گذاشته روانهٔ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی خویش سیوا همراه گرز بردار وکسان راجه جي سنگه بحضور رسید حکم شدکه باحتیاط مسلسل نگاهدارند نتهوجي خلاصي خود رادرقبول اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان برغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاري دوهزار سوار بخطاب محمد قلي خان منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیواي مردود چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها ازو بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق
سنه هزار و هفتاد و هفت هجري

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزار سوار که بر آوردي پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل طبعي درگذشت *

چون حقیقت سرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعهٔ بدنام بنام میر خان صوبه دار کابل وکامل خان فوجدار اٹک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعهٔ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کمك صوبه دار نکشیده با جمعیت خود براي تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات راي صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن نمي پردازد بکار برده کار زار هاي صعب که چندین هزار افغانان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادهٔ پادشاهي بکار آمدند روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیادهٔ افغانان که مکرر فوج کشي بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میر خان که با چهار پنج هزار سوار بر وقت بمدد رسید و از و نیز برفاقت کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعي دادند از جملهٔ افغانان مقتول کلهٔ دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معهذا افغانان جهالت کیش از طریقهٔ مفسدي خویش باز نیامده در راه زني ومفسدي ومردم آزاري زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها مي رسید بنابران محمد امین خان بخشي را که صوبه داري لاهور ضمیمهٔ بخشیگري

حضور نیز داشت وسط ذی قعدهٔ سنه مذکور صوبه‌دارکابل نموده‌برای تنبیه آن گروه شقاوت‌پژوه‌مرخص فرمودند سه هزار سوار بپادشاهزاده محمد اعظم‌اضافه داده ازاصل و اضافه پانزده‌هزاری‌هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صغرسن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته بپای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزاری چهار هزارسوارو دیگرانعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغیر رای لعل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیگری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانهٔ پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سروسانی بآن حدود رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز مینا

و طلا و ساده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیهٔ نقد بر خزانهٔ کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رساند و در همه باب بمهمانداري او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سر انجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازي و مسافر پروري صادر گردید - بعده که نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلي او کوشیده حویلي رستم خان را براي ماندن او مقرر کرده تمام سر انجام ضروري موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقهٔ مهمان نوازي را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سر انجام راه کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده روانهٔ بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم خدمتگاري و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتداي ورود لغایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروري بعمل آمد •

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم جلوس احوال پادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روي تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشهور بمرزا امینا که از مستعدان موروثي ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار بیت نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ازروي اطناب و نامربوطي کلام گردد و بعضي سوانح خلاف نسخهٔ دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئي آن چشم پوشي نموده معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه

بیست ویکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضاي ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضي مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخي از احوال مهم دکن را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بندرابن احوال چند سال عشر ثاني و ثالث را مجمل نوشته تاریخي که احوال چهل سال باقي مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد لهذا ازسنه یازده هجري لغایت سنه بیست و یک جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثاني حضرت خلد مکاني تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد اما بعده که بسعي و تفحص تمام هر انچه توانست مقدمات عمدهٔ لائق تحریر از روي دفتر وقائع و زباني راویان ثقه و بعضي محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سي چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگي متصدي حضرت شاه عالم بود تاریخي تالیف نموده دران سوانح سي و چند سال را باحاطهٔ بیان درآورده است از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ نهایت تفحص بکار برد - بعده که بسعي بسیار آن نسخه را بدست آورده بامید آنکه از خرمن اندوختهٔ او خوشه چیني نماید از روي غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف جمع ساخته درین اوراق باحاطهٔ بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحي قصور بنظر آید یا بر اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روي تاریخ و راوي دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی عیب پوشي معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان خامهٔ صدق مقال میدهد روز بروز در اجراي امور شرعي و پاس اوامر و مناهي الهی بمرتبه تقید مي نمود که متصل هم احکام برای منع اخذ راه داري و پاندوي و غیره که لکها حاصل آن هرسال در سرکار واصل میگردید و بر انداختن رواج مسکرات و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هرسال در روز و تاریخ معین در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازهٔ شمار هرقوم فراهم مي آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میرسید و مبلغ کلي محصول آن در هرصوبه داخل خزانه مي شد صادر میفرمودند - و کلانوتان و قوالان بادام بنشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادي منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعي از کلانوتان و قوالان بازدحام و غوغاي تمام فراهم آمده جنازهٔ با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پاي جهروکهٔ درسن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاوتان التماس نمودند که راگ مرده مي بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا از و برنیاید •

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکهٔ درسن مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضهٔ بدني براي انتشار خبر سلامتي روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریاي جمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند سر از جهروکه بر مي آوردند سواي امراي مجرائي آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاري از قوم هنود بودند بدرسني مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پاي جهروکهٔ درسن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمي انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جملهٔ ممنوعات و نا مشروع دانسته در پاي جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدحام فرمودند •

در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهان پور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعي از مردم محلهٔ احدي پوره و کهرکي پورهٔ از قدیم میان هم عداوت همچشمي داشتند و مردم احدی پوره هرسال وقت بر آوردن تابوت براي گشت بر مردم کهرکي پوره بلکه اکثر

بر مردم محلهٔ دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچي بسیار همراه تابوت وقت گشت بر مي آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهرکي پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هرچند که مردم کهرکي پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدي پوره محفوظ دارند مردم احدي پوره از غرور جهالت و بسیاري جمعیت مکرر سر راه تابوت کهرکي پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهرکي پوره نمودند و آنقدر مردم براي مدد طرف کهرکي پوره بر در و بام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانهٔ هیچ احدي از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدي پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمي گردیدند و چهل پنجاه هزار روپیه را مروارید و دیگر اقمشهٔ تابوت و شد های احدي پوره بتاراج رفت - بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت برآوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثاني شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکي از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازي یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پاي تخت حاضر می بود و منجمین را جرو مصالح رکاب و دفتر دیواني دانسته داخل بند هاي پادشاهي روشناس نوکو مي نمودند و براي تحقیق فصول اربعه و سر رشتهٔ حساب ماهای شمسی و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدي احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را مرقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت ازروي تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن برانداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسي که محرران از روي تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب طلب تنخواه جاري نمي تواند نمود فرمودند از روي *

* بیت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * لل کط و کط لل شهور کوته است

سر رشته ماههاي شمسي نگاه دارند اگرچه ازان سال محرران دفاتر ازروي لا ولب جنتري نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب تحویل آفتاب راست آید و در غرهٔ شمسي تفاوت راه نیابد محالست چرا که موافق قاعدهٔ منجمان اگر لمحهٔ قبل از وقت زوال تحویل شود آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشیر ساعت زماني از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهاي این عهد نیز میگذرد لهذا آنچه محرر اوراق ازروي دفاتر دیواني صوبهٔ دکن و دار الخلافت و امراي صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف تفاوت دو سه روز تا نه و ده رور از روی استخراج منجمان بنظر آمد که بمرور ایام تفارت راه یافته اگر محاسبان نکته سنج که از سال و ماه شمسي و قمري اطلاع دارند آن تفارت را از روي غور حساب نمایند براي ارباب طلب منصبداران که بعد سرگرداني سالها تنخواه می یابند مبلغ کلی علاوهٔ نقصان ایام گذشته مي شود - و قضات را در

امور ملکي و مقدمات جزئي و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمدهٔ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضي عبد الوهاب احمد آبادي که قاضي القضات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرساند که همه امراي با نام و نشان از و ملاحظهٔ حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثاني که در زیاده سري و گستاخي در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضي بود چنانچه از راوي ثقه و محرمان خاندان قاضي مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدهٔ زیاده از مرضي پادشاه بمیان آورده بود درین ضمن خبر باو رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضي همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضي ادا سازم و قاضي درین باب سواي اغماض مصلحت کار ندانسته کاوش بمیان نیاورد - روزي از نوشتهٔ اخبار نویسان دکن شوخي و فساد زیاد سیواي مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا ازحد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعین لشکر نیست اعلام قاضي کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیواي خسران مآل که بعد فرار از حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن کافر محیل از مقهرا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه هنبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هنود ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدري از اشرفي و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدري زیر کفشهای کهنه دوخته سه فرقهٔ مختلف الوضع بیراگي و گسائین و اداسي شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیما گردیدند و یک دانهٔ الماس بیش قیمت با چند دانهٔ یاقوت در موم گرفته در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار آنجا از نوشتهٔ وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار سیوا و تعین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید سازند و پای تفتیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همهٔ آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دویم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانهٔ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لك روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میداني که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستي یا سر مرا بریده ارسال داري و این هردو سنگ بی بها برای تو نماند اینك من و این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادي ضلالت بر دار - علي قلي سودای نقد را بر امید نسیه مجرا که آخر چه نقش بر روي کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیبها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست ازهمه فقیران و مسافرین برداشت و سیوا خلاصي خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغي که بقفص آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیماي سمت بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روي و پیاده رفتن گرو از شاطران مي برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پاي او گردید لهذا کبکلس نام برهمن که پروهت موروثي جد و آبای او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته مي شد و ضابطه است که هنود صاحب اسم و رسم بهر مکاني که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید نوشته میدهند اورا پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفي حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهي و قسمي که بنویسم خود را بمن خواهي رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما باختیار وخواهش پسر و نوشتهٔ مادر او زنهار حرکت از جای خود

نمائي و برهمن معتمد قديمي خود را که بسبب او کبکلس را بهمرسانده‌بود باخرج چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختيار نمود قضارا روزي که داخل بنارس شد و صبح آن براي غسل و لوازمي‌که هنود بجامي آرند دوگهري شب مانده بکنار دريا رفت هنوز از ريش تراشي و شست و شوي بدن فارغ نشده بود و اثر تاريکي بود که شور و غوغای خبر گريختن سيوا از حضور و رسيدن گرز برداران و صداي گرفت و گير بلند گرديد •

در ايامی که محرر سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار طبيب پيشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که براي تحصيل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سز و مايه از دور و نزديك ببنارس رفته يکي از برهمنان آنجا را استاد خود قرار ميدهند و نزد او درس ميخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دابي که مقرر است مردمي را که برای غسل مي آيند بدستور و آئين مقرري خدمت می نمايند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خيانت نزد استاد خود مي برند و خرچ خوراکي و پوشاک شاگردان بر ذمهٔ استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر مي گيرند من به بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت يکي از برهمنان مي نمودم و هرچه کنار دريا بدستور ديگران بهم ميرساندم در خدمت استاد ميبردم و او بسيار به تنگي و سختي خبر قوت من ميگرفت تا آنکه روزي که هنوز اثر تاريکي بود کنار آب بدستور هر روز رفتم شخصي دست مرا گرفته مشتی پر از جواهر و اشرفي و هون بدست من داده

گفت مشت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سواي جواهر و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغاي گرفت و گیر و رسیدن گرز برداران براي سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او مي نمودم در طرفة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حوبلي ملکي که دارم از همان زر است *

القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پر از تراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سواي بیوپاري قولي و قاصدان تردد دشوار است بتغیر وضع هرجا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهاي مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفتهٔ حرفهای او گشته ازانکه چند قلعهٔ سرحدي قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیري شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیري بدهند قلعها که بتصرف بیجاپوري رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حوالهٔ منصوبان شما کنم همراه من باشند خواهم نمود و سواي قلعهاي شما چند قلعهٔ من

که بتصرف منسوبان عالمگیر پادشاه رفته هرچه‌بمدد وکومک مصالح شما باز بتصرف خود آرم در ادای حق احسان شما خود را معاف نخواهم داشت و باقي عمر خود را از جملهٔ بند هاي دستگرفته و غلام زر خریدهٔ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت بیني و افعال آن عیار پیشهٔ بدسگال ننموده جمعیت شایسته با مصالح قلعه گیري و چند نفر قابل قلعه‌داري را سر فوج قرار داده سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته بپاي هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه‌گیري ید بیضا داشت در محاصرهٔ ایام معدود به تسخیر و تصرف در مي آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه‌دار ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زباني که فی الحال شما بازوي مفید به ازان قلعهٔ دیگر بشماخواهم سپرد امیدوارساخته برعایت نقد و جنس که ازان قلاع بدست می آمد فریفته بر سرقلعهٔ دیگر مي برد تا آنکه ستارہ و پرنالہ وغیره ده دوازده قلعهٔ نامي مشهور ببیجاپوري را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف خود آورد و به تسخیر قلعهٔ راجگده و غیره که از سعي راجه جیسنگه و دلیر خان و دیگر بند هاي پادشاهی که خود کلید هاي آنها را سپرده بود برهمه دست یافته یک دو قلعه حوالهٔ نوکران عبد الله شاه نموده مرخص ساخت - وبقول مشهور و روایت زباني مردم حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روائي ابو الحسن سیوا بحیدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابله قریبی باخت - القصه بعد فراغ قلعه گیري بدستور سابق در قلعهٔ راجگده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته درایامی که هنوز حصار شهر پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده آن قدر زر نقد و طلا و نقرهٔ غیر مسکوك وقماش کشمیر و احمد آباد و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوي بانام و نشان و مسلمین آبرو طلب دستگیر نموده برد که کرورها نقد و جنس مجموع بدست آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند که قلعهٔ شهرپناه اطراف بندر سورت بسازند ودلیرخان و خان جهان بهادر برای تنبیه آن بدمآل بافوج و سرداران کارطلب مبارز پیشهٔ دیگر تعین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچهي و عربي فراهم آورده بود که هرجا فوج تعین مي نمود بیشتر سواران بارگیری خود او بودند و از سرنو قلعها که سابق در دریا احداث نموده بود بتعمیر آن پرداخته کشتیهاي جنگي ساخته دربای قلعها نگاهداشته شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت وکعبة الله نمود - بعده خاطر از بندوبست اطراف قلعهٔ راجگده که ملجاي قدیم اوبود جمع ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تراز راجگده براي ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری که در رفعت بآسمان همسري مي نمود و از پای دامن کوه تا سر قلهٔ آن که تیغهٔ آن بشاف چرخ زمردي فام رسیده بود سه کروه ارتفاع داشت و بیست و چهار کروه ازانجا دریای شور واقع شده و شعبهٔ دریا از پای دامن کوه هفت کروه می شمردند و اطراف آن طرف راه بندر سورت که ده دوازده کروه راه منزل براه خشکي واقع شده و راجگده ازانجا چهار پنج منزل است وکوهای سربفلک کشیده دشوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجماه متصل باران دران سر زمین میبارد وتعلق بکوکن نظام‌الملکي دارد اختیارنموده بتعمیر و عمارت آن قلعه پرداخت و دروازه و برج و باره درکمال قلبي قرار داده ترک ماندن راجگده نموده قلعهٔ راهیری را ملجا وجاي ماندن خودمقرر ساخت از بعد تیارشدن قلعه ونصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه‌تردد اطراف‌که همان‌یک راه قلب‌گذاشت روزي‌مجمعي ساخته خریطهٔ زر و کرّه طلای‌صدهون درمیدان گذاشته فرمود که منادي نمایند که هرکه سوای راهي که مقرر نموده شدبراهي دیگر بالاي قلعه بلا مدد زینه وکمند مع نشان رود بدو آن زر وکرّهٔ طلا بخشیده شود یکي از قوم دهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالاي کوه مع نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن دهیر بانشان بالاي قلهٔ آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطهٔ زر مع کرّهٔ طلا باو بدهند و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهي که آن دهیر بالا رفته بود آنرا بند سازند چون راهیري ابتداء اطراف آن تعلق‌بکوکن نظام‌الملکي داشت بعده‌که ملک او را و بعضي تعلقهٔ بیجاپوري را صاحب قران ثاني متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان‌شدند عوض ملک تازه بتصرف آمدهٔ بیجاپور را به کوکن نظام الملک عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعهٔ دندا راجپوري که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکي است حاکم نشین او بود و باز قلعهٔ جزیره که برّا پوي جزیرهٔ اندرون دریاي

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوري در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبهٔ غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا مي برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوري بیست کروه مسافت داشت حاکم نشین و جاي ماندن خود مقرر نموده هفت قلعهٔ خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظهٔ غلبهٔ سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعهٔ جزیرهٔ اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدي خیریت نام سه غلام حبشي فتح خان داشت که بازهمراه هرکدام ده ده غلام حبشي سپاهي تربیت کردهٔ آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هرسه غلام حبشي برغلبهٔ غنیم و ارادهٔ فتح خان که مي‌خواهد قلعهٔ جزیره را حوالهٔ سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت رفتن قلعهٔ جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداري و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر درپا انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوري معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه وطلب کومک از راه بندر سورت و دریا بمیان آوردند - از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز منصب چهار صدی دوصد سوار براي سیدي سنبل و سه صدی صد سوار براي سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند شروع بمرمت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگي دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبي تاخت بر کشتیهای قلعه دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگي که مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد ازانجمله صد نفر که از قوم مرهٹه و تازه منصوب کردهٔ سیوا بودند سنگ بر پای آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب باستحکام قلعهٔ قابه و گندیری که از جملهٔ قلعهای نواحدات آن مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعهٔ جزیره و دستگیر ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین برروی دریا جنگ واقع مي شد و اکثر حبشیها غالب مي آمدند تا آنکه سیدی سنبل بپایهٔ نهصدی رسیده ودیعت حیات نمود و وقت مردن سیدي یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را براي اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروري و آباد کاري و منصوبه بازي میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهاي پر از مصالح جنگي و تعمیر برج و بارهٔ قلعه و تردد دریا نوردي پرداخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجاي ضرور و مقاربت با نسا کمر وا نمي نمود - مکرر کشتیهای غنیم را بر روي دریا گرفته سر مرهتّه بسیار بریده به بندر سورت فرستاده حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت می نمود واضافهاي نمایان پیهم براي او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه بود که قلعهٔ دندا راجپوري را از تصرف آن ملعون بر آورد و توپهای هوائي بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع تدبیر برای تسخیر قلعهٔ جزیره مي کوشید و بسرداران همراه که در فن قلعه کشائي ممتاز بودند یك من طلا با دیگر لوازم انعام وعده می نمود تا آنکه در ایام هولي که سیوا در مکاني که بفاصلهٔ سه کروه از قلعهٔ راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبهٔ دست یافتن بر قلعهٔ جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار دندا راجپوری هولی بازي نموده و مست و لایعقل گشته بودند سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و زینه و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نمود و خود با سي و چهل کشتي پر از مصالح یورش از طرف دریا خود را بپای حصار رسانده باشارهٔ مقرري که سیدي یاقوت و سید خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

بادهٔ ناب یافتند همین‌که ابتداء سیدي خیریت از طرف خشکي صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعي بدفع آن طرف پرداختند سیدي یاقوت با جمعي از جانبازان تهور پیشه و پردلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهاي آسمان‌رفعت که از کشتیها بپاي حصار رسانده بودند بجلدي و چابکي تمام که درین‌ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند وبعضي از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار رسانده صداي بگیر وبکش بلند ساختند ودرهمین حال چند نفري که با سردار برای وا نمودن کوتهه باروت خانه و بر آوردن باروت و تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد و جمعي که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدي یاقوت در جرگهٔ جانبازان داخل شهیدان گردیدند و سیدي یاقوت که لفظ خسو خسوتکیهٔ کلام او بود از مشاهدهٔ آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامتم و دست و بازو برکشتن و بستن کفار بقیة الغار کشادند درین حالت سیدی خیریت نیز با بسیاري از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند رسانده قلعه را مفتوح ساختند - محرر سوانح که مدت دران ضلع بود مکرر از زبان مردم آنجا و زباني یاقوت خان شنیده که وقتي که سقف باروت خانه باعمله و فعلهٔ آن پرید سیوا باوجود مسافت بیست کروه از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعهٔ

دندا راجپوري آفت رسید و جاسوسها و هرکارهاي تیز رو براي آوردن خبر تعین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگي آن جهنمی براي تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعهٔ نظام الملکي که چهار پنج کروهي دندا راجپوري واقع شده‌اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدي یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعجات تاخت آورد چون آوازهٔ تسلط حبشیها دران ضلع زبان زدگردیده بود قلعه‌داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعها را سپرده مامون گردیدند وقلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفتهٔ جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهاي هوائي و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرضه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقي مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگرراه یافت که نگاهداشتن قلعهٔ راهیري را غنیمت دانسته بفکرقلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن وخان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خاني برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقي ذکر تردداتي که از حبشیها بظهور آمده برمحل بگزارش خواهد آمد *

الحال کلمهٔ چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله‌آباد نزد کبکلس زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضی امرا و راجپوتان متعینهٔ دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستی شود بمنت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمی که برای میت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشتهٔ واقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها باکبکلس از آله آباد رسید و صدای شادیانهٔ رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از تجسس پسر مطمین خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظهٔ گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و تردد حبشیها را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایهٔ تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلا بعلت محصول مزاحم نشوند باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال تجارت خود برای معافی محصول بدفعات آورده میفروشند و مال هنود را بنام خود می نویسانند وزکوة که حق کافهٔ انام موافق شریعت‌ست تلف می‌شود حکم فرمودند که بدستور سابق وموافق شریعت غرا فی‌صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجروپیه از هنود می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبهٔ افغانان یوسف زئی سمت کابل در عمل صوبه داری سید میر خان چنانچه بزبان خامه داده متواتر بعرض میرسید وآغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان میر جمله بی حصول رضای او بپای اعتراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی تعینات صوبهٔ کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیشاور آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع و افغانان شقاوت پژوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند - بعد از انکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز ازآغرخان تردد‌ات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان‌که محمد امین خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه بگزارش آمده غلبهٔ فساد سیواي بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض می رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده برای تنبیه غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عرصهٔ ظهور رسید خصوص

آغر خان آنچه در تسخیر و جنگ قلعهٔ پهول پتّنه جلادت وتهوري بکار برده و ترددي که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز در قراولي و هراولي دلیر خان شیر دل نموده اگر مفصل برنگارد محمول باغراق میگردد - مجمل از جملهٔ ترددات بگزارش مي آید که دریکي از محاربات که دلیر خان را بافوج مرهتّه اتفاق مقابله افتاد چون ضابطهٔ قوم مرهتّه است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعده طرف جنگل و آب کنهاي دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ مي نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغر خان هراول باوجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حملهٔ اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادرشیر نبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهتّه فوج مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغر خان از بسیاري کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیري که بر گلهٔ گوسفند تازد هر طرف که رومي آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را ششت و شو میداد و حملهای رستمانه مي آورد بعده که عرصه بر مرهتّه تنگ گردید و دوسه سردار نامي مرهتّه که از راوتهاي مشهور بودند و درفن شمشیر بازي و تهوري از یکه بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگي دادند آخر از ضرب شمشیر آغر یه بدارالبوار پیوستند باقي رو

بهزیمت آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر خان که از بسیاری غنیم خبر یافته بود خود را بامردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یك ازایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند درجحیم
چنان کشته شد از عدو بیحساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز زجنگ * براه گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بکرد آفرین بر جهان پهلوان

فی الجمله دو نشان و چهتری بسیار بدست آمد و تا پونه که مکان و ملجای اصل سیوای بد اصل است تاخته تعاقب نموده غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند چنانچه تا حال نشانهای مرهٔه که آغر خان از سرداران سیوا گرفته آغر خان ثانی خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان پدر با خود نگاه میدارد *

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان و دیگر سردار افغانان که از صوز و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربهٔ صعب و کوشش بسیار که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمدهٔ محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد وکار بجائی رسید که تمام بهیر وخزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت و قبائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه برآمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از صلح والدهٔ محمد امین خان باصبیهٔ خرد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن از راه غیرت و خجالت نزد شوهرآمدن قبول نه نموده همانجا لباس ساده و کرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبرفساد ایمل خان بد نهاد بمرتبهٔ انتشاریافت که آن مردود ددنژاد سکه دران کوهستان بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبارملال زیاد بر خاطر پادشاه راه یافت و خود در سنهٔ اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبهٔ کابل بفدائی خان کوکه مقرر نمودند *

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (7) حاکم بصره که باصطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل مي نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبهٔ اختلال در حکومت ارثي او راه یافت و فساد و نزاع وتعصب بجائی رسید که چند محلهٔ شهر و قریات را آتش زده و خانهٔ بي شمار شرفا و اکابر را سوخته ازراه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عنایات

---

(7) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰ در آغر آباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خاني یافت *

ساخته پنجهزاري چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده براي مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که دران سال با بهلول خان بیجاپوري محاربه و کار زار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند •

درین سال (8) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امراي متاخرین مثل او در خوش وضعي و میرزا منشي که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشد - گویند روزي هندوانهٔ کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعده که ازان بریده بحضار مجلس تفریق نموده قدري خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفرخان گفت آري درشیرینی و شادابي و سگندگي وبیجرمي و کلاني به ازین دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهي ازو وقت خوردن مي‌آید ازانکه در کوکن فالیزی که می کارندگرد آن ریزهٔ ماهي که در خاک آغشته کرده گندیده مي‌نمایند میدهند و بقوت همان ماهي فالیز بمراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند •

قاضي ابو الفتح نام قاضي دهار صوبهٔ مالوا که از مستعدان

---

(8) صاحب تذکرة السلاطین وفات جعفرخان در سال سیزدهم جلوس لواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته •

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از انکه شنیده بودم که او را بپارچهٔ سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه‌وارسفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنجاه روپیه از بزازان حضور بهمرساندم باو مقابله نمودم بقماش او نرسیدند ازتحفگی او خاطرجمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقهٔ پارچهٔ سفید نوشته بودند یک طاقهٔ آن را دردست گرفته روبرو رفتم از مشاهدهٔ پارچهٔ سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائي آن برداشته تماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر مي آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچهٔ سفید عریض باب چاندني دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندني قطع نمایند ٭

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود وا میرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان ارادهٔ تنبیه افغانان کابل داشتند پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسایم بحالي منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد رفیع برادرزادهٔ وزیرخان را بخشي سرکار پادشاه زاده نمودند - و در سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر را بهراولی دلیرخان ورفاقت اسلام‌خان آن‌طرف آب‌بهمبره نزدیک سوادقصبهٔ ملکهیر که بچهار منزل بیجاپور واقع شدهٔ با فوج بهلول بیجاپوري مقابلهٔ کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رومی تردد نمایان می‌نمود و غلبهٔ فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف افواج پادشاهی را پرکار وار فرو گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت نزدیک فیل سواري اسلام خان آتش در باروت افتاد و ازصدمهٔ شعلهٔ آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که از نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر بیجاپور برد اطراف فیل او فروگرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند - و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی از فوج دلیرخان و خان جهان بهادربکار آمدند وبمرتبهٔ آتش پیکار شعله‌ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلاوران گردیده بود *

فگنده همه دشت خرطوم فیل * فتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم فیل و سر جنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان وگوی

آخرالامر کار بر فوج پادشاهي بمرتبهٔ تنگ گردید که اگرچه باوجود کمال غلبهٔ دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهي که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - في الجمله بعده که ازروي وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن اسلام خان بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان گشته اوائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بروقت دیگر موقوف داشتند - آغر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن اسباب زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طي مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بندهٔ کارزار دیدهٔ دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لك روپیه نقد عطا نموده وبنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمي گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - وآن شه سوار معرکهٔ شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلادت

پیشه بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلي آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعهٔ بد عاقبت را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر نمودند و مال و مواشي بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن اسیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بند یها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیبر درآمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد - فدائی خان صوبه دار را با دیگر متعینهٔ پیشاور نیز مامور فرمودند که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بدسگال کوشند و هرطرف که آغر خان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغر خان آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابلهٔ آنها پرداختند و جنگ عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت فوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد اقبال عالمگیری و جلادت مغلان که آغر خان باوجود زخم برداشتن حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در امواج افغانان افتاد و از هرطرف صدای یکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفند پیش انداخته

و اسلحهٔ مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته برسنها دست آنها بسته پیش اسپ انداخته میدواند و بشمار هزارها افغانان اسیر و علف تیغ و هدف تیر و سنان مغلان گشته بقیة السیف رو بکوها و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آخر نامه درج است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند

و آخر خان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسارای بسیار بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع اضافه و موصیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
زروی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او
که تانام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آخر خان و دیگر بندهای بادشاهی بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مورد ملنج فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجا و پناه خود ساخته سد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد و نفاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میگردید - عبور فدائی خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آخر خان بموجب حکم

هراول فدائي خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ کنان و سر افگنان صوبه دار را از پیشاور بجلال آباد رساند بعد ازان فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری که از سلاطین زادهای کهکر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه و افاغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالي نژاد شیر نبرد تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالي نژاد در تنبیه افغانان بدنهاد غلزئی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بزنهار در آمدند و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود و در تهانهٔ گندمک رفته استقامت ورزید - و باز افاغنهٔ ددنژاد که در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن مقدر ندیدند سي چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمعشده غافل بطریق شبخون بر آغر خان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته بدفع شر و مقابلهٔ آن گروه شقاوت پژوه پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد تا سه پهر روز نائرهٔ قتال شعله ور بود و افغانان زیاد از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیشاور مراجعت نماید افاغنهٔ بدنهادزیاده از شمار فراهم آمده سدراه گردیدند ومحاربهٔ عظیم رو داد ازانکه فدائي خان براه نمائي حاسدان و همچشمان آغر خان

که محتاج بکومک و هراولی مغلان نگردیده یکی از روس الوس عرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و او بعد تردد نمایان کشته گردید وچنان هزیمت بر فوج هراول افتاد که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده اشاره بر طلب او نمود و آغر خان شهباز وار باچند هزار سوار ایلغار نموده خود را رساند و بر سر کتل چلك که درهای قلب دشوار گذار مشهور دارد محاربهٔ صعب رو داد آنقدر تیر و گولهٔ بندوق و سنگهای فیل ربا از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افاغنی ز بالا و ایشان ز زیر * زدندی بهم بغدق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار

آخر از تردد رستمانهٔ آن رستم زمان افاغنه هزیمت یافتند و فدائی خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم درتهیهٔ نشاندن تهانجات واحداث قلعجات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدومال بعد انقضای سه سال اواخر سنه هیجده یانوزده جلوس ازحسن ابدال متوجه دارالخلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداري چند امیر مبارزپیشهٔ دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و پادشاه زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و آغرخان در نیک بهار باحداث قلعهٔ آغر آباد وغیره مشغول گشت و بگرد آوری مصالح و تیاري قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای آن باتمام رساند * بیت *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغر آباد نام

چون خبر احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت دانستند که دربنای فساد آنها خلل خواهد پذیرفت * بیت *

ازین وجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند
افاغین زهر سو بر انگیخت سر * همه بسته بر خون آغر کمر
زحد اٹک تا حد قندهار * پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف * تو لشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند بروحد لمغان زمین

درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا نام داروغهٔ توپخانهٔ خود را باقرب هزار سوار و توپخانهٔ پادشاهی بکومک آغر خان روانه ساخت و آغر خان نیز خبر یافته بترتیب فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار دیدهٔ خود و جمعي از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری وردي خان برادر حقیقی خود را بابسیاري از مبارز پیشگان نبردازما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش بسرداری سلطان زادهاي کهکر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکهٔ کار زار بیاراست و ازان طرف ایمل خان بدنهاد باچندي از سرداران لمغان و تومن داران بانام و نشان که با هریک پیادهٔ جنگي بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار فراهم آمده بودند بمقابلهٔ فوج پادشاهي پرداخت و محاربهٔ صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صداي دار و گیر دران دشت و کوه پر وحشت پیچید و هر طرف سرهاي سران آن گوي غلطان در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو بر افغانان پلنگ خو بهم آوازی صداي کوس و کرناي رزم حمله مي آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفهٔ ضال بدمآل مي ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهي آورده عرصهٔ تردد بر مغلان تنگ مي آوردند و هیچ نمانده بود که صدمهٔ عظیم بلشکر آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می ساخت و چندین سردار نامي آن تیره بختان را با دیگر افغانان بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جملهٔ ابیات آغر نامه که درین جنگ لمغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از ره جزو کل
همان لحظه خان شجاعت شعار * سراپا بگرد اسلحه استوار
بیاویخت شمشیر مثل هلال * به پهلوی خودخان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش * حمائل بکرد آن یل رزم کیش
دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن فرو
چو کردند اسباب جولان درست * سواري نمودند چالاک و چست
رسیدند در عرصهٔ جنگ گاه * که استاده افغان چو ابر سیاه
بقلب سپاه خود استاده شد * ز هر دو طرف فوج آماده شد
ز هر جانبي صف بیاراستند * دلیران پي جنگ بر خاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
بغرید طبل و فغان کرد نای * تو گوئي بجنبید کوها ز جاي
صداي نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدي گزند
چنان سنج زرین فغانها بکرد * که برجان اعدا به پیچید درد
چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
دلیران گردان ز روی غضب * بدندان غیرت گزیدند لب
بشمشیر و خنجر به تیر و کمان * زهم یکدگر مي ربودند جان
بگیر و بدار یلان در مصاف * تزازل بیفگنده در کوه قاف
صداي تراقاتراق و تراق * ز لمغان رسیدي بملک عراق
کمانها ز غیرت به بسته میان * که آرند تیري در آغوش جان
چنان گشته هریک ز اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
یلان دلیران هردو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و کاه
چنان گرم گردید بازار جنگ * که مي سوخت پرهای تیر خدنگ
غریو و فغان سر زد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شدن تلف
فغانها به پیچید باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تکی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدل * که دریای لمغان بخون شد دل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابر و شرار
کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف
گویند باردیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر
آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف
شکن خود از قلب لشکر اسپ بر انگیخته بران انبوه زده چنان
رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامي از خانهٔ
زین به زمین باقي فوج رو بفرار آورد * بیت *
چو آغر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیري که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد
نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان
باظهار تهوری بجاي خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد
افگنان خود را بدو رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده
بود که آن سرگروه بد نژاد جون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم
زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت
جمعي از افغانان که باو مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
خود را بکشتن دادند و بعضي او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند.
و از غارت و تاختي که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل
بر زبان قلم دهد محمول بافراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تیر * به بردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه وخان ومان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
از راویان راست گفتار که دران عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته ازان معرکهٔ رو بدرها و جوف
کوهها گذاشتند که جمعي که از ملاحظهٔ تعاقب مغلان دشت پیمای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمر گاه
کوه و آبکنها مي سازند میرساندند دران مغاکها چنان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشهٔ دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *

القصه آغر خان بعد فتح نمایان یک هزار وهفتصد سرمقتولان
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت ومورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطاي نقاره بلند آوازه ساختند و بتنگری وردی خان برادر
و دیگر همراهان آغر خان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازهٔ شمشیر و افغان کشی آغر خان بمرتبهٔ دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن وازگریه باز داشتن بنام آن و الانژاد شیرنبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام بادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغر خان را و راجه جسونت را بکومکي امیر خان درکابل گذاشته
خود را بلاهور رساند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال اواخر سنه
شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - بادشاهزاده محمد سلطان را

صوبهٔ تهته مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب خود مقرر نموده روانه سازد - درهمین ایام پادشاهزاده باجل طبعی ودیعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له درسفر مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضهٔ جاودان انتقال نمود و ازو چهار پسر ماندند ازانجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیهٔ صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیرهٔ عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد وفی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگهٔ قضات کم بعرصهٔ روزگار آمده چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد درآمد ازجمله متروکهٔ پدر خود که دواک اشرفی و پنج لک روپیه نقد سوی جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بحصهٔ او رسید دام و درمی ازانجمله خود اصلا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هرچند که از قبول تعلقهٔ قضا ابا کرد خلدمکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیرخان را از تغیر خان جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه دار سالیر که از قلعهای آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش کروهی قلعهٔ ملهیر بکلانه است مقرر نموده بودند ازاتفاقات ناموافقت ایام درسنه هفده جلوس عمل صوبه داری خان جهان بهادر قبیله و وابستگان قلعه دار که از خجسته بنیاد می آمدند و غنیم لئیم درنواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجهٔ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه‌دار را بافوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الافضیحت و بی ناموسی تمام برسر ناموس شما می آریم قلعه‌دار هرچند که سعی نمود و جهد بکار برد که‌بتد بیر و دادن مبلغ درخلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان گوشد فائده نداد آخر کار قلعه‌دار دید که درصوت برآمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن قلعه از دست میرود و بی ناموسی زیاد تمام برسر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد . چنان قلعهٔ سر بآسمان کشیده مشهور صوبهٔ خاندیس بلا تردد تیغ وسنان بتصرف مرهتهٔ نابکار رفت و في‌الحقیقت از بندر صورت تاخجسته بنیاد و دارالسرور برهانپور باحاطهٔ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن‌قلعه دو سه قلعهٔ دیگر باسم ناهیه وغیره تعلقهٔ سرکار بکلانه به تسخیر کفاردرآمد بعد عرض قلعه‌دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضورنمودند درینولا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را بپای قلعهٔ سالیر رسانده از تصرف غنیم لیئم برآرد و دلیر خان‌مع توپخانهٔ سنگین و دیگر کومکیان کارزاردیده بپای قلعه آمده‌بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی پادشاه

بدرجهٔ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائدهٔ بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن ضلع علاوهٔ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت *

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها منادی نمایند که هرکه برذمهٔ پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفهٔ انام و مردم خاص و عام همین سلوک مرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هنودرا برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر پیرجی بهوره که او نیز از عمدهٔ تجار بندرمذکور بود واز تعدی غیاث الدین خان متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

ازانکه در ایام شورش حبس الیول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت تعین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش دستگیر گردید و از جملهٔ خزانهٔ او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سربسته بجنس داخل خزانهٔ سرکار گردیده بود دیوانولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پناهی پادشاه اصالة و وکالة از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علی خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چنین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستانند - محمد علی خان که مربی او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطهٔ دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روي فتاوای عالمگیري که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده معمی بفتاراي عالمگیري ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکهٔ میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد اداي وجه دین میت برو واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخلهٔ خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التحاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفي منجملهٔ زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجي زاهد و پیرجي تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تامل قبل از انکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمودکه مطلب فدوی آن بود که حق بند ها موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علي خان ازین فضولی محمد محسن که مي بایست بصلاح مربي نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه بر کرسی نشانده باشم بدین اضطراب که ازمن مصلحت

نپرسیدي که عوض آن برای تو کاری از معافي عشور و غیر ذلك میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوي حق خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار یافت - و بر طرف نمودن هنود از پیشکاري حکام نیز بسبب عدم سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کرروی هنود بر طرف شدند و بجاي آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار یافت که از جملهٔ پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند *

دیگر از سوانحي که دران سال روداد بغي ورزیدن و فساد فرقهٔ فقیران مست نامي است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران هنود مشهور بستنامي که مندبه نیز زبان زد بودند و قریب چهارپنج هزار خانه دار اطراف پرگنهٔ نارنول ومیوات میباشند و آن مندبها اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشهٔ آنها زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشکان کم مایه است و در طریقهٔ ملت خود مي خواهند بمرتبهٔ نیک نام که ترجمهٔ لفظ ستنام باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سواي کسب حلال اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدي و ظلم بدعوی شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزي یکی از آنها را که نزدیک قصبهٔ نارنول زراعت
مینمود با پیادهٔ که نگاهبانی خرمن می نمایدگفت و گوی سخت
بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستناسي
شکست جمعي ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که
بصورت میت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعي از پیادها برای
گرفتن و آوردن آنجماعه تعین نمود ستناسی بسیار فراهم آمده
با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته
و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت
و غلبهٔ آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نارنول
خبر یافته سوار و پیادهٔ بسیار براي امداد شقدار و تنبیه و گرفتن
آنها تعین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعي را
کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائي کشید که فوجدار
بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمیداران پرداخته با
تمامي فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمیداران اطراف سوار شده
بمقابله و محاربهٔ آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاري نساخته
رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد
مقاتله و محاربه که مکرر رودار فوجدار گشته گردید و قصبهٔ نارنول
بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشاندن
تهانهٔ خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و
حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور
تعین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت
ازانکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولهٔ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود در مادهٔ آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که راجهای نامدار و امرای کار زار دیده با فوجهای سنگین مقابل آن گروه تعین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده هفده کروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتلهٔ آنها نمی نمودند و زمینداران اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت بشوخی پیش گذاشتند و نائرهٔ فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای جانباز تردد رستمانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیة السیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید وگرد فتنه فرو نشست چون از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبهٔ اجمیر و نواح اکبر آباد گشته بود وحکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند بارادهٔ

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکل صوبجات صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت و اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده زیر جهروکه کنار دریا آمده باظهار ضعف نالی التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعهٔ مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام نمودند که راه تردد مردم مسدود گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفهٔ شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهتمام از ردی زجر که سرودست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لمحه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و پامال فیلان و اسپان گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثهٔ هنود بود آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة الملک اسد خان را برای بند و بست مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب مناهی مخصوص

بسرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسلهٔ پادشاه زاد های ماژندران بود بعده که ماژندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و تعلم و نقارهٔ مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - ازانکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادهٔ فضیلت ضمیمهٔ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هردو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشهٔ مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشتهٔ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرهٔ پرخاش بمرتبهٔ شعله ور گردید که هردو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد وقاضی علی اکبر از شنیدن خبر مذکور بهبندو بست استحکام در و دیوار و بام خانهٔ خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی با خواهر زادهٔ خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی گشت - از انکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر از فضلا و جهلا و باشندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه‌دار و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکاب میدانستند عجالةً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد ظاهری و باطنی آراسته بود وفوجداری جنوب که از لاهور مسافت قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع خفت حوالهٔ وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را همراه گرز برداران که براي آوردن او تعین گردیده اند روانهٔ حضور سازد بمد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفاي آن احتیاط نموده خودرا بلاهور رساند و یکدو جماعه‌دار فهمیده کاررا نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

یکي سرخ پوشیده اما ز بیم * رخش زرد و خیره شده با غنیم
یکي غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
کجك بر کف فیلبان می نمود * چو ماه نو از آسمان کبود

بحکم خسرو انجم سپاه هرچند خواستند بنقب سیوم آتش زنند در نگرفت درپی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه کج وکاو نمودند فائده نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار برسر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته فتیلهٔ آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده تهیهٔ یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند بلکه چون دران تردد بفیروز جنگ دو زخم تیر رسیده بود و جمعی دیگر زخمي گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداري فوج و اختیار تردد تسخیر قلعه بپادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *

چند روز عدم و وجود ابو الحسن را یکسان دانسته ارکان سلطنت بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدر آباد بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر که ستارهٔ طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضي رسم کفار و بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوجهد تمام داشت چنانچه روزي یکي از فضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان وسادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه سعي و تسخیر قلعه و خرابي محصوران و بیناموسي عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب نفاقي که میان همچشمان مي باشد واز اثر آن کلمهٔ لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط درآورده باز قلم عفو برجریدهٔ اعمال او کشیده بخدمت میر آتشي که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آري گفته اند * * بیت *

کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار

یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازي سرافراز

یکي را بی سعادت کرد بد نام * که پستر رو تو ناکامی تو نا کام

سررشتهٔ سخن نعمت خان که بتغییر کم و زیاده بعضی فقرهٔ نامناسب بگذارش آمده از ملاحظهٔ طول کلام بدینجا رسانده منقطع

را بافوج شایستهٔ تهور پیشهٔ جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشاني بتقدیم رسانده یک دو پهر سدراه توانند گردید نزد خیمهٔ پسرهاي جعلي راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عمدهٔ معتمدان برای تحقیق تعین نمودند مکرر معروض گردید که رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلادت پیشهٔ آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدویت بتقدیم رسانده بسیاري بقتل رسیدند و جمعي راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضي اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرسي نشانند در اثبات گذاشته برفتن پسران بمرتبهٔ مصر بودند که رای میر وزیر بر دستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج بادشاهي تا بیست کروهی دار الخلافت تعاقب نموده براجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هردو را حجله نشینان سراچهٔ عصمت بفرزندي برداشتند و آن هردو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن مي نمودند که براي اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که راناي چتور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه ازدل خلد مکان بر طرف نشد *

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر
و جودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذي الحجه سال بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفهٔ ضال رایت ظفر و اقبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - ازجملهٔ متصدیان که متدین واقعي باشد و خیرخواهی و کم آزاري خلق و رفاه حال رعایا را بر تزاید آبرو و ترقي خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالي و جاني باحدي نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هرجا دیوان مي شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضي نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و براي پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامي چیزي دیگر عائد نخواهد شد بر ذمهٔ هر کدام که بیست هزار و سي هزار روپیه طلب بود سه هزار و دو هزار بوعدهٔ قسط مشخص نموده خلاص مي نمود چنانچه ابتداءً در دیواني لاهور از نوشتهٔ واقعه نگاران نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضي بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقي احوال و طریقهٔ زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز براي قبول جزیه و بر آوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت از تعلقهٔ مرحد جود پور براناي چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتي قدس سره حکم تعین افواج دریا امواج براي تاخت و تاراج معمور هاي تعلقهٔ جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلاي معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن دو سه پرگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفوتقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را براي باقي و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معاودت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما ازانکه باز معروض گردید که راناي کم حوصله باردیگر طریقهٔ عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسق واقعي نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطاني بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زادهٔ محمد معظم صادر شدکه از دکن خودرا باجمیر رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زادهٔ محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعده که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را براي تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطاي اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعي دیگر از امراي کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهای دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد شیر نبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلاوران کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقهٔ رانا که از سواد اجمیر هشتاد کروه فاصله داشت فرود آید و لشکر خودرا اطراف تعین نماید که هرجا اثر آبادی یابند زیر سم اسپان بهادران هامون نورد دره نبرد پامال سازند درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جریده با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهای قاب رانا و تعلقهٔ را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقهٔ جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم رساندند و تاخت برگهی و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهی را طرف درهای قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیادهٔ بیشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتهای جهالت کیش سر راههای درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها بر آمده غافل برسر لشکر پادشاه‌زاده شبخون میزدند لشکر پادشاهي خصوص تهورخان باتهور پیشگان دیگرداد جلادت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابي ملك و مسمار نمودن بتخانها و عمارات عالي و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر نمودن زن و فرزندان کفارکه بغار و مغاکهاي قلب پناه برده بودند خود را معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد نیز صادر فرمودندکه باافواج خود آمده مابین تعلقهٔ سرحد راجپوتیه و احمد آباد استقامت ورزد و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعهٔ سالیر که بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت وکار زراعت متعذرگردید رانا و راجپوتیهٔ را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول پناه بپادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرائم خود سازند و یا ببغي ورزیدن راهنمائي نموده رفیق خویش گردانند پادشاه زاده گوش برحرف آنها ننموده و نواب بائي یعني والدهٔ پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف مایوس شدند بپادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضاي ایام شباب و رهنمائي احباب همدم او رجوع آورده زباني درگا داس که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته مي شد آنقدر افسون و

افسانه خواندند و دمیدند و امیدوار رفاقت چهل هزار سوار راجپوت جرار و مدد خزانهٔ نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند و بعضي همراهان بد عاقبت نیز بدین مصلحت همداستان شدند و پادشاه زادهٔ نا تجربه کار را از راه بردند و بتقاضاي سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید *

* بیت *

با بد منشین و باش بیگانهٔ او * در دام افتي اگر خوري دانهٔ او
تیر از ره راستي کمان را کج دید * دیدي که چگونه جست ازخانهٔ او

چون ابتداءً بوي شهرت این خبر بپادشاه زادهٔ محمد معظم رسیده بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت دو کلمهٔ نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغواي شاه زادهٔ نا آزموده کارند غافل نباید بود - ازانکه خلد مکان ازطرف محمد اکبر وسواس نداشتند و براي پادشاه زادهٔ محمد معظم درحسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان کافرین ماده ابتداءً بپادشاه زادهٔ مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشتهٔ محمد معظم را درحق محمد اکبر محض افترا دانسته درجواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبري نماید و از آلودگي سخن شنوي بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفاي این راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سي هزار راجپوت بسرداري درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر برتخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاري نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمدهٔ همراه را که بعضي مجبور گردیده مصلحةً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج براي تنبیه کفار برفاقت محمد اکبر تعین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با جمعي از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامي نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل دفتر بهفتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکر راه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص براي پادشاه زادهٔ محمد معظم بمبالغهٔ تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لمحهٔ و لحظهٔ تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیر و خدمهٔ محل را همانجا بحافظ حقیقي سپرده نه ده روزه راه را بطریق ایلغار طي نموده در دو سه روز خودرا مع شاه زادهٔ معز الدین و محمد عظیم رساند - ازانکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید از غلغلهٔ جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ احدي از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضي هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و و دور بیني وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روي توپخانهٔ رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر پادشاه‌زاده محمد اکبر واقعي نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان بهادر که اثر جوهر رشادت وشجاعت از جبین حال او پیدا بود براي آوردن خبر تحقیق ازلشکر محمد اکبر بطریق قراولي تعین فرمودند - آن شهسوار معرکهٔ جلادت همین که رو بفوج محمد اکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضاي وقت ومصلحت رفاقت اختیار نموده درانتظار قابوي برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقي اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و هردو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بردل کدورت اثر خلد مکان وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خان نموده تسلیم بفرماید و از زباني مجاهدخان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازي که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دو سه نفر آن طرف را زخمي ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود بارادهٔ حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگلال باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان در وا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوري و ارادهٔ فاسد برخصت و مصلحت و فرمودهٔ محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعلهٔ آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - دربن حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینهٔ آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه برروي او زده بر گشت دران حالت پاي او بطناب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صداي بزن و بکش بلند گشت و از اطراف برسر او ریخته کشته سر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامهٔ او زره بر آمد اما در باب اصل ارادهٔ او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زباني خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بودو از معمران کهن سال گفته مي شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان که دیوان تن بود و خسر او میشد از روي ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در وا نمودن یراق عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه افتاد و پاي ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانهٔ حضور شدند و بسیاري رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتهار یافت که پادشاه از روي تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نموده اند که اگرچه درباب اخذ قلوب و قراولي و گرد آوري راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید وحسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشي نژادان را از هردو طرف برسر تیر می آوردید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقهٔ آن فرقهٔ ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی ثقه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاري فوج که محمد اکبر بقصد مقابلهٔ پادشاه ذوي الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهي یافت بغیر از درگاداس بدآساس و یک دو نفر دیگر معتمد رانا که مع فوج قلیل دو سه هزار سوار از جملهٔ مردم قدیمي او باو مانده بودند دیگر رفیقي و فوجي که بکار او آید باخود نیافت و سرشتهٔ تدبیر و عقل و هوش از دست داده و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثهٔ تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهي درآمد و پادشاه زاده محمد معظم براي تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاري کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند •

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق سنه هزار و نود هجری

از جملهٔ سوانح که در صوبهٔ دکن در سال بیست و سه جلوس بر قلمه چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقي سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعهٔ سانیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعي بود درایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجهٔ شهادت رسیدند اما فائدهٔ بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پاي قلعهٔ برخاسته خود را بهخجسته بنیاد رساند - ازانکه سیواي جهنمي با فوجي که براي تاخت ملک تعین مي نمود خود کمتر بر مي آمد •

درین سال بهمعنانی اجل همراه فوج سنگین در ایامي که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته برسر قصبهٔ دهرنگانو که ازجملهٔ پتنه و معمورهاي مشهور آن ضلع است و مبلغهاي کلي از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنهٔ چوپره و دیگر پرگنات را تاخته و سوخته طرف پرگنهٔ جالنه که از قصبهای معمور پر از مال تجار تعلقهٔ بالا گهات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصبه حقائق و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روبآن قصبه می‌آورد جمعی از سکنهٔ آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید والاقدر میبردند و از آفت کافران وخیم العاقبت محفوظ می ماندند دران سال که اکثر مردم سایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس ادب آن سید را منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را اسیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بزجر و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که در دعوت نیز از جملهٔ مشاهیر دکن بود و توجه باطنی آن بزرگ حکم تیر اجل ناگهانی داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل گردید تا باجل طبعی بدار البوار پیوست - بهرحال در سمان سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن (کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و ازو دو پسر ماند سنبها و رام راجا و سنبها بجای پدر قائم گشت و کب کلس برهمن را که از الهآباد همراه اوآمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت ونسبت بپدر خود که او در حفظ ناموس رعایای تعلقهٔ خویش میکوشید و سوای طریقهٔ بغی که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال

شنیعهٔ دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که باسیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضي او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر بدبخت او خلاف پدر دلاوري زنان غیر قوم خود و دست اندازي برناموس رعایای مکاني که می ماند بدنامي تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه درتاخت و تاراج پرگنات و معمور های مشهور کمي نمی نمود اما برخجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته مي شدند هرگز دست اندازي ننمود اگر نوکران عمدهٔ او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند ازراه دور بیني و عاقبت اندیشي مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه اینست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزهٔ پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست منبها پسر نابکار او خواست درین بدنامي نسبت به پدر قدم جرآت پیش گذاشته بسنبها سیوای علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجري که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به نیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیاده از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبهٔ برار از سي و پنج کروهي راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت مي آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگي فوج کفار هیچ طرف ازاطراف شهرت نیافته بود جلو ریز برسر بهادر پور که یک ونیم کروهي برهانپور از پورهای معمور پر از مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک درانجا مي‌بودند و از جواهر و زر وافر و اقسام جنس هفت اقليم ومال بيشمار همه بنادر لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند وچنان بی خبر رسيده اطراف بهادرپوره و هفده پورهٔ نامي ديگرشهر را که برون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادرپوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بيخبر رسيدند که احدي دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عيال و ناموس بيرون نتوانست برد و کاکر خان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند که دود شعلهاي آتش سوختن پور های مذکور بآسمان رسيده بود و نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نيافت محصور گرديد و باستحکام درواز ها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غيره هفده پورهٔ نامي ديگر را که پر از مال متصل حصار شهرپناه بودند و حکم وسط شهر داشتند ودرهر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فروگرفته دست بغارت و سوختن پور جات کشادند بعضي شرفاي صاحب غيرت ناموس خود را زير تيغ آورده خود نيز جنگ نموده بدرجهٔ شهادت رسيدند و بسياري تن برضا و قضاي آلهي در دادند و جمعي که متصل حصار و دروازهٔ شهرپناه بودند دست عيال و اطفال خود گرفته به بي ستري تمام خود را دران آشوب قيامت اندرون چار ديوار شهر رسانيدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر جمعي بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای خطير که زير زمين از مدتها مدفون بود و بسيار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زينها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعي از منصبداران بر سر مورچال و دروازها و برج و باره داد جلادت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهرپناه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقرهٔ غیر مسکوك و زیور مرصع واقمشهٔ بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغني گریدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجي و مسي و چیني آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فافل و فونل و دارچیني و جوزبویه و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطهٔ تحریر راست نمي آید بعده که از زباني جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم همت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاس رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سي و دو کروهي رساند اما درآنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار پا سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعي که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویهٔ عالم داشتند وکیل سنبها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس درآنجا درنگ واقع شود و ازانکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باري و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامي دور دست خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیر تعلقهٔ بکلانه که نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که خان جهان بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقمشه توانست برداشت و جمعي از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعهٔ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آینده ترك نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل براشارهٔ آنکه ماخود بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر صادر فرمودند ومغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و اضافه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر برفساد دکن و فرار پادشاه‌زاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند •

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجري

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نماند از جملهٔ مردم اعیان قدیم الخدمت میر ضیاء الدین شجاعي با دو سه مردم نامي دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال باسم نیکو سیر و با دو دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده بود بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر سراسیمهٔ کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره سازد گاه بارادهٔ شاهجهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد امابروایت مشهور پادشاهزاده محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما گردید و از معبر های تعلقهٔ گذر اکبرپور بتفاوت هشت کروه نزدیک سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقهٔ میر بحری محرر سوانح بود عبور نمود بعده که بسرحد تعلقهٔ میر نورالله پسر میر میران قلعه‌دار تهالیز رسید ازانکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر صوبه‌دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر هرطرف که سر برآرد سدراه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده کروه خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چنین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید وفرمان اعتراض امیز درین ماده و احکام تهدید آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعده که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقهٔ راجه دیبی سنگه بندیله قلعه دار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر ازسرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاسا وزبان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر راکه بسبب حدت هوا از بدن برآورده پردوش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار بر سر آن چیله رسیده او را زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعهٔ کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقهٔ سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که ازپای قلعهٔ راهیری سه کروه مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر برمحل بزبان قلم خواهد داد *

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر پادشاه غازي مطابق هزار و نود و دو هجري

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کنان که پادشاه زادها در رکاب بودند از گذر اکبرپور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانهٔ قلعهٔ ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار صوبهٔ دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامي بیجاپور و قطب شاهي و مرهٹهاي صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطاي خلعت و منصب و اسپ و فیل و جواهر میگردیدند ازانکه کفار بلده و پرگنات در ادای جزیه بسیار بسختي با منصوب کردهٔ پادشاهي پیش مي آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامهٔ فساد ننمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزاده پادشاه میشد و بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل جزیهٔ بلدهٔ برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه [illegible] جزیه تکاهل پیش [illegible] و چوک واقع است و دران مطالبه دران سرکار [illegible] بیس مي بودند و تنور پادشاهي پخته میشد آتش گرفت و از چند کلهٔ باروت که دران سرا بود سقف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند دربن ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانهٔ
که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده سی کلهٔ باروت است بعده که
بتحقیق آن پرداخته [illegible] چون که
پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت و متصدیان
توپخانه و قلعهٔ ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت ازانجا بر
نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک پای
اعتراض آمدند و داروغهٔ توپخانه و قلعه‌دار و داروغهٔ عمارت و مشرف کار
خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر
جهانگیر پادشاه مي بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت
مي پراند آري از وسعت خلق و دینداري که حضرت خلد مکان
اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم
در اندک مدت بکارسازي و شفاعت بخشیان عظام بحال مي شدند -
سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور وکامراني بسر برده متوجه
خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض
رساند که جزیهٔ تمام بلدهٔ برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار
روپیه داخل خزانهٔ سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از
پورجات نصف بلده یک لك و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته
الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه
بدیگری مقرر شود بعد عطاي اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت
جزیه بحال نائب خودگذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید
که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام
و نشان بود بغتةً بدون عارضهٔ بدني ودیعت حیات نمود و درعوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیرخان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خودرا مسموم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زادهٔ محمد معظم را برای تسخیر قلعجات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سالیر متصل قلعهٔ ملهیر سرکار بکلانه که از چند سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام درهٔ کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کردهٔ کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل درهای قلب و کوههای سر بفلک کشیدهٔ پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشی زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کاورس و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فوفل بهم نمی رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهارپای بیشمار هلاک و تلف شدند و از بی اسپی کار بجائی رسید که در طویلهٔ خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که کفار از هر چهار طرف سرراه را گرفته بودند عرصهٔ زندگانی بر لشکر بمرتبهٔ تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید بعده که بعرض حضرت خلدمکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد *

ذکر سوانح سال بیست وششم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعهٔ سالیر مامور گردیده بود اگرچه قلعهٔ سالیر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها سوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه‌دار ملهیر و فوجدار سرکار بکلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعهٔ ملهیر و سالیر زیاده از شش کروه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه‌دار غنیم را که در سالیر بود بنامه و پیغامهای التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاری برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصرهٔ محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوهٔ زیادهٔ نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد ومعی نیکنام‌خان موافق مرضی حضرت خلدمکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه دفعهٔ ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی افواج تعین نموده بودند اول بار قلعهٔ رام سیج

که نسبت بقلعهای سر بفلک کشیدهٔ دیگر کوهی ست مختصر قلاب که اصلا توپ نداشت باندک تردد بتسخیر و تصرف بندهای پادشاهي درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلعهای نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این دفعه نیز حضرت خلدمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج بسرداري شهاب الدین خان برای تسخیر قلعهٔ رامسیج تعین فرمودند و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعي در محاصره نمودن و کندن نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد اما چون قلعه‌دار رامسیج از جملهٔ مرهٹهای آزموده کار و تجربه دیدهٔ روزگار بود درمقابل خبرداري وتلاش او تردد افواج پادشاهي بجائي نرسیده - محرر سوانح از جملهٔ متعینهٔ آن فوج بود چون دران قلعه توپ آهني نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم گرفته بر وقت قابوآتش میداد که‌کارده توپ ازان بظهور می آمد بعده پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداري و تردد در ایام محاصره بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح آتش بار و جمعي از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعلهٔ بازار باغلوي عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده همان طرف شرط قلعه‌داري و احتیاطي که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ جسته صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمتنان فلکتاز که در فن قلعه گیری خشت بر منارہ می بستند و در قلعه کشائی یدبیضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و روشنائی اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر بالا برآیند و قلعه‌دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری ونقاره و فریاد و غوغا در دفعیه می کوشیدند و درانداختن سنگهای کلان و چپر های آتش‌زده و لحافهای کهنهٔ چرب نمودهٔ نیم سوخته تقصیر نمی نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده بود قلعه‌دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامهٔ شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا برآمده سر ازان مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم ربا چنان بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سررا مع چشمها از کاسهٔ سر آنها برآوردند بصدمهٔ پیاپی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب می آمدند بپایین رسیدند - بعده روزی یکی از سائس طویلهٔ خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا دروازهٔ قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفتهٔ او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان سن چنان بر سینهٔ او رسید که مارطلا از دست او پرید و خود او غلطک زنان تاپایین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاري نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم ازانجا برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بستن بخرچ مبلغ کلي در زمین سنگ لاخ فرو برده بودند آتش زنند مردم قاعه بشوخي تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و نقاره حرفهای ناگفتني بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرماني که در سپه سالاري و کار طلبي شهرت تمام داشت بدین خدمت مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاري ساخته نشد آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه‌دار رام سیج را بفرستادن خلعت وکرهٔ مرصع و مبلغ نقد بر قلعه‌داران دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعهای نامي دیگر مقرر فرمود نیک‌نام‌خان قلعه‌دار سلهیر معرفت عبدالکریم نام که یکی از زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه‌دار جدید آن قعله را بتصرف و تسخیر پادشاهي درآورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که محمد اکبر براهیري رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید اولا ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور نمی آمد و برای مردمي که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم برفاه نمی رسید و تضییع میکشیدند روزی قاضي آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفي و خوش آمد بیجا بسنبها میگفت که دشمنان مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضي را بحمایت مخاطب ساخت و بسنبها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگرخبرتعین فوج بسرداري اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک اسدخان براي تسخیر قلعهٔ راهیري نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرد ترتیب داده ذخیرهٔ چهل روزه درجهاز موجودکرده خواست روانه شود ابتداءً سیدي یاقوت خان حبشي که دران اطراف دریا کوس اناالملکي میزد بملاحظهٔ توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگي برای گرفتن همراه پادشاهزاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحلهٔ توکل همراه ضیاءالدین، محمد شجاعي و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفري نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه وحادثات عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن نمی پردازد - آخرجهاز ازناموافقت ایام بجزیرهٔ توابع امام مسقط افتاد ومسقطیان پادشاهزادهٔ راگرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداري با پادشاهزاده با دارو مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدي تمام بخدمت حضرت خلدمکان عرضه داشت نمود دران درج کرد که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافي عشور آنچه جنس مسقط بندر رسوت بالای جهازات میرود همراه یکي از بندهای پادشاهي بفرستند محمد اکبررا حوالهٔ او نموده روانهٔ حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بندرسورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدي سورت حاجي فاضل نام‌را که از سلسلهٔ ناخدایان جهازات پادشاهي و خانه‌زادان موروثي پادشاهي باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبردر مسقط وارادهٔ ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید پیاپی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید و الا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن وتعین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاهزاده محمد اکبر را حوالهٔ مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زباني محمد هاشم تبریزي که بخشي و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزادهٔ محمد ابراهیم مستوفي الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته مي شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقهٔ ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسرانجام مهماندارې تعین فرمود و مصور چابك دست مانې نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحهٔ مرقع نگاشته روانهٔ اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مایحتاج ضروري و آنچه مرغوب طبع پادشاهزاده و همراهان

او باشد خصوص برای بهمرساندن و مهیا ساختن آنچه پادشاه‌زاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر ماکولات و ملبومات وخوشبوئي که درهندوستان بهم‌میرسد تاکید زیاده فرمود بعد ازان که محمداکبر سه کروهی اصفهان رسید درباغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تاباغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازهٔ باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته بابزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما درهندوستان دست خالي بخدمت مربي آمدن ترک ادب ست شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گویان شعري از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای جواهر را ازروی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمداکبر هم شعري از شعر های حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضري هردو بر اسپ سوار شده بالای پایندازي که از زربفت و مخمل کار کاشان و چهینت بندري تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل مي نمود که چون شاه براسپي که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسپ پادشاه‌زاده شوخي و جلدي مي نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجلدي رساند و محمد اکبر هم بچابکي تمام چنین خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل سواري نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکاني که راه مهمان خانهٔ محمد اکبر جدا می شد جلوي اسپ کشیده باحترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاه‌زاده رفته لمحهٔ نشسته کلمات دلبری و دلداری بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانهٔ خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل وایام خزان بود که در ایران چهل روز دو ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بباغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندی نمایند بعده که پادشاه‌زاده محمداکبر بباغ تشریف برده آن وفور مروارید را تماشا و ملاحظه کرد روبشاه نموده گفت چون دریاهای مروارید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از مروارید آبدار شگوفه کرده و ثمربار آورده اما در جواهر خانهٔ هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندی باغ می توانند نمود - روزی از بنادر تعلقهٔ شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن بپادشاه زاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاه‌زاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هرچند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمداکبر در منع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داري بنویس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پسری و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او مبالغه از حد گذرا ند تا آنکه آن جوان از غصهٔ عدم قبول محمداکبر ریسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از حلق او برآوردند و شاه روز مرهٔ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر بقبول پسری او تن نداد - بعدهکهتکلیف امداد برای آمدن هندوستان بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز مائید بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان حسین قائم مقام او گردید در تیمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده نسبت بسابق زیاده کوشید - روزي پادشاهزاده بدستاویز نوشتهٔ جمدةالملک اسد خان شهرت واقعهٔ حضرت خلدمکاني داده تکلیف امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه نگاران خفیهٔ ما در تهّیه و بنادر هندوستان هستندکه اخبار ضروری را می نویسند بعد رسیدن خبرواقعي آنچه از ما خدمت بیاید خودرا معاف نخواهم داشت بعدهکه خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زیادهکشیدو در عزت و آبروي او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف این معني بمیان آورد که هوای سرزمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسانکه نزدیک سرزمین هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسند که بروقت مدد فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمداکبر را با برادران سروکار پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرري رعیتي همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته بخوشي و ناخوشي اوقات بسر می برد تا آنکه در آروزی سلطنت هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدمکان ازین تنگنا سراي فاني بروضهٔ جاوداني شتافت * بیت *

نزاع برسر دنیاي دون مکن درویش * نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر بادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجري *

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دوسه سال کماهو اطلاع حاصل نشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسودهٔ تسطیر احوال این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعینات بودن برادري غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهاي حضور بود و بر اقوال او اعتماد کلي داشت و خود در سفر رام دره و حجابت حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش و کم بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سنج درآید معاف فرمایند *

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر بادشاهزاده محمد معظم را برای تسخیر قلعجات طرف رام دره که در تصرف منصوبان سنبهای جهنمي نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج بادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغهٔ توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتّهای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورد های پادشاهزاده معظم بود و درهمان ایام اورا بمنصب نهصدی سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمهٔ آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ وفیل و خلعت و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد بعده که جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعهٔ قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون درهٔ بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و ازانکه یک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیم کهي میزد و چارپا و آدم کمتر بلاآفت ازکهي بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غلهٔ کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غلهٔ دیگر نبود و اسپ و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گراني و کم یابي غله بمرتبهٔ رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیرسید و از جملهٔ مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسپ در طویلهٔ هیچ امیر نماند که بکار سواري آید تابسپاه نامراد چه رسد بعده که خبر این صعوبت لشکر بعرض رسید برای متصدي بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاه‌زاده براه دریا برساند از جملهٔ جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیم خبر یافته مابین راه که همه جادر دریا قلعجات احداث کردهٔ آنهاست سر راه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتي که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ببازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از سی چهل پله غله نرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاه زاده رسید همه جا جنگ کنان خودرا تا احمد نگر بخدمت حضرت خلدمکان رساندند *

همینکه بحضور رسیدند ازانکه ابو الحسن قطب الملک فرمان روای حیدر آباد بافعال قبیح از هیچ ملک بهادنا و آکنا که هردو کافر شدید العداوت بودند و سختي و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و لهو و لعب

زیاد بعرض رسید وعلاوهٔ آن در امداد سنبهای جهنمی دارالحربی
در تاخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لک هون نقد خود را
بدنام وزبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر
سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن
باعانت او کامیاب سلطنت گشته اورا بپای وزارت رسانده باز
بسبب عدم موافقت برهنمائي مادنا و آکنا چنانچه درذکر
سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده اورا از وزارت معزول
ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده
بود بحضور رسیده بوسیلهٔ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب
و رهنمائي مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصي وطلب سید مظفر پدر
خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که
چند پرگنهٔ میر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقهٔ صوبهٔ ظفر نگر
بدعوي آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او
بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد
و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با
پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران
کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای
تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات
از تصرف آنها تعین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را
با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک
و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو
سه راجهٔ نامدار و دیگر جمعي از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سر افرازي بخشیده برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند *

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را که از تربیت یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان بود نزد ابو الحسن قطب الملك مرخص فرموده پیام نمودند که بعرض ما رسیده که نزد تو دو الماس مربع خوش قطع شفاف بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته باشد بقیمت در آورده منجملهٔ باقي پیشکش ارسال دارد و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچهٔ سنگهای ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت برای دریافت و تحقیقات بعضي افعال قبیحه که ازطرف او بعرض ما رسیده مي فرستیم و کلیهٔ غرض ما این ست که چون ترا از خانه زادان جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفتهٔ او نشوی و موافق مرضي او بخوش آمد او نپردازي بلکه درکلمه و کلام چنان بي محابا و درشت پیش آئي که او هم باتو درشتي نماید و برای ما خجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد و تامقدور با او برهم زني و اصلا رعایت ادب او در هم کلامي خلا و ملا منظور نداري - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود ابو الحسن باظهار قسمهاي شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم سعادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال مینمودم- چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان بر آمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود- و چند پارچهٔ الماس تراشیده و نا تراشیدهٔ بیش بها مع یاقوتهاي رماني که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بي محابا در سوال و جواب پیش مي آمد و قائل مي ساخت اما روزي بتقریب بعضي مذکورات از زبان ابو الحسن بر آمد که ماهم پادشاه این الکهٔ محقر گفته مي شویم میرزا محمد از راه تشنیع و توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمي رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده مادهٔ گراني خاطر مبارک پادشاه مي گردد- ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تاکه ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیررا پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

محرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل مي نمود شنید میگفت که در هیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعین افواج قاهره بسرداري پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاس بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسیني بیگ را که از امرای عمده و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منهاج و رستم راو که از زناردران صاحب السیف و القلم و مشیر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سي چهل هزار سوار در مقابل فوج پادشاهي مرخص فرمود - بعده که فوج مابین سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیك هم رسیدند ازانکه پادشاه زاده محمد معظم نمي خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله خان پیغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفو تقصیر پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکي کوتاه نموده مقید سازد و دویم آنکه پرگنات سیرم و رامگیر وغیره که بغصب از تصرف بندهای پادشاهي بدعوي بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز حوالهٔ منصوبان پادشاهي نماید دیگر آنکه باقي پیشکش سابق و لاحق بلا توقف و اهمال روانهٔ بارگاه آسمان جاه سازد برای عفو تقصیرات او بحضور معروض داشته آید - امراي ناقص عقل دکن از راه غرور بجوابهاي مهمل پیش آمده در دفعیهٔ غضب پادشاهي نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشي طرفین منجر گردید و از هرطرف فوجها بجنبش در آمد - از جملهٔ محاربات که با خان جهان بهادر کوکلتاس روي داده اگرچه همه را درین انتخاب کلام بزبان خامه نمي توان داد اما مجملي از ذکر یک جنگ باحاطهٔ بیان مي آورد - روزي محاربهٔ که با خلیل الله خان روداد همراه خان جهان بهادر زیاده از ده یازده هزار سوار نبود و با امراي ابو الحسن زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربهٔ عظیم رودادکه تا سه‌پهر روز از هرطرف پشتهای کشتها پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلنار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمي گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان گرفتند *

سپه از دو رو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصهٔ نبرد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالش غلبهٔ غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبهٔ مغلوب امواج دکن گردیده بود که فکر خلاصي خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت برهجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هات بهته که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گولي بندوق می نمود اسپ تازان بهاله دردست خودرا مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواري خاصهٔ سردار کدام است و خواست که نیزهٔ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضهٔ کمان تیر درآورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهي عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبهٔ غنیم میرسید وهیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مست راجه‌رام سنگه که در فیلخانهٔ او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمنی در دهن او داده اورا واکرده میان فوج همت خان بهادر هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمهٔ خرطوم فیل تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زین بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان بهادر حکم شادیانهٔ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود و غنیمت بسیار و اسپ و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف منصوبان ابوالحسن رفته بود تعین نمودند و جان نثار خان بعد تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نمود و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصهٔ مادنا و رستم راو که در اطراف پرگنات بودند و نو نگاهداشت بمدد خلیل‌الله خان رسید و فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز گذرانیدند آخر کار مقابلهٔ صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هردو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان محاربهٔ جهان آشوب اتفاق افتاد که همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف ربای سرداران فوج بادشاهي لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح بحضور روانه ساختند و از نوشتهٔ اخبار نویسان نیز سبب تعاقب نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید ازانکه پادشاه مدتی بود که از پادشاه زاده پارهٔ کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر نمیگردید و در تعاقب پادشاه زاده محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن پادشاه زاده پهلو تهي نموده بود و از نوشتهٔ میر نورالله پسر میرمیران فوجدار پرگنهٔ تهالپر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلدمکان میرسید و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی عرضداشت می نمود و سر دیوان نشسته بدعوي نسبت برادر رضاعی کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور می آمد لهذا ذخیرهٔ ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر او نیز بر غبار مزاج می افزود *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجري

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید خلاف مرضی خلدمکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه آنها تعاقب نه نمودند و مجراي حسن تردد باعتراض مبدل گردید و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معني باعث ملال خاطر پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهي نموده بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خودرا به بنگاه خویش میرساندند اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها نمي گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درانجا نشسته گذراندند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبا این همه آزردهٔ تست

شاه عالم بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنکاش

بمیان آورد ازانکه سرداران حیدرآباد مرضي شاه عالم برصلح و دفع مایهٔ فساد مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل درمیان داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بو انسردگی خاطر از طرف پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا بااو درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز بنای مصلحت تا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان بارهه در خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنهٔ کار آزمودهٔ روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد گوشمال این طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشاني بتقدیم خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداري هراولي بنام او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب اغماض و رعایتي که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی شما و ابو الحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهي درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معني را وسیلهٔ دست آویز و التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابو الحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان آورد شیخ منهاج و رستم راو زنار دار و دیگر جهالت کیشان متفق اللفظ گشته بزبان دکهني ترجمهٔ این مضمون در جواب گفتند که قلعهٔ سرحد سیرم برسر نوک شمشیر و سنان نیزهای ما وابسته است و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز سرهته در انداختن و زدن بان شوخی نمودند که یك بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچهٔ محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز توپخانهٔ زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالي بسیار آتش داده صدای شلک پی در پی سامع افروز پادشاه زاده و مردم لشکر ساختند و دست اندازي برکهي فوج پادشاهی نمودند ازین شوخي دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو برفاقت راجهای جلادت پیشه طرف برنغار و جرنغار و یلتمش مقرر کرده سید عبدالله خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چند اول ساخته ملتفت خان خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند از انطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران دانستند که بهیر را از مکاني که بود سه چهار کروه جانب دست راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه دانسته توپهای کلان را

در مغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده دو سه فوج ساخته یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور دکن که اکثر غلو بر چنداول می آرند برای مقابلهٔ سید عبدالله خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان جلوریز مانند سیلاب بلا بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی کارآوردند و از هرطرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصهٔ کارزار آمد و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصهٔ کارزار از خون دلاوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیا پی ز تنها روان

سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد تهوری داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار پرداخت تا دوپهر روز معرکهٔ کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کنان سرداران ابوالحسن را تا بنگاه خصم رساند غلغلهٔ عظیم در لشکر دکن رو داد شیخ منهاج دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هر اول فوج پادشاهي فرستاده پیغام نمود که محاربه و دعوي قتال و جدال میان ما و شما است

میان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده‌اند اگر ما را سه چهار گهري فرصت دهند که از طرف قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقهٔ مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضي پدر حاصل نموده عنان کشیده سزاولان برای منع دست اندازي مال و عیال تعین فرمودند دکنیها قبائل را بر اسپان و فیلان سوار نموده طرف گذهی که نزدیك بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکهٔ کار زار گرم تر از اول روز ساختند و تردادات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهي از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج و رستم راو زخم بر داشتند و بندرابن دیوان شاه را دکنیان زخمي ساخت فیل سواري او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمهٔ چوب چرخی بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکي از راجها خود را رسانده بندرابن را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشي شاه از ضرب بان در حوضهٔ فیل با یک سهیلي کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاري برداشتند و بسیاري از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبهٔ صف جمعي از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سر فوج شما بی آنکه پای فوج درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و تردد سپاهگری امتحان زور بازوی خود برروی کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یاوری میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید درجواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شمایان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما مارا ملاحظهٔ آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصهٔ کارزار تنگ می‌گردد ننگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جملهٔ هنر سپاه گری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپای فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابلهٔ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز برپای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکهٔ کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره پا بزنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی‌توانیم نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد هرکارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانهٔ فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند ازانکه مادنا و بعضی همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در بارهٔ او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبرکه بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت ابو الحسن حوصله‌باخته خود را بی آنکه بارکان دولت مصلحت نماید یا درفکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد یکبارگي وقت اول پاس شب با جمعي از خدمهٔ محل و صندوقهاي جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعهٔ گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و رعایا که در شهر مانده بودند بحادثهٔ تاراج در آمد و عجب هنگامهٔ قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواري و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان خودگرفته که بسیاری را مجال برقعه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه آوردند و قبل ازانکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال و اقمشه و چیني خوانهای امرا و تجار و قالینهاي فراش خانهٔ ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل‌که موجود بود وقت غارت عجب هول قیامت و نمونهٔ حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور برافراخت سر * بدامان گردون برافراشت زر
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدنی و ز گستردنی * ز هر چیز کان بود آوردني
زدیبا و زر بفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و مشك و عبیر
بسي زیور از گوهـــر آبدار * بسي خاتم و یاره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود
باسیري در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا
رفت که زبان خامه از احاطهٔ بیان آن قاصر است و قالینهاي گران بها
که از سنگیني برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده
پارچه پارچه نموده از دست همدیگر مي ربودند هرچندکه شاه عالم
سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال
لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهي چهار صد و پانصد
سوار باخود گرفته در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج کار خانجات
ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاد هاي ابو الحسن بهزاران عجز
و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و تاکرده نزد پادشاه زاده
آوردند و شاه عالم عجالة سزاولان شدید براي زجرومنع تاراجیان و تنبیه
جمعي که آتش میزدند تعین نمود پارهٔ شعلهٔ فتنه فرو نشست
اما تاراجیان ممنوع واقعي نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام
التجاي ابو الحسن بقبول هر تکلیفي که بمیان آمد از حد گذشت
پادشاه زاده را برحال آن برگشته بخت و سکنهٔ آنجا که في الحقیقت
از مغضوبان درگاه الهي گردیده بودند رحم آمد و التماس او
بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لك

روپیه سوای وجه مقرری هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و آکناکه هردو برادر مایهٔ فساد خرابی سکنهٔ حیدر آباد بودند و دست برداشتن از گدهی سیرم و پرگنهٔ کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی درآمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت ازانکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اختیار محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشی و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند سروما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حرمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارهٔ قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند درحالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانهای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زنادار بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده محبوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمهٔ چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالی از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملهٔ دوسه دختر که خدا باو داده بود یکي را بسید احمد نام که از سادات و فضلاي موروثي عرب بود منسوب ساخته بپایهٔ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکي بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشک و حسد همچشمي که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سرسبد ابلیس پر تلبیس است بمیان آمد روزي قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان صدر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آري فضیلت موروثي دارند و استاد زادهٔ مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیلهٔ درهم اندازان تمام پیشه که به تیشهٔ سخن چیني مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاري غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر مادهٔ فساد مي افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگامهٔ عیش و نشاط رونق افزاي در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادي اداي خارج دیگر بمیان هر دو همچشم بعرصهٔ ظهور آمد و کار بجائي کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم عمده فهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود ناچار گشته در فکر چارهٔ کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن نام را که از طرف سلسلهٔ مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتي وضع بسر می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و همدمان قطب شاه گشته چنان از طبق دلها افتاده بود که عبدالله شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته می شد بنا کامی میگذرانید ازانکه مردود خلق منظور نظر خالق مي باشد در همان مجلس شادي که ساعت عقد مقرر گشته بود او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته سهرهٔ مروارید گران بها برسر او بسته بر اسپ عراقي با ساز مرصع الماس سوار نموده با سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود بمجلس دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر حوالهٔ او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست

حسرت و افسوس بر همزنان بمایوسي تمام سر خود گرفته از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ایام رحلت عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام‌ناکام ساختن سید سلطان که در بارهٔ آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید ازانکه میر احمد از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسلهٔ خلیفه سلطان از سلاطین زادهای ماژندران و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محلدار سلوک نمی نمود و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی خدمهٔ محل نیز ازو نفرت بهم‌رسانده بودند بر خلاف ابوالحسن که با همه‌برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعهٔ عبدالله قطب شاه در تعین سلطنت اختلاف تمام بهمرسید و گفتگو بجائی کشید که بیرون میر احمد باسپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فساد و فتنه گشت از هرگوشه و کنار نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مظفر و موسی خان محل‌دار و سعي و تردد مادناوآکنا که هردو برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوي ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم حقیقي میر احمد حسدي که در بارهٔ سید سلطان بکار برده بود خمارنشهٔ آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بنای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن مراد او نیز ثمر نداشت بار آورد - شمهٔ ازان می نگارد که چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت پادشاه کوشیده صاحب‌مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار میگردد و مادهٔ فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بسر تکالیف شاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکی کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه هنگامهٔ فساد و خونریزی برپا گردد اورا از وزارت معزول نماید میسر نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بمرور ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه‌داران عمدهٔ سید مظفر را باستمالت امید وار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پر و بال گردانیدند قلمدان وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی اورا بحال داشته منزوی ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقهٔ سابق او بآکنا برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید *

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات
زهري که چشیدن نتواني نچشاني

چون درین ایام براي طلب سید مظفر که بطریق محبوسان منزوي بود بموجب نالش میر هاشم پسر او حکم بنام بادشاه زاده رسید بادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را براي آوردن او تعین نمود - و نصرت خان بقصبهٔ کوهیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن اورا همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحاني گردید و تکلیف عطاي منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبة الله حاصل نمود و بقولي در لشکر ودیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلدمکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهاي حضور بود بحجابت مقرر کرده براي وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمهٔ بزبان قلم داده اما ازانکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضي اداهاي خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشاني بر افراشته در اطاعت امر پادشاه ميکوشيد و حضرت خلد مکان متوجه پيش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان پسر صلابت خان و خواجه ابو المکارم و غيره دو سه خان زاد جوهر تهوري و کار طلبي که مشاهده نموده بودند در تربيت آنها مي کوشيدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آميز مشتمل بر تعريف اعتقاد خان و تهور خان بدين عبارت که خانه زادانی که هنوز بوي شير از دهان آنها مي آيد نسبت بآن پير سال خورده زياده شرط فدويت و جان فشاني بجا مي آرند پرداخته بودند و اعتقاد خان منجملهٔ متعينهٔ فوج شاه عالم بود و خان جهان بهادر بغض اين معني را در دل خود جا داده خفيه بسرداران سنبها که پنهان و آشکارا در اعانت بيجاپوري و حيدر آبادي ميکوشيدند خطي نوشت مشتمل بر اينکه بسبب عسرت و گراني لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و تهور خان و غيره را براي آوردن رسد غله روانه خواهم نمود بايد که شما بافواج زياد چنان تاخت برسر آنها آريد که اسير يا قتيل گردند از اتفاقات آن خط بدست سعادت خان ديوان فوج خان جهان بهادر که داروغهٔ هرکارها نيز بود افتاد از آنکه سعادت خان را باوجو سابقهٔ که با خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاري کل دکن بود طرف حق نمک پادشاه و خاطر جمدة الملک زياده منظور ميداشت و بافشاي راز زبان آشنا نمودن مناسب نميدانست خفيه نزد اعتقاد خان رفته بعد گرفتن قسم اخفاي آن برحقيقت کار اطلاع داد اعتقاد خان نهايت متوهم گرديد و بناي مصلحت بران قرار يافت که درخلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده زاین معني اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق درجواب فرمودندکه اظهار این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویید که او از قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گراني و کمیابي غله وکاه زیاده از حد روي داد میخواستند تا رسیدن جواب ثاني بعضي مطالب بقصبهٔ کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادي که بعد از شرف نزول رایات عالیات درخجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد عنایات گردیده بود مع میرعبدالکریم و چندي از بندهاي نامی پادشاهي باقدري جواهر و خلعت که مصلحة برای ابو الحسن بموجب التماس شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبي و تسلي ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعي است و بادعاي مدد فوج پادشاهي و تسخیر قلعهٔ حیدرآباد آمده فوج ابو الحسن بسرداري شرزه خان و عبد الرزاق خان لاري و غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیدهٔ پادشاهي زدند ازانکه آنها غافل بودند و ازطرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر هاشم زخمي گشته دستگیر گردیدند و باقي فوج بغارت رفت و شاه عالم ازکنار حیدرآباد بشهرت گراني غله کوچ نموده بکهیر آمده استقامت ورزیدند درین اوان قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضي مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند ازانکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالي رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه برسرپالگي گذاشتن خانه جنگي و هنگامه و فساد عظیم برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای فهماندن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها براي معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمودکه بازار معظم‌خان را غارت‌نمایند و این معني نیز خلاف مرضي حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوهٔ بیدماغي سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات و مسمار ساختن گدهي سنسي (9) احداث کردهٔ آن کافر که بپناه آن گدهي در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج مي نمود و نواح اکبرآباد مي تاخت مرخص فرمودند - چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعني سکندر والي آنجا که وارث ملک هم نبود معهذا باغنیم رفاقت مینمود متواتر بعرض رسید و مکرر

---

(9) ن - هستي

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را بامرای رزم دیده و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداري عبد الروف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهي آوارگي داشتند و دران سال از رسیدن آفت بر زراعت در همه بلاد گراني رو داده بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند ساختند بمرتبهٔ گراني و کمیابي غله در لشکر رو داد که نانی بجانی بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجي که برای کهي میرفت سالم بر نمیگردید و بمرتبهٔ غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید بعده که بعرض پادشاه رسید غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را باسجاعدخان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعین فرمودند همین که غازي الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار کاو نزدیک پرگنهٔ ایندي تا پانزده شانزده کروهی بیجاپور رسید سرداران بیجاپور چند هزار سوار و پیاده براي محاصرهٔ فوج محمد اعظم شاه که در اسپان فوج پادشاهي از ناقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش نمانده بود و بقول مشهور کار بجائي رسیده بود که جاني بیگم محل خاص پادشاه زاده از بالاي فیل بدست خود تیر میزد و در تسلي و دلداري امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیادهٔ جنگي کرناتکي مشهور باستقبال غازي الدین خان بهادر

شتافتند بعده‌که‌فوجها مقابل هم‌رسیدند تا نظر کارمیکرد سوای برق تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی نمود بنظر نمي آمد اگرچه از وفور فوج دکن که دهم حصهٔ آن فوج پادشاهي نبود بمرتبهٔ تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعني غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ومجاهد خان بهادر هردوبرادر از بسیاري فوج خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصرمن الله و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدهٔ چرخ بوقلمون بر سطح زمین پرتو افگن است در قرنها گردش لیل و نهار چنین محاربهٔ جان ستان یاد ندارد و بمرتبهٔ صداي داروگیر جنگ مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشاني نبودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف چندان سر و تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هرطرف رود خانهٔ خون پیدا گشت * بیت *

برانگیخت رزمی چوبارنده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

آخر از چپقلشهاي پیاپي بهادران خصوص ترددي که از مجاهد خان بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهورآمد خط ابطال برقصهٔ شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم‌شاه رساندند و محمداعظم‌شاه ازمحاصرهٔ چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازي‌الدین خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلدمکان که ازروی وقائع و زباني هرکارها بعرض رسید بعد عطاي اضافهای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از تردد فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاه‌داشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد *

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفتهٔ کار طلب بودبراي بعضي مقدمات امور عمدهٔ ملکي که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته با میر عبد الکریم تهتهي که مخاطب بامیرخان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتندو بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعهٔ مزبور مضرب خیام سپهر احتشام‌گردید و تزلزل تمام‌در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح‌الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان بارهه و دیگر امرای کارطلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمهٔ

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هریکي براي اظهار فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته درپیش بردن مورچال و دواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی بلیغ می نمودند وجوهرشجاعت و تهوري برروي کار مي آوردند ازانکه شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازهٔ شاه پور مورچال داشت میخواست که بسلوك و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح گردد براي جذب قلوب امراي بیجاپور مي کوشید و شاه قلي نام ایرج خاني که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشکان بي باك گفته مي شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه مشهور گردیده بود و ازان طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتام آمیز نزد پادشاه زاده می آورد ، شاه قلی غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازي کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک درمیان باشد نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود اوباش مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال شاه بپاي حصار می آمد محصوران را بآواز بلند مخاطب ساخته میگفت که اینها مردم خود شما اندفهمیده این طرف توپ و تفنگ و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف قلعه بشما آفت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه گردید ونیز خبر رساندند که روزهنگامهٔ یورش شاه قلي اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختندکه سید عالم‌نام وقت شب از قلعه برآمده بپادشاه زاده در خلوت هم‌کلام می گردد بعده که زباني روح‌الله‌خان کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت‌خان صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعي و جاسوسی نموده سید عالم را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن شاه قلي نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبهٔ آنکه شخصی را نزد قاضي بر شاه قلي استغاثه نموده اعلام کرده دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلیغ نموده اوباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او فرمودند و چند چوب‌زدند بفریاد آمده پردهٔ راز از روی کار بر داشته نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثاني و سید عبدالله خان بارهه و بندرابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک بد نامي خود ساخت حضرت خلدمکان شاه عالم را در خلوت طلبیده گله و شکوهٔ این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه‌عالم که شاه‌قلي نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مادهٔ کم توجهي پادشاه نسبت بشاه‌عالم در مقدمهٔ حید رآباد بود الحال که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب و لوازم ولی عهدي شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم‌توجهي روز بروز می افزود - چون روح الله خان‌که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصي او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم وسي ام از جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش و هفت هجري مشتمل بر تسخیر بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعي و تردد غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابي کاه اسپ و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سي جلوس که امر داد اوائل ذیقعدهٔ سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعهٔ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعهٔ این فتح عرضي نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدستیاري فرزند ارجمند بی ریو و رنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعهٔ دولت آباد قلعه دار را برای نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجاپور سمت گلبرگه کوچ فرمودند و بنام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجای تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمهٔ آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابو الحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاولی و تقید زیاده بکار برد ابو الحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جملهٔ جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بعض زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حوالهٔ او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابو الحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچها را سعادت خان در خانهٔ خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سررشته دار جواهر خانه بخانهٔ حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حوالهٔ او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداري و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند بهنگي میوه براي پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران دالي از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب گلکنده بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر گلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهي برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نمانده خوانچهاي امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم بادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود لهذا نظر برپاس حق نمک و خانه زادي آن درگاه خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان دالیهاي میوه که همراه بهنگیهاي سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچهاي جواهر سروجان من حاضر و فداي نام پادشاه است و برسر مقدمهٔ مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن فوج بر خانهٔ حاجب تعین نمود و دو روز هنگامهٔ پرخاش درمیان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود درینکه درین ماده حق بجانب شماست و من نظر برمرضي و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصي خود در رزانه نمودن خوانچها دانستم هیچ گفتگو نیست لیکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و براي کار ولي نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقي است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاري در رستگاري شما بحد مقدور خواهم بست - ازانکه سعادت خان در بعضي مقدمات خلاف مرضي پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش پند نیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود *

در همان ایام روزي در مجلس ابو الحسن فضلاي حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهاي پادشاه دین پرور بمیان آورده سررشتهٔ سخن باینجا رساندند که با این همه ادعاي صلاح و اتقا و دانائي عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامي که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکي خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هردو طرف کار بلشکرکشي کشید درین ضمن اسپان فرستادهٔ شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعاي تقوي بچنین اسراف

خلاف طریقهٔ شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل بر چه توان نمود بایستي که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغي شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و بزبان مردم عام جاري گشته غلط محض است اصل حقیقت این است بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وقتیکه آخته بیگي اسپانرا برای نذر گذراندن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت طلب است باقي معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیهٔ کریمه که در شان حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ منجملهٔ هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتي نماز فرض قضا گردید حضرت سلیمان در کفارهٔ آن فرمود که اسپانرا مذبوح سازند وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت سلیمان عمل نموده لذت سواري آن اسپان برخود حرام ساخته بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس نمایند - علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند دریں صورت فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاري

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هرمحله بنام امیري از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکي از امرای نامی ایران دران محله حویلي نساخته باشد درصورتیکه یکجا ذبح مي نمودند ازدحام بسیار مي شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع مي گردیدند بنابران حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبوح سازند وبمستحقان قسمت نمایند بعده که ازروی نوشتهٔ واقعه نگار این سوال وجواب سعادت خان بافضلای حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بر سعادت خان آفرین نمودند - بعد ازانکه در سواد حوالي گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بفاتحهٔ مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضهٔ مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقهٔ سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که *

* ع *

باران بي محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضهٔ اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطهٔ تحریر بیرون است اما از صد یکي و از بسیار اندکی بشمار مي آید اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود از باده پرستي برياست و بدمستي دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربي اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مناهي الهی خصوص در مادهٔ منع معاونت دار الحربي که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فراسین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفتهٔ حضور صادر شد و پندهٔ غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگي فرستادن لک هون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستي بادهٔ ناکامي نظر بر افعال و زشتي اعمال خود ننمودن و امید رستگاري در هر دو جهان داشتن * * مصرع *

زهي تصور باطل زهي خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین عساکر بقصد استقبال افواج ذوي الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان لاري و دیگر سرداران مبارز پیشهٔ دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد مي نمود که هرگاه بر پادشاه ظفریابند تا مقدور سعي نمایندکه زندهٔ دستگیر گردد و باعزاز بیارند و امراي جهالت نشان معذور العقل او مي گفتند که دل

و جگر ما ازطرف محمد عالمگیر حکم مجمر پر از ابله اخگر بهمرسانده بعد ظفریافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه بعده که در منزلی حیدرآباد مضرب خیام ظفر انجام حشر آشوب گردید بعضي سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار نمودار گشته دست و پاي لاحاصل زده دور از لشکر فتح اثر دائره نمودند - غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ که بعد تسخیر بیجاپور برای محاصرهٔ ابراهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید طلا مشتمل بر مژدهٔ مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ گلکنده بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن آساس حیات محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزي گولهٔ توپ دشمن کوب و برافراشتن دمده آسمان رفعت شرف صدور یافت و پیهم اخبار انتشار یافتن فوج ابو الحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخي پیش آمدن معروض مي گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه آن جماعه گردیدند مکرر دست بازي مصافحه و معانقهٔ مقابله و مقاتله میان هردو فوج روداد و از بالاي قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت و از ابتدا اگرچه شوخي زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم با چندی از مغلان و سادات نامي بارهه منجملهٔ ملازمان شاه عالم زخمي و جمعي از هردو طرف کشته گردیدند اما بعده که از هرطرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوري

داده بمقابلهٔ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند - و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوری مصالح و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولهٔ توپ قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای عمدهٔ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در محاصرهٔ بیجاپور دربارهٔ او بدگمان بودند و در محاصرهٔ گلکنده مورچال طرف راست تعلق باو داشت و ایام دولت و ثروت او بانکبت و نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان بهم بشاه عالم میرسید و ارادهٔ شاه عالم نیز آنکه در هرد و صورت صلح و جنگ باستصواب آن پادشاه زادهٔ ولی عهد انفصال یابد و بحد مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که این معنی آخر مادهٔ وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب برین مقام و پیام اطلاع یافته ازراه نمامی بعضی بداندیشان بآب و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النسا بیگم نام دختر میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبهٔ فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد برده اورا بعدم تقید عصمت و واسطهٔ رمل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پر ساخته بودند و رفتن نور النسا بیگم بقلعهٔ گلکنده بتغیر وضع برای عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربارهٔ ابو الحسن قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغهٔ پالکی خانهٔ شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیگاه می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد اعظم شاه خبر ببادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است آتش غضب بادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانهٔ شاه زاده را در خلوت طلبیده ازروی تقید استفسار ارادهٔ شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که اورا نیز باوجود تربیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هردو بعرض رساندند که سوای آنکه اراده و مطلب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر در آید اصلا ارادهٔ فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان درجواب مبالغهٔ پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان ومقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکی خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیلهٔ از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و ارادهٔ دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحهٔ نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق
مامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده
تکلیف وا نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چارهٔ کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکی

از پسران شاه خواست بارادهٔ باطل پیش آید شاه بچشم زهرآلود برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته محالات جاگیر را بار باب طلب تنخواه دهند - روز اول نور النسا بیگم محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه‌سرا که آخر خطاب محرم خان یافت و در دشت گوئي و بیروئي مشهور بود مامور گردید که نور النسا بیگم را با رختي که در بدن دارد بتبدیل مکاني که خیمه وفرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید ساخته کارخانجات او را با زیوري که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار درآرند آن خواجه‌سرا نزد نور النسا بیگم آمده بسختي تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتي و سخنان ناملائم و نامناسب پیش آمد و سختي بجائي رساند که نور النسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کردهٔ او بود حالا که می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمي رسد که با من چنین سلوک و سختی نمائي بعده که شکوهٔ نور النسا بیگم زباني خواجه یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیرهٔ بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از طرف غذا و دیگر ماتحتاج ضروري بخفت نگاه دارند همچنان در

مادهٔ شاه روز بروز سختي زیاده بکار میرفت - گویند بعد از چند روز ازقید بشاه پیغام نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف تقصیرابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه آلهي و درخدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخودگمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلدمکان بیشتر از پیشتر شعله‌ور گردید و حکم منع سر تراشي و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و راني چتربائي و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آفت غضب محفوظ ماندند - نوید خواجه‌سرای محلي را که محرم راز نور النسا بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نمایند و برای تحقیق ارادهٔ ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا بیگم و آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و بسیاست استفسار کردن نمودند هرچند او را بانواع زجر وتوبیخ بند ودیگر عقوبت سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و ندویت نور النسا بیگم از زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزدیک بهلاک رسید دست از و بر داشتند و میرزا شکر الله عموی نور النسا بیگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگویان میانجي رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقي مکروهات ایام محبوسي و خلاصي شاه بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصره قلعهٔ گلکنده می پردازد که هر روز و هر هفته بسعي بهادران رزم جو و قلعه کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روز ها که غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ نظام و مصطفی خان لاري عرف عبد الرزاق و غیره برآمده مقابل فوج پادشاهي بشوخي پیش آمدند و زد و خورد غریب بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاري برداشته از اسپ افتاد و جمعي از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آوردند و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمي گردیدند اما آنقدر دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهي جلادت بکار بردند که لاش یکي ازانها بدست آرند قادر نگشتند و آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهي برداشته بردند آخر بسعي بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و افغانان و راجپوتیه آن گروه رو بفرار آوردند و ازان روز بار کمتر چنان شوخي بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازي می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه هدایت روآورده بود بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار سربلندي یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعي در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش هزاري پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان عطا فرمودند

از جملهٔ نوکران عمدهٔ ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نتافت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردّدي که از اندازهٔ قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد درآمد مصطفی خان لاري عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاري ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که درقلعه بود شبانه روز لاینقطع ار درو دیوار و برج و بارهٔ قلعه گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاري آتشبازي و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهي تلف نشدند و زخمي نگردیدند و بهادران فوج پادشاهي تردّدنمایان بروي کار مي آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغهٔ توپخانه و مهابت خان با چندي از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقهٔ جانفشاني ثبات قدم ورزیده بودند کاري که در مدت یکسال صورت بستن محال مینمود در فرصت یك ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رساندند و حکم پر نمودن خندق نمودند گربندا ول خود حضرت خلدمکان وضو ساخته کیسهٔ کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارك درختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اژدها پیکر کوه ربا بر بالاي آن برده بمحازي قلعه مجرا بستند و از صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزازل در ارکان آن حصار افتاد اما گراني و کمیابي غله و کاه بمرتبهٔ شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چراکه ابتداء دران سال درتمام‌دکن از کمي باران بوقت برآمدن خوشهٔ جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت غرباي آن ملک است از گلوي اطفال نباتات برنیامده خشک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالي که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب فساد فوج کشي و کمي باران بعمل نیامد دویم آنکه دکنیان و فوج سنبهاي جهنمي که بمدد حیدر آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمي تلف گشته و بسیاری تاب صدمهٔ گرسنگي وبي برگي نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضي خفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجین و اکبرآباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بودند اورا نیز بحضور طلبداشتند - از انکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبهٔ کوس شهرت او عالمي را پر آوازه ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایات بادشاهي خطاب و اضافه قبول نمي نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدردانی بار حکم فرمودند میرزا یارعلي نظر برینکه از صدمات چهار موجهٔ حوادث ایام سرانجام آن قسمي که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نکاهد متعذر می نمود سر اطاعت امر از قبول آن پیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوهٔ او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاجی را چه یارا که از فرمودهٔ ولی نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقهٔ جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار ازو پرخون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله ترددانی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمد و دست بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوهٔ صعوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علیحده مطلوب گردد ۰

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهرهٔ تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصرهٔ حیدر آباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشتهٔ بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین براي شادابي سخن باحاطهٔ تحریر مي آرد -
وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته سپه سالار
با فرهنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
بپاي مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
و تعین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
رسا تر از طول امل ببالاي حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
دو تن روئین تن از دلیران شیر جنگ دست بدامن جرأت زده
پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازي سر از چاک گریبان
کنگرهٔ آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از عقب آن
هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزدبانها که باقلابهای کمند
تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع ببالا
برآمدن نمودند همینن که هردو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
رسیدند از اتفاقات سگي بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن مي جست بآن هردو بهادر
شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمد از صدای عف
عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسو دویده
چراغ و مشعل بر افروخته سررشتهٔ قلعه داری از دست نداده ببریدن
رشتهای کمند قطع رشتهٔ حیات جمعي که در نیمهٔ راه بودند نمودند

و چند تنان دیگر را بزدن حقهٔ آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار بارادهٔ آنکه در رساندن خبر فتح دیگری برو سبقت ننماید تند تراز باد نسیم خود را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند وحکم طلب سواري و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشهٔ سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید *

* ابیات *

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائك بر آسمان کر شد
ز بس که نعرهٔ شاباش و واه واه رسید
شگفتگي ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقاه قاه رسید
بصحبتی شده مشغول هریك از طرزي
که کیف شادي شان زود چون بگاه رسید
یکی بجست که فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشوط که فرداست کوچ تا دهلي
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
بکي دواند پی ساربان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز اي ظالم
چپر شگافتم اینست چوب و کاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولهٔ افتاد در همین اثنا
کشید ناله اجل کشتهٔ که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شلک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلولهٔ دگر آمد ببارگاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به‌بینم چیست
بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگري از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
مدبري بعقب رفت و دور بین طلبید
بدید و گفت شکستي بدین سپاه رسید

دریں مکالمه بودند تا خبر آمد
که چشم زخم عظیمي بفوج شاه رسید

روز دیگر از زباني جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قبیح کردار طوق طلا و قلادهٔ مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده رو بروي خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبي بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بحر فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد، مگر اطفال که گرد ملال از چهرهٔ حال خود بآستین بی نیازي پاک نموده دامن خنده و بازي بر زده قطعهٔ نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعولن فعولن فعولن فعول
آله است الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آمرز گار * ندانم چه شد حصهٔ این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان * که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * ولی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر وزبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشته رجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی * همه شد ز آسیب گوله تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای * خدا ز افت بان دارد نگاه
بعیر اشتر است و جرس چه درای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد ومرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از همدگر سال وماه
کران عود و بربط ترنم سرود * شکست این همه محتسب بی گناه
ولی سنج چنگ است و مزمار نای * که در خواب بینند کسی گاه گاه
کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خواندی بگو واه واه
چون حکم کنند سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار رسیده و درین زودی کار بپر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید *

سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکان از قاضی شیخ الاسلام در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله دردل او راه یافته بود و بعد بمیان آمدن این مقال استعفای قضا نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضی عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رساند که ابو الحسن مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ که بمیان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند اگر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غرا نسبت بحال مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض فرموده حکم نمودند که چند گاه در بارگاه بتنقیح قضایا مشغول بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیدهٔ که نعمت خان مشتمل بر شدائد ایام محاصرهٔ حیدر آباد گفته مسمی بشهر آشوب ساخته نوشته می شود *

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی
بدان حدی رسیده خلق را افلاس و نا داری
که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
ز ضعف جوع بیند قرص مه را گردهٔ نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
بچشمش آش و نان آید چو بنویسد اشنانی
ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کنده
نموده با دودستی لحیه اش را شکل لحیانی
نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
ز حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
نخواندم هیچ گه لا تاکلو در هیچ قرانی
شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی
برای سرخروئی چون ندارد بیرهٔ پانی
تنور آسا بخاکستر نشسته نانبا زین غم
که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
نمانده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
نه بیند روی زر حجام اگر آئینهٔ بفروشد
که یک مو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی
برنج و روغن و شیر و پیاز و مرغ و حلوانی
بگفتا کاغذي کو کاغذ رنگین ز پرکاري
که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشاني
زگهرپالي یکي پرسید از روزت چه ماند آیا
بگفت احوال اگر این است پهري ساعتي آني
صدای ماتمی از خانهٔ برخاست پرسیدم
چه شدگفتند در این خانه وارد گشته مهماني
زجای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
که شخصی دید شب در واقعه پر ارد ازباني
یکي گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
برای ما فرست امروز همچو مائده خواني
یکي گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
برای قلعه گلنده بکن ایجاد طوفانی

یکي مي‌گفت بهر قرض دادن خلق‌کن یارب
یهودي هندوی نصرانئي گبري مسلماني
باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیاراست
بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایاني

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد وبرای مردم لشکر واردو رحمت الهي بزحمت مبدل گردید خیمهٔ نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوري ننماید و چادر و سراچه بنظر نمي آید که از صدمهٔ باد و باران پاره گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایبان ابر و خیمهٔ سحاب که بطناب باران محکم و سایه افگن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و آفت عظیم باردو و لشکر پادشاهي رسید و محنت و سعي که در برافراشتن دمدمهٔ آسمان‌رفعت و پیش بردن کوچهٔ سلامت نموده بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سرمرحله گذشت و دیوار مرحلها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنهاي حصار بر آمده فرصت و قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جوالهٔ شمشیرهای‌آبدار برق کردار و نیزه وتیر سینه گذار برسر مردم توپخانه و عملهٔ مورچال و کار خانجات آلات ناری و خاکي که هریکی بحال خود درمانده و بفکر بلاي‌گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند ونخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد خود را مي گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابلهٔ آن کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفهٔ کار در جان سالم

بدر بردن همت خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه سعی کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمهٔ دست برد آن بد سرشتان نیاورده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان برسر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچهٔ سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچهٔ اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیعار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعهٔ بد انجام برسر او رسیدند و اورا که بصورت مردهٔ لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرکهٔ نوکران شاه عالم بود الحال منجملهٔ نوکران ابو الحسن است برسر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که از جملهٔ محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحلهٔ مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخی طاغی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغهٔ فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن بدوش خود را کنار نالهٔ آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار برساند اما باوجود رسیدن فیلان عفریت منظر بر لب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند - بالجمله جمعی که باسیری در آمده بودند همهٔ آنها را بقلعه برده نزد ابو الحسن حاضر ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیلهٔ بندوق به پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن دو سه روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده غیرت خان را و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگر انرا نیز مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانهٔ غله و ذخیرهٔ باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفلک کشیدهٔ غله را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردهٔ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جملهٔ بنده های جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک برهم خوردهٔ پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیاده از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن این ملک که ویرانهٔ محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد - بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از ورود عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهمرساند بنده هرآنچه ببوکلای درگاه فلک بارگاه سلاطین سجده گاه میرسانم وصول آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحد این الکهٔ محقر مضرب خیام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد هر یورشی که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریق نثار قدم مبارک میگذارم این همه خدمات برای آن بجامی آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه اشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجهٔ پذیرائي نیابد و خواهند مدت دیگر تضیع اوقات بندگان عالي گردد نظر بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلهٔ سرکار در انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی جلال بعرض رسید درجواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آرند آنچه تقاضای مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و علي الرغم در خواست ابو الحسن همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان برار مع گرز برادران صادر شود که پنجاه هزار خریطهٔ کرباس بطول دو درعه و عرض یک درعه دوخته با گاوسوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانهٔ حضور سازند که از سرنو خندق انباشته شود و سامان یورش سرانجام یابد از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای مدت باید که باز سرانجام خریطها و پر کردن خندق بر روی کار آید کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غله شرف قبول می یافت تاهم وسیلهٔ بقای حیات ما می گردید و هم همان جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انپاشتن خندق مي آمد خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم ملال و نکال روزگار بفراغ بال درخواندن نصاب درین بحر اشتغال داشتند * شعر *

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامهٔ من خضرراه شوق شد در رهبري
چار موج بحر خوش موج است کر بشمري
بسکه برهم خورد دنیا جملگي برباد رفت
امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
رسم دادن از جهان رفت و گرفتن مانده است
اجر مزد و عشوهٔ ناز و غرم تاوان دین وام
بی سر و پا گشت لشکر آنقدر کز یاد رفت
نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام
خان‌ومان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهرماه
منقضی در قحط و بیماري و محنت شد تمام
سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
لیك از کلفت ندانم این کدام است آن کدام
نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
لون رنگ و ریح بوی و باد و غدن و غیم ابغ
زرد و منتن تندو ناخوش کس چه‌گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد فراغ کار نقابان تیز دست مردم توپخانه باروت را به حفره‌های بروج

مذلّة ناري که مراد از سه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن چشم پر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعة که درمورچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوري اطراف حصار نعرهای وهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران دانباخته خبر یافته کنار برج و حصار مانند کنکرة کوکنار فراهم آیند بعده در نقبها آتش زنند ازانکه عبد الرزاق لاري و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چندروز بسعي و تردد بسیارمکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستیاري سنگتراشان جلدپیشه و بیلداران چابکدست دست بدست خاك و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیلهٔ آن دزدیده برآوردند و از دو نقب دیگر قدري باروت بدست آورده آنقدر آب در هردو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن‌طرف حصار پارهٔ جمع گردید و درانحالت صداي دار و گیر مدار زان قلعه‌گیر بلند گشت و جمعي بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن‌جماعه بودند بچشم اشارهٔ آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن ازانکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و پارهٔ دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفة العین بیشتر از عملهٔ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریز های آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میرسید همدم خواب عدم گردیدند ازانجمله جمعی از مردم نامی بکار آمدند و معدودی چندازان طرف نیز نقدحیات درباختند اگرچه بهادران مرحله برای یورش چشم براه پدید آمدن رخنه و راه یورش و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس روداد چنان واویلای کشته شدن و زخمي گردیدن و دست و پا باختن مردم کاري کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن بوج طرف مردم پادشاهي پیش نظرهای مبارز پیشگان گرمت که مردم قلعه فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربهای جان ستان چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و عملهٔ توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند- بعد عرض حکم تنبیه و اخراج آن گروه بد مآل نمودند و بعد سعي بسیار که جمعي از هردو طرف کشته و زخمي گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که نقب دویم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق بیشتری برسر مردم پادشاهي فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان بر اوج سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند ازان جمله بعضی عوض جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و وا ویلا کنان مي گفتند بآرزوی سنگهای گران بها بپای حصار حیدر آباد آمده بودیم و دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم نمي دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع بر باد

خواهیم داد جمعی با دل زار و سرو پا شکسته میغالیدند که هرچند سر بسنگ و سنگ برسرمي زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار گلکنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران خیره سر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از عقب حصار بر آمدند و خواستند که در سرحلهای اطراف حصار که از سعي بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته بود رحل اقامت ورزند غازي الدین خان بهادر فیروز جانگ با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خو رسیده به تنبیه آن جماعه پرداخت و پیکار آتشبار از هر دوطرف و کفار بروي کار آمد و دران زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشرگاه پروحشت بر پا گردید عدد کشتگان سردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشرگاه موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه بظهور آورد معالج شوخي آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعلهٔ ورگردید و حکم طلب سواری فرموده بافوج قاهرهٔ رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلادت شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته اصلا اندیشهٔ باریدن گولهٔ توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواري خاص بسکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو بی باکانه قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشته بیورش پردازند باوجود رسیدن گوله و پریدن دست یکي از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و وسواس هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز زان پادشاه

عدو مال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب درخواب میدید زهره اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و وجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل مخل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان [illegible] کومک قلعگیان چتر ابر برسر داشته علم گرد و باد بر افراشته کوس رعد بلند آوازه ساخته بافیلان سحاب آب رفتار و صدای تزلزل افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفت و از هرطرف کوه کوه سیلاب کوه ربا بجنبش در آمد * نظم * بر آمد یکی میغ از تیغ کوه * بغرید غریدن با شکوه بجنبش درآمد زمین و زمان * توگفتی بخواهد پریدن جهان چو باران نیسان ببارید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر وزان سو برین لشکر تیز چنگ * ز قلعه همه گوله بارید و سنگ و مقدمهٔ کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند و آنها خیره تر گشتند و آب از سینهٔ اسپان گذشت و قابوی تردد نماند و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدمهٔ فلك اساس بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدمه برده بودند بآسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که باچندین هزار جوال پر از خاک بخرج مبلغهای خطیر و مشقت بیکران دفعهٔ ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو خصالان دد نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده دست برد نمایان برروی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن پرچها بهم رسیده بود ساختند وبزبان حال میگفتند * مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار

اگرچه نالهای عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی نیاورده در دریای لاوگل غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مردانه می نمودند لیکن فائده برروی کار نمي آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جملهٔ فیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولهٔ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشهٔ سربازی می نمود هرکه یک جوز گولهٔ بندوق خورد فی الحال از خود رفت و هرکه نخم خشخاش ساچمه تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب میرهید و از هر برج که صدای قهقههٔ توپ بلند میگشت عالمی را زیر و زبر می ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ او رعد پر صدای زنبورک و رام چنگي نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست بادهٔ بیخودی ساخته برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم رویداد یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری درجواب برآشفت

که نمی بینی دود باروت پردهٔ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی اورا گرفته و هوای ریزش باران علاوهٔ آن گشته برج شکسته و سالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمي بینند چوبها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی ازروی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودي دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کاربمقابلهٔ خانه جنگي کشید و بمرتبهٔ برهمزدند که مخالفان از مشاهدهٔ آن خنده کنان آفرین گفتند ومصلحان ازهر گوشه و کنار دویده میانجي دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نا مشخص ماند و وعده تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجاي خود آرام گرفت • • بیت •

دگر روز چون گنبد لاجورد • برآورد و بنمود یاقوت زرد

روز دیگر پادشاه کشور ستان غازي باهمه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب مبوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواري فرمودند •

• بیت •

بتوسن نشسته شه پر شکوه • چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج • چو ماهي زره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار • ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه • بنوعي که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود بیش • ولی همچو غنچه همه سر به پیش

یکي سرخ پوشیده اما ز بیم * رخش زرد و خیره شده با غنیم
یکي غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
کجك بر کف فیلبان می نمود * چو ماه نو از آسمان کبود

بحکم خسرو انجم سپاه هرچند خواستند بنقب سیوم آتش زنند در نگرفت درپی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه کج وکاو نمودند فائده نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار برسر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته فتیلهٔ آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده تهیهٔ یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند بلکه چون دران تردد بفیروز جنگ دو زخم تیر رسیده بود و جمعی دیگر زخمي گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداري فوج و اختیار تردد تسخیر قلعه بپادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *

چندروز عدم و وجود ابو الحسن را یکسان دانسته ارکان سلطنت بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدر آباد بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر که ستارهٔ طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضي رسم کفار و بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوجهد تمام داشت چنانچه روزي یکي از فضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان وسادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه سعي و تسخیر قلعه و خرابي محصوران و بیناموسي عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب نفاقي که میان همچشمان مي باشد واز اثر آن کلمهٔ لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط درآورده باز قلم عفو برجریدهٔ اعمال او کشیده بخدمت میر آتشي که بصلابت خان و دیگر دل باختکان تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آري گفته اند * بیت *

کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار

یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازي سرافراز

یکي را بی سعادت کرد بد نام * که پستر رو تو ناکامی تو نا کام

سررشتهٔ سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقرهٔ نامناسب بگذارش آمده از ملاحظهٔ طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند *

چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ وفیل و جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهي دارد ابو الحسن مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نموده بود و از امیان سوای عبد الرزاق لاري که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله خان پني افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اوآخر شوال که سواد از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن می کوشیدند و شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند آخر کار عبد الله خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام دمساز و همراز گشته وعدهٔ افتتاح دروازه بر روي لشکر پادشاهي بمیان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاري فرمان و قول شش هزاري شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهي رفت از قبول ابا نمود بلکه آن بی ادب وفا کیش ملاحظهٔ آبرو و جان خویش ننموده فرمان مرسلهٔ پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روي بي ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره نموده انداخت و زباني جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقي ست در جرگهٔ بیست و دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیدند در نیاید بلکه منجملهٔ هفتاد و دو تن سرخروئي دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن ازروی اعتراض ظاهری فرمودند زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او آفرین گفتند چنانچه نتیجهٔ انتهای سرانجام کار نمک حلالی او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انپاشتن خندق از چندین هزار خریطهای پر از خاک و خس و خاشاک و انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که ازقحط و وبا مرحلهٔپیمای سفر آخرت مي گردیدند و در یورش و مرحلها بکار مي آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را بآساني طي نموده جان شیربن را بتلخی ناکامی بباد میدادند کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر پادشاه غازي کار خود ساخت و بعد محاصرهٔ هشت ماه و ده روز بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان مي آرد بتصرف مبارزان کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید •

ذکر سوانح سال سی و یك جلوس عالمگیر پادشاه
مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعده شروع سال سي و یك از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری بسعي روح الله خان که بوساطت زبردست خان افغان پني برسل و پیغام با عبد الله خان پني نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازهٔ مشهور بکهرکي بود ساخت بمیان آمد، پاسي از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رنمست خان وصف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان در جلدوی تردد یورش‌ها سرفرازی یافته بود بدستیاري زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههاي اطراف که از ضرب توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشارهٔ عبد الله خان پنی داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته بر فیل ایستاده بود - درحالتي که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاري اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ ندانسته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتي و حق نمک بیکدست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه وا نموده بودند و سیلاب فوج پادشاه کشورکشا تمام قلعه را مرو گرفته بود رسید باوجود که دران آشوب رفقاي عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد پانزده که با خورشید همسري نماید برفوج زد وازراه جلادت و تهوری که بعقل راست نیاید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هردم قدم پیش گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کانسهٔ سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاري بیشمار بدو رسید - اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازهٔ قلعهٔ ازک از پا در نیامده جنگ کنان

میرفت دوازده زخم فقط بر چهره او رسید بعده که پوست پیشانی پیش چشمها و بینی او درگرفت بلکه برچشم‌هم یک زخم کاری رسید و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ‌گذاشته خود را بخود داری تمام بالای اسپ نگاه‌داشت تا آنکه اسپ اورا بباغی که در نواحی ارک موسوم بباغ نگینه بود بپای درخت نارجیل کهن سال رسانید و او باتکلی آن‌درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده ازراه مروت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار پایه برداشته بخانهٔ او رساندند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او پرداختند - این شمهٔ از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر انتهای نمک حلالی آن بهادر شاء نبرد انشاء الله تعالی بگزارش خواهد آورد *

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن بتسلی خدمهٔ محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته با دل‌باخته خودرا جمع‌ساخته‌بدیوان مکان‌خاص‌خود برآمده برمسند تمکین خویش نشست و چشم‌براه مهمانهای ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داري و تعظيم داده بهر كدام از راه‌گرم جوشی و فصاحت‌كلام متكلم گرديد - آری عقلای تجربه كار گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخيل حوادث ليل و نهار سركار پيكار رو نمايد و مقابل حملهٔ فلک غدار جفاكار مردم آزار كاربكار زار كشد حوصلهٔ بردباري ازدست نداده بجز خفتان رضا و حصار تسليم چارهٔ كار نجويد • نظم •

با تير قضا سپر نجويد هشيار • بالجمله بتقدير چه صحرا چه حصار
خفتان رضاگزين وحصار ازتسليم • با خيل حوادث چو بيفتد پيكار

تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بكاول خبر طعام كشيدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواسته تكليف هم نسك شدن بميان آورد بعضي بی مروتان ملاح در ماذون ساختن نسی دادند باز مغليه مضايقه ننموده مرخص ساختند - مختارخان بايك‌دوكس شريک خبز خوردن گرديد - روح الله خان در يافته از روی تعجب پرسيد كه ين‌كدام وقت طعام ميل نمودن است - ابو الحسن مطلب سوال روح الله خان در نيافته يا عمدا درجواب گفت وقت خيز خوردن من همين است - روح الله خان گفت ميدانم اما در تعجبم كه درين حالت تشويش چگونه رغبت به طعام خوردن می نمايند - ابو الحسن جواب داد كه موافق طريقهٔ جمهور است كه‌ميگويد اما اعتقاد من بخدای‌كه مرا و شاه و گدا را آفريده است و در هيچ وقتي و حالتي نظر لطف از بندهٔ خود باز نميدارد و رزق مقسوم او باو ميرساند اگرچه جد پدری و مادري بزرگانم مدام بروزه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او برمن عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان وگمان آن باشد درفرصت ساعت واحد مادهٔ سلطنت برای من آماده ساخت الحمد الله هوس و آرزوي در دلم نگذاشت لکها بخشیدم و کرورها بصرف در آوردم الحال هم که مرادر مکافات بعضي اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر مینمایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیندار داده • نظم •

سر ارادت ما آستان حضرت دوست
که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعده که اسپ سواري طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت باتفاق امرا سوارگردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر دروازه آمده خیمهٔ مختصر زده فرود آمده انتظار مي کشید نزد او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالهٔ مروارید که در گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت اورده بتسلي و دلاساي آن بر گشته اختر پرداخته بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوك که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر مي باشد نموده باعزاز نگاهداشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خاصه خواهد داد بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانهٔ دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروري از خوراک و پوشاک و خوشبوئي که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهي و برداشتن زخمهاي بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتي که از خود خبر نداشت و رمقي باقي داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند - همینکه نظر مفشکن خان برو افتاد بفریاد آمد که این همان لاري ناپاک بی ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بیحکم بریدن از مروت دور است - حقیقت او را عرضي نمودند همین که حضرت خلدمکان برسرگذشت جرأت و جلادت و انتهاي شرط نمک حلالي او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که دو جراح فرنگي و هندي از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق لاري یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان برزخمهای او اطلاع یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالاي زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بنور هر دو چشم او آفت برسد باز برای علاج و تیمارداري او تاکید فرمودند بعد انقضاي سیزده روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم وا نموده بلکنت زبان حرف میزند و امید رو به بهي دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبد القادر نام خود را با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازي یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند بعدهکه این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدرداني جواب دادکه هرچند این جان سخت تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال معهذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رساندن مراسم نوکري متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسي که بنمک ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکري عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر قدري اثر ملال بر چهرهٔ پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض رسانند - و از جملهٔ اموال او که بیشتري بحادثهٔ تاراج رفت و قدري بتصرف متغلبان در آمده باقي را بدو بخشیدند تتمه ذکر او بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید - و جمع دامي یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسري دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین تردد مخاطب بهملتفت خان شد وآخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد) گفته گذراند پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعهٔ گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب وهوای آن سر زمین و حسنهای نمکین سبز فام و میر حاصلی آن سرزبوم اگر پردازم از سر رشتهٔ سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعهٔ خام گلکنده بنا کردهٔ جد و آبای راجه دیو رای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکهن و بیست و یک صوبهٔ هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجات دکهن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعهٔ خام احداث کردهٔ راجه دیو رای را که بالای تپهٔ کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتي نام از زنهای خود محبت و تعلق سرشار بهمرسانده بموجب درخواست او بفاصلهٔ دو کروهي قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمي به بهاگ نگر ساخت بعد ازچند گاه که بهاگمتي فوت گردید و بر قبح اسم

بهاگ نگر هي برد اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما درالسنهٔ عوام تاحال ببهاگ نگر شهوت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده درانجا ساخته بود وفرمانروایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعیش مي نمودند و ابو الحسن زیاده برسلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لذا شهر مذکور بزیادتي فسق و فجور بدنام گردیده بود بعده که بتسخیر حضرت عالمگیر بادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم ساختند - بعد ازانکه نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن مالک ببرنج است اگرچهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک ببارد زراعت نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و تالابها پر مي شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا مي نماید *

القصه چون مابین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر که ازمعمورهاي مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و درایام محاصرهٔ بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیادهٔ بیشمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسیده مقابل لشکر پادشاهي شوخي زیاده نموده بود پادشاه آفاق گیر در ایامي که بمحاصرهٔ گلکنده پرداخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان ا که در شجاعت و کار طلبي گوی سبقت از اکثر بهادران رزم دیدهٔ آن عهد مي برد برای تاخت

و تاراج و خرابي ملک پريه نايک وتسخير قلعهٔ سکر تعين فرمودند -
بعد رسيدن خانه زاد خان و تردد نمايان در تاخت و تاراج
معمورهاي اطراف سکر بعرصهٔ ظهور آوردن خبر تسخير قلعه گلکنده
انتشار يافت - آن بدنام گمنام سرانجام نيکنامي خود ۱ر امان
خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نياز ملتجي
بخانه زادخان گرديد - و خانه زاد خان اورا مامون و اميد وار عنايات
پادشاهي ساخته بحضور معروض داشت - درماه صفر همين سال
پريه از قلعه برآمده مع کليد قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود
و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدي دران ديار که هرگز
بگوش سامعان کافر کيش آن مرز و بوم نرسيده بود بلند آوازه ساخت
و مسجد بر بالاي تپهٔ کوه سر بفلک کشيدهٔ آن قلعه بنا نهاد و
قلعه داري آنجا را بموجب حکم حضور بيکي از بندهاي پادشاهي
مقرر کرده پريه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گويند
پريه چنانچه بدي آفرينش در قوم کفار که از جمله مردار خواران
بي اعتبار مي باشند اشتهار داشت زياده بران در زشتي صورت
عجب کريه منظر بدهيئت واقع شده بود بخاري بود از خم نيل
و ديگ قير فراهم آمده به نمونهٔ انسان مجسم گرديده اگرچه بعد
ملازمت بتقاضاي مصلحت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار
سرفرازي بخشيدند اما هرگاه نگاه هريکي از امراي حضور برو مي
افتاد آن صورت مکروه او را مي ديد و آن مراتب منصب را بنام آن
زشت صورت بدنام مي شنيده بي اختيار بخنده مي آمد وکلمهٔ لاحول
بزبان او جاري مي گرديد تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شتافت - و پسر و همراهان اورا بمنصب زیاده ازحوصلهٔ آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعهٔ ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر فرموده نظر بر عدم پایداقی و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدی حکم نمودند - و از عقب فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود بدولت بافرو شکوه عالمستانی بعد از ند و بست نواح دار الجهاد حیدر آباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفر آباد بر افراشتند . بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابو الحسن را که برای فرستادن دولت آباد همراه جانسپار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال بسبب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعهٔ مذکور روانه ساختند - و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت ابو الحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی درسواد گلبرگه شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - اواخر ماه مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - ازانکه شهر و نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده ویرانه و خرابهٔ محض گشته بود حکم چهاونی و تعمیر عمارات و دلهای شکستهٔ مکنهٔ آنجا نمودند *

ذکر سوانح سال سي و دوم جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و نود و نه هجري

بعده‌که پادشاه زاده محمد اعظم‌شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعهٔ ادهوني نزدیک قلعهٔ ملکانو (10) که از جملهٔ قلعهای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه‌دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوري حارس بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصرهٔ آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاوني فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپاي قلعهٔ ادهوني اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشی نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعده که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و دواندن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعي که ازقلعه بشوخي برآمده دستگیر مي‌گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و ترددهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدآن مدهوش بیهوده کوش پندهٔ غفلت از گوش برآورده ازراه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهي در آورده از جملهٔ حاقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خودرا روانهٔ حضور لامع النور نمود و خود

---

(10) ن - بلکانور

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکري بمیان آورد ازراه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاري بعرض رسید حکم بنام صوبه دار صادر شدکه عبد الرزاق را مستمال ساخته روانهٔ حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود که امید وارم مرا مع اطفال روانه بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقاید ساخته روانهٔ حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسای تمام طلبیده چند گاه با خود نگاه داشته بدلبري او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزاري سه هزار سوار بحرکهٔ بندهای پادشاهي درآمد *

ذکر سوانح سال سي و سه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد هجري

در آغاز سال سنه سي و سه از جلوس فرزندان سیدي مسعود مع کلید طلای مرسولهٔ فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدي مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافهٔ هزاري هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتي که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضي مقدمات

نمیخواست که آتش امروزی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دو سه مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بود ازان جمله فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهای مردود نابکار که از خارج بسمع مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یک دو مقدمهٔ دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین مروت دور دانست بنابران بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای اعتراض آمد و صدی صد (۱۱) سوار از منصب اوکم و از خطاب برطرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جملهٔ مبلغی که در ایام حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند اما نه عدد خوانچهٔ جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجملهٔ زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت بجانبازی تمام سر بمهر نزد خود نگاهداشته بود و در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها در گرفتن خوانها بلا دست آویز سررشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی می باشد بحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از ره ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشهٔ مآل کار آن متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان جواهرخانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچهٔ جواهر که نقش مهر موم آن پیدانیست و دستاویز سیاهه آن بمهر متصدیان

---

(۱۱) ن - دو صدی دو صد سوار

ابو الحسن ندارد بمجواهرخانه مي‌سپارد پادشاه‌از راه فضل‌وخانه زاد پروري فرمودند که‌درین ماده خاطرما از طرف عدم‌خیانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعي ما است و دردوش وکنار ما بازي‌کرده ازانکه در حجابت خلاف مرضي ما ازو بظهور آمد چشم نمائي ضرور بود چنانچه همان روزکه‌ي او را بحال‌فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلي خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازي بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خط سر میزند و بعزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید که تااصل اسم در السنه زبان‌زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم‌نمی دانم امید وارم‌که از راه فضل براسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند •

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود وبروضع و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود بریذکه هر چند بعضي همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید آن بزرگ‌منش نظر برامانت وی‌نعمت راضي نشد و اصلا تصرف وخیانت درو نه‌نمود - و مکرر از زبان او شنیده‌که حق‌سبحانه تعالی از برکت همان پاس امانت و عدم‌خیانت درچنان ایام که ملاحظهٔ کلي آبرو بحال نماندن درمیان بود از شر و ضرر چنان باز پرس محفوظ داشت •

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمهٔ چند ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - هر چند بسیاري از متصدي پیشهای این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروي نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدي را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داري را فعل لغو میدانند اما بر عقلاي صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت بیمنت و برکت و عزت و آبرو و ترقي و پایداري دولت و خلاصي بازخواست دارین و عاقبت بخیري خود و فرزندان دردیانت و کم ازاري خلق الله است * * بیت *

آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

اما بشرطیکه امانت داري او محض براي رضاي خدا و عدم قصد ایذا و فرساندن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاري ملک باشد نه آنکه براي خوشنودي مخلوقي خلقي را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن * * بیت *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک

والا نه جمعي که براي نفس پروري خود یا براي خوشنودي میر و وزیر ظلم و تعدي بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را برآنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعي که از جملهٔ پیش آوردهاي حضرت خلد مکان و امراي عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هرچند بتعداد همهٔ آنها نمیتوان پرداخت اما چندي که مشهورند و مسود سوانح بر احوال آنها اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خوافي امانت خان بود که باوجود اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت حال مستمندان را برکفایت و گرداري مال پادشاه رجحان میداد ازجملهٔ نیکنامي احسان اوکه در بارهٔ رعایای مالگذار و زمینداران صوبهٔ خجسته بنیاد و خاندیس وغیره درایام دیواني دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقي سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و و احدیان منصوب کردهٔ دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خودگرفته طومار ندارد نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلي پیشکش بر ذمهٔ زمینداران نادار بود که بوصول در نمی آمد و بوسیلهٔ تعلقهٔ تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع میگردیدند یك دلم معاف نمود - روزي بخدمت خلد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگري نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیهٔ مال ولی نعمت را برعایا و عمال که باقي دار بودند معاف می نمایم و امید عفو ازپادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانهٔ دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزي رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پارهٔ سوی مزاج همچشمی داشت پروانهای معافي جزیه را که امانت خان با دست آویز های مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت

خان سند عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضي بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالي و ملکي آنچه سند معافی بمردم میدهند مختار ید اما جزیه که بهزار دشواری برکفار جاري ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامهٔ گندهٔ سفید نمي پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - ودیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقهٔ حادثهٔ روزگار که کمتر باولاد متصدي پیشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سي و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجي شفیع خان سبزواري از دیانت دارهای واقعي بود اما در سلوکي که با همچشمان بیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بي منصب گردید *

بعده میرزا یارعلي که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبهٔ بود که هرچند مي خواستند اورا بعطای اضافهای پیاپی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا می نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاري بخشي گري مامور بود و خدمت مامورهٔ را باستقلال تمام سربراه مي نمود مگر بسخت گیري ودقت زبان زد مردم شده بود و بعد کارش تمام کار خلق را جاهي مي نمود اما آخرکار در همه امور ملکي دخیل

گردید و مدت مدید داروغگي ڈاک ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و در داروغگي کچهري تا عین میرزا یارعلي برکل اسناد پادشاهي نمی شد هیچ سند جاري نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجراي کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزي جوان امردي را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است درجواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهي ریش سفید خواهد گردید - روزي پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطاي اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مزهٔ آن بیاد او دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرري چهار تسلیم دیگر بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجدهٔ سهو است - از چنین عرضهاي مکرر پاي اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب اداي شهادت تورانی درمقدمهٔ شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضي بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معني را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جملهٔ متدینهاي واقعی قاضي القضات شیخ الاسلام پسر قاضي عبد الوهاب بود برخلاف طریقهٔ پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا می نمود و نظر برفساد زمان که بیشتري به بینهٔ دروغ اداي شهادت مي نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مي نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جملهٔ امرای عالي نسب محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراماني که مدتها دیوانی تن نیز سرپراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامي خدمات مرجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات کم آزاري خلق غائبانه که پادشاه اورا ندید و از جملهٔ متعینهای کم منصب احمد آباد بود بپایهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه داري احمد اباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم مرافرازي یافت و در مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جملهٔ رفقای شجاعت خان بود او نیز از پایهٔ دویستی غائبانه بپایهٔ دوهزاری و متصدي گري بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده علم شهرت بمرتبهٔ بر افراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود از ایران آمده در خانهٔ اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که دوصد روپیه مي شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده - خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روي برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی رفتهٔ مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبهٔ در پرداخت و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمدة الملك اسد خان و عنایت الله خان برسر خیمه و جای مثل گفتگو و پرخاش بمیان آمد و مابین هردو مادهٔ بیدماغی بهم رسید حضرت خلد مکان جمدة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته عذر بخواهد *

و دیگر ازجملهٔ خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازی داشتند به نیکنامی و دیانت زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذکارسازی تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میرعبد الکریم بهمنی که از مستعدان روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سربراه خان کوتوال رکاب در زمرهٔ دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم گفته می شدند جامهٔ نیکنامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بسختي زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیشهاي کم منصب عبد الوهاب استر ابادي که دیوان حیدر اباد نموده بودند دیانت دار واقعي بود و سوای نام بردها بسیار از تربیت یافتهاي حضرت خلد مکانند که جامهٔ نیك انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همهٔ آنها پردازد از سررشته مطلب باز مي‌ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدي نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

درین ایام حادثهٔ خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائي کشیدکه چون هریك از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می‌دید کار ازان گذشته بودکه بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانسهٔ مهمان کش فلك خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعهٔ دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرفنی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائي همه را از صفحهٔ روزگار بر کند همینکه اثر دانهٔ طاعون برابر عناب و کنار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقهٔ چشم سرخي حرارت تب وبا معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جملهٔ مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسي را کفن و قبر میسر می‌آمد - از مردم نامي که بوسیلهٔ اجل ناگهاني و با رخت هستي ازین جهان فاني بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راح که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده بشمار آمدند تاریخ غلبهٔ این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور وبا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده شروع شد وانتها بهفت وهشت سال کشید بالجمله بالتماس بعضی عمد های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پارهٔ تغلوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال سي و چهارم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و یك هجري

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعي از مردم نامي و امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعجات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخي از بندهای روشناس برای تنبیه سنبهای بداساس مرخص ساختند و هریکي برای ظاهر ساختن جوهر تردد خود در تقدیم خدمات ماموره میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گري و کار طلبي از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعهٔ پرنالہ نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگي کفار خصوص اطلاع مکان سنبهای بد کردار که در طغیان اعمال ناشایسته ده برابر موذي تر از سیوای جهنمي پدر خود بر آمده خود را

بصنبهای سوائي ملقب ساخته علم شهرت بدنامي زیاده از آبای ملعون خویش بر افراشته بود تعین نمود از اتفاقات آن بد اصل از اصل مکان خود که راهیري باشد پراگنده گشته پناه بقلعهٔ کهیلنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست اطراف براهنمائي طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهي غافل بود بارادهٔ سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنهٔ منگمنیر یک منزلی دریای شور واقع است در درهٔ کوهای قلب دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت عالي پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و لاله‌زار احداث کرده بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعي از هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشهٔ شاهین قضا و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سرا پا نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود ازانکه خلاف طریقهٔ پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبینان لاله رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهاي بادپیمای تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعب که خانه ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادهٔ قلع ریشهٔ آن شقي لعین ملاحظهٔ جان خود و مکان قلب ننموده رستمانه کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل چهل وپنج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکه تاز و هزار پیادهٔ قدرانداز جان باز انتخابي روان شد - باوجودیکه همراهان مانع آمده از قلب راه آگاهي داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سر بفلک کشیدهٔ مثل انبا کهاتهه و غیره درهای قلب واقع شده اگر سی چهل پیادهٔ بی یراق سرراه گرفته بانداختن سنگ پردازند عبور فوجهای کلان خیال محال است - آن تهور پیشهٔ جلادت کیش بقصد جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیدم در جرگهٔ غازیان علم شهرت خواهم بر افراشت و اگر قضیه واژگون گردید از درجهٔ شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغارطی مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان تنگنای پر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدهٔ برگشته طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهای آن سگ ناپکار او را از رسیدن فوج پادشاهي که باصطلاح مرهٹها فوج و لشکر مغل نامند خبردار ساختند آن سر مست بادهٔ غفلت و ناکامي بگمان آنکه رسیدن افواج مغل دربن مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم غرور و نخوت که نشهٔ سرشار بادهٔ خانه بر انداز علاوهٔ آن گردیده بود حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیهٔ سواري و موچال بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلادت پیشه با پسر و برادرزادها و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان هوش باخته رسید و آن سر مست نشهٔ بیخودی بعده که کار دست رفته بود باتفاق فوجي که همراه او بود و بیشتری روپوش ردیده بفکر کمر بستن و یراق بر داشتن پرداخت وکبکلس و زیر او از همدمان و ندیمان شجاعت نشان فدویت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعي از مرهٹهای نامي بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر بازوي او رسید که دست راست او را از تردد باز داشت از اسپ افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود او نیز از اسپ جسته گفت پانجي من هم ماندم - و همینکه چهار پنج مرهٹه از پا درآمدند باقي مردم سنبها رو بفرار آوردند و کبکلس دستگیر گردید وسنبهاي برگشته اختر خود را بپناه عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست وجوکه سراغ اورا یافتند دست و پاي لاحاصل زدن گرفت آخر چندکس از ناکسان خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام گرفتار سر پنجهٔ تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا و همدمان صاحب مدار سواي رام راجه نام برادر خرد او که در یکي از قلعها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر گشتند - و همه را دست بسته موکشان تا پاي فیل سواري مقرب خان آوردند باوجودي که دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر سري مالیده تغیر لباس داده بود بعلامت آنکه مالهٔ مروارید از زیر رخت - او نمودار گردید و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پاي اسپ بود شناختند اورا بر فیل سواری خویش ردیف ساخت بعده بعضي را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعي را بر اسپ سوار نموده نقارهٔ فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را ازانجا بحزم و احتیاط سپاهانه برآورده روبه بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل ازانکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژدهٔ روح پرور باعث فرحت و شادي عالمي و خوشوقتي و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه‌گردید - و درهمان زودي خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو کروهي اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که براي تماشاي آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تختهٔ کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجهٔ عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواري و زاري در چشم نظارگیان و انبوه خلائق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیرزنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمي بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خروش و خوشوقتي این مژده که غمزدای دل چندین لک هندو و مسلمان‌که سوختهٔ آتش بیداد آن کافر فاجرباغي طاغی بودندگردید و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبرنزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتي این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادی نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند درودام پر از زن و مرد گشته شادي کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجا مي آوردند و چند روز و شب برای عالمي شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلائق خاص و عام جمعي آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پژوه را بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهدهٔ آن شکر گویان از بالاي تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند دران حالت کبکلس بد بخت که در شعر گفتن هندي طبع موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضاي او در شکنجهٔ عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهدهٔ آنکه پادشاه عالم مستان از راه عجز و سرافگندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بادای دو رکعت شکرانه پرداخت باشارهٔ چشم و زبان هنبهارا مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که اي راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فر و حشمت طاقت تخت نشیني نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از انکه بزندان خانهٔ مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهاي قلعجات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه داران تعین نموده آنهارا در قلعه محبوس ابدي سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بردار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت وخواري محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هر روز براي

آنها مرگ تازه خواهد بود هردو بد مآل تیره روزگار زبان بژاژخوائي حرفهاي ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم هرزه گوئی نسبت بهبند هاي درگاه عالم پناه و مقربان حضور می گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشهٔ فساد آن بدنهادان از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه گیري صرف نماید غیرت پادشاه تقاضاي آن نمودکه فرصت نداده بقطع شجرخبیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت قلعجات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان هردو ملعون را ازدهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعده چشمهای آن خیره چشمها را از کاسهٔ سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر دیگر بانواع عقوبت بسزاي کردار رسانده پوست کلهای سنبهای جهنمي و کبکلس را پر از کاه نموده در همه بلاد و معمورهای مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آري سزای مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر هفت سالهٔ آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفهٔ بد سگال جان بخشي فرموده حکم نمودند که اندرون احاطهٔ گلال بار نگاه دارند براي تربیت او موکلان فهمیده کار تعین نمودند و بمنصب هفت هزاری سرافرازي بخشیدند و دیوان و بخشي او بتجویز مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچهٔ مار نگاه داشتن و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعهٔ خلد مکان چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحواي اینکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه باآدمي بزرگ شود

و دیگر بعضي عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مآل بودند بقلعهٔ دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم * * مصرع *

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسید پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در ایامیکه محرر اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاري در حویلي متصل قلعهٔ راهیري که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک مادهٔ فساد عالمی بود و آنچه بوزستی افعال دیگر سنبهاي بد خصال اطلاع یافته دو سه فقره مي نگارد . که چون آن قطعهٔ سرزمین که نمونهٔ قطعهٔ جهنم توان گفت و همه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار کمیاب میگردد بر دهنهٔ آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیواي جهنمي متصل مکان نشیمن خود باولي مختصر کنده برسر باولي قالیچه وار نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار ساخته درانجا نشسته هرگاه زنان ساهوکار و دیگر غربا براي آب مي آمدند بطفلان آنها میوهٔ فصل آن هنگام میداد و بزباني که با مادر و خواهر حرف مي زنند بآنها حرف میزد بعده که نوبت راج بسنبهاي ناپاک رسید برسر همان چبوتره بر باولي نشسته زن و عروس رعایاي آنجا که از لاعلاجي براي آب دران باولي آمده سبو پرکرده برسر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر برکمر زده بالاي زینهٔ متصل نشیمن آن سگ بد بخت می رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدي دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهرّي دو گهري نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبو را ازسر خود انداخته بعد فضیحتي تمام از دست او نجات مي یافت تا آنکه رعایاي آباد کردهٔ پدر او رو بولایت فرنگیان که ازانجا نزدیک‌ست آوردند و خود جزاي کردار خود یافت *

ذکر سوانح سال سی و پنج از جلوس عالمگیر پادشاه

سنه هزار و صد و دو هجري

اگرچه ازانکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از اجمیر بصوب دکن محض براي تادیب و استیصال آن کافر حربي بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان بوقوع آمد از هیچ پادشاهزادهٔ نامدار و امراي ذي وقار دیگر من ابتداي شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده بود حضرت خلد مکان می خواستند در مقابل چنان تردد و حسن خدمت او از عطاي اضافهٔ نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امراي حضور و دکن سرافرازي و امتیاز خاص بخشند بعضي مقربان پاي تخت و خانه زادان قدیم الخدمت ازراه حسد همچشمي که مي باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندي حاصل گردد بهرحال مقرب خان را اضافهٔ هزار سوار داده و خطاب خان‌زمان فتح جنگ و عطاي پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دهوپ و پرتلهٔ مرصع سرافرازي دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهارهزاري چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاري هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زادها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندي بخشیدند و همه منصبداران متعینهٔ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادیانهٔ فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسودراز فرمتادند *

درهمین ایام خبر عارضهٔ چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصرهٔ او بعرض رسید و باعث بیدماغي حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند - درین اوان معروض گردید که قلعهٔ راجگده که از قلعهای حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعي بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافتهای خاندان بیرم خان خانخانان گفته می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایهٔ سه هزاري رسیده مدتي قلعه داري قلعهٔ خیبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داري ممتاز بود بقلعه داري راجگده مقرر ساخته بودند درینولا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعهٔ مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابوالخیر خان پیغام خالي نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهائي از چنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع دو سه دولي سواري زنانه که باقي همه مستورات

پیاده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراگنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتي گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ رسیده بآه و نالهٔ ندامت دست افسوس برهم می سائید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف و گرز بر دار شدید رفته او را روانهٔ بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والدهٔ ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والدهٔ ابو الخیر خان و همه و ابستهاي عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتهٔ شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعاي عفو تقصیر رسانده عجز و زاري بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتیکه حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجمله پادشاه از اکلوچ کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزي وقت دیوان

---

(12) ن - کوش گانون - کوره گانون

برسر اهتمام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکي از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او بشوخي تمام پاش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامهٔ فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگهٔ میر تزکان شریك اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغهٔ توپ خانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظهٔ باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده به تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپ خانه بکسی منصب و منع مجرا مغضوب گردیدند *

چون از واقعهٔ صوبهٔ اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر اباد مردم جات برسر قافله ریخته از جملهٔ گاو های عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عورات باسیری می بردند آغر خان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولهٔ بندوق بدو رسید مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بمهم تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن برمهم مامور باوجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گدهی سنسني(13) و دیگر مکانهای قلب ساختهٔ آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاري ساخته نشد بنابران ازانکه از سابق بسبب بعضي اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبهٔ دار لاهور فرمودند باز ازانجا بصوبهٔ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختندکه هرجا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعده طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنود بر پالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند ازانکه فضلا و علمای صلاح شعار ازروی مسئله خاطر نشان نمودند که تعین نرخ خلاف شرع است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخي و قیمتي که

---

(13) ن - مستي

خواهد بفروشد حکم عالي شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهي که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران مي ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر سررشتهٔ چهره که جدا بود بر همان یادداشت مي نوشته باشند - ازانکه سابق بعد رجوع محاسبهٔ جاگیر داری اکثر طلب سرکار بر ذمهٔ منصبداران برمی آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان تعین مي نمودند و منصبداران مبلغي خرچ نموده از راه رجوع محاسبه دفعیه بکار میبردند - بعده که از قلت پایباقي و بسیاری منصبداران خصوص مرهٔه و دکنیهاي بي شمار که بمنصبهاي عمده سرفرازي یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمي آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاري یادداشت تا یافتن جاگیر دعوي طلب ایام مابین ننمایند بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغیري جاگیر بمیان آید لغایتي که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و درعوض این بدنامی که بنام موسوي خان بناي بدعت آن برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج مي نمودند بالتماس موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جاي تعینات ننمایند

---

(14) ن - موسی خان

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود همچلکي عدم تقاضاي طلب من ابتداي ایام تنخواه نیابتن وقت محاسبه مبلغ کلي طلب منصبدار در سرکار پادشاهي برمي آمد لهذا هرچند منصبداران برای محاسبه رجوع مي نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انگاشته تن بگرفتن محاسبهٔ منصبدار نمی دادند و درصورتیکه منصبداران بجوهر سعي و بهم رساندن مربي و وکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت مي نمود چهارم حصهٔ آن بزور و تلاش تمام از سرکار مي توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه درمیان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار و صد و سه هجري

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه درآنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجاپور است و از بیجاپور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهاوني فرمودند چون ایام نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدمکان برسر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و ارادهٔ مافي الضمیر او را در یابند روزي قلمدان باساز ضروري و همراه آن قلمتراش بدست یکي از خواجه سراي محرم برای پادشاه زاده فرستاده ازانکه کارد و حربهٔ خرد و کلان برای محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد وا نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهي گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را وا نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطي آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارك گذاشته مرا آگاهي بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد ازانکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهي اعلی حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوي گزیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخي در تلافي آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن برین معني که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدي نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دریافت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسولهٔ پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدي نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدي می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشي و دیگر بعضي سختي که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضي بلاد و معمورها و قلعها که بزبان هندي شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها میل بالف ظاهر مي شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرنالہ می نوشتند میر هادي مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمهٔ هندی نمي آرند و ازجملهٔ سي حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و ذال و زا و صاد و ضاد و طاظا و عین و غین و قاف باشد درکلمه و کلام هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمي آیند داخل حروف هندي نمي شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفي دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط و آخر کلمه اصلا نمی آید اما ازانکه از جملهٔ ده دوازده اعراب که برای حرف هندي موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکي را باسم کادا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که منشیان فارسي از ابتداي اسلام هندوستان سهوا بها در فارسي مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و دراین سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف مي نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و بکلانا هرکه بخط هندي آشنائي دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تغیر نمود و بعرض

رسید که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمی کهفی الحقیقت در قید سنبها می بود بعضی نامردان مرهٹه او را بجای پدر و برادر جهنمی او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده بارادهٔ باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه‌داران و سرداران خود خلعت و کرهٔ طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمدهٔ فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشارهٔ بر حقیقت نصارای کنار دریای بندر هند رفته باز بزبان خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای قلب قلعها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کردهٔ خود میکوشند و برای مسلمانان پرهٔ علیحده قرار داده مسلمانی را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة درانجا اصلا نیست و اگر مسافری نامراد در تعلقهٔ آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا بر خلاف طریقهٔ انگرز بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل ننموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباه

گشته بدست آنها افتدشکار خود میدانند - وظلم عمدهٔ آنها این است که اگر یکي از رعایای تعلقهٔ آن طائفهٔ بد کیش باجل خویش وفات یابد و از و فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت‌المال سرکار پادشاه خود دانسته‌در معبدخانهٔ کلیساکه همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که‌مقتدای آنها باشد او را احکام ملت نصراني تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هنود باشد بمذهب خود مي آرند و بدستور غلامان ازو خدمت میگیرند - ازانکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعهٔ معمورهٔ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال درانجا می باشد و دیگر بنادر و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده کروهي بندر سورت مائل طرف جنوبي تا سرحد قلعهٔ منبي تعلقهٔ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهي مي نامند درپناه کوههاي عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعهٔ خرد و کلان احداث نموده ازان جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلهٔ قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک کروه و یک و نیم کروه نیست که پاي دامن کوهها را کشتکار می‌کنند واز جنس اعلی مثل‌نیشکر و انناس و برنج می کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلي محصول ازان بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفي وضع کردهٔ آنها که مراد از نقرهٔ

قیمت نه آنه باشد و سکهٔ فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا سوای اشرفی مزبور پارچه ریزهٔ مسی است باسم بزرگ نامند که یک یک فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامی گذارند وزنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن زن دیگر و سریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهی که تابع کپتان گوه میباشد نسبت بکپتان گوه کم زور واقع شده ابتداء بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او بگزارش آمده بود و در شجاعت وکار طلبی شهرت داشت حکم صادر شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو بفرار آورده بیشتری خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و جمعی از فرنگیها با زن و فرزند باسیری در آمدند و دو قلعه را که خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزلهٔ عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلباختها در قلعهٔ دمن و بسي فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکپتان گووه تعلقهٔ کوکن عادلشاهي که خود را بجاي صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتکال مي‌گیرد رسید ازانکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز برروی دریا ترددی که ازانها مي آید از هیچ قوم دیگر نمي آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما ازطرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان روي دریا هستیم پارچهٔ زمین ناکارهٔ کنار دریا که حکام و فرمان‌روایان سلف این مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آبادکرده خدمت مي نمائیم در صورتیکه خلاف مرضي مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانهٔ ما و مکان اصلي ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خودکه براي مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - ازانکه مبلغي تحف و هدایابراي حوشی و صاحب مداران حضور نیزفرستاده بودند مقربان پادشاهي خاطرنشان نمودند که تا از بندوبست خشکي و قلع ریشهٔ کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانهٔ دریا را بشورش نمي توان آورد - بنابران حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبهٔ ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سي سال فرمان روای ایران بود و ودیعت حیات نمود و بجاي او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غذا و دیگر سرمایهٔ فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاه زادهٔ محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هردو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزدیک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چندروز هر و برادر را تسلیم بحالي منصب فرموده همراه شاه زاده معزالدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاه زادهٔ محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشي مرزبانان چنجي و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سنجهای مقتول و از قدیم منجملهٔ ملک رام راجای بیجانگر گفته مي شدند و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخي زیاد ازانها بظهور مي آمد بعرض رسید - شاه زاده محمد کام بخش را باتالیقي جمدة الملك اسد خان و هراولي اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمدة الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاري را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاري سه هزار سوار بخدمت فوجداوي کوکن عادل شاهی که کنار دریاي شور متصل کووه تعلقهٔ فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر اورا در حضور نگاهداشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که درقبول نوکري مجبور بود و اکثر ارادهٔ وطن را ورد زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختی سلوک می نمود از سوانح تعلقهٔ فوجداري او بعرض رسید که عبد الرزاق خان مي خواهد برسر جهاز سوار شده روانهٔ وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که اورا بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتي را سوخته جریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر اورا حوالهٔ او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهیری مامور فرمودند •

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریگ کنار رود خانه مردم عاجز و نامراد مي کارند معاف بود دامی و درمی بتصرف عمال پادشاهي و جاگیر داران نمي آمد و در نسخهٔ تنخواه دیوانیان و سررشتهٔ زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغهٔ کل باغات پادشاهی نمودند او برحقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتي بعرض رساند که محصول خربزهٔ صوبجات دکن که مبلغ کلي مي شود و بضبط در نمي آید رایگان تلف مي گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و ناصرادان بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جریب در همه پرگنات تعین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای حکام و عمال بدمآل بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بنابران جمعی که بدین شغل پارچهٔ نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت که سابق دروازهای باغهای پادشاهی که محض برای تفرج و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمودکه باغات صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعی که چیزی بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گردد * بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

باقی سخنهای او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسی منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بر دست ریختن در حرم محرم شرعی خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقی اذات دنیاوی اجتناب دارم لهذا یومیه برای او مقرر کرده باحترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد سکندر بیجاپوری درآورده باو در حبس همدم ساختند ودختر دیگررا بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکی از فرزندان سلسلهٔ نقش بند منسوب نمودند که خلاف رعایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشی که از امرای مزاج گرفتهٔ موروثی گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد کار خلق میکوشید ودیعت حیات نمود تاریخ وفات او (روح در تن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود و نیابت وزارت ضمیمهٔ ان داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان بخدمت عرض مکرر مامور گردید - درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از ارادهٔ باطل پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف دکن گیره که از اردوی پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور فرمودند - بعد که محمد اعظم شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید ازانکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر ارادهٔ فاسد پادشاه زاده زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات وحشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت فرستاد که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدمبوس زیاده ازان هست که بعرض آن پردازد اما ازانکه موافق حکم زود بر خدمت مامورة باید رسید وهواس دارد که درصورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته لنگر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازي فرمان صادر شد که ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبهٔ آنم داریم اما چون داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار مي آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هردو فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم نمود و حکم شد که خیمهٔ مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و توپخانه و گرز برداران و مردم خاص چوکي حکم فرمودند که مردم بسیار کم انتخابي تهور پیشهٔ مسلح همراه بگیرند و در ظاهر تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعي از قراولان متعینهٔ توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف دولتخانه چنان بندد و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل شدن لشکر نباشد و میرتزکان را مامور فرمودند که اژدحام عام و تماشائي را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده صادر شدکه جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت درصد سوار خود را برساند چند قدم راه که طی نمود یکي از چیلهای روشناس زبان‌دان پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال جیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقي مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعدهکه بادشاه زاده همراه والاجاه و عالي تبار نزدیک رسید و بندوق قتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست بادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالي تبار جلودار نبود - درین حالت که بادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکهٔ دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیایند - بادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلي پرداخته باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدمکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست بادشاه زاده داده حکم تیر بر صید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمي و تپاك تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که بادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده ست لهذا پیالهٔ ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودندکه بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف برآورده تعریف آن که از عهد فردوس مکاني بما رسیده نموده بدست بادشاه زاده دادند - دست بادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذراند از روي عنايت بپادشاه زاده مرحمت فرمودند و چندکلمهٔ وعظ و نصيحت آميز مشتمل براشارهٔ آنکه شمارا گرفته خلاص نموديم و خبر بوابستهاي شما رسيده باشد و همه در کمال مايوسي مغموم خواهند بود زود مرخص شويد برزبان آورده خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گويند تارسيدن خبر مرخص ساختن پادشاه زاده جاني بيگم محل خاص محمد اعظم شاه و ديگر بيگمان و خدمهٔ محل مايوس مطلق گشته بگريه و زاري پرداخته بودند - بعد رسيدن خبر نجات ازان بليه رنگ برروي همه آمد - نقل نمايند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر مي شد و از نوشتهٔ وکيل برمضمون آن اطلاع نمي يافت وقت سوار شدن باستقبال فرمان تا برمضمون اطلاع يابد چنان متزلزل خاطر مي گرديد که رنگ برچهرهٔ او بحال نمي ماند *

چون بسبب مزيد اعتبار و استقلال ميرزا يار علي که داروغهٔ ڈاک بود وبکمال ديانت واستغنا خدمات مرجوعه‌را سرانجام ميداد سوانح نگاران بلاد و قصبجات بمرتبهٔ استقلال و اعتبار بهم رسانيده بودندکه فی‌الحقيقت شريک غالب صوبه‌داران و فوجداران گرديدند - درين ايام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلت وقوع تقصيري تغير نموده بودند - سيادت و فضيلت پناه سيد سعد الله که از جملهٔ فضلاي متبحر و منزويان و خرقه پوشان مشهور هفت اقليم گشته بود و نوشتهٔ او نزد پادشاه اثر تمام مي بخشيد و در جواب او هميشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر مي فرمودند و سيدکه در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زياد مي نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکي از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشتهٔ سید بحال نمودند اما درجواب خلاف هر بار که بدستخط خاص فرمان مي رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشتهٔ آن سیادت پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در مادهٔ علما و فقرا مي نوشته باشید دربارهٔ این مردم که پیشهٔ ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که درکار پادشاهي ساعي و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظالم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانهٔ اندوختهٔ تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای یافی و بسیاري ارباب طلب ازحد گذشت و در ایامي که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده مي نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داري نمي نمود - روزي از روی بیدماغي فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمي دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمهٔ یاس دربارهٔ ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولي نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشي گردید او مي خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برروی خلق الله کشاده گردد و در مثل گذراندن جرات زیاد ازاندازهٔ خود بکار میبرد دو سه دفعه بزبان نصیحت‌آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی ازروی بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم اورا نمی شنوند آنقدر زجرنمودند که هردوبخشي آزرده خاطرگشته بخانه‌آمدند - وبه پیشکاران گفتند که مردم را جواب‌دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاري نسازند و در تردد برروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعي‌که از سالها مي دویدند مایوس گشته فکر هاي فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه نوحه بود - چون حاجي محمد انوار که از علم عقلی و نقلي بهرهٔ تمام داشت و آثار رشد بر چهرهٔ حال او پیدا و هویدا بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد وآبای تو به بندگي این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خاني و بخدمت پیشکاري مخلص خان بخشي سرافراز فرمودند او از خطاب ابا نمود و طریقهٔ دیانت و راستي و کار طلبي او اگر مفصل بزبان خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به نیکنامي تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر داني

فرمودندکه از طرف ماهم چند لک روپیه بخدام مکهٔ معظمه برساند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلدهٔ خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاسف بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات که بتصرف بند های پادشاهي درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعهٔ پرناله که از قلعهای فلک ارتفاع نامي مشهور توابع بیجاپور است و بتردد و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر در آمده بود باندک تردد بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعهدار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای احاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصددارد که خود را باعانت مرزبانان چنجي رسانده درگرد آوري فوج خود بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه روي داد پارهٔ بحکم مراقبهٔ فکر فرو رفته بعده بهبهره مندخان فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندي تیار شد و بتعین سزاولان پیشخانهٔ بهرهمند خان برامد - درین اوان خبر رسیدکه شاه زاده معزالدین خود را بپای قلعهٔ پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت بران قرار یافت که خود بدولت تابیدم پوري تشریف برده ازانجا

افواج برای تنبیه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنه هزار و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری بر افراشته شد بعده که ویرانهٔ آن سر زمین از نزول مقدم بادشاه کشور گیر رونق آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را اسلامپوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن چهپر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دو حج و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنهٔ آنجا و ساختن مکانهای خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندرسورت بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر خوشبویها بدست مبارک بجامهٔ شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه درانجا نزد عیال و اطفال بسر برده رعایت صلهٔ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجهٔ قبول در آمد و مخاع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر قلعهٔ پرناله و راجگده و دیگر قلعجات جا بجا فوج تعین فرمودند و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرمودهٔ حضور در بهادرگده چهاونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در انجا گذاشته جریده خود را بتنبیه اشقیا رساند و قلعجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهانمی بسیاری از سرداران نامی مرهته ازطرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت برافراشته آغاز شوخی و دست اندازی ازحد گذرانده کارهای دست بسته نمودند که بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است اما ازان جمله سنتا کهور پوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده بیست هزار سوار جرار جنگی موجودي بودند و مرهتهای صاحب فوج دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از انها بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت و تاراج معمور های مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده چنان شهرت گرفت که هرکرا با او مقابله و مقاتله اتفاق می افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزیمت یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند چارهٔ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او کمر نمي بست و هر سمتي که با فوج جهان آشوب رو مي آورد دل شیر مردان رزم آزما را در تزلزل مي انداخت چنانچه اسماعیل خان یکه راکه از سرداران تهور پیشهٔ مشهور دکن گفته مي شد وبشرح و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حملهٔ صف ربای اول از جا برداشته تمام فوج اورا بغارت برده خود اورا بعد زخمی گردیدن دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلي گرفته خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرزه خان که خود را رستم زمان و شیر شوزه میگرفت در ضلع قلعهٔ ستاره بعد مقابله باو نمودن بهیر و هرچه باخود داشت ببان داده بچنگ آن کافر گرفتار آمده بعد مبالغ کلي دادن نجات یافت - هم چنان علي مردان خان عرف حسیني بیگ حیدرابادی شش هزاری را که بدان سگ ناپاک مقابله و کارزار رویداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر بتاراج رفت بعد کشته و زخمي گشتن جمعی از مردم نامی همراه فوج و علی مردان خان با چند نفر نامي زخمی و دستگیر گردید و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغي از همراهان او گرفته دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه عالم ستان مي افزود - در ایامي که خان جهان بهادر را از صوبجات بنگاله و غیره معزول ساخته بي پروبال نموده بحضور طلبیده بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بهجرا کمتر می آمد شهرت تردد و جان فشاني جان نثار خان و تهور خان پسر صلابت خان که تازه بعرصهٔ کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجائي رسیده بود که خلد مکان باظهار حسن تردد انها مکرر خان‌جهان بهادر را مطعون ساخته ازروي قدردانی زبان بتوصیف شجاعت و تهوري هردو آشنا می ساختند - در همان اوان بعرض رسید که مابین سرحد کرنا تک سانتا رابا جان‌نثار خان و تهور خان و غیره که به تنبیه اشقیا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد زدو خوردي که بمیان آمد جمعی از هردو طرف کشته و زخمي گردیدند بمرتبهٔ‌هزیمت‌بفوج پادشاهي روی‌دادکه‌تمام فوج و توپخانه و بهیر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعی فراوان جان بدر برد و تهور خان زخمي گشته خود را میان مردها و زخمیها که در لو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت دانست - هم چنان باکثر مردم عمدهٔ روشناس که دران فوج بودند چشم زخم بدنامی مآل و آبرو بباد دادن رسید و بسیاری دستگیر گشتند و بعضی بحیل جان بدر بردند - بعده کهاین خبر بعرض‌پادشاه رسید اگرچه نهایت برکدورت‌خاطر افزود اما در ظاهر برزبان‌آوردند که اختیار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از در بار برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از انکه این خبر نا خوش‌خیمه بخیمه انتشار یافته بودخان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد مراد خان استفسار نمودکه حقیقت شوخی‌سانتا و تردد خانه‌زدان کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بلا

عرض مکرر نمی باشد که بدهند و بازستانند هر کرا هرچه روز ازل دادند دادند یعنی در سر لشکری و فوج کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبروئی نرسید - خیمهٔ پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن ماذون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار و صد و پنج هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جمدة الملک اسد خان و ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسیده به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعهٔ چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام باسم علیحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیرهٔ ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصهٔ ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار بهبندوبست برج و باره پرداخته باستغنای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف نمودار گشته بر سر کمی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاد مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل برهم مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحی که درانجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصهٔ آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند هرچند غلبهٔ فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما ازانکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن صلح بدست جمدة الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمدکام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمدة الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زادهٔ برزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعله امروز بادشاه زاده بمیان آورده علاوهٔ آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمد آمد سنتای نابکار بمرتبهٔ اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر بادشاهي و سرزده را چنان فروگرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بندگردید و نه از بادشاه زاده و جمدة الملك بپادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را برحقیقت و خبر سلامتي حضور اطلاع حاصل مي شد - و پیغامهای توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جمدة الملك و نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جمدة الملك و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده اطراف خیمهٔ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که ماده فساد و آشوب لشکر پادشاهي آماده گردیده بود سنتاي نابکار با بیست و پنج هزار سوار یکه تاز جنگي رسیده اطراف فواج پادشاهي را چنان فروگرفت که تزلزل عظیم در دل برنا و پیر لشکر انداخت و عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را با اکثر کار خانجات سنگین بار بدام تاراج سنتا داده خود را به پناه جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقاضاي وقت باهم ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بتعاقب حال لشکر و سرداران که هرانچه دران اضطراب باخود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند گروه مصلحة جنگ کنان خودرا بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شر جانی ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتی مبلغی بدانها رسید قلعها را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هردو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پارهٔ کلمات نصیحت آمیز به جمدة الملک گفته اثر کم توجهی بظهور آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دریا و مهم نمودن سیدی یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ منبی و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهی مسمی گنج سوائی که کلان تر ازو جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه و دولک روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همینکه هشت نه روزه راه بندر سورت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهي بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصهٔ گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گواه رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمهٔ پارچهای آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و تلف گشتند و در همان اثنا گواهٔ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریا نوردان دول جهاز نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهي رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهي بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهدهٔ دفع شرآنها بر مي آمدند اما بمجرد اثر غلبهٔ جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میباشد زیر تختهای خن جهاز گریخت و اول بار کنیز هاي ترکی که در سخه خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه چیره بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه زر نقد سرخ و سفید درجهاز بود بر آورده با اسیر بسیار برجهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهي را کنار خشکی نزدیک تعلقهٔ خود آورده قریب یك هفته در جست و جوی مال و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسي مستورات پیر و جوان کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندي بکارد و خنجر در هلاك خود کوشیدند - بعده که حقیقت ازروی وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت روپیهٔ سکهٔ انگریز که در منبی باسم ناپاك پادشاه خود می زنند همراه ادراد سوانح بحضور ارسال داشت حکم گرفتن گماشتهای انگریز که در بندر سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعهٔ منبي بنام اعتماد خان متصدي بندر سورت و سیدي یاقوت خان رسید و مقدمهٔ این فساد بسالها کشید اما ازانکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود ساخته بود و اعتماد خان متصدي بندرسورت که نظر بر بندو بست و استحکام قلعهٔ منبی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کوش و شورش باکله پوشان سواي مادهٔ فساد که مبلغ کلي نقصان محصول بندر خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعي پادشاهي می گرفت و نمي خواست که یك روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هرچند بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن بتدبیر دفع گفت وگوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشتها هرجائه نام منصب دار پادشاهی بروی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میر بدگرفته برده عوض گماشتهای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت با گریز منبی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیرهٔ پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهبری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقهٔ فرنگ و انگریز براهبری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبی در تعلقهٔ فرنگ که رسید بموجب نوشتهٔ عبد الرزاق خان در انتظار بدرقهٔ سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود ازانکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطهٔ محبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه باو نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی بفرستادن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسیدکه بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که درمیان آمد چگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهم داد و براستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریز که در اصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطر جمع ازروی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمه دیگر نگوید-

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پیش رفت جوانان خط اغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دوطرف بنظر در آمدند باز که گاهی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز هم‌عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان مترش جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند ازانجاکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زرفت پوش بندوق بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان سال خورد مقطع‌که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب هفت هزار برقنداز مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتم بعد ازان جائي که خود او برکرسي نشسته بود روبرو رسیدم باظهار خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه نموده مقابل خود برکرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آنجمله آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این فعل شنیع دور از طریقهٔ اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماندکه باوجودیکه شعاع آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دو سه نفر فقیر فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعي که بلباس و صورت انگریز بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم وداغ پیدا بود وبزبان خود میگفتندکه این داغي‌ست که در وقت محاصرهٔ سیدی یاقوت خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر رفیق آنها بود و زبان هندوي و فارسي میدانست ترجمهٔ آن خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید بقهقهه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما آنها جمعي ازان انگریز ند که در ایام محاصرهٔ یاقوت خان زخم برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضي خود از نزد ما جدا شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان مانده باز از نزد او فرار نموده روي آن نداشتند که نزد ما بیایند الحال نزد دینک‌مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست اندازي بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریقي آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهدهٔ آنها بر نمي آیند و تهمت آن برما مي بندند درجواب آن تبسم کنان گفتم آنچه تعریف حاضر جوابي و دانائي شما مي شنیدم مشاهده کردم آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثي بیجاپور و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیرهٔ منبي معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشي است درجواب آن گفت که هر سال مبلغ کلي از منافع مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکهٔ پادشاه هندوستان را بنقصان برمیدارند و دیگر در روپیهٔ سکهٔ هند قلب و غش بسیار بر مي آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن منافشه بمیان مي آید بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقهٔ خود رائج مي سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد پارهٔ بر خاطر او گراني نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان برخود هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع و ضیافتي که مبان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیابد بعطر و پان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیرهٔ منبی که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمي رسد و از بیست لک روپیه مایهٔ تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبة الله است که یک دو سال درمیان دست اندازي مي نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر مخه و جده که پر از جنس مال هندوستان میرود سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرخ و ابراهیمی و ریال در جهاز مي آرند جاسوسي نموده جهازي که زیاد مالیت دارد بران تاخت می نمایند اگرچه مرهنّه

که قلعهٔ کهندیري و قلایه و کاسه و کنوره در دریا مقابل قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ حبشیها نواحداث کرده کشتیهاي جنگی اطراف قلعه فراهم آورده بروی دریا بروقت قابو دست اندازی مي نمایند و هم چنان از قوم سنده که بواریل نیز زبان زداست و از مفسدان سورت تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از بندر عباسي و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما جرأت مقابله و دست اندازي جهازات کلان راه بیت الله ندارند و انگریز بدنامي خود بر همان سنده ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه‌زاد خان مخاطب به روح الله خان ثاني و صف شکن خان و دیگر امرای نامی‌که بحسب‌تقدیر دستگیر سنتای کهور پرهٔ نابکار گردیدند - تفصیل این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه مي دهد - چون اخبار تاخت و تاراج سنتا پیهم بعرض میرسید روح الله خان را با صف شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زادهٔ مختار خان و دیگر امراي دکن با طومار فوج بیست و پنج‌هزار سوار که پنج شش هزار سوار موجودي آن عهد باشد برای‌تنبیه‌آن کافربد نهاد مرخص نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع دندیري که سنتا در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که امراي مذکور بقاسم خان که فوج جنگي شایسته و توپخانهٔ آراسته داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مساعدت دور باستقبال شتافت - روزي که قاسم خان بقصد مقابلهٔ غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق هراول سوارگشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام مي آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دستهٔ فوج غنیم برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج روح‌الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهي تنگ آورده اند و هفت هشت هزار سوار مابین قاسم‌خان و روح الله خان حائل‌گشته شوخي آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن این خبر قاسم‌خان سراسیمه‌گشته خواست‌که خود را بکمک سرداران دیگر رساند از هرطرف صداي دار وگیر بلند گردید و آن روز تاغروب آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم مي کوشیدند باوجود آنکه دلاوران تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهي بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردني برای آدم و چار پا میسر نیامد سرداران بالاي فیل و سپاه تمام شب جاوی اسپان بدست‌گرفته از ملاحظهٔ شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند همین‌که خاور فلک تاز سر از دریچهٔ مشرق برآورد فوجهای مرهٹه ازاطراف شوخي آغاز نمودند ومحاربهٔ صعب روي‌داد و دران جنگ میرزا حسن با جمعی از مردم نامي و جماعهٔ‌کثیراز مردم‌غیر مشهور بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند نفر عمده را هرچند جستند از غلبهٔ آشوب پیدا نشد و خداداد پسر محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده باوجود غلبهٔ مرهٹه بدفع شر کفار می کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گڈهی دندیوی تعلقهٔ فوجداری قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهٹه حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گڈهی مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گڈهی کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گڈهی روبرو مورچال بسته دردفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح میرساندند و گاو و شتر و اسپ بتاخت مرهٹه میرفت چون از غلبهٔ آشوب هردو لشکر دروازهای گڈهی بسته بود بقال و سکنهٔ آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آنار بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند وبست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گذهی در آمدن نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانهٔ گشت برآمد ازانکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور کمند بالای دیوار برآمده خود ر اندرون حصار رساند بعده روح الله خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلش تمام مع ازدحام عام داخل گذهی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان حسین خواهرزادهٔ محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان خطاب طالع یار خان یافت در عالم وا سوختگی بر آشفته گفت تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایید و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه دران چار دیواری محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبوح نموده می خوردند از جملهٔ غله که در انبار خانه و چاههای گذهی باهتمام و تجسس تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همرهان مردم نامی که

بقید اسم نوشته برآوردند في نفر نیم پار آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده مي خورند مقرر کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگي خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر غنیم بردند چون بسیاري از کاسبان و پواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که مي افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده مي گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا مي کشیدند و قوت رمق مي نمودند آخر ذرقهٔ گدهي رو باتمام آورد و کساوت و عفونت و قلت آب علاوهٔ کمیابي غله بمرتبهٔ گردید که عرصهٔ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتي خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوهٔ غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار بوجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها در وجه جان بهاکه هرکدام بدهند و سرداران را بایك اسپ سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکي از دکنیهای عمدهٔ متعینهٔ فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسپ و نقد و مالیتي که همراه است از لک هون که سه لك و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکني نمک حرام آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارهٔ سخت بگیرید

این مبلغ فقط از روح‌الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخرگفتگوي هفت لک روپیه بتفریق براهمه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هرکدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکي از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتای دابکار برسر دروازهٔ گدهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختي که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقي زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط درآوردند اگرچه از جملهٔ مبالغ وجه قرار که اکثر برغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهي که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهي باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتي از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا ازطرف فوج مغلوب پادشاهي فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد با و رسیده دو فوج نموده ازهردو طرف

مقابل همت خان شتافت بتفاوت شانزده کروه بافوج اول که سنتا دران فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربهٔ عظیم رو داد و تردد نمایان از همت خان دران کارزار بعرصهٔ ظهور آمد و مرهتهٔ بیشمار بدارالبوار پیوست و بسیاري از همراهان همت خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهي را طرف فوج دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت ازانکه سنتا از برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار پناه اشجار جابجا براي سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه سواري همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولهٔ تفنگ اجل بر پیشاني او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و تمام بهیر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سي و نه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه غنیم طرف کهرپه رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور براي علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطي که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوهٔ این معني بعرض رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا و غذای پرهیزانه مي خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید . خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختي سلوک بدنام و از راه شرم وچشم مروت صد مرحله دور بود و بخدمت اتالیقي پادشاه زاده کام بخش سرافرازي داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستي بادهٔ ایام جواني حرف اورا بسمع رضا نمي شنید و از بیروئي و بد خوئي محرم خان پادشاه زاده و همراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزرده خاطر می بودند و ادا هاي ناخوش از طرفین دربارهٔ همدیگر سرمیزد - وسط ماه جمادي الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار که محرم خان از عقب مي آمد ناگهان تیري که پیکان او دو زبان داشت از طرفي که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دستش بالاي شکم حائل بود اجلش کوتاهي نمود و قدری دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پردهٔ اندرون شکم ندرید و بپرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و دل و بدن پرخون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و یقین شکوهٔ تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر گذراند - کوتوال حضور براي تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اوباش وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکهٔ پادشاه زاده باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما هدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سري پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامي او بظهار ای تقصیري او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده اورا بحضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطاکار بدکردار پردازد و خواجه محمد اورا در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بي آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و راضي ساخته تا بدر دولتخانه و لاآورد ازانجا بسبب وسواسي و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خرد را درمیدان ازدحام مردم که همراه پادشاه زاده مي آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که اورا از همراهان خود جدا ساخته کمال کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانهٔ اورا بضبط در آرد پادشاه زاده اورا بوعدهاي لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دوصد اشرفي و خلعهٔ مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکی از ممالات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زباني محمد خان این حقیقت نیز بعرض رسید باز دیگر پاهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارد و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده اورا بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه رسید - بعد عرض فرمودند که ازابیرون نگاه دارند پادشاه زاده آمده بدستور

هرروز مجرا نماید - محمد کام‌بخش در جواب گفت که من اورا از خرد جدا نمی‌نمایم و بالا بند کمر خود را وا نموده دست خود و او را باهم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان ارادهٔ ناصواب باز دارد ازان پیغام نیز فائده نه بخشید بلکه زیاده مادهٔ طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حوالهٔ کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتّار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتّار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدو را بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمهٔ مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رسانید * بیت *

صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه

درین ایام کستارهٔ طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاهزاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروری و لابدی باشد عجالة از سرکار جدا نموده حوالهٔ متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افزایند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و این معنی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید *

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد ادای صلوات خمسه از خدا درخواست می نمود که باز آلودهٔ تعلقهٔ خدمات پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بروضهٔ جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در بارهٔ او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولا از ترکهٔ قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران و وارثان واگذاشته و مبلغی براه خدا بمستحقان داده خود دامی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقهٔ تمام بشرط چند که با پادشاه درمیان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتواي جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیلهٔ نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه برپان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دو سه بنای خیرجاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کاروبار تعلقهٔ سلطاني نداد تا بدار البقا شتافت - و درایامی که قاضي القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائي بیغرض هم راضي نمیگردید تا برشوت و ظلم و کاری که پیشه و رویهٔ ظالمان جفا کار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم پر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعي مینمود که مدعي و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت * بیت *

نیکو ان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند

مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتي داشت شهرت تام برآورده بود و از پاش آورده‌ها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار پادشاه زاده بسبب عدم بندو

بست که همیشه دخل خرچ را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهدارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تا که منجمله شش هزارسوار فوتي و فراري بعمل نیاید تنخواه او جاري نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور ایام همین دستور در سرکار همه پادشاه زادها سواي سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکري پادشاه زادها حکم پایه اي سرکار پادشاهي بهم رساند القصه بیاوري طالع و جوهر شادت مصطفي خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقبضهٔ اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت او نمي نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضي پادشاه بظهور مي آمد ازان افغان پخته کار مي دانستند و این معني بخاطر پادشاه نهایت گراني مي نمود و نظر بر ریبهٔ افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانهٔ پادشاهان بهم رساند - مکرر پادشاه زاده ازروی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و اورا مغضوب و بي منصب ساخته گرزبردار شدید براو سزاول نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدي

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانهٔ بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقید زیاده می نمود روزی که واقعهٔ ناگزیر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا نماید بعد از فراغ فاتحهٔ روزسیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والدهٔ خود رخصت خواستم - مادرم گریه‌کنان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمرو بدین بی سرانجامی کجا میروی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندهٔ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لحظه چندان شکر بر من واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد ازانکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافلهٔ هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانهٔ شدن گشته با جمعی از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمهٔ معقول گفته برخاست مردم شریف خواستند که با او کاوش نمایند شرف منع نمود بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربارهٔ اکثر متوطنان بعد از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او می شدند دربارهٔ مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعی نمود که شفیع جرائم او گشته باخود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوی عفو تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانهٔ حضور گردید و روز ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت اذنوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقی عمر منزوی بود - چون مصطفی خان رسالهٔ تالیف نموده بودکه ازان بآسانی آیهٔ کلام الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان است بعد مطالعه فرمودندکه تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده باز عرض نمودکه تاحال دیگری باین فکر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان گفت بعده پادشاه ازروی بیدماغی بداروغهٔ کتب خانه فرمودند که رسالهٔ درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد حال او میگردد محفوظ ماند *

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شا افزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه زادهٔ مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردید تا روزی که برای نماز عید الضحی تشریف می بردند پادشاه زادهٔ کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف دست راست بنشیند و بعد رسیدن برسر سجادهٔ نماز عید شمشیر کمر را نموده بدست محمد اعظم شاه داده اورا بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمهٔ شمشیر برخود پیچیده زماني عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشارهٔ نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار خورد و نزدیک بود که مادهٔ فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود ملقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت اکبر آباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والاقدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد ازانکه چند گاه شاه در اکبر اباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد ملتان که فرقهٔ مشهور بلپي بپای سه نقط هندي که بلباس فقیران طریقهٔ مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوهٔ آن در صوبهٔ ملتان گردیده بود پادشاه زادهٔ ولیعهد را مع پسران برای بندو بست صوبهٔ کابل مامور نمودند و شاه زاده معز الدین را بصوبهٔ ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مکان حوض مربع از مس ساخته موافق روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پای مصلي طاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک دوکس بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند - روزي یکي از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماده التماس نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل باشاره بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتي حضور درین باب بعرض رساند درجواب آن از روي بیدماغي فرمودندکه اینقدر جاهل مسئله نیستم که بنقصان عبادت خود راضي باشم - بعده در همان ایام شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست بعد طواف حرمین شریفین کهمراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - دران ایام امانت خان خوافی پسر امانت خان مرحوم متصدي بندر سورت بود حاجي عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوانح دران مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب مسئلهٔ وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبدالرحمن جواب داد که خوب نمي کنند - و محرر عرض نمودیم بسمع رضا

نشنیدند چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکي از شاگردان خاندان خواجه دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بد و سه واسطه در بندر سورت . کفنی دارند عبارت روایت جواز وضو ازان آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوي معتبر خواند - حاجي عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم‌مي آید - اولا طهارت ظاهري دست و پای مصلي لازم و در مردم عام احتیاط آن بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پران عمل نمایند برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدمکان مدت مدید دران حوض وضو مینمودند *

درین سال از فتوح غیبي که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و بچ‌کنم واصل شدن سنتاي بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن آن سگ زابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان راویان ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چندکلمه ازتفصیل آن بطریق اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج سنتای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامي که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بمساعدت چهار پنج منزل بیجاپور برای تنبیه سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت ورزیده بود و درهمان ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم‌نواح لشکر پادشاهي با بیشتر از همراهان و کوسگیان نامی صاحب فوج بر آمده بسبب غبار خاطري که دران روز ها با پدر بهم رسانده بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده ارادهٔ باز گشت نزد پدر

نداشت و از جملهٔ متعینه سواي حامد خان برادر دلیر خان عرف عبد الرؤف بیجاپوري و لطف الله خان دیگر مردم نامي نمانده بودند بلکه برادري آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود درین ضمن خبر رسید که سنتاي کهور پراي نابکار با فوج بیست و پنج هزار سوار بتغارت هشت و نه کرور رسیده آن سپه سالار با فرهنگ نظر بر شهرت و غلبهٔ سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو مي باختند فیروز جنگ نظر بر قلت فوج خود بتقاضاي وقت مصلحت دران دانست که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را سمع دیگر مردم براي صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعین نمود و خود سوار شده براي کوچه غلطي راه بیجاپور اختیار کرد - بعده که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زباني جاسوسان ظاهر گردید که چون میان سنتاي شقي و دهنا جادو که هر دو خود را سیناپتي میگرفتند یعني باعث دکن سپه سالار گفته مي شد باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمدهٔ قدیم مرهته گفته مي شد و نسبت با دیگر نامداران و سنتا با امراي پادشاهي طریقهٔ سلوک و سلامت روي مرعي میداشت سنتا برو تفوق مي جست لهذا میان هردو غبار خاطر بهمرسیده بود و مدام در استیصال همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید القلب بود و باندک تقصیر زیر پاي فیل مي انداخت اکثر امراي مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو براي استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

هنونت رای و نام که از سرداران نامي گفته مي شد باشارهٔ دهنا جادو که با همراهان عمدهٔ سنتانیزساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهاي نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنونت راو پیوستند و جمعي کشته و زخمي گشتند- و سنتا بی پر و بال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشت- از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتي روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهیهٔ تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و درهمین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر مي شود که درین زودي سنتاي ملعون بجزای کردارخود خواهد رسید آن سپه سالار بافرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعي نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام ان فرزند بي رو و رنگ برصفحهٔ روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجي که داشت بتعاقب سنتاي بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج پادشاهي و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته مي تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا گونا میان (15) نام که یکي از سرداران سرهنه گفته می شد و چندگاه درجرگهٔ بندهای پادشاهی در آمده باز بفرقهٔ خویش پیوسته بود و دران سر زمین وطن داشت ازانکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

---

(15) ن - ناکویا - ناکومانینا

مادهٔ عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا گوفته و مانده بی پرد بال گشته بر سر ناله رسیده غسل میمنود - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه توبره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبره مع سر بدست هرکارهای که سرا و رامی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بسپاس باد و شکر نعمای خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد ازانکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیهٔ الهی بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودندکه سر اورا درلشکر و در بعضی بلاد دکن تشهیر دهند - و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر پای اعتراض آمده بود بسبب بیچارگی در کمال عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جذب ناخنه نموده زخمهای کاری برداشت به نیکنا به پایان رساند .

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانهٔ

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی مملوک می نمود درینولا بموجب شکوهٔ سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر مرخص فرمودند اما ازانکه از مشاهدهٔ شجاعت و نمک حلالی او در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار ازو راضی بودند و همیشه در استمالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی عبدالرزاق خان پردازد - و اورا از ارادهٔ مرکوزخاطر باز داود - عبدالرزاق خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه پدر رفتن راضی نگشته درحضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحلهٔ عمر بپایان رساند *

ذکر سوانح سال چهلم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبای جهنمی که از قلعه جات ضلع

---

[16] ن - بیرگانو

راجگده بر آمده طرف چنچی و دیگر مکانهای قلب پناه برده مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقهٔ ستاره و غیره رسانده هفت ماه در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای مصلحت طلبیده بارادهٔ فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - دربنولا از نوشتهٔ اخبار نویسان صوبهٔ ملتان معروض گردید که پادشاه زاده محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعهٔ شاه که سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه در جواب فرمودند تاکه نوشتهٔ تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان بمزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان در سر زمین گرم سیر تعلقهٔ خراسان خود را رسانده همانجا بسر برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرچ بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بروقت کار آیند یرلیغ صادر نمود- پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد *

در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهي و طغیان آب دریا ی بهنره که چهارنی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بود د آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از انکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوۀ هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کارخانجات پادشاه و بادشاه زادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب شدند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هرطرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانۀ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواري خاصه و همه فیلان برای سواری خدمۀ محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب رو به تنزل آورد - و دران حالت چهپری بروی آب پیدا شدکه بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی فرود آمده قریب لک روپیه از نقد و زیور از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات درانجا برده استاده کرده هرچند آن زمین را سه چهار جا کندیدند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند *

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید که در مسجد قلعهٔ بیدر ساختهٔ خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه معموری گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخت بدن او همه بحال و اثر سوختي پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود ٭

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بند و بست باري و پای قلعهٔ راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس ودیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداري آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدي یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریت خان را بعهدهٔ او نموده بودند و سیدي یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که از نقد و جنس مبلغ کلي می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خورد سال اورا در قلعهٔ جزیره تعلقهٔ فوجداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروري بدستور محبوسان مي رساند - درین سال ازروی واقعهٔ راجپوری تعلقهٔ سیدي یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارک که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکي از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستادهٔ زن خیریت خان بلباسي که زنان هنود و مسلمین کوکن مي پوشند خود را ملبس ساخته یک جمدهر و گرز چوبی زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - ازانکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نشسته بکاربار ضروري می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب بهمان هیئت کمر بسته مي بود در عمل پهر سیوم کمر وا نموده بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب بدستور هرشب همینکه نزدیك جاي ضرور رسید کنیزي که پیش پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خرد را رسانده ابتدا گرز چوبی سنگین برسر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر بر و اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند وا نموده بود فوارهٔ خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته برزمین زده بر سینهٔ او نشست اما قادر برکشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های حبشي با مشعل و چوب دستي بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و اورا بسته خواستند که بسیاست و تنبیه او پردازند یاقوت خان که اورا بصورت و اسم می شناخت و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت اقدام نموده باشد اغلب که فریفته دیگري است لهذا به تسلي او پرداخته دیگران را از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته ازروي دلیري تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و بدلاسا اقرار از و کشیده برحقیقت سرکار آگاهي یافت. و نام جمعي

از همراهان معتمدیاقوت خان کهدرین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودندظاهر ساخت- اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جاني بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای ارادهٔ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرساید بلکه بعد چندگاه بر یومیهٔ او افزود - یکي از فضلای مکهٔ متبرکه مشهور به افندي که در قراءت و خوش آوازي و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرچ فرستاده قبل ازین بدوسال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او مي گردیدند و دو خواص جمیله ازمحل با زرینهٔ مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفاي راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومي سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتي بپناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروي سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشي نبيرهٔ قوام الدين خان كه بحليهٔ صلاح و تدين و كمالات صوري و معنوي آراسته بود ازين جهان فانی بروضهٔ جاودانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند *

ذكر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مكان مطابق سنه هزار و يک صد و نه هجری

ازروي سوانح برهانپور بعرض رسيد كه نيبا سندهيا و دهنا و ديگر نا سرداران غنيم لئيم با فوج عظيم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با ديگر بندهای پادشاهي برآمده در دفع شر مقهوران كوشيده تا سه شبان روز از بالای فيل فرود نيامده تردد نمايان بر روی كار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سركار بيجاگده بقصد عبور از آب گذر اكبر پور برای دست اندازي صوبهٔ مالوا آواره گشتند و فيروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبيه واقعی نموده جمعي كثير از مقهوران علف تيغ و هدف تير و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرين باد صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسيد كه مير علي نقي از نبايد خليفه سلطان كه با بادشاه ايران نيز رشتهٔ قرابت قريبه دارد باميد بندگي درگاه آسمان جاه از ايران رسيده - حكم شد دوهزار روپيه از خزانهٔ بندر سورت تنخواه نمايند و مهماندار از حضور تعين فرمودند - سيد حسين علي خان ولد سيد عبد الله خان باره كه از خدمت فوجداری سلطان پور نديربار و غيره تغير شده فوجداري سيوني هوشنگ آباد يافته آنجا رفته بود بعد انقضای يكسال

باز بخدمت فوجداری نذربار و پرگنهٔ تهالیز سرکار آسیر بدستور سابق مامور گردیده بعده که به پرگنهٔ تهالیز رسید بعد از بند و بست آنجا خواست بتعلقهٔ نذر بار خود را رساند - درین ضمن نیبا سندهیا وغیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنهٔ نذربار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن برآمدن حسین (17) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از تاخت نذربار بر داشته متوجه مقابلهٔ حسین علي خان شدند حسین علی خان نیز از بسیاري فوج غنیم نادیشیده با هفت صد و هشت صد سوار و قریب دو سه هزار برقنداز و کماندار که نوکر داشت و از زمینداران تعلقهٔ فوجداري خود فراهم آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبهٔ تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشته و محاربهٔ صعب رویداد و حسین علي خان تردد و حلمهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهٹه را از پیش رو برداشت آخرکار نیبا سندهیای نابکار بسبب بسیاري فوج اطراف حسین علي خان را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب سه صد سوار و پیاده همراه حسین علي خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و حسین علي خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه در سه زخم کاري برداشته بود با زخمهای خون چگان خود را از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپي

---

(17) ن - حسن علي خان

قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف بر سر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالی ده از نقد و جنس بتاراج بردند دولك روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیك به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبهٔ تهالیز مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان قصبهٔ ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول ننمودند - ازانکه رعایای قصبهٔ ندربار چوتهه غنیم هرگز نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهٹه می پرداختند و غنیم ازانها غبار خاطر داشت - حسین علي خان نیز از سختي آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصالحت نموده قرارداد که بعد محاصرهٔ یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازهٔ شهر پناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده در عوض دعوي محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهٹه عاید گردید و قریب سی هزار روپیه برای حسین علي خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاري که رخصت کعبة الله گرفته رفته در وطن منزوي بود از راه

فضل و قدر داني نظر بر انتهای شجاعت و تهوري و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر او را که درمیان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانهٔ بندر سورت تنخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاري انتخابي همراه بیارد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاري بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده ودیعت حیات نمود - بعد عرض افسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جملهٔ امرای حیدرآباد مثل عبدالرزاق خان لاري دیگري تا بقای عمر بابرو بسر نبود •

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهي و تسلط آن گروه بدمآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعجات که مسکن و ماوای آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفهٔ ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهاوني در اسلام پوري که مردم درانجا عمارات عالي و مکانهاي دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که بهاهتمام معماران چابک دست احاطهٔ خام گرد آبادي بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه زینت النسا بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والدهٔ محمدکام بخش و دیگر بعضی خدمهٔ محل را با جمدةالملک اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که منادي نمایند که همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتي و تمام خلایق همراه کارخانجات پادشاهي دران بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدي قبیله و عیال همراه نگیرند - هرچند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما ازانکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظهٔ سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعهٔ بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف برافراشته شد و درکوچ ومقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمداعظم شاه که از بیرگانون (18) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

درهمین ایام از زبان منهیان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعهای

---

(18) ن - بیدگانون - برگانون - پیرگانو - پرگانو

تعلقهٔ خود بسبب تسلط امرای پادشاهي برآمده بطریق فرار آوارهٔ دشت ادبار گردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال ومکانهای دشوارگذار بسر میبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر قلاع با فوج عظیم رو بصوبهٔ برار آورده و خرابي بسیار بقصبه جات و معمور های آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار بد کردار دیوگده که بسبب مناقشهٔ وطن و غلبهٔ وارثان دیگر رو بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعي وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش مقرري هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدي پیش آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاهزاده بیداربخت را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله ور گردد - و روح الله خان بخشي را با حمید الدین خان بهادر مورد عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادي اطراف قلعهٔ پرنالله و ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد مسجدی بنظر آمد که از نشان معمور های آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمانده بود - فرمودند که نزدیک مسجد مضرب خیام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعداداي نماز حکم تعمیر آن فرموده تعین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان که کوچ واقع شد سه کروهي بسنت گذه نزدیک تهانه مسوری نام نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازي پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از قلعه یک کروه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آمادهٔ یورش گردد - محصوران از ملاحظهٔ جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند - فرمودند که یراق همه را گرفته مضرت جاني بانها نرسانده بگذارند - وقت شب بی آنکه احدي بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نمود مفقود الاثر گردیدند که نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیانهٔ ابتدای فتح بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیرهٔ قلعه با قدری غله و اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهي درآمد - و آن قلعه را مسمي بکلید فتح ساختند *

از نوشتهٔ اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده معزالدین ناظم بمدد سعي حفیظ الله خان پسر خورد جمدة الملک

مزحوم ناظم صوبه تتهه که تسلط کلي دران ضلع داشت به تنبیه بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لتي (19) که شوخي و فساد هردو طائفهٔ بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتلهٔ عظیم رویداد و از غلبهٔ مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و پهاڑ خان (20) با جمعي از بند هاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و ازان طرف لتي با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

فتح قلعهٔ ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعهٔ ستاره گردیدند - بر قلعه کشایان عالمگیر ظاهر است که قلعهٔ ستاره اسم با مسمي است زبر چرخ نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته * بیت *

بالای سرش ز ارجمندي * تابنده ستارهٔ بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابلهٔ قلعه بفاصلهٔ یک و نیم کروه خیمهٔ گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایرهٔ فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

---

(19) ن - لبي - لبشي *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمي همدیگر به پیش بردن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند - و باندك تردد و کمتر ایام توپهای اژدها صورت نهنگ صولت که از صداي آن رعد حوصله باختي و مریخ زهره گداختي پاي دامن کوه و بالای دمدمه هاي آسمان پایه رساندند و از بالا و پایئن آتشبازیهای کوهربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ شعله فشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سر قدم نشناخته غلطان برسر و کمر و پاي مبارزان و چارپا رسیده و تا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فساد غنیم که بر کهي و رسد شوخي می نمودند و نواح قلعه تا بیست کروه سوخته بودند گراني و کمیابي غله و کاه بیشتر بمرتبهٔ رسیدکه بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمهٔ فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از طرف پادشاه زاده نیز مورچال بپای قلعه رسید و یک لك و شش هزار روپیه در طلب احشام و جماعهٔ ماولیهٔ آن ضلع که در فن قلعه گیري ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهاي آسمان پایه و جامهای جرمي هزار ها مهیا گردید و از اشجار ثمردار بیرون احاطهٔ شمار برای مصالح قلعه گیري از کجاوي و چوب بندي وغیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و قابوي زدن گولهٔ توپ و گولهٔ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از باریدن سنگ متصل فرصت لمحهٔ نمي دادند یورش بهادران صورت نمي گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و مبارز پیشکار کار زار دیدهٔ توران بود و در جرأت و جلادت ثاني نداشت مامور گردید که رو بروی دروازهٔ قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بربوني رسیدند اما کاري نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگتراشان جان باز تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالي نموده مردم کار زار دیدهٔ کوه نبرد درانجا برای چوکي نشاند که بر وقت کار زار ازانها شرط جانفشاني بظهور آید چون منصوبهٔ که مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازهٔ بدل راه داده آن هردو طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پر از باروت نموده بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای جان نثار بسرکاري مخلص خان بخشي و حمید الدین خان بهادر که چند هزار پیادهٔ غزي (21) و کرناتکي نیز رفیق گردیدند در پای کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بر وقت تردد و جانفشاني که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعده که قریب چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشتهٔ بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

---

(21) ن - عنبري

پریدند و سوختند - مردم پادشاهي از مشاهدهٔ آن جرأت بهمرسانده مردانه قدم پیش نهادند - درهمان حالت باروت حفر دویم را آتش زدند - پارچهٔ کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قلعه بود برسربندهای جان نثار اجل رسیدهٔ پادشاهي چون کوه بلا ریخت - و زلزلهٔ هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت پیچید - و چند هزار نفر که دران مغاکها و بناها چشم بر راه یورش بودند در چشم برهمزدن زیر سنگ‌ها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل و کفن و دفن بالای هم‌خوابیدند - از منصبداران و عملهٔ توپخانه که قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله و فعله و پیادهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند ته سنگ و خاك آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق ندرت ازان صدمه جانبرگردیده از ملاحظهٔ جان دادن پائین قلعه قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذبیحیات کسي را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد - بخوشوقتی تمام فریاد برآوردند که عرصهٔ تردد خالی است بهادران جان باز زودخود را رساندند - ازانکه هیچ احدي در پای قلعه نمانده بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و قابوي بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از صدای آنها محصوران خبر یافته برسرآنها رسیدند و کمك نرسیده همه را زیر تیغ آوردند فائدهٔ دیگرحاصل نشد - و قلعه نشینان چون حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد پردلان خالي یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گولهٔ

تفنگ و حقهٔ آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کار زار
گشته بآرزوی شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب برسر کار
آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینها را سپر
تیر بلا ساخته بزینهٔ همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده ننمودند
خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرأت
مانع آمدند بعده باستمالت و دلبری سپاه پرداخته فرمودند که
بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز عنیم
لیئم بر شما دست بردی ننموده جمعی که اجل آنها رسیده بود
بسعادت شهادت که انتهای درجهٔ آرزوی اهل دین و سرمایهٔ
رستگاری آخرت امت رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
جان در بدن دارید بکوشید - و بسر افرازخان دکهنی حکم شد که باهمراهان
هر باز که مصالح قلعه گیری اند و مردم بهره مند خان بخشی
بمدد تربیت خان شتافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی
از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجماه بخاک برابر گردید
و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که * بیت *

گل را چه مجال است که گوید بکلال

کز بهر چه سازي و چرا می شکني

گاه از سنگ ریزهٔ منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهرحال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هرکدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کاو بسیار اگر لاش میت خود را مي شناخت بغسل و کفن و دفن او مي پرداخت *

و واقعهٔ غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیادهٔ هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام درصورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمي آمد و از مدبر آتش شعلهٔ عداوت در دل همه عملهٔ توپخانه زبانه مي زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعي و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعي از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند * بیت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است

درهمین آوان منهیان خبر رساندندکه رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برار آوارهٔ دشت ادبار گردیده بود ازانجا بقصد سمت جبال تعلقهٔ خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعي بماوای اصلي خویش شتافت - و ازو سه پسر خورد سال و دو زن ماندند - و دران زودي بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت بمرض آبله به پدر جهنمي خود پیوست - و نا سرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال دشوار گذار خودگذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا آوردند - و ازین مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از ارادهٔ کارخانهٔ الهي زبان بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند - چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سنبهاکه رانا برادر اورا موجود نمي دانستند و می گفتند دیگر مادهٔ فساد دکن برطرف شد - الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقتیها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیاد مرهٹه بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجهٔ رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید مادهٔ فساد و بندوبست مرهٹه

گردید سال بسال برمحل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلي بتغاوت مسافت هفت‌کروه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار بر آمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه‌دار پرلی نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان‌جان ومال بمیان‌آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه‌دار ستاره‌که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوختن شدن جمع کثیرکه انتشار یافتن خبر رام راجا علاوهٔ آن گردیده با قلعدار پرلی عداوت داشت سراسیمهٔ مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده‌محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه‌دار پرلي معاف نشودکلید قلعه حواله مي نمایم و تعهد می دهم‌که قلعهٔ‌پرلي را در فرصت‌کم بلا قول امان بتصرف‌بندهای پادشاهي در آرم - التماس او قبول افتاد *

سیز دهم ذیقعده سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون‌گشته از قلعه بر آمدند - و شادیانهٔ فتح و تهنیت‌تسخیر قلعه باصول گونا گون بنوازش‌در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایهٔ تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزاري دوهزار سوار مع اسپ و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعدتسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ‌قلعهٔ‌پرلي گردیدند - بعده‌که برهنمان

قلعه‌دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه‌دار پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی می گفت که آوازهٔ عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پرلی می‌گفت که برجهای فلک در سایهٔ رفعت من تابنده است *

القصه تردد‌ات و یورشهائی که در مدت ایام محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصهٔ کلام آنکه دهم ذی الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه برمحصوران تنگ‌گردیده بود - اما ازانکه از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمی دهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب نالهها کهی نمی رسید بر فوج بادشاهی نیز بمرتبهٔ اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم وچارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب‌گرانی و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پشیزی می فروختند کسی

بجوي نمي خريد - و اگر همه قطرهٔ باران لولوی آبدار میگردید از بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزوني بود - و گوشت بدن هر ذی حیات از طاقه درکاستن از اسپ و بار بردار سوای نام نمانده - لهذا قلعه نشینان گاه بیگاه غافل ازکوه فرود آمده شوخي زیاد می نمودند - تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصرهٔ یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنهٔ بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهنیت بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامي که پادشاهان بیجاپور بنا گذشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعهٔ ستاره را باسم اعظم تارا و قلعهٔ پرلی را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند وبست آن سرزمین آرادهٔ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناموافقت آب وهوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمي سازد نامونشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معهذا از گاوهای ارابهٔ باربردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخواه باقي نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هرچه توانستند برداشتند

باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه‌دار نمودند و پارهٔ سوخته سبک بارگشتند و ناصرادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - معهذا آن قدر ذیل و گلو که جان آنها برآنها گران باری می نمود میان درها از گراني بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالهٔ تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتي شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهي می نمود • بیت •

چه دریا سایهٔ قهر الٰهی • ازو در ریشه از مه تابماهی

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعین شدن گرز برداران که زبردستان بر زیر دستان تعدي نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روزیکي از پادشاه زاده و امیر نامی گذرد آنقدر فساد و شمشیر کشي کنار دریا شد که هیچ روز نبود که دو سه نفرگشته و زخمي و غرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان توزان دو کشتي بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گدائي و کاسهٔ مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفي گرفته ستم شریکی ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچارهای که زور و زر نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش
پند نیوش آنها میرسید * بیت *

گر همه خضر است پی گم کردهٔ کار خود است
گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان میر آمدهها که از جان و مال گذشته امید آنکه شاید بزور بازوی شنا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگردیدند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بپای قلعهٔ نیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعهٔ پرنالا و دیگر قلعجات آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای آرام سپاه بتعلقهٔ صوبهداری اوجین مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاهزاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طالب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هراول بجهت تسخیر قلعهٔ پرنالا مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بنده های جان نثار و اسپان بیشمار در پای قلعجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدر آباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هرکدام هزار سوار خوش اسپه نگاه داشته ششماهه پیشگی از خزانهٔ سرکار داده روانهٔ درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرف خواص پوره که فی الواقع مکانی پر از سبزه و کاه و اشجار ثمردار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از آرزانی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال میگفت • بیت •

باز آمد رنگ ما بر روی ما • باز آمد آب ما در جوی ما

اما ازانکه زمانهٔ غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثهٔ تازهٔ ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالگیر گذشت مجمل ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار نالهٔ کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام برشکال گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از بارانی که در جبال و کوهستان و دردشت بوسعت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای مبرم جان مردم گردید جمعی که مد هوش بادهٔ عشرت و هم آغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هرکدام که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افگندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی گویان هرطرف بقصد جان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بباد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلهٔ عظام هوش ربا دران عرصهٔ پر وسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جای ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامهٔ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانهٔ پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمهٔ محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمی آورد و بسیاری از مردم عمدهٔ نامی اسباب وسرانجام بباد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطهٔ بیان بیرون است *

الحال فقرهٔ چند از عزم تسخیر قلعهٔ پرنالله که علت غائی این سفر سراپا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعهٔ آسمان توأم بود که بعد از درآمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف بادشاهی ماندن در سال سی و پنج جلوس باز غنیم لیئم بر آن قلعهٔ دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنهٔ مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتراز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدار القرار جاویداني شتافت - درین منزل فوج غنیم بانبوهي تمام آمده اطراف فوج شوخي زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیري بسزاولي گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارك دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پورگده که بقلعهٔ پرنالله چسپیده بودکنار دریا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - درین مدت سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادي که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعدهکه مهم تسخیر قلعجات بمیان آمد و عارضهٔ صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوهٔ تصدیعات آن - فرگردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافت گردند حکم نما قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین برسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه و قتیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دورهٔ آن از روی جریب بعرض رسید مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبهٔ مذکور بمنصب جزوی از جملهٔ متعینهٔ احمد آباد بود بوسیلهٔ حسن تردد و شجاعت و امانت از جملهٔ کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبهٔ احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگرساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبنای او می شد و بپسر منازع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر برینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند وغرور قدم خدمت وتردد اتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم وبیش موافق حکم بعمل آوردند درسرانجام وتقدیم خدمت مامور پرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولك روپیه در کفارهٔ این کم خدمتی روانهٔ حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادان کم منصب و تربیت یافتهای حضور و مزاج دریافتهٔ بادشاه
بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقهٔ صوبهٔ احمدآباد
سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سوی مزاج بمیان آمده
بود بدین مضمون رسیدکه درین ایام بادشا عدومال اسلام بقصد جهاد
کمر بتسخیر قلعجات تعلقهٔ کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه بارام
نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور
نمی تواند رسید اگر مامور گردد یکی از خانه زادان را در تعلقهٔ
فوجداری نائب گذاشته خودرا با جمعی که تواند بحضور رسانده
سعادت شرف ملازمت ضمیمهٔ ثواب جهاد حاصل نماید بعده که
مضمون هردو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی
درحق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر
خواندهٔ شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبهٔ احمد آباد و
متعینهٔ عمدهٔ آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب
مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصهٔ مضمون
آن یکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر
فرمودند ای صدوای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته
که در مقابل چنان حق نمك و عنایات بی پایان بی آنکه سعادت
ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و
همیشه در صوبه داری بمراد خاطر بسربرده باشد در چنان وقتی
که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشهٔ کفار بدنهاد کمر همت بسته
باشیم و بر هر مسلمان که بهرهٔ از ایمان داشته باشد اعانت بادشاه
اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی وایت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر مزرعی که متبنای خود نموده اغماض بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتی چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعیهٔ عدم اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذرة را مقابل آفتاب دارند یا قطرهٔ را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریایی ست بیپایان که در هر سال و ماه کرورها بانعام و دیگر اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین بر بن آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور شمع النور می نمایند الحال هم باید که ازین عقیدهٔ فاسد باز آمده زود و شتاب متبنای خود را با فوج شایسته روانهٔ درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدید رفته پسر خواندهٔ شجاعت خان را با متعینهٔ دیگر احمد آباد بحضور بیارد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن ارادهٔ احرام حضور بعرض رسید ومستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپ را امیدوار عطای منصب و تعینات جاگیر درهمان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه درماههٔ سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی

رجوع بمحمد مراد خان مي آوردند پيغام تهديد آميز منع نوکري اختيار نمودن مي نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعي بسيار قريب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدايت الله نام را که سابق بخشي شاگرد پيشهٔ شجاعت خان بود اميد وار ساخت که بعد رسيدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همه ملازمان ديگر ملازمت نمايد بعده که محمد مراد خان و نظر علي خان پسر خواندهٔ شجاعت خان بسزاولی گرزبرداران در ايام شروع محاصرهٔ پرنداله بحضور رسيدند و بعرض رسانيدکه هر دو بر سر چوکی رسيده اند محمد مراد خان را ازراه فضل و خانه زاد پروري بدون آنکه تغير رخت بدن نمايد بتاکيد طلبيده وقت ملازمت مورد عنايات ساخته مع متعينه و برادري اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه محمد مراد خان آمده بود اورا نيز بعطای اضافه سرافرازی بخشيدند بعده که نظر علي خان ملازمت نمود - داروغهٔ گرزبرداران برای اضافهٔ گرز برداری که نظر علي خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علی خان را گرز بردار نياورده همچشمي محمد مراد خان آورده - آوردههای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازي يابند تصديق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصديق بعرض مکرر رسد و بخشيان را دران دخل نباشد چنانچه هدايت الله را که سر مثل نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوارنمودند - درين ضمن بالتماس روح الله خان بخشي کمی منصب نظر علی خان و ديگر متعينهٔ صوبهٔ احمد آباد که بحضور رسيده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردههای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جاي دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد انقضاي چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعي را که بحضور آورده بمنصب سرافرازي یافتهاند همه از قوم ارذال و بازاري احمد آباد و نوکران خانهزادان موروثي آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمي منصب سرافراز گردیده اند ازانکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جاي دیگر تنخواه یابند این معني باعث کمال خفت و بي آبروئي بندههای قدیم پادشاهي است و همه وکلای فوجداران و متعینهٔ احمد آباد باشارهٔ شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و حسن خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفي او باین نموده بود که بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضهٔ شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشتهگواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشي پاجیان پاجي مارا سر مثل کرده معرفي او نمودي مگر خانه زادان و امرازادهای امید وار بندگي ما در احمد آباد مطلق بهم نمي رسیدند و ازروی بیدماغي فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که ازهدي تا پانصدي سرافرازی یافته بودند همه‌را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی‌نمود وعدهٔ سرمنزل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرازادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایهٔ عتاب بر آمد و منصب آوردهاي او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید •

الحال بذکر محاصرهٔ قلعهٔ پرناله مي پردازد بعده‌که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعي گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن دمدمها محاذي قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گولهای کوه ربا بعضي اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه‌کن و دستیاري سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه برروي کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمي خالي نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوي هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هرچند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر درآنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعي از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار مي گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعي برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترددات نمایان بروی کار آورد و بعد رساندن کوچهٔ سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمي خواستند که مقابل تردد میر آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعي و جانبازي بر روي کار آمد و از حسد و نفاق امرای مقرب تردد او پایمال گردید - خان جهان پسر حاجي محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد پروری فرمودند که مي خواستیم عنایات نمایان بحال حاجي محمد انور مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازي بمنصب مناسب و بخدمت پیشکاري حمید الدین خان بهادر داروغهٔ دیوان خاص ضمیمهٔ وقایع نگاری و امیني هفت چوکي فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم برای دریافت حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خو در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباري غلولهٔ توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالاي قلعه بشدت تمام بود و خانه زادان جانفشان و بهادران عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور مي آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روي داد جماعهٔ

کثیر ازان گروه شقاوت پژوه بجهنم واصل و زخمي و اسیرگشتند و از شجاعان اسلام برخي درجهٔ شهادت یافتند و چندي گلگونهٔ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد رستمانه و سعي بهادرانه نموده اکثر ملاعنهٔ نابکار را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت‌کردهٔ آن پادشاه قدرافزا و بر چهرهٔ او آثار رشد شجاعت و تهوري نمودار بود پادشاه روزبروز ببذل عنایات بر دیگر خانه زادان اورا امتیازی مي بخشیدند انشاءالله تعالی باقی احوال ترقیات او برمحل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم مي دهد چون مابین قلعهٔ پرنالله و پون‌گده‌که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهرمي‌شد اما هرچند مي‌خواستند حقیقت آن پارچهٔ کوه واقعي ظاهر نمي گردید و بسبب باریدن گولهٔ تفنگ و سنگ متصل از هر دوطرف کوه هرکاره‌ها جرأت بالا رفتن نمي نمودند محمدمرادخان و خواجه محمد بخشي پادشاه زاده محمد کام‌بخش را که ازشجاعان کارطلب بودند و درهمان زودی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازي یافته بود مامور فرموده بودندکه‌مابین هرد و قلعه زیر همان تیغهٔ کوه همراه آوردهاي خود و فوج پادشاهزاده تهانه قائم‌نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخي تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعي از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف کنار لشکر رسیده پارهٔ مواشي که مي

چریدند پیش انداخته خواستندکه بالا برند محمد جواد پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزادهای او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعي از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیاورده دست از مواشي برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همرهان خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زادها رساند و از بالا تکرک گولهٔ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمي داشت و بمحمد مقیم نام خانسامان محمد مراد خان با یکي از خواجه سرا و دو سه نفر دیگر زخم گولي تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجهٔ شهادت یافت باز رستمانه سینهها را سپر ساخته برفراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمي کشود عداوت بهم رسانده بودند بي اختیار باظهار هوا خواهي پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از روبرو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب مصالح مورچال از طرف محمدمراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقهٔ آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بپای همار تیغه کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی بیجا نموده مارا برای اعانت خود طلبیده اید اما ازما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگرشما بذات خود وهمرهان خودمورچال قائم می توانند نمود مبارک ست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشارهٔ زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام دادندکه شما راضی اید که ما تعینات شما باشیم و تردد تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردد آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب ملاحظهٔ چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خلد مکان ازروی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشی و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت اورا باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امرا بود اما وقت شب درخلوت ازخارج حقیقت واقعي خاطر نشان و دلنشین پادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بي آنکه بدستور هر روز مثل آرزوهای خود ایستاده نمایدبجای خود ایستاد پادشاه ازروي لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابي و تردد بیجا که واقع شده زیاده اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازي به تسلي او پرداختند و گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشاني و تهوری کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد تو بعرصهٔ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیده در خلوت فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بسته که ازخان زمان عرف

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتندکه در مقابل آن خدمت قدرداني و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعي یکي از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون احسان می نمودند بهمین دستور سعي محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجاني رسد بتو که گمان کمال راستي داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شدهٔ و به تربیت خان براي یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او درجواب التماس نمود که مصالح قلعه گیري و یورش موجود است و بمحمد مراد خان که از وي معي و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقي از و بظهور آمده بود چون همین نزاع همچشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوري اسم بر آورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضي نباشید *

ذکر سوانح سال چهل و پنج از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجري

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط جانبازي بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجهٔ شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش باز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغه‌کوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد تردد بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت‌که محصوران باظهار طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعي رسل و رسائل بهادران قلعه دار پرنداله بوساطت پادشاه زادهٔ محمد کام بخش و تربیت خان خفیه مبلغ‌گرفته قول امان خواسته اواخر ذي‌الحجه سنه چهل و پنج کلید هردو قلعه فرستاده قلعها خالي نمودند و قلعهاي فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهي در آمد و قلعهٔ پرنداله را مسمی به بني شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند درهمان ایام ابر و آثار باران بیموسم بروی آسمان ظاهر گردید و تند بادي که از علامت غضب الهي توان گفت پدید آمد و خیمهای خرد و کلان روي زمین و سایه بانهای سربفلک کشیده بصورت کاغذ باد در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند خیمهٔ نبودکه طناب او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادري روی بآسمان نیاورد که از حادثهٔ باد باز سالم بر زمین فرود آید عالمی از بیداد آن باد فریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب ستر پرده نشینان سراچهٔ عفت به پرده دری و بي حجابي نوعي مبدل گردید که اوباشان پي آزرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از خوشوقتي نظارهٔ مستورهاي بیحجاب در جامه نمي گنجیدند .

القصه اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که براي آرام سپاه علف زار بسیار و آبزاني غله زیاده از همه طرف بود و تسخیر قلعهٔ چندن مندن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافراشتند

فتح الله خان را باضافهٔ پانصدي ذات صد سوار و خطاب بهادری سرافرازي بخشیدند و فرمودند که براي تنبیه و قلع ریشه اشقیای اطراف قلعجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعهٔ بدمآل کوشد و آن بهادرکار طلب شیر نبرد خودرا بآن طرف رسانده بسیاري از کفار بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و برکمر گاه هرچهار قلعهٔ که دران ضلع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه بروي کار آورد و جمعي کثیر را طعمهٔ تیغ و تیرو سنان ساخته و اسیران و مواشی بسیاربدست آورده بمرتبهٔ علم‌شهرت بر افراشت‌که کفار قلعه مغلوب هراس‌گشته از آوازهٔ آمدآمد رایت ظفرآیت بی آنکه پای محاصره بمیان آید قلعهٔ پارس گده را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند و اواخر محرم دو کروهي پانجه گانون بارادهٔ چهاونی مضرب خیام واقع شد قلعهٔ پارس‌گده را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند خان‌را برفاقت فتح‌الله خان براي‌تسخیر قلعهٔ چندن مندن معفوج شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندك فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعها بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد تا وسط جمادي الاول از تسخیر هر چهار قلعه فارغ گردیدند *

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخیر قلعهٔ کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانچه گانون بقصدتسخیر قلعهٔ کهلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد تصدیعات و کساله که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثرگذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهاي انبوه پرخار و بدي هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل مي نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده بانبا گهات که از کتلهای قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که براي تنبیه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیاي آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمهٔ دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که ازانجا قلعه سه و نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهاي غار را از بریدن و انداختن درختهاي تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیا که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل مي تاختند می کوشید و هم در خدمت مامورة مي پرداخت کار یکماه را در یکهفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمدة الملك اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفي و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جي سنگه و ديگر بهادران رزم جوي کارزار ديده را مورد عنايات ساخته بعطاي پادشاهانه نواخته براي محاصرهٔ قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حميد الدين خان بطريق قراولان داخل دره شدند ازانکه مکاني را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن ديده به تردد تمام تهانه درانجا قائم نموده آمده بود کافران تيره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده ديوار درانجا کشيده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهته باستقبال لشکر پادشاهي سرراه دره گرفته در پناه اشجار سر بفلک کشيده و پارچهٔ سنگهاي کوه شکوه بزدن گولهٔ بندوق و لغزاندن سنگهاي فيل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر بادیگر بهادران شعله خو تردد نمايان نموده بدفع اعدا کوشيده سينها سپر ساخته بضرب شمشير آبدار بسياري را ازپا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعي از مردم پادشاهي بکار آمدند آخر چنان کار برسر آن کفاربدکردار تنگ ساختندکه راه فرار يافته خودرا از بالاي کريوها انداخته بجهنم واصل گرديدند و جمعي کثير را که دستگير ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار هاي کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشير بهادران از خون ريختن دمي نياسود از ذات خود فتح الله خان بهادري نمايان و تردد رستمانه بظهور آمد * بيت *

بروز وغا آن يل زور مند * بچنگ چاک شمشير و خم کمند
زدشمن بسي کشت و آورد بند * خدا دادش اين دست و نام بلند

بعد عرض اين فتح نمايان فتح الله خان را باضافهٔ دو صد سوار و عطاي علم و خنجر مرصع و حميد الدين خان را کنار و منعم خان

راکه اسپ سواري او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندي بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادري او موافق پایهٔ مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید و بدواندن کوچهٔ سلامت دران سنگ لاخ و بستن دمدمه پرداختند آنچه سعي و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر کشي دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آرد باطناب سخن می کشد مجمل می نگارد که در کوچهٔ سلامت چنان کارنامه برروی کار بزور بازو و تدبیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و دریچهای روشن هوا دار زیر زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه برمرهٔ تاخته سر و دست آنهارا بریده می آورد پوست سرآنهارا پرازکاه نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشهٔ انگور می آویخت و چنان هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گریبان از خواب می جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچهٔ سلامت و کارنامهٔ ساخته فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جائي که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبي دولتخانه بود بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که برستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کسالة بر خلق گذشت و از غرهٔ رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمغاك افتادند و زیر دست و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج مرهٹها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سر از تن و یراق ورخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چند روز بدشواري و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بیشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازي غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئي بر خلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان بسلامت برآورده بدام آفت گولهای کوه ریا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیك بني شاه درک رساند و برای تنبیه اشقیا سر راه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شدهٔ پادشاهی بران قلعه پشت گرمي از دست اندازي کفار باشد رخصت نمودند وفرمودند که در آنجا استقامت ورزیده نگذارد که ازان طرف کمک مقهوران برای محصوران قلعهٔ کهیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج منایه زیرگهات انبا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهي تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشي کوتاهي ننمود و دران ضلع اثر از آبادي و نام و نشان مرهتهٔ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمد امین خان تردد های نمایان بروی کار آورده شریک کافر کشي گردید *

کلمهٔ چند از تردد فتح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه میدهد - بعده که کوچهٔ سلامت سر بغار های پاي آن کوه آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خیال محال مینمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالاي قلعه متصل ولاینقطع اقسام آتش بلا می بارید اما فتح الله خان چنان سعي و تردد در گردآوري مصالح و استادان چابک دست می نمود و زربجاي خرمهره می پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند واره بدست خود گرفته شریک هنر مندان آن فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند که از احاطهٔ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهاي آدم و دست و پاي چار پا موجود نموده محافي قلعه کوهي اسمان پایهٔ دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان را ویان ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیر دل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچهٔ

سنگ فیل ریای صد منی باکه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده بر تختهٔ عریضی که مصالح کجاوه و غیره بران گذشته بودند خورده آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که فتح‌الله خان دست بکجاوه زده شریک تردد مزدوران بود پارچهٔ ازان تخته بر سر او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد چنانچه غریب فریاد و هنگامهٔ شور دران مرحلها و لشکر بلند گردید و اکثر مایوس از حیات ارگشته خبر بپادشاه رسانیدند اما چون حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت سال خوردهٔ کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست از کجاوه بر نداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او رسیده ازان بلیهٔ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیائی خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشهٔ همچشم گردید بعده که شفا یافته بحجرا آمد بعنایت سرپاچ مرصع و تحسین و آفرین باد اورا مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی - گویند بمرتبهٔ در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه جلادت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت خلد مکان که در بارهٔ او داشتند از ملاحظهٔ داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بیني بر مراتب و پایهٔ منصب او بسیار بتامل مي افزودند - نقل نمایندکه روزي برای مقدمهٔکه خلاف مرضي بادشاه ازو بظهور آمده بود محبوب یکي از خواجه سرایان حضور پیغام سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند ازانکه مرحلهٔ عمر او از هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت درجواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که سال عمر او بخانهٔ هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه مي یابد و حواس خمسهٔ او بحال نمي ماند من خود سپاهی صد مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا و دیگر مردم بر قبح معاني آن جواب ناصواب اورا بسرزنش خبردار ساختند بعذر خواهي معقول پیش آمد شبی جمعی کثیر از غنیم لیئم بر مورچال و مرحلهٔ فتح الله خان ریخته از دو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعي از مغلان و عملهٔ کارخانهٔ مرحله کشته و زخمي گردیدند همینکه فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بختان رسانده چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند ازان روز دو هزار پیادهٔ کومکي بابت سیدي یاقوت خان که با مصالح قلعه گیري رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار بخت را از بني شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین خان از کافر کشي زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافهٔ درصد سوار و عطاي خطاب بهادري و دهوپ و اسپ و فیل و فرمان آفرین معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مرتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند *

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتملبر تسخیر قلعهٔ کهیلنا و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر یهای رستمانه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود اما از زیاده سری او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستندکه فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی پردازد فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش راجه جیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم پادشاه زاده یورش نموده بحملهٔ پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمهٔ فتح و متنازل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافهٔ پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع مربلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده بودند کعبهٔ متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدی سرافرازی یافته بود و از و درآمد و شد پیغام

ازدرون قلعه که پرسرام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواستهای بیجا
مي نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت میر بحري‌کل آبرو رفتهٔ اورا بحال آوردند -
بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کرک بجلي و دیگر
توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریوني برده تردد بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام
از امرای کار طلب سعي داشتند که کلید فتح قلعه بوسیلهٔ سعي
آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود
جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل درمیان می‌آوردند - باوجود
شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که
آن بهادر درخالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازهٔ قلعه
بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریونی پرسرام قلعه‌دار دست وپا باخته برهمنهاي
چرب زبان را بوسیلهٔ شاه زاده بیدار بخت‌برای پیغام عفوتقصیرات
و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبي او
درجهٔ قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل
خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهاے او نمي‌داد آخر کار بقول
مشهور شاه‌زاده و امراي صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام
نموده قرار برین دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو از قلعه
بر آمده ملازمت نماید بعد محاصرهٔ شش ماه و چند روز نوزدهم

محرام الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پادشاهي آن روز همراه نشانها اندرون قلعه نیاید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته ازخجالت باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود که جمع کثیر از غنیم لیئم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسي مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانهای خود گرفتند و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید از جملهٔ تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعهٔ کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیهٔ کریمهٔ الحمدلله الذي سخرلنا بزبان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهاي زهردار دران درهای دشوار گذار آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بریدن احدی نماند اما بقول حافظ شیراز * مصرع *

عیب می جمله بگفتي هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختهاي گل مهندی قسم اول هزاره و عباسي الوان در مدچشم جلوه گر بود و انواع اشجار ثمردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازهٔ شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچي و قهوه و عاقرقرحا و صندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبهٔ دران جنگل وفور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد صوبدار آنوقت رسیدهٔ لشکر ذخیرها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آسمان رفعت چندنویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندید است کس
همین حصن سخرلذا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده * بیت *

وزبرون چون گور کافر پر خلل * و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزاده بیدار بخت را یک اک روپیه انعام نموده برای چهاونی و آرام لشکرطرف رای باغ رخصت فرمودند وحمیدالدین خان را دوصد سوار اضافه مرحمت نمودند وفتح الله خان راکه دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بر خطاب او عالمگیری امزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بردو هزاری پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از قاموافقت طالع فتح الله خان نتیجهٔ تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - ازانکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبهٔ پنجاب و اطراف آن ضابطه داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد در آمد *

پدر عقلای تیز هوش ظاهر بادکه حلم و برد باری وخبرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعجات امرای دور دست نمانبانه و مقربان صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب در محاصرهٔ چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه‌دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن بتعین مبلغ میرساندند اکثر چنان می شد که حضرت خلدمکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام مرحمت فرمودند - اگر چه از بسیاري بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضي مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضي امرای آرام طلب که ازگراني غله و اختلاف هوا و نالش مردم ناآزموده‌کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیرگانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشارولا و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسپ فرو میرفت گذشته و در دکن قرنهابر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظهٔ آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چیقلش نبود و هنگام بر آمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یافتن سبقت و رزند اولا اسم بار بردار درمیان نبود و خانهٔ اکثر از صغیر و کبیر و غنی و و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونهٔ سقر بلامبالغة توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در تمام روز پاو کروه طی کرده وقت شب بر پارچهٔ سنگی اگر میسر می آمد والا درمیان لاو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کسالة قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تاپاجي و کاسبان بازار همین فرق بود، که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروري بر سر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه آمیز از زبان برآورده مرحله پیما بودند و جمعي که ازان کم ظرف بودند هرزه وفحش و کفر گویان مارفتند تابر سر نالهٔ رسیدند که از طغیان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواري و بار بردار چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهي و امرای نامي سوای فیلان و نقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان نالة حکم فرمودند که چندفیل ازفیلخانهٔ سرکار و امرای دیگر بر سر نالة مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هرچند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت بسفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که بر شتر و اسپ و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سر و پا برهنه اکثر با زیورهاي گران بها تا زانو بآب و گل فرو رفته تضرع و عجز کنان بفیلبانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفي بلکه زیور میدادند از بسکه بسیارهجوم می‌آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردني پیدا نبود و هر یکي را بجز غم عدم عبور وایستها اصلا جنس خوردني میسر نمي آمد - جمدة الملك امیرالامرا با خیمهٔ بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هرچند خواستند که جای خشک خیمه زدن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتي که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتي بالای سر جمدة الملک افتاد که آخر تمام شب فراشان طنابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال باقي مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهي که چند روز در لا وکل افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه‌دار سخرلنا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان نالهٔ آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفرو بردن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیري نداشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائي رسید که فیلبانان در طلب حق السعي گذراندن از ناله بجز اشرفي نام روپیه بر زبان آنها جاری نمی‌گردید - هر که بزور بازو و شناوری و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان بسلامت بدر برده حیات

دوباره یافتن از فضل الٰهي دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان این زمزمه تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرساندند • بیت *

تا چند ز مفلسي خود ناله کنیم
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بردن جان و مال خودرا غنیمت میدانستند - آري بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای قطرات رحمت حق ابر قهر الٰهي دریا دریا برای زحمت بندهای عاصی درمکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقي بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و پیداست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادهٔ غفلت و خود کامي و غرق دریاي معصیتند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکي را بانواع بلا مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائي که جان و مال و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت ازانجا برنمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار نمی گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غله که في روپیه (یک) آثار بصعي و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از صدمهٔ باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سواي آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و رخت آدمهای مرده که برای دفع عرعا بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقي مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم آنقدر چارپای و مردم آمامیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن کار زندها نیز بجان میرسید * بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست وچهار روز که لشکر و کارخانجات ازان آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت بکسالهٔ تمام عبور می نمودند اما از نالهٔ خونخوار گذشته آن قدر جانیافتندکه زیاده از یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده نمایند - ازانکه قریب بسه و نیم ماه آفتاب در پردهٔ حجاب ابر و ماهتاب درنقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهي که منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشهٔ چادر جهان نورد بر حسب خواهش مشتاقان جلوه گر گشت فریاد شادي و غلغلهٔ خوشوقتي آن چنان بلندآوازه گردیدکه حضرت خلدمکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن استفسارفرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کروه راه از پای قلعهٔ سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ بني شاه درك رسیده مضرب خیام نمودند - اگرچه روز بروز ردای طیلسان از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل از قطره پاشی باز نمي آمد باری بازار بیع و شرای حرص و احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردي مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگان دریوزه کنان مي آمدند از ضرر آدم و جانور موذي محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از انجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت ازانجا داشت بگوش مردم اردوي هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازه زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه درشانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواري و باربردار که بهزار سعي و خون جگر ارزان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید ازانها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتي بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصلهٔ آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلي دلباختگان مي دادند * بیت *

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن برسر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواري و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتی معدود درهم شکستهٔ کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله برسر مردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدي ظالمان بی مروت که در عبور همه مي خواستند بر همدیگر سبقت نمایند و هر کشتي حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهاي خدا چه کشیدند ازانکه اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی مجوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابي چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیژده روز عبور واقع شد - آنچه بوسیلهٔ شناوري و فرو رفتن کشتي و صدمهٔ امواج و سماجت پواج طعمهٔ آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهرحال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز براي تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوري سرانجام تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعهٔ کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنهٔ مذکور از بهادر گده طرف کندانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از ارادهٔ این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهاي رنج کشیدهٔ دائم سفر سراپا خطر روي داد - سیزدهم شعبان المعظم پاي قلعهٔ

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کشی در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمهٔ آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان برروی کار می آوردند •

ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر تسخیر قلعهٔ کندانه

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران وکار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی قلعه را از قلعه‌دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یک‌ماه ایام برشکال در راه پونا و مقامات حوالی قصبهٔ مذکور که از جملهٔ مکانهای آباد کردهٔ سیوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثهٔ چشم زخم شب خون اندرون حویلی چنانچه بگذارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابرآنکه شاه زادهٔ محمد محی الملت خلف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهرپوری بود و زیاده بر ده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعی مرحله پیمای جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوم گردانیدند - دران سال باوجود وفور بارش بروقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زد گی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم تیز که بزبان هندي کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بصرخی زد و در دو سه صوبهٔ دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و دیگر جنس غله از بسیاري بارش گنده بهار بوسیده و ضائع گردید و سپاه که امید عشرت آرزاني و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند بعسرت گراني مبدل گردید - وسط رجب المرجب بارادهٔ تسخیر قلعهٔ راجگده که ابتداء قلعهٔ قلب و ملجا و مکان آن کافربانی فساد آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع وکسالهٔ آن سفر پرخطر براي خلق همان پارچهٔ کوه بود و تسخیر دو سه قلعهٔ دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر افراشتند چهار کروهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان جاده دران پیدا نبود سواي مرهٹه و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ پیاده شده بحسب ضرور انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر کشیده از اطفال و عیال دور و مهجو مانده بسبب مقام چند گاه بامید آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و بعضي همانجا تاهل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که پنداري در شان همان پارچهٔ کوه گفته * بیت *

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدر بسزاولي مردم عمدهٔ آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهاي توپخانه و کارخانجات دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل ورتهه و شتر و گاوسوار بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتهه و بهل وا نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تبهبان راه طی مي نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها افتادند و طعمهٔ و حوش و سباع گشتند یك و نیم کروه مسافت راه کهبجریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت از ملاحظهٔ صدمهٔ تیغهٔ قله اش شکم دریده و گاوزیر زمین ازگرانی بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمي بفریاد آمد - اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبي به پیمایش آمده بود محاصرهٔ واقعي متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچهٔ سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجربه کار بسرانجام قلعه گیری کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعهٔ راجگذ پیوسته بودکه سیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته مصالح جنگ نیز درانجا موجود نموده در استحکام برج و بارهٔ آن برای چندین روز ها میکوشید محصوران هرسه کوه درزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن برای بردن غله بالای قلعه کمی ننمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصرهٔ دوماه و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازهٔ قلعه مع پردلان قلعه کشا بر آمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجهٔ اجل گردیده طعمهٔ تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هرطرف که راه یافتند جان بسلامت بدر بردند اما هاماجي نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد با دو سرمایهٔ فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر دست و پای لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح‌الله خان را مهانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه‌دار خود برسر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده داری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده بدر بردند و سحرکه نیر اعظم سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و فرار قلعه‌دار بعرض رسید شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقي كفار را بطريق اخراجيان با سر و پا برهنه برآوردند - وحميد الدين خان را بعطاى نقاره كه آرزوي ديرينهٔ او بود بلند آوازه ساختند و تربيت خان را پانصدي درصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطاي سرپيچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمى به بني شاه گذه نمودند - چون در لشكر گراني و كميا ي غله بمرتبهٔ شده بود كه گندم و نخود و كاه روپيه را دو آثار و گاه‌گران تر ازين بهم مى رسيد و سيدي ياقوت خان فوجدار دندا راجپوري كه بند و بست تمام كوكن نظام الملكي بدو تعلق داشت ازانجا بفاصلهٔ سى و پنج كروه بود بنام او حكم صادر شد كه بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گيرى خود را بحضور رساند - اگرچه سيدي ياقوت خان كه ذكر او مكرر بزبان قلم جاري گشته در همه باب سراز اطاعت و حكم پادشاهي نمي پيچيد و در نسق و تنبيه كفار اطراف تعلقهٔ خود و اجراي راه بيت الله در دريا كه خرچ سه لک روپيه از ما و فوجداري دريا يعني جهازات و كشتيهاي خرد و و كلان نيز تعلق باو داشت بمرتبهٔ مي كوشيد كه هركه دران ضلع و مكان پرفتنه رسيده ميداند كه در فدويت و جانفشاني و مغلوب و منكوب داشتن غنيم مرهنهٔ خشكي و دريا كاري كه ازو بر مى آمد كار ديگر بنده‌هاي پادشاهي نبود اما ازانكه سيدي خيربت خان رفيق او بودبعد تسخير راهيري على الرغم مدعي بموجب حكم چنانچه بذكر در آمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظهٔ وضع دبدبهٔ

دربار و مشاهدهٔ شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش حوصلهٔ بی آبروئی و خفت کشیدن مقابل ز یست و قرب امرای نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و سعی سیدي یاقوت خان خود را از اردوي معلی به پناه جبال وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند لك روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه‌گیري بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که درصورت برآمدن غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بست این ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدي یاقوت خان فرزند نداشت سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدور بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهي گذاشت که تعلقهٔ این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگري از بندهای رکاب بمیان آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان و تربیت یافتهای سیدي یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و قلعه‌داري راهیری و اجرای راه کعبة الله در دریا بحال نخواهد ماند پادشاه نیز بغور و تقاضای مصلحت وا رسیده سیدي عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافهٔ نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمي منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعهٔ ناگزیر او بعرض رسید معهذا که فرزند صلبي سوای یک دختر نداشت بسیاري از اموال بورثهٔ او بخشیدند باقي بضبط سرکار در آوردند *

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که از دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهٹه از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدومال چندان کار نیست اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا ارادهٔ خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصي قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر- تارا بائی نام زن کلان رام راجا پسر سه سالهٔ بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل با سرداران و آبادي معمور های خود و سعي در خرابي ملک پادشاهي بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبهٔ دکن تا سرحد سرونج و مندسور وصوبهٔ مالوا وجذب قلوب منصوبان خود پرداخت که درمقابل آن همه تردد و منصوبه ولشکر کشي و قلعه گیري عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مادهٔ سرکشي کفار روز بروز زیاد گردید وهرچند

خلدمکان که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانهٔ اندوختهٔ حضرت صاحب قران ثاني و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبهٔ آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را بتصرف درآورده مرهته رابي خان و مان ساخت آنها زیاده شوخي نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهي درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دوردست واقع شده بود منصوبان تارا بائي بهرمکانیکه میرسیدند لنگر اقامت انداخته بهبندوبست کمایش دار پرداخته با زن و فرزند و خیمه و فیل بخاطرجمعي سال و ماه بسر میبردند و شوخي زیاد ازحد می نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور خکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند *

صیغهٔ صوبهدار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافلهٔ سنگین بشنود با مفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتهه تعین نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصرهٔ و خرابي آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشهٔ او آنکه بیوپاري متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد في ارابه و گاو وجه مقرري که سه چهاربرابر راهداري فوجداران ظالم پیشهٔ پادشاهي باشدگرفته شریک غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاري نماید - دره رصوبه یکدو گدهي ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت مي آوردند و

مقدمان صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه‌داران کفار گذهیها بنا نهاده بحمایت و اعانت مرهته با حکام پادشاهي در ادای محصول بدار و مدار مي ساختند و تا سرحد احمدآباد و پرگنات صوبهٔ مالوا تاخته بخاك برابر می نمودند اگرچه آنچه خرابیها که درصوبه‌جات دکن احمدآباد و اطراف اچین رسانیدند و قافلهای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی اردوي معلی بلکه تا گنج پادشاهي تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخي که دران ایام قلعه گیري که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهته نداد مابین سرحد بندرسورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاري و آب نربدا ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعهٔ شجاعت خان که صوبهٔ احمد آباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعین نماید سند نیابت بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود درین ضمن فوج غنیم لیئم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح بندر سورت آواره گشته بعد خرابي بسیار که به چند پرگنه رساندند بقصد عبور از آب نربدا که مابین سرحد احمد آباد و بندر سورت واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبهٔ احمدآباد باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداري محمد بیگ خان و نظر علی خان پسر خواندهٔ شجاعت خان و التفات خان فوجدار تهانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامي احمد آباد که قریب ده دوازده هزار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگي آن سر زمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدمآل از آب نربدا عبور نموده کنار آب خیمه زدند ـ صبح آن فوج مرهته نیز بفاصلهٔ هفت هشت کروه رسیده فرود آمد ازانجمله دو سه هزار سوار خوش اسپهٔ قزاق پیشه‌از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابلهٔ آنها پرداختند بعد زد و خوردي که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهي دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چهتري بدست آورده نقارهٔ فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدلي و خاطرجمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها وا نمودند و زین از پشت اسپان فرود آوردند وبعضي بخواب رفتندوجمعي بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگي انتخابي کفار که در اطراف آب کنها و مغاک کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهي ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیها ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد ازانکه از یک طرف دریا که درانوقت از رسیدن موج دریاي شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته و زخمي گردیدند و جمعی کثیر خودرا بآب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر علي خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پای لاحاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را
از یکه بهادران میگرفت بر اسپ چار جامه خود را باب زده
خواست جان بدر برد چون بسیار تشنه آب بود و غنیم تمام فوج
بادشاه بمیان آوردند دهنا جادو از زبانی همه سرداران صاحب
اختیار بنای قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران
عمدهٔ رانی مشتمل برطلب حضور صادر گردد بعده که نزدیک اردوی
معلی برسند راجه را ساهو - درخدمت بادشاه زاده محمد کام بخش
داده چهار پنج کروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهٹه ابتدا با راجه
ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو بادشاه زاده را
ملازمت نموده بدستگیری بادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز
ملازمت بادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان
بنام نامی سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق
مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بینی و روباه بازی
آن طائفهٔ بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفهٔ بدعاقبت با
چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر
راجه ساهو را با بادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوارگذار گذارند

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل رانی را جواب دادند
و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهٹه بسیار فراهم آمده سر راه
گرفته بودند بآنها محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم
کفار از اقبال بادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ
کنان درین ایام که برای محاصرهٔ قلعهٔ تورنا خبر کوچ در میان بود

بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید •

ذکر سوانح سال چهل و هشت ازجلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و پانزده هجري

بعد تسخیر قلعهٔ بني شاه گدّه چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعهٔ تورنا که چهار کروهی راجگدّه واقع است رایت ظفرآیت بر افراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خودرا برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میرسانیدند - بکوچ یک دوکروه بپای قلعهٔ تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روي اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعهٔ تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرهٔ اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرصهٔ ظهور آوردند - و در محاصرهٔ چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کردهٔ بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازي رو برو و ضائع شدن چند نفر بیست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال او آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه نضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید وبحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافهٔ دوصدی بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیادکه از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالگیر پادشاه کشور ستان در محاصرهٔ و تسخیر این قلعهٔ آسمان رفعت بعرصهٔ ظهور آمده عنان کمیت خامهٔ تیز رفتاررا از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعهای دیگر بی آنکه بقلعه‌دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز ورسل و رسائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذي القعده که غرهٔ فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد ونه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصرهٔ عمده شریک تردد محاصره‌گفته میشد باتفاق جماعهٔ ماوایه که در فن قلعه گیري شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاري زینهای آسمان پایه وکمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشني ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلادت باحاطهٔ حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با حربهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهي که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشارهٔ وعلامت مقرري که میان هم دارند دیگران را طلبیدند وقریب بیست و پنج نفر مسلح بچستي وچابکي با یک نفیر فواز خودرا پیهم رساندند و از عقب آن جماعهٔ

سرباز امان الله خان مع عطاء اللهخان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حملهٔ بهادرانه آوردند . درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمددزینه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند واز بالا صداي نفیر اشارهٔ فتح واز پائین نقارهٔ شادیانه بنوازش درآمد - و بعضي که از هرطرف راه یافتند باسروپای برهنه جان بدر بردند و بهیاري محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتوح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنهٔ خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعجات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جملهٔ قلعهای آن ضلع قلعهٔ که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازي بتسخیر درآمده همین قلعهٔ فتوح الغیب است - امان الله خان که هزاري پانصد سوار بود باضافهٔ پانصدی دو صد سوار سرافرازي یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندی یافتند وحمید الدین خان بهادر را خلعت دوشالهٔ پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسید بقصد چهارني حکم پیشخانه بردن طرف قلعهٔ چنبر که در تصرف مردم پادشاهي وملک نوآباد نواح گلشن آباد بودنمودند اواخر ماه ذي القعده برموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودند - روح الله خان ثاني بآزار سنگ مثانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدار البقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندي ترجمهٔ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات دهیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرري گفته میشد و درایام شورش حیدر آباد برای کمک ابو الحسن فوج خود فرستاده بود و پادشاه خان زاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعهٔ سکر و مکانهاي قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از صدمات امواج بحر امواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودي بمقر اصلي شتافت - پرداخته - باز در ایامي که روح الله خان کلان در سنه سي و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زادهٔ پیم نایک را که هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوي معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضاي وقت که دبدبهٔ عالمگیري مشاهده نموده و بمنصب سرافرازي یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکنکیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته سروسامان

درست کرده باز هرجا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنکیرا که دیهی بود آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالی پیادهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت دارند درانجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پیم نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازی مقر و جای ماندن عیال و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز ارادهٔ باز گشت ننموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطهٔ سابق احداث نموده و گرد آوری مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته بمدد روزگار سفله نواز و زمانهٔ کمینه پرور قریب چهارده پانزده هزار پیادهٔ آنجا که در قدر اندازی و جلادت شهرت تمام دارند فراهم آورده آن پشتهٔ کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه فوج بر او تعین می شد بزور جمعیتی که باو فراهم گشته بودند و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقهٔ ساخت وساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود درفرستادن خریطهای هون و جواهر و اقسام جنس رخنهٔ گفتگو را مسدود می ساخت و در عرضه داشت بعذرهای غدر آمیز خود را در جرگهٔ زمینداران مال گذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزونی عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد وکلان میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعهٔ واکنکیرا مشهورگشت و با غنیم ایئم

مقرري دکن همداستان گردید و جگنا (22) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده بمنصب سرفرازی یافته سند زمینداري آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده که بادشاه زاده محمد اعظم شاه را براي تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقهٔ او را تاخت نمودند قابوي وقت را کار فرموده ملازمت بادشاه زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام بادشاه و دو لک روپیه نقد که بسرکار پادشاه زاده سواي مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت پنجهٔ غضب سلطاني رهائي یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقهٔ مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد ازانکه فیروز جنگ را با لشکر گران براي استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازي الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازي سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعجات طرف پونا و چهارني سمت جنیر که هفت و نیم ماه درانجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعهٔ غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعي بهادران

---

(22) ن - چکیا

کوه نبرد بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرد و فساد آن بدنهاد بعرض می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه طرف واکنکیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و شانزده هجري

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنکیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که بصوبه‌داري بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگنات نواح واکنگیرا تعلق بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدي پریا بدو نمیرسید طلب حضور فرمودند و بخشي الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او نیز حکم صادر شد که خودرا بواکنکیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر فوجداران عمدهٔ صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند و اواخر شوال حوالي قلعهٔ مذکور شرف نزول واقع شد - در همان زودي قلیچ خان خودرا مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانهٔ جهان آشوب مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوري مصالح قلعه‌گیري گشتند و خود عالمگیر غازي بتفاوت یک کروه مضرب خیام حکم نموده بهادران کارطلب را سرگرم تردد جانفشاني وکافر کشي ساختند و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقهٔ خویش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر سرداران مرهته رسل و رسائل بمیان آورده باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعي از بد نام کن سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیادهٔ سیاه روی بیشمار و توپخانهٔ آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلهٔ غازیان ظفر انجام اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند محاربات عظیم بمیان می آمد و از هر دو طرف جمع کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزي وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت قابو جویان بطریق طلایه اطراف میر می نمودند بر پشتهٔ که بلال تیکري شهرت داشت و پارهٔ سر کوب حصار ان معموره بود جلو ریز رسیده جمعي از برقندازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - و درین ضمن شوره بختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هرطرف چون سیل بلا از بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم بادشاهي فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن خبر بادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان و دیگر بندهاي رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هرکدام خود را با فوج کم و زیاد که توانستند عجالة رساندند - و چین قلیچ خان بهادر و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما مانده برروي

کارنیامد و از بسکه تگرگ گولهٔ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمهٔ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان ازکار رفت و هردو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هردو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هردو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامهٔ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دویم و سویم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملهٔ بهادرانه بر فراز پشتهٔ دیگر که محاذی بازار آباد کردهٔ آن کافر که بزبان هندی پیندّه گویند و پورهٔ آباد کردهٔ جماعه دهیران که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بتردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتهٔ لال ٹیکری منتشر بودند برای مقابلهٔ حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتهٔ لال ٹیکری رسانده استقامت ورزید - درهمین حال سلطان حسین عرف میرملنگ باجمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشتهٔ دیگر رسانده جا را نگاه‌داشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال گوله و اقسام آتشبازي و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائي رسد و آثار فتح وتسخیر قلعه بزبانها جاري گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن فوج سنگین مرهتهٔ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت - و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو راو مع دو سه نا سردار نامی دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت نههزار سوار و پیادهٔ زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابلهٔ فوج پادشاهي مي پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تراز قلعهای مفتوح گشتهٔ دیگر دانسته نگاه‌داشته بودند برآرند و هم منت و احسان کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یک‌طرف فوج سنگین آنها مقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده بغلبهٔ تمام‌نمودند - درین حال که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرگ و ژالهٔ بلا می رسید سرداران پادشاهي را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند و از طرف دیگر دو سه هزار هوار یکه تاز رسیده قبائل خود را بر مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاقت پیادهای قلعه که بر آمده بودنداز پناه آن حصار بدر بردند - بعده ناسرداران‌راني بآن تیره روزگار پیغام نصائح آمیز دادند که هرچند ما و تو برفاقت و اعانت همدیگر مقابل افواج بحر امواج پادشاهي دست و پا زنیم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثی خود بعجز و فرمان برداری نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادهٔ نخوت گفتهٔ آنهارا بگوش ننموده مبلغی نقد وجنس ماکولات ومشروبات بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هرروز برای نامبردران خرچ مقرری قرارداده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخی آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمی میگردیدند و روز بروز بر فوج مرهته می افزود و بسیاری از بندهای پادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجهٔ شهادت میرسیدند و تزازل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاری تمهید و منصوبهٔ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیری که بوسیلهٔ دست فروشی و داد و ستد مایهٔ تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهمرسانده و از فوج پادشاهی اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود همداستان شده بدست او پارچهٔ کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی آن التماس را نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشتهٔ تمام مقدمات ملکی و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باشد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر سرم رسیده مرا گرفته بردند و آن بیتدبر بد گهر بعد استفسار احوال لشکر ظفر اثر این پارچهٔ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیرخواه خلق

و پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسولهٔ آن بدکیش را بخدمت پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت و غلبهٔ کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصهٔ التماس آن مکاربد کردار آنکه سوم سنکر نام برادر آن بد نام از قلعه برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب سر افرازی یافته بطریق یرغمال در گلال بار باشد بعده از روی درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافی را که دران ایام بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه‌دار و اکنکیرا بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعدهٔ یک هفته قلعه دار با چند نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنکر برادر آن بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب سر افرازی یافته آداب تسلیمات عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه فردا ساعت ملاقات پریا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش برین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازی یافت و بعبد الغنی کشمیری
در دلالی تقدیم این خدمت منصب سه صدی مرحمت فرمودند
و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکارة و عورات
و پیر زالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند
تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز
بعذر حرارت و عارضهٔ تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن
پیغام بسرسام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر
آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه
بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاك خود را از
قلعه بزیر انداخت یا از اثر حودا خود را بلشکر مرهٹه
رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاری و بیقراری از راه مکر و
عیاری بلند ساخته بپادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد
خاطرجمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم
امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری
مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه
باطلاع او مدفون ست بقلعه‌دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از
قلعه‌برائم‌پادشاه غافل از مکر و منصوبهٔ آن مکار شوم‌سنکر را نیز بقلعه
نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار
دفعهٔ ثانی بحیله و وعدهٔ امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد
و رفت بر روی مردم پادشاهی بسته محتشم خان را بدستور
محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشاند تا آنکه منصوبه وغدر
و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوفا راز راه حوصله وبردباري وتقاضای وقت ومصلحت بزرگي بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق وا نموده با آنها سلوك مرعي داشتند - درین آوان چون خبر نزدیك رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود باز آغاز شوخي نمودن آن طائفهٔ ضال بدسگال پای قلعه استقامت ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم کم حوصله بدنامي تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس برهم سایده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهي تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چنین نجس ترین قوم سردار خواچنان پادشاه سراپاتدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - وشوخي مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهمرسانده بود روز بروز زیاد میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داود خان پني صاحب مدار تسخیر چنجي و جمشید خان بیجا پوري و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف خان قلعه دار قمر نگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت بندیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیري از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقه بخط مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاري ده بی کسان زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعي دیگر از پردلان رسیده سر هواري ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخي می نمودند گرد راه تکان نداده از راه نا رسیده ابتداء طرف پشتهٔ که محمد امین خان، و سلطان حسن مورچال بسته مرکزوار در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها گذشته بودتاخت آورد و دیگر پردلان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از هرطرف بران بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین ضمن هرکاره از اثر گردي که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت درطرح دادن یورش مقابله دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز معلوم شد که غبار فوج طلایهٔ پادشاهي است درین فرصت کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هریک بندهاي کار طلب شرط جانفشاني بعرصهٔ ظهور رسید خصوص حمید الدین خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای جلادت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان بروی کار آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود تا آنکه جمشید خان باجمعي از راجپوتان روشناس بهمراه راو دلپت وچندی دیگر منجملهٔ خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان و محمد امین خان و بعضي دیگر پردلان حکم شد که بطریق طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار خان چند باولي و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگي آب فوج ظفر موج بران شوربختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنکي و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایهٔ دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعي بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رساندند - روزي که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آرزوی شهادت که وقت تردد محاصرهٔ همه قلعجات این تمنا در دل آن پادشاه غازي متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک‌طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت‌خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعي دیگر از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمي همدیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبهٔ از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز ومبارزان جلادت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حملهٔ مخالفان شعله وار رو آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب برپا گردید و جمعي از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتداء پشتهائي که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک کروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمي نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته دو سه هزار بند و قیچي را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن و فرزند و زیوري که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جا ها را بدست خود آتش زده از دروازهٔ دیگر و راههای مختلف که براي گریز چنین روز مي گذارند برآمده پیهم خود را بفوج مرهته رساندند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعلهٔ آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفرار آن بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داودخان ومنصورخان باجمعي که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثري ازان جماعه نیافتند مگر چندي دست و پا باخته زخمی که پاي گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحهٔ مردم پادشاهي بفریاد او نمی رسیدند سوختهٔ آتش بیداد آن گروه مي گردید درآنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهي درآمد و صدای شادیانهٔ فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافهٔ هزار سوار و شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره مفتخر ساختند همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشانی بتقدیم رسانیده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسپ و جواهر سربلندی حاصل نمودند - حاجی سیف الله خان میر تزک که زخم گولی بدست او رسیده بود صد اشرفی انعام زخم بها باو مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که ابتداءً مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طایه نیز ترددات ازانها بظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان را اضافهٔ هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر مینا عطا فرمودند و اضافهٔ پانصدی مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند و قلعهٔ و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالت زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام برشکال و آرام سپاه طرف قصبهٔ دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت مسافت سه چهار کروه جریبی واقع است چهاونی مقرر گردید - و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعین نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضی زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلی از ملک فتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که قلعهٔ بخشنده بخش عرف کندانا از بیخبری قلعه دار و حیله پردازی غنیم بتصرف مرهٹه رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را مع تربیت خان برای تسخیر و محاصرهٔ آن مرخص فرمودند *

درین آوان عارضهٔ بدنی بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهمرسید و باعث اختلال احوال عالمي گردید هرچند هر روز خود داري نموده در نشستن و دیوان نمودن خودرا مشغول داشته باعث تسلي خلق الله میگردیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید واز غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبر های نا خوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهي شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود وسوختهٔ بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعهٔ ناگزیر رو میداد یك تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چیني خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق بر می آوردند بعد از فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفي وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقهٔ صوبه داري او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب وکسالهٔ تمام اواخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند *

ذکر حوادث سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار و صد هفده هجري

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و اداي صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکي و مالي میگردیدند - ذو الفقار خان را براي تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگرشدند •

اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیواي جهنمي را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزاری دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر میر حاصل سر افرازي بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ کلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند دریذولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچهٔ او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضاي بیست و دو سال بهم عناني نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش از سعي وتردد ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید *

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبهٔ احمد آباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت ارادهٔ احرام حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هواي احمد اباد نمود خلاف مرضي بظهور آمد و فرمان درجواب بدین مضمون صادر شدکه ماهم درایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم درجواب ما فرمان رسیدکه هواي همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعده که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبهٔ مالوا باو مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طي مسافت راه دورنموده اواخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبهٔ احمد آباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبهٔ بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشا زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان باحمد اباد خودرا رسانده از بندوبست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبهٔ داري برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داري و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بکلانا صادر نمودند - و صوبهٔ مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر ابادی مقرر فرمودند *

درین ایام سوانح غریب از نوشتهٔ اخبار نویسان دار الخلافت بعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زباني میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالي از غرائب نیست چند سطری ازان می‌نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوافی که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانهٔ او درویشی با عصاورداي مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و مامورم برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدي زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته‌ام که درخدمت شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زباني و سالوسی آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت بیش از بیش شعله‌ور گردید و جای خلوت با صفا براي او مقرر کرده در همه باب کمر خدمتگاري بست و آن فقیر پر تزویر ازمیل نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام مي نمود تا آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هربار چند اشرفي و قدری بپرسید او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم بدهم و چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمباغ قابل بدست آرم و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجاذبهٔ طمع راضی گشته چند اشرفی بدست آن شعبده ساز داد واو آن اشرفی را نگرفته قدری زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود که رفته در فرصت چهار پنج گهڑی طفل خردسال آورده بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطرهٔ خون بران آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را عجالة زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دو سه ساعت که بران گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال باصدای بوق و روشنی مشعل بر سر دروازه آمده هنگامهٔ زدن درو طلب آن فقیر که طفل بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را حوالهٔ ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضی ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظهٔ بدنامی تاهزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حوالهٔ آنها نمایید و یک دام ندهید بتسلی صاحب خانهٔ می پرداخت و هر لحظه بر سعاجت پواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زبانی تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبرید طلای غیر مسکوک را در کورهٔ آتش انداخته از راه تلبیس و جعل مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده آتش رغبت اورا تیز مینمود و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار است و درین مابین هرچند بد و تواضع بعض تحف و تکلیف تغیر لباس می‌نمود او بلباس بی‌طمعی التماس اورد می‌نمود - و در هریك دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که عقل درغور آن حیران بود بجلوهٔ ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم خان یکی بده می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر درمیان می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد سیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر رسید وفرمود که دیگی که ازان کلان‌تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی وطلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچهٔ مس دران ظرف جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ گنجد باشارهٔ چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویهٔ عیار پیشگان ذو فنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال بالای هم چیده سر اورا بکمل حکمت گرفته کودال کنده زغال بسیار مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیك بوقت مغرب آتش بر افروخت بعده که ثلث از اول شب گذشت صدای غریب و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگي دست افسوس برهم مالید مکرم خان سبب اضطرار هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن لعبت باز گرفته حوالهٔ مردم کوتوال نمودند و پیادها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بردند - مکرم خان نزدیك بصبح مردم را برای تحقیق احوال که بر هر فقیر چه گذشت فرستادکسان رفته هرچند پی تحقیق احوال فقیر پر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولهٔ شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا ببردن فقیر چه رسد چندانکه جست و جوی هنگامهٔ دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتي از مردم محلهٔ خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبوح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه وپل سیاه بجای طلا و اشرفي بنظر نیامد و قصهٔ سر بسته باوجود احتیاط اخفا بر ملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان مبر عبدالله نوکر خود را که نزد مسعود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری سیار عیار پیشهٔ آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مزد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم برد *

باز بتحریر سوانح حضور و ذکر مغفر آخرت حضرت خلد مکان می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانهٔ جزوی که در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت و وجودی بر برادر کلان نمی گذاشت بلکه در همه باب خود را بزرگ می پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم بعرصهٔ وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پنّه مدت صوبه‌دار بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانهٔ بسیار شهرت یافته ازانجا بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعی و غیر وقوعی خاطرنشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیهٔ کریمه وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پیهم برای شاه زاده محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن بخدمت جد عالی‌قدر بست - و خبر واقعهٔ پادشاه‌زاده محمد اکبر در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یك سال شهرت یافته بود و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند درینولا از زبانی محمد اعظم شاه بثبوت پیوست •

ذکر سوانح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعهٔ ناگزیر خلدمکان طاب ثراه مطابق سنه هزار وصد وهیجده هجری

محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور ازانکه غرور شجاعت و گردآوری لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوهٔ آن جمدة الملک اسد خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور باخود رام ساخته بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز مزاج پادشاه پارهٔ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهرهٔ حال پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین ازطرف پادشاه زاده محمد اعظم شاه نسبت بپادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله و از علم عقلی و نقلی بهرهٔ تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی و حرکتهای بیجا وقت قابو ظاهر می گردید ازانکه پادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خرد محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهرهٔ حال او ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش نموده درخدمت پادشاه زاده سپرده درخبرداری او تاکید فرمودند - حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر برتقاضای وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز وشب کمر بسته باحتیاط تمام درنگاه بانی پادشاه زاده می کوشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوهٔ این معنی بخدمت پادشاه نمود جواب حاصل نشد تا آنکه رقعه بخدمت نواب زیب النسا بیگم همشیرهٔ اعیانی خود مشتمل برگلهٔ بی ادبی حسن خان که پا از دائرهٔ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج نمود که اگرچه مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست اما ادب حضرت مانع است آن رقعه که بحضرت خلد مکان رسید بعد مطالعه برهمان جواب بدستخط خاص نوشتند که وجود حسن خان معلوم که از طرف او این همه مغلوب وسواس و هراس گردد ما محمد کام بخش را جائی مرخص می نمایم - اگرچه محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود پیچید اما بجز صبر چارهٔ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت دانست - ازانکه پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از مادهٔ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز زیاده مشاهده می نمودند ماندن هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد ارتحال خود در لشکر مادهٔ خلل و فساد عظیم در بارهٔ خلق الله دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء پادشاه زاده کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و احترام تمام بصوبهٔ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند که از حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهدهٔ آن محمد اعظم‌شاه چون مار زهردار بپیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در همان دوسه روز محمداعظم شاه‌رانیز بتعلقهٔ صوبهٔ مالوا بتعیین سزاولان شدید رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هردو پادشاه زاده آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و همه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانهٔ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقهٔ هنود و اختر پرستان است چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزینت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بنام فرزندان نوشته حوالهٔ حمیدالدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعده سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری سیزدهم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح هرومرم بذکر کلمهٔ توحید نموده قریب پاسی روز برآمده ازین دار فنا بروضهٔ جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحلهٔ عمر بپایان رسانده و پنجاه سال و دو و نیم ماه علم سلطنت بر افراشت * * بیت *

اگر صد سال مانی در یکی روز * بباید رفت زین کاخ دل افروز

و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیه سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بنیاد منجملهٔ سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنهٔ خلد آباد موسوم نموده برای خرچ مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستری ممتاز باشد بعد از سکندر پادشاه لودي که از صفات حمیدهٔ او در جلد اول بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بي نظیر بودند اما ازانکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمي فرمودند - و بند و بست ملک بی‌سیاست صورت نمی‌گیرد و میان امرا بسبب هم‌چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که بکار مي بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می‌نمودند بطول می‌کشید و بآخر نمي رسید - باوجود طی نمودن نود سال ازمرحلهٔ عمر درحواس خمسهٔ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پارهٔ در سامعه که آنهم بدیگری معلوم‌نمي شد - و شب اکثر در بیداري و عبادت بسر مي‌بردند و از اکثر لذات که لازم‌ملزوم‌بشریت است‌گذشته بودند *

روزی ضعیفهٔ از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آوردحکم تاکید مستورد ساختن زر مغصوبه باو دادند باز برگشته آمد که فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده‌آن ستم رسیده باز دیگر همان فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق قرار داده ازمن از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد آورد درجواب فرمودند که دعا کن خدا بادشاه دیگر فرستد اما حکم سیاست یک دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظهٔ سیاست حکام و فوجداران برگذات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود مچلکا گرفته برگشته می آمدند *

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یك صوبهٔ قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجملي و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد *

حقائق و معارف آگاه شیخ محمد وارث که مجموعهٔ فضل و کمالات صوری و معنوي بوده درعالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافتهاي الهي گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیر و راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در برآوردن کار خلق سعی و امر ازایشان بعمل مي آمد *

دیگر شیخ بایزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشي خویش و بارکشي محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن واصل الحق گوش عالمي را پر آوازه ساخته بود که اکثري از مسلمین و هنود و مستمندان هرقوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر برآوردن کار محتاجان و درماندگان میگردیدند و سر پرهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمي بي یاد الهي نمی بودند - بعدهکه سیدي یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر مي نمود جمعي نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همره گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکري آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مربي عالمي اند و من سه عيب دارم اولا غلام بيع زده و دويم قوم حبشي كه درشت روی و درشت گوي بدترين انسانند سيوم كوتوال كه كسب و كار او به بيروئی است الحال كه تشريف آورده برای اين جماعه مي فرمايند بجان منت داشته قبول دارم اما بار ديگر كه تصديع كشند قبول نخواهم نمود - شيخ گفت اگر باز آمده باعث تصديع گردم سر مرا تراشيده برخر سوار نموده تشهير نماييد - سيدی يحيی جمعی را كه شيخ برده بودند چهره نوشته صحيح نمود بعد دو سه روز ديگر باز سه چهار نفر آمده بخدمت شيخ ازروی سماجت بجد شدند كه مارا هم برده نوكر نمايند هرچند شيخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شيخ حجام و خري همراه گرفته نزد سيدي رفته گفت چون شرط كرده بودم كه اگر باز تصديع دهم سر مرا تراشيده تشهير نماييد و اين خر و حجام همراه آورده ام الحال سزا كه بايد داد قبول دارم اما اين چند نفر را نوكر بايد نمود . سيدی يحيی شنيده تبسم كنان فرمودهٔ شيخ را قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مكان را مخاطب ساخته بطريق وعظ گفتند كه هرگاه سيد كونين رسول الثقلين صلی الله عليه و آله وسلم دختر خودرا كدخدا نموده باشد توكه بادشاه ديندار باشی دخترهارا چرا كدخدا نمی نمائی - ديگر اوصاف حميدهٔ ايشان زيادة ازانست كه بتعداد آيد •

بعده سيد حسن رسول نما كه مجموعهٔ فضل و كمال و از مستعدان روزگار واصل بالله بود خصوص در علم تفسير و حديث و عبادت و رياضت نادرة العصر بوده بحسب ظاهر

با اهل دول که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت رجوع می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که ازو مردم نفرت گیرند سلوك مي نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را مي کشید و هرکه بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویهٔ روزگار باو مي گفتند اما از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطني ایشان بمراد دل می رسیدند *

و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب مثواه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان بارادهٔ تمام بسر برده کلوخ اسنجا برای ایشان می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیدهٔ حق نویسد کم است - با کافهٔ انام خاص و عام چنان سلوك و مشربیت را کار مي فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام درخدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامي که حضرت خلد مکان بقصد مقابلهٔ دارا شکوه مي رفتند خواستندکه بدیدن ایشان بروند چون باسلاطین ملاقات نمودن خلاف مرضي ایشان مي دانستند پادشاه بدون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه نمودند و روز دویم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیهٔ دیگر اختیار نماییم بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر اورا بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام ماذون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحهٔ رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوهٔ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحهٔ امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحهٔ مانقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم بارادهٔ حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحهٔ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

---

(23) ن - مالالوا

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجهٔ پذیرائي نیافته بود که باعث روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان بانی خجسته بنیاد اورنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجهٔ پذیرائي یافته بود - جمعي از مریدان خاص شیخ که شب وروز درخانقاه حاضر مي بودند ازکمال عقیدت فنا فی الشیخ گشته در عالم بیخودي سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هرچند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بمرور ایام ازان اعتقاد فاسد بازآورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع برآنها جاري سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن برگزیدهٔ حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازهٔ آن بزرگ را برداشته مي بردند محرر اوراق هم از جملهٔ چندین هزار آدم درپاي جنازه میرفت هرچند که بدیدهٔ تامل نظر مي انداخت اصلا مرئي نمي شد که جنازه برسر انگشتان مردم میرود یا بر هوا میرود •

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محلهٔ دولتمندان کنار دریای پتنی دار السرور برهانپور سکنی داشتند

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبهٔ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویهٔ متکلمان می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانهٔ ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری کتخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان دربارهٔ شیخ عبد اللطیف مکرر می فرمودند که مارا شکر باید نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبد اللطیف را نیز با شیخ برهان اعتقاد بهم رسانده بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیهٔ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیدهٔ زمان بزبان خامهٔ صدق بیان جاری گردد بجاست - از هردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک دست کتابت کلام الله و تفسیر و دیگر کتب سلوک نموده وجه معاش خود بهم میرساندند و صائم الدهر بوده بعد افطار و ادای نماز عشا دو سه ساعت نجومی خواب نموده باز قبل از از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تهجد بتلاوت کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمهٔ چشم ایشان جاری بود - و از وجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلی سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تاکه دوچند سه چند آن بهر وجه تاوعائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دول و حکام نفرت تمام می داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول ننمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شماهم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمرانی باخلق الله می نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق می نگارد که چون عنایت الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهمرسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والاقدر رفته بر حقیقت گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیهٔ نقد تجویز کرده معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیواني از حضور عطا شود بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن بزرگ والا مقام بمطالعه درآورده بدست صدر داد صدر گفت هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین غلطي و گمان هم اسمي دیگري شاید نزد من آوردید اما درین حکم چهار صفت نوشته اند ازانجمله سیادت را انکار نمي توان نمود و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته‌اند تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب بیدماغ شده گفت ظاهرا مایهٔ توکل دارند سید در جواب فرمودند آري شخصی که تو محتاج اوئي لک و کرور مثل او محتاج آنند او کلیددار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی نسب که در آغاز

عنفوان جواني از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلدمکان بود ترک علائق دنیوي نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهي داده بودند *

سید سعد الله نواسهٔ شیخ پیر محمد سلوني که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود مي و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلي و نقلي و ریاضي و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب فقیري و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکهٔ متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختي بمردم میرسید سید پیغام می نمود بسیار موثر میگردید و باآبروي تمام درانجا بسر میبرد - در یک دو مقدمه که ازسید بمیان آمد و شریف گفتهٔ او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوي گردید - بعد ازانکه ازروی نوشتهٔ اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلدمکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربندر سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار درخدمت او ارادت خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلدمکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سید که بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر میشد و برای هرمطلبی که درحق کافهٔ آنام می نوشت درجهٔ پذیرائی می یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح نگار و حکیم دارالشفا از نوشتهٔ سید مرا بعرض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب الحکم بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با شفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که درکار ما مقدیند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و ازانها در مادهٔ مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک ننمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمهٔ اثناعشر ازروی مبالغه می نوشتند حضرت خلدمکان بفضلای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نیامده - ازانکه یک دو فاضل بندر سورت را نظر برمشربیت و سلوکي که سید با جمیع هنود و مسلمین و در بعضي اعتقاد صوفیه سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئي که هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

* بیت *

بنام آنکه او نامی ندارد * بهرنامش که خواني سربرآرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید برسید اعتراض این معنی نمودند که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیهٔ کمال صلاح آراسته بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبهٔ پیروي شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مي نمود که هرجا مجلس سماع و ساز بود نمی رفت بلکه درمنع آن تا مقدور مي کوشید و در محلهٔ که سکنی اختیار مي نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای سرود بلند سازد - و طعام خانهٔ حکام نمي خورد - و جمع کثیر باو گرویده بودند اما هرکه بخدمت او آمده می گفت مرید می شوم با زجر و ملامت درمنع این کلمه پیش آمده می گفت بگو آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو مي پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و زن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویهٔ روزگار نماید قبول خواهي کرد یانه او درجواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت که فرمودهٔ من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده اطاعت خواهم نمود و باز باو می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستي درخانهٔ تو نمي مانم برضامندي زن خواهی کوشید یا فرموهٔ خدا و رسول خدا بجا خواهي آورد بعده که مي گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد ازین مقوله گفتگوي نموده توبه میداد و تائب مي نمود تا آنکه سه چهار هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند هرکه براي او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و و پیشهٔ او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهدهٔ نفقهٔ زن و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جملهٔ نذري که می آوردند پنجم حصهٔ آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایهٔ تجارت خود ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش مي نمودند قبول نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که مصاحب حکام برای ترقی معاش میگردند و در مزاج گوئي و جذب قلوب اهل دول مي کوشند و حکام را رهنمائي بسوي خلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا مي نمایند و در مجلس آن جماعه سرود مي شنوند و رقص و سماع برمقابر بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر درذکر قوم جمعی که مرتکب بعضي بدعتهاي نامشروع خلاف کتاب

که درشب برات و عاشوره و عیدین رواج یافته میگردند و در براندختن رواج طعامي که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانهٔ یکدیگر مي فرستند و طعام وماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف رویهٔ عربستان و ایران و توران بعد خواندن مسلمین ومستحقین برسر سفره فاتحه مي خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالاي آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف مي نمایند هرچند عمل مشایخ شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان مي آورد لهذا بهر شهري که میرفت وعظ میگفت حکام و فضلا ومشایخ بالا و عداوت بهم رسانده در خفت او مي کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضي اکرم که آخر قاضي القضات حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضي درمیان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که بامیر مرتضی از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت مجموعي بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجلس قاضي حاضر گردید قاضي برسر حرمت تنباکو که در کدام کتاب وقول کدام مجتهد بنظر شما آمده که بااین همه مبالغه درحرمت کشیدن آن گفتگو می نمایید سوال کرد میرمرتضی انکار نمود که بدین عبارت من نگفته ام وگفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضي گرفتند بعده قاضي گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند برای مسلمانان دیگر که بنماز می آیند جا تنگی می نماید شما براي

وعظ جاي ديگر اختيار نمايند و كلمه و كلام درشت ازطرفين درميان آمد مير درجواب همين گفت كه آنچه موافق شرع شريف باشد حضرت خواهندفرمود و من هم تابع شرعم - اما بعده در ايامي كه حضرت خلد مكان بمهم تسخير قلعجات در پونا تشريف داشتند و قاضي اكرم قاضي حضور شده مخاطب باكرم خان گرديده بود مير مرتضي خود را بخدمت پادشاه رسانده كتابي كه مسمي بحق گو تاليف نموده بود گذراند پادشاه دين پرور دو سه ورق آن مطالعه نموده كتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمدلله ثم الحمد لله كه در عهد ما چنان مردم حق گو هستند - بپادشاه زاده محمد كام‌بخش فرمودند شما سيد را نزد خانهٔ خود جا داده آنچه ارشاد نمايد بسمع رضا بشنويد و موافق آن عمل نماييد و تكليف مدد معاش نمودند سيد والاقدر از قبول ابا نمود و بعد چند روز ديگر پادشاه فرمودند سيد ما مي خواهيم كه بشما خدمت احتساب يكي از شهر ها كه آب و هواي آنجا بشما موافق باشد بفرماييم سيد درجواب عرض نمود كه اگر احتساب مردم‌خاص مي فرمايند قبول مي نمايم و الا مردم عام‌اكثر شهرها بمن گرويده اند پادشاه فرمودند معني خاص و عام نفهميديم قاضي اكرم خان كه قابوي سخن مي جست بعرض رساند كه مراد سيد از مزار و مقابر بزرگان است كه وقت وعظ بالاي منبر مي فرمايند برسر قبر هر بزرگي كه طنبور و دهل و انواع ساز نواخته مي شود و سرود مينمايند استخوان آن بزرگ‌را برآورده بايد سوخت پادشاه فرمودند كه ما تا اينجا همراه نيستيم اگرچه سيد انكار نمود اما فائده نداد و

آبروئی که سید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانهٔ برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی سید بمرتبهٔ ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلای کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختی جوانان عشرت دوست و فضلای دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانهٔ خود رفته بر نیامد و درهمان ایام اجل موعود او رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت •

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطهٔ دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورگان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعهٔ خلدمکان باو رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته با امراي خاص و جمعي که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار خود را بلشکر رسانده داخل کلال بار گردید - همه امرا سواي اسدخان و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهباني اندرون کلال بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجذب قلوب و تسلي جمدة الملک اسد خان و دیگر امراي عمدهٔ رکاب و خدمهٔ محل پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن همراه رکاب بود تفریق نموده سزاولان شدید برای سرانجام باربرداري و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان هند و فرس برای جلوس دهم ذي الحجه قرار یافت - بشاه زاده بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شدکه بسرحد مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تارسیدن رایت ظفر پیکر درپیش قدمي جرأت ننماید - دران ایام محرر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمدآباد و فوجداري سرکار تهانیسر و کودره داشته بود نهم ذي الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چوبدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبري از حضور رسیده و شاه زاده را چه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داد گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتي نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده درخواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت بتقید گفت که شاهزاده را بهر تدبیري که دانید بیدار نمایید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بسیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماري بادشاه رسیده بود پرسید خلعتي که پوشیده رفته بود در بردارد یا نه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریبان گشته باچشم اشك آلوده برآمده در خلوت خانه محمد مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی که باخود برده بود بدست شاه زاده داده تسلیمات تعزیت و تهنیت سلطنت از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان ابتر خواهد شد قدر عالمگیر پادشاه خلق نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند روز آسمان بر مراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد ازان ابراهیم خان بفکر آن افتاد که خطبهٔ عید الضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود آخر قرار بران یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعهٔ عالمگیر پادشاه غازی برزبانها جاري نگردیده بود بعید گاه رفته خطبه بنام نامي اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم بر راه بود و انتظار میکشید که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد نگاه داشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار باکبرآباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه از راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را ماذون مي ساخت در اکبر آباد که مختار خان خسر بیداربخت صوبه دار بود و نه کرور روپیه سواي اشرفي و روپیه ضریب نواز که تا پانصد تولچه بوزن می باشد و طلا و نقره آلات غیر مسکوك موجود بود و باقی خان قلعه دار که خزانه در تصرف خود داشت انتظار مي کشید که از وارثان ملک هرکه پیشتر برسد خزانه و کلید قلعه حوالهٔ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و راي صائب بود اما آنچه درتقدير الهی بود بعمل مي آيد *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام‌بخش باحاطهٔ بيان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلعهٔ پرينده که چهل پنجاه کروه مسافت داشت رسيده بود که خبر واقعهٔ ناگزير پادشاه عالم ستان باو رسيد - محمد امين خان باتفاق جمعي بدون اذن و اطلاع محمدکام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانيد و از جدا شدن محمد امين خان تفرقه و فساد زياد در لشکر کام بخش رو داد و احسن خان عرف مير سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب ديگر مردمی که همراه مانده بودند کوشيده ازانجا بقصد تصرف قلعهٔ بيجاپور روانه گرديد چون نزديک قلعهٔ بيجاپور رسيدند بسيد نياز خان که قلعه‌دار بيجاپور بود پيغام وعده و وعيد لطف آميز برای سپردن قلعه نمودند سيد نياز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن مقابل دروازه کشيد - چون خبر واقعهٔ عالمگير تا رسيدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پيوست بعدآمد و شد پيغام که از احسن خان تردد و تدبير هاي نمايان بظهور آمد سيد نياز خان کليد قلعه را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قريب دوماه که از بند و بست شهر و اطراف خاطر جمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهزاري سرافرازی داده بخدمت بخشيگري مستقل گردانيد و حکيم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سیداحمد و سیف خان و حکیم محمدمهدي حیدرآبادي و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهي و والا شاهي را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه بدین مضمون جاري ساختن فرمود * * بیت *

در دکن زد سکه برخورشید و ماه * پادشاه کام بخش دین پناه

بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر قلعهٔ واکنکیره گردید - و سید نیازخان یک دو منزل رفاقت نموده وقت شب خیمهٔ خود را چنان امتاده گذاشته فرار نموده خود را باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان قلعه‌دارنموده پیشتر بقصد واکنکیرا که‌بعد خبر واقعهٔ حضرت‌خلدمکان بتصرف پریانایک‌رفته بود متوجه‌گردید بعد ازانکه بپای قلعهٔ‌واکنگیرا رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیري نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داري بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار گذاشته متوجه ملک گیري گردید - ازان که میان تقرب خان و احسن خان در عالم همچشمی سوء مزاج بمیان آمده بود تقرب خان قلعه داري گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگري مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد ازانکه محمد کام بخش خود بپای قلعهٔ گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن قلعه استادگي نمود و بدنامي آن باحسن‌خان عائدگردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معاني محصول داده درگرد آوري رسد ميکوشيد تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادي بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهي می گردد و کام بخش مانع آبادي بازار احسن خان گشت اين معني بر طبع احسن خان نظر بر حسن عقيدت و جانفشاني که در خدمت کام بخش مي نمود بسيار ناگوار گرديد و جهندهٔ بازار خود را شکسته نزد تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلي احسن خان نموده برای تسخير قلعهٔ کرنول که يوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعين نموده پسر خرد خود را بطريق توزه همراه او نمود يوسف خان از سپردن قلعه سرباز زده بعد پيغامهای وعده و وعيد و دواندن مورچال سه لک روپيه برای سرکار داده احسن خان را راضي ساخته برخيزاند - و بعد آن طرف ارکات که داؤد خان افغان پني فوجدار آن ضلع بود احسن خان برای ملک گيري مامور گرديد و تردد های که از احسن خان در جانفشاني باوجود کمال عسرت که بر تمام لشکر فاقه می گذشت دران طرف بظهور آمد - اگر بتحرير تفصيل آن پردازد باطناب کلام می کشد لهذا باقي ذکر محمد کام بخش بر محل موقوف داشته بتحرير سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می پردازد *

اعظم شاه دهم ذي الحجه بر تخت جلوس نموده بدين سکه دکن را پر آوازه ساخت * * بيت *

سکه زد در جهان بدولت و جاه * پادشاه ممالک اعظم شاه

و امرای قديم پادشاهی و والاشاهي و اکثر اميران رکاب را بعطای خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعيدهاي لطف آميز نواخته و

امیدوار ساخته و سط ماه ذي الحجه باتفاق جمدة الملك امیرالامرا اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین محمد خان و صفوي خان که تازه از ایران رسیده بخدمت بخشیگری سرفرازي یافته بود و تربیت خان میر آتش و چین قلیچ خان بهادر که در همان ایام از صوبه داري بیجا پور رسیده بود ومحمدامین خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان خان دکني که هردو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و سید مظفر خان اسدخانی و راجه رام‌سنگه‌هاره و دلپت راو بندیله و جمعي دیگر از امراي نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر می گردد بقصد مقابلهٔ شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد رسیدند شنیدند که‌حمید الدین خان بهادر بسر قبر حضرت عالمگیر که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته مجاور گردیده بعده‌که برای فاتحهٔ‌مرقد حضرت‌عالمگیر تشریف‌بردند دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل خجسته بنیاد شدند منصور خان روز نهاني را که بحکم عالم گیر برای جاری نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علي بخصمت کعبة الله حاصل‌نمود - بعده‌که بسواد دارالسرور برهانپور رسیدند یک دو مقام نموده بعد بند و بست ضروري کوچ فرمودند - محمد امین خان بهادر و چین قلیچ خان بهادر که‌مخاطب بخان‌دوران گردیده بود از بعضی وضع و سلوك اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترك رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبهٔ لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبهٔ لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطار های شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذي الحجه خبر واقعهٔ پادشاه بپشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دویم آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینهٔ رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود بعد عرض فرمودندکه جان نثار خان کهاز نمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثاني فتح الله خان است در هرجا اکبرآباد با پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام طلب امیران و شاه زاده معز الدین که صوبه دار تهته بود و اعز الدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعي که گمان فدویت و هوا خواهي برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند و منعم خان که بمجرد رسیدن خبر واقعهٔ پادشاه بفکر نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محلهٔ سپاه و توپخانه نموده با فرد موجود ساختن چهل لك روپیه ملازمت نمود و تسلیمات سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد - حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارك که در سلخ محرم و غرهٔ صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزدن سکه و خواندن خطبه بنام نامی خود حکم فرمودند و امیران همرکاب مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقرهٔ سفید بخت را شرف رواج زیادهٔ از اندازه روي داد - اگرچه حکم نمودند که نیم ماشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن درحضور لکها مسکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طلب و داد و ستد بهمان وزن سابق محسوب مي نمودند رائج نگردید - و براي طلب پادشاه زاده محمد معز الدین صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزاری پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعزالدین پسر محمد معزالدین را منصب هشت هزاري سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را غائبانه بعطای منصب هیجده هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبرآباد بنام محمد عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزاری پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزاري نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظیم را بهفت هزاري دو هزار سوار سرافرازي بخشیدند و منعم خان را از پایهٔ هزار و پانصدي مراتب چهار هزاری دوهزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه و خطاب خانه زاد خان عطا فرمودند و بهادر علي خان را مخاطب باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب هزبر خان سربلندي دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیرهٔ سعد الله خان را بمنصب چهار هزاري سه هزارسوار و علم و نقارهٔ سرفرازساخته بهراولي فوج بادشاه زادهٔ کلان محمد معزالدین ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدي بود سه هزاری دوهزار سوار نموده از عطاي نقاره بلند آوازه گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب

قلیچ خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و محمد سعید ولد اصالت خان را بخطاب سیف الله خان امتیاز بخشدند و دیده مغل خلف آغر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند و بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاری از خانه زادان ورشناس و ملازمان کارطلب والاشاهی را که اگر بتحریر تفصیل هریک پردازد ازسررشتهٔ اختصار باز می ماند بعطای اضافه و عنایات دیگر بر هم دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی آینده خورسند گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانهٔ لاهور گرفته کوچ فرمودند بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهي پیشکش نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آباد مضرب خیام ظفر انجام فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظیم (متضمن برینکه بعد رسیدن نزدیک شهزادپور برخبر واقعهٔ ناگزیر جد بزرگوار اطلاع یافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده بگرد آوری فوج و دلاسای تمن داران عمدهٔ آن نواح و تسلي و رعایت فوجداران صاحب فوج پرداخته زیاده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباد رساند و مختار خان صوبه دار را مغلوب هراس و بیدخل ومحصور ساخته اموال اورا بضبط در آورده باقیخان قلعه دار را نیز مستمال نموده براي سپردن مقالید خزائن انتظار مقدم سعادت توام میکشد - سلطنت سواد اعظم هند بران زیبندهٔ تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال همایون فال بفرخی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مژدهٔ

فرحت اثر شکون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون خبر تسخیر اکبرآباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقي خان قلعه‌دار که براي سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت بمیان آورده انتظارمقدم‌سعادت اثرمي‌کشید از زبان منهیان و اخبار نویسان معروض گردید - گویند باقي خان در سپردن کلید قلعه و خزانه ازروي عجز و نیاز بخدمت‌پادشاه زاده محمد عظیم التماس نموده که‌اگرچه قلعه و خزائن‌تعلق بهر دو وارث‌تاج و تخت‌دارد اما هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مفاتیح خزانه مع قلعه خواهم سپرد و هیچ احدي را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت پشاور نظر بر تردد محمد اعظم‌شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه خواهد رسید *

القصه بعد شرف نزول دارالخلافت و رسیدن عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد عظیم حکم‌شاهانه نواختن فرمودند - و خان زمان را نزد محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان که قلعه‌دار دارالخلافت بود فرستاده به‌پیغام عنایت‌آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفي و دوهزار روپیه نذر همراه خان‌زمان فرستاد که از طرف محمد یارخان‌آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعي از بند هاي پادشاهي و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهاي میمنت نشان و بدست‌آوردن سي لک‌روپیه از خزانهٔ دارالخلافت و سرانجام

بعضي مطالب ضروری اوائل ربیع الاول کوس توجه رایت ظفر آیت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و وسط ماه مذکور در سواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب خیام ظفر انجام فرمودند - و پادشاه زاده محمد عظیم مع پسر شاه زاده محمد کریم شرف اندوز ملازمت گردید - باقیخان قلعه دار با مقالید قلعه و خزائن سعادت آستان بوس دریافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانده و مورد الطاف و عنایات بي پایان گردید مبلغ نه کرور روپیه را اشرفی و روپیه باختلاف روایت سواي طلاآلات و نقرهٔ غیر مسکوک که از جملهٔ بیست و چهار کرور روپیهٔ فراهم آوردهٔ صاحبقران ثانی بعد از خرچ نمودن حضرت خلد مکان که بیشتر در مهم ملک دکن بصرف درآمده بود و بروایت دیگر مع اشرفی و روپیهٔ غریب نواز که از صد توله تا پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرفیهاي دوازده ماشه و سیزده ماشهٔ عهد محمد اکبر پادشاه سیزده کرور محسوب می نمودند بعرض رسید حکم شد که عجالة چهار کرور روپیه را اشرفي و روپیه بر آورده ازان جمله سه لک روپیه بهریک از پادشاه زادهٔ رکاب که نه لک روپیه باشد و سه لک روپیه بخان زمان بهادر مع پسران و لک روپیه بسادات بارهه و لك روپیه باغرخان و مغلیهٔ همراه او بدهند و بهمین دستور بهمه بند هاي پادشاهي که در رکاب بودند و نوکران سابق که هشت ماهه نه ماهه طلب داشتند - و دو ماهه بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عمدهٔ تمام کارخانجات و خدمهٔ محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درویشان صاحب ریاضت و ارباب حاجت خرمن خرمن روپیه و دامن دامن اشرفی ببخشش

در آوردند جمله دوکرور روپیه بتعیین سزاولان شدید بقسمت درآمد - گویند در تقسیم زر بمرتبهٔ تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب دست خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافهٔ پنج هزاری پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف و القلم وزیر با فرهنگ جملة الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پنده پرداخته امرای کارزار دیدهٔ رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمس و قول و چنداول مقرر ساختند - و آغرخان را بخدمت قراولي مامور فرمودند - و پادشاه زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از زر فراهم آوردهٔ صوبهٔ بنگاله همراه داشت محلهٔ سي هزار سوار داده مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد - اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه‌دار گوالیار بود و در خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم بر راه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما ازانکه از غلبهٔ تسلط و اجرای حکم و سکه و خطبهٔ محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست که رعایت نماید و دبدبهٔ محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاه‌زاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت بنحر فکر فرو رفته ازانکه خود را در عقل و رای صائب معلم ثالث میگرفت در عالم عاقبت اندیشی چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از قدیم الخدمت شاه عالم گفته می شوم اما بدل و جان از بندهای عقیدت نشان آن جنابم و ارادهٔ ملازمت عزم جزم نموده در فکر سرانجام برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمی آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این ارادهٔ پدر غلام فوج برای گرفتن و بردن عاجز تعین نموده امید وارم که از راه فضل و کرم قبل از رسیدن فوج آن بلای عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون بخدمت شاه زادهٔ محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت احرام رکاب بقصد جانفشانی بسته محمد اعظم شاه فوج برای بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هرجاکه زود فوج برسد همراه آن روانه شده برای طرف ثانی عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید لیکن ازینکه یا سپاه برای طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد و باربردار میسر نیامد بسیاری از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که دانست جریده خودرا با چند سوار معدود که قدری بار بردار ازطرف

پادشازاده محمد عظیم نیز در راه رسید خود را بفوج شاه عالم رسانده ملحق گردید - ازانکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم و گذرانیدن سیزده چهارده سال برفاه حال در تعلقهٔ قلعه‌داري و فوجداری و جاگیر سیرحاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخود آورده بعرض رساندندکه با سه چهارفیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف مرضي شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجهٔ آن چنانچه بگزارش خواهد درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمهٔ چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده که محمد اعظم شاه با توپ خانهٔ رکاب قریب سی و پنج هزار سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدهٔ مزاج گرفتهٔ حضور متوجه پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز جنگ را که در برار بود همان جا نگاه‌داشته بطریق قافله سالاري که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع مراحل و طی منازل می‌نمود - اگرچه از عطاي اضافه و ترقي مراتب و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا مي کوشید اما در تقسیم دادني و طلب سپاه و عطاي مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه امساک را کار مي فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش بعرض میرساندند از راه غرور و تهوري که داشت بعدم احتیاج لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت برزبان مي آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق رویهٔ او که داشت علاوه خراش خاطر ها و افسردگی دلهای همراهان مي گردید - بعده که از دار السرور برهان پور عبور واقع شد چین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجارهٔ لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد ازانکه از آب هانديا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند ازانکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیرهٔ سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطهٔ خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود اورا با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشهٔ مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنهٔ سلطان پور نذر بار رساند و او پارهٔ سرانجام ضروري راجه ساهو نموده از تعلقهٔ خود و سلطان پور باعزاز گذراند و ازآنجا آنبو نام سرهنگهٔ معروف بپاند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می‌شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنهٔ سلطان‌پور درتصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقهٔ وطن و قلعهای سر بفلک کشیدهٔ موروثي او که دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحهٔ خلد مکان باز

بتصرف غنیم لئیم رفته بود رساند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرور از راه نفاق با رانی تارابائي زن رام راجا رفاقت نمودند خود را براجه ساهورسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگرآمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینی که واقعهٔ حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده ازانجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و درینولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هرچند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازي نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینهٔ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو برمحل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر اصل مدعا معطوف مي سازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکرجهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النسا بیگم را که همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمهٔ دیگر زیادتی محل خلد مکان وتوابع خود با امیرالامرا امد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری وخزانه و جواهر آلات مع قبیله اکثری از امرای همراه در قلعهٔ گوالیار نگاه‌داشت و چندی از پرد گیان محل را با قدری جواهر و اشرفي همراه گرفته پارهٔ زر در طلب سپاه داده شاه زاده بیدار بخت را هراول نموده فو الفقار خان را مع خان عالم و منور خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیله و رام‌سنگه هاره و جمعي دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول بیدار بخت نموده و خود پادشاه زادهٔ والا جاه و جمعي از امرای نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تربیت خان و امان‌الله خان و مطلب خان و صلابت خان عرف سلطان نذر و عاقل خان عرف شیخ سلطان و صفوی خان بخشي تازه از ولایت آمده وسید شجاعت خان و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدهٔ ایران و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد پاشنه کوب هراول روانه شده بافوج قریب بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت و تهوری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بسبب تنگی خزانه که در رساندن زر بسپاه امساک مي نمود و شهرت زر پاشي و گنج بخشي طرف ثاني انتشار یافت بیشتری از سپاه و تمن داران با نام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زاده محمد عظیم و شاه عالم رفتند - نقل مي نمایند که خبر رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامهٔ نصیحت آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامهٔ مبني بر تقسیم ملک نوشته از جملهٔ شش صوبهٔ دکن چهار صوبه مع صوبهٔ احمد آباد بشما آرزاني داشته سواي آن یک دو صوبهٔ دیگرهم بشما تواضع مي نمایم و نمی خواهم که خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهرهٔ از ایمان دارند ظاهر است که‌مقابل خون یک مسلمانی که ناحق ریخته شود خراج ملکي اگر بکفارت آن دهند تلافی نمي تواند شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کردهٔ داوردادگر راضي شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافي دست بر نمي دارند و مطابق فرمودهٔ پدر بزرگوار که خداوند مجازیست و بموجب حکم خداوند حقیقي وصیت نموده راضي نمی شوند و باظهار شجاعت و تهوري خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که برسر ملک فاني که باهم نزاع داشته باشیم‌عالمي بشآمت‌ما و شما زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحددر میدان معین بمقابله پردازیم و • بیت •

به بینیم کزما بلندی کراست

و پادشاه حقیقي باعانت که مي پردازد چون شما مقابل شمشیر خود دیگری‌را موجود نمیدانید براي شما صرفه درین کار زاراست باز واهب بي منت کرا یاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بینان خورده گیر نظر بر تهوري و پردلی که محمد اعظم شاه فیل پیکار داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعیهٔ قتال و جدال می کوشید این پیغام بعید می‌نماید اما از راوي ثقه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گرديد که شخصی که واسطهٔ پیغام بود وقت رساندن پیغام با او رفیق بودم - و نیز از زبانی جمعي که مدت بر رویهٔ هردو زبدهٔ اولاد تیموري محرم و همدم بودند و طریقهٔ انصاف از دست نداده نقل مي نمودند برینکه هرچند مقابل تیز جلوئي محمد اعظم‌شاه که کوس دلاوری او عالمی را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمی نمود و بخونریزی مسلمانان راضي نمي شد لیکن بعده که کار بکارزار و مقابله باخصم مي کشید هرگز در استقامت و حوصلهٔ او خلل نمي پذیرفت چنانچه شاهد این مقال است که اگر جبن او برشجاعت غالب می بود و از خون ناحق ریختن مسلمانان تقرب نمیداشت بعد فتح و جلوس برتخت وارثان تاج و سلطنت و مدعیان ملک و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا مطلق‌العنان باخود نگاه نمی داشت - و درین مابین هرگاه مقربان و همدمان شاه عالم باظهار بسیاري لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات غرور برزبان می آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته میگفت تکیه بر لشکر و خزانه و شجاعت‌نمودن خلاف طریقهٔ دیندار یست اختیار پادشاه حقیقی است * * بیت *

مراورا رسد کبریا و منی * که ملکش قدیم‌است و ذاتش غنی

آري گاه گاه برزبان او جاري مي گرديد که برادر ما بشجاعت و پردلی خویش آن قدر غره است که شاید در حملهٔ اول از راه تیز جلوئي خود را در تهلکهٔ بلا اندازد و اغلب از روي غروري که دارد آرزوي سلطنت باخو ببرد *

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آنچنین برمالیده این شعر خوانده • بیت •

چو فردا برآید بلندآفتاب • من و گرز و میدان و افراسیاب

بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیجده کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغهٔ توپخانه با چندی از بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را درتصرف خود آورده نگذارند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه می خواهد که از گذر طرف سمو گذهٔ گذشته اکبر آباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک سرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیرنامی صاحب فوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج بندی پرداخته بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه شاه زادهٔ نامدار فرمودند که بادیگر امرای کارزار دیدهٔ رزم آزما

خصوص چغته خان بهادر فتح جنگ و حسن علي خان و حسين علي خان مع برادران و ديگر سادات شير نبرد بارهه و بهادر علی خان و اله وردي خان و هزبر خان و تهور خان و رستم دل خان و و سادات خان و سيف خان و شهامت خان و عنايت خان نبيرهٔ سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار خان و آتش خان و راجه جي سنگه نبيرهٔ راجه رام سنگه و راجه انوپ سنگه و باز خان افغان با بسياری از دلاوران ايران و توران و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلادت پيشه مستعد و آمادهٔ مقابلهٔ خصم باشند و ديگر بهادران رزم ديده طرف جرنغار و برنغار و فوج يلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر يکی طرفي مستعد کارزار و چشم برراه فوج خصم گرديدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرايش فوج خود نموده و نظر بر بسياری فوج برادر نگذاشته بي آنکه بمنصوبه و تدبير جنگ پردازد ازراه تهوري مانند شيرغران که خود را برگالهٔ گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گرديد و از يک طرف همراه شاهزاده محمد بيداربخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و خان عالم و منور خان که از تهور پيشگان دکن گفته مي شدند و امان الله خان و خدابنده خان و راو دلپت بنديله و رام سنگه هارا و سترسال پسر رتن راتهور و مرشد قلي خان پسر مصطفی قلي بيگ رنگنه که از بندهای قديم الخدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و خدمت داروغگي توپخانه هر بلندی يافته بود با ديگر نام آوران جنگ جو و توپخانهٔ آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد والاجاه طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبيرهٔ اله وردي خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ والا شاهی و جمعي از مردم عمدهٔ کار طلب همراه شاهزاده هراول و ازطرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پني و عمر خان و عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمي و عبد الله خان و صلابت خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و میرزا صدرالدین محمد خان صفوي و صفوی خان که هردو ازخاندان پادشاه ایران گفته می شدند وجمعي دیگر از جلادت کیشان ایران و افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلادت کیش که ترتیب فوج بندی از تیز جلوئی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل برسر پیش خانهٔ شاه عالم رسیدند - رستم علي خان و جمعي دیگر که همراه پیش خانه بودند با مردم توپ خانه ساعتي بمقابلهٔ هراول پرداخته چند نفر بکشتن داده روبهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج رفت و خیمه را آتش زده سوختند و هرچه توانستند بغارت بردند و داروغهٔ توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم شاه آوردند گفت کیستي عرض نمود داروغهٔ توپخانه بودم و میدام گفت بگذارند - شاه زاده محمد عظیم که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بود خبر یافته با فوج سنگین خود بمقابله شتافت و از هرطرف فوجها مانند سیلاب بلا مقابل فوج هراول اعظم شاه پیهم رسیدند ازین خبر که در فوج شاه عالم انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر مقربان اعظم شاه عرض نمودند که صلاح دولت درین ست که امروز شادیانهٔ فتح بنوازش درآید و همین جا حکم خیمه زدن فرموده قرار مقابله بفردا نمایند از دبدبهٔ شهرت فتح امروز و آوازهٔ تهلط خبر

مقابله بفردا تنزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاري از نام آوران آن‌طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعي دل‌باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در استقامت شاه عالم نیزخلل تمام راه یابد و دل‌باخته بلا اختیار فرار نماید محمد اعظم شاه بر آشفته درجواب گفت این مصلحت زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودي که بیشتري از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج خود تعین نمود - هیجدهم ربیع‌الاول مطابق بیست و نهم خور داد سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب کورهٔ حدادي شده بود در میدان جاجو که بفاصلهٔ هفت هشت‌کروه اکبر آباد است فوجهارا باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *

رقم سنج شهنامهٔ زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار

که چون شدمقابل بهم‌هردو فوج * طپش زد بدلها چودر بحرموج

ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوي محمد عظیم و محمد رفیع خراساني که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و بازخان و چندي دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریاي‌غیرت که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و از هردو طرف صداي توپ و غرش بان جانستان بهم آوازي کوس و کرناي رزم غیرت افزاي دلاوران‌آن دشت پر وحشت‌گردید و دلاوران رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگي غرق آهن بازنجیرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هرطرف که رومی آوردند رستخیز عظیم برپا می گردید *

* بیت *

چوگشت از دو سو لشکر آراسته * جهانی بپرخاش بر خاسته
دهاده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هرسوی
زبس خون که از کشتگان شدروان * محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شداز تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز

درین دار وگیرو باریدن گوله و تیر راودلپت بندیله و راجه رام سنگه هارا که هردو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند - و ازطرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحه آتش پیکار شعله ور میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت برافرشته بودند نعره زنان قابل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش راندند و منور خان بی باکانه بحملهٔ رستمانه نیزه طرف شاه زاده انداخت محمد عظیم نیزهٔ اورا رد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچلهٔ کمان در آورده چنان بسینهٔ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در چشم او تاریک گشت با دیدهٔ پر آب مع نیزهٔ آبدار بر شاه زادهٔ فیل پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزهٔ اورا نیز رد نموده و ازگلولهٔ تفنگ جلال خان خان عالم نیز ازپا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و بسیاری از بهادران بمدد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علي خان بارهه و عنایت خان نبیرهٔ سعدالله خان رسیده بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیداربخت مستانه وار فیل مقابل فوج خصم رانده داد مردانگي داده بحملهاي پیاپی عرصه بر دلاوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علي خان و حسین علي خان با دیگر برادران بارهه خود را ازفیل انداخته با جمعي ازدلاوران حملهای رستمانه بروي کار آوردند و رستم علي خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزادهٔ هردو برادر می شدند شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامي بود و مست علي خان بخشي خانگي محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارههٔ فوج بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهاي کاری گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاه زاده بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاری از همراهان شاه زاده بکار آمدند از زخم گولهاي پیاپي جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه دود آلودهٔ جگر سوز شعله افروز از سینهٔ پر اخگر برکشید و مانند پیل مستي که خود را بر کوه پر از شعلهٔ آتش زند فیل مقابل فوج خصم رانده و حملهاي رستمانه و نبرد بهادرانه می نمود و بهر تیری صفدري را از خانهٔ زین سرنگون مي ساخت از هر خدنگی حوضهٔ فیل بهادري رنگین مي نمود و هر اجل رسیده که مقابل او مي آمد از تیر شصت عدو دوز او بخاک هلاک می افتاد *

* نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تنی را ز پیوند جان باز کرد
در افکند خود را دران کار زار * چو شیری که گور افکند در شکار
برآمد خروشی ده و دار و گیر * چو باران ببارید ژوبین و تیر
گران جنگ رستم پدیدی بخواب * شدی از نهیبش دل و زهره آب
تردد و تهوری که ازان زیبندهٔ دودمان تیموری دران معرکهٔ کارزار
بعرصهٔ ظهور آمده و کوشش و کششی که ازان تهمتن والا نسب
بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است
اگر داستان بی لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان
می رسید کوس شهرت تهمتنی آن صفدر بافسانه و داستان کذب
آلود میگردید - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که ازمبارزان مشهور
گفته می شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود
الحال تردد و جانفشانی شیر خوددرین میدان ملاحظه نمایند و از
اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجاآورده داد مردانگی داده ازپا
درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از غبار رستخیز و دود باروت هیچ
احدی بحال دیگری نمی توانست پرداخت گولهٔ زنبورک بشاهزاده
والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان فیل او درهمان حال از
زخمهای پیاپی افتاده بود رسید کار او تمام ساخت - و درهمان حال
گولهٔ اجل اندرون سواری حوضهٔ فیل والا جاه رسید و زوجهٔ او
جان بحق تسلیم نمود - و فیل سواری والا جاه که دران آشوب
قیامت ازدمات غرش بان و زخم گولهای شرر بار لاش آن نو نهال
سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار می گردید و بروایتی
از لشکر برآمده راه اکبرآباد پیش گرفته بود و احدی از لشکر طرفین

بحال او نمي پرداخت بلکه هرچند محمد اعظم شاه می خواست که از احوال آن شاه زادهٔ جان باخته اطلاع یابد دران آشوب اثري پیدا نبود - و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان مع پسران و شیر نبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نبیرهٔ سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پاني پتي و قایم خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زادهٔ محمد عظیم و دیگر شاه زادهاي نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و صداي دار و گیر باد تندي که یاد از دم صور محشر میداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیري که بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره و بکتر مي گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونهٔ صرصر عاد و ثمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد مي آمد حکم ساچمهٔ تفنگ مي داشت خلاف بان و تیر و گولهٔ لشکر محمد اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل نارسیده بر زمین می افتاد - نقل مي نمایند که دران حالت تربیت خان ازطرف اعظم شاه عمدا دو بندوق جانب عظیم الشان خالی نمود هر دو خطا شد در همان حال گولهٔ بندوق بسینهٔ او خورد و در همین آن تیر هوائی نیز بر دهن او رسید و جان در باخت - بهرحال دران گرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود •

• بیت •

ز گردي که بر خاست در رزم گاه • جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می جست باصد چراغش سپهر
دران دار و گیر قیامت آشوب باوجود اثر غلبهٔ فوج شاه عالم از
حملهای رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهای
کاري در اولاد چغته بسکه و مهر ختم بهادري رساند نزدیک بود که
بسیاري از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریای
غیرت نیاورده از پیش آن شیر بیشهٔ جلادت رو بهزیمت آرند -
وعنایت خان پسر لطف الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وسلطان
خان و تهور خان و چندي از سادات نامی بارهه جمله چهارده
پانزده سردار نامي لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاري گلگونهٔ
سرخروئي زخم بر داشتند - و از لشکر اعظم شاه تربیت خان که از مدتی
داروغگي توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین
اوان ازو تغیر نموده بودند و صغوی خان بخشي تازه از ایران آمده
و مرشد قلي خان که در همان روزها داروغهٔ توپ خانه شده بود - و
کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و سید
یوسف خان پلولي که خود را بفیل شاه زاده محمد اعظیم رسانده
ز بنها خالي نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و
مست علي خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان
و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان
قریب پنجاه و دو نفر نامي فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم
رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانسامان بود و
عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشي داشت و
امان الله خان زخمهاي کاري برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها وديعت حيات نمودند - و ميرزا صدر الدين محمد خان بخشي وعمر خان و ظفرعلي خان با جمعي ديگر از مردم با نام و نشان زخم برداشتند - درين ضمن برلب ذوالفقار خان زخم كم نمائی رسيد چون ديدكه كار از دست رفت و بسياري از همراهان مبارز پيشه كشته و زخمي گرديدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گرديده كه اميد نجات نمانده خود را بمحمداعظم شاه رسانده گفت بر ديگر پادشاهان وجد وآباي شما نيز ازين قسم ماجرا گذشته كه بريده از لشكر برآمده تقاضاي وقت را از دست ندادند في الحال مصلحت درين است كه پا از معركهٔ كارزار كشيده خود را جائي بايد رساند تا باز اگر طالع مدد نمايد بتدارك مي توان پرداخت محمد اعظم شاه ازين سخن برآشفته جواب داد بهادرجي شما جان خود را در هرجا كه خواهيد سلامت ببريد حركت ما ازين گل زمين متعذر است پادشاهان را تخت ست يا تخته - بعده ذوالفقار خان كه حميد الدين خان نيز رفاقت او كرد راه گوالیار اختيار نمود دران حال آن شاه گم گشته سپاه كه زياده از دو صد سه صد سوار رفيق روز بيكسي يار نمانده بودند خود را ميان چندين هزار سوار و تير و گولهٔ آتش بار گرفتار ديد بفرياد آمد كه شاه عالم بامن جنگ نمي نمايد خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالي تبار را كه بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده در محافظت او از صدمهٔ تير و گوله مي كوشيد آن شاه زادهٔ شير نبرد بدان سن ميخواست جوهر شجاعت تيموريه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت از می نمود چون دو سه فیلبان فیل سواري محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پاي خود دررکاب سفر آخرت مي دید ازراه غیرت و شجاعت خودداري نموده پاي خود از حوضهٔ بر آورده فیل را مي خواست نگاه‌دارد و پیش راند نمي توانست درین حال که آفتاب عمر او نزدیك بغروب بود تیري بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت - رستم علي خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را بالاي فیل رسانیده سر اعظم‌شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صداي شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعهٔ محمد اعظم شاه یافته اند هاي محمد اعظم * بیت *

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علي خان سر محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آوردهٔ رخسارهٔ خون آلودهٔ محمد اعظم شاه را بدندان ناپاك خود ازروي غضب گزید بعد ازان بر پاي فیل شاه عالم انداخته زبان به تهنیت و دست بآداب تسلیم‌کشاد بهادر شاه از مشاهدهٔ گزیدن آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیده گردانید - و هر چهار شاهزاده و خان‌خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهنیت فتح بجا آوردند - و شاه زادهٔ عالي تبار و بیدار دل وسعیدبخت را با دیگران حاضرساختند - و سوای جواهر و اشرفی که در حوضهٔ فیل محمد اعظم شاه بود بتاراج رفت - خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط در آمد - و شاه عالم خیمهٔ مختصر استاده نموده فرود آمده دو رکعت نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالي تبار پسر محمد اعظم شاه و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت برسر آنها گذاشته بمژدهٔ امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم پیغام تسلي و پرسهٔ ماتم نمودند - و خان خانان را درآغوش مرحمت گرفته از راه کمال قدردانی فرمودند که آنچه یافتم از سعي و تردد و جانفشاني شما بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضهٔ همایون پادشاه برده مدفون سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده سراورا بچرخ برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتداي عهد تیموریه هیچ پادشاه بهیچ امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و تسلیم منصب هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند - و از جملهٔ دولک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار نموده خلعت بخشي سيوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا بخطاب خانه‌زاد خان بهادرساخته سربلندی بخشیده تسلیم چهار هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هرچهار پادشاه زاده را منصب سي‌سي هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه مقرر فرمودند و محمد معز الدین‌مهین اختر سلطنت را مخاطب بجهاندار شاه بهادر و محمد عظیم را ملقب بعظیم الشان بهادر و و رفیع القدر را بخطاب رفیع‌الشان بهادر وخجسته اختر را مخاطب بجهانشاه‌بهادر ساخته‌هرچهار اختربرج سلطنت را حکم‌نواختن نوبت بحضور وسوارشدن‌برنالکي که‌بصورت‌تخت‌روان ساخته‌بودندفرمودند - و ارسلان خان کاشغري را که خواهرزادهٔ مهر پرور حرم محترم پادشاه بود مخاطب بچغته خان فتح جنگ ساخته هفت هزاری هفت هزار سوار نمودند و دیگر همه‌خانه‌زادان قدیم و امراي رکاب‌که ازانها تردد و جانفشاني بظهور آمده بود بعطاي اضافهٔ نمایان و فیل و جواهر و تبدیل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر مي گردد مگر هرجا که ضرور داند برمحل بزبان قلم خواهد داد برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته‌شدن محمداعظم‌شاه بگوالیار رسید حیمه‌بخیمه صدای زاري و نوحهٔ‌آشوب قیامت برپا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب النسا بیگم که خواهر اعیاني محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزیت بتقدیم رساند و به تسلي دیگر پرد گیان حرم پرداخته باتفاق عنایت‌الله خان‌که دیوان خزانه رقم بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بتهیهٔ روانه شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمهٔ محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النسا بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داري کهاز نواب زیب النسا بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانهٔ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمهٔ محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریك بعد عطاي خلعت ماتمي یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان سلطنت بقبضهٔ اقتدار وکیل می بود نموده بعطاي چهار قب و پنج اسپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ مرصع سرافرازی بخشیده بنواختن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمدهٔ مصلحت محمد اعظم شاه بود اما درجواب فرمودند که اگر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عمومی خود نمایند - ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار نموده مخاطب بصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ ساخته بخدمت میر بخشیگری بدستور سابق بحال داشتند - و میرزا صدرالدین محمد خان صفوی را از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز خان صفوی معزز ساخته تسلیم بحالی خدمت تن بخشی فرمودند - مختارخان ناظم معزول صوبه دار اکبرآباد را بحال نموده مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانسامانی ساخته فرمودند که در صوبهٔ اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و فیل باو مسترد سازد - حاصل کلام همه اکابر و اصاغر پادشاهی و والاشاهی بانعام لکها و اضافهای نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطای جواهر و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذو الفقار خان تقاضای مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبهٔ وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه لازمهٔ اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خانان بظهور نیامد - و باز روزی که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - وازانکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمي عهد حضرت عالمگیر لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور نیابت وکالت پدر را صمصام الدوله سرانجام دهد و آصف الدوله نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد رفته بلا هرج سفر دائمي بفراغ خاطر ایام پیرانه سالي را بسر برد لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالي و ملکي بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امور سلطنت نبود - حکم فرمودندکه حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می نوشته باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامی و نیک نفسي و بی طمعي و استقلال سرانجام می داد و در اجراي کار خلق بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعین می نمود که کاغذ ارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جملهٔ نیکنامي و ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالهٔ خوراک دواب منصبداران است مجملي ازان مي نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکان آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان مقرر کرده بودندکه منصبداری که برو خوراک دواب لازم مي گردید باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباقي که پادشاه خود دستخط یک آنار و صد بیمار نموده بودند بغان شب محتاج بودند بعد سعی و تردد بسیار از جملهٔ قلیلي جاگیر می یافتند هرچند جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ دواب وفا نه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد وکیل اورا مقید ساخته بزجر و خفت تمام از خرچ دواب طلب و

باز خواست می نمودند و هرچند وکلا استغاثهٔ این تعدی بخدمت پادشاه نمودند داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگی قسمی خاطر نشان پادشاه می کردند که فریاد آن جماعه بجای نمی رسید و عالمی ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفای وکالت می نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد بعده که بمنصبداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرچ دواب دامها از جملهٔ طلب ذول او وضع نموده تتمهٔ تنخواه نمایند درینصورت کسالهٔ خرچ دواب از سر منصبداران و وکلا بالکل ساقط گردید بلکه فی الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند *

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نیز بهرهٔ داشت کتابی مسمی بالهامیه در علم سلوك و تصوف تالیف نمود که باعتقاد متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات پا از جادهٔ شرع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در سکهٔ روپیه و اشرفی نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلده نویسند و در خطبه امر نمودند که نام نامی شاه عالم بلفظ سید مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلهٔ صاحبقران بلکه از شروع سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکی از پادشاهان سلف هندوستان از روی تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل و اسم جد و آبای او قوم افغان بلفظ ملك ظاهر میگردد بعده که بسلطنت دهلی کامروا گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مور خان عهد او اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد این

بخلد منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهد گردید بذکر خواهد در آمد
به برهان و دلیلي که خود را ملقب بسید ساخته هرچندکه دران نیز
اختلاف قول مسموع گردیده اما مجملی از حاصل کلام بزبان خامهٔ
صدق بیان میدهد گویند سید شاه میر نام از اولاد حضرت خیرالانام
غوث الاعظم سید عبد القادر جیلاني قدس سره در کوهها و ملک جد
مادري خلد منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده منزوي
گردید و راجهٔ آنجا اطلاع یافته بخدمت سید رسیده بمرور ایام
عقیدت تمام بهم رسانده صبیهٔ خود را بخدمت سید شاه
میرگذراند و آن سید ذو الاحترام آن دختررا بشرف اسلام و عقد
ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در
تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد ازانکه آن سید ازان مکان
بقصد طواف بیت الله سفر اختیار نمود و باز ازان سید اثري ظاهر
نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند
نداده در عالم غائبت اندیشي باخفاي آن کمال احتیاط بکار برده
در همان جبال پرورش میدادتا آنکه فردوس آشیانی صاحبقران
ثانی ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد
همان سید دختري که بحسن صورت و سیرت وذکا موصوف بود باتحف
و پیشکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعیین
معلم و انگه و مغلانیهای آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در
ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که
از بطن او شاه عالم بهادر شاه بعرصهٔ وجود در آمد که مراد از نواب
بائي بیگم باشد بانواع صفت و خوبي آراسته بود و سراي فردوس

وسط سرحد خاندیس که در پای کتل واقع است و مدت در جاگیر او بود و بائی جی پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کردهٔ اوست درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت می گردد ۰

الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد بعد فراغ جشن و زن قمری شروع سال شصت و هفت که در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده هجری در مواد مستقرالخلافت اکبرآباد بکمال زینت و فیض بخشی انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیهٔ سمت اودی پور وجودپور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد از نوشته اخبارنویسان صوبهٔ اجمیر و پرگنات اطراف جود پور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول النسب راجه جسونت گفته می شد در ابتدای نشو و نما باغوای درگاداس و دیگر کفاربد اساس بحکم الولد سر لابیه از آوان عهد حضرت خلد مکان مادهٔ فساد بوده و اداهای ناخوش ازو سر میزد درین ایام بعد از واقعهٔ ناگزیر پادشاه قدسی سرشت ازسرنو طریقهٔ نا فرمانی و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشی و بانگ صلوة و بر انداختن بعضی مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهای خود شروع نموده و به پشت گرمی و مدد فوج رانای اودیپور ورفاقت راجه جیسنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبهٔ سست بادهٔ ناکامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس از سعادت ملازمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعه بد سگال گردیدند براه آنبیروطن جیسنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین اجمیر و چتور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید حکم مقامات فرموده افواج هامون نورد کوه نبرد بسر فوجی پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمدة الملک خان‌خانان بهادر و صمصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش تعیین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوردی دلاوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال و جان و عیال آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و عیال واطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دارگذاشتند - اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان‌خانان و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین قبول عبودیت بهزاران ندامت و سرافگندگی بر زمین نیاز سودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی القضات قاضی خان بجود پور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه پردازند و قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشي بدرجهٔ قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موذن مساجد دز جود پور و دیگر معمورهای اطراف تعین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایهٔ فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند *

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس
بهادر شاه پادشاه غازي

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقدگردید آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش در آمد و از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیرهٔ نقد وانواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند * بیت *

پدر بجاي پسر هرگز این کرم نکند
که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواست که بر عالمی ببخشاید
بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل بر نگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامهٔ محبت افزا و فرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند که پدر بزرگوار حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده بودند ما حکم رانی هردو صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که از زمان قدیم حکام آن هردو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهي میفمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این رعایت وعنایت بحکم آیهٔ کریمهٔ لان شکر تم لازیدنکم بدل و زبان بجا آورده طریقهٔ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویهٔ جدو آبا در بارهٔ رعایا و برایا و ضعفا وکافهٔ انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند - و برای بردن فرمان و حجابت این کار حافظ احمد مفتی را که مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمهٔ نصیحت آمیز که باعث عدم مادهٔ شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزي مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و تحف و هدایاي دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق استعجال خود را برساند - اواخر ذي الحجه رایت توجه طرف اجمیر برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمهٔ درگاه رساندند *

الحال کلمهٔ چند از سلوک محمد کام بخش می نگارد که هرچند ازطرف محمد کام بخش بگفتهٔ مدعیان درحق احسن خان عرف

میرملنگ اثر کم توجهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان میگردید اما در دل او سوای طریقهٔ فدویت و خیر خواهی اصلا ارادهٔ دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلی حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعهٔ گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه دار بعذر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بذلی مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بندد و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله برقلعه دار مسدود باید ساخت - ازانکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیا باتفاق خواجه سرایان موافق تقاضای روزگار باحسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از برای برانداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار وبار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نشهٔ جوانی و تردد جانفشانی درکار آقا که اکثر درعالم همچشمی مایهٔ زوال دولت میگردد علاوهٔ آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود و ارشد خان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و ضیافت هم دیگر بتواضع تحف میکوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهتدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باستماع حرفهای موحش مفتنه انگیز سودای او بمرتبهٔ زیاده شد که تیشهٔ ناکامی برپای خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطهٔ خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهتدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن است خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان وسیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده ارادهٔ دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هرسه چهار بدخواه دولت در ین زودی بعرصهٔ ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شفقهٔ بخط خود برستم
دل خان بدین مضمون نوشت مي خواهم بصلاح همدیگر جواب
نامهٔ بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند
رستم دل خان که غافل از نیرنگي روزگار بود موافق طلب محمد
کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت ازدحام ازخود دور
نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشیند که من حاضري
خورده می آیم وبرای شما آش الوش میفرستم بعدفراغ چیزی خوردن
باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
ضابطهٔ هرروز کمر وانموده خالي از وسواس به تسبیح خانه رفت
همان زمان منصوبان محمدکام بخش برسر او فراهم آمده مع پسران
دستگیر نموده مقید ساختند - چون گوش زد محمدکام بخش ساخته
بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و
رفت رقعه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی
ازطرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمدکه آنچه
از طویقهٔ سلوک باهمراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید
بایدکه اول در استرضا وسلوک احسن خان که سرفوج و میر بخشي
و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمدخان
و دیگران رویهٔ سلوک را مرعی دارند از مطالعهٔ آن رقعه بدخواهي
نامبردها بظن غلطنزد او بهثبوت پیوست سه روز درقید داشته بعده
فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پاي فیل سواري
همان اجل رسیدهٔ برگشته طالع بستند اما هرچند خواست موافق
حکم محمد کام بخش مضرت جانی از طرف آن فیل برستم دل خان

برسد فیل اقدام نه‌نمود بعده فیل دیگر آورده زیرپای فیل انداخته بدان عذاب‌کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل که متصل یکی از مکانهای ساختهٔ سلاطین واقع‌شده مدفون ساختند - و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانهٔ آن سید مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفرکشته و زخمی گردیدند بعده احسن خان رفته آن ماتم زدهٔ مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن لاحاصل باز داشت و آن سیدهٔ مغمومهٔ مستورهٔ را به بیحرمتی تمام مقید ساخته با میرحسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل‌خان نمود و خانهٔ اورا بضبط در آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعهٔ اورا دست آویز نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست بریدن او فرمود و سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هرچند بعجز و اظهار خیرخواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می‌نماید فائده نداد بعده که دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام بی‌تقصیر بریدن فرمودی و باز فرمودکه زبان او نیزقطع‌نمایند - درین حالت‌مدخولهٔ اورا کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند از ملاحظهٔ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و احمدخان افغان را فرمودکه دست و پا بسته دراز بخوابانیدند و اسپهای

دندان گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - وسیف خان نیز ازان هردو زخم و بروایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود - ارشد خان را که نبیرهٔ ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که بالای خر بسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی محمل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت مفید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعه داران عمده که با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسپان راهوار سوار و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه شب درمیان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه داران عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت نموده از سرحد محمد کام بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و گفتهٔ آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان نخواهند برد و گفتهٔ دشمنان در بارهٔ من چنین اثر نخواهد بخشید تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهای احسن خان قبل از انکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق انداخته بخانهٔ افغانی که از مدت آشنا و مرهون احسان ودست گرفتهٔ احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آوردن خانه‌که چند روز گذشت و هرروز بر قید و شکنجهٔ آن مجبور بلای قضا می‌افزود آن صندوق نیز بسبب جست وجوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده وا نمودند از مشاهدهٔ خریطهای هون و اشرفی گفت که این خریطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هرروز بر آثار قهاری و سختی در شکنجهٔ و انواع عذاب می افزود و پاو آثار گهچری با نمک زیاد خوراك او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیرباران و آفتاب میداشتند و دربار مسموم ساختند کارگر نیامد در سه ماه بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبهٔ سودا و وسواس افعال سفاکی‌که از محمدکام‌بخش بدون‌تحقیق بظهور آمد این بودکه بعد رسیدن‌ایلچی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچی جمعی از سرهنگ پیشگان بیباك را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچي نوشته بیارند که یومیهٔ نقد و خوراکي
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیلهٔ حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچي رابطهٔ
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکنخدا بودندکه والدهٔ آنها آمده
هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچي نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتي حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمده فتوی خواست آن خدا پرست حق‌گو بي باکانه و بی محابا
درجواب گفت که موافق شرع محمد محض ازراه سوي ظن
و گفتهٔ مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزي مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزي و ظلمي که
ازان مخمور بادهٔ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شروا ترک
ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکي مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
درجواب نامهٔ لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیهٔ کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله نوشت
بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزای دیگر که پیاپی
بعرض شاه عالم‌بادشاه‌که بعد ازین خلد منزل‌نیز بزبان خامه جاری
خواهد گردید رسید بکوچهای طولانی از ملاحظهٔ رسیدن برشکال
متوجه مهم‌محمدکام‌بخش‌گردیدند - و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتیه
که از عقب خود را باکبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
بعده که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضرب خیام
فرمودند نام بردها به بهانهٔ شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
باخود گرفته خیمهای کهنه را گذاشته بعضی را آتش داده راه وطن
اختیار نمودند بعد عرض نظر برتقاضای وقت نا شنیده انگاشته -
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در ایام واقعهٔ ناگزیر خلد
مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه‌دار احمد
آباد ساخته بودند و ازطرف عدم اطاعت در رفتن برسر صوبهٔ خود
و ارادهٔ رفاقت محمد کام بخش بر السنهٔ واقعه طلبان زبان زد
گردیده بود ازانکه از جملهٔ سرداران صاحب فوج و صاحب تردد و
امرای عمده گفته می شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
بود درینولا بعرض رسید که برسر تعلقهٔ صوبهٔ خود از برهانپور روانه
گردید - محمد مراد خان که خالوی احسن خان عرف میر ملنگ
میر بخشی محمدکام‌بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
خانی داشت ازطرف خلدمکان مدت بوسیلهٔ خدمت بخشیگری
و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتی و

حسن عقیدت بانتبات رسانده بود بوعدهای لطف‌آمیز امیدوار نتایج گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان قلم داده دربنولا از جملهٔ منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاري وسوانح نگاري کل صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداري کودره و نهامره دو سرکار عمدهٔ صوبهٔ مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیلهٔ ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوي احسن خان که در صوبهٔ احمد اباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی است باو مقرر است با احسن خان همشیره زادهٔ خود که صاحب اختیار فوج محمد کام‌بخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب سعادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه محو گشته بود بی آنکه بغور حرف مدعي و فدویت محمد مراد خان پردازد خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که واقعه نگاري و سوانح نگاري دیگر تعین نمایند و محمد مراد خان را طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رسوخیت محمد مراد خان و خلاف گوئي مدعی بعرض رساند و حکم بحالی خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب کردهٔ حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالي براى اظهار و اثبات حسن عقيدت خود و منكوب ساختن مدعى صلاح كار خود دران دانست كه از تعلقهٔ واقعهٔ نگارى و سوانح نگاري دست كشيده بمنصوبان حضور وا گذاشته ببحالى فوجداري كه بنام مدعي او مقرر شده بود اكتفا كرده خواجه حميد خان ديوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نربدا كه هنوز خبر مغضوب و كشته شدن احسن خان نرسيده بود شرف اندوز ملازمت گرديد هفتصدى چهار صد سوار منصب داشت بعنايت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسليم هزار و پانصدى هزار سوار فرموده در عرض مكرر دو هزارى هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحيحهٔ حضور عنايت فرمودند - مير سلطان حسين برادر نان احسن خان كه همراه حالوى خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدى پنجاه سوار بپايهٔ هزارى دو صد سوار رسيد و بخطاب طالع يار خان سوافرازى يافت و حكم فرمودند كه باحسن خان تسلي نامهٔ لطف آميز مشتمل بر رجوع آوردن بدين درگاه خطابخش عذر پذير بر نگارند - اگرچه در زبان عوام و اكثر مردم عمدهٔ غير واقف خبر انتشار گرفت كه بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع يارخان احسن خان را محمد كام بخش مغضوب ساخته بسياست كشت اما غلط محض بود از يک ماه زياده قبل از رسيدن خطوط مقيد گشته بود بعده كه خطها را هواخواهان او در ايام حبس بتدبير و احتياط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - اوائل جمادى الاولى در سواد دارالسرور برهانپور مضرب خيام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تپتي که زیر قلعهٔ برهانپور جاری‌ست چنان طغیان نمودکه عبور لشکر دران پانزده بیست‌روز متعذر می‌نمود و روپیه را پنج‌توله‌کاه بفروخت رسید بعد مقام‌سه چهار روزطغیان‌آب بپایاب مبدل‌گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت‌را غنیمت دانسته از برهان پورکوچ‌نموده‌یک‌کوچ و یک‌مقام‌مقرر گرده‌از راه ملکاپور و ناندیرطی مسافت نمودند تا آنکه اوآخر شوال‌سنه احد جلوس‌نزدیک دوسه‌منزلي حیدرآباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ سودای او متفرق‌شده بود و زیاده از پانصد شش‌صد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدسلوکي و ملاحظهٔ خونریزي و گرسنگي که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ تزلزال و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابي‌نمی‌نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه‌زادان روشناس حضرت خلدمکان بود ونشهٔ جنون‌بمرتبهٔ داشت پادشاه اورا ازلشکر اخراج نموده بکعبة الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبةالله به بحالي منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میربحري کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیرالامرا برهم‌زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راجپوتان بانام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام بخش بآنها دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد رفاقت که درصورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد تعلقهٔ آنها پنجاه هزار سوار راجپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن در رکاب او موجود شده بشاه جهان آباد برده بر تخت نشانند و دست آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع مادهٔ فساد عظیم بود بامید اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود را بحیدر آباد رسانده بمحمد کام بخش بارادهٔ ملازمت پیغام حسن تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن میان راجپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن خود را باتفاق راجپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خطبه جاري نموده و بجذب قلوب دیگر امراي غائب و حاضر پرداخته مقابل بهادر شاه بر آید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا وسواس آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید و ساختگي با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت دربنجا سواي زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و عقیدت تو ثمر دیگر بار نمي آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر بارملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه غلبهٔ سودا و بی بضاعتي که لشکر وخزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصدملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیشهٔ تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه کروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمدهٔ آنها تقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشهٔ دیگر که قرک رفاقت ننموده بودند و چند چیله و کوکهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعده سنه احد که بفاصلهٔ سه کروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده فیل سوار رزم آزما که از عمدهای سر فوج داود خان و نیبا (ن) سیندهیا مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداري پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور درجنگ سبقت و تیزجلوئی ننموده بطریق قراولی اطراف محمدکام بخش فرو گرفته نگذارند که

(ن) نیما

کشته شود و خونریزی مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهری روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاهزاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گوله رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصلهٔ نیم کروه از خان خانان و طرف دست چپ ذو الفقار خان بفاصلهٔ یك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - ازانکه بسبقت جنگ ماذون نبودند هردو سردار و همه فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعذر آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیرسید یا باوجود بیداري عمدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمي گردید ذو الفقار خان که با محمد کام بخش عناد قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفي یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال وزریده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذو الفقار خان و داود خان و نیبا سیندهیاکه چهار پنج هزار سرهٔه با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش سوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان‌خانان خود را بر توپخانهٔ آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پلهٔ تیر رسیدند و دو سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش رستمانه پای قائم نموده دست بقبضهٔ کمان آورده باوجود رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردیدکه تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تاآنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری همراه پدر اسیر سرپنجهٔ بلا گردید - و محی السنة پسر کلان دران معرکهٔ جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او بار دیگی که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خودشاهزاده‌که فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش گشته در حوضهٔ فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید ازانکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بفیل محی السنة نمي پرداخت و تاراجیان بالای فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقرلاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مرهٹهای لشکر که برای جست وجوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذو الفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند ٭

القصه شادیانهٔ فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجهٔ قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه زاده رفیع الشان که سر فوج لشکر طرف خان‌خانان باو تعلق داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حوالهٔ ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای جلال الدین خان نام از همراهان خان‌خانان که باو گولهٔ زنبورک رسید بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسید - و مسعود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد ازانکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاری رسیده بود نزد خلد منزل آورده نزدیک خیمهٔ محل فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و عیادت برادر رفت بعد ازان که نزدیک او رفته نشست اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرسي نموده از روی رفت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمي خواستم بشهرت بیجوهري و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بسماجت و ابرام تمام دو سه چمچهٔ شوربا خورانده با دیدهٔ پر نم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمدکام بخش و یک پسر باسم فیروزمند و دیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هردو را بروضهٔ همایون پادشاه روانهٔ شاه جهان آباد نمودند وسه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خان‌خانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خان‌خانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیبا سیندهیا که از جملهٔ نا سرداران مشهور غنیم و عمدهٔ سرفوجهای مقهوران لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابي زیاد تا صوبهٔ مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیري و تجویز ذو الفقار خان روي انابت باسید بندگي بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریك تردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیلهٔ شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزاري پنج هزار سوار و عطای دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهوپ مرصع و جیغه فرموده پسران و نبیر های او را بهر کدام منصب پنجهزاري و

چهار هزاري که جمله چهل هزاري بيست و پنجهزار سوار بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس بخشي الممالک قبل ازانکه اسناد منصب تيار شود بلکه پيش ازانکه بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جيد سير حاصل سرکار نير و ديگر محالات آباد صوبهٔ خجسته بنياد از تغير قريب هزار منصبدار کم منصب و بيش منصب درجاگير او تنخواه نمايند - بنازم کارخانهٔ قدرت الهي را که بعد از نادم شدن آن کافر حربي که از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمي از شرفا و سادات و صلحاي هر قوم گرديد راست گفته اند پر عقاب را که زياده از همه طائران تيز چنگال و بال جان طيور ميگردد بعد مردن او که پر تير مي سازند باز باعث هلاک چندين جاندار مي شود *

وکيل راجه ساهو بوسيلهٔ ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که بخدمت صوبه داري کل دکن ضميمهٔ مير بخشي گري مفوض گشته بود براي حصول فرمان سردیسمکهي جوتهه شش صوبه بشرط آباد ساختن ملک ويران بنام راجه ساهو بعرض رساند - ازانکه جملة الملک معظم خان خانخانان صوبهٔ برهانپور و نصف صوبهٔ برار را که به برار پايان گهات در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سررشتهٔ قديم فاروقي و محمد اکبر پادشاه از شش صوبهٔ دکن برآورده داخل صوبهاي توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است ساخته مي خواست که اختيار امور ملکي و مالي و عزل و نصب حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نمايد بر هر اين ميان ذوالفقار خان و معظم خان سوي مزاج بر سر زبانها شهرت يافت

و بخشي الملک نمي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي دکن دیگري دخیل وصاحب اقتدار گردد - و تارا بائي زوجهٔ رام راجا که زن عموی راجه ساهو میشد ازو دو پسر خرد سال رام راجاماندهٔ بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تاده سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپیه سرصد سردیسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول ننمودند چون درینولا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان نه روپیه سردیسمکهي که پای چوتهه درمیان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان دیگر بندوبست ملك نماید درخواست نمود ازانکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت درین ماده گفت و گوی اختلاف ارادهٔ هردو مربي بمیان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هیچ احدي را از ادني و اعلی ردننمایم چنانچه مدعی و مدعی علیه که برضد مدعای همدیگر بعرض اقدس میرساندند بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم ناطق عطا میفرمودند درمقدمهٔ سردیسمکهي نیز موافق درخواست جملة الملک و میر بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب پرخاش همدیگر مقدمهٔ سردیسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند *

دیگر از ابتدای عهد تیموریه مقرر بود که یک خطاب بدو کس عطا نمي فرمودند البته تفاوت یک در حرف می نمودند درین عهد صفدر خان بابي متعینهٔ احمدآباد که از عهد خلدمکان بدین

خطاب موروثي مفتخر بود بديگري يکي از بنده‌هاي قديم رکاب عطا فرمودند صفدر خان بابي درباب بحالي خطاب و بي تقصيري خود عرضي نمود بر عرضي او دستخط نمودندکه بحال بحال گو ديگري هم‌داشته باشد ازان روز قبح آن که يک خطاب بنام دو سه کس باشد از ميان برخاست و بهمين دستور اعتبار منصب و نوبت و نقاره و فيل وجيغه وسرپيچ نظر بر پايه و مراتب نماند - چون درين ايام اخلاص خان جديد الاسلام که بحليهٔ فضيلت و ديانت آراسته بود و در متصديگري سختي و دقت حسابي نمودن شهرت تمام داشت بخدمت عرض مکرر معزز گرديد و نظر بر همت و عدم غور پادشاه دريا دل درعطاي منصب و اضافه بدون ملاحظهٔ مراتب که چون آب سيل رايگان گشته بود متحمل اجراي عرض مکرر آن نگشته بخدمت جملة الملک التماس نمود که موافق همت پادشاه اقليم بخش با دولت سلطنت هفت اقليم وفا نمودن خيال محال و دور از عقل است و تمام عالم بيش طلب پس درين صورت شجر فيض بخشي پادشاه عالم نواز براي همه منصبداران و خانه‌زادان بانام و نشان ثمر بيچاکري بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشير اين همت پادشاه وفا نخواهدنمود صلاح دولت و تقاضاي مصلحت آنست که درين ماده تدبير و بندوبستي بکار رودکه سد راه آب سيل و سر بسر شدن مداخل پروهعت هندوستان براي بخشش پادشاه کم و بيش تواند گرديد اگرچه اين کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب ظاهر نزد کافهٔ انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار يافته بود في الواقع مانع خير و باني خلل رزق خلق الله گرديدن بدترين

صفت مذموم است اما نزد بعضي نکته‌سنجان منصف‌پیشه سخن راست تلخی آمیز بود اخلاص خان مي‌خواست که هرگاه یاد داشت منصب نزد وزیر براي دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید خان خانان بد نامي این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود اخلاص خان نیز از ملاحظهٔ ملامت و طعنهٔ زبانها تن بقبول آن گرفت و گیر نداده خواست استعفای خدمت نماید آخر کار قرار بران یافت که برین خدمت نو احداث سرا پا ملامت مستعد خان عرف محمد ساقي را که از جملهٔ مستعدان راست و درست و نیک رو گفته می شد و از صورت و سیرت او مادهٔ سرانجام اجرای این کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد داشت منصب‌ازدستخط عرض مکرر رسانیده فارغ‌شده برای عرض مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگي پادشاه دارد یانه و بچه سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و قبل از ایام میعاد مقرري اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق یومیهٔ وجه معاش‌کوشد و بعد تجسس و تفحص این امورکه بسیار دیرمی کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت منصب و اضافه و یومیهٔ وجه معاش میشد. واکثر بیشتری یاداشت بتعیین سزاولان‌شدید مهر پرور و امةالحبیب هردومحل پادشاه و دیگر مقربان‌حضور بدون کاوش‌تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

امابار تفاوت تمام دراجرای کارخلاف ضابطه میرسید دستخط پادشاه را اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول اعتبار نماند مطلب خلق چارهٔ نیست ومقلد دستخط باهم بهمرسیده شما درانچه بهتر میدانید بعمل آرید گویندکه اکثر این شعر میرزا صائب ورد زبان داشت * * بیت *

هرکه اینجا دست رد بر سینهٔ سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هرچند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشي خلق و خطا بخشي چنین پادشاه در زمان ماضي ازروي تواریخ خصوص در تیموریه کمتر بنظر آمده اما ازانکه بي عیب ذات پاك حق واقع شده درکار و بار سلطنت و خبرگرفتن ملک و بندوبست امور لابدي چنان مستغني و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع تاریخ جلوس او را (شه بی‌خبر) یافته‌اند . و شبها اکثر به‌بیداري بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب میگذراندند باین سبب در سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم غربا در شبهاے تاریک بسبب تفرقهٔ لشکر و بنگاه مثل خیمهاے خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهریها و بازارها شب بسر می بردند *

و قاضي سرکار ورنکل و دیگر جمعي از اعیان و شرفاى سرکار مذکور از ظلم و تعدي پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملي باحاطهٔ بیان می آردکه درعهدخلدمکان که رستمدل‌خان پسر جانسپار خان صوبه‌دار

حیدر آباد شده بود پاپراي بد اصل که اصل او از قوم سیندهي فروشان بي‌اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او رفته چهار پنج روز در خانهٔ او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت متصرف شده پیادهٔ بسیار نگاه‌داشته بالای پارچهٔ کوهي رفته ملجا و پناه خود ساخته شروع برهزني و دست‌اندازي بر مسافرین ورعایای اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بمرساند فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او افتادند پاپرا خبر یافته ازانجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه زمیندار عمدهٔ پرگنهٔ کولاس سرکار ایلکندل بود رسانده بجماعه‌داري نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چناهنونت نام جماعه‌دار دیگر آن زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست اندازي متردد‌ین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات دزدي هردو را گرفته مقید ساخته بشکنجهٔ سیاست تمام نگاهداشته بود بعد یك دو ماه پسر ونکت راو بیماري شدید بهمرسانید زن ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ نرکنده سرکار بهونگیر که جاي قلب واقع شده آمده با سروا نام که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالاي پارچهٔ زمین سنگ لاخ بنای احاطهٔ خام بدستور گذهي در شاه پورگذاشته

ملجاي خود ساخته علانيه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائی رسید که هرجا از زن مقبول و مال هنود و مسلمین می شنید بتعدي کشیده آورده متصرف می گردید تا آنکه جمعي از بیوپاریان و شرفاي هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبیه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار پرگنهٔ کلپاک که هفت هشت کروه از شاه پور واقع‌شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعده‌که قاسم‌خان به‌کلپاک رسید به بندوبست برگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت فراهم آورده همیشه درفکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا نیز گاه گاه شوخي زیاد مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزي بر یکي ازمواضع پرگنهٔ‌کلپاک‌تاخت‌آورد قاسم‌خان خبر یافته‌خود را براي تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعي رو داد بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را بر بالای پارچهٔ کوه‌قلب رسانیدقاسم‌خان‌تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گواي از دست همراهان پاپرا بر پیشاني او رسید و از درجهٔ شهادت کامیاب گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بسرداري یکي از شجاعان کارطلب براي تنبیه او مقرر نمود فائده مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقي برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ می نمودند آخر راه فرار اختیار نمودند - رستم دل خان گذهي را مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گذهي خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده • بیت •

درختی که اکنو گرفته است پای • به نیروي مردي برآید ز جاي
اگر همچنان روزگاري هلي • بگردنش از بیخ بر نگسلي

بهمان شیوه که داشتند پرداختند - ازانکه درین مابین رستم دل خان او را گذهي پخته ساختن داده بود و ندانست در السنه شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد پادشاه و گرفتن اضافه مهم مفسدان را دست آویز ساخته برای تنبیه و استیصال آن کافر تن بواقعي نمیدهد - بهر حال مقدمهٔ فساد او بطول کشید و کار بجائي رسانید که تا پانزده بیست کروه شاه پور هیچ احدي شب خواب بآرام نمي نمود - درین ضمن میان سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگوي نزاع آمیز بجائي کشید که هر دو میان هم بدعوي فن سپاه گري جنگ یکبنگي که در دکن ضابطه است نمودند و پر دل خان بعد رساندن زخم کاري بر پای سروا خودهم کشته گردید وبعد چندروز سروا نیز بهمان زخم بجهنم واصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهمرسانده روز بروز بگرد آوری فوج و ذخیره و تسخیر قلعجات اطراف می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبهٔ افتاد که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه بمحاصرهٔ شاه پور

پرداخت آخرکاري نساخته و بدار و مدار بالا ساخته مبلغی گرفته مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعهٔ ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع ست و تاخت آن قصبهٔ مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشهٔ لکوک و قالینهای بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که مسلمین و هنود در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند با دوسه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوارخود را بقلعه ورنکل رسانده جمعي را بر سر راهها نشانده چنان بند وبست نمود که اصلا بمردم قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادها بمدد کمند و زینهای رسا بالاي قلعه که چندان استحکام برج و باره هم نداشت بر آمدند و باقي مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند سواي مال وامر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال بسیار مردم شهرنا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیهٔ هشت نه ساله گرفته داخل اساری درآورد و دوسه روز بخاطر جمعی مانده تمام خانهاي آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضي را علي الرغمي که با مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضي را چند روز نگاهداشته هرچند قاضي برای خلاصی ناموس خود بالحاح وزاري کوشید فائده نداد قاضي را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواري او بجائي

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر بندوق دوخزانه تعبیه کرده بودندکه بعداز خلاص شدن یک خزانه هرگاه خواهند خزانهٔ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی و اسپ سواري خود نگاه می داشت - روزي جمعي از بنجار های نامي را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده براي ذخیرهٔ قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه راني جا بجا فرستاد که برای او زراعت و سبزي نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعهٔ بهونگیر که از قلعهای مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروه از از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروه عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول کهاکثر شرفاي مسلمین قبائل خود را براي فاتحهٔ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خودرا بپاي قلعه رسانده کار بجائي رساند که نزدیك بود از گذاشتن زینهاي طولاني و مدد کمندهای رساتر از طول اصل داخل قلعه شود درین ضمن از افتادن سنگي که بران کمند بسته بودند و بالاي چهپر مردم چوکی قلعه بصداي مهیب افتاد و مردم چوکي را خبردار و سراسیمه ساخت و دو سه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صداي رسیدن پاپرا بلند گردید عجب آشوب و شور قیامت بر خاست اگرچه قلعه بدست آن ملعون نیامد اما قصبه و بتّه را تا یک پهر روز تاراج و رفت و روب نمودند و خود آن سگ در خانهٔ سوانح نگار رفته نشسته

کارفرمائی می‌نمود و مردم اویکندن زمین و جست و جوي زر نقد پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران ظرفها انداخته گفت شخصي که ظروف خوردن او این باشد زرنقد در خانهٔ او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالاي قلعه سنگ و گولهٔ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند صرفه در زیده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمنهای شالي را که سرراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم بالاي قلعه حکم اندازي نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه هزار زن و مرد از بنّه و قصبه باخود گرفته باسیري برد - و از زبان راوی ثقه عجب نقلي شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیري بیارد پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت سالهٔ یکي از شرفای مشایخ که بخاندان قاضي هم رشته داشت شیخ زین الدین نام بدست یکي از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل بچهٔ گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار مسلماني که رشتهٔ خویشي دور و نزدیك بسلسلهٔ شیخ زین الدین داشت و ازگردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود برسر وقت دختر رسید و گریه کنان و نالان بالاي پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان دانسته بر حال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصي آن

دختر نمود پیاده بتندی و تلخی پیش آمده گفت که اگر نزدیک من آمدی یا شفیع خلاصی دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امیر گشته احوال قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم صبیهٔ شیخ زین الدین است و آب در دیدهٔ او گردید هرچند خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او خلاص سازد دانست که فائده نمی دهد با دختر کپ زنان و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سر او از تن جدا گردید دختر را بر اسپ خود نشانده نزد قبیله و خویشان دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه برسر و سینهٔ درد آلوده دست می زدند آورده از دور مجملی بر حقیقت اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکندا که چهار کروه از شاه پور واقع شده پارچهٔ کوهی قلب بنظر او آمد بالا و پائین آنجا را قابل بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعهٔ احداث کرده زیر آن پرگنه قرارداده برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرهٔ وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان صاحب تقصیر و بی تقصیر را درانجا نگاه می داشت و جمعیت زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بامتداد کشید

آرام خور و خواب برساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسي و شادي از میان برخاست هرجا که عروسی دختر بالغ ونابالغ بگوش او مي رسید از میانهٔ راه یا از خانهٔ او کشیده می طلبید بهرحال فریادآه و واویلای مظلومان بآسمان رسید - بعدازان شاه عنایت نام پدر زن قاضي مبتلا ببلا که از جملهٔ مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معني بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند مارا مناسب نیست که برای تنبیه سندهی فروش خود متوجه شویم یکي از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمائیم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او مي نمائیم آن ستم رسیده سماجت زیاد نمود تا آنکه میر تزکان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بي آبروئی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانهٔ خود رفته از درد بي ناموسی که بي آبروئی تمام نزد همچشمان خاص وعام علاوهٔ آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلي حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده دروازهٔ تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تاهمانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهاني را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعداز عطای اضافه باو و همراهان او و دیگر عنایات سرديوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغهٔ تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیاز خان و تاتار خان که همه از افغانان تهور پیشه‌گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه آن کافر تعین نمود - بعد رسیدن دلاور خان ازانجاکه‌آن شقي بدکیش قبل از تعین فوج بقصبهٔ کلپاك که هشت کروه از شاه پور واقع شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبهٔ کلپاک را محاصره‌نموده بود و زمیندارمحصور گردیده جنگ و جدل چون مردان مرده دل‌می‌نمود و مکرر عرضه‌داشت‌آن زمیندارد‌رباب طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رساند و دلاورخان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت اطراف کلپاک تقصیر نمي نمودند تا آنکه خسرپورهٔ آن مردود با جمعی کثیر از مدتي در قلعه بانواع شکنجهٔ عذاب در قید بود و هیچ احدي را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن اورا ماذون ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزن خودگفت‌که براي من سه‌چهار سوهان بهم‌رسانده همراه طعام برساند زن او حسب گفته او چند سوهان تیزدندان پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر هنر پیشهٔ خود داد و او ازان سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم برراه عطیهٔ الهي داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکارماهي دو کروه از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربهای ذخیرهٔ حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعي غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس وسوختهٔ بیداد او بودند رفیق آنها گشتند وپیش ازانکه آن شقی بشکار رود زباني زن خود بزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم برراه و گوش بر صداي توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازهٔ شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ به کلپاک که هرکارهای جلد رو نیز خبر رساندند دلاور خان بافوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاورخان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و ازانکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازهٔ چوبی سوخته گردد آن پارچهٔ تختهٔ آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجاي چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

و احتیاط بلای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند کارمیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست خون آلوده را خود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود را بران آتش زده اندون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود آمده سدراه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپاك نیز رسید و با مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجا های قلب و دیوار های اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند و مردم دلاور خان نقارهٔ فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسرپورهٔ پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعهٔ تاریکندا رساند مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط اورا اندرون قلعه نگرفتند بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبرگرفتن ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شدهٔ او خود را بتاریکندا رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعهٔ شاه پور مانده در گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لمحهٔ از فکر نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کارطلبی خود را رستم ثانی می شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم آمده بود بقصد

محاصرهٔ تاریکندا روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه‌نمود اما فائدهٔ بر روی کار نیامد بعده یوسف‌خان خود با پنج شش‌هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت باوجود محاصره نمودن ده دوازده‌هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه‌داران و زمینداران نواح نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که ازان کافر جهنمی بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گوله وسنگ ضائع میگردید کار بجائی رسید که یوسف خان جهندهٔ قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم‌قلعه پیغام ترک رفاقت‌آن کافر فاجر رساند وعلوفهٔ دوچند ازانچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هردم از قلعه برآمده زیر جهندهٔ قولی رسیده بیوسف خان می پیوستند ومبلغها بآنها میرسید - بعده‌که ذخیرهٔ باروت رو باتمام‌آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بدّه و برکوته و باره و برج اطراف‌قلعه بتصرف خود در آورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران‌قلعه زیر زمین جامی بود که دروازه [illegible] پایین رفتن‌داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند و آن مفسد عیار کفش نجس حقه‌نکبتی خود بر دروازه گذاشته ازراه دیگر چنان بتغیر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدی حتی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها سر از موضع حسن آباد که آباد کردهٔ او بود و از تاریکندا مسافت دو منزل داشت بر آورد تازی فروشی درانجا باو در خورد باو گفت تازي خوب برای من بیار هرچند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازي فروش بعد ملاحظهٔ صورت او را از اطوار کلام شناخت و اورا بامید آوردن تازي خوب نشانده خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا تعلق بهمان خسرپورهٔ آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه‌تشنهٔ خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهي داد و همان لمحه دوصد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت باوجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پاي او رسید بدم رو افتاد - بعده که اورا گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر مي آورد چند روز براي تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او جدا کرده سر اورا بحضور فرستادند و دیگر اعضای اورا بدروازهٔ حیدر آباد آویخته بسزاي کردار او رساندند • بیت •

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جملهٔ حوادثی که در آخر سال جلوس خلد منزل رویداده و از نوشتهٔ اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجملی بگزارش می‌آرد که چون در عهد فردوس‌آشیاني میان شاه ایران و پادشاهان دهلی برسر قلعهٔ قندهار نزاع و فوج کشي بود درینولا گرگین خان نام ازطرف سلطان حسین شاه ایران قلعه‌دار ضابط بحراست قلعهٔ مذکور

قیام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داري سلسلهٔ اورا میر مي خوانند از جملهٔ نوکران معتمد صاحب رای گرگین خان بود و بند و بست یک دروازهٔ قلعه نیز تعلق باو داشت گاه گاه میان قلعه دار و میراویس نا خوشي ملال افزا بمیان مي آمد و باز بحسب ظاهر رفع کدورت مي گردید و ذخیرهٔ آن در دل افغان بد نهاد جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک اطراف قلعه انتشار مي یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان را بحیله و تدویر براي بند و بست کمر گاه و پائین قلعه بر آورد و بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نمود شب براي مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور ساخته با همرهان مبارز پیشهٔ خود که بکمین گاه نشانده بود غافل بر سر قلعه دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس که بجنگ پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی و نا خوشي منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو تعلق داشت داخل گشته باقي همراهان گرگین خان را مقتول و مغلول ساخته اموال و خزانهٔ اورا متصرف شده مصلحة خطبه بنام قطب الدین بهادر شاه پادشاه براي رفع بدنامی و استحکام بند و بست خوانده کلید طلائي تسخیر قلعه مع عرضداشت مشتمل بر استدعای منصب پنج هزاري بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام و سند قلعه داري بحضور روانه ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

ته دلي که بشاه ایران داشت و آرزوی دیرینهٔ او این بود که غبار و ملالي که از عهد خلد مکان بسبب ایلچیان ناهموار بمیان آمده بود ابتدا بارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب داده بعد ازان از فرستادن نامهاي محبت افزا و هدایاي بیش بها همراه سفیر سخن فهم جهان دیده رشتهٔ اخلاص موروثی را از سرنو استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که خلعت و فرمان آفرین باد و سند قلعه‌داری مع عطای منصب پنج‌هزاری برای خوداو وهمرهان او فراخور پایه‌ارسال داشت و خفیه زبانی تجار بسلطان حسین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک حرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع مادهٔ این فساد که استحکام بنیاد افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صائب است زودتر بایدکوشید و ازطرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر جمع دارند لیکن ازانکه بتقاضای عهد دور فلکي شاه ایران‌نیز بمرتبهٔ از بند و بست سلطنت بي‌خبر و عاری بود که اصلا بفوج‌کشی و تعین لشکر و مردم‌کشی راضي نبود سوای صحبت علما و فضلا و شکستن‌وساختن‌عمارات بامور ملکي‌ومالي‌نمي پرداخت و خلاف طریقهٔ جد و آبای خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بي تقصیر راضي نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت شرعي و عرفي رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول می رساند این‌معنی منافي‌نسق سلطنت‌الکهٔ ایران می‌گردید لهذا زود بفکر تلافی تسخیر قلعهٔ قندهار نپرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعین نمود اما کاری نتوانست ساخت چنانچه ندامت و خمیازهٔ آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکان دار الجهاد می‌نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند *

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس خلد منزل مطابق سنه هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال سیوم از جلوس مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن بر اسپ وقت سواری و دیگر عنایات سر افرازی بخشیده مکرر از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند - جملة الملک خان خانان و بخشی الملک ذو الفقار خان بهادر را ماذون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر نالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما خانه‌زادان و پادشاه زادها مانده همین پاس ادب نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمتست و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان جملة الملك و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و و خان خانان آرزوی نواختن نقاره درحضور داشت ابا نمودن ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برحسد همچشمی او نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف خان را در حیدرآباد نگاهداشته برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه هزاری دوهزار سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور باضافهٔ مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند •

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسپیده برآمده بودند ازانکه که قدرت و حکمت بالغهٔ الهي تقاضای آن می نمایدکه بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال دولت و سبب بی اعتباري و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت انساني استکه همان کلید افتتاح رزق و مادهٔ دفع و بال و نکال بي بضاعتان محتاج بنان شب مي شود • • بیت •

بما شکست کزو کار ها درست شود
کلید رزق گدا پاي لنگ و دست شل است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلقت را نشان غضب الهی در حق

خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدوش و کنار خود گرفته سرراه متردد‌ین و مسافرین می نشستند هرکرا نظر بران خلقت می افتاد رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و مادر و پدر آنها روپیه در روپیه فراهم آورده هرروز بخانهٔ می بردند بعده که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدرآباد ازان راه عبور نمود آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار روپیه نقد و یک اسپ برای سواری عطا فرمودند - درینولا که لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بحد تمیز رسیده بودند و بپای خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دیه بجمع پانصد روپیه در وجه مدد معاش و یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباهات قوم گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود ازعدم سرانجام باوجود آنکه ذو الفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف خود برای خرچ مدد نمود طاقت رفتن برسر تعلقهٔ خود نداشت و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبهٔ دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نموده صوبه داری خجسته بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او نزد محمد کام بخش و انهون او کارگر نیامدن بزبان قلم داده باوجود ظهور چندان تقصیر و کم توجهی ذو الفقار خان که با امیر الامرا اسد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون بجملة الملک معظم خان خانان رجوع آورده اظهار ندامت بامید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیهٔ سالیانه مختار ساختند - سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضي شده باز بجاذبهٔ حب ریاست خود را پابند نوکری ساخت - وسط جمادي الاولی (۱۱۲۱) کنار سواد خجسته بنیاد رسیده مضرب خیام و حکم مقام یك ونیم ماه برای تخفیف ایام برشگال فرمودند و بعد بند و بست امور ملکي و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحهٔ حضرت خلدمکان و رساندن مبلغ کلي بخدام آنجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنات سرکار دولت آباد بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنهٔ خلد آباد ساختن و برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولي در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافت گشتند - چون ابتدا ذوالفقار خان باظهار مدعي صاحب غرض شکوهٔ محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تغیری و طلب حضور حاصل نموده بود بعده که خان خانان حقیقت بی تقصیري و حسن عقیدت و مدویت و حقوق نیکو خدمتي ایام پادشاه زادگي عرض نموده حکم بحالي خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان بحضور ازانکه حق نیکو خدمتي محمد مراد خان در مقدمهٔ خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست تلافي نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه‌داري بیجا پور و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خود متوجه احوال محمد مراد خان گردیده ازخجالت برآید بر خاطر خان حاذق گراني نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده کا توجه بحال او گردیده ازطرف دادن جاگیر کم حاصل رزود تغیر نمودن که علاوهٔ پرشاي سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه داری خجسته بنیاد نیز ازو ممورت نگرفت لهذا نیابت صوبهٔ مذکور نیز ازو تغیر نموده به داود خان پني مقرر نمودند - و آخر رجب در سواد د ر السرور برهانپور ضرب خیام واقع شد اگرچه میخواستند که چندگاه بسیر و شکار رضا و باغات و تفرج آبشار کراره که از مکانهای فرحت افزاي دلکشای شکار گاه و سیر گاه مشهور است بلا تفرقهٔ خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح اجمیر پا از جادهٔ عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامهٔ شورش گرم ساخته تهانهاي صوبهٔ اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته بودند بعده که سید حسین خان بارهه صوبه دار اجمیر بقصد تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند و سید حسین خان بعد کارزار صعب که راجپوت بسیار بدار البوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیری در آمدند و بتخانهای بسیار مسمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه سنگلهانه و غیرت خان فوجدار نارنول که هردو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجهٔ شهادت رساندند مکرر بعرض رسید - توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نربدا ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند *

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقهٔ گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باسم سکهه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشوای آنها بلباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب در انجا گذاشته مقرر نموده بود که هر که از جملهٔ معتقدان گروی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جات و کهتریهای پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باسم او در آن معبدخانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقی بلا خیانت برای او رساند - خلد مکان بر بن اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمآل و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدر آباد گردیدند گویند نام
از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با درصد سه صد سوار
نیزه دار و پیاده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از
جملهٔ آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم او اختلاف روایت مسموع
گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفهٔ بد اعتقاد اوتار خوانند
خود را عوض گرو گویند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغیر صورت
پیش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ
نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری ازان قوم ضال را فراهم آورده
علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
ظاهر بینان سست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسچا
پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و سهرند شروع بتاخت
و تاراج نمودهٔ در فرصت دو سه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
هشت هزار پیادهٔ جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار باو جمع گشته علم
شهرت قزاقي و مردم آزاری بر افراشتند و با دو سه فوجدار که بقصد
تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته
بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و
تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائي کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمال جاگیر داران عمده برای اطاعت و دست بردشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رسیدن خرابی و تاخت پرگنات تعلقهٔ او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامی را باخود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگی بقصد تنبیه آن فرقهٔ ضال خذلان مآل سوار شده بتفاوت سه چهار کروه مقابل آن گروه شقاوت پژوه خود را رساند - آن ملعون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سچا پادشاه و فتح درس می نمودند باستقبال وزیر خان شتافت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چنان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیل را ازپا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهای پیاپی فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجهٔ شهادت رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وافر مع فیلان

و اسپان چندان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیادهٔ بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خودرا بمهرند رسانید - ازانکه مهرند شهری بود پرازمال تجار و صرافان مالدار و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان صلحا و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یکدو روز دست و پای لحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و اسیر نمودن اطفال و عیال وضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هرجاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند شکستن و کندن و بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج سهرند در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعین نمودند - بعده که نوشتهٔ آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثهٔ که بر سکنهٔ سهرند گذشته بود حوصله باخت هرچند که جمعی از شرفا و افغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت ورزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه نمودند و در پناه مکانهای قلعه داد تهوری داده از زدن تیر و گوله بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خودرا کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند اگرچه بیشتری مال و عیال مردم قصبه بحادثهٔ تاراج رفت و عورات بسیار از ملاحظهٔ ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها انداختند اما بعضي شرفای جلادت پیشه که عیال و ناموس را یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و بی‌ناموسی بآنها نرسید - بعد ازانکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشهٔ سهارنپور بدست آن طائفهٔ ضال افتاد به بند و بست اطراف پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن قصبه آباد کردهٔ او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار بسیار درانجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در شجاعت و تهوري و تمن داری دران ضلع علم شهرت برافراشته بود بعد رسیدن نوشتهٔ آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر داده اخراج نمایند و بند و بست یورش و یارش و گرد آوری اسباب جنگ و تهیهٔ مصالح نام و ننگ و برآوردن فوج باستقبال آن گروه ضال بد مآل پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه چهار کروهی رسیده بردو موضع توابع جلال آباد دهگدهی و آبادی پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این خبر سه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقنداز قدر انداز و

تیر انداز بسرداری غلام محمد خان نبیرهٔ خود و هزبر خان بقی عم بکومك محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاری از رعایا بانسام اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند وصدای دار وگیر از هردوطرف بلندگردید - اگرچه ازان گروه بد مآل نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعي کثیر از مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بار هزیمت یافته باز بمحاصره جلال آباد مي پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار پیاده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم آمده با درصد سه صد مورچال روان که از تختهاي چوب ساخته پایها بصورت ارابه بران قرارداده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار درمیان گرفتند اما تردد یکه ازان افغانان جلادت نشان در مقابل یورش آن مخذولان بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد مآل بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خودرا بدم تیر و گولهٔ بندوق و سنگ باران داده فتح درس گویان با چهار صد پانصد کاندد و اقسام حربه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن دروازها شرخي ز حد می گذراندند - و افغانان سرباز دروازها

را وا نموده با تیغهای برهنه سپرها بر رو کشیده برآمده بران سگان تاخت می آوردند و در هر حملهٔ مرد ربا صد در صد نفر از کفاربدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز بدرجهٔ شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت آورده کافرکشی می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر بکشتن داده کاری نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر سلطان پور و پرگنات دوابهٔ جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضی فرمایش و استقبال نمودن باخزانهٔ موجوده نوشته مصحوب دو سکهه سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت رسیدن بدرجهٔ شهادت فاتحه خواندند وقسم رفاقت واتفاق بی نفاق بکلام الٰهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن نوشته با قدری حرب و باروت که از جملهٔ فرمایش حرب و باروت نیز طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون سواری و باربرداری برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن حرب و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانهٔ سرکار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار نموده فرستاده آید - بعده شمس خان با قریب چهار پنج هزار سوار وسی هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برفاقت زمیداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از بافندها بآرزوی شهادت کمر همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از لک آدم فراهم آورده بدبدبهٔ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن با چندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که محلهٔ هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهسوند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جوالهای پر از ریگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همه جا تاراج کنان نزدیک قصبهٔ راهون که هفت کروه از سلطان پور است رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژاوهٔ خشتها که همه گنج خشتها را بجای گدهی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از پی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان پرگنات نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلادت شعار بارادهٔ غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که درصورت هزیمت یافتن وکشته شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ماها درمهلکهٔ تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه وار پیش قدم گشتند همینکه بفاصلهٔ گواه رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و یکبار گي قریب ده دوازده هزار گوله و سنگ فلاخن تکرک وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامي کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوئی و خرج باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام شلك اول و دویم کفار بد فرجام فوج اسلام فیل جرأت پیش رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صداي تکبیر همت افزا بلند نموده بران مدبران پرکین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کافر ربا پیهم بسیاري را بقتل رساندند و زخمي ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیرهٔ اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گذهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهئیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام مي ریختند و اسپ و آدم ضائع می‌ساختند تا آنکه کار بر طرفین خصوص برکفار تنگ گردید و شب از گذهي برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر بدست آورده بسلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرد آمده تهانهٔ که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهادهٔ خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واویلا و هنگامهٔ تزلزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبهٔ لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بند و بست برج و باره بازدحام عام جمعي از مسلمین و هنود برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طلایهٔ کفار می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامار که دوکروهی شهر واقع است خرابي بسیار رساندند القصه درمدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمور های مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطهٔ شمار بدرجهٔ شهادت درآمدند و عالمي بباد حادثهٔ کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کندند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند و صد دوصد نفر هنود ومسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - ازانکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موي سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هنود بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بي اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقهٔ هنود اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفهٔ ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهرهٔ حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن شعلهٔ آتش فساد آن گروه جلادت پیشه مقابل مادهٔ شورش و سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه رایت ظفر آیت ولی نعمت متوجه آن سمت گردد رفت و روب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته از بلدهٔ دار الفتح اجین رایت توجه بسمت ارطان راجپوتیه بر افراشتند *

خبر واقعهٔ محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض رسید - بعد ازانکه در سوگ دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید برای پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اردیپور و جودپور تعلقهٔ راجه جی سنگه و رانای چتور امواج دریا موج با سرداران رزم آزمای کار طلب تعین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که درهمه بلاد لفظ رضی در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در ذکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که امواج عدوسال برای تاخت و خرابی معمور های *یر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعین گردیدند

آن سرکشان بادیهٔ ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم‌خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطهٔ شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضي پادشاه عالی جاه بظهور نیامد اما ازانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان پای تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جي سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس تمام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان جمعیت می چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا برومال بسته سر سواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

دربین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبة الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم ازجلوس شاه عالم پادشاه مطابق سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق سرانجام سفر منعقد گردید و علمی بدیض رسید بقصد استیصال

گروی بد مآل رایت ظفر اقبال بسمت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب بر افراشتند - چون قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبهٔ اودهه مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسیدکه میرزا محمد هاشم نام که بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ایران و بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان پادشاه زادهٔ مازندران می شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده صبیهٔ خود را بدو داده بود ومحمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدهٔ مادری دارد از ایران رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هردو با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانهٔ بندر سورت روانه نمایند وسوای آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمد آباد فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمدهاشم باحمد آباد سرانجام ما یحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد درعهد خلدمکان برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانهٔ حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانهٔ بارگاه سلاطین سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که افضل الشعرای لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانهٔ قاضي و صدر آمده برای خواندن خطبه بقیدلفظ وصي مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعي از مسلمانان درمنع خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و بهمین مضمون از نوشتهٔ اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - و در همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصي گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه ومحبوس گردیدن مهر علی خان بخشي و واقعه نگار احمد اباد که بعد کشتن خطیب روز یکشنبه بفرمودهٔ فیروز جنگ خفت رسانده در چبوترهٔ کوتوالي مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت اما ازانکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و تا مقدور بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگارد بعده العلم عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصي صدر احمدآباد برای حاصل نمودن آن بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عرضی نوشت در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعده که روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصي خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور داشتیم درجمعهٔ آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد ازانکه روز جمعهٔ دویم خطیب بر منبر آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصي نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه لفظ وصي برزبان او جاری گردید بشجاعتی برخاسته دامن خطیب گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل توراني ازجا جسته کاردازبکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت و در مسجد هنگامهٔ و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یك شب جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دویم والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس براي اذن تجهیز و تدفین او نمودند ازنگاه فیروزجنگ چند روپیه بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیري که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خانصدق فیروز جنگ که بصوبه‌داری اودهه گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقهٔ خود باوجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر بر بیخبریهاي پادشاه بغور پرداخت خانه زادان کار طلب بپرداختند گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از بندر سورت باحمد آباد رسیده بود بدین فیروز جنگ آمد پسر خود را باستقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چندقدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسپ تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروي تمام روانه نمود *

درین سال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجهٔ شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش مي آرد که زني از قوم زنهای مرهته تلسی بائي نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصدگرفتن چوتهه بلدهٔ دار السرور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبهٔ رانویر که هفت کروهي برهانپور واقع شده رسیده سراي رانویر را که جمعي کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبهٔ دار پیغام طلب چوتهه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلسي بائي و خبر شوخی آن زن جنگي بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربي مردان را ملاحظهٔ جان نمودن و از درجهٔ شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور بر آمده از جملهٔ فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنهٔ جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود اورا هراول فوج نموده کوس معرکهٔ شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد . مخذولان خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان شتافته بمقابله پرداختند و باقي فوج هرهنهٔ خونخوار بقصد محاصره و تاراج پورهای برهانور تعین نمودند - میر احمد خان که دو سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیرهاي خودزخمهاي کاري برداشته بود از شنیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز بقصدکمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد نمایان زخمي گشته نزدیک آخر شب غلبهٔ کفار را زیاده دیده تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که بیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجهٔ شهادت رسیده بودند باقی مردم جان بسلامت بدربردن غنیمت دانستند و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اسپ افتاده خود را با نیم جاني که داشت ز پر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت گردید - و از جملهٔ منصبداران برهانپور میر علي رضا نام که از سادات سبزوار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعي دیگر از متعینهٔ میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود خواني باج بکلارنت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای وقت دران دانست که خود را قوال وا نموده اشعار رنگین فارسي و هندوی و زبان سرهنه خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستورستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان
می نمایند حرف میزد بعده که تا سرداران آن فرقهٔ ضال باز گفتند
که اگرچه دانستیم که تو از جملهٔ مغنیان و نغمه سنجان مجلس
امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جملهٔ مردم مایه دار
و آبرو طلبی اگر دو هزار روپیه میدهی خلاص می نمائیم آخر بعد
رد و بدل و مناظرهٔ بسیار هزار و دو صد روپیه برای خلاصی خود
قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده
هرکارهٔ غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده برکشتی سوارشده
هرکارهٔ غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از
منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان
و مال خود داده نجات یافتم - و محمدتقی نام جوان که از تدبیرهای
امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از افتادن
بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود
را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من
چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب
بکوشم و بآواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخشی شهم
و نبیرهٔ امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران سرهنه شنیده
آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب
همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه
اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را
واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند
چوراهن جاتهه که بعد از هزیمت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مآل گردیده فوج سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم دل خان و چورامن جاٹهه و دیگر عمدهای لشکر بطریق هراول برای تادیب و استیصال آن طائفهٔ ضال تعین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهانجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهانهٔ مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زدهٔ شاه آباد و مصطفي آباد و شادهوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افگن گردیدن رایت ظفر آیت دران ضلع آن طائفهٔ بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را عامل مي رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنهٔ مذکور مضرب خیام چهار پنج کروهی قصبهٔ شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی براي دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه مي چهل هزار سوار و پیادهٔ بیشمار آن کروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درسن کویان چون سیل ناگهان مقابل فوج پادشاهي رسیدند چه نویسم که از حملهاي وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزازل افزای آنجماعهٔ فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهي راه یافت و چنان صدای دار و گیر و مردکشي بلندگردید که عرصه بر فوج بندهاي پادشاهی تنگ گشت و کار بجائي رسید که بعد کشته شدن و زخمي گردیدن

جمعي از مردم خاص و عام فیروز خان میواتي و چندی دیگر از سادات بارهه از فیل و اسپ پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته حملهاي بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت دادند - اما بعد ازانکه در شادهوره بقصد تعین افواج برای تنبیه و اخراج آن کافر بد نهاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول اوائل ذی الحجه که آواخر دی ماه آلهی و عین چلهٔ زمستان مي باشد چهار پنج روز باران گذده بهار بلا فاصله بارید و چنان باد زمهریر آسا بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپاي بیشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر سقط شدند که از گنده بوئي آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمرهٔ بد نام کرده کلمات ناگفتني بر زبان می آوردند دویم آنکه خبر انتشار و فساد آن اشقیای مردم آزار که برکهي و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت مي آوردند و شوخی زیاد بمرتبه می نمودند که یکدو فوجدارنامی بعد رسیدن فوج پادشاهی دران حدود بدرجهٔ شهادت رسیدند متواتر بعرض میرسید جملة الملک خان خانان را بایک پسر و حمیدالدین خان بهادر و رستم دل خان و راجه چترسال و فیروز خان میواتی و چوراهن جاٹهه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده رفیع الشان هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای استیصال آن جماعهٔ خذلان مآل تعین فرمودند و آن مفسد غدار بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیشتری ازان گروه شقاوت پژوه

علف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و نشان پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکی از مکانهای قلب مسمی بلوه گده که میان جبال قلب نزدیک تعلقهٔ راجه برفی واقع شدهٔ و وسعت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت رسانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه هزار کار و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصا ذخیره نمودند و بهادران کوه نورد و فیل نبرد شیر صولت بمحاصرهٔ آن کمر همت بسته شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام با معتقدان ضلالت پیشهٔ خذلان مآل که ز پرستی و حسن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهر ره نورد بادیهٔ عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلهٔ ایام بهمان صورت امرد و ریشدار که بجهنم واصل می گردد عود نموده و حیات ابدی یافته بترقی درجات دینوی میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه می نمود و آن سگان که گفتهٔ پیر و پیشوای خود را در تناسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درسن سچا بادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعلهٔ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مور چال پادشاهی می آوردند و هر روز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعي از مسلمانان سر خروئي ازلي شهادت حاصل مي نمودند - اگرچه از قوم ارذال هنود بيشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در کشته شدن و عوض او هماندم بعرصهٔ کارزار در آمدن حکم خلق الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هنود نيز بيشتري از کهتريان پنجاب که شريک مصلحت و تدبير آن ملعون بودند و جائهای شجاعت پيشهٔ مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود مي گرديدند بآنها اذيت نمی رساندند باقي همه هنود را با مسلمانان واجب القتل مي دانستند - بر مصاف ديدگان رزمجو ظاهر است که در اکثر افواج ميان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت وارادت پاس مرعات حق نمک در جانفشاني داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر مي گردد برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پياده بودن اکثري کمتر کسي دران انبوه از سوار و پياده بود که خود را بدستور گوسفند قرباني بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل خويش نداند و همين معني و طمع زر و اقسام اقمشه و زيور که بتاراج آنها در می آمد باعث مزيد تسلط و غلبهٔ آن گدا صفتان سگ سيرت بد مآل مي گرديد و مردم عام سست اعتقاد آنرا حمل بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشيدن محاصره که از هردوطرف داد جلادت و تهوری بظهور آمد و ذخيرهٔ اندرون حصار بآخر رسيد بمرتبهٔ عرصهٔ تردد بر محصوران بد عاقبت تنگ گرديد که از بالای حصار باشارهٔ دست و چشم با بقالان لشکر ساخته بقيمت دو روپيه و سه روپيه آثار غلة داد و ستدمی نمودند و چادر از بالا

انداخته دران غله بسته از طنابها اندرون مي کشيدند و بقدر يک مشت و دو مشت ميان خودها قسمت مي نمودند و قريب سه چهار هزار آدم ازفاقه مردند و چهارپاي سواري و باربرداري نماندکه همه را ذبح کرده و ناکرده خوردند بعده عرصه بران کفار تنگ گرديد يکي از قوم کهتري که گلابو نام داشت و تنباکوفروشي کسب او بود بقصد جانفشاني در راه پير و مرشد خود بدستور آن سرگروه رخت فاخره پوشيده در مکان مرشد خود آمده نشست وآن ملعون بافوج و لشکر خود يک طرف مورچال پادشاهي يورش آورده راه کوهستان راجهٔ برفي پيش گرفته بدر رفت - بعد درآمدن فوج پادشاهي دران گدهي که آن ملعون را بدان زينت نشسته يافتند گرفته مقيد ساخته بهزاران خوشوقتي پيش خان خانان آوردند و از چهار طرف صداي مبارکباد و آواز شاديانهٔ فتح بلند گرديد و منهيان خبر بحضور پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفرازي يافتند و خان خانان و همراهان او مورد تحسين و آفرين گرديدند بعد ازان که آن گرفتار و اسير سرپنجهٔ اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال او و تحقيقات کار و بار پرداختند و پرده از روي کار بر داشته شد دانستند که باز پرديده و عوض آن يکي از بوم صفتان بي اعتبار آن قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشاني خويش را عمدا گرفتار دام ساخته ازين معني خان خانان که براي او مادهٔ خجالت روي داد نهايت افسوس خورد - سرداران همراه خود را بعد سرزنش بسيار فرمود که همه پياده گشته در کوه راجهٔ برفي درآيند اگر آن ملعون را زنده يابند دستگير نمايند والا عوض او راجهٔ

برفي را گرفته بحضور بيارند چنانچه راجهٔ آن کوه عوض سردار آن گروه دستگير گرديده بحضور رسيد - چون بمجرد خبر دستگير گرديدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلددست تيز هوش قفص آهني سيخ دار دست بدست تيار نمايند آخر آن قفص نصيب راجهٔ برفي و آن مريد صادق العقيده که خود را تصدق پير خود دانسته چنان جانفشاني نموده بود گرديد وبقلعهٔ دارالخلافت فرستادند - چون درميان آن قوم موی سروريش تراشيدن گناه عظيم ميدانستند و جمعي از معتقدان پنهاني آنها که از قوم کهتری و جاٹه در لشکر وکالت و در دربار نوکری مي نمودند و مصالح دفتر بودند حکم منادي ريش تراشي هنود عموما نمودند و جمع کثير در پاداش آن اعتقاد فاسد که داشتند بعتاب ريش تراشي درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ريش داران صاحب اسم و رسم بدين سبب ريش اعتباري که داشتند بباد فنا دادند - چين قليچ خان بهادر صوبه دار اودهه که از بعضي وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بميان آمد و با کراه صوبهٔ اودهه را قبول نموده بود و از ديگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نسب مي افزود درينولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقدر داني پادشاه استعفای منصب و خدمت نموده منزوي گرديد و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکين تقسيم نمود چنانچه در يک روز پنج لک روپيه نقد بارباب حاجات رسيد - درينولا خللي در مزاج خان خانان که ازان روزي که آن خجالت گريختن گرو براي او رو داده بود روز بروز از غصه می کاهيد بهمرسيد بسبب عارضهٔ مختلف بدني

که حکمای یونان و فرنگ از معالجهٔ آن عاجز آمدند ازین سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت *

مردی بود صوفی مزاج فقیر دوست که در عالم حکومت او ایذائی بخلق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه کار و بار روزگار که باختیار انسان سراپا خطا باشد ممکن نیست که همه راست و درست آید بلکه آنچه در ارادهٔ الهی است همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شد که آدم بعضی کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاری باشد می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر می گردد چنانچه بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان نوشتجات برای خریدن زمین و بنای سرا و مسجد و مدرسه بمبالغه و تاکید تمام مع هنڈویهای مبلغ خطیر فرستاد هرجا که حکم رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایهٔ وزارت او حکم او را وحی آسمانی دانسته در فکر احداث سراها درون آبادی شهر افتادند اما بعضی جا زمینی که برضامندی بفروشند و وسعت ساختن سرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتاد که هرچند خواستند که زمین موافق احاطهٔ سرا بخرند و رضامندی مالکان بدست آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن خانخانان خانهای بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرنها ساخته بودند بزور و تعدي از مکانهاي موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هنود آه کشان و نفرین کنان ازانجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکاکین برای سکنهٔ مردم بازار نموده مبلغي زر بخرچ درآوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعهٔ خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضاي مخلوقی نظر بر غضب خالق ننموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقي بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن بر داشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهاي نیم سوخته مزبلهٔ محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچارهٔ میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه محرر اوراق بسیار ازروی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روي بهبود ندیده بمراد خود نرسیدند و باني بدعتهای مردم آزاري هم درین دنیا انگشت نماي عالمی گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائي و رسوائي چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن است - باري الحمد الله که مسود اوراق باوجود از ابتداي نشو و نماي عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضي بمردم آزاري که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
می و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمی داشت و مال حضرت خلدمکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بآنجا نرسد که در زبانها گفتگوی بظلم منجر گردد بعده
بسبب روی دادن بعضی مقدمات که بتحریر تفصیل آن پرداختن
پردهٔ روسیاهی خود را از میان برداشتن است با خدای خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم نکنده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالی که سگبانی و
خوک چرائی بمراتب بهتر ازانست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داری کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلهی
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعهٔ خان‌خانان برسر تعین وزارت و تبدیل
خدمات عمدهٔ حضور و صوبه داری دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشی الملکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران
خان‌خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست از ملک دکن و بخشی الملک بودن بر ندارد درجواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعدهٔ وزارت نموده بودند عذر نتوانستیم نمود و تا برپدرم بدستور سابق پایهٔ وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان مي گفت که ذو الفقار خان مي خواهدکه وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاهدارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبهٔ مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگرمخاطب بکوکه‌خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والدهٔ او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقهٔ دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و باوالدهٔ کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه مي گفت که محرر در خلوت فرمودند که من از مناقشهٔ وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زادهٔ ایران وزارت مقرر نموده یکي از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نائب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زادهٔ ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبهٔ تبختر و تفنن چنانچه عنقریب باحاطهٔ بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همرهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعین و زیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن وخالصه مقرر شده بود بنیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت نمود - ازانکه برسر معبر با مردم بهیر لشکر از و سختی و تعدی بسیار در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از حجرا ممنوع گردید - و میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده اسپ عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که مخلع شده باردیگر برای تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهرهٔ او ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ پرورده بخورانند و پنکهه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش دریاب منصب و عطای خدمت عمدهٔ ارادهٔ دلجوئی و فیض رسانی نسبت باو بسیار داشتند اما ازانکه نام برده با همه مقربان حضور اصلا سلوک ننمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هرکه باو سلام می نمود درجواب دست بر سینه می گذاشت حتی که در خدمت هیچ یکی از پادشاه زادها رابطهٔ ارادت بهم نرساند و بخانهٔ هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که بچهار پنج واسطه از نبائر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد همچشمی را کار فرموده نمی خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و باشارهٔ میرزا شاه نوازخان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته ازطرف شاهزادهٔ ایران بپادشاه عرضي نویسانند که اگر پادشاه زادها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آرم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آن چه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرجاکه حکم شود بنشینم پادشاه دستخط فرمودندکه اگر پادشاهزادها در راه درخورند از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد ، اگر درحضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوري که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاري که سبقت سلام نمایندبرای آنها دست بسر شود بعدهکه برسر مذکورنشستن قبل ازبرآمدن پادشاه بدیوان رسیدندطرف میرزا شاه نوازخان متوجه شدندکه چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشینند - و روز دیگر که شاهزادهٔ ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولي از منصبداران میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولي نموده در پیش خانهٔ میرزا شاه نوازخان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سواي تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان بظهور نیامد و این معني بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتي که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید - روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطني نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج هزاري سه هزار سوار و خطاب خلیفهٔ سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - درینولا خبر واقعهٔ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمدآباد گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گردید که امانت خان متصدي بندر سورت از شنیدن خبر واقعهٔ فیروز جنگ که بعد از ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و شاگردپیشه داده فارغ سازند بلا توقف خودرا بطریق پلغار باحمدآباد رساند؛ بضبط خزانه و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیري بود فتح نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان آمیر با جاه وجلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقي و شیرین کلامی میان مردم توران کمتر بعرصهٔ روزگار دیده و شنیده شده - گویند قریب نه لك روپیه متصدیان سرکار از خزانهٔ او بر آورده عوض روپیها پل سیاه در خریطها پر کرده درخزانه گذاشتند خبر این تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بي آنکه پاي تحقیقات آن بمیان آید و تفتیش نماید متغلبان متنبه گردیده از واهمهٔ رفتن آبرو بعضی زرها را درخزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمهٔ خطبه بسبب دقت فضلای لاهور بر لفظ وصي که درخطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار فضلای لاهور نمودند ازانجمله حاجي یار محمد و محمد مراد با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زادهٔ قاضی میر میشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظ وصي برانها خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجي یار محمد در رد قول پادشاه گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال وجواب می نمود پادشاه برآشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمي ترسي که چنین خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائي حاجی یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از واهب بی ظنت خود داشتم اول تحصیل علم دویم حفظ کلام الله سیوم حج چهارم شهادت الحمدلله که از طرف عطای سه نعمت الهي کامیاب شده‌ام آرزوی شهادت باقي مانده امید وارم که از توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجي یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن خطبه عرضي نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد حضرت خلدمکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضي الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصي نباشد - اما چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیا سهامی غلط در فکر شورشند اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعهٔ بی سرو پای واقعه طلب وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامهٔ فساد داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجي یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی

مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی‌الحجه منعقد گردید و عالمي از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هرکدام بقدر پایه و اندازهٔ کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسپ گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه‌دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اوآخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحلهٔ عمر پادشاه ازهفتاد سال قمري تجاوز نموده بود تبدیل مزاج یافته [illegible] و در فرصت هفت پهر آثار سفر آخرت [illegible] گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود [illegible] شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که [illegible] مجموعه [illegible] غتة رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه [illegible] خش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضهٔ حضرت قطب الدین چهار پنج کروهي از دارالخلافت مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهي نمود - و در اواخر سنهٔ چهار زر خزانهٔ سابق که قریب سیزده کرور روپیه باختلاف روایت مانده بود همه بصرف بخشش در آمد - چون مداخل سلطنت عهد او بخرچ وفا نمي نمود کار بجای کشیده بود که در همه کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگي خرچ بجائي کشید که از خزانهٔ عظیم الشان هر روز مبلغي بطریق دستگردان میرسید *

* بیت *

فکـــر صد سال میکند بنده
مرگ بر دوش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندارشاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یك هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال در میان بود ذو الفقار خان بهادر که في الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر درمیان هم آمد و رفت مینمود چنانچه بعضی مقربان وهمدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پر و بال جهاندارشاه کنده شود اما جهان شاه جرأت ننمود - و باروت و توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردید - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطهٔ اشرفي نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و ٹهٹه و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و درهمان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوي بخشي که از خانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای پیاپی برو رساندند که قبل ازانکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم اللمک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیری مغضوب ساخته و آویخته مبلغی از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتی تمام گرفت و عظیم الشان را پارهٔ تبدیل مکان نموده متصل موضع بودانه که سه چهار کروه از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کندن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر برای مقابلهٔ عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفاوت نیم کروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانهٔ عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفوج هر سه برادر میرسید و اسپ و آدم ضائع میگردید تا آنکه اواخر عشر ثانی صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هرچهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولهٔ توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله دار در میان گرفتند و از چهار موجهٔ افواج جان برنیست خود را درمیان دریا انداخت که باز اثری ازو ظاهر نگردید و لچهای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدي در صوبهٔ بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقارهٔ فتح نواخته بمکانهاي خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزي یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج‌کشي انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکهٔ سر بازي از هردو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامي کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان‌شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان‌عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبهٔ فوج خصم پناه بپژاوهای خشت برد و شادیانهٔ فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضي جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولهٔ قضا برجهان‌شاه خورد وفوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقارخان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلندگردید - بعده رفیع

الشان که بااو نیزقول و قرار لطف آمیز تفریق ملک درمیان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دست و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کارآورده آخر باچندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمي و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعهٔ دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردي خان را که از تعدي ظاهری و افعال دیگر باطني او جهاني در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست گشته اند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندوي خان و عبد القدیر خان و لطف الله خان پاني پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمي بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاده می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضي ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانهٔ آنها ضبط نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعهٔ دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانهٔ یکي از مردم نامراد رفته نهان شده اگهتری خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتري گرفتار گرديد نزد جهاندارشاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بکشد اما باغوای ذوالفقار خان و بقولی براهنمائي شاه قدرت الله فقير عليه اللعنة کشتند *

ودرعهد نا پايدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فسق را استحکام تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و دهاڑهی گرم گرديد که نزديک بود که قاضي قرابه کش و مفتي پياله نوش گردد - وهمه برادران وخويشان دور و نزديک لعل کنور بمنصب چهار هزاری و پنج هزاري و عطاي فيل و نقاره و جواهر بيش بها سرفرازی يافته ميان هم قوم خود سرفراز گرديدند و اعتبار خانه‌زادان و ديگر صاحب کمالان و علما از ميان برخاست وظريفان شوخ طبع نقل و افسانهاي راست و دروغ بستند - ازانجمله نقل نمايند که بنام برادر لعل کنور خوش حال خان صوبه داري اکبرآباد بعطاي منصب پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشي الممالک در تياري فرمان و اسناد ديگر چند روز عمدا تکاهل و تغافل ورزيد آنگه لعل کنور شکوۀ بخشي الممالک بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت که سبب تعويق تيار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چيست چون ذوالفقار خان که پيش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب عرض نمود که ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ايم بدون رشوت کار جاری نمی سازيم جهاندار شاه تبسم کنان گفت که از لعل کنور چه رشوت مي خواهيد عرض نمود که هزار طنبوره

کار استاد نقاشي مي خواهيم گفت هزار طنبوره چه خواهيد کرد گفت چون کسب و کار ما خانه‌زادان بدين قوم مي فرمايند خانه‌زادان را ضرور شد که کسب و پيشهٔ اين طائفهٔ آبرو طلب اختيار نمايند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *

نقل ديگرکه بصحت پيوسته و شهر بشهر نقل مجلس گرديده اين‌ست که چون اکثر وقت شب با معشوقهٔ همدم خود بر رتهه سوار شده با خاصان چند براى سير و تفرج بازار و خرابات خانها تشريف مي بردند شبى از شبها که در رتهه هر دو همدم جاني سوار شده رفته بودند آن قدر شراب هردو خوردندکه وقت مراجعت مست و لايعقل گشته بدر دولتخانهٔ پادشاهى رسيدند و لعل کنور بمرتبهٔ هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگرديده خود را بيهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغيان نشهٔ شراب خوابش ربود و پادشاه که نيز بالکل بحال خويش نمانده بود همچنان درميان رتهه بيهوش افتاده ماند و رتهه بان رتهه را بمکان آن برده آويخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور نيافتند سراسيمه گشته لعل کنور را ازين معني خبردار ساخته استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بيهوشي پارهٔ بحال آمده پادشاه را قرين خود نيافت مضطرب گشته هوشى که داشت باخته گريه‌کنان هر طرف ميدويد تا آنکه پادشاه را در رتهه يافتند و اين نقل درشهر ها بدين مضمون که برادر لعل‌کنور در عالم مستي پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد *

ديگر افعالى چند که از سلاطين بلکه نسبت بمردم عام بسيار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمي توان داشت و در حق پادشاهان افترای محض باید دانست زبان زد مردم گردید *
و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبهٔ دکن بود ظلم چندان ازو سر میزدکه اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میکشد وسببها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته مي شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکیهٔ کلام او گردیده بودکه ازبوی گنده دهان او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست روز بشب میرساندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازهٔ تهیهٔ اسباب جنگ گرفتن فرخ سیر که در پٹنه استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادي الاولی داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که درشجاعت و کارطلبی و رای صائب و اکثر کمالات انساني نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پروری فلك و بیخبري پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده منزوي گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مستمال نموده تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگهٔ مقربان حضور درآوردند و راجي محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه دار اله اباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بست صوبهٔ اله آباد به نیابت راجي محمد خان مرخص ساختند هید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانهٔ آله اباد گردید چون نزدیک کرّه مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشي سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص گردیده بود سه کروهي کرّه مانکپور مقابل هم رسیدند اواخر جمادي الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبدالله‌خان باسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علي خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند بعده که فوجها بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانهٔ خود فرموده بلا فرصت اسپها برداشته چندان عرصهٔ تردد برسادات بارهه تنگ آوردکه با آن همه جوهرتهوریهای بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز درمحاصرهٔ فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید عبدالغفار اطراف سادات بارهه را چنان فروگرفته بودکه عرصه برفوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبدالله خان با جمعی از پا در آمد درین ضمن چنین گرد و بادتند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبدالغفار مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هرچند سید عبد الغفار فریاد زدکه من زنده ام کسی نشنید وصدای شادیانهٔ فتح سادات بلند گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان فرمان صوبه داري اله آباد باضافهٔ هزاری بنام سید عبد الله خان مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منهیان ظاهر گردید که هفتاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سربلند خان فوجدار کره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید عبدالله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانهٔ حضور گردید چنانچه بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبهٔ دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان سربلند امانت خان و راجه روزبروز نیز عداوت مي افزود نوشتهٔ ذو الفقار خان براجه رسیده بود که بامانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته بود یا از راه زیاده سري که راجپوتیه دارند سر از دخل دادن امانت خان وا زده بسوال و جواب لا یعني پرداخت تا آنکه گفتگوي مقال و پیغامهاي سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ نام تهانه دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و جمعي کثیر دران تهانه کشته شدند و بعضی اسیر گردیدند امانت خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهیهٔ سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه هزار سوار نمي رسید که ازانجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام در طریقهٔ کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالي و جاني زیاده از ایام کفر طغیان مي ورزید از بیست هزار سوار که سپاهي سی چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتری ازلشکر او افغانهای با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج هزار سوار باو بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده بعد رسیدن نزدیك نالهٔ سارنگ پور که از دار الفتح اجین چهار پنج منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده بحملهای صف ربا صدای بگیر و بزن بفلك برین رساند باوجود آنکه اسلام خان ده دوازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت خان بمرتبهٔ تنگ کرده بودند که هیچ احدي از مردم لشکر و بازار امید جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن یل فیل پیکار شیر افگن اصلا اندیشهٔ کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر فضل غالب حقیقي تکیه کرده جنگ رستمانه و تردد مردانه که جای

صد آفرین داشت بذات خود می نمود و کار فرمائی میکرد و از
جهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین وار درمیان گرفتند -
و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم
واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب
بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت
متصدی گری بندرسورت داشت وخدمات چند در تعلقهٔ سورت ازحضور
بانورالدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هردو رابطهٔ اخلاص
بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان
نظر برانکه بعد امانت خان سردار عمدهٔ صاحب فوج و تردد سوای
انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان
جهالت نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده
حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود
داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد
و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر
از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت برملا گردید تا
سه گهری نائرهٔ قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران
وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریای
شجاعت خود را بآنجا رساند و دلیر خان بغرور وفور جمعیت فیل
سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر
بیشهٔ وغا باوجود زخم نیزه باستقلال کمال علی الاتصال تیر بیخطا
برخصم می انداخت آخر بگلولهٔ بندوق خاصه که بر فیل
با خود داشت جامهٔ حیات آن افغان بد خصال را بر قامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شجاعان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روے داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل بر زبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملي ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه‌دار زخمی شد و چند جماعه‌دار نامي دیگر کشته گردیدند و از پهر روز برآمده تا سه پهر هرطرف که نظر کار می کرد نیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئي و اکثر اطوار ناپسندهٔ او بجان رنجیده در قابوي چنین وقت بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولهٔ اجل براجه رسید و چنان بي خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هردو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردهٔ راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست ازهمه مالیت دیگر برداشته فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زر وافر بضبط سرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیرها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسید فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید - بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه بپاداش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقهٔ بزرگان است بعد ازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن باحمدآباد زود تغیر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست *

بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ میر باتفاق سادات بارهه بجهاندار شاه رسید اعز الدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیرهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه کردند - اگرچه ذو الفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سوی مزاجی و افسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئي خواجه حسن خان که از سفله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف راي سلیم دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان عداوت هم چشمی بجائی رسیده بودکه هر حرف و مصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و پادشاه را خاطرداری کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جملهٔ ارکان ایمان اوگردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چین قلیچ خان بهادر که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد بموجب حکم ازعقب روانه گردید بعده که بادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد ازانکه قلیچ خان بهادر باکبرآباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده بسبب ناموافقت سرداران ابتر است مصلحت دوران دانست که چند روز در اکبرآباد توقف نموده انتظار آن کشد که فلک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوره و کره بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهی که فوجداری اتاوه داشت با خزانهٔ پرگنات تعلقهٔ خود بخدمت بادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که برروبه و سلوک خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصلهٔ میزده چهارده کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم کندن خندق

و بستن مورچال فرمود - همینکه جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصلهٔ دو کروه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوار هاي اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیسب و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر مي بود و بي اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوهٔ بیدماغي سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهرهٔ او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هردو بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانهٔ نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات براي تاراجیان گذاشته پاسي از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همرکابان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروري باخود برداشتن نماند و درفرار بریکدیگر سبقت می نمودندکه جان بسلامت بدربرند - هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند صدای مبارکباد خیمه بخیمه بآواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرمنه تر از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زر نقد و فیل و اسپ آنچه

بدست آنها افتاد ربودند - بعده که شاهزاده خودرا با کبرآباد رساند چین قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود بر خبر شکست او اطلاع یافته عقل و هوشي که از تاراج لشکر عشق مانده بود یکبارگي در باخت و به تهیهٔ سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعده سنه بیست وسه مطابق بیست وپنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت برآمد - فوجي که همراه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بشمار آمد از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنجهزار سوار کوکلتاش خان بمحله در آمد که مجموع اندازهٔ هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابلهٔ فرخ سیر گردیده خودرا بسموگده متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم حصهٔ لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه بحسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سفله پروري و پیش آوردن کم اصلان بد نام همه امراي ایران و توران از اطوار جهاندار شاه راضي نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست جهاندار شاه می گفتند وفتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که هر دو سر گروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدلدهي و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هرچند

ذو الفقار خان و کوکلتاش خان بهادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتي که می دادند و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود کوکلتاش خان برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر مصلحت میداد و طرف ثاني او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هرکدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جماعه‌داران باجمعیت قلیل خودرا رسانده بودند باقي فوج عقب مانده بود از ملاحظهٔ شب خون آوردن فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را لجا مهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختي تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هردو فوج موافق قابوی خود جویای تردد جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطهٔ بیان خواهد آورد - سیزدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم دی ماه الهی بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و سید عبد الله خان بافوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امراي توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ سید عبد الله خان ندادند و سید عبد الله خان نیز متوجه پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف‌شکن خان عرف حسین بیگ و فتح‌علی‌خان داروغهٔ توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و ازطرف فوج ذو الفقار خان نیز چنان‌صدای دار و گیر بلندگردید که بر لشکر بارهه‌از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعی کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ‌سیر علی اصغرخان و چهبیله رام‌ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فوارهٔ خون و آدم مرو پا باخته بنظر نمي آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضهٔ فیل ردیف‌حسین علی‌خان بود وفتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف‌برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعي بسیار نقد حیات در باختند و جاني خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه ازپا در آمدند و بر حسین علي خان چنان عرصهٔ کارزار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خودرا از فیل انداخته با چندي از شجاعت پیشگان بارهه تردد رستمانه نموده بعد برداشتن زخمهاي کاري بي خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دو صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان‌نمي دانست که‌مآل کار بکجا منجر خواهد شد و می خواست‌که خود را به‌بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان بمدد طالع برپشتهٔ رسید که مشرف برفوج قول سواري جهاندار شاه بتفاوت تیر رس بود درین حالت جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبد الله خان قابو و تقویت یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع بزدن تیر و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهئیت مجموعي بخانهاي کمان در آمدند و میان فیلهاي سواري زنانه آشوب غریب وشیون عجیب روي داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر پردازد فیل سواري لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران بجوش و خروش برقص درآمده هیچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواري جهاندار شاه نیز چنان به بیتابي درآمد که اختیار فیلبان نماند و از غلبهٔ فوج بارهه خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر کشته شدن کوکلتاش خان و رضا قلیخان داروغهٔ توپخانه رسید و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم کاري برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبهٔ حوصله باخت که خود را بر فیل سواري لعل کنور رسانده نزدیك بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصهٔ کار زار بر و تنگ گشته بود تا یکپاس شب براي تحقیق خبر جهاندار شاه و اعز الدین مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست و جوي پادشاه زاده اعز الدین بود که اگر اورا بیابند زود بیارند که بپشت گرمی او خصم را از پیش رو بردارم نشانی ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهرحال جهاندارشاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور درسواري ردیف گشته راه دارالخلافت اختیارنمودو ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافي پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهي نمانده و خزانه براي خرچ یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد *

آري ثمر شجر سفله پروری که ترک اوامر الهی و اصرار در مناهي ورزیدن علاوهٔ آن گردد همین می باشدکه ایام مدت حکم رانی جهاندار شاه یازده ماه نکشیدکه آخر از دست محمد فرخ سیر مذبوح گردید آري انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش وخوشوقتی می کارد آخر بندامت تمام همان را میدرود و نمي داندکه دنیای بی اعتبار فاني عجب مکافات خانهٔ درگاه الهي است هیهات هیهات بااین همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بي بقای دولت ناپایدار این سپنجي سراکه فی الحقیقت دو لت

است یکي در ین جهان که با آن همه ثروت و کامرانی همیشه در غم و غصهٔ ابنای زمان بسر برده آخر بسزاي افعال خود میرسد دویم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسید آن را بی سوادان دهر پرهت دولت مي خوانند و آنقدر مست بادهٔ کامراني می گردند که سواي آنکه ترک اوامر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بي بدل را صرف مناهی الهي می نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پردهٔ غفلت میگیرد که براي حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآرهٔ سیاست مذبوح ساختن بجاي گوسفند قربانی تصور می نمایند و آخر خمیازهٔ خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانه‌زاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنیدن مژدهٔ فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجهٔ اجل گردید در عیش و شادی برروي خود وا نموده با نگاهبانان بلطف ومدارا پیش آمده سواي پادشاه‌زادها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از قید بر آورده آزاد ساختند و غم والم اکثر ستم رسیدهاي جفا کشیده بفرحت و شادي مبدل گردید - واز انتشار این خبر خانهٔ خانهٔ ارباب طرب صداي نوحه و زاري ماتم بلند گشت و مندل خوش صدا

از خجالت فریادهای عشرت افزا که آخر هر خنده بگریه منجر میگردد بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست و دائرهٔ که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتمی پوشیده در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش الحان از هم جدا گردید و بلبلان خوش آهنگ که لب از لب همزبان حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتباری بر خاک مذلت افتاد *

* بیت *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
که سخت و سست جهان جمله درگذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفي نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میانی خود را که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران مي رسید درصوبهٔ مذکور نیابة نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده بر واقعهٔ جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ کابل باکبرآباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمداعظم شاه نموده فتح یافته تخت آراي هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت درسنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبهٔ بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - ازانکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می نمود بعد رسیدن پٹنه بعذر عدم خرچ و رسیدن ایام برشکال لنگر اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پٹنه انداخته بحضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضی درویشان ریاضی دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تنجیم نیز بهرهٔ وافر داشت محمد فرخ سیر را از مژدهٔ نصیب شدن تخت در همان سرزمین مبشر ساخته وسیلهٔ پیش آمدن خود ساختند این معنی زیاده باعث توقف و مکث او دران ضلع گردید •

و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آوارهٔ گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف صوبجات شرقی رسانده بود فرمان جعلی قلعه‌داری قلعهٔ رهتاس گذه که نزدیک صوبهٔ بهار از قلعجات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطرجمعی از بندوبست و گرد آوری محصول محال نواح و متعلقهٔ قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدر او بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدین منصوبه قلعه را متصرف شده ام کاست که از تصرف من برآرد بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه و حکم عظیم الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب بی ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سیر رسید و محمدفرخ سیر از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال آن

بد انجام خواست چون محاصرهٔ آن قلعه مصالح و تردد طلب بود و اقدام بران سهم بي مدد اندیشهٔ صائب متعذر می نمود لاچین بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگرفت و دران روزها از جملهٔ نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته بود ازسر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروي تازه بجنگ آوردن مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زادهٔ محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد بر جرأت و جلادت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن قلعه‌دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زادهٔ بلند اقبال وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم بنتیجهٔ آن سرافرازي خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر ولی نعمت گشتم فرزندان من بنتائج آن سربلندي ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و بحال ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حوالهٔ لاچین بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تهو نشان باجمعی از جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسید، بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفرستادن گردید که برسر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه‌دار خواست که بتقدیم آداب نشان پذیرد آن جوان جلادت پیشه دست از جان شسته بجلدي و چابکی تمام کارد آزبکی

به تهیگاه او رسانده بیک زخم کار او بساخت اگرچه عمله و فعلهٔ قلعه دشمن قلعه‌دار گشته واقعه طلب چنین روز بودند اما بعضی هواخواهان و خود مقتول چندزخم کاری بلاچین بیگ و همراهان او رسانده رفقای او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه • بیت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای • نبرد رگی تا نخواهد خدای

چون اجل لاچین بیگ نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهای کاری جان بسلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو نموده بمدد او کوشیده اورا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته با سر قلعه‌دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر اورا مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب بادشاهی و خطاب بهادر دل خان سرافرازی داده بحضور معروض داشت و بعد عرض رسیدن چنین منصوبهٔ عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز مستحسن افتاد - و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه بادشاه ازین جهان فانی بروضهٔ جاودانی رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه خود دراینجا صاحب سکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست - و درین آوان حسین علی خان بارهه که به نیابت عظیم الشان صوبه داری پٹنه داشت و طرف پرگنات برای تنبیه اشقیا رفته بود از شنیدن سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

دیگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سیر در خاطر بهمرسانید و همچنان نظر بر شجاعت ذاتی سادات بارهه و تسلط حسین علي خان دران صوبه وموسهٔ عظیم در دل محمد فرخ سیر نیز راه یافت و بنامه و پیغام مودت التیام او را مستمال ساخته نزد خود طلبید و والدهٔ محمد فرخ سیر نیز ملتجي بحسین علی خان شده از زباني محمد فرخ سیر قول و عهد ایفای اختیار و مدار سلطنت بمیان آورده چنان مطمئن ساخت که وسواس هراس طرفین باتحاد اخوت مبدل گردید - و دران زودي خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغایت بیستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسید - و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر اوائل ربیع الاول سنه هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق عشر ثاني فروردي ماه الهی سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسین علي خان و استقلال محمد فرخ سیر می افزود - چون سید عبد الله خان عرف حسن علی خان صوبیدار مستقل اله آباد که درین هنگامهٔ بتبدیل سلطنت خزانهٔ بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب رای گفته می شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داري جهاندار شاه در دل محمد فرخ سیر می خلید با وفرمان تسلی و قراري که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغیب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسین علي خان نیز درین ماده آنچه بایست به سید عبد الله خان نوشته زنگ غبار دوئی از آئینهٔ خاطر او زدود بعد آنکه هردو برادر که از روساي سادات شجاعت نشان

باره بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند * ع *

آري باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکهٔ جهاندار شاه گفته مي شد و خواجه عاصم که از رفقاي جان نثار خود را میگرفت رفیق و محرك بر آمدن محمد فرخ سیر از پٹنه بسمت دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شرر بار در لشکر جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زدهٔ عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو برادر راجي محمد خان نام را که از پیش آورد های خان خانان بهادر شاهي بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه‌دار آله آباد مقرر کرده سید عبدالغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیرهٔ صدر جهان گفته مي شد نائب باستقلال راجي محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار هزار برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانهٔ اله آباد گردید چون نزدیک کڑا مانکپور رسید سید عبدالله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالمحسن خان بخشي خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود برای مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص ساخت بعده که نزدیک سرای عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه کروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادي الاولی سید عبدالغفار بآراستگي و آهستگي تمام بهمعناني غرور وفور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان‌روز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضي تیز جلوئي نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسپها برداشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه جوهر سر بازي تاب مقاومت نماند وبمجرد مقتول و زخمي گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هرچهار پنج سردار مع دو صد سه صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلهٔ حملهٔ خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصهٔ تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوته یراق و امتحان مآل جرأت سر بازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعي نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمي غلبه و حملهای مرد

وبا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینه سپر ساخته بوند و امید نجات بقیة السیف نمانده بود بمرتبهٔ بازار زد و خورد از طرفین گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوهٔ حجاب چشمها گردید که سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن آوازهٔ کشته شدن سید عبدالغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم سید عبدالغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه اشارهٔ بنواختن شادیانهٔ فتح نموده چنان حملهٔ رستمانه بر خصم آوردند و رگ هاشمي سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبدالغفار مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعي که مشغول تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از غنیمت برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار هرچند فریاد زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی اژدحام سپاه دل باخته گوش بحرف او نمي نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاد پور که فاصلهٔ یک منزل داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت دران دید که سید عبدالله خان را ازسرنو مستمال ساخته بر مراتب چهار هزاري او دو هزاري افزوده آن صوبه را باو اصالة بحال داشته و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خلعت روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پٹنه بسمت دارالخلافت شاه جهان آباد بقصد مقابلهٔ جهاندار شاه

بعده که محمد فرخ سیر باتفاق هردو سپه سالار با وقار و صف شکن خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داري اوڈیسه داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرچ از پٹنه برآمده متوجه دار الخلافت گردید - از جملهٔ خزانهاي پادشاهي و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب ببست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لك روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو سه لک روپیه را جنس از تجار پٹنه قرض گرفت - و از جملهٔ خزانه که که بقابوي سربلند خان فوجدار کرا افتاده بود چند لك روپیه خود متصرف شده باقي خزانه را باخود گرفته بمدد بار بردار بیگار و کرایه بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد گجرات مرخص گردید - و جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پٹنه اعز الدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان را که بزنهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاری و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده منزوي گرديده بود مستمال ساخته بمدد شاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند بعد رسيدن قليچ خان بهادر باکبر آباد چون شنيد که شاه زاده قبل ازان از دريای جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بسبب نفاق سرداران و عدم اختيار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت انديشی و رهنمونی راي صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه برروی کار آورد - و ازان طرف محمد فرخ سير که سيد عبد الله خان و حسين علي خان و ديگر بهادران جان نثار بطريق هراول طرف دست راست و چپ بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چهبيله رام که فوجدار کرا بود و علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که فوجداری اِتاوه داشت در راه آمده مصلحة بشاه زاده اعز الدين ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو يافته خود را باخزانهٔ متعلقهٔ فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سير رساندند - همينکه اعز الدين نزديک قصبهٔ کهجوه رسيد و آوازهٔ نزديک رسيدن محمد فرخ سير شنيد هنوز فاصلهٔ سيزده چهارده کروه منزل مانده بود که هراس شمشير سادات دردل او راه يافت و اواخر شوال نزديک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خيمهٔ خود و لشکر حکم خندق کندن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلير نمود بعده که جهندهای پيش خانهٔ سيد عبد الله خان و حسين علي خان بتفاوت يک دو کروه نصب و نمودار گرديدند بدون آنکه فوجها را باهم مقابله افتد سيد عبد الله خان ديوارهاي اطراف

دیهات را مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که از ابتدا بسبب سختی ملوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب می بود و بی اختیار بودن دربن مهم از تسلط خان دوران علاوهٔ آن گشت زیاده بیدل و دلباخته گردیده با خان دوران که آثار جبن و دل باختن ازجبین وچهرهٔ حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانهٔ اشرفی که بقدر مقدور توانستند باخود گرفتند باقی ازجمله خزانه وخیمه وتوشک خانه و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هردو سردار باوقار مع همدمان وفادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن اسپان نیافته در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتان و خیزان جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد فرخ سیر رساندند سوار و پیادهٔ بیشمار که چون باز گرسنه در آرزوی چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و اسپ و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها بفاقه بسر می بردند ذخیرها اندوختند و شام عسرت لشکر محمد فرخ سیر بصبح عشرت مبدل گردید - گویند از جملهٔ اموال که بعد تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زنانه از توشکخانهٔ خان دوران برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخرهٔ دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر مصلحت دران دانست که اورا در مستقر الخلافت اکبر آباد تا رسیدن حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون بر قضیهٔ جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش که از بقیة السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتهیهٔ برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدهٔ سال هزار صد و بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الٰهی از دار الخلافت برآمده بهرارلی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کوکلتاش خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران ایران و توران و دیگر امرای رزم دیدهٔ مبارز پیشه و توپخانهٔ جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بی شمار فراهم آورده بود متوجه مقابلهٔ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبدبه و عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد فرخ سیر بمدد یاوری اقبال و پا مردی سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه وپیش آردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم وجدید وهمه سرداران و

سپاه بمرتبهٔ آزرده خاطر بودند که با زبان پرگله کلمات یاس می‌گفتند و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطهٔ التیام و ثبوت حق بذمه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت درمیان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و گوکلتاش خان مع برادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت نشان جان نثار می شمردند اما بعلت حسد و نفاق که میان هم داشتند و تشنهٔ خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبهٔ استیصال هم میکوشیدند خصوص کوکلتاش خان که از حسد ذاتی همه وقت خلاف رای سلیم ازو سر برمیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر یکی می‌گفت تا مقدور نباید گذاشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت دیگری صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف بایدکشید چراکه اگراز آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت یاوتن فرار اختیار نموده سر نو مادهٔ فساد ملک گردد و و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودی نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی‌سرانجامی خود و سپاه که همه بحال تباه مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن‌روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبهٔ تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینهٔ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبر آباد واقع ست عبور نموده باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی خان و چهبیله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه‌وار که فوج بندی اول بحال نماند متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست گوکلتاش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین گوکلتاش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ با توپ و رهکله و شتر نال و هتهنال وزنبورک بیشمار مع دیگر امراي کارطلب رزم جو و جمعي از افغانان پلنگ خو که اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام مي کشد یمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذي الحجه موافق نوزدهم دي ماه الهي سنه هزار و صد و بیست و سه که تا سه پهر روز اثر مقابلهٔ فوج پیدا نبود قریب به پهر روز مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعي از نامداران تهور پیشهٔ بارهه بآراستگي تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه امراي توران بسبب بیدلي که از بعضي اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ خصم ندادند اما بمجرد چند تیري که برروي سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار بهادران توران نگشته بمقابلهٔ دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمایان برروی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک فوج رساند و از طرف دیگر حسین علي خان و صف شکن خان عرف حسن بیگ که از ترکان جلادت نشان بود و فتح علي خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان عرف علي اصغر و چهبیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر گوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار و گیر و عجیب زد و خورد بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعله بار

دلاوران شیر شکار و خون فرق سربازان جان سپار معرکهٔ کارزار گلزار ارغوان می نمود *

بیت *

بهاری ز شمشیر کین بر گرفت * نی نیزه سر سبزی از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند * که جستی زجا جوهرش چون سپند

دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در حوضهٔ فیل بود و فتح علی خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشوف که هر دو از جماعهٔ داران و رفیقان تهور پیشهٔ عمدهٔ حسین علی خان بودند باجمعی نقد حیات درباختند - و خان زمان و چهبیله رام ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهی و ممتاز خان از طرف جهاندار شاه شرط جان نثاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و حسین علی خان که عرصهٔ کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر غلبهٔ خصم بدستور و آیئن بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خود را از فیل انداخته با جمعی از دلاوران بارهه تردد رستمانه نموده زخمهای تیر و گولی بر داشته از خود بیخبر گشته در معرکه فتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقهٔ تمام برفوج او روی داد و فیلهای نشان او با بیشتر از جماعه داران ازو جدا گشتند - گویند باوجود از صد دو صد سوار زیاده با او نمانده بودند دران حالت سید عبدالغفار روبروی فیل سید عبدالله خان آمده گفت منم سید عبدالغفار و تیری بچلهٔ کمان در آورده طرف سید عبدالله خان انداخت همراهان سید عبدالله خان برو تاختند و سید عبدالله خان

نیز تیر اورا رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار زخم برداشته جان بسلامت بدر برد - بعده سید عبدالله خان که نمی دانست کجا میرود و مآل کار یکجا منجر خواهد گردید و از حال برادر نیز بوقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهمرسانده خواست از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد و درین ضمن بمدد طالع برپشتهٔ رسید که مشرف بر قول و فیل سواری جهاندار شاه بتفاوت تیر رس بود باوجود بلند شدن صدای شادیانهٔ فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد مددی ایام که از رسیدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبد الله خان قابو یافته با مردم کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوریز بخانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود که فیلان سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیر باران بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی زمانه بود از مشاهدهٔ آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل سواری او نیز برفاقت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار فلیبان نماند دران حالت فوج متفرقهٔ سید عبدالله خان که هردم از اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهمرسید و فوج رو بهزیمت آورد - و گو کلتاش خان از مشاهدهٔ آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهبیله رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان بر گوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهای پیاپی گولی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعدهٔ مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر گوکلتاش خان زخم برداشته خودرا بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر رزز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت تاقریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده درجست وجوی خبر تحقیق خهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دواند که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیش رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعدهٔ که صدای شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان میان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

افتاده یافتند اما همین که مژدهٔ فتح محمد فرخ سیر بگوش هوش باختهٔ او رسید جان تازه در قالب او دمید و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و جهاندار شاه شب در اکبر آباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده تغیر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر دیگر روانهٔ شاه جهان آباد گردید - ذو الفقار خان و جهاندار شاه بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورده ابرام تمام نمود و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن برداشته ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافي کوشد آصف الدوله که جهاندیدهٔ آزموده کار بود چون دید که سر رشتهٔ کار از دست رفته و معز الدین قابل فرمانروائي نمانده و هواي شورش ملک و بجز خرابي خلق فائدهٔ دیگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده که ازان گرد آوري سپاه توان نمود صلاح کار درین دانست که معز الدین را بقلعه فرستاده بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب مانع آمده گفت هرکه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد مارا اطاعت او لازم ازینکه جهاندار شاه را برداشته بسمت دیگر بریم و باعث فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیم‌ست که مآل کار بکجا منجر گردد - اگرچه بر عقلاي منصف پیشه ظاهر است که هرچند باز داشتن آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما نمی دانست که بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر دستگیر بلای

تقدیر و هدف تیر ملامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد گردید و جان شیرین پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا خواهد داد * بیت *

مباش غره که دارم عصای عقل بدست
که دست فتنه‌دراز ست و چوب را دو سر است

و نیز گفته اند * بیت *

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای
ولیک می نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود * بیت *

زمانه دیر شد کین پیشه دارد ، کزین بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته سنج مخفی نماند که در ابتدای دیباجه بزبان قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعنی بامید نفع و بیم زجر موافق رویهٔ مولفان مجبور عهد طریقهٔ طرفداری و عداوت ورزی دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستی زبان خامه را آشنا بتصویر سوانح نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته‌شده و واقعات غریبه و حادثات عجیبهٔ ناشدنی از تغیر اوضاع عالم بعرصهٔ ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهی گشته جانب داری مخاصمت طرفین را از حد گذرانده هرطرف که نظر بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبی طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثانی را بچشم پوشی مبدل ساخته از جادهٔ اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و محرر

اوراق که بجاذبهٔ شوق خویش تضییع اوقات درین تالیف می نماید و جانب خویش و بیگانه بامید فیض و هم رویهٔ مزاج گوئی میر و وزیر اختیار ننموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد معهذا چون افراد وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه دران ایام تالیف از پریشانی و بد مددی زمانه کاغذ برای مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوهٔ آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند ازانکه در کتب معتبرهٔ سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نسازند بلکه قلم عفو بر جریدهٔ گفتار او کشند *

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یافت و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبد الله خان را مع لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتهٔ متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل سواد دار الخلافت نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار وفادار ظفر جنگ باعنایات دیگر نموده منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت فرمودند و حسین علي خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروزجنگ و مراتب هفت هزاری هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا فرموده بخدمت میر بخشي مقرر نمودند و محمد امین خان را ملقب باعتماد الدوله باضافهٔ هزاري هزار سوار ساخته بخشي دویم فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزاري بود از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ عنایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داري برهانپور اصالة داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاري شش هزار سوار سربلندی یافت و احمد بیگ را که کوکهٔ معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته شش هزاري پنج هزار سوار نموده بخشي سیوم فرمودند و قاضي عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و اورا قبل از توجه رایات سمت دار الخلافت براي اصلاح بعضي مقدمات خفیه روانهٔ شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان میر جمله نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ممتاز ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگي دیوان خاص

و داروغگي تاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفر را که منشي‌گري ضمیمهٔ بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانسامانی و دار الانشا مفوض گردید و دیگر سیف‌الدین علي‌خان و نجم الدین علي خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات بارهه و بعضي والاشاهیهاي کار طلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سررشتهٔ اختصار بیرون میرود هریکي فراخور قسمت و حسن خدمت میان همچشمان ازعطاي منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم براي بندوبست ملکي بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکي پرداخت اول علت غائي مادهٔ نزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیواني تن و خالصه را به چهبیله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که استاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم میر جمله و دیگر بعضی مقربان حسد پیشه نیز دربن ماده خاطر نشان پادشاه نمودند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند باید که حد خودرا دانند نوکر را چه یارا که بی‌حکم پادشاه تعین خدمات عمده صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ‌سیر پادشاهی بود پوسعت خلق و قدر دانی موصوف درمقابل خدمت و تردد هریک می خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و خدمات عمده میان همچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار نداشت و جوانی بود ناآزموده کار از امور سلطنت بیخبر و از خرد سالی در صوبهٔ بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و مستقل برای غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده بود و جبن ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوهٔ آن داشت و بغور سخن صاحب غرض نمی رسید از ابتدا خود مادهٔ فساد سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانبانی بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که بصفت بردباری و تجربه‌کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف باشند بعد امتحان مدور ایام مقرر می‌فرمودند که اگر اول پایهٔ وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد
فرا خور حوصلهٔ سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثانی
در سلطنت سی و یک سال و خلدمکان که دستور العمل سلطنت
بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائی دیوانی یکی از صوبجات
یا متصدیگری یکی از پادشاهزادها بروئس بارهه می فرمودند
بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل
اند از عهد اکبر پادشاه بپایهٔ امارت رسیده بودند و بهرهٔ از حلم و
برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد
میداشتند پابند جاذبهٔ حب ریاست بدین مرتبه نمیگشتند
که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهدهٔ
خود گرفته آخر کار کار بجائی رسانند که مطعون عالمی گردیدند
و بد نامی آقا کشی آنها بگوش عالمیان و پادشاهان هفت اقلیم
رسید و مادهٔ فساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخرکار
باعث استیصال و قلع ریشهٔ دولت بارهه گردند چنانچه عنقریب
باحاطهٔ تحریر خواهد درآمد آری بزرگان گفته اند هر یکی را عقل
بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هریکی را بهرکاری
آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیوانی خالصهٔ تن چنین
صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرمودهٔ پادشاه بنام افضل
خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
نمودند و چهبیله رام را بصوبه داری اکبر آباد تعین نمودند اما تخم
عداوت در مزرعهٔ دلهای طرفین بآبیاری شیطان صفتان تمام پیشه
کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت بآشنایان و محتاجان در فیضرساني و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمي ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهدهٔ اختیار سلطنت که بکف اقتدار هردو برادر میدید در عالم همچشمي و حسد برو گوارا نمي نمود و بوسیلهٔ اظهار خیر خواهي و همدمي مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش افروز مادهٔ فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثي و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هردو برادر بسبب مادهٔ نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقهٔ آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جادهٔ طریقهٔ اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنهٔ مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذو الفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در بارهٔ پله آمده خیمه زده ارادهٔ ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علي خان بر مشورت و ارادهٔ میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدي کم نمي تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسي نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلي او نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت جاني و مالي فائدهٔ دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل افعالي که در ایام حکم رانی و سر فوجي بر غربا و ضعفا و سادات از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد چنانچه از داؤد خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفان مرهنّه بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سببها چند که در اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد مي کوشید منتقم حقیقي مي خواست که مکافات کردار اورا بکنار او گذارد و اورا نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر گردید و اجلش گریبان کشان بپاي دار مکافات اعمال او رساند القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهاي ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دو سه کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر عرض نمود ازروی مهرباني ظاهري حکم وا نمودن دست و عطاي خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه روید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمهٔ بیرون نشیند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر ازدیدهٔ دل مشاهده نمود با دل زار و دیدهٔ اشکبار بخیمهٔ خود مراجعت نمود و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته در مکان مامور رفت و نشست اطراف اورا امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کریم بمیان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه * * بیت *

هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ ملقب بهبهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سر ذو الفقار خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لکد و رساندن سرکارد و خنجر نموده فرصت حرکت و یازدن ندادند تا فارغ ساختند - وهمان روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در ترپولیه اندرون قلعه جای تنگ و تار مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانهٔ شهرستان عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را در مکافات آنچه ازو در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیزه نموده لاش اورا در حوضهٔ فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را واژو گون بردم فیل بسته در نظر خلق جلوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش دروازهٔ قلعه بیندازند * * بیت *

ای برادر مادر دهر ار خورد خونت سرنج

چون ترا خون برادر هچو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی اورا با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانهٔ پدر و پسر را با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهي بودند بقید ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازی مي نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنکه سرزبان اورا از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت ننمود بعد ازان سیدی قاسم را که مدتها کوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود وسبب مغضوب نمودن او بثبوت نه پیوست وهمچنان هدایت‌کیش خان را که تربیت نمودهٔ خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتي دیواني تن و خالصه با نیابت وزارت باستقلال داشت فرمودند که بسیاست تسمه کشی لاچین بیگ مرحله پیماي سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاچین بیگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم‌را بدین سیاست مبتلا می ساختند بمرتبهٔ تزلزل و واهمهٔ تسمه در دل امراي خلد مکاني و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجراي پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بهلي حاصل نموده مي رفتند و کار بجائي کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازهٔ سیاست تسمه‌کشی را وسیلهٔ رزق خود ساخته بودند - و تقصیری‌که برهدایت کیش خان بستند این بود که هادي فیل محمدکریم برادر محمد فرخ‌سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب کشتن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند ازطرف پادشاه بیگم رقعهٔ جعلي مشتمل‌بر اشارهٔ استیصال‌هدایت‌الله‌خان‌که خانسامانی بیگم نیز داشت بنام محمد فرخ‌سیر رسیده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن بیجای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعه بمیان آورد بعده که بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب ترآنکه شاه قدرت الله نام درویش که از تعلقهٔ منصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضي امور سلطنت می نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم‌الشان گفته مي شد براهنمائي او مقتول گردیده بود میر جمله‌اورا بطریق مهمان بخانه طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوبدار بدر خانهٔ او نصب نموده او را بحلق کشید و در زبانها بدنامي کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جمله بیشتر انتشار یافت •

میر مرتضی خفاف ایلچي شاه حسین که بعد انقضای مدت پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم تربیت خان ایلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامه جاری گشته راه آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامهٔ تهنیت جلوس خلد منزل بهادر شاه وتعزیت واقعهٔ خلدمکان مع سه صد اسپ انتخابی عربي و عراقی نژاد و زین و سازهاي مرصع مروارید و یاقوت و فیروزه و عقدهاي مروارید بیش بها و زر بفتهای مقدمه و قالیچهای خوش باف و دیگر تحفهای بلاد فرنگ و و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانه شده بود بسبب تباهي افتادن جهاز و دیگر حادثات که اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچ یک از پادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت ازطرف ایلچی از نظر گذشت لك روپیه و یک اشرفي بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتداي سال جلوس محمد فرخ سیر از غرهٔ ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمهٔ شمشیر موروثي و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیئم مرهتهٔ دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داؤد خان هرجا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چوتهه می گرفتند و باقي ذکر ایام صوبه داري فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلدمکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جودهه پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربهٔ محمد اعظم شاه باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ماک دیگر راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار اداهای ناشایسته چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفهٔ ضال چنان فوج کشي نموده باز بسبب هنگامهٔ آشوب و طغیان گروی خسران مآل آن مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه براي تنبیه آن شقي بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز ازو خدمت پسندیده بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته خان خالوي خود و جمعي از امرا و فوج شایسته براي تنبیه او مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر از صدمهٔ فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و عیال خود را بکوهستان و مکانهاي قلب روانه ساخته ملك خود را خالي نموده وکلاي معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید عبد الله خان مشتمل بر مادهٔ فساد و عناد برهم کاران حضور که مفصل بزمان خامه خواهد داد و اشارهٔ طلب امیر الامرا پیهم رسید لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیهٔ خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا صلح نموده شایسته خان خالوي پادشاه را برای آوردن صبیهٔ

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان و امیر الامرا می‌خواستندکه هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت بدون تجویز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب راجه و منصب دو هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازي عمده که براي سید عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید و بمیر جمله هر صاحب مطلبي که رجوع می آورد از عطای منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوهٔ سادات بارهه را سرمایهٔ اظهار خیر خواهي نموده بانواع دلائل خاطر نشان پادشاه مي نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکي زیاده از حوصلهٔ سادات بارهه است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمک‌حرامی ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر پادشاه از طرف هردو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده بقصد شکار و میر باغ محسن خان برآمده هرچند به تمهیدات

مختلف ارادهٔ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والدهٔ پادشاه نظر بر قول و عهدی که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از پیش آوردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار دانی و کار طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیوانی کل دکن که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقهٔ کل امانت محال خالصه و داروغگیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داری و اخبار نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقهٔ مالی نماند که بار مقرر نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جملهٔ راه نمائی که در السنهٔ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب می گردید و اغلب سادات بارهه دران مصلحت شریک نبودند مکحول ساختن شاه زادها ست یعنی اعزالدین پسر جهاندار شاه که بعد فرار پدر از معرکهٔ جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلهٔ عمر او طی نشده بود و والاتبار پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو سالهٔ محمد فرخ سیر در همان زودی و دیعت حیات نمود - و درین ضمن امیر الامرا درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعین مبلغ کلی که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانهٔ دکن شود و بر سر قبول و ابای این شرطها که امیرالامرا نظر بر طریقهٔ سلوک پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن راضی نمی شدگفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانهٔ خود افتادند و پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمدهٔ شریک این مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند درخلوت طلبیده هر روز منصوبهٔ تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گرانی غله و دیگر مادهٔ فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل و پیام که والدهٔ پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمین خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بست سادات شود بعده هردو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد بند وبست که جانجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامیرا نشستند قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوهٔ سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک ازطرف ما بگفتهٔ غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که مارا بقتل رسانند یا بی منصب ساخته روانهٔ کعبه سازند اما برحرف نمامان و گفتهٔ درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جانی و مالی بندهای جانفشان خود گردیدن از طریقهٔ پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبهٔ عظیم آباد عرف پٹنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داري پٹنه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعي داشتند مرا در فرصت بیست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه‌داران باختیار من باشد پادشاه بنابر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپرد که برای فرامین قلعه‌داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین گفتگو هاي فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال فقرهٔ چند از بند و بست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بزبان خامه‌داده بي آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی راني قتال و جدال بمیان آید از شهرت شمشیر ارثي آن سردار نامدار افواج مرهتهٔ نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هرسال می نمودند کشیدند اما چون هرجا دست آنها میرسید و گماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتهه یعنی چهارم حصهٔ جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات مي گرفتند و نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار ننموده خواست که دست تصرف آنها ازگرفتن چوتهه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه نماید بفوجداران و ضلع داران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را از اکثر جاها و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید فطر سنه دو جلوس با پنج شش هزار سوار و توپخانهٔ سنگین برای بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات و تنبیه مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکي از نا سرداران مرهتّه را سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعي از بند و بست و گوشمال بعضي سرکشان حوالي آن سمت مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و بعد معاودت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهتّهٔ تبه کار اطراف دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند چنانچه قافلهٔ از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد محمد ابراهیم تبریزی بخشي و واقعه نگار یکلانه دران قافله با جمعي دیگر بدرجهٔ شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس بیست و سه کروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدهي که درآنجا بدستور همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه پرگنهٔ شیز که یکي از پرگنات نواحی گلشن آباد است از مرهتّها

سپاهی کار طلب بود و گاه با غنیم آمیزش دوستي داشت و گاه برای
دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهي رفاقت مینمود
و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان
نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبهٔ پهولمری هشت
کروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنهٔ تعلقهٔ
خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتهه
آن ضلع بعهدهٔ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتهه بامید
ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور
خان مي نمود بقصد تنبیه جمعي ازان مفسدان و اعانت یکي از
جملهٔ سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت
مرعي میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین
راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن ناسرداران مرهته شنیده درخود
طاقت آن نیافت که از عهدهٔ تنبیه همه سرداران تواند برآمد
لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که
بنفاق ولا معالجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید
ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان برسر او ریخته یراق او گرفته
بقید درآوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر بر ینکه
این معنی را آخرکار مادهٔ وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه
باخود اتفاق نموده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر
ازان جماعهٔ بد انجام برهیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته
فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده
همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامهٔ فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چنین فتنه وجرأت و شوخي آن گروه به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر داود خان را با فوج همراه خود و جمعي از نوکران پادشاهی براي تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال تعین نمود بعد ازانکه ابراهیم خان مقابل آن بد سگالان رسید ازانکه با ابراهیم خان نسبت بفوج غنیم لیئم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر و کمان و بندوق مردم پادشاهی ازکار استعمال افتاده بود فوج مرهٹه که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ند بهیئت مجموعی برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف اورا فرو گرفتند و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهیم خان استقامت ورزیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک بهادر بر غلبهٔ آن گروه اطلاع یافته باقي تمام فوج خود را مع متعینهٔ خجسته بنیاد بسرداری محمد غازي الدین خان خلف الصدق خود که هشت سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود باتالیقي و هراولي محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشي مرخص نمود بعد ازانکه فوج فتح جنگ نزدیک افبوه آن گروه شقاوت پژوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده نا سردار و مرهٹهٔ بیشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاري لا و گل اسلحه و توپخانهٔ مردم پادشاهي از کار تردد رفته بود و اسپان را طاقت حرکت نبود بمرتبهٔ هیبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط تام فتح جنگ بران طائفهٔ بد نام غالب آمد که در مقابلهٔ فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنبوجی که یکی از سرداران آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خنثی داشت و مدبر کار آزموده خود را میگرفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته را مصلحت قرار داد و چند هزارسوار کارزار دیدهٔ انتخابی با سرداران نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ گریز نموده ره نورد هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد مسمار ساختن گذهی آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شکال و طغیانی نالها دست از تعاقب بر نداشته همه جا پاشنه کوب می رفتند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت کشی زیاده رو میداد و اسپ و مادیان و چهتری و نشان آن طائفهٔ ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین بعضی گذیها که مابین راه ملجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر بادشاهی را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود با مرهته رابطهٔ اتحاد گرم نموده در چنین اوقات زن و فرزند آنهارا دران حصارجا میدهند و از گزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه آنجاکه میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده درآنجا فرستاده برای فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد کروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند دو فیل که سرمایهٔ اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و مادیان و چهتری بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماری صعب صحت یافته بود و بر چنین فتحی که بعد مدت چنان صدمهٔ شدید بمرهنّه رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح محبوب میرزا بیگ خان روانهٔ حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمهٔ چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات حمیدهٔ آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد اولا آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و نبائر شیخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکرهٔ اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایهٔ حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقی دنیوی و نجات اخروی است بهرهٔ حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخلص می نماید چنانچه دو سه بیت از زادهٔ طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آید * بیت *

چون گل ببوی وصل گریبان دریدنی است

آهي ز سوز سينهٔ بريان كشيدنی است
زنهار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی كه ديدهٔ ز رخ گل پريدنی است
شاكر برنگ برق درين عرصهٔ خيال
دامن زخويش برزده يک ره دويدني است

ازانكه حق سبحانه و تعالی ذات شريف او را از جملهٔ سعادت كيشان مخمر ساخته درتبعيت اوامرونواهي الهی تقيد تمام مي ورزد و چون درخدمت خلد مكان تربيت پذيرفته درعقل معاش و معاد و تدبير امور ملكي و ديگرحسن سيرت اكثر اخلاق و صفات آن پادشاه مغفور اختيار نموده عمده آنكه هواي زر جاگير از زر رشوت و جريمهٔ ناوان و پيشكش غير كفار حربي برمي و متنفر مي باشد و بمرتبهٔ از آلودگی آن اجتناب می نمايد كه اگر مفصل بزبان خامه دهد محمول بطريقهٔ متبرسمان روزگار ميگردد - در ايامي كه اين عاجز را بكمال نادانيي از راه لطف و قدردانی ديواني سركار خود در صوبه داري دكن مقرر نموده بود قريب هشت لک روپيه بابت ضلع داري كه داؤد خان صوبه دار بناي بدعت اخذ آن از زمينداران و رعايای پرگنات صوبهٔ خانديس و بالا گهات وغيره گذاشته باعانت و اتفاق فوج غنيم كه باهم چون شير و شكر آميخته بودند برای خويش گرفته بود بعده كه متصديان فتح جنگ ظاهر نموده براي وصول آن خواستند استمزاج حاصل نمايند برابر پشيزی اعتماد ننموده معاف فرمود بلكه مدام بديوانيان تاكيد مي نمود كه در پرگنات و محالات جاگير بعمال بر نگارند كه از ابواب فوجداري و راه داري و ديگر انواع ابواب

ممنوعهٔ درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته دام و در می نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمي دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضي نبوده ترحم بحال کافهٔ انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع ید و قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهاي بدعاقبت چه رسد و در ایامي که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبلغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجاي آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهاي گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضي عملهٔ جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائي تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بي آبروئي آنها گردد - و دیگر از صفات محمودهٔ آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا محبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سواي روز دیوان جشن پادشاهي به تزئین لباس و زینت اساس درات و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهرهٔ تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج می جوشد اما اگر شاعري در مدح او قصیدهٔ و شعري گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار وبار ضروري پادشاهی وسرکار خود که دراموري جزوي وکلي بقدر مقدور خود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثربرای اداي نماز ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث وصحبت اهل کمال و فقرا صرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین و ایمهٔ طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت وبرد باری و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمهٔ بنگارش آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد *

في الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داري دکن بنام امیرالامرا حسین علي خان و روانه شدن سند نیابت باموري ملکي بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقهٔ مالی بنام حیدر قلي خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد برآمد و به برهانپور که رسید چون دو سه تا سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخي مي نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها سوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوارگذار بسبب استقامت ورزیدن مرهٹه و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهاي بار را اسیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاه داشت و پای استقامت مرهٹه لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بسرحد پرگنهٔ تهانیر مراجعت نموده روانهٔ حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی حسین علي خان از بارهٔ بلهٔ دار الخلافت کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت یك دو کروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه خواهش حسین علیخان برای ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت ـ امیر الامرا بعد رسیدن بمعبر گذر اکبرپور آب نربدا مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را بدار السرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که خفیه بنام او احکام رسیده که سر باطاعت و ملاقات حسین علیخان فرود نیاورده تا مقدور در دفع و استیصال او کوشیده امید وار صوبه داریکل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری باستقلال میزد و ارادهٔ ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداود خان پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد پادشاه رسانده مادهٔ فساد وخونریزی مسلمانان نگردد داردخان از قبول هردو تکلیف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دائره نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر وازده ازانکه با سرداران مرهٹه رابطه و اتحاد زیاد داشت و نیباسیندهیا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ پادشاه گفته میشد و بشهرت استقبال حسین علیخان و اعانت داود خان که بر وقت کار رفاقت طرف غالب اختیار نماید مع چندناسردار مرهٹهٔ دیگرآمده اطراف برهانپورفرود آمده بود و روزبروز گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و امیرالامرا با لشکر خودکه قریب پانزده هزار سوارموجود داشت سوار

شد و ازان طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده با او دران روز موجود نبود و هیرامن بکسریه را که همیشه میرشمشیر او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور باهم مقابلهٔ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زادهٔ امیر الامراء می شدند و خان زمان پسرخان خانان و اسد علي خان و علی مردان خان و رستم بیگ و التفات‌خان و فیروز علی‌خان وبسالت خان اعظم شاهي عرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج بود و محمد یوسف خان داروغهٔ توپخانه و ذو الفقار بیگ بخشي و راجه محکم‌سنگه دیوان امیرالامرا و میر مشرف‌که سابق از نوکران عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امراي پادشاهي و نوکران‌نامي و متعینه برهانپور وخجسته بنیادکه هراول‌فوج‌بدست راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ عظیم در پیوست و عجیب‌دار وگیر و غریب زد و خورد بمیان‌آمد از هر دو طرف که حمله مي آوردند چشمهاي دلاوران رزم جو از نظارهٔ جوالهٔ شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای پردلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تنوران که از خانه زین بزمین نرسیدند داؤد خان که بقصد پیکار و مقابلهٔ حسین علي خان یکه تازه خود را بمعرکهٔ کار زار رسانیده بفیلبان خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواري امیر الامرا برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر روي ترکش

لشکر داؤد خان گفته می شد با بسیاري از همراهان خود را بتوپخانهٔ امیر الامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فیل او کشته و زخمي گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین علي خان گویان حملهٔ رستمانه می نمود با دو صد سه صد سوار افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را مقابل امیر الامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان خان و عالم علي خان با بعضی مردم عمدهٔ دیگر زخمي گردیدند - درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضهٔ فیل جلوه گر بود مقابل فیل سواري داود خان تیر بحلقهٔ کمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و بکتر نمي پوشید بر میر مشرف بانگ زد که روی خود مثل زنان چه پوشیدهٔ جهام بردار تا صورت ترا به بینم و تیري بروی زد که نزدیک گلوی او زخم کاري رسید و میر مشرف تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدم رو افتاد و بروایت بعضي فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلها بهمدیگر دو سه ضرب پشت کجک فیل بر پشت و پهلوي میر مشرف رساند درین ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا ساخت و از مشاهدهٔ صدمهٔ که بمیر مشرف رسید مردم فوج امیر الامرا را گمان آن شد که میر مشرف ازان زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقهٔ تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجای خود قائم بودند پای استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولهٔ بندوق جان ستان بداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید - و نیبا سیندهیا و دیگر نا سرداران غنیم سرهنه که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبهٔ زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خودرا بمبارک باد امیرالامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و اسپان و کارخانجات بضبط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگرچه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داری احمد آباد دختر یکی از زمینداران آن حدود که موافق رویهٔ آن سر زمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفیق سفر آخرت شوهر گردیدالیکن این قول بثبوت نه‌پیوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داود خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید و بقطب‌الملک فرمودندکه چنان سردار نامي با وقار را بیجا کشتند سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم ازدست آن افغان‌کشته می‌شد باعث خشنودي مرضي مبارک و بجا بود •

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال عنان کمیت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد میان فرقهٔ هنود و مسلمین افروخته گردید و انتهاي آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سنه احد جلوس که داود خان پني صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال‌دویم آن شبی که هولی هنود سوخته می شود یکی از هنود که مقابل خانهٔ او جمعی از مسلمانان مي ماندند و مابین هردو خانه صحن کوچهٔ مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانهٔ خود هولي بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمي طرفداري داود خان که اکثر در اعانت‌کفار مي کوشید بحجت‌آنکه اختیار در خانهٔ خود دارم پیش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هولي‌نمود روز دیگر مسلماني‌که رو بروی خانهٔ او می ماند طعام‌وفات حضرت سرورکائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علي الرغم هند و باظهار آنکه این جاي در خانهٔ من‌است‌گاو آورده ذبح

نمود هنود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هنود جرأت شوخي بمرتبهٔ رساندند که پسر چهارده پانزده سالهٔ گاو قصاب را و بقولي یکی ازان بهر ها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته مذبوح ساختند از شهرت و مشاهدهٔ این تعدي کفار از هرطرف مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنود گشته بهیأت مجموعي که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و بهر هاي شهر اجماع و غلوي عام نموده باتفاق بدر خانهٔ قاضی آمدند قاضي نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار در خانهٔ خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشارت قاضی بسبب رعایت و طرف داري داؤد خان که در بارهٔ هنود داشت مسلمانان دروازهٔ خانهٔ قاضي را اتش زده شروع بسوختن دکانهای رستهٔ چوک و دیگر خانهای هنود نمودند و دران هنگامه دکان بعیبار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت بعده بقصد سوختن خانهٔ کپور چند نام بدنام جوهری که مادهٔ فساد و مصاحب داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار شده با جمعي از برقندازان دروازهٔ محله خود را قائم نموده بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدند و بمرتبهٔ بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار وبار بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند محضر بمهر خود

وقاضي و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانهٔ دارالخلافت شاه جهان آباد ساخت و ازطرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ که بحلیهٔ فضیلت وصلاح آراسته بودند با جمعي ازبهرها و فرقهٔ دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری همقوم ضرور بود بدست آویز محضري که هنود دردست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود برحقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علي واعظ را رابطهٔ اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهمرسید - ازانکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن برنعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ایمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ایمهٔ اثنا عشر برزبان فصاحت بیان خود جاري می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت براي دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمودکه بعضي مریدان ومعتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ایمهٔ اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود شنیدن سرود که خلاف طریقهٔ شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه درجواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانیم چگونه رضا بسجدهٔ غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر * * بیت *

آنرا که بکوچهٔ حقیقت راه است * از سر وجود ازلی آگاه است
میداند اگر ذره بود یا خورشید * دردیدهٔ عاشقان جمال الله است

دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مامور نمائیم شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزرده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرغم خواجه بعضی قول و اعتقاد متاخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند وکلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه برزبان آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبدالله پیغام داد که چنین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقهٔ دین متین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویهٔ خارجیان میدهد اگر بفقیر خانه تشریف آرند یا جائی مقرر کنند و با دیگر فضلای بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل عقلی و نقلی مباحثه نموده ازروی کتب معتبره خاطر نشان نمایند تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت وعظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع با تسبیحهای کربلا در گردن و باز و بهیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای تند بشیخ عبد الله نمودند ازان طرف دو سه هزار کس که سامع وعظ بودند بگمان وظن آنکه این جماعه فرستادهٔ خواجه اند که برای قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روافض برزبان راندند مغل زادها را طاقت شنیدن آن نماند پیچتاب خورده از مسجد بر آمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیدهٔ سپاهی وضع که بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکی از خدمهٔ مسجد با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جملهٔ آن جماعت ست که بارادهٔ کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دوید آن هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موذن انداخته شهید ساخت و آن هندو را نیز کشتند و تا دو سه روز برای تحقیق که آن هندو فرستادهٔ کیست نگذاشتند که لاش اورا بردارند و چندی از فضلا و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیلهٔ مقربان نزد محمد فرخ سیر پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که خلل در دین اهل سنت اندازد و در عهد خلد منزل برای

لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان مادهٔ فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق مدح حضرات ایمهٔ طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد بعد رو دادن هنگامهٔ مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون ذم روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت خان قاضی حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضی گفت که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ عبد الله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار روز سر انجام داده روانهٔ ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا برسر چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان محضر نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانهٔ حضور نمود و جمعی از معتقدان و پیروان شیخ عبد الله بقصد خلاصی شیخ تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف زخمی شدند و آخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد سادات نظربند بود *

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

مشتمل بر استیصال گروی جهنمي نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ‌سیر که‌درسنه هزار و صدوبیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به‌نیروی اقبال پادشاه عدد ومال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروي شقی است که شمهٔ از خروج و سرکشي و تاخت و تاراج او باوجود متوجه شدن خلد منزل و تعین خان خانان با سي هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبجات صوبهٔ شاه جهان آباد و پنجاب خراب شدهٔ اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب سي چهل هزار سوار و پیادهٔ جنگي که همه‌شجاع بدل وجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایهٔ سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بي ادبی که برمسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنهٔ اعمال خود مي شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته دربین آوان احاطهٔ حصاري درصوبه پنجاب‌که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافت شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبدگروي سابق بود

آنرا بطریق قلعچهٔ پروسعت بر احاطهٔ او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیاده را جا شود مسکن و ماوای خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و سهرند عرف سرهند تاخت و تاراج مي نمودند عبدالصمدخان دلیرجنگ را که بصوبه داري دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعي از فوج مغلیهٔ والاشاهي و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعین فرمودند - بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گذهی آن مردود فوج گروکه از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهي انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چنین جرأتها ازان طائفهٔ ضال بد سگال بظهورآمد و جمع کثیراز هردو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطهٔ آنها میرساندند چون چندین کرت ازان گروه بد نهاد شوخي و تردد بی باکانه بوقوع آمد و شب خون می آوردند دلیر جهگ چار ناچار مقابل قلعچهٔ آن بد کیشان احاطهٔ برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده بهبستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و ترددي که ازان مفسدان بدعاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه ازگذهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهي را بدرجهٔ شهادت میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعي و تردد نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافي اختصار کلام است - القصه فوج پادشاهي در فرصت ایام راه رسد غله و کاه بدان فرقهٔ بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعچه فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد و شد بررویي آن تبه کاران بسته میگردید و کار بجای کشید که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند هرآثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده تا سرداران آنها برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوای مریض زهر مار می نمودند - چون در کفر هم ملت تا مشخص غیر مقرر داشتند و عرصهٔ زندگانی برانها تنگ گردیده بود گاو و بعضي چهارپایان را کشته از میسر نیامدن هیمه گوشت خام می خوردند و از خون شکم و گرسنگي هرروز جمعي بجهنم واصل می شدند معهذا بعضی اوقات روز و شب از قلعچه برآمده خود را بر مورچال زده بسیار را شهید و زخمي ساخته با نیم جانی که داشتند جان بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهزار سعي و اشکال پیش برده کاربران جماعهٔ بدسگال تنگ می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاري وقت فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند معهذا لشکر پادشاهي

از تهور و جان‌فشاني که ازان قوم بد عاقبت مشاهده مي نمودند ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را سپر ساخته آن سگ هردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو که بصورت سگ و گربه شده بدر مي رود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعچه بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر بلا می ساختند بعده که مدتي بدان سخت جاني بر محصوران گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصهٔ زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشي بامید نجات ازان احاطهٔ ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضي بقول امان جان بخشي نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران با پسر هفت‌هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفرنیم بسمل برآمده دستگیر بلای مکافات خانهٔ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان فرمود دو سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر وسعت را طشت پر از خون ساختند * * بیت *

دران سرزمین دشت و خاکي که بود
گلي ارمني شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز کاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را براي زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعي از معقولان که بامید نجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال دنیا میباشد اشرفیها را اندوخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود درآمدند و بشهرت فرو بردن اشرفیها تماشائیان شکم آنها چاك نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهاي بازار و مغلان تیغ‌گذار افتاد - بعد عرض تردد عبدالصمدخان نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقي با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سرپر از کاه و هزار نفر مسلسل از بندآهني همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانهٔ حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن‌سال که اسیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیك بدار الخلافت رسیدند، اعتماد الدوله محمد امین‌خان بخشي را فرمودندکه بیرون‌شهر رفته‌آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده‌خود او را بر فیل و دیگران را برشتران سوار کرده و سرها را برنیزه نموده بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن مفسدان با پسر و دو سه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوصد سه‌صد نفرآن گروه شقاوت پژوه را پیش چبوترهٔ کوتوالي و رستهاي بازاربقتل رسانند - از جملهٔ قوم کهتریان که خفیه خودرا از زمرهٔ معتقدان و مریدان آن‌مردود می شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیربرای جان بخشی آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید و بعد فراغ قتل همه همرهان فرمودند که اول فرزند اورا بحضور او بلکه از دست خود او موافق بي رحمی که ازان ملعون درکشتن فرزندان دیگران بوقوع مي آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای اونیز رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندروید * * بیت *

از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو زجو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در ایام کشتن آن جماعه مادر یکي ازانها که جوان نوخیز تازه بعرصهٔ ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم‌رسانیده نزد پادشاه و سیدعبدالله خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از جملهٔ ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری در آمده و بیگناه در زمرهٔ کشتنیها گردیده‌محمد فرخ سیر را برحال و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او سزاول از حضور تعین نمود و آن زن حیل با حکم خلاصي پسر وقتی رسید که جلاد برسر آن شقي با تیغ آختهٔ خون چکان استاده بود پروانگی استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ مي گوید من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله‌محمدامین خان وقت ملاقات ازان مقتول مردود یعني سر گروه آن پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزهٔ زندگانی بدعاقبت مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتي

درجواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده ازحد بظهور می آید منتقم حقیقی در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگمارد که باعث جزای کردار آن جماعه می گردد * * بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمی * نهد ملک در پنجهٔ ظالمی

بعده برای تلافی اعمال او مثل شما صاحب ثروت را بر تسلط می بخشد که اورا نیز بجز او سزای اعمال او در ین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده می نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار عمدهٔ صوبهٔ پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی خان که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازی داشت اما بسبب تقاضای ایام و انقلاب سلطنت سر از آستین اطاعت برآورده طریقهٔ سرکشی ازروی بدنهادی اختیار نموده محصول محال جاگیرداران دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلهای راه کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقی می نمود و سر از اطاعت صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیلهٔ رسل و ارسال تحف و هدایا با خان‌دوران رابطهٔ آمد و شد عرائض بهم رسانده بود زیاده در تمرد می کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته در قابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابلهٔ او افتاد و از بسیاری افواج خود بی باکانه با بمعرکهٔ کارزار نهاد ازانکه مآل کار باغی پیشگان خسران مآل بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار تیغ اجل گردید و سرازابریده و پسر خرد سال ودیوان اورامقید ساخته بحضور روانه ساختند *

دیگر از مژدهٔ فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از جملهٔ زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ مقرری مشهور صوبهٔ عظیم آباد بود که مکرر با فوج پادشاه زادها و صوبه داران آن ضلع مقابله نموده طریقهٔ طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت میبرد بعده که میر جمله بصوبه داری آنجا مقرر گشته خودرا برساند از دست برد دهیر که محال جاگیر میر حاصل آن صوبه در تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد باوجود نگاه داشتن سپاه زیاده از ضابطه و بباد دادن خزانهٔ مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو تسلط نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از مغلیه ظلم و تعدی بسیار رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد نزد پادشاه رساند و صوبهٔ عظیم آباد بسربلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملك و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و جاگیر داران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاد

نگاهداشته برای تنبیه او برآمد وبا آن شقي مقابله نموده بعد تردات نمایان که از هردو طرف بمیان آمد وجمعی کثیر کشته و شهید شدند دهیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکي از یکه تازان فوج سربلند خان بهروجه از تیر آه درد آلود جگر سوختگان که ناگاه دران گریز باو رسید بدار البوار پیوست *

چون محمد فرخ سیر پادشاه بتجویز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو بیستي تا نهصدی منصبدار پادشاهي و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا یافتن جاگیر درماهه پنجاه روپیه بعد اسپ بداغ رساندن از خزانه مي یافته باشند از انجمله مردم والا شاهي که حق رفاقت و جان بازي ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعي بامید جاگیر خدمت مي نمودند و بیشتر از والا شاهي مغلیه بودند احکام برطرفی آنها یك قلم صادر فرمودند و بخشیان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها درمیان بود میر جمله که از زیادتي طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کلي از خزانهٔ پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها ازحد گذشته بود درانجا بآ برو استقامت نمی توانست ورزید و جاذبهٔ قرب پادشاه علاوهٔ آن گردید لهذا از عظیم آباد جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه که بعضي از نوکران او نیز خبر نیافتند کنار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برکشتی سوار شده بغتّة وقت شب خودرا بدر قلعهٔ دار الخلافت رساند - ازانکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبارمختلفه و منصوبهاي تازه از قصد پادشاه درحق قطب الملك در السنه و زبان واقعه طلبان و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود واین معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید مادهٔ بدنامي تدبیر دستگیر نمودن قطب الملک درزبانها میگشت هرچند که پادشاه میر جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیاده از خرابي رعایاي پتّنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار واطاعت خواست که التماس عفو جرائم خود نزد پادشاه وقطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه حیله و تزویر براي مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام باشاره یااتفاقا هفت هشت هزارسوار منصبدار برطرفي فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشي و خان دوران نائب امیر الامرا و میر جمله رفته نالش تقاضاي طلب خود نمودند و گفتگوي این فساد وهجوم مغلیه با زره و بکتر و فرو گرفتن حویلي نام بردها بطول انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشارهٔ بخشیان فتنه جو که بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند مي خواهند بهیأت مجموعي برخانهٔ قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش نمایند و قطب الملک درفکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران روزها بفوجداري نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسیده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستهای بازار مستعد کارزارفساد بودند و ازطرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا می گشتند - میر جمله سراسیمه گشته سررشتهٔ کار و تدبیر ازدست داده بخانهٔ محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانهٔ تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چارهٔ کار درین دانستند که پادشاه نظر رفع فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب وکم منصب و از صوبهٔ عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبهٔ پنجاب نمودند و سربلند خان را صوبه داری عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بتقضای وقت برای دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید در السنهٔ فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحة بسرهند و صوبهٔ پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذراند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برامدن پادشاه بارادهٔ منصوبهٔ دستگیر ساختن سید عبد الله خان است و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه می نمود و سوای سادات و متوطنان بارهه دیگران را کمتر نگاه میداشت *

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان قره مالو که نود و چهار سال از مرحلهٔ عمر طی نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثانی و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند ازین کلفت سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت و در امرای متاخرین بدین خوبی آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشوونما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاری که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جملهٔ امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامی که بیماری مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه محبوب یکی از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که ماقدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دود مان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات بارهه داده آند صلاح دولت درین ست که تا مقدور بآنها سلوک نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد

آماده گردد و سر رشتهٔ اختیار از دست رود * بیت *

چودر طاس رخشنده افتاد مور • رهاننده را چاره باید نه زور

ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید

بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا دخل نمی داد قلعه‌داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن‌چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقهٔ همه متصدیان دخل نموده احدي را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالي که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان‌دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهي را دیوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داري سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هردو از هر طرف در پایهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی برهردو و اجب‌گردید - و عنایت‌الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه رخصت کعبة الله‌گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثانی و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند ازین کلفت سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت و در امرای متاخرین بدین خوبی آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشورنما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاری که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوك می نمود از جملهٔ امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامی که بیماری مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه محبوب یکی از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که ماقدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوك باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دود مان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات بارهه داده آند صلاح دولت درین ست که تا مقدور بآنها سلوك نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد

آماده گردد و سر رشتهٔ اختیار از دست رود * بیت *

چودر طاس رخشنده افتاد مور • رهاننده را چاره باید نه زور

ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید

بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا دخل نمی داد قلعه‌داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن‌چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقهٔ همه متصدیان دخل نموده احدي را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالي که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان‌دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهي را دیوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داري سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هردو از هر طرف در پایهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی برهردو و اجب‌گردید - و عنایت الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاده رخصت کعبة الله‌گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کردهٔ خلد مکان و متصدی مزاج گرفتهٔ کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای اضافهٔ منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که از بی اختیاری و خفقی که از مردم احشام و دیگر ارباب طلب می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی تن نمی داد و سید عبد الله خان نیز از سختی سلوک او که در عهد خلد مکان با جمدة الملک اسد خان نموده بود راضی بدیوانی او نمی گشت اما اخلاص خان بهادر شاهی که در استعداد و و کمالات در جرگهٔ جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سیر مامور گردیده مصاحب گاه و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمهٔ دیوانی بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه رتن چند در محال خالصهٔ پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشي و خلوت نشیني علاوهٔ آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچهري نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچهري نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سي و یك بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هنود که مرضي رتن چند نبود نمود و نیز چون هنود و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زبردستي منصبها بیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصهٔ جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوراجه و توجیه منصب هنود و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معني بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضي باجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هنود بعلت باز جاري نمودن جزیه و تجویز کمي منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از کاوشهای حسابي و بیحسابي طرفین قراري که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پاي رنجش درمیان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند - درین ضمن یکي از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستادهٔ رتن چند بوده پاي حساب دیواني آمده بود و مبلغ کلي بر ذمهٔ او

بر آمد عنایت الله خان برای وصول زر او را مقید ساخت و مکرر رتن چند وسیلهٔ خلاصی او گردید فائدهٔ نداد روزی عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفتهآوردن عامل از خانهٔ رتن چند تعین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائدهٔ مترتب نشد و دیگر سبب فساد زیاد که میان محمد فرخسیر و سادات بارهه آمد و سررشتهٔ اختیار از دست رفت این گردید که چوراامن نام جاٹهه که از مفسد پیشهای مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مکان اطراف اکبر آباد و فتح پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسر فوجی شاه زاده محمد بیداربخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعهٔ سنسنی که بنا کردهٔ آنها بود تعین شده بودند و در ایام مقابلهٔ اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کارخانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم داد راجه دهیراج جیسنگه را مرخص و تعین فرموده روانهٔ نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را ازعقب جیسنگه بطریق سر فوج علحده کومکی باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع وعدم سرانجام مطالب بعد رخصت چنده ماه کنار شهر معطل ماند اما راجه جیسنگه

بر مهم مامورهٔ خودرا رسانده به بند و بست مورچال و محاصرهٔ گدهي چورامن پرداخته زیاده ازیک سال تردد نمایان نمود و مکرر یورش و جنگهاي عظیم بمیان آمد و مردم بسیار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسیدن سید خان جهان نیز مصدر ترددات گشت و مورچال نزدیك بقلعچه رسید و کار بر چورامن تنگ گردید آخر کار وکیل چورامن ملعون بقطب الملك رجوع آورده قرار صلح بقبول پیشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بي آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او درمیان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان را قبول فرمود اما چون این مصالحه خلاف مرضي پادشاه در کمال نا خوشنودي جی سنگه بمیان آمد جی سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور نزدیک محلهٔ خود سید عبد الله خان فرود آورد اگرچه یکبار بخوشي و ناخوشي ملازمت چورامن میسر آمد اما باز بسبب ملال خاطری که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضي بمجراي ثاني او نگردید - درین ضمن خبر هاي مختلف خلاف مرضی پادشاه که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

بعده که امیرالامرا بر داود خان فتح یافته خود را بخجسته بنیاد رسانده به بندوبست ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهنڈو

پهاڑیه (ن) نام که سپه سالار عمدهٔ راجه ساهو گفته میشد و ازانکه در هردو صوبهٔ دکن یکی از سرداران مرهته بدستور صوبه داران پادشاهی صوبه دار که وجه چوتهه مرهته بوصول آورد مقرر بود صوبهٔ خاندیس در تصرف خود داشت و مابین راه بندرسورت قلعچهای گلی ساخته تهانها قائم نموده هرقافله که ازان راه میگذشت اگر چوتهه یعنی چهارم حصهٔ مالیت آنچه در قافله از تجار و غیر تجار داشته باشند قبول میی نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج درآورده آدمهارا اسیر نموده باز مبلغی سرنفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سه چهارهزار سوار و پنج شش هزار پیادهٔ بند و قچی برای تنبیه او رخصت نمود - بعده که ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد وخاندیس گذشت و خبر کهندو پهاڑیه که قریب هشت نههزار سوار جنگی همراه او بود نزدیک سرحد بکلانه و کالنه که بتفاوت هفتاد کروه عرفی از خجسته بنیاد مسافت دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهای خار دار دشوارگذار کشید هرچند که هرکارها ظاهر ساختند که قابوی مقابله با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهنمائی دیگر جهال بارهه سخن هرکارها نشنید و یکه تاز خود را بکهندو رساند در اول مقابله که جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کهندو موافق داب دکهنیان رو بفرار آورده فوج امیر الامرا را بنمود چهار صد پانصد

(ن) د پهاڑیه

سوار خوش اسپه اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته باز یکبارگي بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کومك سواران متفرقه بسته چنان عرصهٔ تردد و کار زار بر لشکراسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعي از همراهان جانباز بدرجهٔ شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده شده سپر انداخت زنده مقید گردید و دیگران با جان و مال بعرصهٔ تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهوراست گاو و شتر و اسپ احدي از سوار و پیادهٔ آن فوج ازان بلیه محفوظ نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علي خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علي خان مي شد برای نسق ار برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هردو سردار نامدار چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند که تلافي بظهور آید یا تهانهای او را بر دارند که باز اذیت او بپرگنات و رعایای صوبهٔ خاندیش نرسد فائدهٔ نداد اگرچه کهندو دفع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهوکه در قلعه و مکانهای قلب مي بود رساند اماتهانهای او جابجا که بودند قائم ماندند هرگاه فوج تعین کردهٔ امیر الامرا میرفت فرار نموده همین که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم می شدند هرچند که با فوجهاي دیگر مرهٹه که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره رساند اما تلافی کشته شدن ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دیهاڑیه بعمل نیامد - و بسبب انتشار خبر فنا موافقت پادشاه باسادات که بقول مشهور فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدهٔ طرف کرناٹک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و آنها سر تابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا ملاقات نموده باز بتعلقهٔ خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام و زمینداران بیجاپور و کرناٹک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمي یافتند - و قلعهٔ ملهیر سرکار بکلانه که از قلعهای سرحد با نام و نشان صوبهٔ خاندیس است و مدت سي و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت خان که از سلسلهٔ میرزا شاهرخ بني اعمام تیموریه گفته مي شد ارثي مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان باسد علی خان علي مردان خاني مقرر فرمودند و فتح یاب خان اسد علی خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و ازانکه نجابت خان که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داري برهانپور داشت سند نیابت صوبه داري خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپاي حساب آورده مبلغی بر ذمهٔ او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشارهٔ پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوهٔ کدورتها مزید عناد خاطر گردید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنایت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کردهٔ صاحب اختیار دکن جرأت روانهٔ شدن برخدمت مامورهٔ نه‌نمود و بعدقیل و قال بسیار وکالت خان نام را قلعه داری قلعهٔ مذکور از روی سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان نا گزیر قلعه را باو سپرده از قلعه برآمد *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمهٔ صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر الامرا مقرر گشته فقرهٔ چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامی که خلد مکان برای تسخیر قلعجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعهٔ ستاره و پرنالله و راج گدهه و غیره قریب سی و چهل قلعهٔ با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهٹه رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملك قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته نسبت بسالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن واحمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتهه تاخت و تاراج پراگنده شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبهٔ کلان می بود هرکاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتهه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهرساخته هرچه‌پیش میرفت چهارم حصهٔ آن مقرر نموده وعده وصول بگذاشتن پرغمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت اداي چوتهه نمي نمودند یا رجوع نمي آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق مي ساختند و الا بعد محاصرهٔ چند روز مایوس شده آوارهٔ دشت ادبار مي گشتند چنانچه قصبهٔ نذربار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و نا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت و تاراج راضي نمي شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوتهه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرري بسرداران عائد میگردید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هر چند وکلای تا رابائی رانی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تا ده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد
التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهی شش صوبه دکن
بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام
و بمیان آوردن بعضی سبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان
قلم داده قبول ننمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلای راجه ساهو
و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکهی بشروط چند که در ذکر فرمان
روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع
مابین رانی و راجه ساهو بند و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود
بعمل نیامد و دستور سردیسمکی نیز جاری نگردید و در صوبه داری
داود خان که نیابت ذو الفقارخان داشت و میان او و غنیم عهد و
قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زادها و داود
خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان
هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتهه میدهانید و
بقافلها آزار نرسانده باهم چون شیر و شکر جوشیده بکجدار و
مریز بعمل می آمد و در صوبه داري نظام الملك بهادر چنانچه
بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه یکسال
و پنج ماه بکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی
رسید بعده که دو سه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عناد
با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده ترددی که بایست
بعمل آوردن بند و بست واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
رسم سادات بارهه بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت
و رفع فساد در سنه هزار صد و سي هجري بصلاح انور خان که از

شیخ زادهای متوطن برهانپور و پیش آورد های سادات بود و دیگر امرای همراز باتفاق سنکرا جي نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سنبهابود و از زمان تسخیر قلعه چنچی درجرگهٔ نوکران پادشاهی درآمده وکالت خیرخواهي سرداران مطیع و غیر مطیع مرهٔه می نمود و خالي از جرهر رشادت که مدد طالع ضمیمهٔ آن گشته بود نبود و وساطت بالاجي بشوناتهه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمدهٔ فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جملهٔ محصول مال و سائر محال خالصهٔ پادشاهي و جاگیرداران هرچه امینان و کرورپان و شقداران بوصول در آرند چهارم حصهٔ آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیر داران نمودند في صد ده روپیه دستور سردیسمکهی از نزد رعایا بگیرند که في صد سي و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداري و شقداري و ضیافت و آخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندي از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریك غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روي سررشتهٔ وصول کل حبوبات بگیرند بر رعایا و حکام پادشاهي و جاگیر داران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکي خود را کمایش دار و دویم گماشتهٔ سردیسمکهي میگویاند و بر طومار واصلات اول دستخط سررشتهٔ دار سردیسمکهی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهي و جاگیر داران گشتند و

سوای آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال* که از سابق بسبب سستی فوجداران وغلبهٔ غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه فیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر دوچند و سه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور قبل از ایام صلح آن تعدی علاوهٔ دیگر شراکت ماند دریندصورت در هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در کچهری وچبوترهٔ مال و سائر و سر راهها بدعت نواحدات قرار یافت و سواي آن هرجا که دیهات ویران را مرهنّه قول داده آباد نموده بود مثل دیهات پرگنهٔ نندربار وغیره صوبهٔ خاندیس و دیگر پرگنات صوبهٔ برار و غیره که از اصل خراب و ویران کردهٔ مرهنّه بود قرار داد امیر الامرا منظور نداشته قول سوم حصه بثلثي که بجاگیردار عائد گردد داده مقررکردند منجملهٔ سه حصه یک حصه بجاگیر دار و یک حصهٔ سالم مرهنّه متصرف شود و یک حصه برعایا وا گذارند و درمقدمات ملکي و مالي حکم و عمل غنیم زیاده براختیار فوجدار وجاگیرداران جاری گردید - هرچند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید مي نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش نرفت آري در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قافله از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و متردّدین بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی دیهات که از تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادي گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای مذکور بمهر خود بوکلاي راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناتهه و جمناجي دو نوکر عمدهٔ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالي بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت خاطرنشان نمودند که در محصول و حکم راني غنیم لئیم را سهیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضي محمد فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای مزاج گرفتهٔ قدیم و تربیت کردهٔ خلد مکان و قدیم الخدمت خلد منزل و جهان دیدهٔ پخته کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک بکار خواهد نمود و جان نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهي طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داري برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علي خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سرپیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود - و درهمان آوان که ماه ذي قعدهٔ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجري

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبهٔ مالوا مرخص فرمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داري از تغیر راجه جیسنگه سوائي نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید باوجودی که از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و پریشاني حال علاوهٔ آن داشت و ازطرف دخل یافتن درتعلقهٔ مامورهٔ خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته طي مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونج تعلقهٔ مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در خجسته بنیاد انتشار یافت بر زبان هرزه گویان هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده بسرونج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدن جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبهٔ گرفت که حسین علی خان نیز متردد خاطر گردید معهذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پریشاني و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سنتا نام غنیم که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سرکشی و فساد عظیم برداشته سر راه جان نثارخان گرفته بود پیهم بحسین علی خان رسید بر نوشتجات او اعتماد ننموده هرکارهاي معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعین نمود بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا یاسد الله خان مشهور بنواب اولیا که پسر عمهٔ هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان وسواس بخاطر راه نداده در تعلقهٔ خود مستقل باشد و جان نثار خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما ازانکه برهانپور صوبهٔ سرحدي بود و با فرستاد های حضور در دخیل ساختن بخدمات مامور قصور واقع مي شد و جان نثار خان را از جملهٔ منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست تا سه ماه که فصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهاي زباني و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبهٔ بیدر بمیان می آورد و گاه در قبول صوبهٔ حیدر آباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل یافتن او متعذر بود مختار مي ساخت و گاه می گفت که چون بر عقل و دانائی و تجربه کاري و دوستي شما اعتماد کلي دارم می خواهم که برای مشورت امور ملکي از خود جدا ننموده پرداخت حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نیابت صوبهٔ محمدآباد عرف بیدر و نادیر داشت حادثهٔ غریب رو داد مجمل از تفصیل آن مي نگارد که چون از بعضي قصبجات و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گذهي قائم داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصرهٔ بیست روز و یك ماه ازان محال چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلاي راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشي و زور طلبی زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهاي راجه ساهو چوتهه بوصول نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ تعلقهٔ امین خان از بعضي محال نرمل و غیره درین مدت یکدام چوتهه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و تحصیل دار چوتهه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشی زمینداران آن نواح بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین‌علی‌خان درین ماده بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین مدت چوتهه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و عار اداي چوتهه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید - و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی درهمان اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بیشتر از همراهان معتمد او در سرانجام شادی کدخدائي دختر او در خانه مانده بودند بشکار دور دست دربالکنده صوبهٔ نادیر رفته بود وفوج نزد او جمع نبود فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمینداري که با امین خان عداوت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بمعیت جگیت راو

زمیندارنوهل که او هم سه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها درشجاعت و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده بقصد مقابله باخصم پرداخته داد دلاوری و مردمی داده زخمهای نمایان برداشته بیخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران ورفقا دو سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند فیلان و اسپان و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعده که حقیقت دخیل نساختن جان نثار خان در صوبه داری برهانپور و حادثهٔ امین خان بعرض پادشاه رسید باعث مزید ماده ملال خاطر گردید و آخر سال که فصل ربیع بآخر رسید جان نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبهٔ برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان نجیرهٔ امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که بتعلقهٔ بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند ضیاء الدین خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما سوای آنکه بر اسناد و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی استقلال و اختیار نداشت و فضل الله خان بخشی جواب صاف یافته بارسلام هم نیامد و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

برار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردید -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئي و صفات مذمومهٔ دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاري و خطاب وکالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایهٔ افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیلهٔ هموطني باصاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهمرسانده قابوی وقت یافته
بتیزنگي افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشهٔ
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشهٔ خرد و بزرگ بارهه می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشهٔ شاه شهید مرحوم جا گرفت که درکمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخشاهی از پایهٔ هزاري
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار براوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت بارهه گردید و هیچ روزي نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصلهٔ او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سر بلند خان را از پٹنه
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعي
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سر کشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مرادآباد و راجه اجیت سنگه را از

احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمدهٔ حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت بارهه نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداري سرکار مراد آباد و سحال جاگیر که دران سرکار داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبهٔ علحده قرار داده در صوبه داري و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان ممد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میربخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشهٔ فساد سید عبدالله خان با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهر یکي از بند ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعاي نافرماني نمایند بسزا خواهند رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران عمدهٔ ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چندین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمي هنگامهٔ عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواري تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تنزلز تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معهذا که آنروز زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ طرف صدائي بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلائق گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری و جانفشاني آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر مي نمود درین گرمي هنگامه نرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شرربار حضور بدکن امیرالامرا متوهم گشته ارادهٔ حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان تمهید منصوبهٔ تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت فرستاده بشان و دبدبهٔ تمام که بهیچهس صورت اورا نمی نمود نزد خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثي مهاراجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیهٔ او پپادشاه بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطهٔ صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه باتفاق اعتقاد خان و خان دوران و بعضي دیگر امرای خیر اندیش بخانهٔ قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانهٔ قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجملهٔ اخلاص کیشان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و ارادهٔ فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیهٔ روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتی میان میر و وزیر انتشار یافت و نوشتهٔ قطب الملک مشتمل بر اشارهٔ طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشهٔ دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمدفرخ سیر شهید

چون هنگامهٔ فساد و عناد پادشاه محمدفرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطهٔ بیان در آمده باستداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر بجائی نمی رسید و ازانکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع ریشهٔ بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیسنگه سوائی بتقاضای وقت

مشورت برداشتن، پردهٔ نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح صلاح کل نظر بر دریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده می انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و مربلند خان و دیگر نوکران عمده وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهدهٔ خود بگیرند اما ازانکه مامور ببرهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب تقدیر و سر نوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام از جهان رود خلاف تقاضای وقت ورای صائب بظهورمی آمد خصوص ازتجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش درآمده در بارهٔ رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردید - از انکه در حسب و نسب و استعداد ظاهری و باطنی امیران ایران و توران عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهی و مردم توپخانه که هشت نهماهه نقدی طلب داشتند از اغماض سید عبد الله خان دامی و درمی نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز مادهٔ مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردید - درین ضمن در یکی از فرامین درجواب عرضه داشت نفاق آمیز امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از نا موافقت آب و هوای دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب معین الدین پسر جعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا مقید ساخته بموجب نوشتهٔ این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانهٔ برهانپور نمود - چون براي بندوبست صوبهٔ خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایاي برهانپور از تعدي داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علي خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان‌نثار خان بنام سیف الدین علي‌خان مقرر کرده انتظارخبر ثاني میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یک‌هفته توقف برای امر ضروري نموده اوائل محرم‌الحرام سنه هزار و صد و سي و یک مطابق اوائل آذرماه الهي موافق سال هفت جلوس بتهیه و سرانجام توپخانه و دیگر ما یحتاج سفر و جذب قلوب امرا و سرهنّه پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب صوبهٔ برار و اسد علي خان علي مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نبیرهٔ خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علي خان بخشی که از سادات نامي بارهه می شد و دیانت خان نبیرهٔ

امانت خان خوافي و راجه جیسنگه بندیله و راجه سحکم سنگه
که نوکر عمدهٔ امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهی
که اکثر در رفاقت مجبور و بی‌اختیار بودند و قریب هشت نهزار
سوار خانگي و یازده دوازده هزار سوار مرهته و دیگر اهل خدمات
و متعینهٔ خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب
نربدا همراه هیچ امیر و شاه زادهٔ نامدار نشده بود و تمام عمله
و فعلهٔ کچهري دیواني و بیوتات و بخشي که جمله قریب
بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده
هزار پیادهٔ برقنداز روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و
سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امراي قدیم با نام و
نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاریهای احشام از قدیمان
خود همراه داده روانه ساخت و قلعهٔ ملهیر که از مدت چهل سال
در تصرف خاندان نجابت خان بود براي تصرف آوردن آن
چنانچه بذکر درآمده سعی تمام مي‌نمود وکالت خان نام را قلعه‌دار
نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعهٔ
سالیر و دو سه قلعهٔ دیگر بهمراهان خود مقرر نمود و براي فرستادن
بعضي از وابستها و اشیاي کار آمدني بقلعهٔ دولت آباد بقلعه‌دار
پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نموده بکمی
منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک
برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی
و منصوبان حضورکه سابق برتعلقهای مامورهٔ آنها مرخص ساخته بود
و بعضی ازانها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ننموده

بودند هر یکي را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب نموده محتاج بنان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرر سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در رکاب بوده بخدمت امانت و نوجداری محال مصطفی آباد که بخالصهٔ پادشاهي تعلق داشت مامورگردیده بخدمت آن صاحب‌مدار دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده بر سر تعلقهٔ خود که‌محال ویران و خراب‌کردهٔ پسر عملهٔ امیرالامراصوبه دار برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخرچ سه بندی و غیره آمده همینکه مساعي جمیله درآبادی پرگنه و گردآوری رعایا نموده مشغول کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه بیست هزار روپیه براي سر انجام توپخانه بقصد محاربه بپادشاه شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده ازانکه از نرسیدن فصل در سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بیحساب مرهنّه که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابي و کساله که کشیده باحاطهٔ تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهنّهٔ بسرداري کهندو دیهاربه که از سر نوجان مشهور و صوبه دار خاندیس از طرف راجه ساهو گفته مي شد و سنتا و چندی دیگر از سرداران گم نام همرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران نامي و جماعه داران عمده را برعایت اسپ و فیل و خلعت و مبلغ صد خرچ مرهون احسان نموده براي آینده امیدواریها داد

و برای سپاه مرهته نیم‌روپیه سراسری سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعی از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری سه چهار مقام واقع شد زنبها بنال کر نام مرهته که نوکر پادشاهی گفته می شد و منجمله نوچ کومکی نزد امیر الامرا رسیده بود و سنکراجی ملهار و بشوناتهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافی بودند اورا حسین علی خان بموجب اشارهٔ مدعیان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشتهٔ اورا تاراج نمود و عمله وفعلهٔ متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان واخبارنویسان را که بوعدهٔ رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود ازانجا نیز رخصت نداد و همه حکام وعمال معزول را درکنار نی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم ازبرهانپور کوچ نموده کوچ بکوچ از آب نربدا گذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگرداندن امیر الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزد بلک قلعهٔ ماندو رسید و باهم ملاقات نموده درخلوت ازکلمات صلح بی ثبات و هنگامهٔ آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص ماندوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمیندارآن پرداخته اراده مقابله با امیرالامرا داردحسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان نامی ایرانی را که داروغهٔ اصطبل بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغا مهای وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعتمادالدوله بی حکم پادشاه در السنهٔ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعهٔ ماندو مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق قلعه داری و تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعی کوشیده بود بعذر تمارض ودیگر موانع بامیر الامرا ملاقات ننمود و این معنی مادهٔ بیدماغی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقنداز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیر الامرا از خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانهٔ سید عبدالله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک بر داشته بر سر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم در قلعه و دولت خانه سید عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید عهد وپیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان آوردند و دربن ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع مادهٔ نزاع

کوشند امیر الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعي پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق باما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکري مطلب و ارادهٔ دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه منزل و خیمه بخیمه ترانهٔ شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت اما روز دویم و سیم آن از زبان راوی ثقه و محرم راز حسین علي خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و افسون ابله فریب که پادشاه می باشد عبث است نمیداند که گفته اند * * مصرع *

نهان کی ماند آن رازي کز و سازند محفلها

تقاضاي مآل اندیشي نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائي و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد *

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سربلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضي محال سیر حاصل او را بمیرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکري و استعفاي منصب نموده فیلان و اسپان و اثاث البیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواست خرقه پوش گردد سید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلي او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسپ ازطرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بیوقت از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیرسابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوخته نا قدردانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که بی رخصت و بیحکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جملهٔ هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانهٔ مهاراجه اجیت سنگه که باوجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانهٔ مهاراجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان وظن کد الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانهٔ سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانهٔ سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن برپناه بردن راجه بخانهٔ سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی برابر خانهٔ سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهي بخانهٔ سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال برآمده تا کنار دریا رسید متوجه او نشده داخل دولتخانهٔ قلعه شدند - حاصل کلام بعداز کوچ حسین علی خان از اجین جمعي که از متصدیان بامید وعدهٔ رخصت امروز و فردا تا اجین رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامي که هریک بامید خلاصی از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوره رخت بر نداشته بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جملهٔ منصبداران و اهل خدمت جمعي که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر مغضوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت همینکه زنار دار فرستادهٔ رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال نمودن زراعتها پارهٔ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد تعلقهٔ راجه دهیراج جي‌سنگه سوائی باوجود رسیدن یکي از نوکران عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشي بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلي دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در تزک سواري بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت باو رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوي سررشتهٔ سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرة اخری خفیه و آشکارا در تسلي و عطاي اضافه و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیام ارادهٔ بدانجام بپیش آوردهای بدنام می نمایند و باغواي بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش نموده راهنمائی و مصلحتي که طریقهٔ نمک بحرامان و بدخواهان دولت مي باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علي خان که آخر مادهٔ وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت بارهگردید نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دارالخلافت طرف لاٹهه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که دو سه کروهي شهر رسید باظهار بغي نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلاف داب پاي تخت سلاطین صداي کوس شادیانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که الحال من خود را در زمرهٔ نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطاني اندیشه نمایم - وغریب تر آنکه پادشاه ساده لوح باوجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان جرأت چنان بیباکانه و علانیه آواز شادیانه بلند ساخته گوش زد عالمي نمود و از اشارهٔ دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار طنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش نیامده طریقهٔ حزم و راي صائب از دست داده گاه مانند سرنا سر آستین غضب مالیده شروع بنغمهٔ تهدید باظهار زجر و بیم نسبت بهردو برادر مي نمود و گاه بمقام آشتي در آمده در پردهٔ نفاق در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهیراج که برای یکرو نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داں فائده نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نواختن نمیدیدند خصوص مغلیه که برین راز سربسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را یاراي آن نبود که زبان بدان سرمکنون آشنا سازد از مشاهدهٔ نیرنگي روزگار و تسلط سرکشی هردو صاحب مدار و سستي عزم و اغماض پادشاه خون جگرمی خوردند بلکه باشاره و اذن محمدفرخ سیر اکثر بدیدن حسین علي خان میرفتند و از دریافت وضع مدعیان دولت با دل پرخون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جي سنگه برهم کار را مرخص بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگي دیوان خاص و خواصان بمتوسلان ما بفرمایند، و درقلعه بندوبست ماشود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آینده بخاطرجمعي ماهر دو برادرآمد و رفت توانیم
نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازي روزگار شعبده باز ادعاي
هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که
في الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و
همراهان هردو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر
معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نو روز قریب
رسیده حجاب نیابت نیز از میان بر داشته خواهد شد - و سیم ماه
ربیع الاخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف یك روز ندادند
از شاه جهان آباد برآمده روانهٔ انبیر وطن خودگردید و همان روزمیان
راجه بهیم و راجه بد سنگه که بني عم هم بودند و برسر وطن بودند
باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع
شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند
و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس
گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهیراج که
حامي او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه
اجیت سنگه بامردم معتمد خود بقلعهٔ ارک درآمده مردم پادشاهي
را از سر دروازها بر خیزاندند و جا بجا بندوبست خود نموده مردم
خود را نشاندند و از مردم عمدهٔ پادشاهي بغیر از اعتقاد خان
و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم و وجود آنها متساوي
بود و ظفر خان که در سلوك و زمانه سازی نخود همه آش گفته
می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکارهٔ دیگری بر در قلعه
و گرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگي

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و سرهنه فرو گرفته بود سه پهري داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمهٔ ملالت افزا باظهارکلمهٔ نصیحت آمیزگفته و شنیده از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانهٔ خود مراجعت نمود معهذا پادشاه چون کوه تحمل ازجا در نیامده بفکراصل نپرداخت - باز دفعهٔ ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بندوبست قلعه قرار واقعي پرداخته بودندقطب الملک و مهاراجه بامعتمدان خود و فوج انتخابي داخل قلعه شده بدستور اول روزمردم پادشاهی را ازان احاطه برآورده دروازها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعدفراغ خاطر جمعي پیغام که بحسین علي خان نمک بحرام رسید باهتمام شان و دبدبهٔ سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن برفیل سوار ساخته با خود گرفته در خانهٔ خود نزدیک بقلعهٔ ارك که ببارهٔ دری شایسته خان مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر پادشاه هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر مشتمل بر ینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن خدمتي که درخدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان بظهور آمده ودر جان نثاري نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم

ازان پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن وگمان بد و فکر فاسد و
ارادهٔ باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم
چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارهٔ عدم
دخل و قتل بندهٔ بی تقصیر بنام داود خان افغان بیدین و
دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب مداران دکن صادر شده در
دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحب‌قران
در بارهٔ احدی دیده و شنیده نشده درین عهد انتهای بد عهدی
ظاهر گشته وسواس هراس آمیز ما وقتی بر طرف شود که اختیار
خدمات حضور بلاقید نیابت بما تعلق گیرد و ذکر شروط دیگر میان آورد
پادشاه معذور از عقل بعذر دفعیه وعدهٔ جشن پیش آورد و از طرفین
گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بیمزهٔ بدفرجام منجر
گردید و پادشاه برآشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که
في الواقع مادهٔ آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب
ساخته دو سه کلمهٔ عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران
حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشتهٔ
اختیار هردو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را
مخاطب بدشنام‌ساخته باز آن برگشته بخت بدنام را فرصت حرف
زدن نداده فرمود از قلعه برآرند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبرو
باخته‌جان بدربردن غنیمت دانسته بپالکی سواري خویش خود را
نتوانست رساند و بر پالکي امتیاز خان سوار شده راه خانه اختیار
نمود و از هر گوشه و کنارهٔ آن حصار آثار فتنه و صداي آشوب بلند
گردید و پادشاه از مشاهدهٔ برگشتگي ایام خود را بمحل رساند،

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب از شش جهت گیتی فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام شام بر پشت فیل قیر گون واژ گون بستند و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از وسواس و فتور بود و فوج هردو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که درقلعه چه گذشت و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در مشورت و اندیشهٔ آنکه شب حاصله تا فردا چه زاید جا بجا باحتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهٹه مثل کهندو دپاریه و بالاجي بشو ناتهه و سنتا و غیره با ده یازده هزار سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهني اساس مستغرق هراس و اندیشهٔ آنکه همینکه مهرهاي آبنوس شب از بساط زمین چیده شود و هنگامهٔ دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز نموده ذخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان آشوب سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و خبرهاي مختلف راست و دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامهٔ وحشت افزا بر السنهٔ عوام جاري گشت و اعتقاد خان و بعضي امرای بیخبر از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابلهٔ امیر الامرا خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهاي اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با مرهته مقابله و مقاتله رود هدو کار بکار زار افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان‌دوران مشهور بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بي شکوه مغلوب هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسپ و پالکي سوار مع ده یازده‌هزارسوار یکبار بقصدفرار دل و دست و پا باخته‌اسپ‌تاخته رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بي روزگار خبردار گشته تیغها آخته از هرطرف دست و بازو بکشتن و تاراج نمودن آنجماعهٔ بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهاي زین خالي و رنگین از خون آن اجل رسیدگان می نمودند و اسپ و اصلحه متصرف می‌شدند حتی قصابان و گاذران و خاك روبان و دیگر کاسبان بازار بضرب شمشیر و چوب و دشنهٔ زبان و نگاه زهرچشم هرچه میتوانستند ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول فرار آن قدر بهاله و آفتاب گیر که سرمایهٔ اعتبار آن جماعه داران بیعار مي باشد بلا گردان جان نموده انداختند که براي بعضی بی‌سروسامان مصالح و سر سایهٔ چپهر آماده گردید و بسیاری ازان مدبران بیعار سراپا برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و خاشاك بازار و کاه نجاست آلود خانهٔ خاك روبان در دهان گرفته باظهار عجز و آمان جان موافق رویهٔ دکنیان در فرار بر یکدیگر سبقت مي نمودند و جمعي که زخم برداشته طاقت گریختن نداشتند در دست و پای اراذل بازاریان مي افتادند و

بعضي سیاه جردهٔ قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئي آنها کشته و زخمی گردیدند و از سر رستهٔ چوك سعد الله خان که نزدیک دروازهٔ قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه که ازسه چهار کروه زیاده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال کشته و زخمي گشته قطار قطار در رستهٔ بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمی هنگامهٔ فرار آن جماعهٔ بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جملهٔ چهار صد پانصد آفتاب گیر که میان هر پانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایهٔ فخر میدانند نشان یکي ازانها بدست حاملان آن مخذولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیان مقتولان که میان خوگیر اکثري زر و زیور اندوختهٔ تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهای زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقهٔ راجه دهیراج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاد شاید که کمتر در معرکهٔ فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیاده با سنتا نام سردار فیل سوار مع دو سه سر گروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهي رو داد والا فرزندان آن مدبران قرنهای بیشمار سرمایهٔ لاف و گذاف می نمودند که بپاي تخت دهلی رفتیم و بمدد و یاوری سرهنهٔ پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سریرآرای دهلي گردانیدیم *

الحاصل چون درین هنگامهٔ جهان آشوب که خبر فرار دکنیان

انتشار یافت و خبرهای فساد افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم خاص و عام گردید غازي الدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر پادشاه مع پسر از خانهٔ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق سید صلابت خان داروغهٔ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق از نوکران عمدهٔ حسین علي خان بود و درینولا بمنصب پادشاهي سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها و انتشار اخبار قلعه‌دار استقلال اکثر جماعه‌داران عمدهٔ سادات خلل پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف بارهٔ دری در فکر فرار بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که کار از دست رفته بمدد عقل دوربین فائده در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید وخان‌دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها تعین نمود و از خبر حیات و غلبهٔ قطب‌الملک اندرون قلعه افواج دلباختهٔ برهم خوردهٔ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان و سادات خان مع پسر که تا چاندني چوک جلو ریز رسیده بودند جلوه‌گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند ساختند در اول حمله رخ‌فیل غالب جنگ از صدمهٔ بان برگشت و از اسپ تازی فوج سادات بارهه بساط فراهم‌آمده سوار و پیادهٔ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاري برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادري بود با جمعي از مغلان سوار شده از روبروی دروازهٔ لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازها را بر روي آغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقادخان باهمراهان طرف چوک سعدالله خان نزدیک خانهٔ خود حند حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته بپاي خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدحام عام چند دوکان رستهٔ بازار سعد الله خان بتاراج رفت *

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانهٔ جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه سنگدل با جمعی از افاغنه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب باحتیاطی که بایست ما بدن بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهروکهٔ مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامهٔ شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هرچند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشي و ترکي مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهیله و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتي تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیه و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار فرو گرفته بودند در پای افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامهٔ رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشهٔ محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بباد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر فروع دودمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زماني از ازمنه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

القصه محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی تمام کشان آورده مکحول ساخته در حبس خانهٔ که بالاي ترپولیه اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساختند * بیت *

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش به نشست
که نه در آخر صحبت بندامت بر خاست

سلطنت پر فساد محمد فرخ سیر شهید مرحوم سواي یازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده بود شش سال و چهار ماه و کسري محسوب گردید تاریخ این حادثهٔ عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتختهٔ و شکنجهٔ اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از حبس خانه برآمده برتخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولي الابصار) یافته‌اند (†) في الواقع هرکه از دل و گوش پند نیوش ودیدهٔ بصیرت غور نماید باید که ازگردش زمانهٔ ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام بر دارد و دل بدین عجوزهٔ شوهر کش نه بندد * * بیت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(†) همچنین در نسخ هست لیکن عدد آن بحساب جمل موافق سنه واقعه برابر نمی آید *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزهٔ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعي از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمي دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الاخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمد اکبر خلف خلد مکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر او طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرمودند حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسي که در بدن داشت سالهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه براي رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته ندای الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعلهٔ کار خانجات منجملهٔ نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت -
در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه دامان
کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافی جزیه نمودند و
احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
بخفت و خواری تمام مقید ساخته جاگیر و خانهٔ او را که
باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع
آلات وظروف نقرها مالامال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و
باز یافت جواهر و مروارید عطا کردهٔ پادشاه خفت میرساندند
همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسرپوره و
خالوی پادشاه مظلوم می شدند و سید صلابت خان داروغهٔ توپخانه
و افضل خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
الامراتب و جاگیر صبیهٔ راجه اجیت سنگه زوجهٔ فرخ سیر برای
خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران والاشاهی که بسیاری
بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
می یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری بامید یافتن نقد جاگیر
خود را در جرکهٔ منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
که هرکه ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ بداغ
رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسری میگرفته باشد -
و بخشیگری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
داشتند و بخشی سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
مقرر فرمودند و دفتر بخشی چهارم از میان برداشتند و صوبهٔ
مالوا را عوض صوبه داری پٹنه که سابق قرار داد نموده بودند

بنظام الملك بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگي وضع روزگار قبول
نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزاني داشتند - و سربلند
خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص
شده ده پانزده کروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت
میکشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال
داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بتسلي او پرداخته نظر
بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف
الدین علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی
القضات حضور و میر خان خلد مکانی را که صوبه دار اکبر آباد
بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوافي نبیرهٔ امانت خان
دیواني خالصه و بنام راجه بختمل دیواني تن قرار یافت اما
همه متصدیان ملکي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقیقت
نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که
از محرمان همراز سید عبد الله خان گفته می شد مشرفي دیوان
خاص وعام و معلمی و اتالیقي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر
فرمودند - و در خدمات دیگر صوبجات دور دست براي برهم
نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داري ماندو
را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود
و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطریق آن
سر زمین و نسق حوالي قلعه تا تعلقهٔ فوجداري خود بواقعي
کوشیده سر انجام مي داد وقت آمدن حسین علي خان از دکن
چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتگاري

ازو کوتاهي نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجي پادشاه بظهور آمده بود تغیرنموده به خواجم قلي‌خان تورانی مقرر ساختند - و راجه اجیت سنگه که صوبه داري احمد آباد بدو بدستور سابق بحال داشته بودند می خواست رخصت احمد آباد حاصل نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه مرحوم مظلوم گذشته بود ازانکه دران مکان بانواع شکنجهٔ عذاب و مبتلا با قسام بلا بسر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول ساختن نور باصرهٔ او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحي و حب ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانهٔ آگاه‌دلان‌ست گاه بمدعیان سلطنت پیغام‌عذر ایام گذشته داده‌تکلیف باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهباني آن پادشاه زنده بگورمقرر نموده بودند بتملق پیش‌آمده امیدوارمنصب هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن‌خود و رساندن‌نزد راجه‌دهیراج جی‌سنگهه هوائی که وسیلهٔ نجات خود میدانست می نمود و آنها بر ارادهٔ مافي الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می دادند تا آنکه برهنمائي دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند کار گر نیامد دفعهٔ ثانی یا ثالث‌که اثر بخشید چون جان بسختي زود بر نمي آمد نظر بر انتهاي سختی هر دو برادر که باوجود کفالت قسم کلام الهي که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت بهردو صاحب اختیار و کلام‌الله که چرا سزای حرام‌خواران تا حال نداده برمي آورد و حرفهاي ناگفتنی می گفت هردو مدعي دولت خبر یافته فرمودند تسمه‌کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه کشیدن بهردو دست‌تسمه را گرفته دست و پاي‌لاحاصل زدن‌گرفت محصلان جلاد پیشه بضرب زدن چوب دستهای اورا از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام داردکه دران‌حالت اضطرار کارد و خنجر بر بدن او نیز رساندند اما آنچه محرر سوانح‌مسموع نمود کار بزدن سرخنجر وکارد نکشید بهرحال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته تابوت برای بردن بمقبرهٔ همایون بر آوردند و دو سه هزار مرد و زن خصوص‌لچهاي شهرو فقرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت گریه ونفرین‌کنان و دشنام‌دهان با گریبانهاي چاک خاک برسرافشان میرفتند و دلاور علي خان بخشي حسین علي خان و سید علي خان برادر بخشي سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت گردیده بودند آنها نیز با جمعي از اعیان شهر رفت کنان مجبور در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و اسپ سواری آنجماعه می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند و روز سوم جمعي از لچهای گدا پیشه بر سر چبوترهٔ که پادشاه مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام وافر پخته بفقرا

خوراندہ مجلس مولود نموده تا صبح احیاي شب بجا آوردند *

عجب مکافات و کارخانۂ درگاه الهي است که هرگاه آن هر دو برادر از ملاحظۂ جان خویش بتو هم افتاده بدین مرتبه سنگدلي را کار فرموده از بدنامي آقا کشي و بر انداختن دولت بارها نیندیشیدند و بایستي که درهمان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنکه بچندین عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سراي فاني فارغ مي ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقي آنچه ازان پادشاه براهنمائي بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان مغموم گذشته میبایست تلخی الم هریک برو نیز بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظارۂ آن اعتبار بر دارند و بدیدۂ تامل غور کنند که بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت در اندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله چه گذشت و از انچه کاشتند چه محصول برداشتند *

القصه بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر و مرصع آلات و فیلان و اسپان پادشاهي بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه خواستند انتخاب نموده داخل کارخانجات خود حصه رسد هردو برادر نمودند و از انکه سید عبدالله خان بمحبت زنان وعشرت نسا نهایت رغبت داشت بروایت مشهور دو سه زن حورلقا از جملۂ محرمان حرم پادشاهي پسند نموده بتصرف خود در آورد هرچند که از زیادتی حرص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میباخت اما اینکه بعد
این سوانح روزي یا شبی بدون تهلکه و وسواس آفت جان و
آبرو هر دو برادر بمراد دل کامراني نموده لذت زندگانی در یافته
باشند میسر نیامد اولا میان هر دو صاحبمدار محبت اخوت بکدورت
باطنی و وسواس غلبهٔ تسلط هر یکي بر دیگری مبدل گردید
و زمام اختیار امور ملکي به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر
بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علي خان که درشجاعت
و تهوری و کاردانی و فیض رساني و معامله فهمی غرور بمرتبهٔ
داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود ببرادر کلان
نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشهٔ کار طلب را برعایت
و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را
طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردید و باوجود غبار خاطر
بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظهٔ فساد و عناد معاندان دیگر
بمرتبهٔ سر رشتهٔ اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که
دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواندگردید- و هوای
آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری
خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و
تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت
فرود نیاوردند و آوردن خزانهٔ دور دست افواج تعین فرمایند
فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلي از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رستهٔ بازار که عبور
مي نمود کلمات لا یعني و دشنام صریح از زبان اوباشان و لچهای
بازار بگوش او میرسید و میگفتند خون بهاي داماد گرفته میخواهد
با روسیاهی ازین شهر برآید از شنیدن این کلمات تنگ آمده
یک دو نفر را حکم کشتن سرسواري نمود - روزي چند نفر
کشمیری را بدین تقصیر گرفته بفرمودهٔ سادات بر خر سوار نموده
تشهیر دادند درائنای ندای دهل زن و غلوی آواز طغلان کشمیریها
نیز بفریاد این نغمه با دیگران همزبان میگشتند که سزای حرام
خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید
ده پانزده روز نگذشته بود که خبر هاي مختلف فساد انگیز قلعهٔ
اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید
و روانه شدن راجه اجیت سنگه موقوف شد - و درهمین آوان رسیدن
حیدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری
احمد آباد از طرف صمصام الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هرچند
که بسبب گرد آوری اضافهٔ نمایان محصول بندر و محال خالصه که
باعانت خان دوران بعهدهٔ خودگرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام
ساخت اما از بعضي سختي اطوار و ظلم او که سر بهیچ امیر حضور
فرود نمی آورد و در ایام دیواني دکن نیز بحمایت خان خانان
سپر جمله که دران ایام مربي او بود سید عبد الله خان را از خود
راضي نداشت و در بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی
و جاگیر داران ازو نا راض بودند و شکوهٔ کشتن بلبهداس پیشکار
بندر سورت بسیاست تمام بعلت بازیافت زر حسابی و غیر

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعي بوسیلهٔ منع مسکرات و دیگر نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید عبد الله خان بمیان مي آمد حواشي مجلس زبان بشکوهٔ او آشنا می ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملك مي افزود لهذا سید عبد الله خان اورا معزول ساخته انتظار مي کشید و قرار داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدو خفت رساند اما از انکه ستارهٔ طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازهٔ رشادت و جوهر تردد و کار طلبي و کاردانی او که بظلم منحر گردیده بود بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار سوار افغان و چهار پنج هزار کولي جنگی بااو که سیوم حصهٔ آن جمعیت با حیدر قلی خان نبود برو غالب آمد گوش امیر الامرا پر گشته بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیرت خان همشیره زادهٔ هردو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار را با خود رام ساخت و درین ضمن مادهٔ شورش اکبر آباد بمیان آمد لهذا امیر الامرا شفیع جرائم حیدر قلي خان نزد برادر کلان گردید و حیدر قلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را باطاعت از هوا خواهان بی ریو و رنگ وا نموده که نقش خیر خواهي و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید و عداوت بمحبت مبدل گشت واو را مشیر و همراز خود ساختند *

و در همین آوان یعنی غرهٔ رجب سنه هزار و صد و سی و یک از سوانح اکبر آباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعهٔ اکبر آباد بیست و نهم جمادی الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیره خلدمکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزر زد سکهٔ صاحب قرانی * شه نیکو سیر تیمور ثانی

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد اکبر پسر خلد مکان بغی ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر شیر خوارهٔ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعهٔ اکبر آباد فرستاده بودند و هر دو دختر یکی بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده جهانشاه پسران بهادرشاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعهٔ مذکور چهل سال بناکامی بسر برد و مترسین نام زنار دار ناگر که از متوسلان نیکو سیر گفته می شد و با هزار یهای قلعه رابطهٔ داد و ستد داشت و از معالجهٔ بعضی مرض و زخمها وقوف حاصل کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده بود آن سرمایهٔ فساد آمده بوسیلهٔ بعضی مصاحبان حسین علی خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و روشناسی بهمرساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها گاه گاه محتاج دوای معالج می شد بدست آویز وقوف طبابت در خلوت راه حرف زدن بهمرساند و با بعضی همدمان محرم خود را همراز دمساز وا نموده بر ارادهٔ امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم‌ظرفی جرأت نموده بوساطت هزاریهای حسین علی خان که با هزاریهای قلعه اکبر آباد رابطهٔ خویشی و رسل و رسائل داشتند بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه باستحکام بنای پیشرفت کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی را باخود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازی طفلان دانسته بوکالت نیکوسیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر نیکوسیر را بسلطنت بردارند از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نخواهد گذاشت چون این معنی از ملاحظهٔ افشای راز خلاف رای و مرضی امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از هجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد متمرمین که از کهنه زندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت و شورش سلطنت درمیان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنگهه سوائی رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب بر داشتن نیکوسیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتهٔ خود برای راجه چهبیلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان فرخ سیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که در همان ایام باکبر آباد رسیده بتعلقهٔ صوبه داری خود میرفت نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت درمیان آورد و بر السنهٔ مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور دردفع‌فتنه و سلامت روی می‌کوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهر حال بوی‌سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان‌نام را خفیه‌قلعه‌دارساخته بشهرت خدمات دیگر اکبرآباد باتفاق داورداد خان که میرتزک قطب الملک بود و برای آوردن خزانهٔ اکبر ایاد مامور نموده بودند و میان عوام برای مکحول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چهبیلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام‌طلب اعانت رفته بود باهزاربهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته‌بیست و نهم جمادی‌الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد سوارهمراه غیرت خان صوبه‌دارحاضر نبودند باقی جمعیت دراطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام با دو سه متصدی پادشاهی که با آنها همراز گشته بودند غافل بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نکوسیر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که ازانجا هفت هشت منزل بیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او برتخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه بردار الامارت غیرت خان را خبردار ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قامدان باد پیما فرستاده برحقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر متفرقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چوزامن جات را با جمعي از فوج همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفي خان را با پسران صفي خان که درجهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادهٔ هر دو برادر و فراهم آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسید - و راجه‌دهیراج در تهیهٔ برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد و نظام الملک ازمالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلارام را دران ایام با یکی از زمینداران عمدهٔ مفسد پیشهٔ تعلقهٔ سرحد صوبه داري خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشارهٔ زیاده پر خاش نمودن باچهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز مي‌نوشتند - و از هرطرف مردم واقعه طلب بیکارکه دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آقاکشي سادات مانند دانهاي انارخون بسته بود هرچه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمدهٔ دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودهٔ سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مذاق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا ومشاغلی که بملال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویري داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوهٔ آلام جسمانی میگردید تا آنکه کار بتغیر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بي آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزاي اکبر آباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبهٔ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگري از پادشاهزادهای محبوس افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیدهٔ دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من مکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان برمن خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سرای فانی در کمال‌نشو و نمای جوانی بروضهٔ جاودانی شتافت سه ماه و ده روز نام سلطنت برو بود * بیت *

الامان زین سپهر تشنه بخون * واه ازین روزگار بوقلمون
یک نم آب امید چشم مدار * زین خم خالی وسبوی نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میرتیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار وصد وسی ویک هجری مطابق هفدهم خورداد ماه الهي رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبهٔ بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت واطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون وماندن درمحل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و براي نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بي حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که بوهنموني عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصلهٔ خود برزبان می آورد معهذا که قبل از انتشار ارادهٔ خاطر او عرصهٔ فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی منجر گشت بي آنکه ازو ترددي بظهور آید بي آبرو گشته دستگیر گردید و خانهٔ او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعي از کار نا شایستهٔ شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد حیدر قلي خان را ملقب بهبهادر ساخته بطریق هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله و ظفر خان و دیگر امراي با نام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانهٔ اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از بر آمدن جی سنگه بقصد پیوستن بهنیکو سیر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثاني که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان آباد بلاشهرت بر آمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهبیلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقهٔ خود فرصت ارادهٔ مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا نساخت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوختهٔ نا موافقت روزگار بودند و بسیاري از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفول خواجه حافظ و خوابهاي

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را در دل و زبان سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر هاي مختلف بي اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نزد راجه دهیراج و حرکت راجها و زمینداران و چهبیلا رام با سي هزار سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب ورد زبان داشتند و از جملهٔ اخبار مذکوره حرکت راجه دهیراج جی سنگه سوائي با نه ده هزار سوار مع مردم دیگر که با او فراهم آمده بودند تا یک منزل از آنبیر برآمده انتظار خبر ارادهٔ راجه چهبیلا رام مي کشید مقرون بصدق بود - از بسیاري شهرت اخبار مذکوره قطب الملک پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سنگه و دیگر امرا که جمله فوج ازسي هزار سوار زیاده مي شد اواخر شعبان المعظم از دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابلهٔ جی سنگه گردید - و در همان ایام مهاراجه اجیت سنگه مهارانی صبیهٔ خود را که در عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات که داشت و مجموع بکرور روپیه میرسید طلبیده بقول مشهور تغیر لباس و رخت مسلماني داده ناظر و دیگر متصدیان پادشاهی را مرخص ساخته روانهٔ وطن نمود و این معني نزد ارباب شریعت و قاعده منجان با حمیت و آداب دانان با غیرت خلاف داب ناموس سلطنت و طریق مستقیم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطین سلف چنین تسلط راجها در تواریخ بنظر نیامده که دختر خود را بعد در آمدن بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه بعد رسیدن حیدرقلی خان بهادر باکبر اباد باتفاق غیرت خان که چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصرهٔ قلعه و پیش بردن
مورچال و بستن دمدمه پرداختند ومتصل آن بعد رسیدن حسین علی
خان تردداتي که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر
آن نمي پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ قلعه
و مور چال طرفین خانهٔ بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و
شکست و ریخت زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره
بسه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر
غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هرسه
را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ
داده بپرانند بدین هیئت درنفررا ره نورد بادیهٔ عدم ساختند سومین
را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولهٔ توپ
بالاي قلعه بدان توپ رسید که از صدمهٔ آن سر توپ قدري بلند
گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب
جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بستهٔ اواز
محاذي سر او بلند گشت و در همان فرصت گولهٔ توپ برگرد
بستهٔ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق
او را برید اگرچه قدري آسیب بدست او رسید اما دران گرمي
هنگامهٔ فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن سر و تن او یقین
بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیر از کمان جسته بچستي
و چلاکي تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه براي او حکم
ملک الموت داشتند بسوراخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساندر تا خبردار
شدن محصلان از واهمهٔ جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان دم شمشیر آبدار گردد بیحکم خدا رگی ازبدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مست
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
وگرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهي بسبب ایام برشکال توقف کنان بقصد مقابله و مقاتلهٔ جي سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظهٔ صولت افواج طرفین و اندیشهٔ مآل کار و انتظار خبر تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان اطراف چهل کروهی اکبر اباد رسیده مقام نموده بود نزدیک منهرا بفاصلهٔ تفاوت ده کروه از جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکو سیر ندید وکیل براي عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد - درین ضمن از اکبر آباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل اسد خانی که منشي نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای محیل بیرون که یکي از معتقدان و معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضي هزاریهاي مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر امرای همراه حسین علي خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیرالامرا نظر برتقاضاي وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک رونموده

پردهٔ خجالت از میان بر دارد در اخفای آن کوشید اما خطی بمهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر اورا بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلهٔ دفعهٔ اول که هزاریها بانتهمل نمودند بعداز دوسه روز دیگر محمد عسکری نام برادر زادهٔ نیکو سیر باز فریفتهٔ قول و پیغام چوڑامن جات که مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهبیلا رام یا چهار پنج نفر که مبلغ نقد گرفت باقی بروعدهٔ بعد رسیدن باله آباد قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوڑامن محمد عسکری را مع رفقا و مبلغی که باشارهٔ امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن تردد بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری و شنیدن التجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقهٔ قلعه هزاریها مایوس گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوڑامن نام هزاری امیرالامرا پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوصلان مقید گردید و بتسلی امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و مترسین که تمام هنگامه بر پا کردهٔ او بود چون میدانست که بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید گردید خود را بجمدهر جان ستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که درانجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد سه روز شادیانهٔ فتح نواختند * * بیت *

کسی را بخت چون بر دارد از خاک * ره سیلاب را بندد ز خاشاک

دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسي دم شمشیر گردد

بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس سه صد چهارصد ساله که ازوقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوتها بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضي کارخانجات سر بسته و ظروف طلا و نقرهٔ بسیار با چند هزار خشت مس برآمد پرداخته برای گردآوري نقد و جنس که تا دو سه کرور روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده شانزده مقام نمود - گویند از جملهٔ اجناسی که تحفه و بیش قیمت توان گفت یکی چادر مروارید بود که براي پوشش قبر ممتاز محل صاحب قران ثاني ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر آن مغفوره می انداختند و جورهٔ چق اختراع نور جهان برآمد و تیکهٔ آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته حاشیهٔ موجدار از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهدة علي الراوی - بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصهٔ و نصیبي نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگي تمام چنانچه بگزارش خواهد درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانهٔ قطب الملک گردید و وسط ماه شوال از اکبر آباد کوچ نموده با فوج پادشاهي و سید عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیشمان گشته وکلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هردو طرف مضایقه می نمودند ازانجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهي بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بردارد و جی سنگه درخواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهورخان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود وجاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداري سرکار سورتهه صوبهٔ احمدآباد براجه دهیراج مفوض باشد و صوبه داری احمد آباد و اجمیر ضمیمهٔ جود پور براجه اجیت سنگه بحال ماند درینصورت از سي کروهي دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتهه باشد تعلق بهردو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهي رفته بود که هر دو پادشاه یعني هر دو برادر بهرهٔ ازسلطنت بر نداشته ناکام بنهان خانهٔ جاودانی شتابند شاه جهان ثاني بآزار اسهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچهٔ مفصل بگزارش خواهد آمد بروضهٔ جاوداني شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد * بیت *

جهانرا نداوند بي که خدای * یکي گر رود دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثاني عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند انکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تداوي و غمخواري آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوك که از هر دو برادر در مادهٔ پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات بکار میبردند مرض جسماني و روحاني علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هر دو پادشاه جوان که چون دو نهال سروروان که در گلشن جهانباني بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاك از آلایش روزگار بسموم‌هموم ناکامي پژمرده گشته بروضهٔ جاودانی انتقال نمایند و بدنامی آن در السنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اواخر ماه شوال غلام علي‌خان پسر سید خان‌جهان خالو زادهٔ خود

را از فتح پور براي آوردن اختر برج جهانبانی گوهر درج صاحبقراني محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبیرهٔ خلد منزل که هیجده سال از نهال عمر شریف او در چمن امید سلطنت نشو و نما یافته بود و بچهارده واسطه بامیر تیمور صاحب قران میرسید و از عهد جهاندار شاه با والدهٔ ماجده در قلعهٔ دار الخلافت بسر میبرد و جوانی بود زیبا و فوخط بانواع خوبی وجودت طبع و ذکا و جوهر جلادت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرمتادند قبل از شنیدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعهٔ شاه جهان آباد آفتاب حیات رفیع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستي ازین جهان فانی بر بست * بیت *

بشادي گذار این جهان خراب * که ني جم شناسد نه افراسیاب

و تا رسیدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثاني را قریب هفته مخفي داشته بعده بکفن و دفن پرداختند یازدهم ذي قعده بفرخي و فیروزی پرتو شرف نزول محمد روشن اختر برساحت سواد فتح پور افگنده گردید و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهی سنه هزار و صد و سی و یک بعد انقضای یازده گهری روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتری صاحب طالع بقوت نظر سعد نیرین درخانهٔ دهم ریاست جلوه‌گر بود و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت می نمود و زحل در خانهٔ دوازدهم که بیت الفرح اوست و براي منکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درین خانه از برای

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیر اعظم در خانهٔ پانزدهم که بیت الرجا وظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افگن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئي تازه بهمرساند و بر منابر بلند پایهٔ مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گراني خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزاني آورد - و صاحب زمان ملکهٔ دوران نواب قدسیه والدهٔ مکرمهٔ آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکي و فراست و سلوك سر آمد روزگار بود - سررشتهٔ تقاضای وقت را از دست نمیداد روزي که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور مي شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیك را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعدهکه خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر بر پاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهي استقبال و ملازمت ننمایند و بهمین دستور درهمهٔامور رعایت خاطر هردو برادررا بغایت مرعي میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمهٔ محل مقرر گردید و در بندوبست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر وعهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روزسواري و باورچي و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله وفعله وعهده داران از نوکران سید عبد الله خان جانجا منصوب گردیدند - و همت خان را که بوسیلهٔ چهار پنج خدمت عمدهٔ حضور و معلمی آن اختر برج سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت ظل الله از راه کمال فطرت و دانائي باو برفق و مدارا سلوک نموده درهیچ کاری بي استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواري کوچ اطراف آن مهر سپهر اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو کروه برده باز بدولتخانه می آوردند - القصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علي خان بقصد تنبیه او پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیلا رام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آوردکه افسوس سر بریدهٔ اورا برسنان سررسته شهر بشهر ندیدند - و درهمان زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیلا رام که میر شمشیر او همان گفته مي شد بعد فوت عموی خود در تهیهٔ فواهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی القعده آن گوهر درج صاحب قران را

از فتح‌پور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبرآباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعهٔ اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکی و مالي و شرعی حتي در تعین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبهٔ استقلال داشت که همه متصدیان جز و کل پادشاهي معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمي‌رسید درهیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل مي نمایند که روزی رتن چند شخصي را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلدهٔ از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکي از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکي و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دیني پرداخته اند - حاصل کلام بعداز انتشار اخبار سرکشي گردهر و تعین افواج وکیل او باظهار التماس عفوتقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه براي بحال داشتن صوبهٔ اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست مي نمود رجوع آورد آخر براي خالي نمودن قلعه بعد فراغ لازمهٔ فوت چهبیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داري آورده با دیگر عنایات و خطاب بهادري بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلاور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی حسین علي خان بود براي رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتري از مردم بارهه و جماعه‌داران عمده بودند همراه داده درخلوت اشاره نمودند که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جي سنگه در سرحد صوبه مالوا رفته استقامت ورزیده چشم‌براه‌رسیدن حکم باشد چنانچه آخرکار شجر این نخل خیال فاسد آنچه ثمر ندامت بار آورد بذکر خواهد درآمد - و ازانکه از طرف قرار و بناي صلح گردهر بهادر خاطر جمعی حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را باجمعی دیگر و فوج شایسته براي تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان بنگش و شیر افگن خان فوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلي خان بهادر بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداري و تردد نمایان بود که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد مي بود نزد حیدر قلي خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه بطول منجر نمي گردید اما از انکه دیگر همراهان و سرداران بارهه قائم بر راي خود بودند و بدون صلاح زدن چند هیچ احدي را اختیار نبود - گردهر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ صبح و شام انتشار می یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول انجامید تا آنکه حسین علی خان از آب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر برینکه سه طرف قلعهٔ اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و بارهٔ قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محالات خالصه و جاگیرداران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظهٔ آن داشتند که اگر محاصرهٔ قلعه بامتداد کشد فساد کلي در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ امروز و فردا بمرتبهٔ بتواتر رسیده بود که پیشخانهٔ ظل سبحاني و سید عبد الله خان غرهٔ ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلهٔ اکثر امرا حتی محرران دفتر روانهٔ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعدهٔ گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد مماجت بسیار بیست و یک لک روپیه ببرادر کلان عائدگردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اثنای آن بمرتبهٔ اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنهٔ هرطرف که مادهٔ فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشتهٔ گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بانواج

شایسته روانهٔ الهآباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلظ هنود است بمیان آوردند و سوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمهٔ صوبهٔ مذکور می شد دو سه فوجداری عمدهٔ دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبه‌داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی‌الاخری سنه دوقلعه را خالی نموده روانهٔ صوبهٔ اوده گشت بعد رسیدن خبر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب درتحقیق صدق و کذب تسخیر قلعهٔ الهآباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانهٔ نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط پروسعت زمین چید و نراد مکافات روزگار نقش دیگر بر تختهٔ عرصهٔ بوقلمون باخت شرح این قصهٔ غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد *

ذکر توجه خلاصهٔ دودمان سیادت و نجابت نظام الملک بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفراشتمال استیصال مهاراو بهیم سنگه هاره و راجه کوٹه و گج سنگه کچهواهه راجهٔ نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایهٔ عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیهٔ عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون عبد الله خان بداعیهٔ فاسد که در مخیلهٔ خود داشت بودن این امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلهٔ مرشد و پیر خود میدانند و تبعیت او را ذریعهٔ معموری دین و دنیای خود تصور می نمایند مناسب نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سیر که بیش از نام سلطنت نمانده بود گفته صوبه داری عظیم آباد پٹنه که بنابر تعدی زمینداران شورپشت صاحب استعداد سرمایهٔ فتنه فساد و نهایت زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعهٔ حرام نمک بزور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصهٔ پادشاه شهید بتفصیلی که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردهٔ توقف افتاد حسین علی خان که در گریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر میدانست غافل از مضمون یضحک التقدیر علی التدبیر گشته صلاح دران دیدکه چون درحضور خود و برادر کار فرماهستند و دردکن عالم علی خان متبنای خان مذکور با جمعیت موفور است نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلی و دکن بمنزلهٔ میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور نموده روز سیوم از جلوس رفیع الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشید و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر منصبداران نقدی و جاگیرداران که از بی توجهی نمک حرامان و دیر طلبی پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة بر داشته عازم آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمهٔ نظم و نسق ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیهٔ برادری که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانهٔ خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان وغیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گری نمود مقدمات چند در چند که مبنی بر نقض عهد حسین علی خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که حسین علی خان بارادهٔ فاسد خلع محمد فرخ سیر از دکن عازم حضور شده از دریای نربدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلعه داری شادی آباد ماندو مضافهٔ صوبهٔ مالوا واقعهٔ کنارهٔ دریای نربدا مقرر بود استنباط داعیهٔ فاسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد حسین علی خان که خار این ادا در دل می گشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغهٔ اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام‌الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماندو فرستاد مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علي خان بموجب نوشتهٔ خواجم قلي خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائي کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روي رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیري این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذرکه اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلي خان در قلعهٔ آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیدار پرگنهٔ امجده سرکار ماندو را که از مدتهای دراز زمیداري این محال با علاقهٔ منصب و تعیناتی قلعهٔ مذکور پرگنهٔ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در ان ضلع بنوعي زندگاني میکرد که از هراس او سرهنّه ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود طلبیده بر طبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمیداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خرد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجی برهم قزاقی همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رسید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده درزندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند پسرچترسال بندیله قلعهٔ راناگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر سید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بپاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از سرکار خود برای این کار تعین نمود وخان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسیدهٔ فوج شایسته از افاغنه و روهیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح ومسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید دود حیرت از نهاد اینها برآمد و بخارشقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین وآفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانهٔ بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازي آرایش یافت مکرر شقهای دستخط خاص حضرت ظل سبحاني و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدهٔ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان سوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سیر و گردهر بهادر

اول آن زبدهٔ فدویان یکرنگ را از میان بر دارند و پس ازان بکام خود فائز شوند ومارا اعتمادکلي بران فدوي کار طلب است نظر برحقوق تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد و مقدمهٔ گردهر بهادر بصلح فیصل شد حسین علي خان در تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان درمیان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندي و انصرام کار نظام الملک برتبهٔ والای مها راجگي برسد و بعد مراتبهٔ مهاراجه اجیت سنگه مرتبهٔ او بر همه راجها فائق باشد منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهي مراتب داده اورا و راجه گج سنگه نروري و دلاور علی خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار جرار تعین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشارهٔ وصول احکام فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برد ها بوندی را بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی کار بر داشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنهٔ نلام خوب نشد و همچنین اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیهٔ زمین بر سر زمین تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل هم علانیه حرفهای پست وبلند گفت و هرچند نظام الملک از راه راستي جواب هرمقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت درضمیر شقاوت تخمیر او منقش و سرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می‌خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبهٔ مالوا استقامت نمایم و بنام آن عمدهٔ نوئینان از صوبهٔ اکبر آباد و اله آباد وملتان و برهانپور هرصوبه‌که قبول نمایند سند بفرستم نظام‌الملک که‌در فرصت هشت نه ماه باجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسیدکه آنها بمقتضای شرارت ذاتی و خیانت باطنی گرز داران براي طلب آن عمدة الامرا بحضور تعیین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهاي پادشاهی با خطوط خیرخواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت نماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که ارادهٔ فاسد اینها غیر از استیصال این‌خاندان و برداشتن خلیفهٔ زمان‌امری دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقهٔ من یتوکل علي‌الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احمال و اثقال از بلدهٔ اوجین سه منزل بسمت اکبر آباد کوچ کرده بجانب دکن متوجه شد و غرهٔ رجب از دریاي نربدا عبور نمود و رستم بیگ‌خان فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگاون که از رفقای حسین علی‌خان بود و بمشاهدهٔ نمک حرامي‌خار خار آزار در دل داشت وبنابر نام والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده رفیق نظام‌الملک شد و نظام الملک فوجداری پرخان مذکور بحال داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهاي مشکل کشا مي باشد

همان روز که از دریای نربدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعهٔ آسیر بوساطت خسرو چیله که از سابق مربی عثمان خان و واسطهٔ سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان اورا نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانهٔ خود داد و میر حفیظ الله خان بخشي وغازی الدین خان بهادر فیروزجنگ پسر خود را همراه او تعین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعهٔ آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه‌دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالاي قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیات خان را بجهت افتتاح بلدهٔ دار السرور برهانپور تعین نمود - سید عالم علی‌خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نربدا مضطرب شده بصواب دید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و ناسبردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانبور دوازده‌کروه است رسانیده می‌خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبهٔ مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازهاي شهر بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمد انور خان و راو بنالکر فوجي ازدرياي تپتي گذرانيد اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنهٔ شهر از شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر مي گيرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصهٔ تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمهٔ دیگر مآثم و معاصی در نامهٔ اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این ست که از شهر برآمده بجنگ پردازید و الا عنقریب بلواي عام می شود و شهر از تصرف شما بدر میرود محمد انور خان که ازشجاعت نصیبهٔ نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده باحتیاط برج و باره و استمالت عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمهٔ اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجبای شهرخیل خیل بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعهٔ ارک نشیمن گاه فاروقیان بود هرچند سعي نمودند و جمعي از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی بامداد طالع فتح جنگ بي آنکه کار بجدال و قتال رسد و شمشیر از غلاف و خون از بیني اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کردهٔ حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما اسریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علي خان برادر حسین علی خان بارادهٔ دار الخلافت وارد برهان پور شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار خود شدند هرچند مردم کوته اندیش بنظام الملک گفتند که گرفتن مال و اموال مخالف زادها و محمد انور خان برای اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که ما باوجود عسرت و تهیدستي محض بتوکل افضال الهي و بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب می شویم ملک و مال همه از ماست واگرخدا نخواسته بالعکس شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز و اطفال و محمد انورخان وغیره درجنب همت ما قدري ندارد وچون غیر از استقلال پادشاه امري دیگر منظور نیست انشا الله تعالی بمیامن این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل کار سیف الدین علي خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد و فهمیده نزد والدهٔ خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزلهٔ فرزندان ما هستند اگر درینجا باشند مواد جمعیت و معاش مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمادهٔ رفتن اند جمعیت تا دریای نربدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند نظام الملک باطفال و عورات مدارائیکه در خور همت ارباب کرم باشد بعمل آورده و بدرقهٔ شایسته داده از دریای نربدا گذرانید - در همین مقامات لعل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبهٔ برار که عم نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمهٔ فوج فیروزي اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در لعل باغ توقف نموده بتیاری توپخانهٔ دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال و خانه زادان را توقع قدر داني شد اگرچه نمک حرامها در چارهٔ کارخود شدند و نظر برقلت جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته ازجنود نصرت و تایید الهي و آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهر الهي بوزیدن در آید جبال متعالیه از بیخ و بن برباد رود و جائی که سیلاب غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسیه

دلاور علی خان و بمهاراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائرهٔ نساد نمایند - و درهمین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیر از نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور رسیده غلبهٔ اهل توران سامع کوب مخالفان و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هردو برادر بقلع سلطنت و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ که ارسلامت روی و نیك سرشتی و رعیت پروری او در ذکر سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن بصوبهٔ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبهٔ مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت مامورهٔ خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیردستان سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ مقدمهٔ گرد هر خود بصوبهٔ مالوا استقامت ورزیده ببندوبست شش صوبهٔ دکن و چهار صوبهٔ احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشهٔ حمیت که از عدم اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعده که از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعهٔ ماندو صوبهٔ مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت قلعه داري و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین وشیران بیشهٔ آن سر زمین ترک مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه فلک بکام هردو برادر گردید خواجم قلي خان تورانی را بقلعه داري ماندو مامور ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش سلطنت در سپردن قلعه تعلل ورزید بعده که شکوهٔ مرحمت خان از نوشتهٔ خواجم قلی خان بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائي نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان با نام و نشان بود رابطهٔ خاص موروثي داشت و مرحمت خان را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت - ازانکه قلعهٔ رانا گذهه تعلق صوبهٔ مالوا را جان چند پسر چتر سال زمیندار مفسد پیشهٔ آن ضلع بتصرف خود آورده بود و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع جرائم او نگردید و فتح جنگ در بارهٔ او مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بعضي بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نسق صوبه داري و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان قرار واقعي کوشیده چند موضع پرگنهٔ چلد یري که مکان مقرري مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشتهٔ فتنه پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی در همان ایام نوشتهٔ حسین علی‌خان بنام فتح‌جنگ مشتمل برین رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن و اطراف آن مکان برای ماندن خود صوبهٔ مالوا مقرر نماییم از چهار صوبهٔ اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم ازانکه نظام الملک بهادر زیربار خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک برانست از دست میرفت و از رسیدن دلاور علي خان که بعد تسخیر بوندی بموجب اشارهٔ حسین علي‌خان چنانچه بذکر در آمده با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بسر زمین صوبهٔ مالوا لشکر کشیده باعث خرابي ملک و ضرر مالی و جانی سکنهٔ آنجا گردید ازین‌اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن‌تکلیف بیجا چند کلمهٔ راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه دست اویز انبات تقصیر نسبت بآن و الانسب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در مادهٔ آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالي نسب تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بي آبروئی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستکاري نیست و دل همه خانزادان موروثی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجراي احکام شرع نیست بمرثیهٔ اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائي نیت و حسن طینت و طریقهٔ کم آزاري او بر عالمي هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چارهٔ کار دران دانست که بحکم و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاك حق را سرمایهٔ همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشاني و محمد متوصل خان نبیرهٔ سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعي از هواخواهان و ندویان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح مندسور که براي بندوبست ونسق آن ضلع پیشخانهٔ کوچ برآمده بود باز مراجعت فرموده باوجین آمده احمال و اثقال برداشته

بشهرت کوچ سرونج دو سه منزل رفته بموضع کایتهه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکهٔ وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر درلشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام یافت و هر دو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله باختن سهل انگاری نموده بسید دلاور علي خان برای تعاقت نمودن برفاقت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشتهٔ شدن حسین خان با جمعی کثیر از روی نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت چند سال طریقهٔ سرکشي و مفسدي اختیار نموده پرگنات سیر حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر افراشته چندین کرت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زادها را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب کردهٔ جاگیر دار و صوبه دار و دیگر نوکران عمدهٔ پادشاهي را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پیش آمده بود - و از راوی ثقه مسموع گردید که نوشتهٔ صاحب مداران ملک بر اشارهٔ ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داري دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بودلهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابله نموده کشته فوج و خزانهٔ اورا بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیرجنگ نیز شروع بنگاهداشت سپاه نموده باهفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهونی که از لاهور فاصلهٔ سی کروهی داردهردو فوج بتفاوت سه کروهی نزدیک بهمرسیدند عبدالصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کریم قلی خان را که بخشی فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جانی خان و خواجه رحمت الله خویشان نبرد ازمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عداوت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آغر خان را که شمه ازحسب و نسب و شجاعت موروثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ سیر بزبان خامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکهٔ آرا گردید و حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زادهٔ خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه فیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیرجنگ صف جنگ بیاراست همینکه صدای آمد و رفت گولهٔ جانستان و غرش بان آتش فشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه خود را بر توپخانه زد که از توپخانهٔ شرر بار گذشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد و فوج همراه اورا بهزیمت آورد و حسین خان با دو سه هزار افغان یکه تاز بمقابلهٔ آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغرخان نیز تاب حملهٔ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه و مغل‌زادهای تیراند از حکم‌اندازیکه تاز که درقدراندازي‌وشجاعت گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغرخان برای چنین روزها از مدت چند سال در همه حال‌غمخواری احوال‌آنها برخود واجب ولازم میدانست و از خود جدا نمي نمود مع برادران و پسر آغر خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از شصت دلاوران بپرواز می آمد در سینهٔ پرکینهٔ افغانان زره پوش نا پدید میگشت و هرخدنگي که از خانهٔ کمان بهادران میجست از سپره پشت مخالفان میگذشت و اغرخان بر فیلبان بانگ مهیب زده فیل برسر دشمن رانده دست بقبضهٔ کمان برده بهر تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز برخاک هلاک می افگند و جوانان قدر انداز از هرطرف اسپ خواری بر انها تاخته بساط فراهم آمده سوار و پیادهٔ آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمي گردیدند و حسین خان از مقابل آن شیر بیشه شجاعت جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیر جنگ و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

روهیلهای رزم جو بپا مردی مغلان پلنگ خو حملهای صف ربا و چپقلشهای مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان تهور پیشه مقابل حملهٔ بهادران توران چنان استقامت ورزیده یورش نمود که اکثر از نوملازمان و همراهان دلیر جنگ تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان و دلاوران و فاکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان بر روی کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای داروگیر بچرخ برین رسید و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و فقیری شاه بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان جان اورا از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضهٔ فیل با خود ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران توران پیش قدم مرید پاک اعتقاد کشته گشته جهان را در چشم حسین خان درنفس واپسین تیره و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید مبارزان از هر طرف نشانهٔ تیر و گلولهٔ بندوق ساخته بودند و در همان حال شعلهٔ آتش در حوضهٔ سواری او زبانه کشید که سبب او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گولهٔ تفنگ بمدد باد آه ستم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهرحال بدان حال بدم تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بانام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر یك رعایت خلعت و اسپ و اضافه مبذول گردید و بآغر خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافهٔ پانصدي دوصد سوار نمود - بعد ازانکه خبر بسید عبدالله خان رسید هرچند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه مختفی نماند که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید ومغلوب ساختن مغلان اول کسي که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جوسر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملك گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزاریهای قلعهٔ آسیر که خسرو نام چیلهٔ فرستادهٔ فتح جنگ خود را رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدمي اقبال باستقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته ومبلغي منجملهٔ طلب دوساله باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خودرا با جمعي بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهاي فتح جنگ در آورد - و قلعهٔ ارک دار السرور برهانپور نیز بي آنکه شمشیر از غلاف و خون از بیني اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنازم

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت بارهه رسید قلعهٔ آسیر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهان پرر که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند بر قلعهٔ ارک برهانپور دست نیافت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ استقبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و سنان کشد هردو قلعهٔ منصوب بدارالسرور بتصرف آن بهادر فتح جنگ در آمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - ودیگر بوضوح انجامیدکه انورخان صوبه دار برهانپور ورنبها بنالکر که از مرهتهای نامی بود و جمعیت هردو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نموده بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مبها راو بهیم سنگه پیهم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خیر دلاور علی خان می کشید و رتن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند می کوشید و می دانست که آخر این فساد مادهٔ وبال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

درین آوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیلهٔ بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن جامه و بستن چیره و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب سماجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در مادهٔ ذمیان همه بلاد مقرر نمایند ماهم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرسانند روزی مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر باجمعی بسیر سبزه و باغ رفته طعام ببرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانهٔ مجلس رای و محلهٔ هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها پرداخت و جمعي از هنود و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد کشته و زخمی میگردید همچنان برسر خانهٔ میر احمد خان آمده اطراف خانه فرو گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت و تیرو تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بیحرمتي رساندند و بعضي را کشتند و جمعي را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شرآنها نگشته بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشي و دیگر متصدیان سوار شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم آمده بمقابلهٔ احمد خان خود را رساندند و جمعي از عقب خان مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و هر دو طرف رستهٔ بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش داده ازمقابل و از بالاي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجامت و کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم درپیوست و دران هنگامه سید ولی خواهر زادهٔ میر احمد خان و ذو الفقار بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالي با جمعي دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواري ازان تهلگه نجات يافت محبوب خان برسر محلهٔ هنود رفته آنچه خانه باقي مانده بود سوخته و غارت نموده بار ديگر برسر خانهٔ ميراحمد خان آمده مجلس راى را با جمعي که پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشيده گرفته گوش و بيني آنها بريده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضي نموده مقيد ساختند و روز ديگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده ميرآحمد خان را از نيابت صوبه داري معزول ساخته باني فتنه و فساد را مخاطب بدين دارخان نموده حاکم مسلمانان قرار داده مقرر نمودند که تا رسيدن نائب صوبه دار ديگر از حضور اجراى احکام شرعي و تنقيح قضايا مينموده باشد و پنج ماه ميراحمد خان بيدخل و منزوي و ديندار خان حاکم مستقل بود در مسجد نشسته در اجراي امور ملکي و معاملات مي کوشيد - بعد از رسيدن خبر بحضور مومن خان نجم ثاني را از طرف عنايت الله خان نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت خان خوافي را که ديوان کشمير بود بسبب همين هنگامه تغير فرمودند و اکثر متصديان عمدهٔ کشمير معاتب شدند - اواخر شوال مومن خان که بسه کروهي کشمير رسيده فرود آمد محبوب خان که شرمندهٔ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با خواجه عبد الله نام از متعينه و مشاهير کشمير داشت نزد او رفته تکليف نمود که رفاقت خواجهٔ مذکور جمعي از فضلا و اعيان مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر درآرند از انکه خمير سرشت مردم آن سرزمين از شرارت است و بحکم منتقم حقيقي

از مکافات اعمال او آنچه بر دیگر طائفهٔ مسلمین و هنود گذشته برو نیز گذشتني بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود که شمارا نزد میر شاهور خان بخشي رفتن و عذرگذشته خواستن لازم وضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانهٔ میر شاهور خان رفت بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحب خانه ببهانهٔ شغل ضروري برخاست و جمعی از مردم محلهٔ چربیلي و کهکران که بخشي آنها را طلبیده در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجهٔ مذکور پنهان ساخته چشم براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب خان ریخته اول هر دو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او شکم پاره نموده اورا بعذاب و عقوبت کشتند * بیت *

هر کسی آنچه میکند یابد * بدو نیکي که میکند یابد

روز دیگر جماعهٔ مسلمانان بدعواي خون مقتدای خود فراهم آمده بر سر محلهٔ چربیلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و دو روز جنگ درمیان بود آخر غالب آمده قریب دو سه هزار کس که دران محله جمع کثیر از مغلیهٔ مسافر نیز فرود آمده بودند مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت بردند و تا در سه روز دائرهٔ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه از خون ریزي و ضرر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه شنیده شده باحاطهٔ تحریر نیاوردن اولی بعد فراغ بر سر خانهٔ

قاضي و بخشي آمدند مير شاهور خان دست و پاي لا حاصل زده در مكاني كه پي نتوانستند برد رو پوش گرديد و قاضي بتغير لباس بدر رفت و بناي خانهٔ اورا از پا در آورده خشت خشت حويلي را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر مير احمد خان را سر انجام و بدرقه همراه داده بقصبهٔ ايمن آباد كه پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم كشمير طوعا و كرها بدار و مدار ساخت *

القصه آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسيد كه وسط ماه مذكور بعد رسيدن دلاور علي خان هفده هيجده كروهي برهانپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانهٔ جهان آشوب مقابل دلاور علي خان رساند و جنگ عظيم در پيوست و دلاور علي خان تردد نمايان نموده با همه سرداران و همراهان نامي كشته گرديد و تفصيل اين اجمال آنكه بعده كه عالم علي خان در خجسته بنياد بر عبور نظام الملك بهادر از آب نربدا خبر يافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را كه يكي از پيش آوردهاي سيد عبد الله خان بود و حسين علي خان بدكن برده خدمات عمده فرمود بعده صوبه دار برهانپور ساخته بود و درينولا از برهانپور نزد عالم علي خان آمده مشير و صاحب اختيار عالم علي خان گشته بود همراه زنبها بنالكر كه از مرهتهاي نامي بود و وقت رسيدن حسين علي خان به برهانپور بقصد حضور باشارهٔ صاحبمداران راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقيد ساخته بدارالخلافت همراه برد واو خود

را از انجا بالتماس انور خان خلاص نموده بود برای بندوبست برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست که خار و خس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حملهٔ فیلان شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبرد توانند شد همینکه انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبهٔ فوج ظفر اقبال فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست برج و بارهٔ شهر پناه پرداخته تا رسیدن کومك محصور گردیده بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیك قلعهٔ آسیر رسید هزاریهای قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند رجوع آوردند طالب خان قلعه‌دار که در کمال عسرت بسر می برد ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزبان خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ در آمد و محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته بر سواد لعل باغ نزدیك شهر برهانپور دائره نمود و زنبها بنالکر که رفیق و میرشمشیر انور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار فتح نصیب پیوست - درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر فراهم آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج فتح جنگ غالب آید شهر بحادثهٔ تاراج خواهد رفت صلاح کار درین‌ست که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشي و و مصلحت عبد الرشید و ظفر مند خان مدعینهٔ برهانپور و شیخ محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از شهر برآمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بي آبروئی و تلف شدن جان و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند براي مجرا نمودن و در دیوان نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف پرداخته موافق رویهٔ ذاتي که در کم آزاری و رعیت پروری داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدي از رعایا وضعفا و سکنهٔ آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که قصد من و منظور نظر من سوای خلاصي و استقلال پذیرفتن پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والدهٔ سیف الدین علي خان که از خجسته بنیاد بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال خرد سال سیف الدین علي خان همراه داشت هرچند همراه آن ضعیفه بمرتبهٔ دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن آبرو گردید که راضي بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما فتح جنگ همیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعیفه پیغام براي آن نیکفام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده میوه از برای اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا آب نربدا رساند - درینولا خبر عبور دلاور علي خان بخشي حسین علي خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم براجه بوندی نمودن باحاطهٔ تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار فراهم آورده بود و خبرهای مختلف ازو انتشار مي یافت از آب گذرهاندیا رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیهٔ مقابلهٔ خصم پرداخت اگرچه عالم علي خان درین تدبیر بود که تاخبر نزدیک رسیدن دلاور علي خان بگرد آوري فوج مرهته و نو نگاهداشت و فراهم آوردن فوجداران عمدهٔ نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علي خان رسیده فوج فتح جنگ را درمیان بگیرند و همه جماعه داران را منصب سه هزاري و چهار هزاري و پنجهزاري وتوغ و علم و نوبت و فیل تجویز وعطا نمود و بجذب قلوب وضیع وشریف لشکر و رعایت بحال هریک مي پرداخت اما بحکم یضحک التقدیرعلی التدبیر تقدیر با تدبیر موافقت ننمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعموی خود نوشته بود ومحرر سوانح نقل آن بمطالعه درآورده بتحریر می آرد که قریب هفت هزار سوار قدیمي و دو سه هزار سوار از فوجداران و کومکیان نواح و متعینهٔ خجسته بنیاد باندازهٔ قلم آمده و زیاده از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و مینماید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و سرهنّهای یکه تاز جانباز که خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از حسین علی خان بمرتبهٔ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول نمینمود اورا برعایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسپان و جواهر چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرکهٔ مبارزان نامی خود درآورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم‌علي‌خان فتح جنگ که بقصد مقابلهٔ عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علي خان اول دفع شر فوج دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانهٔ قلعهٔ آسیر ساخته باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و شیخ‌محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود نیز با لشکر آراسته بهمعنانی فتح و نصرت و بهمرکابي بخت و دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصلهٔ دو سه کروه از رتن پور تعلقهٔ راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد رسیدند بتفاوت دو کروه از لشکر دلاور علی‌خان مضروب خیام گردید - اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي بریختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و
سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری
مطابق اواخر خورداد ماه الهی صفوف طرفین مستعد کارزار
گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش
فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغهٔ
توپخانه و هردو برادر از جملهٔ جماعه‌داران عمدهٔ بیش قرار و مبارزان
نامی گفته می شدند با چند هزار پیادهٔ توپخانهٔ جهان آشوب و
دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض
خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم
محمد مرتضی و چندی از دلاوران رزم جو طرف یمین زینت افزای
فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز
پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان
عموی فتح جنگ یلتمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی
طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارسی طرح دست راست
و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و اسماعیل خان خویشگی
و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و
سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی درقول جا گرفتند و رعایت
خان بحراست بلدهٔ برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان
بچندا ولی مامور گشت و فتح الله خان خوشتی و راو رنبها بنالکر
با جمعیت پانصد سوار تولغمه قرار یافت - و دلاور علی خان که
مدام مست بادهٔ نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود
خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعني و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی‌خان چون بخشي فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جملهٔ هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشهٔ خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه و هندوستاني زایان جلادت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هریکي ازان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمي دانست برفاقت سید شمشیر خان بني عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابلهٔ بدسنگه هاره افتاد بعضي زمینداران و جماعه‌داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعي وطن بد سنگه و همه لشکرکشي برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نروری که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندي کوشیدند بعده که متوجه مقابلهٔ فتح جنگ بهمعناني اجل گردیدند هر دو راجهٔ نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشهٔ کارزار دیدهٔ بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق وجان‌نثار دلاورعلي‌خان گشتند وسواي آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلادت پیشه و توسن داران با نام و نشان گفته مي‌شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشهٔ رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر سی هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گذاف اغراق بجاست معهذا پشتهٔ بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علی خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیر خان را و بابر خان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیادهٔ برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکهٔ کار زار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشهٔ بارهه و راجپوتان جلادت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار پا بمعرکهٔ کار زار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو با هتمام وترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلتمش وتولقمه وطرح پرداخته فاتحهٔ استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابلهٔ خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمدمی کوس و کرنای جرسی گوش مبارزان با نام و ننگ معرکهٔ جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکهٔ کار زار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردید در حملهٔ اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبهٔ دلاوران بارهه بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان وهای و هوی جوانان خود نما رخ فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می کوشید ودران حالت سر رشتهٔ سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز بتلافی می پرداخت و سرداران بارهه خصوص سید شیر خان و بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمهٔ فوج اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی بر داشت و عظمت خان جماعه دار عمدهٔ عوض خان پیاده شده شرط جان فشانی بتقدیم رسانده تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و محمد متوسل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکهٔ جلادت باتفاق عوض خان بهادر شیر قبرد مقابل آن برگشتهٔ بختان اجل رسیده رستمانه قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآمدند و بحملهای مردانه و

چپقلشهاي بهادرانه سد راه سيلاب بلا گرديده صداي دار و گير بچرخ برين رساندند * بيت *

ز برج کمان طائران خدنگ * پريدند بر روی مردان جنگ
نهان گشت از تير فرق عدو * بدان سان که در زير برگش کدو

بعد زد و خورد بسيار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و مغلوب گرديدند آخرکار از يورش و برش تيغ بهادران عرصهٔ وغا ودلاوران معرکهٔ هيجا شيرخان و بابر خان که از پيش قدمان فوج هراول خصم بودند از پا درآمدند و در همان گرمی دار و گير دلاور علی خان که دلاورانه فيل سوارهٔ مقابل فوج قول جمعيت کم مشاهده نموده بکمال جرأت رسيده بود گولهٔ بندق بدو رسيد وکار او ساخته شد و فوج بارهه و دوست محمد افغان زميندار روهيله رو بهزيمت گذاشتند راجه بهيم و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار ننموده بدستور تهور پيشگان جان سپار هند و ستان با راجپوتان جان نثار از فيل و اسپان فرود آمدند و شمشير و سپر در دست گرفته حمله آور گرديده کار بر هراول و ديگر فوج تنگ آورده دان دلاوری ميدادند مرحمت خان بهادر صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد تردد نمايان که جاي صد آفرين داشت با قريب چهار صد راجپوت ديگر و بعضي جماعه داران بارهه مجموع چهار و پنج هزار سوار و پياده علف تيغ و طعمهٔ تير و سنان مغلان شير نبرد گرديدند و صداي شاديانه و نفير فتح و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گرديد و از لشکر ظفر نصيب سواي بدخشی خان که با چند نفر بی نام

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ بکار آمدند و دیگری از مردم نامي را اسیب جانی نرسید و عوض خان بهادر و محمد غیاث خان با چندي از دلاوران زخم سرخروئي برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطاي اضافه و فیل و اسپ زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران همرکاب تقسیم نمود باقي هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بسیاه چاه مغرب درآمد و جانجا لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلهٔ عظیم و شورش پر آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز آوردند ساعتي سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست زنجیر گسیخته بی صاحب از جملهٔ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر آورده و از صدمهٔ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروي خیمه محمد متوسل خان آن فیل خرابي کنان نمودار شد محمد متوسل خان با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر بقبضهٔ کمان دو آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان بهپیشانی آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پرسوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبانان سرکار فتح جنگ رسیده بدام وکمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علي خان بر تالاب هرتاله هفده کروهي برهان پور رسید فتح جنگ از استماع این خبر محمد متوسل خان را باجمعیت سه هزار سوار جهت کومک رعایا و محافظت بلده که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل کروه در یکروز طي نموده جریده خود را رسانیده به بند و بست شهر و اطراف پورجات پرداخته خلائق را مطمئن ساخت و عالم علی خان از استماع رسیدن فوج باین جلدی که اصلا متصور نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثر کشته شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و سراسیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند گاه اراده مي نمودند که هردو برادر باعث هرج و تضدیع حضرت خاقان گردیده همراه بدکن برند گاه بنای مصلحت برین قرار میگرفت که حسین علي خان از رکاب خدیو زمان روانهٔ دکن گردد و سید عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانهٔ شاهجهان آباد شود - حسین علی خان بامرای رزم آزما طرف دکن کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ بانسون نامه و پیام التیام آمیز صوبه داری دکن باو واگذارند و پای صلح بمیان آورده بعد طابیدن قبائل بتلافي آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت راي قرار نمی گرفت و در هر هفته و ماه بیشخانهٔ پادشاه و هردو برادر بسمت مختلف بر می آمد و باز دران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه بردن و نگاهداشتن اعتماد الدوله نظر برشجاعت و راي صائب او مقابل فساد وقت وسواس هراس آمیز در دل داشتند و در تدبیر کار مذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو صاحب مدار با محمد امین خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت *

و درهین ایام یعنی بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سی و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافت خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزلهٔ وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمی متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضائع شدن آدم بیشمار درشاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق وا رسیده و از کابلی دروازهٔ شمالی تا لعل دروازهٔ جنوبی رستهٔ بازار ها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازهٔ شهر پناه و افتادن سه کنگرهٔ مسجد فتحپوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می آمد و دردلهای بعضی مردم وحشت بمرتبهٔ راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقی بود تا از یمن قدم مبارک خسرو زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافت گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد و دفع واهمهٔ همگی بلیات ارضی و سماوی گردید *

از اتفاقات سوانح غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیهٔ عذاب زلزله شروع گردید درمستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائي و الفت مسلماني بشرف اسلام درآمده بود رتن چند بموجب اظهار استغاثهٔ اقربای او مقدمه را بسید عبد الله خان بلباس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بي اطلاع سید عبد الله خان بکوتوال فرمود که آن نو مسلمه را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلمانی را که اورا می‌خواست‌که بعقد در آورد بي‌آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند وقتیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدي که مسلمانان نماز جمعه مي خواندند تشهیر کنان می بردند مسلمانان می خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روزگار و غلبهٔ هجوم کفار جرأت ننمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داؤد خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهي نام را که از اعیان برهانپور گفته می‌شد و زن هندوي را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده می‌خواست بعقد در آورد یا در آورده بود واقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفداري کفار همیشه می کوشید بلکه یکي از بتهاي کفار را مي پرستید شیخ درگاهي را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عریان مادر زاد نموده بر عورتین هر دو پاکی زده سر تراشیده بخفت و خواري‌که ازان بد تر نباشد در شهر تشهیر داده زن را حوالهٔ

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار خان حامی داؤد خان بود استغاثهٔ او بجائي نرسید اما منتقم حقیقي بداد او رسید که بفاصلهٔ سهل ایام لاش داؤد خان را در همان محله و بازار تشهیر دادند *

القصه غرهٔ ذي قعده قرار یافته بود که پیشخانهٔ پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین علی خان با جمعی از امراي رزم آزما روانهٔ دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین آنجامید بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر با بهادران توران شب و روز کمر بسته مستعد کارزار بود - ازانکه تهوری و بهادری آن صفدر نیل افگن را که سابق باوجود زیر هر دو دندان فیل مست سواري خود آمدن و پیش قبضهٔ خنجر بر خرطوم و دهان آن بلاي سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر ترددات نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باو نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار رفاقت بي نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خر ماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنیاد خبر کشته شدن عالم علي خان باجمعی از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه محرر سوانح اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول مسموع گردیده کلمهٔ چند ازان مي نگارد گویند بعد از کشته شدن

دلاور علي خان دو سه هزار سوار غارت زدهٔ بارهه که از مقابل شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانسته بودند ازانجمله جمعي خود را نزد عالم علی خان وقتی رساندند که از شهرت رسیدن سید دلاور علی خان با سی هزار سوار از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول میکوشید و فوج مرهٹه با متهورخان هراول و قدري توپخانه ازکوتل فرود آمده بود بعدتحقیق خبرملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر عالم علي خان روداد و اکثر سرداران مرهٹه و دیگر همدمان مصلحت دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهٹه را برای تاخت و تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دکنیان کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علي خان در عالم غیرت تن بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلاور علي خان ببرهانپور رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علي خان تابوت دلاور علي خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان روانه ساخت و دو سه کلمهٔ نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر ماذون ساختن رفتن مع قبائل نزد هر دو عموي خود و کار بخون ریزی دیگر مسلمانان نرساندن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد اثبات حجت از سوادکنار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفده کروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزدیك تالاب هرتاله که از پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کروه طرف برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مائل سمت بالا پور تعلقهٔ صوبهٔ برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج از آب عبور نمود چون در چنین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهي که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه مقابلهٔ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن باقی مردم بهیر که بعضي جا تا سینه و بعضي جا تا کمر آب بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز دیگر براي تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق بصوبهٔ مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سپاه چند مقام بتصدیعهٔ تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کساله و تصدیع برلشکر فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد بالکل نمي رسید و دویم آنکه سرهنهاي ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تاراج نموده نمی‌گذاشتند که اصلا شتر وگاو بکهی تواند رفت تا برسیدن رسد چه رسد و شوخي زیاده ازحد نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبهٔ گراني و کمیابي غله و کاه در لشکر روداد که سیزده چهارده روز سواي برگ درختان که مع شاخهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میدان لاوگل می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمي رسید و جانور بسیارکه تا کمردر گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی دیگر میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار روپیه را یک دو آثار میسر می‌آمد و مردم بسیارکم حوصله برخاسته راه خانهای خود اختیار نمودند - صداي طغیان آب نالها و فریاد کسالهٔ سوار و پیادها و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهٹه اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقي می نمودند همه آلام علاوهٔ همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین ضمن پارهٔ باران فرصت داد ازانجا کوچ کرده سه کروهي بالا پور نزدیک دیهي و یران فرود آمدند چون مرهٹهٔ بد کردار شوخی زیاده مي‌نمود عوض‌خان بهادر ومحمد غیاث خان و رنبها بنالکر از لشکر برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ درگرفت بعد زد و خوردی که بمیان آمد مرهٹهٔ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت بسیار از مادیان و بهاله و چهتری بدست غازیان فوج اسلام افتاد و سه چهار کروه تعاقب تیره بختان نموده مراجعت نمودند و عید الفطر همانجا شدکاه و دانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاري لا وگل و لاغري گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سر زمین مدفون ساختند وازانجا کوچ نمودند و نزدیك بالاپور نزول واقع شده درانجا کاه و دانهٔ وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال بهیر متصل قصبهٔ بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دوسه کروه مکان مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندي پرداختند محمد غیاث خان و محمد شاه داروغهٔ توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندي از دلاوران جانب یمین که غلبه سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم که در همان نزدیکي از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود و تهور خان و جمعي دیگر از بهادران نامور نبرد آزماي ایران و توران و افغانان جلادت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج یلتمش قرار گرفتند و چندي از بهادران رزم آزما و رنبها بنالکر و انبوجی دیسمکهه پرگنهٔ سنیسر که رفیق آنها بودند چنداول و براي نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملك بهادر فتح جنگ که دیدهٔ جنگ دیدهٔ فلك دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکهٔ کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمی توکل و فضل غالب کل مغلوب در حوضهٔ فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علي خان باستظهار سی و پنجهزار سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران عمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که مدت بنیابت فوجداری گلشن آباد در جنگ مرهتها علم شهرت قزاقي و مردم آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران و محال خالصهٔ شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار خصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریدهٔ کردار او کشیده بعلوفه سه صد روپیه در جرگهٔ جماعه‌داران سرکار خود در آورده بودند درینولا عالم علی‌خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج هزاري و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زادها و سید ولي محمد و محمد اشرف نذرباري که جماعه‌داران قصباتی سپاهي پیشه بودند هر یکي را پنج هزاری نموده در استمالت و جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسپ و اسباب بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان رزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنیهای شجاعت پیشهٔ با نام و نشان موروثي بود مع آپا پندت دیوان او که اورا نیز از نبرد دیده های بهادر دل می گرفت و میرزا علي که کار های نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم بارهه که بارها ازو نشهٔ بهادري مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم‌که هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما ازانکه در ایام نیابت صوبه داري محمد آباد بیدر آنچه خفت و ضرر جاني از ناگاه تاختن پسر خواندهٔ راجه ساهو باشارهٔ حسین‌علي خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش آمده با کمال ناخوشي مبلغ نقد ودوسه فیل بموجب اظهار سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان گلهٔ این معني نمود که باوجود چنین‌مدد و اعانت آخرکار رفاقت نه‌نموده گرفته طوعا و کرها رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زادهٔ داؤد خان که خون عموی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائي خان دیوان که غائبانه از فدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف خان بخشی‌دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان مخاطب بشجاعت خان داروغهٔ توپخانه عالم علي خان و شمشیر خان و غیاث الدین‌خان‌مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن‌آباد و دیگر سرداران مرهٹه مثل سنتاجي سندیه و کهندوجی دهپاریهٔ سیناپت و سنکراجی ملهار و کانوجي و غیره مرهٹهای نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که همه خود را فدوی جان‌نثار حسین‌علی خان می‌گرفتند و جمعي دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر نموده و خود در قول جاگرفته غیاث الدین خان را در حوضهٔ فیل با خود ردیف ساخته با توپخانهٔ جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارسوار برق انداز قدر انداز کرناتکي عقب توپخانه صف آرا بودند ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی از هر دو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل ازانکه عالم علي خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهرحال همینکه فوجها بتفاوت گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و ولولهٔ غیرت فزاي کوس و کرنای رزم کوش مبارزان هر دو طرف را گرم دار و گیر ساخت و نالهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز تقویت بخش دل بهادران بانام و ننگ معرکهٔ جنگ گردید ابتدا دو سه گولهٔ فوج عالم علی خان بلشکر فتح جنگ رسیده بی آنکه باحدي مضرت رساند خاك نشین گشت در جواب آن گولهٔ اول بارکه از توپخانهٔ عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن طرف رسید کنار حوضهٔ فیل سواري لطیف خان پنوار را چنان برداشت که حوضهٔ را ناگاه سر نگون و حوضه نشین را پیاده ساخت و تزلزل تمام در لشکر بارهه و دکنیان انداخت بعده تهور خان هراول با تهور پیشکان رزم جوی دیگر که هفده هیجده فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار با او بودند قبل ازانکه حجاب غبار دود توپخانهٔ شرر بار از میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه حمله آور گردیدند که پاي استقامت اکثر مردم بي حوصلهٔ لشکر مغلان لغزید بعد ازانکه عرصهٔ کارزار بر محمد شاه داروغهٔ توپخانه تنگ گردید موافق ضابطهٔ تهور پیشکان هندوستان مع نور الله خان برادر د

جمعي از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان بروی کار آوردند درین حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه یافت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمدشاه نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول که یک چشم او از سابق معیوب بود بچشم دویم سالم او نیز چشم زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغریزه و جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمي گردیدند و باقي فوج رو بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهاي کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رساندند و زد و خورد غریب بمیان آمد * بیت *

ز هردو طرف یکه تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد
فرو ریخت پیکان زهر آبدار * چوباران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهوري را کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بعضي همراهان رفاقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر نصیب فتح جنگ تاخته حملهٔ رستمانه و کار زار مردانه بروي کار آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل آنها سر کم نیاورده هرطرف که مي تاختند آواز احسنت احسنت بر می خواست و آنچه نهایت

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگی بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران انباز می ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر زنده مبارز پیشگان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضر کار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر سر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پورهٔ تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواری عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي‌ديوان او وشمشيرخان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ پردلان شيرپيکار بباديهٔ عدم شتافتند - درين دار و گير مرهتّهٔ نابکار خود را به بهير زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفي فتح جنگ بغارت برد و فيل سواري عالم علي خان تاب صدمهٔ تير باران و تيغ و سنان بهادران نياورده برگشت و عالم‌علي‌خان با زخمهاي‌خون‌چکان رو طرف فوج‌فتح‌جنگ‌گردانده فرياد مي‌کرد که رخ‌فيل برگشته من بر نگشته ام نقل مي نمايند چون تير ترکشهاي آن شير بيشهٔ بارهه تمام شده بود تير هاي که از دست دلاوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضهٔ او ميرسيد همان تير ها را از روي جلادت بجلدي تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ کمان پيوسته بر فوج فتح جنگ مي انداخت و بدان حالت داد تهوري و دلاوري ميداد تا آنکه از رسيدن زخمهاي پياپي نقد بي بهاي جان را در راه هر دو عمو نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظهور آمد که ختم دلاوري و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دوسال از مرحلهٔ عمر طي ننموده بود - مجموع هفده هيجده فيل‌سوار نامي باجمع کثير دران معرکهٔ کار زار رفيق سفر آخرت او گشتند و بسياري زخمي گرديدند - و امين خان و عمر خان و ترکتاز خان و فدائي خان ديوان دکن و چند نفر ديگر از مردم نامي بعداز اتمام جنگ خودرا بفوج فتح جنگ رساندند و شاديانه فتح و نصرت نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنکراجي صاحب مدار راجه ساهو زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقي کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ نیز از فوج ظفر موج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیرهٔ حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود وشیخ نورالله با دوسه نفر دیگر غیر مشهور آفت جاني رسید دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی بر داشتند و بمهراهان نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته بنیاد رسید قبائل حسین علی خان و وابستهای عالم علی خان مضطر و مایوس گشته براي رفتن بقلعهٔ دولت آباد بقلعه دار آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمي منصب و خسارت زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی حضرت شاه جهان قلعه داري آنجا بخاندان مرتضی خان و سید مبارک نام که از سادات سید جلال بخارینند تعلق داشت رسیده بود قبیلهٔ آنهارا مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت - بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر وتحقیق آنکه در هردوجنگ همه سرداران بارهه بخاک هلاک افتادند و نیز بمهراهان نامي نظام الملک بهادر سوای دو سه نفر بهیچ یک آسیب نرسیده دست تاسف بهم سابیده گفتند که مگر همراهان نظام الملک آب حیات خورده اند یا روئین تنند که از آفت تیغ و سنان سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر گذشت باحاطهٔ بیان چه سان توان آورد خصوص حسین علي خان که هر روز جوي خون از چشمهٔ چشم او جاري بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر می آید و نمی دانست که مآل حال خود درین زودی بکجا منجرخواهد شد - بعد فتح بتفاوت یک هفته مکرر شنیده شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شنیدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پارهٔ تسلی دل غم دیدهٔ حسین علی خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دارحیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر اباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاقت بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکاش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علی خان درخدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوری سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه وقول برای طلب جماعه داران عمدهٔ بارهه وافغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامهٔ نوکری در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و باسرای همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار برفتن دکن راضی نمی شدند فوج خاطر خواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگهداشت و مردم پادشاهی که باز امید رمیدن و فراهم آمدن مردم پارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده همراه خود گرفته با توپخانهٔ جهان آشوب و امراي کار طلب زرم آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن برآورد و خود امیر الامرا نیز دو کروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذي قعده خدمت میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبي و کار فرمائي و اوضاع مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمهٔ باحاطهٔ تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک هزار و سی و دو هجري پادشاه جوان بخت بهمعناني فتح و نصرت از سواد مستقرالخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه کروهی از شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا حصول رخصت رفاقت نمود - اما ازانکه برادر خرد بسبب همت و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار مي برد چندان تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان مجبورگردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیگري و صدارت بیست و دو صوبهٔ مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه با خود بگیرد و سررشتهٔ یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که گفتگو بمردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبهٔ اکبرآباد و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبهٔ دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حرفي همراه پادشاه دهند - و چون پانزدهم ذي‌قعده روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علي خان راضي نشده از چهار کروهي مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن‌که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفاق او میرسید و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکاني بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیهٔ جلادت پیشه مقابل دوالک سوار و پیادهٔ بیشمار و دو هزار فیل‌کوه پیکر و بیست و پنج راجهٔ نامدار و سرگروهان خاندان لودی که بدعوي ارث سلطنت با رانا سانگا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبهٔ کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) بسر برده ازانجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید و از جملهٔ امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خاني و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذي قعده سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کوهي اکبر آباد فرود آمد - و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و از پیش آوردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده بسید عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبلغ خطیر که سابق برای رفتن همراه حسین علی خان باو داده بودند پنجاه هزار روپیهٔ دیگر باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بلشکر پادشاهی میرسانم که در نفس الامر کلمهٔ راست بود مرخص گشت اما درمقابل شهرت رویهٔ هردو برادر و تقاضاي قومیت خود بمرتبهٔ نفرت ازان تکلیف داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود از پردهٔ غیب بعرصهٔ ظهور آمد بزبان خامهٔ تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدي قدیم هر دو برادر خصوصا سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور و مشاهدهٔ سختی سلوک که با زبدهٔ دودمان تیمور مینمودند و اختیار سلطنت بدست بقال بدسگال داده بودند مقلب القلوب بمرتبهٔ دل آنها را گردانده بود که اکثر بر زبان آنها جاري میگردید که اگرچه میدانیم درزوال دولت بارهه ما نیز پامال انواع حادثه خواهیم گردید معهذا آرزو داریم که بکوری چشم بدخواهان دولت صاحب قران سلطنت دودمان تیموریه از سر نو رونق پذیرد بلکه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا از درگاه الهی مي نمودند و میگفتند که بقاي زندگاني هردو برادر که فرزند ندارند معلوم اما وای بر حال همه سادات بارهه

و نمیدانیم که از شامت اینها مآل کار اولاد ما بکجا خواهد رسید *

کشته شدن امیر الامرا حسین علي خان بهادر سپه سالار بارهه از تیغ مکافات روزگار

چون بر عقلاي عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس نمك کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت و بیناموسي و بی آبروئی ولي نعمت کوشید مآل کار بجزاي اعمال خویش رسید بلکه از روي تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمك را منظور نداشته در بیحرمتي و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت کمر بسته منتقم حقیقی اورا آخر کار بانواع خواری بپاداش اعمال او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمك خواری موروثی که قرنها از خوان دولت ولي نعمت پرورش یافته بدولت بي انتها رسیده باشند و از جزاي اعمال نیندیشیده خلاف طریقهٔ نمك حلالان را شعار و سرمایهٔ مزید اعتبار خود ساخته باقسام بیباکی براي استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند بست و یقین که هرچه خواهند کشت همان خواهند درویدـ حاصل کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذي حجه بمنزل چهل کروه‌ی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستادهٔ غیرت خان با شقهٔ خط رتن چند که در حالت اضطرار نوشته رسیده

برگشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعهٔ غریب و تبیین این قصهٔ عجیب آنکه چون انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل امور ملکی و مالی که سوای مردم بارهه و قوم بقال را نوازش نمی نمودند متنفر بودند و شرفای هردیار بخواری و بی اعتباری زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر میدانست که باوجود عهد و پیمان هرگاه حسین علی خان قابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایفای وعده بجاآوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه درفکر و تدبیر زوال دولت بارهه بود و بی مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرف میر محمد امین که از سادات ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاری والاشاهی پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محال عمدهٔ صوبهٔ اکبرآباد است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فوج بمدد طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیردستان واقعی کوشیده اضافهٔ پانصدی گرفته درکار طلبی از مشاهیر و نزد هر دو صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود بلشکر ظفر اثر آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته می‌شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش میخوانند و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ رشیدی مشتمل برذکر احوال تیموریه تالیف نموده برای قلع ریشهٔ حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان ارادهٔ که در وهم و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هرسه باهم محرم جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و بمرتبهٔ در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والدهٔ پادشاه و صدر النسا که دست‌گرفتهٔ سید عبدالله خان بود دیگری را شریک مصلحت ننمودند ششم ذی‌حجه سنه هزار و صد و سی و دوهجری مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه الهی که لشکر عدو مال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی و پنج کروه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع خود را به پیشخانهٔ حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علی خان بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی برگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازهٔ گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان داده اورا مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود و شکوهٔ اعتماد الدوله نموده غافل بچستی و چابکی خنجر آبدار بپهلوی او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگررا که رفیق خود نموده بود او نیز سر شمیر بشکم او زد ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی نورالله خان پسر اسد الله خان که غم زادهٔ مقتول می‌شد و پیاده همراه پالکی میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد - و بروایت ضعیف دیگر میرمشرف نیز خود را رسانده حربه برو انداخته کار اورا باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته جان بسلامت بدر برد و مغلها از هرطرف هجوم آورده نور الله خان را کشته سر حسین علی خان بریده بطریق ارمغان نزد خدیو زمان بردند و خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دو سه زخم کاری برداشت که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب حسین علی خان آنچه شرط فدویت و تهوری بود بجا آورده گریه‌کنان با شمشیر و سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم ازهم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب پیاپی گوله و تیر مغلان از پادر آمدند و مصطفی خان بخشی محکم سنگه با جمعی دیگر از همراهان محکم سنگه که همراه او بودند از شنیدن خبر خانه جنگی و شورش با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بی اطلاع محکم سنگه خود را بدروازهٔ گلال بار رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر سراچهٔ دیوان خاص را شکافته باشمشیر های برهنه هرزه گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تردد نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری برداشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علی خان از اطراف گلال بار بزدن گلولهٔ تفنگ و رامچنگی پرداختند و عزت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان که بنخانه آمده کمر وا نموده درفکر خبز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوري سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلي خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قبضهٔ اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هردو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل راي خود و شمشیر پارهه وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود می دانند و نمي دانند که جمعي که از مساعت بعیدهٔ هزار دو هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتي و شمشیر و راي صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پروردهٔ نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بي اختیار دیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل آن شیر بیشهٔ حیدري می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می ساخت همینکه فضل حق و ارادهٔ منتقم حقیقي یاور طالع پادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه‌وار پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و جانبازی بود چنانچه بزبان خامهٔ صدق‌بیان مفصل عنقریب جاری می‌گردد در هر دو مصاف ازان زبدهٔ خاندان همت و نهمت مردانه بعرصهٔ کارزار بظهور آمد القصه بعده که صداي دار و گیر از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهنمونی حیدر قلي خان بهادر و فرمودهٔ اعتماد الدله و مدد جوهر ذاتي خود بیباکانه و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک سراچهٔ محل که پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی رسید که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو برادر از شنیدن خبر شورش ارادهٔ فاسد در حق پادشاه بر حق داشتند و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد خاطر جمعي از شر مخالفان شال پیش روي خود انداخته گستاخانه بمحل درآمده باظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص‌نشست - چون بعد از تشریف آوردن ظل سبحانی به بیت الشرف درلتخانه فوج و جمعیت جلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخیمهای خود

شتافته بودند و از گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فیلان واسپان پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند و سوای محمد امین خان چین بهادر و قمر الدین خان بهادر مع چهل پنجاه مغل جانباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع بصد و دو صد سوار نمی رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلی خان بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواری و گرد آوری مردم توپخانه پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب موجود بود باتفاق بی نفاق قمر الدین خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حملهٔ آن هژبر بیشه بارهه یعنی عزت خان که چون شیر تیر خورده غریو کنان و هرزه گویان بر فیل استقامت ورزیده داد تهوری و شجاعت می داد پیش قدم گشتند و صدای دار و گیر از هردو طرف بلند گردید دلاوران بارهه بهادرانه پا بمعرکهٔ کار زار گذاشته و مغلان شجاعت نشان توران و ایران از هرطرف رسیده بخانهای کمان در آمده چپقلشهای رستمانه نمودند و بهادران جان نثار بر یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان بکار بردند و فوج بارهه هر ساعت می افزود و بعضی خانه زادان جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هردوطرف بلا فاصله تگرگ و ژالهٔ گولهٔ تفنگ اجل و تیر جان ستان می بارید قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر فیل جرأت پیش رانده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر مرز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمي نمود چنان هنگامهٔ رزم را گرم ساختند که از شش جهت آواز احسنت احسنت بر خاست و تیر شست عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلي خان رسیده بود که بعد فراغ جنگ بدشواري بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوري و جان نثاري بتقدیم رسانده بهادرانه میگوشیدند و خسرو عدو مال خود نیز تیر بر اعدا مي انداختند - در حالیکه تاراجیان دست بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمهای حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزي بر پرچم پادشاه ذو الاقبال وزیدن گرفت و صمصام الدوله خان دوران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران گردید و ظفر خان طره باز از صدمهٔ هردو فوج دران موج بحر خون‌خوار خود را نتوانست رساند در همین آوان گولهٔ بندوق بعزت خان که دو زخم تیر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و فوج بارهه رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه ابو المظفر محمد شاه پادشاه صدای شادیانهٔ فتح و نصرت بلند آوازه گشت - و در همان هنگامه رستهاي بازار و صراف خانه و اکثر کارخانجات حسین علی خان مع اربابهای خزانه که بمنزل رسیده بود و مجموع بهمه جهت از کرور روپیه زیاد حساب مینمایند بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - واز هجوم پواج و مردم بی سروپا که بغض هردو برادر در دل اینها بود بیحرمتي که برلاش

حسین علي خان آمد مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی • بیت *

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات
زهري که چشیدن نتواني نچشاني

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلي خان بهادر بمحکم سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحاني نموده نزد خود طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاري از اصل و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید بخیال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فرود آمده بر پالکی مایوسي سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید جمعي از مغلان و لچهاي بازار و تماشائیان بیکار که دل از همه اطوار نا هموار آن بد کردار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او ریخته از پالکي برآورده چوب و مشت و لکد بسیار بران تبه کارزده رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کنان التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدست رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آرند * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

راي سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل سید عبد الله خان بود نظر بر قابوي وقت دران شورش ریش و بروت تراشیده قشقهٔ خاکستر بر پیشاني کشیده خود را بصورت فقیر ساخته پارهٔ اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمهٔ آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علي خان خدمتگار مقرب حسین علي خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ تصحیحهٔ فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دو سه روز از آفت تاراج و بی آبروئی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میرمشرف که بدو پیغام استمالت و عطای اضافهٔ و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواري حسین علي خان را منظور داشته از قبول عنایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحاني در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحادثهٔ تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانهٔ دکن گردید - و غلام علي خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبروئي محفوظ مانده وقت یافته خود را بسید عبد الله خان

رساند - و نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علي خان و رشتهٔ اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامهٔ بر افتادن دولت بارهه روداد سه کروهی لشکر رسیده بوساطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بو زیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافهٔ هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغهٔ غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافهٔ هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلي خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و یک اسپه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانیدند - و سعادت خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند - همچنان ظفر خان بهادر و هر یک از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهي موافق حسن تردد و جانفشانی که از انها بظهور آمده مورد عنایات بیپایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جانگاه جهان در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چارهٔ کار ندید با هزاران

غم و الم و دیدهٔ پرنم صرفه در توقف ندانسته متوجهٔ شاه جهان آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از انکه فوج اطراف بپادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب دید مصلحت دران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان آباد بگرد آوری سپاه و بجذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بنابران کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پیشه از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیر و پیشخانهٔ سید عبد الله خان مي تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت مي بردند و هرچند فوج دلباخته را تعین مي نمودند فائده نمی بخشید و جمعي از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافلهٔ که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کار خانجات حسین علي خان که بسرای جهانه بفاصلهٔ دو سه کروه از لشکر سید عبد الله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کار خانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هردو برادر هر جا که خبر رسید رعایاي مالگذار و زمینداران مفسد پیشهٔ اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بیشتر رعایای

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان برای برآوردن یکی از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانهٔ دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود - آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامهٔ صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل ازانکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامهٔ محاصرهٔ اطراف حویلی محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خانی قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشتهٔ سید عبد الله خان متضمن بر منع پرخاش یا قبیله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام یزنهٔ رتن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض سرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان با دل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدر خانهٔ پسران جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه درخانه برروی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادهٔ آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضي بعده که ازانجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشي جمعي از سادات مي شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود *

برداشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهي سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتفاوت دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین غالب جنگ را تسلیم هشت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشي فرمود و نجم الدین علي خان را بخشي دویم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بارم خان را بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب بي حاصل هر یك افزوده در استمالت امرا کوشید و جمعي که از عهد رفیع الدرجات بي منصب و محبوس و مایوس از ترقي بودند هر کدام را طلبیده تسلیم مناصب و عطاي مدد خرچ فرموده بیشتري را مامور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ سي هزار چهل هزار روپیه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی فتح جنگ از بحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام‌الملك بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد خان مغضوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب قرابتی پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده بودند همه را بانواع دلبری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظهٔ انجام کار بعذر عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول نه‌نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد رفاقت کردند او نیز ابا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگاهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت ننمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهي نمودند و بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدي و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعده مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسري درماهه پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند باوجود اضافهٔ معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافهٔ مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه درصورت بلاقید هشتاد روپیه مردم بي سر و پا و پواچ بارگیر جماعه داران که چهل پنجاه روپیه می یافتند سی و چهل روپیه بآنها اضافه میشد

گردیده و جمعي که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی خوش اسپه و خوش یراق بودند و بعد تگ و دو بسیار هفتاد هشتاد روپیه مي یافتند و بحسب ضرور بدان ساخته بودند ازان اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر داشت و تسلط رتن چند علاوهٔ آن گردیده بود و از مدت در کمال بیدلي بسر مي‌برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بي‌آنکه امتیاز جوانان و اسپ خوب وبد بمیان آید نتوانست پرداخت و بی نسقی تمام بکار رفت چراکه اسپ خوب و جوان قابل نوکري کم یاب بود و جمعي که اسپ دو صد سه صد روپیه بقرض سودي خریده می آوردند زیاده ازهشتاد روپیه دستخط نمی‌نمودند و هرکه یابوی ناکاره بپانزده روپیه یا بیست روپیه خریده مي آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار نجم الدین علي خان و دیگر صاحب رسالها ندای عام نمودند که هر که یابوي خرد و اسپ کهنهٔ لنگ بیارد صحیح نمایند - هر جا که شاگرد طباخ و نداف و قصاب بود یابوي ده پانزده روپیه که اصل بچهار پنج روپیه نمی ارزند خریده آورده بداغ مي رساند یک ماهه زر گرفته باز روی نمی نمودند و جمعي که اسپ خوب داشتند نیز بتبعیت یابو سواران از عدم امتیاز اسپ بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار مي نمودند در تمام رسالها قریب چهل پنجاه‌لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سوای درماههٔ نوکران قدیم تجاوز نمود منجمله زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخرج درآمد بهر حال بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال مادهٔ بیدماغي نوکران قدیم و جدید سیدعبدالله خان گردید - و هفدهم ماه‌ذی‌حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده طرف عیدگاه فرود آمدند - درینولاغلام علی خان از لشکر ظفر اثر و تهور علی خان از اکبرآباد خود را رساندند غلام علی خان را با نجابت علي خان که برادر زاده و متبنای سید عبد الله خان مي شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان به بندوبست افواج پراخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه متوجه دار الخلافتند سید عبد الله خان کوچ دویم و سوم طرف درگاه حضرت شاه قطب‌الدین قدس سره نمود بعد ازانکه خبر توجه حضرت خاقاني از راه اکبرآباد انتشار یافت آن سرگشتهٔ وادي حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علي‌خان و دیگر فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابستهای خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه‌سواري محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین سوار می شدند - و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمینداران فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان از نوکران حسین علی خان که در رسالهٔ پادشاهي نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرساندند و بمرتبه هنگامهٔ نوکری سائر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داغ میشد بعده که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل نیول که از شاه جهان آباد سی و پنج کروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر از شد اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علي خان که او را نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور نموده بودند و مجموع فوج قریب ده دوازده هزار سوار با خود داشتند رسیدند و زیاده از صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که هر یك خود را برابر بیست سوار یکه تاز می گرفت و همه خودرا بامید امرا و صاحب فیل و فوج شدن و دم نقد خرج یک ساله و اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان باخود آورد و می گفتند که روز مقابله پیش ازانکه کار بسرداران برسد بیک حملهٔ برق وار با شمشیرهای برهنه از توپخانهٔ شرر بار گذشته بفوج قول خواهیم رسید و باکثر اسپ و خلعت و خرج یک ماهه دادند و بسیاري از کم طالعي برامید وعده بعد فتح فقط مدد خرچ یافته پیاده همراه فیل سواري مقرر شدند القصه لغایت دهم محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسود اوراق از روی دفتر بخشي تحقیق و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار بقلم آمده بود که ازان جمله شاید چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعي از سائر و رسالهٔ قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقي موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم سنگه و جمعی دیگر از جماعهٔ حسین علي خان و زمینداران اطراف رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده بود وقت سواري تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود و همان روز چوڑامن جات با برادر خود و سه فیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاهی قزاقي نموده پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان فیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلي نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از ارابها خانه بخانه فراخوار قسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدي اجاره که رتن چند بر رعایاي بیچاره نموده برای چنان روز که بناکامي بصرف درآید جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رسالهٔ قدیم که دو ماهه پیشگي مي خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام پوشش سرما و یراق وساز اسپ نمایند و بر وعدهٔ یک ماهه خوش دلی می دادند آخر ده روزه منجملهٔ طلب ماه محرم بجمعی که وسیله داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج زبدهٔ دودمان صاحب قران که حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور می کوشید چنانچه بر وقت کار کاری که از عملهٔ توپخانه بزبان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خامهٔ

خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفرانجام پادشاه والا مقام گردید امراي عظام و میرآتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانهٔ جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج پادشاهي از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جي سنگه داشتند باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سواي محمد خان بنگش که با دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعي از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم فدویت بر افراشتند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند و بعضي از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحة در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه و دیگر دست گرفتهاي هردو برادر که نوشتجات آنها بسید عبدالله خان میرسید که بر وقت کار ما را رسیده دانند خصوص چوزامن جات نابکار که از قدیم منجمله نمک بحرامان موروثی مشهور است و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتي بظهور آمده بود و هوا خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار می نمودند - و بسبب شهرت بندوبست و اهتمام توپخانه بسعي میر آتش نوشتجات و پیغام سید عبد الله خان بدان مفسد تبه کار

می رسید متضمن برینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور باورت‌خانه را آتش دهد یا کارهای توپ کشی را قزاقی نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داری میکوشید که آن ناپکار کاری نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله خان و فتح یافتن

القصه حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمر الدین خان بهادر و عظیم‌الله خان و طالع یار خان با جمعی از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافگن خان و هادی‌خان وتربیت خان با بعضی از فدویان جانباز در قول و رکاب‌مبارک جاگرفتند و میر جمله و میر عنایت‌الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه‌گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر بندهای رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علی خان و سیف الله خان و محامد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمهٔ محل زینت افزای فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهنالهای عدوسوز و شتر نالهای شعله افروز و راسچنگیهای آتش نروز با جوانان یکه تاز زرم آزمای جنگی آرایش داده عقب توپخانهٔ جهان آشوب ترتیب دادند - و جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از شجاعت پیشگان بارهه و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته بودند از چند شب بالای فیل شب بپایان میرساندند دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله مانده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هرروز مقرر میشد و باز برهم میخورد پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام برفاقت دیگری راضی نمی شد چنانچه بایست ترتیب فوج دست راست و چپ انتظام نگرفت و هرکه هرجا خواست علم سر فوجی بر افراشت و بمتابعت دیگری سر فرود نمی آورد و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهامت خان مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جا بجا جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محي الدین خان و دلیر خان و شجاع خان پلوای و عبدالله خان ترین و افغانان تومن دار و زمینداران فیل سوار و دیگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان آن معرکه پردازد باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار دران صف کار زار یمین و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان بخشي سائر و سید علي خان بخشي رساله و هیرامن بخشی مردم بارهه با بیست و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همرکاب آن سپه دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پیاده بودند و بمراتبهٔ بر تهوري و پایداری آنها اعتماد بود که هریک ازان پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسپ از سوران یکه تاز خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم از بساط فراهم آمدهٔ همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواري فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران جانباز از ملاحظهٔ شب خون برپشت فیلان شب بآخر رسانند - همان شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و خان مرزا وهفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریض صولت خورشید منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روبخانهٔ هبوط خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نکال خویش گردیدند - بعده که تیغ دودمهٔ آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق مشرق برآورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان بادیهٔ غفلت

را مالید پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهمعناني فتح و نصرت و همرکابی بخت و دولت با هزاران تاییدات یزداني و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و جلال در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته شرف افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرناپاک زنان چند را که بیشتر سبب بدنامي سادات همان گشته بود از تن پاید او جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاك نموده دل عالمی را شاد سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پاي فیل سواری مبارك انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنگي مورچال توپخانهٔ جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم بهمدمي زیر و بم ولوله افزاي سطح زمین گشتند و غرش توپهاي هوش رباي خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمسافت گوله رس مقابل بهمرسیدند پیغام و پیام گولهاي جانستان و بانهای آتش فشان سامعه افروز مبازران با نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشهٔ دو بالا افزود اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دران مرز و بوم از مور و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گولهٔ اجل باریدن گرفت بمرتبهٔ تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان یابو سوار و جمعي از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که از بسیاري فوج و عدم نسق کسي بحال کسی نمي پرداخت عار پاش قدمي فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبهٔ رونق افزا بود که هر ساعت چندین هزار مهرهٔ آهن و سرب سوزان از مهرهٔ پشت و اطراف سر و بازوی و پهلوی سربازان هر دو طرف گذشته خبر اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میرساند و دلاوران بارهه بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه را سپر بلا ساخته حملهٔ رستمانه میآوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات جنگ جو خصوصا نجم الدین علی خان بهادر که مورچال به پناه درختان بالای تپهٔ کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم آزما مقابل توپخانهٔ آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه معرکه آرا گردیده عرصهٔ تردد بر فوج پادشاهی تنگ ساختند و در ثبات قدم بعضی دلباختگان خلل تمام پذیرفت منصور جنگ و ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان بارهه خود را رسانده تردد بر روی کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم تردد نمایان بر روی کار آوردند و از صدمهٔ مبارزان صف ربا چند ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیر چنگال فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مورچال درختان در تصرف فوج بارهه نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته بخت گفت که خیمهٔ مختصر برای بسر بردن شب استاده نمایند بازدانستند که در نصب نمودن خیمه و تعین مکان نشانهٔ حکم اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود که خیمهٔ نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابی

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون شب از دریچهای شش جهت پیش روی مبارزان فرو هشته شد ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گاوهای توپ کشی را برخلاف دستور و اژگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعی بلیغ می نمود چه نویسم از صدمات گولهای صف شکن فیل افگن توپهای نامی که از دستیاری تردد میر آتش چه آتش تگرگ وژالهٔ بلا و گلولهٔ اجل برفوج بارهه می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در می آمد چندین فیل و فیل سوار را بوجد و رقص بلا می آورد و هر صدای زهره شگاف که دران شب مصاف از قلعه گشا بر می خاست زلزلهٔ آشوب قیامت دران دشت پر وحشت می انداخت و هر نالهٔ رعد صدا که از لیلی سوخته آتش دوری در آرزوی وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند میگردید رنگ از چهرهٔ عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکهٔ جنگ می پرید و هر گولهٔ فیل ربا که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سر فوجان بارهه میرسید صفهای بهادران مقابل را از هم میدرید و هر آواز و حشت افزای شعله افروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان پر وسعت آن آشوب گاه را سیماب وار بیقرار می ساخت و حیدر قلی خان بهادر مشت مشت زر سرخ و سفید برای رو سفیدی خود نزد ولی نعمت در دست و دامن کار کنان توپخانه می پاشید و هردم و هرقدم از وعدهٔ ریزش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام مصحوب سزاولان تیزگام جذب قلوب عملهٔ توپخانه می نمود و

آن واحد فرصت نمي داد و از توپهای کلان که در هیچ معرکهٔ کار زار زیاده از یک دو صدا بگوش نبرد آز مایان کهن سال نرسیده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان میرسید که محاسبان تیز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز مي آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر مسود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سنه هفتصد و هفتاد هجری عهد محمد شاه بهمنی بسر کاري محمد خان رومي در ایام مهم راجهٔ بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چنان تردد بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتداي تزلزل شلک آتش بار مردم بي نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گهري شب از باریدن گولهای پیاپی بمرتبهٔ عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه داران صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات گولهای جان ستان پناه ببهیر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد زبان ساخته بودند با فیل و علم و پرتل از بهیر بر آمده دشت پیماي سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری ازانها در راه بتاراج زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمهٔ تیغ قطاع الطریقان و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعهٔ اجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل می بارید از جملهٔ لك سوار زیاده از هفده هیجده هزار سوار نمانده بود که ناچار از راه پاس عار همراهان سپه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و بعضی توسن داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت بارهه استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانهٔ شرر بار برپشت فیلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه که کنار آب بتصرف جانبه بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت میگردند و سوار و پیادهٔ هر دو طرف خود را بآب نمی توانست رساند سواي ماشه تفنگ خواب بچشم احدي آشنا نگردید و همه سرداران بامید صبح نجات ستاره می شمردند و بسر بردند و نزدیك بآخر شب گولهٔ فیل ربا بر حوضهٔ فیل سواري محکم سنگه رسید و محکم سنگه خود را برپشت اسپ رسانده چنان برق کردار ازان معرکهٔ کارزار جسته جان بدر برد که مدتی ازو نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه انجم و اورنگ آراي چرخ چهارم ترکش شعشعهٔ لمعان برکمر بسته سر از دریچهٔ مشرق برآورد و علم زرفشان نور محمدی پرتو افگن آفاق گردید آن فرازندهٔ سریر فلك نظیر بآئین دود مان صاحب قران و تاییدات آسماني که برای گرمی هنگامهٔ بزم رزم بمدد بخت بیدار و دل هوشیار بر فیل گردون شکوه پادشاه پسند نام بتمکین و وقار متمکن گشته تا هشت نه پاس شب و روز که با سعادت کیشان رزم جوی رکاب زینت افزاي بودند حکم یورش

ببهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علي خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بیباکانه پیش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان بارهه حمله آور گردیدند و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف نهنگان دریاي غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست

خصوص بهادر معرکهٔ رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد تهوری داده چپقلشهاي مرد ربا بروی کار آورد و درویش علی خان داروغهٔ توپخانهٔ آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان بارهه سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان سعادت آئین، چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیر افگن خان شیر صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیرغران خود را رسانده بر صف بارهه زده بسیاري را طعمهٔ تیغ و سنان ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که تمام شب آتشبار بود شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان لشکر سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک پسر و تهور علي خان که از تهور پیشگان مشهور بارهه خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زادهٔ قاضي میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکاني و غلام محي الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران بیش قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان پلواي با جمع کثیر دیگر که هر طوف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سواي داروغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد النبي خان داروغهٔ توپخانهٔ ناصر جنگ و میان رام منشي او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند نفر بینام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علي خان که گرمي بازار معرکهٔ فوج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری بر داشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علي خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکهٔ رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از اثر جوهر غیرت ذاتي و شجاعت ارثی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چون از من جائیه نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار گاو و شتر پرتل که بر پشتهٔ ریگ کنار آب جمنا از بیوقوفي پواج جمع شده بودند مع چند شتربار لشکر خانهٔ و دفتر صدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبد الله خان غافل مقابل

بندهای رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی
بدست مبارك خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد
انداختند اعتمادالدوله و هادی خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن
ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبدالله خان که با همراهان
رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیةالسیف مردم بارهه
را تقویت تازه بهمرسید باوجود استقامت صمصام الدوله و دیگر
بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت
حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش
از مشاهدهٔ آن نقدجان را برای نثار راه ولی نعمت برکف اخلاص
گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج
سید عبد الله خان زنند سید عبد الله خان بر گشته اختر اطلاع
یافته فیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر
جنگ بخانهای کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید -
دران گرمی دار و گیر سید علی خان برادر ابو المحسن خان
بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان
بر سر شیخ هتیلا داروغهٔ توپخانهٔ سید عبد الله خان که سرگرم
اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعه داران
راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش
اورا کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و
دیگر پردلان جانسپار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان
حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی
که آن سپه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئیني که مبارزان تهور پیشهٔ هندوستان مینمایند خود را از فیل انداخته تردد رستمانه بکار برده بود و عالمي شرط انتهای تهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز ازان برگشته بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرازندهٔ لوای تیموری و فروزندهٔ چراغ دولت صاحب قرانی چنان عنان اختیار از دست او رفت که بی آنکه ازو ترددی ظاهر گردد سراسیمه وار بامید آنکه شاید جمعي از همراهان و بهادران بارهه شرط رفاقت آن روز بد بجا آورده از اسپان فرود آمده طریقه جان بازي بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و وقت فرود آمدن سید عبد الله خان باوجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضي جماعه داران عمده که دور و نزدیک اوسانده بودند بمجرد مشاهدهٔ آن حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر و جمعي از تهور پیشگان بارهه و افغانان شجاعت نشان مع بخشی فوج سید عبدالله خان را گذاشته راه شاه جهان آباد اختیار نمودند و گویند که سیف الدین علی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را دران دشت پر بلاکه نمونهٔ کربلا گردیده بودگذاشته هفت هشت فیل از جملهٔ پانزده فیل که با خود داشت از دست تا راجیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر پوست مال بر پیشاني او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان‌جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب ترحمي‌که حیدر قلي خان در بارهٔ او نمود زنده بدست آمد و بعد مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دوگهری استقامت ورزیده پارهٔ بهیر که از تاراج جانهه و سغلان مانده بود پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شادیانهٔ فتح و نصرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروي پادشاه آورد از نظر شفقت که خاصهٔ خاندان تیموریه است و ازان بوي امان جان بمشام هوش باختهٔ او رسید حوالهٔ حیدر قلي خان نمودند و نجم الدین علي خان که از زخمهای کاري امید حیات نداشت و سید علی خان بخشی رساله نیز با جمعي دیگر از همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود بضبط و گرد آوري آن پرداختند * بیت *

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش
خندهٔ شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر نموده نزد پادشاه آوردند ازانکه حرکت او درآمدن و رفاقت نمودن باختیار او نبود بنظر توجه و جان بخشي متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن سید عبدالله خان بدارالخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

که‌زیاده از شمار فراهم‌آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه بوشیده بدر رفتند مگر چندي که سیدهٔ نجیبه بودند چادر عصمت بر سرکشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشي را که نجم الدین علي خان محل اعتماد دانسته براي محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمهٔ محل نجم الدین علي خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظهٔ ببناموسي و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیهٔ نه ده سالهٔ نجم الدین علی خان را بخانهٔ یکی از مغنیهای میراثي سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهي گردید *

* بیت *

بکار آنچه داري چه گندم چه جو * که امروز کشت است فردا درو

آری که کرد که نیافت و که کشت که نه درود - عنایت‌الله خان را با بیوتات برای ضبط خانهٔ سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لحقهٔ او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - ومحمد شاه پادشاه بی آنکه بعطای اضافهٔ منصب و ترقی مراتب امرا پردازند شانزدهم محرم ازان مکان حربگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند غلام علی خان که در دارالخلافت برفاقت نجابت علی‌خان بغیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرفي

و جواهر با خود گرفته بتغیر وضع از قلعهٔ ارک و شهر پناه برآمدند غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسي نپرداخته جان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علي خان که جوان سیزده چهارده ساله پسر خوانده و برادر زادهٔ سید عبد الله خان و برادر غلام علي خان بود بدست مردم پادشاهي گرفتار گردید و گرفته بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره حشم شانزدهم محرم از مکان فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید بکوچهای طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت رسیده برای بعضي سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند و چنان سر سواري بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد و جان فشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکي را فراخور حسن تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطاي فیل و جواهر که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار باز میماند مفتخر ساختند و حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ را باضافهٔ هزاري بر شش هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم شهر مزبور شهر را آئینه بندي نموده بدبدهٔ فر سکندری شرف نزول در قلعهٔ دارالخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و آغر خان که از لاهور احرام

آن قبلهٔ عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و سر پیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرالمظفر راجه جی‌سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبهٔ اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سربلندي یافتند - صبیهٔ نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحبهٔ زمان اراده داشتند که در سلک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی برسید عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر قلي خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سادات بارهه چنین ماجرا نگذشته رجوع آورد حیدر قلي خان بخدمت صاحبهٔ زمان رفته درین باده ملتمس گردیده بسعی تمام از محل برآورده بخانهٔ نجم الدین علي خان فرستاد - از زبان منهیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ بارادهٔ حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبر هاي مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده براي بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه ازدمیان که‌نموده بودند باز از التماس راجه جی‌سنگه وگردهر بهادر نظر بر هرجی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله بر سکنهٔ اکثر پرگنات و بعضي بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته گلوکشي از شهر و پرگنات تعلقهٔ خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبر اباد را طلبداشته براي تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ابا نمود بعده صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی‌خان بهادر برای تنبیه او مامور گردیدند و هر کدام مهم اورا بعهدهٔ خود گرفته بعد قبول بلکه پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت در بر آمدن بدانستند خصوص صمصام الدوله از ملاحظهٔ آنکه مبادا مهم برطول انجامد و خزانهٔ پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیاده مادهٔ آشوب و فساد گردد راضی ببر آمدن هیچ امیر نگردید - درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام اطاعت و دست برداشتن از صوبهٔ احمد آباد و التماس بحال داشتن صوبهٔ اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیهٔ پادشاه شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمهٔ آن گشته بود حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب عیش عالم افروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهیا گردانند و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بسر انجام جشن نمودند و در و دیوار و ستون و سقف دیوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای بوم طلائی کار ولایت و کمخاب بیش بهای آحمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلهای مروارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجرهای اطراف دولتخانه بدستور مقرری که بعهدهٔ امرای سعادات فرجام تقسیم می یابد بسعی کار پردازان جلد دست چنان زینت اتمام گرفت که نمونهٔ قصر روضهٔ رضوان گردید و آنقدر انواع اقمشهٔ و الوان جنس بیش بهای هند و روم و خطا و هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیرهٔ کفاف سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بهمدمی چنگ و مردنگ و نی و چغانه و مهم آوازی بربط و نال و موسیقار گوش زهرهٔ چنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

دهان شیشهٔ می باز کردند * بقلقل عیش را آواز کردند

طرب می خورد و رو در کوچها کرد * ز بد مستی در هر خانه وا کرد

خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و گوهر در دامن مرد صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدر قلی بهادر و خان خانان میر جمله و ظفر خان بهادر و راجه جدسنگه و گردهر بهادر و دیگر امرای مقرب هر کدام لک لک روپیه نذر گذراندند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول ٹهٹه را بصوبه داری عظیم آباد بقبول پیشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله حیدر قلی خان بهادر را صوبهٔ احمد آباد از تغیر اجیت سنگه و متصدی بندر سورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشی عطا فرموده نیابت صوبهٔ احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نمودند و قمرالدين خان را فوجداري سرکار مراد آباد از تغير حيدر قلی خان بهادر ضميمهٔ خدمات حضور فرمودند و فوجداري سرکار سکندره بنام عبدالرحيم خان مقرر گرديد - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسيده سعادت ملازمت حاصل نمود . و در عشر ثانی ربيع الآخر محمد امين خان چين بهادر بآزار جسماني که از چهار پنج روز زيادة نکشيد ازين جهان فاني بدار القرار انتقال نمود و نيابت وزارت بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان عنايت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گرديده بود و اکثر امور ملکي و کار وزارت بر رسيدن آن امير با تدبير صاحب السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از بندوبست افغانان سمت بيجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنياد مراجعت نموده بود اواخر ذی الحجة الحرام احرام حضور بسته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت گرديد و عشر ثاني ربيع الآخر نزديک شاه جهان آباد رسيد باوجود آنکه منافقان برهمکار کلمات دور از وهم و خيال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه ناشنيده انگاشته بخشي الممالک صمصام الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بيست و دويم ربيع الآخر فتح جنگ داخل سواد حويلي دارالخلافت گشته شرف اندوز ملازمت گرديد و بسبب حاسدان درهم انداز که شرح آن خالي از اطناب کلام نيست چند روز در کنکاش گذشت آخر کار پنجم شهر جمادی الاولی مطابق سوم فروردی ماه الهي سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجري خلعت وزارت مع خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس بیش بها عطا فرمودند اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ مي خواست که در بندوبست وزارت و درانچه نیک نامي پادشاه و گرد آوري خزانه بدون آنکه مادهٔ بد نامي ظل الله گردد کوشد بسبب مخل گشتن برهمکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض مي رساندند و دخیل وزارت مي گردیدند میسر نمي آمد خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین پرفن صاحب جوهر بود و با خواجه خدمتگار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همراز و همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از مردم بنام پیشکش برای پادشاه و خود می گرفت خلل تمام در بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای دور از خیال و توهم نظام الملک خاطر نشان پادشاه ساده لوح می نمود چنانچه معزالدوله حیدر قلي خان که در خدمت میر آتشی استقلال زیاده بهمرسانده بود از راه چرب زبانی در مقدمات مالی و ملکی دخیل میگردید بعده که نظام الملک درین ماده اشارهٔ بخدمت پادشاه نمود و خدیو زمان از راه بصیرت و ملایمت معز الدوله را مانع آمدند حیدر قلی خان متحمل نگشته التماس رخصت بر سر تعلقهٔ صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور گذاشته وسط ماه جمادي الاخری روانهٔ احمد آباد گردید و بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای بادشاهي و مقربان حضور را بضبط خود در آورد بعده که فریاد این معني مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای حیدر قلي خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذی الحجه ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب درین ست که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و استیصال او نکوشد و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هردو برادر بمیان مي آمد سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در مادهٔ فرخ سیر یاد مي نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه هردو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک مینوشتند منع نموده بود حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عندالله •

چون در ذکر بعضی مقدمات سادات قلم بشکوهٔ هردو برادر شهید بلا اختیار جاري گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفارهٔ آن دو سه کلمه از خوبي و حسن اخلاق و عدالت پروري و فیض رسانی آن هر دو سپه سالار بارهه بزبان قلم صدق بیان میدهد اگرچه آنچه از هردو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختي اجاره و دیگر سلوکي که باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصلهٔ خود یافته در ایذای خلق میکوشید و از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از انکه بتعلقهٔ دکن مامور گردد در اخذ زر کارسازی نهایت نفرت داشت بعد مقرر شدن در دکن محکم سنگه و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند - اما هردو برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کافهٔ آنام درین زمانه ممتاز بودند تمام سکنهٔ بلاد که خالی از مادهٔ عناد و غرض بودند از عمل هادات شاکی نبودند - و در فیض رسانی و رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان خصوص حسین علی خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق زمانه حاتم وقت بود و از مطبخ احسان او در افراط طعام و رسانیدن غلهٔ خام عالمی بفیض میرسید - در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشتهٔ اوست اگرچه اعز الدوله عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خاص جاری آن حوض دریا موج که در ایام تابستان از قلت آب سکنهٔ خجسته بنیاد در عذاب بودند حسین علی خان گردیده و در وطن باره نیز بنای سرا و پل و دیگر بناهای عاقبت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و جنس ازو مانده بود و

باوجود داشتن وارث حیدر قلي خان متصدی بندر سورت باظهار کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داد و عبد الحی نام پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لك روپیه براي خلاص اموال خود سواي مبلغ زر چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضهٔ اقتدار او بود بطریق پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاربه در باب اموال عبد الغفور و طمع دران مال رو داد آخر بر نفس سرکش خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما نیز درین باب سزاولي نموده همین وقت عبد الحی پسر عبد الغفور را طلبیده تسلیم معافي اموال و عطاي خلعت و اسپ بدون آنکه دام و درم خرچ شود و باحدي التجا باقي ماند بفرمائید - روزی فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعي که فیل از محلهٔ آنها میگذشت و مردم محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بي تقصیری خود و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویهٔ زمانه نظر بر مزاج گوئي زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا ساختند حسین علي خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بر دیوان روز دیگر موقوف داشت و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در انجا رفته بی غرضانه بتحقیق ماجرا پردازد آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی از غرض نفساني و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را مغضوب ساخته به تنبیه نمودن او فرمود - و در احتیاط اوامر و نواهي نیز تقید مي نمود - قاضي شهاب الدین دولت آبادي قدس الله سره مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدي و سخاوت هاشمي وشجاعت حیدری بهرهٔ تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیري سید عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او ازین جهان فانی و سپنج سراي بي اعتبار سببي روي دهد که مادهٔ آمرزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هردو برادر هر سه نشان سیادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب شقاوت در صورت مسموم ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد - طائفهٔ از قوم جاٹهه مشهور به پسران چوزامن که در همان ایام بجهنم و اصل گشته بود نواح اکبر اباد گدیهای مستحکم پر از مصالح جنگ داشتند و ذکر مفسدي و تمرد و قطاع الطریقی آن گروه بدسگال در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و فرخ سیر شهید مجمل بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوبه دار اکبر آباد

که در تهوري و کار طلبی از مبارز پیشگان با نام و نشان گفته میشد هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و بظهور امد بسب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهاي قلب در استیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه دهیراج را با چندی از امراي کار طلب مبارز پیشهٔ مغلیهٔ ایران و توران و افغانان جلادت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار موجودی فراهم آمدند و توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر مصالح قلعه گیری و عطاي دولك روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن بدسگال تعین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تبه کاران تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کارطلب نیز آنچه شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گذیها بر آمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره مي زدند و جمعي کثیر از هردو طرف کشته و شهید می گردیدند در فرصت یك و نیم ماه که کار بر محصوران یك‌دو گذهي تنگ گردید و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم نزاع وطن داشتند ازانها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی استیصال آنها نمود و بعد تسخیر دو گذهي از تسلط افواج پادشاهي آن گروه بدفرجام مقام و مأوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند . توپ و غلهٔ بسیارگذاشته جان بسلامت بدر بردند و گذیها بتصرف بندهای

پادشاهي در آمد - و از طرف خزانه که شهرت تام داشت هرچند تجسس نموده بعضي مکانها را کاويدند هيچ اثري ظاهر نگرديد - چون خبر ضبط جاگير حيدرقلي خان اطراف دارالخلافت که بحيدرقلي خان رسيد بحضور بعضي امراي مقرب معروض داشت که هرگاه جاگير مراضبط نمودند از من نوکري و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض اين معني براي حيدرقلي خان نوشته رفت اثر نه بخشيد بعده که نالش جاگير داران و نافرماني حيدر قلي خان از حد تجاوز نمود صوبه داري احمد آباد از تغير حيدر قلي خان بنام غازي الدين خان بهادر خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضميمهٔ صوبه داري دکن مقرر فرمودند و بعطاي جواهر و فيل معزز ساختند - بعد فراغ مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس براي بندوبست احمد آباد و تاديب حيدر قلي خان در صورت عدم اطاعت رخصت نمودند و اوائل صفر نظام الملک متوجه احمد آباد گرديد بعده که با کبر آباد رسيد خطوط حيدر قلي خان که از راه سالوسي و چاپلوسي معذرت آميز نوشته بود رسيد همينکه فتح جنگ بکوچهاي پي در پي بسرحد مالوا رسيد از خطهاي اعيان احمد آباد ظاهر شد که حيدر قلي خان را بشدت تمام عارضهٔ جسماني رو داده وکار باثر جنون کشيده و بروايت ديگر از شنيدن خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد وملحق شدن عوض خان بهادر با افواج دکن و باجي راو و غيره مرهٹهاي راجه ساهو و اطاعت نمودن همراهان احمد آباد براي مقابلهٔ آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع عرضه داشت مشتمل برمعذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر روانهٔ دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیک بآب نربدا هفت هشت منزلي احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادي الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهي بقصد حضور طرف دار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریقهٔ وزراي خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببندد و بست امور ملکي و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل می نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهاي بیجا پادشاه را بد نام می ساخت و از منع نظام الملک باز نمي آمد و پادشاه نیز بدفع بدنامي خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثاني طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتي که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف محمود خان و خرابی زیاد بر سکنهٔ اصفهان آمدن و مقید گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماس مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعهٔ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر بیهم بعرض محمد شاه بادشاه میرسید روزی نظام الملك بهادر باظهار خیرخواهی بعرض رساند که اولا نام اجارهٔ محال خالصه که باعث خرابی و ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش جاری گشته از طریقه و داب بادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است - سوم جزیه برکفار بدستورعهد خلد مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه چون در ایام فتور همایون پادشاه که ملک هندوستان بتصرف شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتکاری و مهمان پرستی واقعی بعد توجه همایون پادشاه طرف ایران بظهور آمده اگر درین وقت برای دفع اذیت افغانان کومک فرمان روای ایران نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد گردید پادشاه فرمودند که کرا داریم که بچنین مهم مامور سازیم فتح جنگ بعرض رساند هر یکی از بند های کار طلب حضور که بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر خانه زاد را بدین مهم ماذون فرمایند بدل و جان خواهم کوشید ازین مقوله چند کلمه از راه خیراندیشی و خیرخواهی در خدمت پادشاهی عرض نمود بعده که پادشاه برای این مصلحت کنکاش با دیگر امرای حضور بمیان آورد قسمی از طرف نظام الملك بهادر خاطر نشان پادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملك را بسوی

ظن مبدل ساخته در حق چنان وزیر بي‌نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - وازانکه آداب تسلیمات عنایات وآداب اطاعت پادشاه موافق رویهٔ سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجراي حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکوز خاطر اواصلا نبود خاطرنشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبهٔ در حق نظام الملک بهادر بفکرهای فاسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشي و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تا سی چهل کروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کنان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهٹّهٔ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبهٔ احمد آباد و مالوا که صوبهٔ اول بنام آن سپه سالار و ثاني بغازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبهٔ تعلقهٔ خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که کنار دریاي گنگ از جملهٔ شکار گاههای مقرري مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین نرسیده

بود که مرهته باستماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای نربدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه کردند - و نظام الملک تا نزدیکي بلدهٔ اوجین تعاقب نموده بعد استماع عبور این جماعه از دریاي نربدا معاودت نموده بپرگنهٔ سهور مضاف صوبهٔ مالوا که ببلدهٔ سرونج قریب است رسیده می خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پر نور گردد درین ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدر آباد که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت تام خویش را وا نموده بود فتح جنگ برای او اضافهٔ دو هزاری بر چهار هزاری با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائي طلبید و ماهي و مراتب و پالکي جهالردار از خود تواضع نمود و براي پسران و رفقایش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها نموده بر جاگیر و خدمات سابق افزود و عماد الملک مبارز خان در خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه عهد ایقای قدر دانی است من هم نوکرم و الا مرا از جملهٔ رفیقان مطبع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داري کل دکن بنام او مقرر شده از صوبهٔ حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بنیاد روانه گردیده و عبد النبي خان و دایر خان و بهادر خان افغانان بیجا پور صاحب فوج و دیگر فوجداران عمدهٔ نواح را بکومک خود طلبیده عازم خجسته بنیاد گشته و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسورجنگ

که عمدهٔ فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالي نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و درهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغیر نموده وزارت را بنام اعتمادالدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکی مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بسمت دکن که فی الحقیقت ملك مفتوحهٔ آن سپه سالار با وقار بود و اولا از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجاپور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعي و تردد هاي نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیا مرة اخري در هنگامي که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهاي ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علی خان که دکن را بمنزلهٔ آلتمغاي خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت و کرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوبست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود تردد‌ي که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتهٔ دودمان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریاي نربدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم فسخ ارادهٔ خود و اظهار نخوت و غرور رسید و فتح جنگ با وصف آنکه سراپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد دادن حقوق و سوابق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان برادر داود خان پنی و عبد الفتاح پسر عبد النبی خان و غالب خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک و فوجداران عمدهٔ دیگر با جمعیت شایسته بدو پیوسته بودند و پیادهای بیخطا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او می افزود و این معنی باعث خلل ملک و مادهٔ زیادتی فساد مرهته میگردید لهذا اواخر ذی قعده نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد بهمرکابی ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده است مضرب خیام نمود و ازانجا نیز تا روزی که جنگ واقع شود باز متواتر نامهای نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصلح خیر واقع شده و خونریزی مسلمانان بمیان نیاید برای دفع شرکه تمسک اتمام حجت باشد بمومی الیه می نوشت اما از جاذبهٔ هوای ریاست صوبه داری دکن مفید نیفتاد و گاه اراده مینمود که خود را بایلغار شبگیر مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشیر مصلحت می نمود که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طی مسافت بطریق ایلغار نموده خود را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتسخیر و تصرف خود درآورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر ظفر موج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برسر همان ناله میان تعین کرده‌های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با سردار آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیست و میوم محرم الحرام اواخر شهریور ماه الهی نزدیک قصبهٔ شکر کهیره مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد - فوج بندی نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خویشگی جانب یسار زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر ستر سال بندیله که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقی از بندیلهای جنگ جوی ملازم سرکار همراه برقنداز خان میر آتش و عطا یار خان داروغهٔ احشام وتوپخانهٔ جنسی با توپهای آتش بار در پیش فوج ظفر موج بهراولی آن مقدمة الجیش مامور نمودند و عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان و خان عالم دکنی و متهور خان خویشگی و عزیز بیگ خان حارسی با توپخانهٔ شعله افروز دشمن سوز که از ابتدای نیابت صوبه داری دکن همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیر الدوله رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد غیاث خان بهادر مابین فوج قول و جرنغار زینت افزای فوج ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که عموی فتح جنگ میشد جانب برنغار مقرر گردید - و سید غضنفر خان بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف مهین خود را با جمعیت رسالهٔ او قریب هه صد نفر متعینهٔ برهان پور و اورنگ آباد که از مدت یومیه دار و ریزه خوار مطبخ احسان فتح جنگ بودند و سرداری وغمخواری آنها بعهدهٔ سید غضنفر خان برهانپوری بمناسبت هم وطنی ضمیمهٔ بخشیگری فیروز جنگ مقرر نموده بودند با رهکلهای شرر بار جلو ریز و جزایل دور انداز همراه ایشان تعین نمودند - و حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم را با جمعیت شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر فوجی میان قول یسار فرمودند و بهادر دل خان مشهور بلاچین بیگ قلماق که از جملهٔ شجاعان جانباز یکه تاز و سپاهی صف بر انداز بود ضمیمهٔ این فوج ساختند - و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که دو سه قرابت قریبه با سپه سالار داشتند و اعتماد کلی بر جان فشانی و کار طلبی هردو جوان بود بفاصلهٔ دو جریب نزدیک قول جادادند - و در یلتمش هوشدار خان را که بخطاب

ازلی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و محتشم خان نبیرهٔ شیخ میر خوافي را که از جدوآبای او در هردو جنگ سلطاني دارا شکوه تردد و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده با جمعي سردار فوج طرح دست راست و چپ مقرر فرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که از شجاعان مشهور کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه کور و سلیم خان افغان که از جماعه داران عمدهٔ بیش قرار و بخدمت نیابت قراول بیگي مامور بودند با جماعهٔ برادری قراولان و عملهٔ شکار و رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش فوج قول یلتمش قرار دادند و همهٔ اینها از راه حسن عقیدت و جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک حق نموده چون کوه تمکین زینت افزای قول گشته با جمعی از عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان و اهتدا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیك نظر خان بخشی سرکار ناصر جنگ و همت یارخان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوقی از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغهٔ چوکی خاص و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابي فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرداري فوج مرهته که باجی راو و غیره هفت هشت هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و ازان طرف عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بندي پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک حیدرآباد با جمعیت شایسته رسیده خود را از جملهٔ عقیدت کیشان مبارز پیشه میگرفت با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ نظام دکنی بشجاعت مشهور هراول قرارداده در عقب او محمد بیگ خان خالوي خود را که سپاهی کهنهٔ تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر عبد النبی خان میانه که از سالها در کرناتک بیجاپور بشجاعت مشهور بود با افغانان تومن دار عمدهٔ جنگ دیده با دو هزار سوار افغان رفیق مبارز خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که از بنکاپور باتفاق علي خان نامی که مدار المهام و متبنای دلیر خان گفته می شد و اختیار سر فوجي پسران دلیر خان نیز او داشت با جمعیت زیادهٔ از سوار و پیادهٔ کارزار دیده بطریق کمکیان رسیده بودند با خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه مسعود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت و تهوري خود را رستم وقت مي گرفتند رفیق ساخته نزدیک قول جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خانان بهادر شاهی و منور خان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته پا بمعرکهٔ کارزار گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند نظام الملک بهادر فتح جنگ در سبقت تیز جلوئي را کار نفرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی ازو بظهور آید تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دو سه کروه بنگاه او بود سوار شده باوجود حائل بودن نالهٔ بسیار قلب خود را مقابل لشکر فتح نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رساند و قبل از دو پهر معرکهٔ جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خو و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرصهٔ رزم گاه گذاشتند و از صدای توپهای زهره گداز که دران دشت پرو حشت پیچید زمین و آسمان برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که دران کار زار بظهور آمد و آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب سی چهل فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد سعید خان وطالب محی الدین خان باشند و سید غضنفر خان ترددی که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت قدیم بود چند روز قبل از مقابلهٔ هردو لشکر امین خان از فوج فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منصبداران

برهانپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود
روز جنگ پدر و پسر تشنهٔ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل
هم شدن شمشیر میزدند تردد‌ی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطهٔ
بیان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده
بود اگرچه از دست دیگریکي از مبارز پیشگان لشگر فتح جنگ کشته
گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از
پا در آمد - و از حملهای فوج دکنیان پای استقامت بعضی
دلباختگان از جا لغزید و از صدمات پیاپي فوج خصم قریب سیزده
چهارده فیل پاکهر و نشان و غیره ازمیان فوج فتح جنگ برگشتند
حتي بهیر که بار کرده عقب فوج استاده بود نزدیک بآن شد که
از مشاهدهٔ برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین
ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روز ها مغضوب فتح جنگ
گشته پای اعتراض آمده و مبتلا بعارضهٔ بیماري گردیده بجای
فوج چنداول با پنجاه شصت سوار برادري و همراهان دیگر عقب
بهیر مانده بود ازمشاهدهٔ بي استقلالي مردم بهیر مانع و سد راه آنها
گردید - درین حال مبارز خان بعدکشته شدن دو پسر باسم اسعد خان
و مسعود خان که با بیشتري از فیل سواران با نام و نشان از پا
در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و
حامد الله خان باجمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلبان
سواری مبارزخان نیز از رسیدن زخمهای پیاپي ازبالای فیل افتاده بود
و مبارزخان که کرتهٔ پرخون خود بصورت کفن پوشیده خود فیلباني
می نمود از رسیدن زخمهاي کاري کار او نیزساخته شد و صدای شادیانهٔ

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد و اسپ آن قدر از صدمهٔ گولها بالای هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطانی دیده نشده - و از فوج فتح جنگ سوای رعایت خان که غمهٔ فتح جنگ در خانهٔ او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود ره نورد سفر آخرت گردید و سلیمان خان خویشکی بکار آمد و سید غضنفر خان از رسیدن زخمهای کاری بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آسیبی نرسید - نظام الملک بهادر فتح جنگ برای تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج زخمیهای که باسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر مبارز خان که احوال آنها بزبان قلم داده و دلاور خان همزلف مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هردو زخمها بر داشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای کاری رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود بعد دستگیر گردیدن روز دویم در گذشت ودیگر از عمده های سرداران افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمایان و صاحب تومنهای مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان دکنی و بهادر خان و ابراهیم خان پنی و عبد الفتاح خان پسر ارشد عبد النبی خان که فی الحقیقت تمام صوبهٔ بیجاپور از مدت مدید در تصرف آنهاست از جملهٔ فیل سواران نامی مقتول زیاده از

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان و میر فخرالله و غیره نیل سواران که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد - و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مال زخم ظاهری بآنها نرسیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طالب خان و قزلباش خان و میر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان قمر نگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار مچهلي بندر و غیره اگرچه برای بیشتری از مردم اعیان غذا و دو او همه لازمهٔ غمخواری از سرکار فتح جنگ میرسید اما جمعی کثیر را اهتدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بسیار مرد مخیر و فیض رسان بود بیمار داری و تداوی مینمود - سوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارز خان و دلاور خان و کاظم علي خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود براي مسترد ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و نصرت شدند - درین ضمن از نوشتهٔ سوانح نگار حیدرابادکه پی درپی رسید ظاهر گردید که قلعهٔ محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه بطریق نیابت پسر مبارز خان صندل خان نام خواجه سرا قلعه داری مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدر آباد داشت قلعه را بساخت هزاریها متصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجهٔ بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخی و فیروزی در حوالی حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیام نموده بتعین عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باسم خواجه احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داری و قلعداری بنام خودها از حضور که در تمام صوبه مادهٔ فساد و شورش گردیده تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران اطراف نوشته فرستاد جا بجا فوج ها برای مدد قلعداران و زمیداران تعین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان بسعی تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود آنها را برای انگیختن مزید مادهٔ فساد از قلعه برآورده مرخص ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و مسافرین و متردین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد کاظم علی خان ولد حاجی منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعی کشته گردید اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهربانی و لطف و احسان ازعطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای موروثي که خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای خیر حاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بانواع دستگیري نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با احشام از جانب اود گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعي پرداخت درهمین (۱۱) که نظام الملک به بندوبست صوبهٔ حیدر آباد اشتغال داشت انور الدین خان بهادر از دار الخلافة آمده ملازمت نمود نظام الملک بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داري حیدرآباد مقرر کرد و تنبیه و تادیب اشقیاي نواح حیدرآباد و مفسدان مقرري ضلع میکاکل و غیره سرکارات بوجه احسن قرار واقعي نوعی نمود که از انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان پرخار بظهور آمد و مبالغ کلي که گاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر ترددات مالي و ملکي آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل بر نگارد از سررشتهٔ اختصار دور مي‌انتد - چون نظام الملک بهادر فتح جنگ همیشه مصروف فدویت بوده و غیر از صلاح وقت حرکتی بیجا از و بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز سوای آنکه سلطنت رفتهٔ خاندان تیموریه را از سرنو تازه ساخت سرمو نافرماني بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتهه موافق قرار داد سادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته ترددنمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدیافتند زیاده از چوتهه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود *

الحال بذکر احمدآباد می پردازد - اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعهٔ حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعي حاصل نشد اما انچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان مي‌نگارد که درهر زمینیکه از افعال و کردار بنده های عاصي فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانهٔ آفرینش اوست مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلای قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبهٔ احمدآباد که از جملهٔ بیست و یک صوبهٔ هندوستان طرف غربی معموره‌بود بکمال آبادي و زرخیزي که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از سیر حاصلي تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی‌نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد و الا نه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشهٔ بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوي مامون و از وفور ارزانی غله و فواکه محظوظ زندگاني می‌نمودند بعداز عهد شاه عالم هرسال اثر گراني و ويراني آن صوبه و تسلط يافتن غنيم و رو دادن ظلمهای عظيم مي‌افزود و بازيافت نمودن تخفيف دامی که قريب مي چهل لک روپيه از عهد محمد اکبر بادشاه بعد تصرف ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود باوجود رويه کم آزاری که داشت دامهای تخفيف را باز يافت و ضبط نموده مبلغ ديگر نيز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه افزود و آفت گراني و ظلم هنگام علاوهٔ آن گرديد و کار حاصل آن صوبه بجائی رسيد که درين ايام آفت کمی محصول هيچ صوبه بآن نمي‌رسد - و از ويراني وگراني و فتور غنيم که دران ضلع روز افزون است چه نويسد در ايامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان صوبه دار احمد آباد نموده بود برسر سوختن هوايي بردر خانه و کوچهٔ مشترک که ميان هنود و مسلمين واقع شده بود و موانع آمدن مسلمانان و ممنوع نگرديدن هنود در تلافي آنکه مسلمانان براي طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و برسر مسلمان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند له کشتند و بقولی ذبح نمودند و فساد فريقين چنان شعلهٔ آتش برافروخت که بسبب رعايت داؤد خان که همیشه در طرفداري کفره ميکوشيد چندين محله و رسته بازار و مال وافر سوختهگرديد بلکه کار بسوختن در قاضي کشيد و تا دو سه روز چندين لکه روپيه را اقمشه و کتاب خانهٔ صحافان بتاراج رفت و چند نفر هر گروه هر دو طرف برای استغاثه

روانهٔ حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آویز محضری که داؤد خان بر تعدي مسلمانان نموده داده بود جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلای شهر رفته بودند مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که حیدر قلي خان در آواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داري احمدآباد منصوب گردید انچه از ظلم و تعدي او در ضبط سرکار جاگیر منصبداران و جنگ و فسادی که با صفدر علي خان بادي نموده و جمعي از مردم مشهور مسلمین و هنود را بدیانت ناحق برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاري گشته - بعد ازان که صوبه داري احمد آباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت و حیدر قلي خان روانهٔ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم قلي خان که از پیش آوردهای حیدر قلي خان بودند در احمدآباد و رستم علي خان برادر سیوم شجاعت علي خان را در بندر سورت به نیابت گذاشته روانهٔ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشي که از جماعداران عمده کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل گذارش آمده شش پسر داشت که هرکدام در شجاعت و تهوری خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و سر نوشت هرسه برادر بزیر تیغ آمدن از روز ازل انها شده بود ازانها یک پسر در صوبه داري ابراهیم خان در جنگ گواي های مفسد شربت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان در جنگ مفسدان نواح جمونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجهٔ شهادت رسید و سه برادر دیگر که مانده بودند حیدرقلیخان پرداخت حال انها درتجویز اضافه‌های نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانهٔ حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای بندوبست پرگنات بر آمده بود از شنیدن خبر حامدخان خواست که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان ناصرداران غنیم و هر سه برادر همیشه فوج کشی و جنگ و فساد درمیان بود و عمال چوتهه نمیدادند و صفدر خان بانی سوختهٔ سختی حیدرقلی خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان شتافته از سرکشی و صاحب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر نشان کرده در فکر استیصال انها گردیده بود و وقت رسیدن شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق افتاد و شجاعت خان خود را یکه تاز برابر فیل حامد خان بهادر رسانده و پای قتال و جدال از هردو طرف بمیان آمد وشجاعت خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجي شده طرفین را فهمانده بانهه دهری گشته که دران صوبه شخصی در چنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانهه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بانهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت و چیغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق تو ام و ترا جاي محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندی ناموس نیز مانع برآمدن او ازشهر گردید

جنگ از سرنو نواخته پا بمعرکهٔ قتال گذاشت و ازین طرف رستم علي خان که بیشتر از مردم کارزار دیدهٔ قدیم الخدمت او کشته و زخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج پیلوجي برسر بهیز رستم علي خان تاخت آورد و بعد زد و خوردي که از هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین فساد چند روز مرهٔه فوج هردوطرف دست بغارت رسته بازار احمدآباد و دکاکین دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند. وآنچه از تاخت و تاراج غنیم و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنهٔ بروده با اطراف آن و نواح دریای مهی چه نویسد که خون از چشم خامهٔ خونبار جاري میگردد و بعد ازانکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سربلند خان بصوبه داري احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سربلندخان که بصوبه داري احمد آباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانهٔ عظیم همراه داشت بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبهٔ مذکور به بندوبست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط کفار زیاده میگردید و نرخ غله رو بگراني گذاشت و سربلند خان در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدي مقهوران چشم پوشي و اغماض بکار برد به پیکار و تنبیه آنها که نزدیک بسي هزار سوار جمع شده بودند نمي توانست پرداخت و تا دروازهٔ شهر اکثر پرگنات بتاخت و تاراج مرهٔه ها درآمد و

دست خوش تاراجیان میگردید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کاسبان موالید سه‌گانه جلا وطن گردیده رو براف گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدي برساکنان و بیوپاریان و صرافان نامي گذشت چون مبلغ کلي طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروري نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع انها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده برسر پرخاش و شوخي پیش آمدند آخر بنای تسلی و دفع فساد سپاه برین مقرر شده‌بود که جماعداران برات وجه طلب خود بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و انها رفته بیوپاري و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل می‌نمودند و پرگنهٔ بیرنگر که قصبهٔ معموره پر از تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد مینمودند درانجا آباد بودند و ان قطعهٔ زمین از معموره های هندوستان پر از اقسام مال و زر نقد و کان موالید سه‌گانه بود از تاراج غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمدشاه بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه‌داري به ڈونگر سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سربلند خان دخل نداده میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان فرار نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب بادشاه گردید و تا مدتي حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبي از طرف سیر حاصلي و وفور فواکه و ارزانی اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اقمشهٔ

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تحف و هدایا برای سلاطین هفت اقلیم آبرو بخش هندوستان بود بمرتبهٔ ویران گشته که تجار و بیشتری از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی نموده باطراف رفته پراگنده شدند مگر باز فضل الهی بفریاد مظلومان برسد و سایهٔ توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجاه بران ملک افگنده شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن صوبه گردد *

باز بذکر بندوبست آصفجاه که در صوبهٔ
فرخنده بنیاد حیدر آباد نموده می پردازد

هرجا که مفسدان دارالحرب بود مثل زمیندار بد اصل واگنکیرا که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصدیع و هرجی بر لشکر حضرت خلدمکان در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطهٔ بیان در آمده و دیگر مفسدان نواح نو جز و پرگنات کوال و سرکار ایلکندل و غیره که در اکثر پرگنات از سرکشی زمینداران و متمردی کوه نشینان عمل واقعی نبود در اندک مدت بتسخیر و تصرف بهادران اسلام درآمد و خس و خاشاک کفر و ظلم اکثر جا ز دوده گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام در راهها از فتور و فساد رهزنان و تاخت و تاراج مرهٹه و زمینداران مفسد تردد مسافرین و متردد ین متعذر بود، راه ها بامن و آمان جاری گردید و بدعت چوتهه غنیم که از جاگیر داران بانواع ظلم میگرفت و سوای آن فی صد ده روپیه بنام سردیسمکهی از زمینداران و رعایا بتحصیل می آوردند و بدین وسیله کمایش داران بد عاقبت در هر هفته و ماه تغیر و تبدیل میپذیرفتند فرمایشهای زیاد از حوصلهٔ

رعایا مینمودند تصدیع و خفت بر حال عمال جاگیرداران جبر میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتهه صوبهٔ حیدرآباد نقد از خزانهٔ خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت سردیسمکهي که از رعایا میگرفتند معاف نموده پاي کمایشداران چوتهه و گماشتهای سردیسمکهی و راهداري که ازانها نیز اذیت تمام بر مسافرین و متردددین و بیوپاریان میرسید از میان برداشته شد *

ذکر شمهٔ از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴ از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمهٔ از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطا فرمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت معه خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد تولد دوسه فرزند که از مشکوي محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن صبیهٔ محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی باحمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میر آتش که در خس خانه با زوجهٔ خود خوابیده بود از اثر شعلهٔ دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه آتش درگرفت زوجهٔ او نیم سوخته جان بدر برد و چون اکثر اعضای حیدر قلي خان تا برآمدن از میان ان شعلهٔ آتش سوخته گردید هرچند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهان را پدرود نمود *

از واقعهٔ صوبه اجمیر بعرض رسید که گونکر سنگه پسر راجه اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمدهرجان ستان پدر را بدار البوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود باوجود صغر سن و خواهرزادهٔ پسر بدهه سنگه رطندار بوندی که او نیز از هشت سال زیاده نداشت وسواس هراس آمیز از هردو داشت بکشتن هر دو امر نمود - جعفر خان عرف محمد هادي که چندگاه خطاب مرشد قلیخان نیز داشت از ابتداء نشو و نما از دستگرفتهای امانت خان خوافي گفته میشد بصفت امانت و تدین که از بهترین صفات انسانی و گل سرسبد سرخروئي و نجات درجهاني است باانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق صفای نیت و حسن عقیدت در کار آقا که نشان عاقبت بخیری از باب فطرت است حق سبحانه و تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داري ملک پروسعت زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامي زندگاني نموده ودیعت حیات سپرد - بعده که بعرض محمد شاه بادشاه رسید بر واقعهٔ او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمي و عنایات لازمه صوبه داری بنگاله مرحمت فرمودند - و صوبه داري مالوه به تغیر دیا بهادر بمحمد خان بنگش بعنایت اضافه و اسپ و فیل مقرر فرمودند - حقیقت رفتن اصفهان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین در محاصرهٔ افغانان که چندین لک آدم در ایام محصور گردید بسبب غلبهٔ افغانان و گرانی غله که بکمال قحط و وبا منجر گردید از شامت افعال خود ره نورد بادیهٔ عدم شدند سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن می پردازد — شاهزاده طهماس پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر نابدان قلعه باچند نفر معدود قابو یافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادری او بود رسانده هرچند بگرد آوری لشکر که در مقابل خدمتگاری که از سلطان حسین درایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و پرخاش جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سیر حاصل و بنادر مفتوحهٔ افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله صوبجات ایران بر سه چهار صوبه اناغنه و رومی دست نیافته بودند و جمله دو شهر حاکم نشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل مادهٔ فساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان مسموع گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلی خان حاکم انجا دست نیافت بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که باختلاف قول خواهر زادهٔ او میشد بجای محمود خان در صفاهان جلوس نمود او نیز مکرر برسر مشهد فوج کشی فرمود فائدهٔ مترتب نگردید تا انکه اشرف خود با بیست و پنجهزار سوار جرار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برقنداز و یک تیرانداز نشسته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درینضمن شاهزاده طهماس بعد سر گردانی هفت هشت سال و رسیدن

چندین صدمات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا تهتّه صوبهٔ هندوستان نیز رسیده مهربانیکه ازمحمد شاه بادشاه بدیده مراجعت نمود - درین آوان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از تومان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و صحرا نشینان مبارز پیشهٔ اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم مشهد خود را نزد شاهزاده طهماس رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از انها بچاه کارزار دیده و مبارز پیشهٔ گرجستان بودند فراهم آمدند چون در خزانهٔ مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد سوای ان از محصول پرگنات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلي فراهم می آمد و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - انچه از زبان راویان ثقهٔ ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی بیرون از احاطهٔ حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیدهٔ اهل ایران و حکم و بشارت امام علي رضا علیه السلام صرف ان خزانه امام مهدي آخر الزمان خواهند نمود سواي از فلوس سیاه و قماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه امت باقی انچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لکوک در هرسال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهار زریکه مطلوب میشد موافق حسب عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام علی رضا شده بر می آمد منصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش بدمعاش بمهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید ـ درینولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانهٔ امام یا قبضهٔ کمان زمردین نام و زرهٔ مبارک که ملجای برامد مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانهٔ ان زبدهٔ خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزهٔ طی گرفته سه شب و روز بالحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانهٔ فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلهٔ اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حملهٔ اول چهار پنجهزار افغان طعمهٔ شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنهٔ خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماس زده بود کشته گردید و لاش اورا بعد جست و جوی بسیار از زیر لاشهای چند هزار افغان بر آوردند و شاهزاده بعد طواف ان مزار متبرکه و رساندن مبلغی بخدام آنجا و بندوبست اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای مالگذار که مبلغي تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت بجا آوردند روانهٔ اصفهان گردید ـ نائب اشرف تاب مقاومت نیاورده رو بفرار گذاشت ـ بعد افغان کشي زیاده فوجها جا بجا برای اخراج افغان و فوج روم تعین نموده بعد مدت هشت و نه سال سریرآراي ملک موروثي گردید *

لغایت شروع سنه چهارده بتحریر مجملي از سوانح عهد محمد شاه بادشاه پرداخته ـ انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط بقاي حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت *

تمام شد



فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در اولین حصهٔ منتخب اللباب تصنیف خافي خان (خوافي خان) واقع شده اند بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه مکرر آمده است مدد آن صفحه مکرر ننوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد بهره‌گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا بر همگي حالات مرقومهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و نیز چونکه قلعجات بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز مي‌شوند اسماء قلع و بحار را جداگانه ننوشتم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم یکی برای مردمان و دیگری برای مواضع و غیره *

* والله المستعان فی الابتداء و الاستتباب - و الیه المرجع والمآب *

* حرف الف - مردمان *

آرام دل لولي - ۱۳۹ - ۱۵۰
آصف خان یمین الدوله پسر اعتماد الدوله پیشتر اعتقاد خان بود - ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۲۰
۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۵۸
۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶
۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۲۶ - ۳۲۷
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۵۹ - ۳۶۰
۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۶۷
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۱ - ۳۸۲
۳۸۳-۳۸۶-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۳ - ۴۳۰
۴۵۹ - ۴۵۳ - ۴۶۲ - ۴۶۳
۴۶۵ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷
۴۶۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۵
۵۰۷ - ۵۳۱ - ۵۷۰ - ۵۸۰
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۷۰۱

آسا اهیر بانیٔ قلعهٔ آسیر - ۲۱۵
آصف خان عبد المجید - ۲۳۸
آتش خان نظام الملکي - ۳۱۸
۳۲۱
ابوسعید میرزا پسر سلطان محمد
۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۱-۲۲
ابوالفدا مورخ - ۹-۱۰-۱۱-۱۳
میرزا ابا بکر پسر میرزا میران
شاه - ۱۷
ابراهیم بیگ - ۲۵-۸۲
خواجه ابوالمکارم - ۳۳
سلطان ابراهیم لودي فرمان روای
هندوستان - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳
۵۵ - ۸۹ - ۹۳
میر ابو البقا - ۶۶
ابوالقاسم قلعه‌دار - ۹۹ - ۱۲۲
ابراهیم خان سور شوهو خواهر
عدلي - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲
۱۱۳
ابو المعالي سید - ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷
ابراهیم خان اوزبک - ۱۶۶
ابراهیم حسین میرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸
۲۳۷
حکیم ابوالفتح - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۵۸
شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارک
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲
۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱
۲۵۴ - ۵۰۹
میر ابوالقاسم تمکین - ۲۵۲
خواجه ابوالحسن - ۲۵۷ - ۲۶۴

۲۷۶ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۷
۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۳۵
۳۵۴ - ۳۶۱ - ۳۶۸ - ۳۶۹
۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۸۲
۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۱۴ - ۴۱۸
۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۹ - ۴۳۰
۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۵۸۷
۶۷۶
ابراهیم خان صوبه‌دار - ۳۴۴-۳۴۵
ابو طالب پسر آصف خان
(شایسته‌خان) - ۳۷۰-۳۷۲
۳۸۱ - ۳۸۶ - (شف شین)
خواجه ابوالحسن مشهدي لشکر
خان - ۴۰۲ - (شف لام)
ابدال کافر - ۴۵۴
ابوالفتح فرستادهٔ فتح خان - ۴۶۷
میر ابو الحسن - ۵۲۲ - ۵۲۷
۵۳۱ - ۶۵۰ - ۶۸۹
قاضي ابوسعید - ۵۲۲-۵۲۷-۵۳۱
ابوالقاسم پسر سیف‌خان - ۵۷۸
ابراهیم بکاول آدم نذر محمدخان
۶۳۵
ابراهیم بیگ ملازم سبحان قلي
۷۰۴
میرزا ابراهیم ادهم خواهر زادهٔ
تقرب خان - ۷۱۵
میر ابوالفضل معموري - ۷۴۷
اپ روپ (نام فیل) - ۲۳۰
سلطان احمد میرزا - ۱۹ - ۲۲
۲۳-۲۴-۳۴
احمد تنبل - ۲۵-۲۷-۲۸-۲۹
۳۳
احمد سلطان صفوي - ۴۲
احمد شاه - ۶۳
میرزا احمد ترکمان - ۹۴
احمد خان سور حاکم پنجاب
سکندر شاه شوهر خواهرعدلي
شاه - ۱۱۱ (شف سین)
احمدجام قدس‌سره - ۱۱۵-۱۲۷
احمد سلطان شاملو - ۱۱۷
احمدخان نیشاپوري داماد ماهم
اتکه - ۱۳۵-۱۴۳
میداحمدخان بارهه - ۱۷۶-۱۷۸
۹۳۲

احمد بیگ برادرزادهٔ ابراهیم - ۳۵۵
احسن الله غضنفر خان پسر
خواجه ابو الحسن - ۳۵۴
احمد بیگ پسر حداد - ۳۵۸
احمد خان نیازي - ۵۲۱
احمد بیگ ملازم علي مردان - ۵۵۶
سید احمد سعید - ۶۰۷ - ۶۸۰
۷۰۸
میر احمدخان ولد سیادت خان -
۷۱۷-۷۵۶
میرزا احمد داماد [illegible]
۷۵۷-۷۵۶
اختیار خان [illegible] - ۷۷-۷۸
اختیار لشک گجراتي - ۱۷۸
۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳
اکهم خان - ۱۴۵ - ۱۴۳ - ۱۵۲
۱۵۳-۱۵۴-۱۶۱-۱۶۲
آدی رام - ۳۴۴
ارادت خان وزیر - ۳۶۸ - ۳۷۱
۳۸۸ - ۳۹۹ - ۴۱۰ - ۴۲۴
ارسلان آقا فرستادهٔ شاه روم - ۵۷۴
۵۷۵-۵۸۱-۶۴۲-۶۴۵
ارجن والد راجه بیتهلداس - ۶۰۲
۶۰۳
قوم از بکان - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳
۴۴ - ۱۱۶ - ۱۸۹ - ۲۳۷
۲۶۱ - ۴۰۲ - ۴۱۰ - ۴۷۲
۶۰۸ - ۶۱۲ - ۶۱۴ - ۶۱۵
۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۲۴ - ۶۲۶
۶۲۹ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۵
۶۳۶ - ۶۳۸ - ۶۴۰ - ۶۴۲
۶۴۴ - ۶۴۷ - ۶۵۱ - ۶۵۳
۶۵۷ - [illegible] - ۶۵۸
۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳
۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷
۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱
۶۷۳ - ۶۷۵ - ۶۸۴ - ۶۸۷
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۱۸
شاه اسمعیل صفوي شاه ایران
۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳
۴۴ - ۱۳۴ - ۲۰۴ - ۲۶۰
اسمعیل جلواني سردار - ۴۷
اسلام خان - ۲۶۰ - ۲۷۳ - ۴۰۷
۴۱۳ - ۴۹۱ - ۵۵۹ - ۵۶۰

۵۶۸ - ۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۶۰
۶۷۴ - ۷۰۵ - ۷۱۴ - ۷۵۹
اسد خان محمد معصوم - ۴۶۲
۷۵۲ - (شف میم)
اسحق بیگ - ۵۱۶ - ۶۱۶
۶۲۸-۶۲۹
اسمعیل نبیرهٔ عادل خان - ۵۰۱
اسمعیل امام اسمعیلیه - ۵۹۳
اسد الله برادر دیندار خان - ۶۱۷
میر اسحق پسر اعظم خان - ۴۸۶
میر اسدالله خان بخاری عرف
میر میران - ۷۴۷ - (شف میم)
اصالت خان - ۵۵۲-۵۸۳-۵۸۵
۶۰۸-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴
۶۲۴ - ۶۲۷ - ۶۲۹ - ۶۳۱
۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۵۹
اعظم همایون - ۱۰۵-۱۱۰
خان اعظم شمس الدین - ۱۵۵
۱۶۲
اعتمادخان وزیر سلطان مظفر - ۱۷۵
خان اعظم اتکه کوکلتاش خان
اصل نامش میرزا عزیز - ۱۷۸
۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲
۱۸۳ - ۱۸۸ - ۱۹۵ - ۱۹۷
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۳۳
۲۳۴ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۷۷
۲۷۹ - ۲۹۹ - ۳۳۷ - ۳۵۴
۳۸۹ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۸
۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۴۹ - ۴۵۰
۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۶
[illegible]
[illegible]
[illegible] - ۶۸۵
۷۵۹ - (شف عین)
اعتماد الدوله پدر نورجهان - ۲۴۷
۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۱
۳۲۵ - ۳۳۰
اعتماد الدوله غیاث بیگ طهرانی
۲۴۸-۲۵۰ - (شف غین)
اعتبارخان (هندوی صاحب مدار)
۲۵۸-۳۳۳-۳۳۷
اعتماد خان پسر اعتماد الدوله -
۲۷۶-۲۷۷

اعتقاد خان – ۳۳۰ – ۳۹۸ – ۷۵۹
اعتماد راو (دیگر) – ۶۲م
اعتماد خان ترکمان قزلباش خان
۷۲م
امام اعظم رح – ۵۷۷
اعتماد خان صوبه دار بهار – ۱م۶
اَغز خان پسر قرا خان – ۵ – ۶
افغانان – ۳۸ – ۵۵م – ۶م – ۵۷م – ۵۰
۵۲ – ۵م – ۵۵ – ۶۱ – ۶۳ – ۶م
۷۲ – ۷م – ۸۰ – ۸۱ – ۸۳ – ۸م
۸۵ – ۸۷ – ۸۸ – ۸۹ – ۹م – ۹۵
۹۷ – ۹۸ – ۱۰۰ – ۱۰۱ – ۱۰۳
۱۰م – ۱۰۸ – ۱۰۹ – ۱۱۳
۱۱م – ۱۱۵ – ۱۱۸ – ۱۲۱
۱۲۲ – ۱۲۳ – ۱۲م – ۱۲۹
۱۳۳ – ۱۳م – ۱۳۵ – ۱م۲
۱م۳ – ۱۵۱ – ۱۵م – ۱۶۶
۱۸۳ – ۱۹۰ – ۱۹۱ – ۱۹۲
۱۹۳ – ۲۰۳ – ۲۳۶ – ۲۵۲
۲۵م – ۲۵۸ – ۲۶۲ – ۲۶۹
۳۲۶ – ۳۷م – ۳۷۵ – ۳۷۶
۴۱۳م – ۴۱م – ۴۶۱م – ۴۱۷م
۴۲۳م – ۴۲۸م – (درین صفحه اقسام
افغانان است) – ۴۲۹م – ۴۳۱م
۴۳۲م – ۴۳۳م – ۴۳۵م – ۴۳۸م
۴۳۹م – ۴۴۰م – ۴۴۲م – ۵۶۹
۵۷۰ – ۵۸۰ – ۵۹۲ – ۶۳م
۶۷۷ – ۶۸م – ۶۸۷ – ۶۹۷
۷۲۶ – ۷۲۷
علامي افضل خان – ۲۶۱ – ۲۹۰
۲۹۲ – ۳۲۲ – ۳۲۳ – ۳۳۰
۳۳۲ – ۳۴۳ – ۳۸۰ – ۳۸۱
۴۱۰م – ۵۶۷ – ۷م۰
افتخار خان – ۳۵۸ – ۷م۱ – ۷م۶
آقا افضل – ۳۹۲
جلال الدین محمد اکبر بادشاه
عرش آشیاني – م – ۱۱۵
۱۱۶ – ۱۲۱ – ۱۲۳ – ۱۲م
۱۲۷ – ۱۲۸ – ۱۳۰ – ۱۳۱
۱۳۲ – ۱۳۳ – ۱۳م – ۱۳۶
۱۳۷ – ۱۳۹ – ۱۴۱ – ۱۴۲
۱۴۳ – ۱۴م – ۱۴۶ – ۱۴۷
۱۴۹ – ۱۵۰ – ۱۵۱ – ۱۵۳
۱۵م – ۱۵۸ – ۱۶۱ – ۱۶۲

۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۴
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸
۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲
۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۳
۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴
۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۱
۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷
۲۳۹ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۴ - ۲۵۵
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۲
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶
۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳
۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۸۴ - ۴۱۰
۴۲۱ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲
۵۸۲ - ۶۰۵ - ۷۱۴ - ۷۳۲
۷۳۸ - ۷۵۷
اکبرشاه (دیگر) از اولاد شاهجهان
۵۹۲
الفقوا مادر بوزنجرخان - ۷ - ۸
۱۳
میرزا الغ بیگ پسرمیرزاشاهرخ
۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۳۵ - ۳۸
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۳۰۷
آله وردي خان ترکمان - ۳۱۸
۵۰۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۵۲ - ۵۸۵
۵۸۹ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۶۲ - ۶۸۱
۷۱۴ - ۷۵۹
آله یار خان - ۵۵۹
التفات خان ولد میرزا رستم صفوي -
۵۹۶
التفات خان پسر اعظم خان - ۶۲۱
المانیان - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۷
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۹
۶۷۰ - ۶۷۱
میرزا امینا مورخ نامش میر محمد
امین - ۱۶۵ - ۲۴۸ - ۳۴۶
امین خان کوکا - ۲۳۷
امام قلیخان فرمان فرمای توران
برادر نذر محمد خان - ۲۶۰
۲۶۱ - ۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۱

۶۰۵ - ۶۰۴ - ۶۳۳
امان الله - ۳۹۱
امام قلي خان پسر جان سپار خان - ۴۲۶
امر سنگهه زميندار - ۴۴۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳
امام قلي بيگ پسر جمشيد بيگ - ۶۲۱
راجه امر سنگهه - ۶۸۵
امام قلي يوز باشي ملازم شاه ايران - ۷۱۰
امير خان - ۷۵۳
انجه خان ثاني - ۳
اني راى - ۴۳۱
انوپ سنگهه - ۴۳۳
اورنگ زيب عالمگير خلد مكاني
خلد آرامگاه - ۶ - ۲۵۵ - ۲۷۳
۲۸۷ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱
۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۳۵ - ۴۷۳
۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۱
۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳
۵۱۶ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶
۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳
۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۸۹
۵۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۴۱ - ۶۴۶
۶۴۹ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸
۶۵۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳
۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷
۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۸ - ۶۷۱
۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۸۰ - ۶۸۴
۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۹۰ - ۶۹۲
۶۹۵ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰
۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۰
۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۲۰ - ۷۲۶
۷۲۸ - ۷۴۰ - ۷۴۴ - ۷۴۵
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹
۷۵۸ - ۷۶۰ - ۷۵۰ - ۷۵۶
۷۵۵-۷۵۶
اوتگ خان - ۱۰
اوزن حسن ترکمان - ۱۸ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۸
اودیسنگهه پسر راجه مالديو -

۲۴۵ - ۲۴۶

اودیهنگهه پسر راناسانکا - ۲۷۸

اوگرسین کچهواهه تهانهدار - ۶۴۹

اهتمام خان داروغه - ۴۳۱

ایرج پسر فریدون - ۷

ایلنگر - ۱۳

ایجل - ۱۳

میر ایوب - ۴۴

ایرج خان - ۷۲۵

---

* مواضع وغیره *

آذربائیجان - ۱۵-۱۶-۱۷-۲۶۲

قلعهٔ آسیر برهان پور - ۷۹ - ۲۰۳

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۷۷ - ۳۸۱

آسیر - ۲۰۴ - ۴۷۱

بندر آچهي - ۴۱۰

آصف آباد - ۷۰۷

ملک آشام - ۵۴۶ - ۵۵۹

دریای اٹک - ۴۶ - ۶۴۶ - ۶۷۴

۶۸۰

قلعهٔ اٹک - ۱۸۶-۱۹۳-۳۷۱

اٹک - ۳۷۱

اٹاوه - ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲

صوبهٔ اجمیر - ۱۰۰-۱۵۹-۱۷۳

۱۷۴-۱۷۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۴۵

۲۷۷ - ۳۳۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳-۳۹۴-۵۳۹-۵۹۷-۶۷۲

اجین - ۵۳۹-۷۲۹

بلدهٔ آچه - ۵۴۸

احمدنگر - ۶۴-۷۹-۱۹۶-۲۰۴

۲۰۵-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۳-۲۶۲

۲۸۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ - ۳۸۴

۴۲۹ - ۴۹۵ - ۵۲۱ - ۵۲۹

صوبهٔ احمد آباد - ۶۷-۷۳-۷۴

۷۵-۷۶-۷۹-۸۰-۹۵-۱۵۱

۱۶۵-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۶

۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۳

۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۵

۱۹۶-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۸

۲۳۳-۲۳۶-۲۶۰-۲۷۱-۲۷۵

۲۷۸-۲۷۹-۲۸۶-۲۹۴-۲۹۵

۲۹۶ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۵۷ - ۳۸۳ - ۳۹۱
۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۲۶
۴۶۵ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۴۷
۵۴۸ - ۵۶۷ - ۵۸۲ - ۵۹۳
۶۰۷ - ۶۲۰ - ۶۴۱ - ۶۴۶
۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۹۳ - ۷۱۳
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۵۳
قلعهٔ احمد نگر - ۲۰۵ - ۲۰۸
۲۱۵-۲۹۱-۳۰۵-۳۲۰-۴۹۵
قلعهٔ احمد اباد - ۳۲۲
اخهي - ۲۸-۲۹
اُدیپور - ۱۷۱-۱۷۲-۲۷۸-۲۷۹
تعلقهٔ اداس - ۴۳۷
اردبیل - ۱۸-۶۹۷
ارغون - ۳۶
اسلام آباد نزدیك الهباد - ۴۵۴
اسلام آباد - ۵۶۸
استر آباد - ۶۵۵
استنبول - ۷۳۰
اصفهان (صفاهان) - ۳۰۰-۵۵۴
۵۵۵-۵۵۶-۵۶۹-۵۷۵-۶۲۱
۶۴۰-۶۴۵-۶۸۴-۷۲۳
قلعهٔ افراس - ۴۳
دار الخلافت اکبر آباد (آگره)
۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۳-۶۴-۶۶
۶۷-۷۲-۷۳ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳
۸۴-۸۵-۹۵-۹۸-۹۹-۱۰۰
۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۰
۱۱۱-۱۱۲-۱۲۴-۱۲۸-۱۲۹
۱۳۰-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۵-۱۵۱
۱۵۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۴
۱۷۸-۱۸۳-۱۹۷-۲۱۳-۲۱۶
۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۴-۲۲۸
۲۴۴-۲۴۶-۲۵۲-۲۵۸-۲۵۹
۲۶۴ - ۲۸۶ - ۲۹۶ - ۲۹۷
درین صفحه ذکر ستارهٔ دنبالهدار
امت - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۳
۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۸
۳۹۱ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۰۴
۴۰۶ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۱۵
۴۴۲ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۷۳
۵۰۳ - ۵۳۹ - ۵۶۱ - ۵۶۶
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۴۶
۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۷۹

۶۸۰ - ۶۸۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱
۷۰۷ - ۷۰۹ - ۷۱۴ - ۷۲۸
۷۲۹ - ۷۳۴ - ۷۵۴ - ۷۵۵
قلعهٔ اکبر اباد (آگره) ۵۳ - ۱۰۴
۱۹۵ - ۲۱۸ - ۲۳۶ - ۲۴۸
۲۵۰ - ۳۳۴ - ۳۳۷ - ۵۱۶
۲۸۷ - ۵۴۰
اکبر پور ۳۳۹ - ۱۴۱ - ۳۷۷ - ۵۳۸
الور - ۸۴
صوبهٔ الله آباد - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۶
۲۲۸ - ۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹
۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۹۸ - ۴۵۴
۶۱۰ - ۶۷۲
قلعهٔ الله آباد - ۲۳۶
الله باس - ۳۴۷
حصار امرکوٹ - ۱۲۷
بلدهٔ انزار - ۱۵
ولایت اندجان - ۱۹ - ۲۲ - ۲۴
۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۶۳۶
۶۷۰
قلعهٔ اندجان - ۲۱ - ۲۷ - ۲۸
پرگنهٔ انگواله - ۵۲۴
قلعهٔ انکي - ۵۳۰
اندراب - ۶۱۵
اند جو - ۶۳۸ - ۶۳۹
اورچند - ۱۹
اور کند - ۲۹ - ۶۳۳
اوزبیسه - ۱۹۷ - ۲۲۲ - ۴۶۱ - ۵۸۳
۵۸۸ - ۵۹۱ - ۶۷۲
صوبهٔ اوده - ۳۴۷ - ۳۹۸ - ۶۷۲
قلعهٔ اوده گیر - ۴۶۳ - ۵۲۱
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹
۵۴۰ - ۵۴۱ - ۷۵۰
قلعهٔ اوندچه - ۵۰۹
قلعهٔ اوسه - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۷
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰
ایران - ۳ - ۴ - ۷ - ۴۰ - ۴۴ - ۴۵
۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۰ - ۷۹ - ۱۰۶
۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸
۱۱۹ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴
۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۶۱ - ۱۷۲ - ۱۸۰
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۳۷ - ۲۳۹
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۶ - ۲۶۰ - ۲۶۲
۲۶۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰

۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۲۳ - ۳۲۵
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳
۴۰۳ - ۴۱۰ - ۴۱۶ - ۴۵۴
۴۷۱ - ۴۷۳ - ۵۱۶ - ۵۱۹
۵۲۳ - ۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۵۵
۵۵۷-۵۵۶-۵۶۰-۵۶۶-۵۶۷
۵۶۹-۵۷۱-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶
۵۹۰-۵۹۳-۵۹۸-۶۲۰-۶۲۱
۶۲۲-۶۲۸-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲
۶۴۵-۶۵۱-۶۵۲-۶۸۱-۶۸۴
۶۸۵-۶۸۷-۶۸۹-۶۹۶-۶۹۷
۶۹۸-۶۹۹-۷۰۱-۷۰۳-۷۱۰
۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۲۰-۷۲۳
۷۲۷
ایلاق - ۲۶
ایرج پور - ۱۸۸
قلعهٔ ایرج - ۴۰۹
قلعهٔ ایروان - ۵۶۱
ایلاق سنگ سفید - ۵۷۹

* حرف باء - مردمان *

ظهیرالدین محمد بابر شاه فردوس مکانی - ۲-۱۶-۲۰-۲۱-۲۲
۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴
۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲
۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۷
۵۸ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۶
۶۸ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۹
۹۱ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۶ - ۱۳۱
۱۳۷ - ۱۴۲ - ۱۵۰ - ۱۶۶ - ۱۶۹
۱۷۵ - ۲۷۸ - ۳۱۵ - ۳۵۳
۳۷۴
بایسنغر بن قایدو خان - ۸-۱۳
بابای کابلی - ۱۹
بابا بیگ - ۷۹
باز بهادر حاکم مالوه ۱۵۲-۱۶۰
۱۶۱
حضرت خواجه باقی بالله - ۲۴۰
راجه باسو - ۲۵۲ - ۲۹۷-۳۰۶
بابا حسن ابدال - ۳۰۰
بابا شیخ ابن یمین - ۳۰۶
باقوخان - ۳۹۸

باقرکشمیري - ۴۰۸
باقیخان-۵۶۸-۵۷۸-۵۹۷-۶۸۰
سید باقر ملازم دارا شکوه - ۷۰۵
بدن افغان - ۶۳
بجلي [نام توپ] - ۴۵۷
بحري بیگ ایلچی ایران -۴۱۰
۴۱۹م - ۴۲۲
بخت النسا بیگم عمهٔ جهانگیرشاه
(محمد سلیم) - ۲۲۶
بداغ خان قاچار - ۱۱۹
بداغ بیگ ترکمان - ۲۵۸
میرزا بدیع الزمان پسر میرزا
شاهرخ - ۳۳۶
بدیع الزمان خویش خواجه
ابو الحسن - ۳۷۶
راجه بدن منگهه - ۶۸۰
برکل - ۱۳
شیخ برهان الدین - ۲۴-۲۱۴
خواجه برلاس - ۷۶
برهان نظام شاه احمدنگر - ۷۹
برج علي نوکر خانزمان - ۱۳۹
برهان الملک - ۱۸۸
میرزا برخوردار [خان عالم] خلف
میرزا عبد الرحیم- ۲۶۰-۲۶۲
خواجه برخوردار نقشبندي داماد
مهابت خان - ۳۶۰
میر برکه میرتزک -۴۱۹-۴۲۲
شیخ برهان الدین قطب عالم
نبیرهٔ مخدوم جهانیان -۵۴۸
راجه بکرماجیت راجهٔ گوالیار
۵۲-۵۳ - ۲۹۰-۲۹۲-۲۹۷
۳۰۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷
۳۳۹
رانا بکرماجیت حاکم چتور بعد
رانا سانگا -۷۳-۷۴
بکرماجیت پسر ججهار بندیله
۴۳۸ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸
۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۲۲ - ۵۵۰
بکتاش خان آدم شاه ایران -۵۷۵
۵۷۶-۵۷۷
بلوچان - ۶۴ - ۱۷۸
بلندخان خواص - ۳۸۰
سیدي بلال شمشیر خان-۴۶۲

بنارسي نائب افضل خان-۲۶۱
۳۸۹-۳۹۱
بندیله - ۴۳۸ - ۵۰۴
بوزنجرخان از اجداد چنگیزخان
بن النقوا -۷-۸-۱۳
بونا خان بن بوزنجرخان -۸-۱۳
بهارخان - ۴۷ - ۱۱۰
سلطان بهلول لودي - ۶۴ - ۸۷
۱۱۳
سلطان بهادرگجراتي - ۷۲-۷۳-۷۴
۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۲
شیخ بهلول - ۸۲
بهادر خان لوهاني مخاطب به
سلطان محمد -۸۹
بهرام میرزا برادرشاه طهماسپ -
۱۱۸
بهادر خان برادر خانزمان -۱۵۴
۱۶۵-۱۷۰
راجه بهاري مل - ۱۵۹-۲۳۸
راجه بهگوان داس - ۱۷۷-۱۸۶
۱۸۹-۲۳۸-۲۴۵
بهادر خان نبیرهٔ برهان نظام شاه -
۲۰۸
بهادردل پسر راجي علي (سلطان
بهادر) -۲۱۳-۲۱۵
بهادرشاه خلدمنزل-۲۵۵-۵۹۴
بهرجي زمیندار بکلانه - ۲۹۳
۵۴۶-۵۶۱-۵۶۳-۵۶۴
راجه بهیم-۳۱۷-۳۳۵-۳۴۶-۳۵۲
بهار بانو بیگم صبیهٔ جهانگیرشاه -
۳۵۸
بهارت سنگهه بندیله - ۴۰۷
بهادرخان روهله - ۴۰۷ - ۴۰۹
۶۹۵
بهادر خان - ۴۵۸-۴۶۵-۵۱۴
۵۲۰-۵۲۱-۵۲۹-۵۷۸-۵۸۵
۵۸۷-۵۸۹-۶۰۹-۶۱۳-۶۲۴
۶۳۱-۶۳۴-۶۳۸-۶۴۹-۶۵۶
۶۶۱-۶۶۲-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷
۶۷۸-۶۸۲-۶۸۳-۷۳۶-۷۵۵
۷۵۹
بهارسنگهه بندیله - ۴۰۹ - ۴۳۳
۵۹۱ - ۶۰۶
بهلول - ۴۱۲-۴۱۹

بهروز خان نظام الملکي- ۴۲۵
بهادر خان پسر دریا خان -۴۳۱
۴۳۲ - ۴۳۳
بهلول خان - ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۷۹
۴۸۰
راجه بهاري - ۴۹۰
بهیم نراین زمیندار- ۵۰۷ -۵۶۰
بهادر بیگ - ۵۱۵
بهادر افغان- ۵۲۲ - ۵۲۳
بهلول بیجاپوري - ۵۲۲ - ۵۲۵
بهوجراج حارس اوسه - ۵۳۹
بهیلان - ۵۶۴ - ۵۶۵
بهاوسنگهه پسر راجه جگت سنگهه-
۶۱۵ - ۶۹۲ - ۶۹۳
بهرام خان پسر نذر محمد خان -
۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۴۱
۶۴۵ - ۷۵۹
مولانا بیناني (ثنائي شاعر)-۴۴
بیرم خان خانخانان خان بابا -
۷۸ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۰
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۸۷ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۴۵ - ۳۸۶
بي بي بائي زن حليم شاه -۱۰۷
راجه بیربل (بیربر) -۱۹۱-۱۹۲
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۸
بیگم سلطان دختر ابراهیم عادل
شاه - ۲۱۵
بیسنگهه راو -۳۱۸
بیرم بیگ بخشي- ۳۳۹ -۳۴۱
۳۴۲ - ۳۴۷
راجه بیتهلداس- ۴۱۶ - ۴۱۷
۴۹۱ - ۶۰۲ - ۶۲۳ - ۶۸۲
۷۰۸ - ۷۵۹
بیرم زمیندار (دولتمند خان)
پسر بهرجي - ۵۶۴
بیگ اوغلي خان سردار نامي
توران - ۶۶۱ - ۶۶۵ - ۶۷۰

* مواضع وغیرہ *

باباقشه — ۵۸

بارهه — ۲۳۹ — ۳۳۵ — ۳۹۰
۶۱۹ — ۶۸۴

بالا پور — ۲۸۲ — ۳۰۵

بالاگهات — ۲۹۲ — ۴۱۱ — ۴۴۹
۴۵۲ — ۴۵۳ — ۴۶۰ — ۴۹۲
۵۰۲ — ۵۰۷ — ۵۲۰ — ۷۳۱

بان گنگا — ۳۲۰

قلعهٔ بامیان — ۴۱۰

پرگنهٔ باهل — ۴۴۹

باغ حسن ابدال — ۵۶۹

باغ آهو خانهٔ کابل — ۵۶۹

باغ گنجعلي — ۶۹۲

آب بجواره — ۱۲۳

بخارا — ۲ — ۱۸ — ۳۰ — ۴۳ — ۴۵
۵۴۷ — ۵۹۰ — ۶۳۳ — ۶۳۶
۶۴۵ — ۶۷۰

بدخشان — ۱۸ — ۲۲ — ۳۴ — ۳۹
۴۱ — ۴۹ — ۶۴ — ۱۲۱ — ۱۳۱
۱۶۴ — ۱۶۸ — ۱۶۹ — ۱۸۹
۴۰۳ — ۵۴۹ — ۶۰۸ — ۶۰۹
۶۱۱ — ۶۱۳ — ۶۱۴ — ۶۱۹
۶۲۰ — ۶۲۳ — ۶۲۴ — ۶۲۸
۶۳۲ — ۶۳۷ — ۶۳۸ — ۶۴۰
۶۴۲ — ۶۴۴ — ۶۴۶ — ۶۵۰
۶۷۵ — ۶۷۳

صوبهٔ برهان پور — ۶۷ — ۷۵ — ۷۹
۱۶۰ — ۱۶۴ — ۱۸۴ — ۱۸۸
۱۹۶ — ۲۰۳ — ۲۰۴ — ۲۱۳
۲۱۴ — ۲۲۰ — ۲۵۶ — ۲۶۲
۲۷۴ — ۲۷۶ — ۲۸۷ — ۲۹۲
۳۰۵ — ۳۱۵ — ۳۱۶ — ۳۱۷
۳۱۸ — ۳۲۷ — ۳۲۸ — ۳۳۹
۳۴۰ — ۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۴
۳۴۷ — ۳۴۸ — ۳۵۰ — ۳۵۴
۳۵۶ — ۳۷۲ — ۳۸۳ — ۳۹۱
۳۹۲ — ۳۹۸ — ۴۰۴ — ۴۱۲
۴۲۴ — ۴۴۳ — ۴۴۸ — ۴۶۷
۴۸۳ — ۴۹۰ — ۴۹۵ — ۵۰۰
۵۰۲ — ۵۰۷ — ۵۲۰ — ۵۳۸
۵۶۲ — ۶۷۴ — ۷۰۳ — ۷۲۹ — ۷۳۰

صوبهٔ برار – ١٦٠ – ١٨٨ – ١٩٥
١٩٦ – ٢٠٤ – ٢٠٨ – ٢٧٦
٢٨٢ – ٢٩٢ – ٢٩٣ – ٢٩٨
٣٢١ – ٣٤٢ – ٣٥٦ – ٣٨٣
٤١٢ – ٤١٨ – ٤٨٣ – ٤٩٢
٥٠٢ – ٥٠٧ – ٦٧٢ – ٧٠٦
٧٣٥ – ٧٤٩
برودهٔ – ١٨٧ – ٣٣٨
قلعهٔ بست – ٥٥٨ – ٥٥٩ – ٦٨٩
٧١٠ – ٧١٣ – ٧١٨ – ٧١٩
٧٢٧
قلعهٔ بساول – ٥٦٤
بصطام تعلقهٔ عراق – ٦٥٢ – ٦٥٥
بصره – ٥٢٧
بغداد – ٥٧٤ – ٥٧٥ – ٥٧٦
قلعهٔ بغداد – ٥٧٦
حصار بقلان – ٤٢
ولایت بکلانه – ١٧٨ – ٢٧٦ – ٢٩٣
٤٢٤ – ٤٢٦ – ٤٩٠ – ٥٤٦
٥٦١ – ٥٦٢ – ٥٦٤ – ٦٠١
٦٧٣ – ٦٨٣
بلخ – ٢ – ٦ – ١٣ – ١٢٢ – ٤٠٣
٤١٠ – ٥٩٠ – ٦٠٨ – ٦١١
٦١٩ – ٦٢٠ – ٦٢٢ – ٦٢٨
٦٢٩ – ٦٣١ – ٦٣٢ – ٦٣٤
٦٣٧ – ٦٣٨ – ٦٤٢ – ٦٤٤
٦٤٥ – ٦٤٦ – ٦٤٧ – ٦٤٩
٦٥٠ – ٦٥٦ – ٦٥٧ – ٦٦٠
٦٦١ – ٦٦٦ – ٦٦٩ – ٦٧٠
٦٧١ – ٦٧٣ – ٦٧٥ – ٦٨٢
٧٠٣ – ٧٠٤ – ٧٥٧
بلغار – ١٢
قلعهٔ بلخ – ٦٣٠ – ٦٣٢ – ٦٦١
صوبهٔ بنگاله – ٦٨ – ٧١ – ٨١
٨٢ – ٨٣ – ٨٤ – ٩٢ – ٩٣
٩٤ – ٩٥ – ٩٨ – ١٠٢ – ١١٠
١٣٥ – ١٤٥ – ١٨٤ – ١٨٥
١٨٦ – ١٩٦ – ١٩٧ – ٢١٧
٢٢٢ – ٢٣٤ – ٢٤٨ – ٢٥٦
٢٥٧ – ٢٦٠ – ٢٦٦ – ٢٦٨
٢٧٣ – ٣١٢ – ٣٣٧ – ٣٤٢
٣٤٣ – ٣٤٦ – ٣٥٠ – ٣٥١
٣٥٣ – ٣٥٤ – ٣٥٦ – ٣٥٨
٣٨٢ – ٣٨٧ – ٣٨٨ – ٣٩٨

۴۶۸ - ۴۷۰ - ۵۰۸ - ۵۵۹
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۷۲
۵۸۸ - ۶۲۰ - ۶۴۱ - ۶۶۰
۶۷۲ - ۶۸۰ - ۷۱۰ - ۷۱۳
۷۳۰ - ۷۴۱
بندیل کھنڈ - ۴۱۸
بنارس - ۵۹۷ - ۶۸۳
بنگش رود - ۶۸۷
بہرام (سہرام) - ۱۹
صوبۂ بہار - ۶۴ - ۷۱ - ۷۲ - ۸۹
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۶۶
۱۶۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۴۸
۲۵۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۹۸
۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۴۵ - ۵۸۴
۶۴۱ - ۶۷۲
سرکار بہروئچ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۱۸۷
بہکر - ۱۲۱ - ۱۷۸ - ۱۸۹ - ۱۹۶
قلعۂ بہکر - ۱۸۴
بھنبر - ۳۵۶ - ۳۸۹ - ۳۹۱
۵۰۱ - ۵۸۰
آب بہت - ۳۶۱ - ۵۶۹
۶۸۷ - ۶۸۸
بھاندون - ۴۴۰
قلعۂ بھالکی - ۴۶۳
آب بھنورا - ۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۳۰
بھالکی - ۵۲۵
بیانہ - ۵۷ - ۸۰ - ۱۰۴ - ۱۱۰
۱۱۲
قلعۂ بیانہ - ۷۳ - ۷۴ - ۱۴۲
بیشہ - ۹۵
سرکار بیجاگڈھ - ۱۵۳ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۴۳۷ - ۵۰۲
بیکانیر - ۱۷۵
بیدر - ۱۹۶ - ۴۵۸ - ۵۲۵ - ۷۴۹
صوبۂ بیجاپور - ۲۰۴ - ۲۰۵
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۸۷
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۴۴
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۸۵
۴۰۴ - ۴۳۵ - ۴۵۸ - ۴۵۹
۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۶
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹
۴۸۰ - ۴۸۳ - ۴۸۹ - ۴۹۵
۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲

۵۲۳ – ۵۲۴ – ۵۲۵ – ۵۲۶
۵۲۷ – ۵۲۸ – ۵۲۹ – ۵۳۰
۵۳۷ – ۷۵۵ – ۷۵۶ – ۷۵۶
پرگنهٔ بیر – ۴۳۰ – ۴۹۶ – ۵۰۰
۵۲۹
قلعهٔ بیجاپور – ۴۶۴ – ۷۵۷
بیضاپور – ۴۸۷
پرگنهٔ بیاول – ۵۶۴

* حرف پے - مردمان *

راني پاربتي زن ججهار – ۵۱۴
۵۱۹
خواجه پارسا – ۶۶۱
پتنگ راو دکهني – ۳۱۹ – ۴۲۸
سلطان پرويز پسر جهانگير – ۲۴۶
۲۴۹ – ۲۵۳ – ۲۶۰ – ۲۷۶
۲۸۸ – ۲۹۸ – ۲۹۹ – ۳۲۳
۳۲۴ – ۳۳۲ – ۳۳۳ – ۳۳۵
۳۳۶ – ۳۳۷ – ۳۳۹ – ۳۴۰
۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۴ – ۳۴۶
۳۴۷ – ۳۵۰ – ۳۵۱ – ۳۵۲
۳۵۳ – ۳۵۴ – ۳۵۷ – ۳۵۸
۳۷۶ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۴۷۱
قوم پرتکال – ۳۰۹
راجه پرتهي راج راٹهور – ۴۱۶
۴۱۷ – ۴۱۹ – ۶۰۱
پرورش خان بارهه – ۴۶۱
پرتهي راج از اولاد ججهار – ۵۴۴
۵۶۸ – ۵۷۸
پرتاب سنگهه – ۵۴۴ – ۵۴۵
پرتهي راج زميندار – ۵۸۷
پورنمل راجپوت – ۹۹ – ۱۰۱
پير محمد خان (ملا پير محمد
شرواني فاضل دکني) – ۱۳۷
۱۳۹ – ۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۴۶
۱۴۷ – ۱۵۲ – ۱۵۴ – ۱۶۰
۱۶۱ – ۱۷۶ – ۲۳۸

* مواضع وغيره *

پاني پت – ۵۰ – ۱۳۳ – ۱۳۴
۱۸۵
پايان گهات – ۴۵۱ – ۵۰۲

قصبهٔ پٹن - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۶ - ۱۷۸
پٹنه - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۲۶۱ - ۲۷۸
۳۴۶ - ۳۴۷ - ۵۶۸
قلعهٔ پرنالہ - ۲۱۲
قصبهٔ پریندہ - ۴۵۲ - ۴۹۵
قلعهٔ پریندہ - ۴۵۲ - ۴۹۵ - ۴۹۶
۵۳۲ - ۵۳۷
پنجاب - ۴۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۸
۶۷ - ۷۱ - ۸۲ - ۹۸ - ۱۰۵
۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۲
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹
۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۶
۱۴۷ - ۱۶۳ - ۱۶۷ - ۱۶۸
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۸ - ۱۸۵
۱۹۰ - ۱۹۶ - ۲۱۳ - ۲۵۰
۲۸۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۸
۳۳۰ - ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۷۱
۳۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۵ - ۵۵۷
۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۷۳
پنجشیر - ۶۱۳ - ۶۱۴
آب پورنا - ۳۱۶ - ۳۱۸
پونه - ۴۳۵
پرگنهٔ پونار - ۵۶۴
قصبهٔ پھول مری - ۴۷۶
پیشاور - ۷۱ - ۱۹۰ - ۴۲۸ - ۵۶۹
۶۲۱ - ۶۵۱ - ۶۴۶ - ۶۵۸
۷۳۶
بندر پیگو - ۴۱۰
پیر پنجال - ۴۹۳ - ۶۱۷

---

* حرف تاء - مردمان *

تاتار پسر انجه خان - ۳
تاتار خان قلعه‌دار - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷
۷۴ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۲۳
تاج خان - ۹۳ - ۹۴
تاج خان حاکم سنبهل - ۱۰۶
تاج خان کرانی - ۱۱۰
تاجیکان - ۶۸۶
ترک بن یافث بن حضرت نوح
علیه السلام - ۳
تراغای - ۱۳
تردی بیگ قلعه‌دار جانپانیر - ۸۰
قوم ترکمان - ۹۳

تردي بيگ خان – ۱۲۴ – ۱۳۰
۱۳۱ – ۱۳۲
تربيت خان – ۴۷۲ – ۵۶۷ – ۵۸۲
۵۸۷
ترکان – ۶۸۶
تقرب خان دکني – ۴۵۷ – ۴۶۰
۴۶۳ – ۶۴۹
ملاتقي حيدرآبادي – ۵۲۲
حکيم داؤد تقرب خان – ۶۷۹
۷۱۵ (شف دال)
تور پسر فريدون – ۷
تومنه خان پسر بايسنقر خان
۸ – ۱۳
تولي خان پسر چنگيز خان – ۱۱
تونون (التون) خواجه – ۲۵
راجه تودرمل پيشکار – ۱۵۵
۱۵۶ – ۱۵۸ – ۱۹۴ – ۱۹۵
۷۱۴ – ۷۳۲ – ۷۳۸
راى تودرمل افضل خاني – ۵۸۰
۵۹۶ – ۶۱۷ – ۶۷۴
امير تيمور صاحب قران – ۲ – ۴
۶ – ۷ – ۸ – ۱۰ – ۱۲ – ۱۳
۱۴ – ۱۵ – ۱۶ – ۱۷ – ۲۱
۲۳ – ۳۲ – ۴۱ – ۴۳ – ۴۶
۵۴ – ۷۰ – ۹۶ – ۱۱۶ – ۱۱۸
۱۲۶ – ۱۲۷ – ۱۵۰ – ۱۵۱
۱۶۷ – ۱۶۹ – ۱۷۱ – ۲۴۴
۲۹۳ – ۳۷۴ – ۳۹۵ – ۴۰۶
۵۴۶ – ۵۵۲ – ۵۷۷ – ۵۹۵
۶۶۹
تميور تاش از اجداد امير تيمور
صاحب قران – ۷
تيمور سلطان (ديگر) – ۴۳
تيرانداز خان – ۵۸۹
قاضي تيمور رئيس غور – ۶۵۱
تيمور بيگ – ۷۲۶

---

* مواضع وغيره *

تاجيک – ۴ – ۴۳۶
تاشکند – ۱۹ – ۳۳ – ۳۴ – ۶۳۳
قلعهٔ تارا گذهه – ۵۸۳ – ۵۸۷
تبريز – ۱۷ – ۱۱۹
دريای تبتي – ۲۱۴ – ۳۱۷

۴۴۳ - ۵۰۲

ولایت تبت - ۵۴۶

ترکستان (مغولستان) (منغلستان)

۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۰

۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳۶

(شغف صلیم)

ترمذ - ۱۲۹

ترمك - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۴۲۶

۴۸۶

قلعهٔ ترمک - ۵۳۴

صوبهٔ تلنگانه - ۳۴۳ - ۴۲۵

۴۲۹ - ۴۸۹ - ۶۷۲

قلعهٔ تنکبي - ۵۳۰

توران - ۳ - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۳۰

۴۴ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۹

۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۶۶ - ۱۸۰

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۳۹ - ۲۶۰

۲۶۴ - ۲۹۵ - ۳۲۸ - ۳۷۴

۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵

۵۳۱ - ۵۳۹ - ۵۹۰ - ۶۲۲

۶۳۳ - ۶۶۱ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۵۷

تونڈا پور - ۵۳۸

تهاره - ۴۷

قصبهٔ تیوه - ۵۴۸

تیمور آباد - ۶۶۱

* حرف ٹے - موضع *

صوبهٔ ٹھٹھه - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۲۷۶

۳۷۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۹۳

۵۷۵ - ۶۷۳ - ۷۰۰

* حرف ثاء - مردمان *

ثریا بانو بیگم - ۳۹۶

* حرف جیم - مردمان *

جان علي بیگ - ۲۵

جانان بیگم دختر عبد الرحیم

خانخانان - ۲۱۳

جانسپار خان - ۲۹۲ - ۴۲۶ - ۵۵۲

راجهٔ جام - ۲۹۵

جادوراو - ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۴۵

۴۲۷ - ۴۳۵

جان نثار خان - ۳۹۱ - ۳۹۲

۴۱۲ - ۴۲۹ - ۶۲۰ - ۶۴۰
۶۴۱ - ۶۷۸
جانجهان پسر خانجهان - ۴۴۲
جاني‌خان قورچي باشي ايران -
۶۴۵
جباربيگ خراساني - ۷۴۱-۷۴۵
ججهار سنگهه بنديله - ۴۰۶
۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۳۸
۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲
۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۷
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۶۸
راجه جسونت سنگهه - ۱۵۹
۵۶۱ - ۶۰۱ - ۷۵۹
جسونت راى - ۵۸۸-۵۸۹
جعفر كذاب - ۱۹۶
سيد جعفر - ۳۴۳
سيد جعفر بخشي - ۳۵۷
جعفر خان ميربخشي پسر
صادق خان - ۴۹۱ - ۵۶۸-۵۸۲
۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۸ - ۶۹۳
۷۰۰ - ۷۵۴ - ۷۵۹
ميرجعفر استرابادي - ۷۵۰
راجه جگت سنگهه پسر راجه
مانسنگهه - ۲۱۷-۲۵۹-۳۲۴
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۸۳
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷
۶۱۸ - ۷۲۸ - ۷۵۹
جگديو برادرگرجاى زن جادورای
۴۲۷ - ۴۲۸
جگناتهه راٹهور - ۴۷۹
جگراج - ۴۹۹
جلال خان سايم‌شاه پسرشيرخان
۸۱-۹۰-۹۲-۹۳- (شف‌س)
جلال‌خان جلوانى - ۱۰۱
سيد جلال - ۲۵۱
جلال برادر بهادر خان - ۴۴۳
سيد جلال مخدوم‌جهانيان خلف
سيد محمد رضوي - ۵۴۷
۵۴۸ - ۵۹۲
سيد جلال بخاري صدر الصدور
خلف شاه‌عالم - ۵۹۵ - ۵۹۹
۶۶۰

جمال خان امیر – ۸۷ – ۸۸
جمال الدین حسین – ۲۱۵
جمشید خان حبشی – ۳۱۹–۳۸۴
جمال محمد خواص – ۳۷۶
جمشید بیگ – ۶۲۱
میرجمله عرف میر محمد امین
۲۹۵–۲۹۶–۳۸۲–۴۱۰–۵۴۶
میر جمله معظم خان وزیر – ۷۴۰
۷۴۱ – ۷۴۲ – ۷۴۳ – ۷۴۴
۷۴۵ – ۷۴۶ – ۷۴۸ – ۷۴۹
۷۵۰ – ۷۵۱ – ۷۵۲ – ۷۵۳
۷۵۴ – ۷۵۵ – ۷۵۹
سلطان جنید برلاس – ۷۲ – ۸۰
۹۱ – ۹۲
جوینه بنت یلدوز خان – ۷
جوجی خان پسر چنگیز خان
۱۱ – ۱۲
جوجی اوزبک – ۳۰
جوهر حبشی داماد عنبر حبشی
۳۲۰
جواهر خان ناظر – ۳۶۲ – ۳۶۴
۳۶۹
جوجک بیگ اوزبک – ۶۲۹
میرزا جهانگیر پسر امیر تیمور
۱۴ – ۱۶
میرزا جهانگیر پسر عمر شیخ میرزا
برادر فردوس مکانی محمد
بابر شاه – ۲۰ – ۲۵ – ۲۶ – ۲۷
۲۸ – ۲۹ – ۳۰ – ۳۳ – ۳۶
ابو المظفر نور الدین محمد
جهانگیر پادشاه جنت مکانی
اصل نامش محمد سلیم – ۶۸
۱۷۴ – ۱۸۹ – ۱۹۷ – ۲۰۳
۲۱۳ – ۲۱۶ – ۲۱۷ – ۲۱۸
۲۱۹ – ۲۲۲ – ۲۲۳ – ۲۲۴
۲۲۷ – ۲۲۸ – ۲۲۹ – ۲۳۰
۲۳۱ – ۲۳۲ – ۲۳۳ – ۲۳۴
۲۳۸ – ۲۳۹ – ۲۴۰ – ۲۴۴
۲۴۶ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۴۹
۲۵۱ – ۲۵۶ – ۲۵۸ – ۲۶۲
۲۶۵ – ۲۶۶ – ۲۶۷ – ۲۶۸
۲۷۰ – ۲۷۱ – ۲۷۲ – ۲۷۳
۲۷۶ – ۲۷۷ – ۲۸۸ – ۲۹۰
۲۹۱ – ۲۹۳ – ۲۹۵ – ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۲
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳
۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۲
۳۵۳ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱
۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۶
۳۶۷ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳
۳۷۴ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۴ - ۳۸۸
۳۹۰ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۴۰۵
۴۰۶ - ۴۱۱ - ۴۲۰ - ۴۲۱
۴۲۲ - ۴۷۲ - ۵۰۹ - ۵۴۶
۵۴۷ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴
۵۹۷ - ۶۱۸ - ۶۲۶ - ۶۲۷
۷۰۷

جهانگیر بیگ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴
جهانگیر قلي خان - ۲۳۷ - ۳۹۸ ۴۶۲
جهان آرا بیگم بیگم صاحب صبیهٔ شاهجهان - ۲۷۸ - ۳۹۶ - ۴۰۰

۴۶۰ - ۵۰۸ - ۵۴۱ - ۵۹۸
۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹
۶۴۱ - ۶۸۱ - ۷۰۵ - ۷۰۶
۷۳۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲

جیپال برادر رانا سانکا - ۱۷۱
راجه جیسنگهه - ۱۸۳ - ۴۱۸
۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۷۵ - ۴۹۱
۴۹۵ - ۴۹۹ - ۵۲۵ - ۵۸۵
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۴ - ۶۶۰
۷۰۱ - ۷۵۹

شیخ جیون قطب الدین خان کوکهٔ جهانگیر شاه - ۲۱۹ (شف ق)
ملا جیون مجتهد امامیه - ۵۹۳

---

* مواضع وغیره *

قصبهٔ جالندر - ۱۳۷ - ۳۰۸
(ازین صفحه شروع چند اعجوبه است) جام - ۱۸۷ - ۵۸۲
جالنده - ۴۳۰
پرگنهٔ جدوار - ۵۵۲

جلال آباد – ۶۹۴ – ۶۹۹
آب جمنا – ۱۴۳
جنیر – ۳۸۳
قلعهٔ جنیر – ۵۲۱ – ۵۳۹
سرکار جونپور – ۷۲ – ۸۷ – ۹۰
۹۳ – ۱۶۷ – ۲۱۹ – ۵۸۸
۶۳۲ – ۶۸۵
جودهه پور – ۲۳۶
قلعهٔ جودهه پور – ۱۵۹
جونه گڈهه – ۱۸۷ – ۱۹۵ – ۳۶۳
قلعهٔ جور اگڈهه – ۵۱۲
باغ جهان آرا – ۲۵۷
جهانگیر آباد – ۳۰۶ – ۶۲۱
قلعهٔ جهراله – ۵۲۳
دریاي جیلم – ۹۸
بندر جیول – ۵۱۷ – ۵۳۷
آب جیحون (آمون) – ۱۱۲۳
۶۳۹ – ۶۴۳ – ۶۴۸ – ۶۶۱
۶۷۱

---

* حرف چے - مردمان *

چاند بي بي دختر نظام الملک
۲۰۵ – ۲۰۶ – ۲۰۷ – ۲۰۸
۲۱۳ – ۲۱۵
خاندان چغتوریه – ۶۲
چغتا خان – ۳ – ۶ – ۱۱ – ۱۲
۱۲ – ۱۹
قوم چغتا اولاد چغتا خان – ۲۱
۵۳ – ۵۵ – ۶۰ – ۶۱ – ۶۳
۷۲ – ۷۲ – ۷۳ – ۷۵ – ۷۸
۸۳ – ۸۵ – ۹۱ – ۹۳ – ۹۶
۹۸ – ۱۱۳ – ۱۱۹ – ۱۲۳
۱۲۳ – ۱۲۶ – ۱۲۹ – ۱۳۲
۱۳۳ – ۱۳۳ – ۱۳۵ – ۱۳۷
۱۶۰ – ۱۷۱ – ۲۱۵ – ۲۵۰
۲۸۰ – ۶۳۷ – ۷۳۲
قوم چکن – ۳۰۱ – ۳۰۲
چنگیز خان – ۳ – ۶ – ۷ – ۸
۹ – ۱۰ – ۱۱
چندر سین – ۷۵
چنگیز ولدعنبر منصورخان – ۳۱۰
راجه چندراوت – ۳۸۵
چنپت – ۵۶۸ – ۵۷۸ – ۵۹۱
چندر بهان راي – ۷۳۰

چولین بهادر پسر بلدوزخان – ۷

* مواضع وغیره *

چانپانیر – ۷۶ – ۷۷ – ۸۰
قلعهٔ چانپانیر – ۷۹
پرگنه چاندور – ۲۸۸ – ۵۲۴
چانده – ۲۹۳ – ۵۱۳ – ۵۱۵
۵۱۹ – ۵۲۲ – ۵۴۰ – ۷۴۶
قلعهٔ چانده – ۵۲۳
چاکنه – ۳۴۵ – ۵۳۲ – ۵۳۷
قلعهٔ چتور – ۷۳ – ۱۰۱ – ۱۷۳ – ۲۷۹
چتور – ۷۴ – ۱۷۰ – ۲۱۳ – ۲۱۶
۲۳۶
بلاد چرکس – ۱۲
چمار کوندہ – ۴۹۶ – ۵۲۱
چندیري – ۶۳ – ۱۵۰ – ۱۸۴
قلعهٔ چندیري – ۶۳
قلعهٔ چناز – ۷۲ – ۸۱ – ۹۴ – ۹۵
چناز – ۹۳ – ۱۱۰ – ۱۱۱
آب چناب – ۲۵۲ – ۳۸۷
آب چنبل – ۳۱۵ – ۴۱۸
چوپره – ۴۳۷
قلعهٔ چولي – ۶۱۵ – ۶۱۷ – ۶۱۹
پرگنهٔ چهپره – ۵۱۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان – ۹۹
حافظ کشميري عابد – ۲۸۱
حافظ شيرازي – ۵۳۴
حداد – ۲۶۲ – ۳۵۸
مولانا حسامي قراکولي – ۲۲
حسن خان ميواتي – ۶۰ – ۶۱ – ۶۲
حسن تيمور خان بهادر – ۶۲
سلطان حسين ميرزا – ۷۲ – ۷۳
حسن پدر شير شاه فريد – ۸۷
۸۸ – ۸۹
حسين خان جلوانی – ۱۱۰
شاه حسين – ۱۲۱
حسين قلي بيگ نوکر بيرم خان – ۱۴۶
حسن بني – ۱۹۳
سلطان حسين صفوي – ۲۰۴
خواجه حسن هروي – ۲۴۲
خواجه حسن ولد زين خان – ۲۴۶

میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ - ۲۵۰
حسن بیگ بدخشي - ۲۵۰ ۲۵۲ - ۲۵۳
حسن خان شاملو حاکم هرات - ۲۵۵ - ۲۵۶
حسن بیگ (دیگر) - ۲۵۶
حسام الدین خان - ۳۰۶
حسن محمد ۳۰۸ م - (درین صفحه اعتوبه است)
حسین خان پسر خانجهان - ۳۱۷ م
حسن خان پسر خانجهان - ۳۴۰ م
حسیني - ۵۴۳
میرزا حسن صفوي - ۶۴۲
حسن بیگ خویش علي مردان - ۶۸۰
حسن بیگ قورچي باشی شاه ایران - ۶۸۷
حقیقت خان - ۴۴۹
حمیده بانو بیگم مریم مکاني مادر اکبر پاد شاه - ۱۲۷ (شف میم)
حمید الله خان - ۲۱۶
میرزا حیدر چغتائي کاشغري مولف تاریخ رشیدي - ۲۳ ۴۵ - ۳۰۳
حیدر خان امیر الامرا فاضل - ۷۵
میر حیدر معمائي - ۲۴۳

---

* مواضع وغیره *

حاجي پور - ۱۸۳
حجاز - ۶۵۴
حسن ابدال - ۴۲۸ - ۶۱۹ ۶۲۱ - ۶۹۳
تالاب حسین ساگر - ۷۴۳
حصار - ۳۴۵ - ۶۲۶
حیدر آباد - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۴۳ ۴۰۴ م - ۴۸۹ م - ۵۱۶ - ۵۲۳ ۷۴۲

---

* حرف خاء - مردمان *

خافي خان نظام الملکي محمد هاشم هاشم علي خان مؤلف

کتاب منتخب اللباب - ۱
۲۸۷ - ۳۰۸ - ۳۴۷ - ۳۶۹
۵۹۲ - ۵۹۳ - ۷۳۷ - ۷۳۹
خانه زاد بیگم همشیرهٔ فردوس
مکانی - ۳۳ - ۴۱
خان میرزا بنی عم فردوس
مکانی - ۱۴ - ۴۲
خان جهان بندیله - ۵۵
خان زمان امیر الامرا حاکم
میرٹهه - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳
۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۴ - ۱۵۵
۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸
۱۶۹ - ۱۷۰
خان جهان حاکم بنگاله - ۱۸۴ - ۲۳۷
شاهزاده خانم دختر عرش
آشیاني - ۱۸۵
خان جهان لودي امیر الامرا
۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴
۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۳ - ۳۵۷
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۹۱
۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹
۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۱۷
۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴ - ۴۲۵
۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲
۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷
۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱
۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۹ - ۴۵۳
۴۶۸ - ۴۷۳ - ۵۵۳ - ۵۵۴
خان دوران بهادر نصرت جنگ
۲۹۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۴۹۶
۴۹۷ - ۴۹۸ - ۵۰۰ - ۵۰۲
۵۰۷ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳
۵۱۴ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱
۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۹
۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۴
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۶۲ - ۵۶۸
۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۰۱
۶۰۴ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰
۶۲۶
خان عالم ایلچي - ۲۹۹ - ۳۰۰
خانه زاد خان پسر مهابت خان
۲۸۶ - ۳۵۴
خان عالم - ۳۹۸ - ۴۴۰ - ۵۵۲ - ۶۲۷

خانزمان پسر مهابت خان - ۱۰۴
۱۸۴ - ۶۸۴ - ۷۱۴ - ۷۶۴
۷۷۴ - ۷۸۴ - ۸۰۴ - ۸۳۴
۸۴۴ - ۸۵۴ - ۸۶۴ - ۹۵۴
۹۶۴ - ۹۷۴ - ۱۰۵ - ۵۰۲
۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱
۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۹ - ۵۳۰
۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۲-۵۴۴
خان عالم لودي - ۱۷۴
سید خانجهان بهادر مظفر - ۱۹۴
۵۰۷ - ۵۱۲ - ۵۱۶ - ۵۲۲
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۷
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۰۳ - ۶۱۷
۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸
خانه‌زاد خان پسر سعید خان
۵۵۸ - ۶۶۳ - ۶۶۴
خدمت پرست خان عرف رضا
بهادر - ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۹۳
۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶
خسروشاه - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹
خسرو کوکلتاش خان - ۴۸
خسرو پسر جهانگیر پادشاه - ۲۲۷
۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۵
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۸
۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۲۵
۳۳۷ - ۳۵۸ - ۳۸۸ - ۳۸۹
خسرو بیگ جماعه‌دار یمین الدوله -
۵۸۸
خسرو خان پسر نذر محمد خان
۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۲
۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱
۶۹۵ - ۷۰۷ - ۷۱۶ - ۷۵۹
خضر خان - ۹۸ - ۹۹ -
خضر خواجه - ۱۳۲ - ۱۳۵
خضر خان بن ملك داؤد
۵۹۲ - ۵۹۴
میرزا خلیل پسر میرزا میران - ۱۷
سلطان خلیل میرزا - ۱۹
شیخ خلیل درویش - ۸۳
خلیفه سلطان شاهزادهٔ ایران
۵۷۲ - ۵۷۵ - ۱۷۲
خلیل بیگ - ۳۳۴ - ۶۱۱ - ۶۱۲

۶۱۳ - ۶۲۶ - ۶۵۸ - ۶۹۰
خلیل الله خان پسر میرمیران -
۳۷۲ - ۳۷۶ - ۶۰۲ - ۶۰۳
۶۲۰ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۶
۶۳۷ - ۶۵۱ - ۶۶۰ - ۷۰۰
۷۵۴ - ۷۵۹
مید خلیفه - ۴۶۲
میر خلیل الله یزدي - ۶۲۷
خلیفه سلطان شاهزادهٔ مازندران
وزیر وداماد شاه عباس -
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴
میرخلیل پسر اعظم خان - ۶۸۵
خنجر خان قلعه دار - ۳۲۰
۳۴۸ - ۳۸۴ - ۶۵۰
خواجه کلان بیگ - ۴۵ - ۴۹ -
۸۵ - ۱۵۱
سید خواجه - ۵۹ - ۲۱۳
خواند میر مورخ حبیب السیر -
۶۴
خواص خان - ۹۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵
۱۰۶ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۹
۴۳۱-۴۳۲-۴۵۲-۴۹۶-۶۸۴
خواص خان حبشي وزیر نظام
الملک - ۴۵۷ - ۴۶۱
حکیم خوش حال - ۴۹۶
خواجه خواند محمود - ۵۴۹
خواجه جان ایلچي - ۶۸۷
خواجه خان - ۶۹۸ - ۷۱۸
۷۲۶ - ۷۳۱
قاضي خوشحال قاضي القضاة -
۷۰۲
خیریت خان بیجاپوري - ۴۷۷
۴۸۳ - ۵۲۵

---

* مواضع وغیره *

صوبهٔ خاندیس - ۷۹ - ۱۶۰
۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۱۳ - ۲۹۸
۳۲۱ - ۳۸۳ - ۴۲۴ - ۴۴۹
۴۷۰ - ۵۰۲ - ۵۴۰ - ۵۶۴
۶۷۲ - ۷۰۶ - ۷۱۷ - ۷۳۵
خانپور - ۴۹۳
ملک ختا - ۱۱ - ۱۵ - ۶۸
خجند - ۲۶
آب خجند - ۲۹

خجستهٔ بنیاد (اورنگ آباد)
(کهرکي) – ۲۵۵ – ۲۸۷
۴۸۹ – ۵۶۵ – ۷۴۹ – ۷۵۰
۷۵۵ – ۷۰۷ – (شف ک)
خراسان – ۴ – ۱۲ – ۱۵ – ۳۳
۳۶ – ۳۷ – ۴۰ – ۱۱۷
۱۱۹ – ۱۳۸ – ۲۶۳ – ۳۲۷
۴۰۵ – ۵۵۵ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۵۹۱ – ۶۴۰ – ۶۸۶
خوارزم – ۱۵
خوزستان – ۱۵
خواص پوز – ۸۸
پرگنهٔ خوش آب – ۲۹۸
خوست – ۶۱۵
خیر اباد – ۶۳

* حرف دال - مردمان *

شاهزاده دانیال فرزند عرش آشیاني – ۱۷۶ – ۲۰۵ – ۲۱۳
۲۱۵ – ۲۱۶ – ۲۱۹ – ۲۳۲
۲۵۶ – ۳۵۰ – ۳۵۸ – ۳۸۱
۳۹۰ – ۳۹۱ – ۳۹۳
شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان – ۲۸۱ – ۳۷۷ – ۳۸۱
۳۹۶ – ۳۹۸ – [illegible]
۵۰۳ – ۵۴۵ – ۵۵۰ – ۵۶۱
۵۶۹ – ۵۷۹ – ۵۸۲ – ۵۸۴
۵۸۹ – ۵۹۰ – ۵۹۴ – ۶۰۰
۶۰۱ – ۶۰۴ – ۶۲۱ – ۶۳۱
۶۴۸ – ۶۷۴ – ۶۸۱ – ۶۸۵
۶۹۹ – ۷۰۰ – ۷۰۵ – ۷۰۷
۷۱۳ – ۷۱۶ – ۷۱۷ – ۷۱۸
۷۱۹ – ۷۲۰ – ۷۲۱ – ۷۲۲
۷۲۳ – ۷۲۴ – ۷۲۵ – ۷۲۶
۷۲۷ – ۷۲۹ – ۷۳۸ – ۷۵۰
۷۵۵ – ۷۵۶ – ۷۵۸
دانش خان – ۲۸۳
داراب خان برادر شه نوازخان – ۲۹۸ – ۳۰۵ – ۳۱۵ – ۳۱۶
۳۱۷ – ۳۱۸ – ۳۳۵ – ۳۳۶
۳۴۶ – ۳۵۴
داور بخش پسر خسرو – ۳۳۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۰ – ۳۹۱
دارا – ۵۴۲

حکیم داؤد تقرب خان – ۵۹۹
۶۰۶ – ۶۴۹ (شف تاء)
دانشمند خان بخشی – ۷۵۲
شیخ دبیر دبیر عادل شاه – ۴۶۴
درویش [illegible]
دریا افغان – ۳۲۹ – ۳۴۷
دریا خان رهیله – ۳۹۱
دریا خان لودي – ۴۰۱ – ۴۳۰
۴۳۱ – ۴۳۵ – ۴۳۸ – ۴۳۹
۴۴۳ – ۴۷۳
درویش محمد – ۴۳۴
درگا داس راجپوت – ۴۳۷
۴۴۰ – ۴۴۸
درگا اسلام قلي پسر ججهار – ۵۱۹
درجن سال علي قلي نبیرهٔ
ججهار – ۵۱۹
دکنیان – ۲۰۷ – ۲۰۸ – ۲۰۹
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲ – ۲۱۳
۲۵۵ – ۲۷۳ – ۲۷۴ – ۲۷۵
۲۸۳ – ۲۸۴ – ۲۸۵ – ۳۰۵
۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۱۷ – ۳۱۸
۳۱۹ – ۳۲۰ – ۳۲۱ – ۴۲۶
۴۲۹ – ۴۳۰ – ۴۳۶ – ۴۵۵
۴۵۷ – ۴۵۸ – ۴۶۲ – ۴۶۶
۴۷۷ – ۴۷۹ – ۴۸۰ – ۴۸۲
۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۸۹ – ۴۹۰
۴۹۴ – ۴۹۹ – ۵۰۰ – ۵۰۱
۵۲۶ – ۵۲۸ – ۵۳۰ – ۵۳۸
۷۴۴ – ۷۴۵ – ۷۴۷ – ۷۴۸
میرزا دکهني شه نواز خان پسر
میرزا رستم صفوي – ۳۵۸
(شف ش)
دلاور خان پسر دولتخان لودي –
۴۷ – ۴۸
دلاور خان افغان صوبه‌دار لاهور –
۲۴۸ – ۲۵۱
دلاور خان کاکر – ۲۷۹
دلاور خان نظام الملکي – ۲۸۳
۳۰۱ – ۳۱۸ – ۳۲۱ – ۴۰۷
سید دلیرخان بارهه – ۳۹۳
۴۱۱ – ۴۵۲
دلیر همت – ۴۷۶ – ۴۸۵
دلپذیر بانو بیگم دختر شاه
شجاع – ۴۹۵

دل سویها (نام فیل) – ۵۳۷
سید دلاور خان فوجدار – ۵۸۰
دلیل خان پسر بهادر خان – ۶۹۵
دولتخان لودي (بے دولت) – ۴۵
۴۷ – ۴۸ – ۴۹ – ۵۰ – ۸۹
دردو بي بي مادر جلال خان – ۹۲
دولت خان لوهاني – ۱۱۰
دولت بیگ – ۱۴۹
دولت بیگ تهانه دار
پنجشیر – ۶۱۳
دولت خان – ۷۲۶
راجه دهیر – ۱۹۳
دیپال برادر راناسانگا – ۱۷۱
دیانت خان – ۲۸۶ – ۴۲۹
دیانت راو (دیگر) – ۴۶۲
راجه دیبي سنگهه – ۵۰۹ – ۵۱۰
دیانت رای پیشکار رای رایان –
۵۶۸ – (شف راء)
راجه دیوي سنگهه – ۵۹۸
دیندار خان قلعه‌دار – ۶۱۷

* مواضع وغیره *

آب دریا – ۷۰۷
دشت قبچاق – ۱۲ – ۱۵
دکن – ۵۳ – ۶۷ – ۷۹ – ۱۲۶
۱۷۸ – ۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۵
۱۹۶ – ۲۰۴ – ۲۰۹ – ۲۱۳
۲۱۵ – ۲۱۶ – ۲۱۷ – ۲۲۰
۲۲۳ – ۲۲۷ – ۲۳۲ – ۲۳۶
۲۳۷ – ۲۵۵ – ۲۵۶ – ۲۵۹
۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۴ – ۲۷۱
۲۷۳ – ۲۷۶ – ۲۷۸ – ۲۸۲
۲۸۳ – ۲۸۷ – ۲۸۸ – ۲۹۰
۲۹۱ – ۲۹۲ – ۲۹۴ – ۲۹۷
۳۰۴ – ۳۰۵ – ۳۰۷ – ۳۱۵
۳۱۷ – ۳۲۱ – ۳۲۲ – ۳۲۳
۳۲۴ – ۳۲۵ – ۳۲۷ – ۳۲۸
۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲ – ۳۳۳
۳۳۵ – ۳۳۶ – ۳۴۳ – ۳۴۴
۳۴۷ – ۳۵۳ – ۳۵۴ – ۳۵۷
۳۷۶ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۵

۳۸۶ – ۳۸۷ – ۳۹۲ – ۳۹۹
۴۰۰ – ۴۰۱ – ۴۰۳ – ۴۱۰
۴۱۱ – ۴۱۲ – ۴۱۹ – ۴۲۴
۴۳۰ – ۴۳۵ – ۴۴۳ – ۴۴۴
۴۴۵ درین صفحه ذکر قحط
سال است تاریخش سال غم
۴۴۶ – ۴۰۹ – ۴۵۲ – ۴۵۷
۴۵۹ – ۴۶۰ – ۴۶۱ – ۴۶۷
۴۶۸ – ۴۶۹ – ۴۷۱ – ۴۷۳
۴۷۷ – ۴۸۳ – ۴۸۴ – ۴۸۵
۴۸۶ – ۴۸۸ – ۴۸۹ – ۴۹۱
۴۹۷ – ۵۰۲ – ۵۰۶ – ۵۰۷
۵۰۸ – ۵۰۹ – ۵۱۶ – ۵۱۷
۵۳۶ – ۵۳۲ – [illegible]
۵۳۷ – ۵۴۱ – ۵۴۲ – ۵۴۳
۵۴۴ – ۵۴۶ – ۵۵۳ – ۵۵۴
۵۶۱ – ۵۶۲ – ۵۷۲ – ۵۷۳
۵۸۲ – ۵۸۹ – ۶۰۱ – ۶۰۴
۶۰۸ – ۶۰۹ – ۶۱۰ – ۶۶۰
۶۷۴ – ۶۸۰ – ۶۸۳ – ۷۰۱
۷۱۳ – ۷۱۴ – ۷۳۱ – ۷۳۲
۷۳۴ – ۷۳۵ – ۷۴۰ – ۷۵۸

دولتاباد – ۲۰۵ – ۲۷۵ – ۴۷۶
۲۸۳ – ۲۸۵ – ۴۲۴ – ۴۳۶
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۸۸ – ۴۹۰
۵۱۹ – ۵۲۰ – ۵۳۰ – ۵۳۸
۵۴۶ – ۶۰۱ – ۶۷۲ – ۶۷۴ – ۷۴۰
قلعهٔ دولتاباد – ۲۰۵ – ۲۰۸
۳۲۰ – ۳۴۷ – ۳۴۹ – ۴۲۷
۴۳۶ – ۴۷۶ – ۴۷۸ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۵۲۱ – ۵۴۳
دارالملک دهلي – ۴ – ۱۴ – ۱۵
۲۱ – ۴۶ – ۴۸ – ۴۹ – ۵۰
۵۲ – ۶۸ – ۷۱ – ۷۳ – ۷۴
۸۲ – ۹۵ – ۹۸ – ۱۰۵ – ۱۰۶
۱۰۸ – ۱۱۰ – ۱۱۲ – ۱۱۳
۱۱۴ – ۱۲۲ – ۱۲۴ – ۱۲۵
۱۲۸ – ۱۲۹ – ۱۳۰ – ۱۳۱
۱۳۲ – ۱۳۳ – ۱۳۴ – ۱۳۷
۱۴۱ – ۱۴۳ – ۱۴۴ – ۱۵۹
۱۶۵ – ۲۱۳ – ۲۴۰ – ۲۸۶
۳۳۵ – ۳۳۶ – ۳۴۲ – ۳۷۱
۳۸۲ – ۴۱۰ – ۴۶۸ – ۴۷۰
۴۸۸ – ۴۹۲ – ۵۰۲ – ۵۰۳

۵۲۳ - ۵۵۱ - ۵۶۶ - ۵۸۲
۵۹۲ - ۶۰۷ - ۶۲۱ - ۶۷۲
۶۷۸ - ۷۳۴
قلعهٔ دهلي - ۱۳۰
دهود - ۲۹۶
پرگنهٔ دهول پور - ۳۲۸ - ۴۱۹
آب دهول پور - ۴۱۵
دهرنگانو - ۴۳۷
قلعهٔ دهارور - ۴۴۹ - ۴۵۱
دهارور - ۴۵۳ - ۵۲۹
قلعهٔ دهاراگير - ۴۸۸
قلعهٔ دهامونی - ۵۱۰
دهامونی - ۵۱۰ - ۵۱۳
قلعهٔ دهرب - ۵۲۴
دهاراسيون - ۵۲۸
ديپال پور - ۴۷ - ۴۸ - ۱۲۳
قلعهٔ ديودمن - ۷۷
ديودمن (جزيرهٔ ديو) (کوکن
نظام شاهي) - ۷۷ - ۸۰
(شف ک)
ديپ - ۷۷
قلعهٔ ديوگير - ۴۸۸ - ۵۱۲
۵۱۳ - ۵۴۰
قصبهٔ ديوگانو - ۵۲۸

* حرف ذ - مواضع وغيره *

تالاب ذل - ۳۰۲ - ۳۵۵ - ۵۷۷
۵۷۸ - ۵۸۰ - ۶۰۹ - ۷۰۶

* حرف ذال - مردمان *

ذوالقدر خان - ۳۳۵ - ۵۵۵
۶۱۹ - ۶۶۰
ذوالفقار خان - ۵۶۹ - ۵۷۳
۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸
ذوالفقار آقا - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

* حرف راء - مردمان *

قوم راجپوت - ۵۲ - ۵۵ - ۶۰
۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۹۷ - ۱۰۰
۱۰۱ - ۱۳۵ - ۱۷۱ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۲۵۵ - ۲۷۹ - ۲۸۲
۳۰۵ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۹
۳۶۵ - ۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۶۸

۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳
۳۷۵ - ۳۷۷ - ۳۷۸
۳۸۰ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸
۴۲۶ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳
۴۳۸ - ۴۵۲ - ۴۵۸ - ۴۷۹
۴۸۱ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲
۵۳۰ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۱۶
۶۱۷ - ۶۱۹ - ۶۳۱ - ۶۳۵
۶۳۵ - ۶۵۹ - ۶۵۰ - ۶۶۰
۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۷۱ - ۶۸۴
۶۸۷ - ۶۹۷ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۲۶
راناي چتور - ۵۴ - ۵۷ - ۶۱
۶۲ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۷۱
۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۲۱۳
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۵
۲۲۶ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۲۵۹
۲۶۰ - ۲۶۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸
۲۷۹-۲۸۰-۲۸۸-۳۰۰-۳۱۵
راجه رام چند والیٔ ٹٹهه - ۱۱۲
راجه رام چند نگر کوٹ - ۱۳۰
راجه رام چند حاکم کالنجر -
۱۷۵ - ۲۰۹
راجه رام سنگهه - ۱۸۳
راجي علي خان برهان پوري
۱۸۸ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۰۹
۲۱۳ - ۲۵۶
راجه رام داس کچهواهه - ۲۷۱
۲۷۳ - ۴۰۷
رای راو - ۴۱۸
راجهٔ چاندهٔ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹
۵۲۲ - ۷۴۶
راجه رای سنگهه - ۵۶۹ - ۶۰۹
۶۴۶
رای رایان دیانت رای - ۵۹۷
۶۸۳ - (شف دال)
راجه راجروپ - ۶۵۰ - ۷۱۱ - ۷۲۰
راجه رام سنگهه - ۶۶۱ ۷۵۹
راجسنگهه - ۷۵۹
راورتن - ۴۲۵ - ۶۶۱
رحمن داد خان - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷
رحیم خان داماد عنبر
حبشي - ۴۲۵
رزاق الله یکی از روٴسای عادل

شاه - ۴۶۳
میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرهٔ
شاه اسمعیل صفوي - ۲۰۴
میرزا رستم قندهاري صفوي -
۲۳۷ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۳۳۰
۳۵۸ - ۳۹۸ - ۴۷۲ - ۴۹۵
۵۶۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۷۱۵
رسول خان نوکر بیرم خان - ۲۳۸
رستم خان بهادر خانخانان - ۳۳۹
۵۰۸ - ۵۲۲ - ۵۸۵ - ۵۸۹
۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۹۵
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۷
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰
۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۵۵
۷۵۹
رستم خان گرجي آدم شاه ایران
۵۸۹ - ۵۹۰
رستم خان ولد خسرو نبیرهٔ نذر
محمد خان - ۶۳۲ - ۶۴۱
رشید خان عرف محمد بدیع -
۴۵۲ - ۴۵۸ - ۶۰۳ - ۷۲۲
امام رضا - ۱۴۶ - ۱۴۷
آقا رضوان قلعه دار - ۴۹۵
قاضي رکاب - ۳۷۲
رگهناتهه داس پیشکار رای رایان -
۷۰۱ - ۷۰۵ - ۷۰۲ - ۷۰۳
۷۰۴
رن تهمن (نام فیل) ۲۳۰ - ۲۳۱
رنگوله خان پسر فرهاد خان -
۴۵۰ - ۴۵۲ - ۴۵۵
۴۵۶ - ۴۵۸ - ۴۸۹ - ۴۹۶
۵۲۲ - ۵۲۸
قوم روس - ۱۰
روسي خان میر آتش - ۷۴ - ۷۵
روپ متي (طبیعت پدمني
دانست) ۱۵۲ - ۱۵۳
روشن آرا بیگم - ۳۹۶
رودما ابن عم بهرجي - ۵۶۵
راجه روپ پسر راجه جگت سنگهه
۵۸۳ - ۶۱۹ - ۶۳۱ - ۶۳۹
روشن ضمیر واقعه نگار - ۷۵۱
روح الله خان - ۷۵۴
رحمان شولا پوري - ۵۳۳

* مواضع وغیره *

رایسین – ۶۳
قلعهٔ رایسین – ۹۹
راجور – ۳۸۸
راجوري – ۴۳۰ – ۵۳۷
رای باغ موسوم به مرتضی آباد
۴۶۶ – ۵۳۰
راج‌محل بنگاله – ۴۶۸
قلعهٔ رام سیج – ۵۲۱
قلعهٔ راجدهیر – ۵۲۴
پرگنهٔ راذویر – ۵۶۴
آب راوي – ۵۷۱
سرکار رام‌گیر – ۷۴۹
رسول آباد – ۵۶۴
رنتنبهور – ۶۳ – ۹۹
قلعهٔ رنتنبهور – ۱۰۳ – ۱۷۳ – ۲۷۱
ملک روم – ۱۵ – ۱۸۹ – ۳۲۳
۳۲۸ – ۵۷۴ – ۵۷۵ – ۵۷۶
۵۷۸ – ۵۷۹ – ۶۶۹ – ۶۹۶
۷۰۳ – ۷۰۷ – ۷۲۹ – ۷۳۱
روه – ۸۷
قلعهٔ رودوله – ۵۲۳
روضهٔ ممتازمحل – ۵۹۶
رهتاس – ۸۱ – ۸۳ – ۸۸ – ۳۴۶
۳۵۴ – ۳۷۱
قلعهٔ رهتاس – ۹۵ – ۹۶
قلعهٔ رهتاس (دیگر) – ۹۸ – ۱۱۴
۱۲۳ – ۱۹۶ – ۲۵۲ – ۳۴۶
۳۵۳ – ۳۷۷ – ۳۸۱
آب رهتاس – ۳۸۰
رهیله – ۵۱۰
قصبهٔ ریواري – ۱۰۸
ریگ‌بوم – ۶۲۸

* حرف زاء – مردمان *

قاضي زاهد – ۴۰۲
زبیر مدعی سلطنت – ۳۹
زبردست خان – ۳۳۶
زنبیل‌خان ایلچی ایران – ۳۰۶
۳۰۷ – ۳۲۷ – ۵۵۲ – ۵۵۳
شیخ زین‌الدین صدر – ۵۲ – ۵۸
زین خان کوکه – ۱۹۰ – ۱۹۱
۱۹۲ – ۱۹۳ – ۱۹۵

زین‌العابدین – ۳۲۷ – ۴۸۸
میر زین العابدین برادر اسلام خان – ۵۵۹
زین العابدین پسر محمد شجاع ۵۷۰ – ۶۱۸

* مواضع وغیره *

زمین داور – ۳۷ – ۵۵۸ – ۷۱۰
قلعهٔ زمین داور – ۶۸۹ – ۷۱۳
زیرباد – ۱۱

* حرف سین - مردمان *

ساهوجي بهوسله داماد جادورای ۳۱۸ – ۳۳۵ – ۳۷۱ – ۳۷۶
۳۷۷ – ۳۸۷ – ۳۹۵ – ۳۹۶
۵۰۲ – ۵۲۰ – ۵۲۱ – ۵۲۵
۵۲۹ – ۵۳۰ – ۵۳۳ – ۵۳۴
۵۳۹
سادات خان – ۳۲۹ – ۳۶۲
سادات بارهه – ۳۳۹ – ۳۴۲-۳۶۲
ساروخان – ۶۵۵
سادات خان برادر اسلام خان ۶۷۵ – ۶۹۸
سبحانقلي‌خان (تاج خان پسر نذر محمدخان) – ۶۱۱ – ۶۲۹
۶۳۱ – ۶۳۶ – ۶۵۵ – ۶۶۶
۶۶۹ – ۶۹۵ – ۷۰۳ – ۷۰۵
سپه دار خان – ۴۳۱ – ۴۳۲
۴۵۴ – ۵۲۲
سپهر شکوه پسر دارا شکوه – ۵۶۱ – ۶۰۵
راجه سترسال – ۳۲۶ – ۶۶۲
سرمست خان سربني – ۱۰۹
سرپاک (نام فیل) – ۲۹۴
راجه سربلندرای صوبه‌دار برهان پور – ۳۴۸ – ۳۵۵ – ۳۵۶
۳۵۷ – ۳۸۳
سردارخان – ۴۰۷ – ۴۳۱ – ۴۵۲
سرافرازخان – ۴۳۷ – ۴۵۵ – ۷۲۹
سیدي سرور – ۴۵۵
سرمست خان نبیرهٔ مبارز خان ۶۱۲
سعید خان – ۱۰۵
سعیدخان‌گکهر – ۱۹۱ – ۲۳۷ – ۳۳۵

شیخ سعدي رح - ۵۴۷
سعید خان بهادر ظفر جنگ
۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸
۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳
۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۶ - ۶۴۹
۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۵
۷۵۹
علامي سعدالله خان وزیر اعظم
صاحب السیف والقلم - ۵۸۱
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۱۰ - ۶۱۸
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۳۴
۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۵۰ - ۶۵۲
۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۸۱ - ۶۸۴
۶۸۶ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱
۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹
۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۴
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۳۷
۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۵۴
۷۵۹
سعادت خان - ۴۰۱ - ۶۳۵ - ۶۴۷
سلطان سکندر لودي - ۵۵ - ۸۵
۸۷ - ۹۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶
سکندر خان بن شاه محمد
فرملي - ۱۰۹ - ۱۱۰
سکندر شاه سور (احمد خان)
۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۲
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰
۱۳۵ - (شف الف)
سکندر خان اوزبک حاکم آگره
۱۲۵ - ۱۲۹ - ۲۳۸
سکندر خان لوحاني - ۳۹۲ - ۴۱۹
سکندر ذوالقرنین - ۵۴۱ - ۵۴۲
میرزا سلطان محمد پسر میرزا
میران - ۱۷ - ۴۲ - ۵۱ - ۵۳
سلطان علي - ۳۰
سلیمان پسر حسن برادر شیرشاه
۸۸ - ۸۹ - ۹۰
سلیم شاه جلال خان پسر شیر
شاه (اسلام شاه) - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۲
۱۳۵ (شف ج)
سلطان بیگم خواهر شاه طهماس
۱۱۸

میرزا سلیمان بنبی عم عرش آشیانی - ۱۳۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷
۱۶۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰
سلیمه سلطان بیگم خواهر زادهٔ جنت آشیانی - ۱۳۷ - ۱۵۱
۲۲۳ - ۲۵۳ - ۲۶۸ - ۲۷۶
میرزا سلطان - ۱۶۷ - ۱۶۸
حضرت شیخ سلیم سیکری قدس سره - ۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۵۰
۲۶۷ - ۳۲۴
سلطان بیگم صبیهٔ جهانگیر شاه - ۲۴۵
سلاطین غزنوی - ۴۰۲
سلیمان شکوه پسر دارا شکوه - ۵۰۳ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۳۰
سلطان محمد تغلق - ۶۳۳
سمندر خان - ۴۵۵
سندرکب رای - ۵۰۷ - ۵۰۸
سوغوچچین - ۹ - ۱۳
راجه سورجن حاکم رنتهنبور - ۱۷۳
راجه سورج سنگه - ۲۸۱ - ۲۸۲
راجه سورجمل پسر راجه باسو - ۲۷۹ - ۳۰۶
سهیل خان حبشی نایب عادل شاه - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲
سیف خان - ۲۶۰ - ۳۹۲
۳۹۳ - ۵۶۶ - ۵۷۸
قوم سیوره ۲۹۴
سیوا پسر ساهو نواسهٔ جادو رای - ۴۳۶ - ۴۷۱ - ۵۲۴
سیاوش امیر شاه صفی - ۵۵۵
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸
سیادت خان برادر اسلام خان - ۶۱۰ - ۷۱۷
سیف الله عرب - ۷۱۷

---

* مواضع وغیره *

سارنگ پور - ۶۳
سانگانیر - ۱۴۶
قلعهٔ سامان - ۱۵۹
دریای سابرمتی - ۲۹۷
سرکار سانوا - ۵۰۸
قلعهٔ سالیر - ۵۶۱ - ۵۶۳

قلعهٔ ستونده – ۴۵۳
سردرود تبریز – ۱۷
سرکار سرهند (سهرند) – ۴۶
۴۸ – ۵۰ – ۵۱ – ۷۱ – ۱۱۴
۱۲۳ – ۱۳۲ – ۱۴۷ – ۱۶۸
۱۶۹ – ۱۸۵ – ۴۰۲ – ۵۸۰
۵۹۶ – ۶۰۷ – ۶۱۷ – ۶۷۳
سرونج مالوا – ۴۳۷ – ۵۱۶ – ۵۱۷
سری نگر – ۵۰۵
قلعهٔ سرادهون – ۵۲۷
سراب – ۶۱۵
سکندره (سکندر آباد) – ۱۴۳
قصبهٔ سلطان پور – ۴۸ – ۱۸۸
۳۳۸ – ۳۷۷ – ۴۳۷ – ۴۴۹
۵۶۳ – ۵۶۴ – ۷۲۹
سمرقند – ۲ – ۱۵ – ۱۶ – ۱۷
۱۹ – ۲۲ – ۲۳ – ۲۴ – ۲۶
۳۰ – ۳۱ – ۳۲ – ۴۱ – ۴۳
۴۵ – ۶۳۳ – ۶۴۵
قلعهٔ سمرقند – ۲۵ – ۳۰ – ۳۱
۳۲ – ۷۸
سموگده – ۵۹۸
دریای سند – ۴۱ – ۵۰
قصبهٔ سنبهل – ۶۴ – ۶۵ – ۷۱
۱۰۶ – ۱۱۲ – ۱۲۴
سنـــد – ۹۸ – ۱۱۵ – ۱۲۵
۱۸۶ – ۱۹۶
سنبت – ۱۰۲
پرگنهٔ سنگمنیر – ۳۲۰ – ۵۲۴
سنور – ۳۹۲
سندکهپر – ۴۲۸
سندرهه – ۴۳۹
تالاب سندرهه – ۴۴۱
بندر سورت – ۱۱ – ۱۷۷ – ۲۴۷
۲۸۷ – ۵۰۸ – ۵۴۶ – ۶۰۶
۶۷۸ – ۷۰۳ – ۷۱۳ – ۷۲۹
۷۳۱ – ۷۵۰ – ۷۵۱ – ۷۵۳
سوالک – ۱۲۴ – ۱۴۹
قلعهٔ بندر سورت – ۱۷۷ – ۱۷۸
پرگنهٔ سهسرانو – ۸۸ – ۹۸
سیالکوت – ۴۸ – ۴۹
سیستان – ۱۱۷ – ۱۲۲
سیوگانو – ۴۳۲
سیهوان – ۵۴۸

حرف شین - مردمان

ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثاني شاهجهان بادشاه ۱۶۰ - ۱۵۶ - ۶ محمد خرم

فردوس آشیاني * اصل نامش ۱۶۵ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۷۱ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۶

۲۸۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳

۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸

۳۵۹ - ۳۶۳ - ۳۷۲ - ۳۷۶

۳۷۷ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳

۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۲

۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۲

۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۱۱ - ۴۱۲

۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۳۳ - ۴۳۷

۴۴۳ - ۴۶۸ - ۴۵۷ - ۴۵۹

۴۶۰ - ۴۷۰ - ۴۷۲ - ۴۷۵

۴۷۶ - ۴۸۳ - ۴۸۷ - ۴۸۸

۴۸۹ - ۴۹۱ - ۴۹۴ - ۵۰۴

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۶

۵۲۳ - ۵۳۵ - ۵۴۱ - ۵۴۴

۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۵۳ - ۵۵۴

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹ - ۵۶۵

۵۶۸ - ۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۷۸

۵۸۳ - ۵۹۱ - ۵۹۸ - ۵۹۹

۶۰۰ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶

۶۰۷ - ۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۳۹

۶۵۲ – ۶۶۰ – ۶۶۹ – ۶۷۰
۶۷۸ – ۶۷۹ – ۶۸۰ – ۶۸۲
۶۸۵ – ۶۸۷ – ۶۸۸ – ۶۸۹
۶۹۳ – ۶۹۵ – ۶۹۹ – ۷۰۰
۷۰۱ – ۷۰۵ – ۷۰۵ – ۷۰۶
۷۱۳ – ۷۱۵ – ۷۱۵ – ۷۱۷
۷۱۹ – ۷۲۰ – ۷۲۷ – ۷۳۰
۷۳۱ – ۷۳۸ – ۷۵۰ – ۷۵۲
۷۵۶ – ۷۵۱ – ۷۵۲ – ۷۵۵
۷۵۵ – ۷۵۷ – ۷۵۸ – ۷۶۰
میرزا شاه رخ پسر تیمور – ۱۶
۱۷ – ۱۸
سلطان شاه رخ میرزا پسر میرزا
ابوسعید – ۱۹
شاه‌بیگ – ۳۶ – ۳۷
شاه رخ خان افشار – ۵۲
شاهم بیگ (جوان‌خوب) – ۱۳۸
۱۳۹ – ۱۴۰ – ۱۴۱
شاه میرزا – ۱۶۹
میرزاشاه‌رخ نبیرهٔ میرزا سلیمان
بني عم عرش آشياني – ۱۸۸
۱۹۰ – ۲۰۳ – ۲۳۷ – ۲۵۰
۲۵۸ – ۳۳۶
شاه قلي‌خان – ۲۱۶ – ۳۵۶ – ۵۸۲
شاه بداغ خان – ۲۳۸
شاه بیگ خان قلعه‌دار خاندوران
۲۵۵ – ۲۵۶ – ۲۵۸ – ۳۵۶
۵۳۰ – ۶۴۱ – ۶۵۱ – ۷۵۰
شایسته خان ابوطالب خانجهان
بهادرخلف یمین‌الدوله – ۳۹۹
۴۲۴ – ۴۲۶ – ۵۰۸ – ۵۲۰
۵۲۱ – ۵۲۲ – ۵۲۴ – ۵۴۴
۵۶۸ – ۵۸۴ – ۶۰۰ – ۶۰۱
۶۱۰ – ۶۱۸ – ۶۴۱ – ۶۴۲
۶۸۳ – ۶۹۳ – ۷۱۳ – ۷۴۱
۷۴۶ – ۷۴۷ – ۷۴۸ – ۷۴۹
۷۵۰ – ۷۵۴ – ۷۵۵ – ۷۵۶
(شف – الف)
شاه عالم خلد منزل – ۴۰۴
(شف عین)
شاه قلي گرزبردار قاتل خانجهان –
۴۴۲
شاه عالم بخاري – ۵۴۷ – ۵۹۵
امام شاه مردان – ۶۲۹

شادمان بیگ قلعه‌دار - ۶۵۶ - ۶۶۸
شاه قلي آدم شاه ایران - ۶۸۴
۶۸۵ - ۶۹۳ - ۶۹۴
شادي بیگ ازبک - ۶۸۸
شاه وردي بیگ ایلچی شاه
عباس - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۹
ملا شاه بدخشي - ۵۴۹ - ۷۰۶
شاعر هندي - ۷۰۶
شجاع خان امیر شیر شاه (رستم
خان شد) - ۹۹ - ۱۰۵ - ۲۳۸
۲۷۳ - ۳۶۲ - ۳۶۶
محمد شجاع پسر شاهجهان
پادشاه - ۲۸۶ - ۳۰۴ - ۳۹۶
۳۹۸ - ۴۶۳ - ۴۷۲ - ۴۷۵
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۴۹۵
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۵ - ۵۵۷
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
۵۷۲ - ۵۸۸ - ۶۱۸ - ۶۴۱
۶۴۶ - ۶۶۰ - ۶۸۰ - ۷۱۳
۷۴۱ - ۷۵۸
صید شجاعت خان - ۴۲۶ - ۵۲۱
شرف الدین اتالیق - ۱۱۷
میرزا شرف الدین حسین -
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴
شریف الملک - ۳۲۹ - ۳۸۳
شرزه خان - ۴۲۹
شریف مکهٔ معظمه - ۵۹۶ - ۶۰۷
۶۸۰ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۳۱
شرزه خان ملازم قطب الملک -
۷۴۵
ملا شفیعای یزدي - ۷۰۳
شکرالنسا بیگم عمهٔ شاه جهان -
۶۴۶
ملا شمس الدین معمائي - ۶۴
شمس الدین نوکر میرزا کامران
(خان اعظم) - ۸۷ - ۱۳۷
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۱
شمس توشکچي (خوشخبر خان)
۲۵۲
شمشیر خان - ۴۰۱ - ۶۶۱ - ۶۷۵
شمس خان داماد خانجهان - ۴۱۷
شمس الدین بني مختار - ۶۰۹
۶۳۱ - ۶۳۴

میر شمس الدین – ۷۴۸
شهباز خان – ۱۰۵
شهاب الدین خان – ۱۳۵ – ۱۳۶
۱۹۵ – ۲۳۸
شهباز خان کنبو – ۱۸۶ – ۲۰۳ – ۲۰۸
شهریار پسر جهانگیر شاه – ۲۷۱
۳۰۷ – ۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۲
۳۳۵ – ۳۶۶ – ۳۶۹ – ۳۷۸
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۰ – ۳۹۱
۳۹۲ – ۳۹۳
شه نواز خان پسر خانخانان –
۲۸۲ – ۲۸۳ – ۲۸۵ – ۲۸۶
۲۹۱ – ۲۹۲ – ۲۹۸ – ۵۰۶
شهباز خان لودی – ۲۹۷ – ۴۵۵
۴۵۸
شه نواز خان صفوی میرزاده کهنی –
۵۲۸ – ۵۴۱ – ۵۴۳ – ۵۴۴
۵۸۸ – ۵۹۱ – ۵۹۲ – ۶۴۱
۶۴۲ – ۶۷۴ – ۶۸۳ – ۷۵۳
۷۵۴ – ۷۵۹ – (شف دال)
شهاب الدین سام عرف معز الدین
غوری – ۵۹۲
شیبانی خان ازبک – ۳۰ – ۳۱
۳۲ – ۳۳ – ۳۴ – ۳۶ – ۳۷
۳۹ – ۴۰ – ۴۱ – ۴۲ – ۴۳
۱۳۸ – ۱۶۶
شیخ الاسلام – ۴۱
شیر خان افغان (شیر شاه)
نامش فرید پسر حسن – ۷۰
۷۱ – ۷۲ – ۸۰ – ۸۱ – ۸۲
۸۳ – ۸۵ – ۸۶ – ۸۷ – ۸۸
۸۹ – ۹۰ – ۹۱ – ۹۲ – ۹۳
۹۴ – ۹۵ – ۹۶ – ۹۷ – ۹۸
۹۹ – ۱۰۰ – ۱۰۱ – ۱۰۳
۱۰۶ – ۱۰۷ – ۱۰۹ – ۱۱۳
۱۱۵ – ۱۲۶ – ۱۷۵ – ۳۴۶
شیر محمد خواجه – ۱۴۶ – ۱۴۸
۳۷۰ – ۳۷۱
شیر خان پسر عدلی شاه – ۱۵۴
ملا شیری مشهور – ۱۹۳
شیر افگن خان (علی قلی ترک
استجلو) ۲۵۷ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۷۱ – ۳۰۷
شیر بهادر – ۳۱۸

شیرخان -۳۵۲-۳۹۲-۳۹۳-۴۲۶
شیرانداز خان - ۳۵۶
شیرزاد خویش خان عالم - ۴۴۰
شیورام پسر کلان راجه بیتهلداس - ۷۰۸

* مواضع و غیره *

ملک شام - ۱۵ - ۱۲۲ - ۶۶۹
شاه رخیه - ۱۹
حصار شادمن - ۴۳ - ۴۴
۶۱۱ - ۶۲۰
قلعهٔ شاهجهان آباد - ۱۶۵
قصبهٔ شاه پور - ۲۰۸ - ۵۱۲
۵۱۵ - ۵۲۷
شاهجهان آباد - ۲۴۰ - ۲۹۴
۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲
۷۳۵ - ۷۵۷
شاه آباد - ۳۸۲
قلعهٔ شاه پور - ۵۱۲
شالی مار - ۵۹۵
ولایت شرقی - ۸۳ - ۱۰۲
۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۷۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵
۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۳۶ - ۲۵۲
۳۴۳ - ۳۴۴ - ۴۴۶ - ۵۴۵
شروان - ۲۶۲
دریای شرقی - ۳۱۳
پرگنهٔ شکر پور - ۵۹۵
بلاد شمالی - ۲۳۶ - ۶۴۵
دریای شور - ۱۹۵ - ۴۶۱
قلعهٔ شولا پور - ۳۵۰ - ۴۵۱
۴۶۲ - ۵۱۷ - ۵۳۲
شولا پور - ۴۶۷ - ۵۲۷ - ۵۳۷
شهر سدن - ۱۳
شیراز - ۲۰۰

* حرف صاد - مردمان *

صادق محمد خان اتالیق - ۲۰۳
۲۱۲
صالحه بانو بیگم بنت قاسم خان
عرب (بادشاه محل) - ۲۵۹
صادق خان میر بخشی - ۳۶۲
۳۶۷ - ۳۹۰ - ۳۹۹ - ۴۹۱
شاه صفوی - ۱۱۹

شاه صفوي ايران — ۲۳۷ (غالبا
شاه‌عباس باشد) (شف عين)
سيد صفي بارهه — ۲۹۷
صفي خان ديوان (سيف‌خان)
۳۳۷ — ۳۳۸ — ۳۳۹
شاه صفي صفوي قائم مقام شاه
عباس — ۴۱۹ — ۴۵۴ — ۴۷۳
۵۴۳ — ۵۵۵ — ۵۵۶ — ۵۵۷
۵۵۸ — ۵۶۰ — ۵۶۶ — ۵۶۷
۵۶۹ — ۵۷۵ — ۵۸۹ — ۵۹۰
۶۲۰
صفدر خان — ۳۸۲ — ۴۷۳
۵۶۶ — ۶۰۸
صفي قليخان سپاه منصور — ۵۹۸
سيد صلابت خان بارهه — ۳۱۸
۶۰۱ — ۶۰۲ — ۶۰۳
صوفي علي — ۴۲

* مواضع وغيرهٔ *

صفا پور — ۶۰۹

* حرف ضاد ـ مردمان *

ضياء الدين خان — ۷۲۶

* حرف طاء — مردمان *

طالبای کليم شاعر — ۴۰۴
۴۱۱ — ۴۴۴
طاهر خان ۷۳۰
طغرای مشهدي — ۳۵۵ — ۳۵۶
۴۹۴ — ۵۷۸ — ۶۰۸ — ۶۰۹
شاه طهماس صفوي شاه ايران —
۷۰ — ۱۱۵ — ۱۱۷ — ۱۶۱
۲۶۳ — ۲۶۵ — ۶۷۱
طهمورث پسر شاهزاده دانيال —
۳۵۸

* مواضع وغيره *

طلاق بستان ۵۷۵

* حرف ظا ـ مردمان *

ظريف فدائي خان — ۵۷۴ — ۵۷۵
ظفر خان گجراتي — ۱۸۶ — ۱۸۷
۱۸۸
ظفرخان عرف ابوالحسن — ۴۰۱
۵۴۷ — ۵۵۴

ظفر نشان (نام فیل) — ۵۳۸
ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن
۵۸۷ — ۵۹۵ — ۶۰۸

* مواضع و غیره *

ظفر نگر — ۴۸۹

* حرف عین - مردمان *

شاه عالم بهادر شاه خلد منزل —
۷۷ — (شف شین)
عادل خان پسر کلان شیر شاه
۱۰۳ — ۱۰۴
عادل شاه بیجاپوری — ۲۰۴
۲۰۷ — ۲۱۵ — ۲۱۶ — ۲۲۰
۲۹۰ — ۲۹۱ — ۲۹۲ — ۲۹۳
۲۹۴ — ۲۹۶ — ۳۲۲ — ۳۴۳
۳۴۴ — ۳۴۷ — ۳۴۸ — ۳۴۹
۳۵۰ — ۳۸۵ — ۳۸۶ — ۴۵۰
۴۵۱ — ۴۵۲ — ۴۵۸ — ۴۶۲
۴۶۳ — ۴۶۴ — ۴۶۶ — ۴۷۲
۴۷۶ — ۴۷۷ — ۴۷۹ — ۴۸۳
۴۸۴ — ۴۸۶ — ۴۹۵ — ۴۹۶
۵۱۶ — ۵۱۷ — ۵۲۰ — ۵۲۲
۵۲۳ — ۵۲۷ — ۵۲۹ — ۵۳۰
۵۳۱ — ۵۳۲ — ۵۳۳ — ۵۳۷
۵۳۹ — ۵۴۱ — ۷۰۵ — ۷۳۱
۷۴۳ — ۷۵۴ — ۷۵۷
میرزا عابد درویش — ۲۴۷
سید عالم بارهه — ۴۹۱
عارف غلام جهان آرا بیگم — ۶۰۰
۶۰۶ — ۶۰۷
عاشور فلبی — ۶۵۱
خواجه عابد ملازم نذر محمد
خان — ۶۵۷
عاقل خان خوافی — ۶۷۸
قاضی عارف — ۷۴۸
قاضی میر عادل — ۷۴۹
عبدالرزاق بن الغ بیگ — ۳۸ — ۳۹
عبد الله صف شکن — ۳۸ — ۴۳
میر عبد العزیز — ۴۸
عبد العزیز قراول — ۵۷
عبد القادر بداونی مورخ — ۱۲۸
۱۹۷ — ۱۹۸
عبدالرحمن پسر سکندر شاه — ۱۳۵

عبد الرحمن (صاحب حکومت)
۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
میر عبد اللطیف قزوینی استاد
عرش آشیانی - ۱۴۵
میرزا عبد الرحیم (منعم خان)
دیوان (میرزا خان) (خان
خانان) وزیر الملک پسر بیرم
خان - ۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶
۲۲۰ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۹ -
۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۷۶
۲۸۲ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۳۱۰
۳۱۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲
۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۸۲ - ۳۸۶ - ۶۰۹
عبد اللہ خان ازبک - ۱۶۱ - ۱۶۵
۱۸۹ - ۲۳۸
خواجہ عبد [illegible] مروین دلم
۲۱۹ - ۲۵۳
خواجہ عبد اللہ مخاطب بہ عبد اللہ
خان فیروز جنگ ۲۲۰ - ۲۲۷
۲۴۷ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸
۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۳۱۶
۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۵
۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹
۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴
۳۵۷ - ۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۷
۴۰۹ - ۴۲۶ - ۴۳۰ - ۴۳۷
۴۴۲ - ۴۵۳ - ۵۰۷ - ۵۰۹
۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹
۵۲۰ - ۵۴۵ - ۵۶۸ - ۵۷۱
۵۷۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۵۹۸
۶۱۹
شیخ عبد الحق دہلوی - ۲۳۹
۵۵۱
ملا عبد اللہ سلطان پوری مخدوم
الملک - ۲۵۰
عبد الرحیم دیوان لاہور - ۲۵۱
۲۵۳ - ۲۵۲
شاہ عباس صفوی والی ایران -
۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۹۶
۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۴۰۵

۵۱۹ – ۵۱۷ – ۴۶۸ عبدالله خان ولد خانجهان –
میر عبداللطیف –
۴۸۷ – ۴۷۵ عبدالرسول پسر فتح خان – ۴۶۷
۴۶۵ شیخ عبدالرحیم ملازم یمین الدوله
۴۶۱ عبدالله خان دیگر) –
۴۰۳ – ۴۰۲ عبدالحمید لاهوری مولف پادشاه نامه –
۴۰۶ – ۴۰۵ – ۴۰۱ – ۴۰۰
۳۸۷ خواجه عبدالرحیم العلوی –
۳۷۲ خواجه عبدالصمد فاضل –
۳۷۲ عبدالخالق خوافی –
۳۴۳ – ۳۳۶ قاضی عبدالعزیز – ۳۳۴ – ۳۳۵
۵۵۳ – ۳۰۷ عبدالعزیز خان قلعه دار قندهار
۲۹۱ – عبدالله خان بارهه سیف خان –
(شف ص)
۶۹۹ – ۶۲۷ – ۵۵۶ – ۵۵۴
۵۵۳ – ۵۵۲ – ۴۷۲ – ۴۱۹

۵۲۱ سید عبدالوهاب خاندیسی –
۵۲۸ – ۵۳۶ – ۵۳۵ – ۵۲۳
۷۳۸ – ۷۳۵ – ۷۰۳ – ۵۴۰
۵۶۵ – ۵۶۴ – ۵۶۳ – ۵۶۲
۶۰۱
۵۵۱ ملا عبدالسلام لاهوری –
۵۵۹ عبدالوهاب خان –
۵۷۱ عبد الرحیم بیگ اوزبک –
۷۰۳ – ۵۷۷ سید عبد القادر جیلانی رح
۶۴۰ – ۶۲۰ – ۵۹۹ – ۵۹۰ شاه عباس ثانی بعد شاه صفی
۶۵۴ – ۶۵۳ – ۶۵۲ – ۶۴۲
۶۸۷ – ۶۸۶ – ۶۸۵ – ۶۸۳
۶۹۳ – ۶۹۱ – ۶۹۰ – ۶۸۹
۷۲۸ – ۷۲۳ – ۶۹۹ – ۶۹۶
۵۹۷ – ۵۹۶ عبدالصمد عمودی سفیر شریف مکه
۶۰۳ سید عبدالرسول بارهه –
۶۰۵ میر عبد الله زرین رقم ترمذی
عبد العزیز خان امیر بلخ پسر

نذر محمد خان - ۶۰۸-۶۱۱
۶۴۷ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۰
۶۶۱ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۹
۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳
۶۹۴
عبد النبي پسر خاندوران- ۶۱۰
عبدالرحمن پسر نذر محمد خان
۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۴۱ - ۶۷۴
۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۳ - ۷۰۴
۷۰۷ - ۷۱۰
عبدالله خان والئ توران - ۶۷۱
عبد الغني نائب كشمير - ۷۰۰
عبد الله بيگ - ۷۲۵
عبد الصمد خان - ۷۳۱
عبد النبي نوكر سعد الله - ۷۳۶
عثمان - ۱۰۵
عثمان باغي - ۲۷۳
عادل بادشاه مبارز خان عرف
عدلي شاه برادر زادهٔ شيرشاه-
۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۲۳ - ۱۲۹
خواجه عرب بخشئ فوج -۱۹۳
ملا عرفي شيرازي - ۲۰۰ - ۲۴۱
۹۴۴
ملا عراقي مشهدي - ۲۴۲
عرب دست غيب - ۳۵۹ - ۳۶۲
ميرزا عزيزكوكه خان اعظم- ۲۵۶
۲۵۷ - (شف الف)
عزيز خان پسر خانجهان - ۴۴۱
ميرعزيز - ۶۴۰ - ۶۴۱
عزيز بيگ بدخشي - ۷۳۵
۷۳۶ - ۷۴۱
عسكري ميرزا - ۶۴ - ۷۱ - ۷۹
۸۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰
۱۲۱ - ۱۲۲
عطاءالله دامادفدائي خان- ۳۷۱
عظمت خان پسر خانجهان- ۴۱۷
علي دوست طغائي قلعه دار
اند جان- ۲۴- ۲۵- ۲۶-۲۹
علي بيگ شب كور - ۳۸
علي خان استجلو - ۴۲
سلطان علاءالدين برادر سلطان
ابراهيم ۴۸- ۴۹ - ۵۳- ۶۶

۷۳ – ۷۴

امام علي موسی رضا رح – ۱۱۹
۵۶۴

علي قلي – ۱۲۴

علي شير ترکمان – ۱۵۱

سيد علي – ۱۷۳

شيخ علاء الدين نبيره شيخ سليم
کوکه کوکشتاش خان ۲۵۰

ميرزا علي اکبر شاهي – ۲۵۶

علي مردان – ۲۷۵

سيد علي بارهه – ۳۱۸ – ۳۱۹

علي شير آدم ملک عنبر – ۳۴۳

سلطان علاء الدين بهمني – ۴۸۸

علي اصغر ولد محمد جعفر – ۵۱۱

خواجه علاء الدين عطار – ۵۴۹

علي مردان خان پسر گنجعلي
خان (اميرالامرا) – ۵۵۲–۵۵۴

۵۵۵ – ۵۵۷ – ۵۵۸ – ۵۵۹

۵۶۰ – ۵۶۷ – ۵۶۹ – ۵۷۰

۵۷۱ – ۵۷۲ – ۵۷۸ – ۵۸۲

۵۹۰ – ۵۹۵ – ۵۹۶ – ۶۰۸

۶۰۹ – ۶۱۱ – ۶۱۲ – ۶۱۳

۶۱۴ – ۶۱۶ – ۶۱۷ – ۶۱۹

۶۲۰ – ۶۲۱ – ۶۲۳ – ۶۲۵

۶۲۷ – ۶۲۸ – ۶۲۹ – ۶۳۰

[illegible]

۶۵۸ – [illegible] – ۶۶۱ – ۶۶۲

[illegible] – ۶۶۶ – ۶۶۷

۶۷۸ – ۶۸۲ – ۶۸۴ – ۶۸۵

۶۹۴ – ۷۰۰ – ۷۰۳ – ۷۰۶

۷۱۶ – ۷۱۷ – ۷۵۹

علي بيگ مردم علي مردان خان
۵۵۴ – ۵۶۷ – ۶۱۶

ملا علاء الملک – ۵۹۵ – ۶۳۴
۶۹۷

علي ولي خان حاکم مرو – ۶۵۵
۶۹۷

علي اکبر اصفهاني حاکم سورت
۶۷۸

عمر شيخ ميرزا پسر تيمور – ۱۶

عمر شيخ ميرزا پسر سلطان ابوسعيد
۱۸ – ۱۹ – ۲۱ – [illegible]

عمان شاه برار – ۷۹

ملک عنبر حبشي نظام الملکي

۲۶۲ – ۲۷۳ – ۲۷۴ – ۲۷۵
۲۷۶ – ۲۸۲ – ۲۸۳ – ۲۸۵
۲۹۰ – ۲۹۱ – ۳۰۴ – ۳۱۷
۳۱۸ – ۳۱۹ – ۳۲۰ ۳۲۱
۳۲۲ – ۳۴۴ – ۳۴۷ – ۳۴۸
۳۴۹ – ۳۵۰ – ۳۵۴ – ۳۵۶
۳۷۶ – ۳۸۲ – ۳۸۵ – ۴۰۰
۴۱۰ – ۴۲۵ – ۴۵۷ – ۴۶۰
۴۶۱ – ۴۷۵ – ۴۸۱ – ۴۹۵
۵۳۲
عنبر قلعه دار – ۵۲۷
عنایت‌الله پسر سعد الله خان –
۷۰۸
عوض خان قاقشال – ۵۵۶
عیسی‌خان نیازی – ۱۰۳ – ۱۰۴
۱۰۵ – ۱۱۰ – ۳۹۳ –

* مواضع و غیره *

عجم – ۲۱ – ۴۶ – ۶۰ – ۶۵
۱۳۲ – ۲۳۶ – ۷۲۶
عراق – ۷ – ۱۸ – ۱۲۰ – ۱۳۸
۲۹۵ – ۴۰۳ – ۶۵۰ – ۶۵۲
عراقین – ۱۵
عرب – ۶۰ – ۶۵ – ۲۳۶ – ۵۷۴
۷۲۶
علي مسجد – ۵۶۹
عنبرکوت – ۴۸۱

* حرف غین - مردمان *

غازي خان پسر دولت خان – ۴۷
۴۸ – ۴۹ – ۵۰ – ۸۱
غازي آدم جلال خان – ۱۰۴
میر غازي – ۲۵۴ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۷۶
غریب داس برادر رانا جگت
سنگهه – ۷۲۸
سید غلام‌محمد – ۶۰۳
غلام‌رضا آدم ایران – ۷۱۳ – ۷۱۴
شاه غوث – ۱۴۳
غیاث‌الدین علي بخشي – ۱۷۳
غیاث بیگ دیوان – ۲۶۱
غیاث بیگ ولد خواجه محمد
طهراني (اعتماد الدوله) –
۲۶۳ – ۲۶۴ – ۲۶۵ – ۲۶۶

(شف الف)

غیاث الدین – ۲۸۸

غیری کلان (نام توپ) – ۴۵۷

[illegible] (نام توپ) – [illegible]

[illegible] خان عرف دلمار – ۶۷۸

۶۸۱ – ۷۲۷ – (شف کاف)

---

* مواضع وغیره *

غار عاشقان – ۳۰

غزنین – ۱۸ – ۳۵ – ۳۶ – ۳۷

۴۵ – ۴۹ – ۱۲۰ – ۵۵۶

۵۶۹ – ۵۹۰ – ۵۹۴ – ۶۸۸

۶۹۱ – ۶۹۲ – ۷۰۰ – ۷۱۳

۷۲۷

غوربند – ۶۱۱ – ۶۱۲ – ۶۴۵

۶۷۵ – ۷۰۳

حصن غوربند – ۶۲۰

غور – ۶۴۱ – ۶۵۱

حرف فاء – مردمان

فاروقیان – ۲۱۵

فاضل خان – ۴۱۷

شاه فتح‌الله شیرازی مخاطب بعضدالدوله – ۱۸۸

فتح لشکر (نام فیل) – ۲۲۴

میر فتح‌الله شیرازی – ۲۴۲

فتح خان پسر عنبر (سپه‌سالار نظام‌الملک) – ۳۸۳ – ۴۵۷

۴۶۰ – ۴۶۱ – ۴۶۳ – ۴۶۷

۴۷۰ – ۴۷۱ – ۴۷۵ – ۴۷۶

۴۷۷ – ۴۸۰ – ۴۸۲ – ۴۸۶

۴۸۷ – ۴۸۸ – ۴۹۰ – ۴۹۱

میر فتاح آدم شاه صفی – ۵۷۵

فخرالدین کوتوال – ۸۲

فخر الدین مشهدی داماد میرزا کامران – ۱۲۲

فدائی خان میر تزک ۳۳۴

فدائی خان – ۳۵۷ – ۳۶۱

۳۶۷ – ۳۶۸ – ۳۷۰ – ۳۷۱

۳۸۷ – ۴۱۸ – ۵۶۹

فریدون – ۷

فردوسی مولف شاهنامه – ۷

فرنگیان – ۱۱ – ۷۷ – ۳۰۸

۳۰۹ – ۴۶۸ – ۴۶۹ – ۴۷۰

۴۷۳ – ۴۹۰

فریدون خان کابلي خالوي میرزا محمد حکیم – ۱۶۸ – ۱۸۵

فرخ سیر بادشاه – ۱۸۰

شیخ فرید بخاري میر بخشي مرتضی خان – ۱۹۶ – ۲۴۸ – ۲۵۰ – ۲۵۴ – (شف میم)

فرید خان – ۲۶۲

فرنگی حکیم – ۳۱۱ – ۳۱۲

فرهاد خان پدر رندوله – ۴۵۰ ۴۸۹

سیدي فرجام – ۴۹۵ – ۴۹۶

شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشي – ۵۵۲ – ۶۱۹ – ۶۸۳

فرهاد غلام علي مردان – ۶۱۱ ۶۱۲

فریدون غلام علي مردان – ۶۱۶ ۶۱۷

فراست خان ناظر – ۷۰۲

فصیح خان – ۳۶۲

میر فصیح – ۷۴۴ – ۷۴۶

قاضي فضیلت (فضیحت) – ۹۸

فولاد غلام میرزا شرف الدین حسین – ۱۶۳

فولاد خان – ۳۴۹

سیدي فولاد نظام الملکي – ۴۹۰

میان فهیم غلام خانخانان عبد الرحیم ۳۵۰

فیروز خان پسر سلیم شاه – ۱۰۷

شیخ فیضي پسر شیخ مبارک ۱۹۰ – ۱۹۱ – ۱۹۲ – ۱۹۶ ۱۹۸ – ۲۰۰ – ۲۰۱ – ۲۳۸ ۲۴۱ – ۲۵۴

فیروز شاه – ۳۰۶

فیروز خان حبشي – ۳۱۹

---

* مواضع وغیره *

فارس – ۱۵ – ۳۹۱

فتح پور (سیکري) – ۱۷۴ – ۱۷۵ ۱۷۸ – ۱۷۹ – ۱۸۰ – ۱۸۴ ۱۸۶ – ۲۲۵ – ۲۲۶ – ۲۳۶ ۲۳۹ – ۲۴۴ – ۲۵۵ – ۲۷۱ ۲۹۷ – ۴۰۷ – ۵۹۸

فتح آباد – ۴۷۱

دارالملک فرغانه - ۲ - ۱۹ - ۲۲
۲۴ - ۲۸ - ۳۳
فریدآباد - ۲۵۴
ولایت فرنگ - ۲۷۴ - ۳۰۹ - ۶۰۷
فرداپور - ۴۳۰ - ۴۳۷ - ۵۶۵
قلعهٔ فرنگ - ۴۷۱
باغ فرح‌بخش - ۵۹۵ - ۶۹۳
فران - ۶۴۰
فره - ۶۹۰
حصار فیروزه - ۸۷
باغ فیض‌بخش - ۶۰۸ - ۷۰۳
۷۱۵

* حرف قاف - مردمان *

قاجولي بهادر پسر تومنه خان
۸ - ۱۳
قایدو خان بن بوقاخان - ۸ - ۱۳
مولانا قاضی‌الدجاني - ۲۴ - ۲۵
۲۶ - ۲۸
قاسم خان قوچین - ۲۸
قاصد ترخان - ۳۱
قاسم‌بیگ نایب بهرونچ - ۷۹ - ۸۰
قاسم حسین - ۸۵
قاضي جهان - ۱۱۸
سلطان‌محمد قاسم فرشته - ۱۹۷
(شف میم)
قاسم کاهي - ۲۴۲
قاسم خان عرب - ۲۵۹
قاسم بیگ فرستادهٔ دارای ایران
۳۲۳
قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن
۳۷۶ - ۳۹۸ - ۴۷۰ - ۴۷۱
۵۴۷
میر قاسم - ۴۷۱
قاسم پسر خسرو نبیرهٔ نذرمحمد
خان - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۷۴
قاسم خان - ۶۹۵
قایم بیگ سفیر - ۷۳۰ - ۷۳۱
قبل خان پسر تومنه خان - ۸
قباد قلعه‌دار حصار - ۶۲۶
قتلق‌محمد پسر نذرمحمدخان -
۶۳۱ - ۶۴۵ - ۶۵۱ - ۶۵۵
۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۱
۶۶۲ - ۶۶۶

قرا خان پسر مغلخان – ۴
قراچار نویان از اجداد امیر
تیمور – ۱۰ – ۱۳
قرا یوسف ترکمان – ۱۷
قرا بهادر – ۱۶۵
قوم قزلباش – ۴۰ – ۴۱ – ۴۳
۴۴ – ۴۵ – ۱۱۳ – ۱۱۶
۱۱۹ – ۱۲۰ – ۲۶۱ – ۳۲۶
۵۵۸ – ۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷
۵۸۹ – ۵۹۰ – ۶۰۹ – ۶۵۲
۶۷۱ – ۶۸۵ – ۶۸۶ – ۶۸۸
۶۸۹ – ۶۹۰ – ۶۹۱ – ۶۹۲
۶۹۶ – ۶۹۷ – ۶۹۸ – ۶۹۹
۷۰۰ – ۷۱۲ – ۷۱۳ – ۷۱۸
۷۲۲ – ۷۲۴ – ۷۲۷
قطب خان پسر شیر خان – ۷۲
۸۵ – ۹۵ – ۱۰۳
قطب الدین خان حاکم بروده – ۱۸۷
حضرت خواجه قطب الدین – ۲۴۰
قطب الدین خان اتکه کوکلتاش
خان (شیخ جیون) – ۲۴۵
۲۵۶ – ۲۵۷ – ۲۶۶ – ۲۶۷
۵۵۲ – ۵۸۹ – ۶۱۹ – ۶۸۳
(شف جیم)
قطب فقیر مشهور به (خسرو
جعلي) – ۲۶۱
قطب الملك – ۲۹۲ – ۲۹۳
۲۹۵ – ۳۴۳ – ۳۴۷ – ۴۵۴
۵۱۷ – ۵۱۸ – ۵۱۹ – ۵۲۱
۵۲۲ – ۵۲۳ – ۵۲۷ – ۵۳
۵۳۵ – ۵۳۷ – ۵۳۸ – ۵۴۰
۵۴۱ – ۵۴۶ – ۶۷۹ – ۷۳۱
۷۴۰ – ۷۴۱ – ۷۴۲ – ۷۴۳
۷۴۴ – ۷۴۵ – ۷۴۶ – ۷۴۷
۷۴۸ – ۷۴۹ – ۷۵۰ – ۷۵۵
قلیچ خان اندجاني – ۱۷۳
قلیچ خان حارس قلعهٔ آگره –
۲۱۸ – ۲۶۲ – ۴۵۴
قلیچ خان حاکم ملتان – ۵۵۶
۵۵۷ – ۵۵۸ – ۵۵۹ – ۵۸۵
۵۸۹ – ۶۰۹ – ۶۲۰ – ۶۲۶
۶۳۰ – ۶۳۱ – ۶۳۸ – ۶۵۰
۶۹۶ – ۶۹۷ – ۶۹۸ – ۷۰۰
۷۵۹

قنبر علي - ۲۹
میرزا قندهاري - ۲۷۸

مواضع وغیره

حوض قتلو - ۵۲۰
قجدوان - ۴۴
حصار قندز - ۲۲ - ۲۳ - ۴۲ - ۴۴۶
قندز - ۳۳ - ۶۲۰ - ۶۲۴ - ۶۲۶
۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۵۰
قندهار - ۳۶ - ۴۷ - ۷۱ - ۱۱۵
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۳۴
۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۶۱
۲۰۴ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶
۲۵۸ - ۲۶۳ - ۲۷۶ - ۳۰۷
۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۴۷ - ۴۰۲
۴۵۵ - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۵۳
۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۸۸
۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۸۹ - ۵۹۰
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۷۳ - ۶۸۴
۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹
۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳
۶۹۵ - ۶۹۹ - ۷۰۷ - ۷۰۸
۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۴ - ۷۱۶
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۲
۶۲۹ - ۷۴۱ - ۷۵۷
قلعهٔ قندهار - ۳۶ - ۳۷ - ۱۱۶
۱۲۵ - ۳۲۶ - ۴۰۵ - ۴۵۱
۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۸۹
۶۸۶ - ۶۹۲ - ۶۹۹ - ۷۱۷
۷۲۴ - ۷۲۷ - ۷۵۰
قلعهٔ قندهارك - ۴۵۰
قنوج - ۶۳ - ۷۳ - ۱۰۹

حرف کاف - مردمان

میرزا کامران برادر همایون - ۵۰
۷۱ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶
۸۷ - ۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۱۶
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲
۱۲۶ - ۱۷۷ - ۲۵۳ - ۷۱۸
کامگار بیگ غیرت خان مولف
جهانگیرنامه - ۲۰۳ - ۲۱۶
۲۴۷ - ۳۲۵ - ۴۴۲ - ۴۴۳

(شف غین)

کاکاپندت نوکر خانخانان – ۴۹۹
کاما نام سرزبان گدهي (کاما سلهور) – ۵۶۵ – ۵۶۶
کاکر خان سردار – ۶۸۵ – ۶۸۹
کارطلب خان – ۷۴۴
رانا کرن پسر رانای چتور – ۲۸۰ ۲۸۱ – ۳۹۴
کرن برادرزادهٔ کشن سنگهه – ۲۸۲
قوم کراس – ۲۹۷
کریمه سلطان عبیهٔ سلطان پرویز – ۴۷۱
راجه کشن سنگهه خلوي شاه خرم شاه جهان – ۲۸۱ – ۲۸۲ ۵۹۷
راجه کشتوار – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۳۰ ۵۹۴
کفاف – ۳۸۵
کفش قلي خان تعین کردهٔ نذر محمد خان – ۶۱۶ – ۶۵۵
راجه کلیانمل حاکم بیکانیر – ۱۷۵
خواجه کلان رئیس غور – ۶۵۱
کولیان – ۲۹۷
کوتوال خان – ۳۷۶
کوچ بهار زمیندار – ۵۶۰
قوم کهکران – ۴۶ – ۴۷ – ۱۰۵ ۶۱۹
کهتر داس – ۳۳۷ – ۳۳۸
کهیلوجي دکني – ۴۷۹
کیومرث (یادش اغلان) – ۳ (شف یاء)
کیسري سنگهه ولد راجه جیسنگهه ۷۰۱ – ۷۰۲
کیسر سنگهه – ۴۴۷
دار الملک کابل – ۲ – ۱۲ – ۱۸ ۱۹ – ۲۲ – ۳۴ – ۳۵ – ۳۶ ۳۷ – ۳۸ – ۴۳ – ۴۵ – ۴۶ ۴۸ – ۴۹ – ۵۳ – ۵۵ – ۵۸ ۶۳ – ۶۴ – ۶۷ – ۷۱ – ۹۸ ۱۰۶ – ۱۱۲ – ۱۱۳ – ۱۲۰ ۱۲۲ – ۱۲۵ – ۱۳۱ – ۱۳۴ ۱۴۹ – ۱۶۳ – ۱۶۴ – ۱۶۷ ۱۶۸ – ۱۶۹ – ۱۸۴ – ۱۸۵ ۱۸۶ – ۱۹۰ – ۱۹۵ – ۲۵۰ ۲۵۲ – ۲۵۳ – ۲۵۷ – ۲۵۸

۲۶۲ – ۲۹۴ – ۳۰۳ – ۳۲۶
۳۲۷ – ۳۳۳ – ۳۵۳ – ۳۵۵
۳۵۸ – ۳۷۳ – ۳۷۷ – ۳۹۸
۴۰۰ – ۴۰۱ – ۴۰۲ – ۴۰۵
۴۱۰ – ۴۲۲ – ۴۲۶ – ۴۲۸
۴۷۰ – ۴۷۲ – ۵۴۹ – ۵۵۳
۵۵۵ – ۵۵۶ – ۵۵۷ – ۵۵۸
۵۶۸ – ۵۶۹ – ۵۷۳ – ۵۸۰
۵۸۲ – ۵۸۹ – ۵۹۰ – ۵۹۴
۵۹۶ – ۶۰۸ – ۶۱۱ – ۶۱۷
۶۱۹ – ۶۲۱ – ۶۲۳ – ۶۲۷
۶۲۸ – ۶۳۸ – ۶۴۱ – ۶۴۲
۶۴۳ – ۶۴۵ – ۶۴۸ – ۶۵۸
۶۶۰ – ۶۷۳ – ۶۷۴ – ۶۷۶
۶۷۸ – ۶۸۱ – ۶۸۳ – ۶۸۵
۶۸۶ – ۶۸۷ – ۶۹۱ – ۶۹۳
۶۹۴ – ۷۰۰ – ۷۰۹ – ۷۱۰
۷۱۳ – ۷۱۴ – ۷۱۶ – ۷۱۷
۷۵۵
قلعهٔ کاشان ۲۹
قلعهٔ کابل – ۳۵ – ۱۱۶ – ۱۲۱
۱۳۱
قلعهٔ کالنجر – ۷۲ – ۱۰۱ – ۱۷۵
کالنجر – ۷۲ – ۹۴ – ۴۴۰
کاشغر – ۱۳۲
سرکار کالپي – ۱۵۰ – ۱۵۵ – ۲۱۹
۴۰۷
قلعهٔ کارون – ۱۵۴
قلعهٔ کاویل – ۲۱۲
قلعهٔ کانگڑه – ۲۹۷ – ۳۰۶ – ۳۲۵
کانگڑه – ۵۸۳
قلعهٔ کالنه – ۴۷۰ – ۴۷۱
کالنه – ۴۷۱
کالکوٹ – ۴۸۳
قصبهٔ کانتي – ۵۲۷
قلعهٔ کانتي – ۵۲۷
کالي پهیتنه – ۵۴۰
کاشان – ۶۵۲
کامان پهاري – ۷۰۱
کتل انتور – ۴۳۷
کتل طول – ۶۲۳ – ۶۴۳
کرمان – ۱۵
کربلای معلی – ۵۳ – ۱۴۷ – ۲۶۹
کراره – ۵۲۰ – ۵۳۸

قصبۂ کرنال – ۶۷۸
کرناٹک – ۷۴۵
صوبۂ کشمیر – ۲۳ – ۱۰۵ – ۱۲۲
۱۸۹ – ۱۹۰ – ۱۹۴ – ۱۹۵
۱۹۶ – ۲۳۶ – ۲۵۶ – ۲۸۱
۲۹۹ – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۰۳
۳۰۴ – ۳۰۵ – ۳۲۳ – ۳۲۴
۳۲۷ – ۳۳۰ – ۳۴۲ – ۳۵۰
۳۵۵ – ۳۸۷ – ۳۸۸ – ۳۹۸
۳۹۹ – ۴۰۸ – ۴۹۲ – ۴۹۳
۴۹۴ – ۵۰۱ – ۵۴۶ – ۵۴۷
۵۴۹ – ۵۶۱ – ۵۶۷ – ۵۶۹
۵۷۰ – ۵۷۳ – ۵۷۷ – ۵۷۹
۵۸۰ – ۵۸۲ – ۵۸۷ – ۵۸۸
۵۹۵ – ۶۰۷ – ۶۰۸ – ۶۱۰
۶۱۷ – ۶۲۰ – ۶۲۱ – ۶۴۵
۶۷۳ – ۶۸۰ – ۶۸۱ – ۷۰۰
۷۰۳ – ۷۰۴ – ۷۰۵ – ۷۰۶
۷۰۷
کشن گنگا – ۳۰۰ – ۵۳۰
قصبۂ کلانور – ۱۲۷
قصبۂ کلیانی – ۵۲۴ – ۵۲۵
قلعۂ کلیانی – ۷۵۶
کمبل میر – ۱۶۱
کملاپور – ۵۲۷
ضلع کوکن (نام سابقش دیودمن) –
۷۷ – ۲۷۳ – ۴۵۰ – ۴۷۱
۵۱۷ – ۵۲۱ – ۵۲۳ – ۵۳۲
۵۳۷ (شف دال)
قلعۂ کوہ – ۴۳۱
قصبۂ کولاپور – ۵۲۹ – ۵۳۰
دریای کوکن – ۵۳۷
کولاب – ۶۳۹
شہر کھنبایت – ۷۷ – ۱۵۱ – ۱۷۷
۲۰۲ – ۲۹۴ – ۶۷۸
قلعۂ کھیرلہ – ۲۱۲
کھرکی موسوم بہ خجستہ بنیاد
(اورنگ آباد) ۲۸۵ – ۳۱۹
۳۲۰ – ۳۴۷ – ۴۷۷ – ۴۸۸
(شف خاء)
قلعۂ کھتر – ۵۲۴
قلعۂ کھمرد – ۶۱۱ – ۶۱۲
۶۲۶ – ۶۴۴
کھمرد – ۶۱۱ – ۶۵۸

* حرف گاف - مردمان *

گجراتیان - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷
راجه گجسنگهه - ۳۹۲ - ۴۲۴
۵۶۱ - ۷۳۰
گجپت (نام فیل سفید) - ۴۱۱
گجموتي (نام فیل) - ۵۴۰
گرانبار (نام فیل) - ۲۳۰
راجه گردهرداس - ۴۲۶
گرجای زن جادو رای - ۴۲۷
گلرخ بیگم دختر میرزا کامران -
۱۷۷ - ۱۸۴
گنگا رام عامل - ۴۴۹
گنجعلي خان حارس قلعهٔ قندهار
از جانب شاه عباس - ۵۵۴
گوبند امیر راجه مالدیو - ۱۰۰
گوبند داس وکیل راجه سورج
سنگهه - ۲۸۱ - ۲۸۲
گوپال داس برادر زادهٔ راجه
سورج سنگهه - ۳۰۰
راجه گوپال سنگهه ۳۴۰
گوجر سردار - ۵۰۶

* مواضع وغیره *

گجرات - ۶۸ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۹
۱۷۰ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۱
۲۵۲ - ۲۹۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸
۵۵۰ - ۶۴۱
گدهه - ۵۰۷
گدهی کامدا - ۵۶۵ - ۵۶۶
۵۸۷ - ۵۸۸
آب گذر اکبر پور - ۳۵۱
گذر بابا پیاري - ۳۹۲
قلعهٔ گرشنگ - ۵۵۸ - ۷۱۹
گکهر - ۱۱۵ - ۱۹۱
پرگنهٔ گلشن آباد - ۲۷۴ - ۵۲۴
گلکنده - ۲۹۵ - ۳۵۲ - ۳۴۳
۳۵۷ - ۵۱۴ - ۵۲۱ - ۷۴۱
۷۴۲ - ۷۵۳ - ۷۴۴ - ۷۴۷
۷۴۸
قلعهٔ گلبرگه - ۴۶۳
گلبرگه (احسن آباد) - ۴۸۸
۵۲۶ - ۵۲۸
گل بهار - ۶۱۴

آب گنگ – ۶۴ – ۸۴ – ۸۵
۸۶ – ۲۰۹ – ۷۵۵
گوالیار – ۵۳ – ۵۵ – ۵۶ – ۶۴
۹۹ – ۱۰۵ – ۲۲۳ – ۴۰۷
۴۰۹ – ۴۱۸ – ۵۲۰
قلعهٔ گوالیار – ۵۵ – ۱۰۹ – ۱۴۲
۱۷۸ – ۲۸۰ – ۴۰۸ – ۴۹۱
۵۷۸
ولایت گورکهپور – ۸۱
بندر گوهه – ۲۹۲
گوندرانه – ۲۹۳ – ۴۱۸ – ۵۱۲
۵۱۳ – ۵۳۷
گوندها – ۵۱۴ – ۵۱۵
گهات رونکهره – ۳۰۵
گهات دیو – ۳۱۸

* حرف لام – مردمان *

لالا ملک زن تاج خان – ۹۳ – ۹۴
لشکر خان (خواجه ابوالحسن) –
۳۳۵ – ۳۸۳ – ۳۹۸ – ۴۰۰
۴۲۲ – ۴۷۰ – (شف الف)
لشکری پسر مخلص خان – ۴۱۲
لشکر خان بخشی – ۷۲۵ – ۷۳۰
لطف الله خان پسر سعید خان –
۶۶۳
لطف الله پسر سعدالله – ۷۰۸
۷۳۶
لعل بیگ (لله بیگ) – ۲۱۹
لعل بیگ (دیگر) – ۷۲۶
خاندان لودی – ۷۲
لوحانیان – ۹۳
لهراسپ برادر خانزمان پسر
مهابت خان – ۴۷۶ – ۴۷۷
۴۹۶ – ۴۹۹ – ۷۰۸ – ۷۲۲
۷۵۴ – ۷۵۹

* مواضع وغیره *

دارالسلطنهٔ لاهور – ۴۶ – ۴۷
۴۸ – ۴۹ – ۸۵ – ۹۸ – ۱۰۵
۱۱۱ – ۱۱۵ – ۱۲۳ – ۱۲۷
۱۳۵ – ۱۴۸ – ۱۴۹ – ۱۶۸
۱۸۵ – ۱۸۶ – ۱۹۶ – ۲۴۶
۲۴۸ – ۲۵۰ – ۲۵۱ – ۲۵۲
۲۹۸ – ۲۹۹ – ۳۰۵ – ۳۰۶
۳۳۰ – ۳۵۰ – ۳۵۶ – ۳۸۱

۳۸۲ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۶۲ - ۴۹۲
۴۹۳ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۷
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۶۲ - ۵۶۶
۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۸۰
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۶
۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۷
۶۱۸ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳
۶۴۵ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۶۰
۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶
۶۸۷ - ۶۹۴ - ۷۰۰ - ۷۰۳
۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۱۵ - ۷۱۶
۷۲۸ - ۷۵۶
قلعهٔ لاهور - ۲۵۳ - ۳۹۰ - ۵۶۶
آب لاهور - ۳۹۰
لکهنو - ۶۳ - ۹۴
لکهي جنگل - ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۴۹
لمغان - ۷۱

* حرف میم - مردمان *

راجهٔ مالدیو (راجهٔ مارواړ) ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۵
۲۴۵
ماهم آغا (اتکه) - ۱۳۲ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۶۲
کنور مانسنگهه ولد راجه بهگوان داس خسرپورهٔ جهانگیر شاه ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۷ - ۲۱۶
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۷ - ۲۳۳
۲۳۴ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۵۹
۲۷۳ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۷۲۶
مادهوسنگهه - ۴۳۷ - ۴۴۱ - ۶۶۱
مانا جي سردار بيجاپور - ۴۸۹
مالوجي دکني - ۵۶۲ - ۷۴۵
۷۴۸ - ۷۵۹
مبارک خان لودي - ۴۷
مبارک خان افغان - ۱۵۱
شيخ مبارک ناگوري پدر شيخ ابوالفضل - ۱۹۸ - ۱۹۹
۲۰۰ - ۲۴۱
سيد مبارک قلعه دار رهتاس - ۳۴۶
مبارزخان روهله - ۶۰۴ - ۶۱۲

محمدشاه بادشاه ناصرالدین - ۲
۶۲ - ۵۰۴ - ۵۹۲
میرزا محمد ولد میرزا جهانگیر
۱۴ - ۱۸
سلطان محمد میرزا پسر ابوسعید
میرزا - ۱۹ - ۲۹
سلطان محمود میرزا پسر ابوسعید
میرزا - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷
مولانا محمد قاسم فرشته - ۲۳
۲۱۶ - ۲۳۷ (شف ق)
محمد حسین کورکانی - ۲۳-۲۶
سلطان محمود خان - ۳۳ - ۳۴
محمد مقیم داماد الغ بیگ - ۳۵
محمد بیگ - ۳۶ - ۳۷
محمدعلی شیبانی - ۳۸
میر محمد - ۴۴
شیخ محمد غوث - ۵۶
محمد سلطان میرزا - ۵۹ - ۶۳
سلطان محمود نبیرهٔ سلطان
بهلول لودی - ۶۴ - ۸۱
۹۴ - ۹۵ - ۹۹
محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان
حسین میرزا - ۷۲ - ۷۳ - ۸۲
۸۴ - ۱۶۹
محمد سلطان دختر زادهٔ سلطان
حسین میرزا - ۷۳ - ۸۲
۸۶ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۶۹
محمد خان حاکم جونپور - ۹۰
۹۱ - ۹۲
شاه محمد فرملی - ۱۰۹ - ۱۱۰
محمد خان سور حاکم بنگاله - ۱۱۲
سلطان محمد میرزا پسر کلان
شاه طهماس - ۱۱۷
شاهزاده محمد مراد پسر شاه
طهماس - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۳۲۶
محمدعلی خان - ۱۲۱
شاهزاده محمد حکیم میرزا برادر
عرش آشیانی - ۱۲۲ - ۱۶۳
۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹
حاجی محمد خان سیستانی
۱۵۲ - ۱۵۴
مرزا محمدحسین - ۱۶۹ - ۱۷۷
۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

شیخ محمد سلیم چشتي - ۱۷۵
سلطان محمد مراد فرزند عرش آشیاني - ۱۷۵-۱۸۵ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۲
محمد قاسم خان کابلي - ۱۹۵ - ۱۹۵
محمد شریف امیرالامرا پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۵۳
محمد مراد خان - ۲۳۸
سید محمود خان - ۲۳۹
سید محمد جامه‌باف - ۲۴۲
میرزا محمد اوزبک - ۲۵۸
محمد صادق تبریزي نوکر شجاع مولف منهج الصادقین - ۲۶۳
خواجه محمد طهراني - ۲۶۳
محمد تقي بخشي (شاه قلي خان) - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۲۱ - ۳۷۲
محل‌دار خان - ۲۸۳ - ۴۳۰ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۲
سلطان محمد برادر زادهٔ قطب الملک - ۲۹۶
محمدقلي افشار داروغهٔ باغات کشمیر ۳۰۳
میرسید محمد استاد مولف - ۳۰۸
محمد شریف وکیل - ۳۳۳
محرم خواجه‌سرا - ۳۳۴
محمد صالح - ۳۳۸ - ۳۴۵
محمد جعفر پسر افضل خان ۳۴۳ - ۵۱۱
ملا محمد لاري - ۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۴۶۴
ملا محمد فاضل - ۳۷۲ - ۳۷۳
حکیم محمد حاذق - ۴۰۵
خواجه محمد صادق پسر خواجه عبد الرحیم - ۴۰۶
سید محمد نبیرهٔ سید مظفرخان ۴۱۶
محمد خان نبیرهٔ خان عالم لودي ۴۱۷
محمود خان نبیرهٔ خان عالم لودي - ۴۱۷

محمودخان پسر خانجهان - ۴۴۰
محمدعلي بيگ رسول ايران
۴۵۴ - ۴۷۲ - ۶۵۲ - ۶۵۳
محمد رضا فرزند مصطفی خان
۴۶۴
محمود خان حارس قلعهٔ کالنه
۴۷۱
حاجي محمد جان قدسي
ملک لشعرا - ۴۷۱ - ۴۸۹
۴۹۳ - ۵۰۳
محمد معصوم کابلي (اسدخان)
۴۷۲ - (شف الف)
سلطان محمد تغلق - ۴۸۸
ميان محمد ميرزاهد - ۴۹۳
۵۰۲ - ۵۴۸ - ۵۴۹
محمود بيگ خوافي - ۵۱۴
محمد حسين - ۵۳۱
محمديار بيگ - ۵۴۴
سيدمحمدرضوي - ۵۴۷ - ۵۴۸
سيد محمد شاه عالم - ۵۴۸
قاضي محمد اسلم - ۵۵۰
محمدعلي پسر علي مردان
خان - ۵۵۵ - ۶۲۰ - ۶۲۷
محراب خان قلعهدار شاه ايران -
۵۵۹ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۲
۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۲۷
محمدطاهروزيرخان - ۵۶۲ - ۵۶۴
محمد سلطان پسر اورنگ زيب -
۵۷۲ - ۶۷۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲
۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶
۷۴۷ - ۷۴۹
محمد پاشا وزير اعظم قيصر روم -
۵۷۶
محمد شافي پسر سيف خان -
۵۷۸
محمد تحيي پسر سيف خان -
۵۷۸
محمد زمان طهراني - ۵۸۸
ميرمحمد صالح مشکين قلم ولد
ميرعبد الله زرين رقم - ۶۰۵
محمد علي فوجدار - ۶۰۷
سيدمحمد پسر خاندوران - ۶۱۰
سيدمحمود پسر خاندوران - ۶۱۰
ميرزامحمدمهدي - ۶۲۳ - ۶۴۷

محمد صدیق نوکر خسرو خان - ۶۲۴
محمد بدیع پسر خسرو خان - ۶۲۵ - ۶۴۵
محمد امین کتابدار آدم نذر محمد خان - ۶۳۵
محمد محسن کرمانی - ۶۴۵
محمد زمان مشرف - ۶۵۰
محمد مراد داروغه - ۶۵۰
محمد بیگ قلماق - ۶۵۸
محمد طاهر خراساني (صف شکن خان) - ۶۶۸
محمد اشرف پسر اسلام خان - ۶۷۴
محمد غیاث - ۶۷۴
محمد سعید پسر سادات خان - ۶۹۸
محمد سلیم قاضي القضاة - ۷۰۲
سید محي الدین سفیر روم نبیرهٔ حضرت سید عبدالقادر جیلاني - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸
محمد صفي پسر اسلام خان - ۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۴ - ۷۴۰
محمد بیگ توپچي باشي شاه ایران - ۷۱۲
محمدعلي خان (دیگر) - ۷۱۳
محمد ابراهیم پسر علي مردان خان (ابراهیم خان) - ۷۱۷
محمد جعفر میرآتش (برق انداز خان) - ۷۱۸ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۹
میرمحمد برکي - ۷۱۹
محمد شریف عرب - ۷۲۶
محمد حسین پسر میر یوسف - ۷۲۶
محمد سعید کاشغري - ۷۲۶
محمد صالح پسر خالهٔ شاه عباس - ۷۲۸
محمد ابراهیم آخته بیگي (اسد خان) ۷۲۸ - ۷۲۹
محمد امین پسر میر جمله - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۵۲ - ۷۵۴ - ۷۵۵
محمد ناصر ملازم قطب شاه - ۷۴۲

۷۴۳

محمد بیگ ملازم محمد سلطان
۷۴۳ – ۷۴۵

محمد امین متصدی بندر سورت
۷۵۰ – ۷۵۱

محمد رضای خراسانی – ۷۵۷

مخلص خان – ۳۴۶ – ۳۷۰
۳۹۰ – ۴۱۲

سلطان مراد میرزا – ۱۹

مریم مکانی حمیده بانو – ۱۴۴
۲۱۸ – ۲۲۴ – ۲۲۹ (شف حاء)

مرتضی خان بخاری بخشی شیخ
فرید – ۲۳۴ – ۲۵۱ – ۲۵۲
۴۸۹ – ۴۹۰ – (شف فاء)

قوم مرهٹه – ۲۵۵

محمد مراد بخش پسر شاهجهان
۳۵۳ – ۳۵۴ – ۳۹۷ – ۳۹۸
۵۶۸ – ۵۷۳ – ۵۸۲ – ۵۸۳
۵۸۵ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۵۹۱ – ۵۹۲ – ۵۹۴ – ۶۰۰
۶۰۱ – ۶۰۹ – ۶۱۹ – ۶۲۱
۶۲۴ – ۶۲۵ – ۶۲۶ – ۶۲۸
۶۲۹ – ۶۳۰ – ۶۳۱ – ۶۳۴
۶۳۶ – ۶۳۷ – ۶۳۸ – ۶۳۹
۶۴۱ – ۶۴۳ – ۶۴۴ – ۶۴۶
۶۶۰ – ۶۷۱ – ۶۷۳ – ۶۸۰
۶۸۳ – ۷۰۱ – ۷۰۷ – ۷۲۹
۷۵۳ – ۷۵۸

مرحمت خان بخشی – ۴۱۶
۴۳۱ – ۴۳۲ – ۶۲۵

مراری پنڈت وزیر عادل خان – ۴۸۴
۴۸۶ – ۴۸۹ – ۴۹۶ – ۵۰۰

مرشد قلی خان فوجدار متهرا – ۵۵۲

مرشد قلی خان – ۷۱۶ – ۷۳۱
۷۳۲ – ۷۳۴

سلطان محمد مراد قیصر روم –
۵۷۴ – ۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷
۵۷۹ – ۷۰۳ – ۷۰۷ – ۷۰۸
۷۲۹ – ۷۳۰ – ۷۳۱

مرتضی قلی خان ناظم مشهد –
۶۵۲

محمد مراد ایلچی – ۶۹۵

مرتضی قلی خان قورچی باشی
شاه ایران – ۶۹۶ – ۶۹۷

مسعود میرزا - ۱۶۹ - ۱۷۸
ملک مسعود قافله باشي - ۲۶۴
حکیم مسیح الزمان عرف حکیم مظفر - ۵۰۸
مصاحب بیگ خان ولد خواجه کلان - ۱۴۱ - ۱۴۴
مصطفی خان ولد ملا محمد لاري - ۴۶۴
مصطفی پاشاوزیرقیصر روم - ۵۷۶
شاه مطاهر دکني - ۱۳۷
سلطان مظفر گجراتي مظفرخان - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۹۶
مظفر میرزا والی برهانپور - ۱۸۴
مظفر خان - ۲۳۸ - ۳۹۸
میرزا مظفرحسین صفوي - ۲۶۰ ۵۵۲
سید مظفر بارهه (سید خانجهان) ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۷۱ - ۴۰۷ ۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۹ ۴۳۰ - ۴۳۷ - ۴۳۹ - ۴۵۱ ۴۴۲ - ۴۵۳
سید مظفر ملازم قطب الملک - ۷۴۵
خواجه معین الدین چشتي رح ۱۷۴ - ۲۴۵ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷
معتمد خان مولف اقبال نامه ۲۱۶ - ۲۴۷ - ۲۸۷ - ۲۹۴ ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۷۱ - ۴۱۸ - ۵۶۷
معتقد خان - ۳۳۴
معتقد خان صوبه دار اڈیسه - ۵۸۳ - ۶۸۵
محمد معظم پسر اورنگ زیب ۵۹۷ - ۷۲۸ - ۷۴۹
معزالملک دیوان مالوا - ۶۷۸
مغول پسر انجه خان (مغول خان) (مغل خان) - ۳ - ۴ ۶ - ۲۱
قوم مغلان - ۱۰ - ۳۸ - ۴۴ ۴۹ - ۵۴ - ۵۵ - ۸۳ - ۹۱ ۹۶ - ۱۱۴ - ۱۲۰ - ۱۳۳ ۱۳۴ - ۱۷۱ - ۲۰۷ - ۲۰۹ ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۹ ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۴۱۷ - ۴۳۱ ۴۸۱ - ۶۹۷ - ۷۲۶ - ۷۳۲
سیدي مفتاح نظام الملکي حبش

خان - ۴۹۰ - ۵۳۹ - ۵۴۱
مقرب خان - ۲۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۵
۳۶۷
مقرب خان دکهني - ۴۳۰
۴۳۱ - ۴۵۲
مکندرای - ۳۴۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
مکرم خان حاکم بنگاله - ۳۸۷
مکرمت خان - ۵۱۶ - ۵۱۷
۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۱ - ۵۳۴
۵۳۷ - ۵۷۳ - ۵۹۶ - ۶۲۱
۶۷۸ - ۶۸۱ - ۷۰۰ - ۷۵۹
ملوخان حاکم مالوه - ۹۹
ملتفت خان پسر اعظم خان -
۴۵۰ - ۶۱۹ - ۶۸۵ - ۷۰۶
ملک‌ضبط (نام توپ) - ۴۵۷
ملک‌میدان (نام‌توپ) - ۴۹۵
۵۱۷
ملکه‌بانو همشیرهٔ ممتاز محل
اهلیهٔ سیف خان - ۵۷۸
ملک داؤد - ۵۹۲
ملوک‌چند مشرف - ۶۰۲
ملک حسن زمیندار قندهار -
۶۹۲ - ۷۱۹
ممتازمحل (مهد علیا)
(ارجمند بانو) ۳۹۲ - ۳۹۳
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۲۵ - ۴۵۹
۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۹۶ - ۷۲۸
منوچهر ولد ایرج - ۷
منوچهر میرزا پسر میرزا سلطان
محمد - ۱۷
منگوقا خان پسرچنگیزخان - ۱۱
راجه منکت رای - ۵۵
منعم‌خان خانخانان - ۱۲۲ - ۱۳۱
۱۴۹
شاه منصور حاکم سرهند - ۱۸۵
میان منجو امیر نظام الملک
۲۰۴ - ۲۰۵
منصور حبشي - ۳۰۵ - ۳۳۶
میر منصور بدخشي - ۳۶۲
۳۶۳ - ۳۶۷
سید منصور نبیرهٔ سید خانجهان
۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸
حاجي منصور سفیر - ۶۲۷
۶۳۴ - ۶۳۸

موید بیگ – ۱۵۱
قوم مواس – ۲۹۷
موسوي خان – ۳۳۳ – ۳۳۵
۵۸۱ – ۵۹۶ – ۵۹۹
راجه موهن داس – ۵۹۷
موڈهوجي سردار دکهني – ۶۹۹
امام موسی کاظم امام روافض – ۵۹۳
حکیم مومنا – ۵۹۸ – ۶۰۶
حافظ مومن – ۷۰۱
موهی محلدار قطب شاه – ۷۵۲
۷۶۳ – ۷۶۵
مهرنگار خانم (قتلق نگار) مریم
مکاني والدهٔ ماجدهٔ فردوس
مکاني – ۲۱ – ۳۵
مهدي سلطان بني عم بابر شاه – ۴۲
مهدي قاسم خان – ۲۳۸
مهابت خان خانخانان سپهسالار
۲۵۷ – ۲۵۹ – ۲۶۰ – ۲۷۱
۲۸۰ – ۲۹۵ – ۳۰۰ – ۳۲۶
۳۲۷ – ۳۳۲ – ۳۳۳ – ۳۳۵
۳۳۶ – ۳۳۷ – ۳۳۹ – ۳۴۰
۳۴۱ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۴
۳۴۸ – ۳۵۰ – ۳۵۱ – ۳۵۲
۳۵۳ – ۳۵۵ – ۳۵۸ – ۳۵۹
۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲ – ۳۶۳
۳۶۴ – ۳۶۵ – ۳۶۷ – ۳۶۸
۳۶۹ – ۳۷۰ – ۳۷۱ – ۳۷۲
۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵ – ۳۷۶
۳۷۸ – ۳۷۹ – ۳۸۰ – ۳۸۱
۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۷ – ۳۸۹
۳۹۱ – ۳۹۵ – ۳۹۷ – ۴۰۰
۴۰۱ – ۴۰۲ – ۴۰۷ – ۴۱۰
۴۱۲ – ۴۶۸ – ۴۷۱ – ۴۷۶
۴۷۷ – ۴۷۸ – ۴۷۹ – ۴۸۰
۴۸۱ – ۴۸۲ – ۴۸۳ – ۴۸۴
۴۸۵ – ۴۸۶ – ۴۸۷ – ۴۸۹
۴۹۰ – ۴۹۱ – ۴۹۵ – ۴۹۶
۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹ – ۵۰۰
۵۰۱ – ۵۰۶
مهدي قلي قلعهدار شاه ایران –
۷۱۹
میرزا میران شاه پسر تیمور
۱۶ – ۱۷
قوم میواتي – ۵۲ – ۵۴ – ۵۵

۶۲ -- ۱۳۵ - ۱۴۳ - ۷۰۱
راجه میدني راي زميندار
چنديري - ۶۳
ملامیرمحمد ملای خارجي - ۱۴۸
میران مبارک شاه - ۱۶۴
میرزایان باغي - ۱۷۰ - ۱۷۳
۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۲۳۵
مولانا میرکلان هراتي - ۲۴۵
بابا میرک - ۳۵۷
میرمیران (اسدالله) - ۳۷۲
۶۲۷ - (شف الف)
میرزاخان بن [illegible] - ۵۰۲
۶۰۹ - ۶۱۹ - ۷۴۴ - ۷۴۵
میرک حسین خوافي - ۵۰۸
ملا میر هروي خراساني - ۵۵۱
میرخان میرتزک -۵۶۱ - ۶۰۲
۶۰۳
شیخ میر - ۷۴۵

* مواضع وغیره *

ولایت ماوراءالنهر - ۲ - ۷ - ۱۲ -
۱۴ - ۱۵ - ۲۸ - ۲۲ - ۳۲
۳۹ - ۶۳۳
مازندران - ۱۵ - ۶۵۲ - ۶۵۵
صوبهٔ مالوه - ۶۷ - ۶۸ - ۷۵ - ۸۰
۹۹ - ۱۰۵ - ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۱۵۳
۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۵ - ۱۶۹
۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۹
۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۸
۲۳۶ - ۲۵۸ - ۲۷۷ - ۲۸۸
۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۰۵
۳۱۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۹۲
۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۱۲
۴۳۷ - ۴۶۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲
۴۹۶ - ۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۴۴
۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۱۰ - ۶۴۲
۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳
۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۲۹ - ۷۴۱
ماندو (شادي آباد) - ۷۵ - ۱۰۲
۱۰۵ - ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۹۳
۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۳۹ - ۳۷۷
۳۹۲ - ۴۱۲ - ۷۰۳
قلعهٔ ماندو - ۷۵ - ۷۶ - ۱۶۱
۳۱۵ - ۵۳۸

ماژوار – ۱۰۰ – ۱۰۱
قلعهٔ مالکوت – ۱۳۵
قصبهٔ ماجن بجواره – ۱۴۹
متهرا – ۲۹۹ – ۵۵۲ – ۵۷۲
۶۰۷
مچهلي بندر حیدرابار – ۳۱۲
حصار محمودآباد – ۷۶
محمودآباد – ۷۶ – ۳۹۳
محمدآباد – ۵۲۵
مدینهٔ منوره – ۵۳ – ۱۲۲ – ۲۳۹
۲۴۰ – ۵۵۱ – ۶۰۳ – ۶۰۶
۶۸۰ – ۷۳۱
قلعهٔ مرغاب – ۲۶ – ۲۷
مرج – ۵۳۰
باغ مراد – ۶۳۰ – ۶۳۱
مرو – ۶۵۱ – ۶۵۵
مسجد عالی فتحپور – ۲۳۶
مسجد سنگین اجمیر – ۳۹۴
مسجد قلعهٔ اکبرابار – ۷۲۸
مسجد عالی دارالخلافه – ۷۵۴
مشهد مقدس – ۱۴۶ – ۱۴۷
۵۵۵ – ۵۵۶ – ۵۶۴ – ۵۹۰
۶۵۱ – ۶۵۲ – ۶۵۵ – ۶۸۴
مصر – ۱۵
مصطفي آباد (چوپره) – ۷۱۷
مغلستان (ترکستان) – ۳ – ۶
۱۹ – ۲۱ – ۳۳ – ۳۴ (شف تاء)
مکهٔ متبرکه – ۵۳ – ۲۳۹ – ۲۶۹
۵۵۱ – ۵۹۶ – ۵۹۷ – ۶۰۶
۶۰۷ – ۶۸۰ – ۷۳۱
صونهٔ ملتان – ۱۴ – ۴۶ – ۶۴
۱۲۳ – ۲۰۴ – ۲۶۵ – ۳۰۷
۳۹۸ – ۵۴۸ – ۵۵۳ – ۵۵۶
۵۵۷ – ۵۷۵ – ۵۹۳ – ۶۰۰
۶۰۴ – ۶۷۲ – ۶۸۰ – ۶۸۳
۶۸۷ – ۶۹۰ – ۷۰۰ – ۷۰۳
۷۰۹ – ۷۱۳ – ۷۱۷ – ۸۲۷
۷۳۱
قلعهٔ ملوث – ۵۰
ملکاپور – ۳۱۸ – ۳۵۰ – ۴۹۵
قلعهٔ ملهیر – ۵۴۶ – ۵۶۱ – ۵۶۲
۵۶۴
سرکار مندسور – ۷۴ – ۶۷۸
قلعهٔ منصورگذده – ۴۳۶

مونگي پتّن – ۳۲۰
موصل – ۵۷۳ – ۵۷۶
دریای مهي – ۲۹۷
مهاکوت – ۴۸۱ – ۴۸۳ – ۴۸۶
میمند – ۳۸
میوات – ۶۲ – ۷۱ – ۷۰۲
میرٹھه – ۱۲۳ – ۱۳۰
قلعهٔ میرٹھه – ۱۵۹
قلعهٔ میمنه – ۶۵۶ – ۶۷۴

* حرف نون - مردمان *

ناصر بیگ قلعه دار – ۲۷
سلطان ناصرمیرزا برادر جهانگیر
میرزا – ۳۶ – ۳۷ – ۴۳ - ۴۵
ناهر خان میواتي پسر حسن
خان – ۶۲
ناهرخان ۳۳۸ – ۳۳۹
ناصر میرزا (یادگار) – ۷۹
۸۰۰ – ۸۵
ناوجي سردار – ۴۲۹
شیخ ناصر (ناصرمحمد) – ۵۵۰
نجم ثاني اصفهاني – ۴۳ – ۴۴
۱۱۶
نجابت خان – ۵۰۵ – ۵۰۶
۶۰۹ – ۶۱۴ – ۶۱۹ – ۶۳۸
۶۷۴ – ۷۰۹ – ۷۱۹ – ۷۵۳
۷۵۹
نذر محمد خان – ۳۷۴ – ۴۰۱
۴۰۳ – ۴۰۵ – ۴۷۲ – ۵۰۹
۵۳۱ – ۶۰۳ – ۶۰۸ – ۶۱۱
۶۱۳ – ۶۱۶ – ۶۱۸ – ۶۲۳
۶۲۶ – ۶۲۸ – ۶۲۹ – ۶۳۰
۶۳۱ – ۶۳۲ – ۶۳۳ – ۶۳۴
۶۳۵ – ۶۳۶ – ۶۴۰ – ۶۴۱
۶۴۲ – ۶۴۳ – ۶۴۵ – ۶۵۷
۶۴۸ – ۶۵۱ – ۶۵۲ – ۶۵۳
۶۵۳ – ۶۵۵ – ۶۵۶ – ۶۵۷
۶۶۱ – ۶۶۷ – ۶۶۹ – ۶۷۳
۶۷۳ – ۶۷۵ – ۶۸۲ – ۶۸۳
۶۸۷ – ۶۹۳ – ۶۹۵ – ۷۰۳
۷۰۴ – ۷۰۷ – ۷۰۸ – ۷۱۰
۷۱۶ – ۷۵۹
راجه نرسنگهه راو – ۲۲۳

راجه نرسنگهدیو بندیله پدر ججهار سنگهه – ۴۰۶ – ۵۰۹ – ۵۱۵
نرهرداس جهالا – ۴۳۱ – ۴۳۲
نرسنگهدیو پسر بکرماجیت – ۵۲۲ – ۵۲۳
نصرت شاه – ۶۴
نصیرالدین پسر غیاث الدین – ۲۸۸
نصیر خان (خاندوران) – ۴۱۴ – ۴۵۴ – ۴۵۵ – ۴۶۱ – ۴۶۸ – ۴۸۹ – ۷۳۶ – ۷۳۸
نظربهادر اوزبک – ۳۸
نظرمیرزا – ۴۳
نظام‌الدین بحری والی احمدنگر – ۶۴
نظام برادر فرید شیر شاه پسر حسن – ۸۸
نظام‌الملک – ۱۸۸ – ۲۰۴ – ۲۰۵ – ۲۰۸ – ۲۱۲ – ۲۲۰ – ۳۱۸ – ۳۲۰ – ۳۲۷ – ۳۳۷ – ۳۷۶ – ۳۸۳ – ۳۸۴ – ۳۸۵ – ۳۸۶ – ۳۹۱ – ۴۱۸ – ۴۲۴ – ۴۲۵ – ۴۲۷ – ۴۲۸ – ۴۲۹ – ۴۳۰ – ۴۳۱ – ۴۳۵ – ۴۳۶ – ۴۴۹ – ۴۵۰ – ۴۵۱ – ۴۵۲ – ۴۵۵ – ۴۵۷ – ۴۶۰ – ۴۶۱ – ۴۶۲ – ۴۷۶ – ۴۷۸ – ۴۸۷ – ۴۹۰ – ۴۹۱ – ۵۱۶ – ۵۱۷ – ۵۲۰ – ۵۲۴ – ۵۲۷ – ۵۳۲ – ۵۳۳ – ۵۳۴ – ۵۳۶ – ۵۴۲
نظام‌الدین بخشی هروی مورخ – ۲۳۷
نظ[illegible] – ۴۰۷ – ۵۱۰
خواجه نظام تاجر – ۴۱۰
نظام الملکیان – ۴۱۱
نظام الملک لباسی (دیگر) – ۵۳۹ – ۵۴۲
نظربیگ رئیس الهان – ۶۵۰
نظرعلی خان حاکم اردویل ملازم شاه عباس – ۶۹۷
حکیم نظام‌الدین ملازم عبد الله شاه – ۷۴۳
شیخ نظام – ۷۴۹
نگینه خاتون بیگم مادر امیر

تیمور – ۱۴
نوشیروان عادل – ۶۲ – ۱۷۲
حکیم نورالدین – ۱۱۸
میرزا نورالدین – ۱۳۷
شیخ نورالحق خلف شیخ عبدالحق
دهلوي – ۱۹۷ – ۵۵۱
نورجهان بیگم (نورمحل)
(مخفي) – ۲۴۷ – ۲۵۷
۲۶۳ – ۲۶۵ – ۲۶۷ – ۲۶۸
۲۷۰ – ۲۷۲ – ۲۸۹ – ۲۹۰
۲۹۵ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۰۷
۳۲۳ – ۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۹
۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲ – ۳۳۳
۳۳۵ – ۳۳۵ – ۳۳۶ – ۳۳۷
۳۵۱ – ۳۴۴ – ۳۵۹ – ۳۶۰
۳۶۲ – ۳۶۴ – ۳۶۵ – ۳۶۶
۳۶۷ – ۳۶۸ – ۳۶۹ – ۳۷۰
۳۷۲ – ۳۷۳ – ۳۷۵ – ۳۷۵
۳۷۶ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۰ – ۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۰
۳۹۲ – ۵۵۳ – ۶۱۸
نورالدین محمد – ۲۵۸
نوازش خان پسر سعید خان – ۳۳۵
نوشابه – ۵۴۲
نورس بانو اهلیهٔ شعرزخان – ۵۹۱
نورالحسن بخشی احدیان –
۶۷۶ – ۶۸۵
نیازیان – ۱۰۵
نیک نام خان – ۶۴۹

---

* مواضع وغیره *

نارنول – ۸۷
ناگور – ۱۵۹
ناندیر – ۲۰۹ – ۴۵۱ – ۵۲۱ – ۵۲۶
ناسك – ۲۷۱ – ۲۷۳ – ۲۷۴
۳۲۰ – ۳۲۲ – ۳۸۳ – ۴۲۶
قلعهٔ ناسك – ۵۲۱
نجف اشرف – ۱۴۷ – ۲۶۹
ندربار – ۳۷۷ – ۵۰۲ – ۷۲۹
آب نربدا – ۱۶۰ – ۱۶۱ – ۲۹۰
۳۰۵ – ۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۹۲
۴۲۵ – ۴۳۷ – ۵۰۲ – ۵۳۸ – ۵۴۰
قصبهٔ نراین پور – ۵۲۵

نصیرآباد - ۷۱۷
قلعهٔ نظام الملک - ۳۹۱
نظام پور - ۴۷۷ - ۴۹۰
نگرکوت - ۱۳۰
قلعهٔ نلدرک - ۵۲۲
پرگنهٔ نندکانو - ۴۴۹
نیلاب - ۱۶۸ - ۱۸۶ - ۵۶۹
۶۲۱ - ۶۴۵

* حرف واو - مردمان *

والدهٔ جنت مکانی - ۳۳۷
وزیر بیگ - ۳۷۱
وزیر خان - ۴۲۵ - ۴۶۳ - ۴۶۷
۵۵۷ - ۵۷۳
خان وفا میرزا - ۳۱
وفادار (خواجه سرا) - ۳۳۷-۳۳۸
وقاص حاجی - ۴۷۲-۵۳۱-۶۲۷
سید ولی - ۱۷۳
ولی محمد خان والی توران -
۲۶۰ - ۲۶۱
میرزا ولی - ۳۹۳

* حرف هاء - مردمان *

سید هاشم بارهه - ۳۳۶
هاشم خان ولد قاسم خان - ۵۴۷
میر هاشم سمنانی - ۵۵۹
هامون فقیر - ۶۰۷
راجه هرکشن قلعه‌دار - ۹۶-۹۷
قوم هزاره - ۳۷۵ - ۵۶۹ - ۵۷۰
۶۷۷ - ۶۷۸
هشترخان (شیرخان) - ۶۳۶
هلاکو - ۴ - ۸ - ۱۶
هلال خان (خواجه سرا) - ۲۵۲
همایون بادشاه جنت آشیانی -
۳۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲
۵۳ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵
۶۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳
۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰
۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷
۹۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱
۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹
۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷
۱۳۸ - ۱۵۰ - ۱۶۳ - ۱۶۹
۳۲۵ - ۳۲۶ - ۵۰۳
میرزا هندال فرزند فردوس
مکاني - ۶۹ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴
۸۲ - ۸۴ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۹۵
میرزا هندي بیگ - ۹۵
هوشنگ پسر دانیال - ۳۵۸
هوشمند بانو صبیهٔ خسرو - ۳۵۸
هیبت خان نیازي - ۹۸ - ۱۱۱
۱۱۴ - ۱۲۳
هیمون بقال شحنه وزیر عدلي
شاه - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳
۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۱
هرات - ۴ - ۴۱ - ۶۴ - ۱۱۷
۲۵۵ - ۵۹۰ - ۶۵۵ - ۶۸۴
۶۹۰ - ۶۹۶
هندوستان - ۲ - ۱۲ - ۱۵
۱۸ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۴ - ۴۵
۴۱ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۱
۶۲ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۰
۷۹ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۰۱
۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۷
۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲
۱۳۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹
۱۶۳ - ۱۷۳ - ۱۸۶ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۹
۲۱۵ - ۲۳۶ - ۲۴۱ - ۲۴۵
۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۸۹
۲۹۴ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۰۹
۳۱۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۲
۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۹۱
۳۹۵ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۱۰

---

* مواضع و غیره *

سرکار هانڈیه - ۵۰۲
هنّه میر جمله - ۶۴۴

۴۱۱ - ۴۱۶ - ۴۲۱ - ۴۷۲
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸
۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۷ - ۵۷۴
۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۷
۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۲۳ - ۶۳۵
۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۶۶ - ۶۶۹
۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۸۱ - ۶۸۲
۶۸۴ - ۶۸۸ - ۶۹۵ - ۶۹۶
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۱۳
۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۲۶ - ۷۳۲
۷۳۶ - ۷۴۸ - ۷۵۴ - ۷۵۷
قلعهٔ هنونت - ۵۲۴
هندوکش کوه - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۷۶
بندر هوگلي - ۴۶۸ - ۴۷۳
قصبهٔ هیراپور - ۵۲۶

---

* حرف یاء - مردمان *

یافث اغلان (کیومرث) بن حضرت نوح علیه السلام - ۳
(شف کاف)
یادگار میرزا - ۴۴
میرزا یادگار - ۱۹۵ - ۱۹۶
یادگارعلي ایلچیٔ ایران - ۲۶۲ - ۵۶۰ - ۵۶۷
یاقوت خان حبشي - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۱۹ - ۳۵۶ - ۳۸۲ - ۴۰۰
۴۵۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۱
۴۸۵ - ۵۲۵
یادگارقلي آدم نذرمحمد خان - ۶۵۱
یادگار بیگ میر تزک نذرمحمد خان - ۶۶۷
یادگار امیر بلخ - ۷۰۳ - ۷۰۴
یار محمد همشیره زادهٔ سعد الله - ۷۳۶
یتیم بهادر (تم بهادر) - ۲۱۹
یردمچي - ۱۳
یعقوب بیگ شیرجنگ - ۳۸
یعقوب خان - ۴۰۱
یکه تازخان - ۴۳۷ - ۴۴۳ - ۵۸۶
یلدوزخان - ۷

یلکدي پسرالنقوا – ۸
یلجدي پسرالنقوا – ۸
یلنگتوش – ۶۷۰
یونس خان – ۶ – ۱۹ – ۲۱
یوسف زئي – ۵۴
سید یوسف خان مشهدي – ۱۲۲
۱۹۴ – ۱۹۵ – ۱۹۶ – ۲۱۲
یوسف خان – ۴۵۸ – ۴۶۵ – ۶۷۸
میر یوسف – ۷۲۶

* مواضع و غیره *

یونان – ۳۲۳ – ۶۰۷

باتمام رسید

فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در دوسیمن حصهٔ منتخب اللباب تصنیف خافی خان نظام الملکی واقع شده اند بترتیب حروف هجاء *

* حرف الف - مردمان *

آغر خان - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵
۹۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰
۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۷
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۳۰
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶
۳۹۴ - ۵۷۶
آغرخان ثاني (دیده مغل)
خلف الصدق آغر خان -
۲۳۲ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۷
۷۶۱ - ۷۶۲ ۸۱۳ - ۸۶۲
۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۹۳۵
(شف دال)
آشامیان - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - [illegible]
۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱
۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹
قوم آغریه - ۱۶۵
آتش خان - ۲۰۵ - ۲۹۱ - ۵۸۸
آکنا کافر برادر مادنا - ۲۹۲ - ۲۹۳
۲۹۶ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲
آصف خان - ۳۸۰ - ۵۷۷
آنبو سرهته (معروف بپاند) ۵۸۲
آپاجي پندت - ۸۹۰ - ۸۹۵
ابراهیم خان ولد عاي مردان خان
۳۹ - ۴۱
میر ابوالمعالي - ۴۷ - ۴۹
سید ابراهیم - ۷۲۰ - ۴۷

ابراهیم ایلچی سبحانقلی خان - ۱۲۴

ابدال بیگ - ۱۲۴

ابوالفتح خان - ۱۷۲ - ۱۷۴

ابوالمجد خان - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۱۹۷

ابو العلا - ۱۹۶

ابوالحسن (قطب الملك) حاکم حیدر اباد - ۲۲۱ - ۳۰۰ ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۵ ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰ ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵ ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۵ ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۴۳ ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۴ ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳ ۳۷۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۴۹ ۵۲۴ - (شف قاف)

قاضي ابوالفتح ۲۳۴

محمد ابراهیم مستوفي الملك ایران - ۲۸۶

محمد ابراهیم مهابت خان حسین بیگ خلیل الله سپه سالار - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۵ - ۳۰۶ ۳۳۵-۳۳۶-۳۶۳ -(شف خاء)

خواجه ابوالمکارم جان نثار خان - ۲۶۸ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۸ ۳۰۲ - ۳۱۴ - ۳۲۹ - ۳۳۱ ۳۶۲ - (شف جیم)

ابوالخیرخان-۳۹۲ -۳۹۳- ۸۴۸

محمدابراهیم ناخدا - ۴۲۱ - ۴۲۲

محمد ابراهیم خـــان - ۵۴۱ ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۹۶۵

ابراهیم بیگ تبریزي - ۵۸۴ - ۵۹۳

شیخ ابوالمکارم - ۵۹۵

محمد ابراهیم بادشاه ابوالفتح ظهیر الدین پسر رفیع الشان - ۶۸۸ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸ ۹۲۳ - ۹۳۳ - ۹۴۱

ابو الحسن خان بخشی مید

عبدالله خان – ۶۹۲ – ۷۱۲
۷۱۳ – ۹۲۳ – ۹۳۱
محمد ابراهیم تبریزی بخشی
(دیگر) – ۷۳۳
ابراهیم خان پدر – ۷۴۵ – ۹۵۶
۹۵۹
ابو البرکات رفیع الدرجات
شمس الدین بادشاه پسر خرد
رفیع الشان نبیرهٔ خان منزل
بهادرشاه – ۸۱۳ – ۸۱۶ – ۸۱۸
۸۲۶ – ۸۳۰ (شف راء)
ابوطالب – ۸۵۳
میر ابوالفضل خان – ۹۶۰
آقا ابوالحسن – ۹۶۰
ابراهیم قلی خان – ۹۶۵ – ۹۶۶
۹۶۷ – ۹۶۸
مهاراجه اجیت سنگهه پسر مجهول
راجه جسونت – ۲۵۹ – ۲۶۰
۶۰۵ – ۶۰۶ – ۶۰۷ – ۶۱۹
۶۶۲ – ۷۳۷ – ۷۳۸ – ۷۹۱
۷۹۲ – ۷۹۳ – ۸۰۰ – ۸۰۲
۸۰۳ – ۸۰۶ – ۸۰۷ – ۸۰۹
۸۱۳ – ۸۱۷ – ۸۱۹ – ۸۲۲
۸۲۳ – ۸۳۳ – ۸۳۸ – ۸۵۱
۹۳۶ – ۹۳۷ – ۹۳۸ – ۹۷۶
احتشام خان – ۴۸ – ۱۳۴ – ۱۷۸
احدیان – ۴۸
سید احمد بخاری – ۸۱
ملا احمد نوآئیه بیجاپوری – ۱۱۳
۱۱۴ – ۱۷۷ – ۱۸۳ – ۱۸۴
۱۸۶ – ۱۸۹ – ۴۰۲
میر احمد عرب – ۳۰۹ – ۳۱۰
۳۱۱ – ۳۱۲
میر احمد خان – ۳۸۱ – ۶۵۱
۶۶۶ – ۶۶۷ – ۸۶۷ – ۸۶۸
۸۶۹ – ۸۷۱
احسن خان میر ملنگ عرف
میر سلطان حسن – ۵۶۹ – ۵۷۰
۵۷۱ – ۶۰۸ – ۶۰۹ – ۶۱۰ – ۶۱۱
۶۱۲ – ۶۱۳ – ۶۱۴ – ۶۱۶
۶۱۷ – ۶۱۸ (شف حاء)
احمد خان افغان – ۵۷۰ – ۶۱۰
۶۱۱ – ۶۱۲
سید احمد – ۵۷۰ – ۶۰۹ – ۶۱۰

حافظ احمد معتبر خان – ۶۰۸
۶۱۴ – ۶۱۵
احمد سعید خان – ۶۵۱
احمد بیگ غازي الدین خان
غالب جنگ کوکهٔ جهاندارشاه
۷۱۲–۷۱۵–۷۲۸ (شف غین)
میر احسن خان – ۸۷۶
احسن خان پسر علي مردان خان
۹۶۰
خواجه احمد خان (شهامت خان)
پسر مبارز خان – ۹۶۰ – ۹۶۱
۹۶۲
احمدشاه پسر محمد شاه بادشاه
۹۷۳
اخلاص خان (خان عالم) پسر
مقرب خان – ۳۸ – ۲۹۱
۳۹۱
اختصاص خان – ۳۹۲ – ۷۹۶
اخلاص خان میانه – ۵۲۸
اخلاص خان جدید الاسلام – ۶۲۸
۶۲۹ – ۷۷۳ – ۷۹۴ – ۷۹۹
۹۲۱
اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم
۸۸۹
اخلاص خان افغان (دیگر) – ۹۲۳
خواجه ادهم صدر برهان پور – ۵۵۸
ارجن کور – ۱۵ – ۱۷
ارادت خان – ۳۸ – ۱۰۰–۱۰۱
ارسلان خان کاشغري چغته خان
فتح جنگ – ۵۹۹ – (شف چے)
ارشدخان نبیرهٔ ارشدخان – ۶۱۰
۶۱۳
ارشدخان دیوان – ۶۱۳
ازبک خان – ۱۲۲
ازبکان – ۶۴۴
اسلام خان صوبه دار – ۲۳ – ۲۵
۳۳ – ۳۸ – ۵۳ – ۵۷ – ۶۰
۹۲ – ۹۳ – ۹۹ – ۱۰۰–۱۷۶
۲۰۹ – ۳۸۱ – ۳۹۹ – ۸۲۷
اسد خان وزیر جملة الملک
امیرالامرا نظام الملک آصف
الدوله – ۳۲ – ۶۹ – ۷۳
۱۲۶ – ۱۷۲ – ۲۱۰ – ۲۳۵
۲۵۵ – ۲۶۶ – ۲۸۵ – ۲۸۹

۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۳۲ - ۳۸۱
۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹
۴۲۰ - ۴۶۰ - ۴۹۲ - ۵۰۵
۵۲۸ - ۵۴۷ - ۵۶۶ - ۵۷۲
۵۸۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
۶۰۲ - ۶۱۹ - ۶۴۹ - ۷۰۴
۷۲۵ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴
۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴
اسفندیارخان معمرري - ۹۳-۴۹
اسلام‌خان سابق صوبه‌دار بنگاله - ۱۳۲
اسفندیار بیگ حاکم کوچ بهار - ۱۳۷ - ۱۶۲
اسدالله (اکرام خان) پسر ملا احمد نواتیه - ۱۸۶ - ۱۸۹
خواجه محمد اسحق - ۲۰۹
اسلام خان روسي (حسین پاشا) حاکم بصره - ۲۳۳ - ۲۳۶ ۲۳۷ (شف حاء)
اسمعیل‌خان یکه - ۸۱۶ - ۸۴۸
اسدالله خان (سیف‌الله خان) پسر میر سیف الله - ۴۹۹
اسلم خان - ۶۶۰
راجه‌اسلام‌خان‌عرف رتن‌سنگهه - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۶ - ۶۹۷ (شف راء)
اسلام خان - ۷۲۱ - ۸۲۸ - ۹۱۵
اسدعلي خان - ۷۵۲ - ۷۸۰ ۷۹۶ - ۸۳۶ - ۹۲۱
اسد الله خان (نواب اولیا) - ۷۸۸ - ۷۹۶ - ۸۹۷ - ۹۰۴ ۹۱۰ - ۹۱۸
اسمعیل خان خویشگي - ۸۷۶ ۹۵۳
خواجه‌اسعدخان پسر مبارزخان - ۹۵۶ - ۹۵۸
اشرف خان - ۳۸۱ - ۵۹۵
میر اشرف - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲
محمد اشرف ندرباري - ۸۹۰
محمد اشرف خان بخشي - ۸۹۱
اشرف خان افغان - ۹۷۵ - ۹۷۷ ۹۷۸
اصالت خان - ۵۷۶
شاهزاده محمد اعظم پسر

اورنگ‌زیب (اعظم‌شاه) – ۱۴
۲۳ – ۳۰ – ۳۴ – ۴۰ – ۴۴ – ۴۸
۴۹ – ۶۵ – ۷۷ – ۲۰۹ – ۲۵۷
۲۶۲ – ۲۶۳ – ۲۸۰ – ۲۸۱
۳۱۷ – ۳۱۸ – ۳۱۹ – ۳۲۰
۳۳۱ – ۳۳۷ – ۳۳۸ – ۳۵۸
۳۶۲ – ۳۶۵ – ۳۷۱ – ۳۷۲
۳۸۳ – ۴۰۷ – ۴۰۸ – ۴۱۰
۴۳۴ – ۴۳۵ – ۴۳۸ – ۴۳۹
۴۴۰ – ۴۴۲ – ۴۴۳ – ۴۴۹
۴۶۰ – ۴۶۳ – ۴۶۴ – ۴۶۷
۴۷۰ – ۴۷۴ – ۴۷۷ – ۵۱۸
۵۲۶ – ۵۴۱ – ۵۴۶ – ۵۴۷
۵۴۸ – ۵۶۶ – ۵۶۸ – ۵۶۹
۵۷۰ – ۵۷۱ – ۵۷۲ – ۵۷۷
۵۷۹ – ۵۸۰ – ۵۸۱ – ۵۸۲
۵۸۳ – ۵۸۴ – ۵۸۵ – ۵۸۶
۵۸۷ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۵۹۱ – ۵۹۲ – ۵۹۳ – ۵۹۴
۵۹۵ – ۵۹۶ – ۵۹۷ – ۵۹۸
۵۹۹ – ۶۰۰ – ۶۱۶ – ۶۴۶
۶۶۸ – ۷۰۷ – ۷۳۸ – ۷۴۰
۷۷۶ – ۹۲۰
اعظم خان – ۲۳ – ۳۰
اعتماد خان (عرف عبدالقوي)–
۳۵ – ۹۸ – ۲۰۳ – ۲۰۴
اعتقاد خان (ذوالفقار خان
نصرت جنگ) – ۲۸۵ – ۲۹۳
۳۰۳ – ۳۱۳ – ۳۱۴ – ۳۱۵
۴۰۴ (شف ذال)
اعتماد خان عرف ملا طاهر –
۳۸۰ – ۴۲۳
اعزالدین شاهزاده پسر معزالدین
جهاندار شاه – ۵۷۴ – ۵۷۵
۶۹۷ – ۶۹۸ – ۶۹۹ – ۷۰۰
۷۰۳ – ۷۱۵ – ۷۱۶ – ۷۱۷
۷۱۸ – ۷۲۴ – ۷۴۰
اعتماد خان (دیگر) – ۶۱۷
امام اعظم رح – ۶۸۲
اعظم‌خان برادر کوکلتاش خان ۷۰۳
۷۱۸ – ۷۲۰ – ۷۲۴ – ۹۲۱
اعزالدوله خانخانان بهادر – ۷۰۷
اعتصام خان – ۷۷۳ – ۷۷۴
اعتقاد خان رکن‌الدوله کشمیري

محمد مراد – ۷۹۹ – ۸۰۰
۸۰۲ – ۸۰۶ – ۸۰۸ – ۸۰۹
۸۱۲ – ۸۱۳ – ۸۱۷ – ۸۲۴
۹۱۵ – (شف راء و میم)
افغانان – ۴۸ – ۶۵ – ۶۹ – ۸۶
۹۳ – ۹۶ – ۱۳۵ – ۱۴۷ – ۱۷۶
۱۷۹ – ۱۸۴ – ۱۹۳ – ۱۹۷
۲۰۸ – ۲۳۰ – ۲۳۲ – ۲۳۶
۲۳۷ – ۲۳۸ – ۲۳۹ – ۲۵۰
۲۴۱ – ۲۴۲ – ۲۴۳ – ۲۴۴
۲۴۵ – ۲۴۶ – ۲۵۸ – ۳۳۵
۴۳۹ – ۴۵۰ – ۴۶۱ – ۵۵۱
۵۸۴ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۵
۶۰۳ – ۶۳۹ – ۶۴۴ – ۶۴۵
۶۵۴ – ۶۵۵ – ۶۵۶ – ۶۸۲
۶۹۴ – ۶۹۵ – ۶۹۶ – ۷۲۱
۷۴۵ – ۷۵۲ – ۷۵۳ – ۷۵۶
۸۱۳ – ۸۱۴ – ۸۲۴ – ۸۲۷
۸۲۸ – ۸۳۴ – ۸۵۰ – ۸۶۱
۸۶۲ – ۸۶۳ – ۸۶۴ – ۸۷۷
۸۷۸ – ۸۷۹ – ۸۸۹ – ۸۹۷
۹۱۷ – ۹۲۱ – ۹۲۲ – ۹۲۳
۹۳۲ – ۹۳۶ – ۹۳۹ – ۹۴۵
۹۴۸ – ۹۵۶ – ۹۵۹ – ۹۷۴
۹۷۵ – ۹۷۷ – ۹۷۸
افضل خان – ۱۱۶ – ۱۱۷ – ۱۱۸
افراسیاب – ۱۳۰ – ۱۴۸ – ۳۵۵
۵۸۷
افندي فاضل – ۵۵۴
افضل خان صدر الصدور استاد
محمد فرخ سیر بادشاه – ۷۲۹
۷۳۱ – ۸۱۷
شاهزاده محمد اکبر پسر اورنگ
زیب – ۱۰ – ۲۱ – ۶۴ – ۷۸
۲۰۹ – ۲۶۲ – ۲۶۴ – ۲۶۵
۲۶۶ – ۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۶۹
۲۷۰ – ۲۷۵ – ۲۷۶ – ۲۷۷
۲۷۸ – ۲۸۴ – ۲۸۵ – ۲۸۶
۲۸۷ – ۲۸۸ – ۲۸۹ – ۲۹۰
۲۹۹ – ۳۵۰ – ۳۵۱ – ۵۴۶
۸۱۶ – ۸۲۵
اکرام خان – ۵۷
جلال الدین محمد اکبر بادشاه
عرش آشیاني – ۷۹ – ۵۷۸

۶۲۶ - ۷۳۱ - ۸۵۳ - ۸۶۶ - ۹۶۴
قاضي اكرم قاضي القضاة (اكرم خان) - ۵۶۳ - ۵۶۴
آله وردي خان - ۳۳ - ۴۹ - ۵۸
۸۵ - ۵۲۱ - ۵۸۸ - ۶۸۸
آلهيار خان - ۱۰۰ - ۱۲۳ - ۱۷۷
التفات خان - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۷۵۲
محمد امين خان اعتماد الدوله وزير الممالک ظفر جنگ کوکلتاش خان - ۱۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۳
۵۸ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۵ - ۹۸
۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۷۲ - ۲۰۸
۲۱۰ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۳
۲۶۴ - [illegible] - ۳۹۵
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۲۱ - ۵۲۷
۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸
۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۶۳
۶۶۹ - ۷۰۰ - ۷۲۰ - ۷۲۸
۷۴۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۵
۷۶۶ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۸۷
۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۰۹
۸۱۲ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۸۵۰
۸۸۲ - ۸۸۵ - ۹۰۲ - ۹۰۳
۹۰۴ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۹
۹۱۱ - ۹۱۳ - ۹۲۱ - ۹۳۱
۹۳۹ - ۹۵۴ (شف کاف)
امير الامرا شايسته خان خانجهان - ۴۱ - ۴۴ - ۴۶ - ۶۲ - ۶۵
۶۸ - ۶۹ - ۷۸ - ۸۵ - ۱۱۹
۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۹
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴
۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
(شف خاء و شين)
امير خان - ۶۲ - ۶۵ - ۷۵
۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۹
۱۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶
۳۲۲ - ۵۲۹ - ۵۸۹ - ۶۸۸
۸۰۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۵۸
۹۲۲ - ۹۳۸
امير قلي - ۹۱
ملا اميدي شاعر - ۹۷
راجه امر سنگهه - ۱۵۳
ميرزا امينا مورخ - ۲۱۰
امانت خان خوافي - ۲۶۱ - ۳۷۶

۳۷۷ - ۳۷۸ - ۴۴۴ - ۶۸۱
۶۸۳ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵
۶۹۶ - ۶۹۷ - ۷۹۰ - ۷۹۷
۸۱۸ - ۸۶۹ - ۹۷۳
امام مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶
امانت خان سابق - ۴۴۳ - ۶۶۸
امان الله خان - ۵۲۱ - ۵۲۲
۵۲۳ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
امة الحبیب محل شاه عالم - ۶۲۹
سید امجد خان صدر الصدور - ۷۲۹
امین خان - ۷۸۸ - ۷۸۹
۷۹۰ - ۸۷۵ - ۸۹۰ - ۸۹۵
۹۵۷ - ۹۵۸
امتیاز خان - ۸۰۶ - ۸۰۸
امین الدین خان - ۹۲۱
میر امام - ۹۶۰
راجه اندر سین بندیله - ۹۲
راجه انوپ سنگهه - ۱۲۲ - ۵۸۸
انور بیگ - ۱۶۰
حاجی محمد انور - ۴۱۲ - ۴۸۳
انور الدین خان بهادر (انور خان خانجهان) - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۹۶۲
انبوجي مرهٹه دیهمکهه - ۷۴۳
۷۴۶ - ۸۸۹
انور خان - ۷۴۴
انعام خان - ۷۶۱
محمد انور خان - ۷۸۳ - ۸۵۳
۸۴۴ - ۸۵۵ - ۸۶۶ - ۸۷۱
۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۶ - ۸۸۹
ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر خلد مکان - ۱ - ۲ - ۳ - ۵
۷ - ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴
۱۶ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳
۲۴ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰
۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۱
۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۰
۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶
۵۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۶
۶۷ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴
۷۵ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۱
۸۸ - ۸۹ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۲
۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۰
۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۷

١٤١ – ١٤٢ – ١٥٣ – ١٥٥
١٥٨ – ١٦٠ – ١٧٠ – ١٧١
١٧٥ – ١٧٦ – ١٨٣ – ١٨٥
١٨٨ – ١٨٩ – ١٩٠ – ٢٠١
٢٠٢ – ٢٠٣ – ٢٠٦ – ٢٠٧
٢١٠ – ٢١١ – ٢١٢ – ٢١٣
٢٢١ – ٢٢٢ – ٢٢٥ – ٢٢٩
٢٣٣ – ٢٣٦ – ٢٣٧ – ٢٤١
٢٥٦ – ٢٤٧ – ٢٤٨ – ٢٥٠
٢٥١ – ٢٥٢ – ٢٥٥ – ٢٥٦
٢٦٠ – ٢٦١ – ٢٦٥ – ٢٦٦
٢٦٧ – ٢٦٨ – ٢٦٩ – ٢٧٠
٢٧٢ – ٢٧٥ – ٢٧٨ – ٢٧٩
٢٨٠ – ٢٨١ – ٢٨٢ – ٢٨٥
٢٨٦ – ٢٨٩ – ٢٩٠ – ٢٩٢
٢٩٣ – ٢٩٤ – ٢٩٥ – ٢٩٧
٢٩٩ – ٣٠٠ – ٣٠١ – ٣١٣
٣١٤ – ٣١٦ – ٣١٧ – ٣١٩
٣٢٠ – ٣٢١ – ٣٢٢ – ٣٢٤
٣٢٥ – ٣٢٦ – ٣٢٧ – ٣٢٨
٣٢٩ – ٣٣٠ – ٣٣١ – ٣٣٢
٣٣٣ – ٣٣٤ – ٣٣٦ – ٣٣٨

٣٤٠ – ٣٤٢ – ٣٤٣ – ٣٤٧
٣٤٨ – ٣٥٥ – ٣٥٥ – ٣٥٧
٣٥٨ – ٣٦٠ – ٣٦١ – ٣٦٢
٣٦٥ – ٣٦٦ – ٣٦٧ – ٣٦٩
٣٧٢ – ٣٧٣ – ٣٧٤ – ٣٧٥
٣٧٦ – ٣٧٧ – ٣٧٨ – ٣٧٩
٣٨١ – ٣٨٢ – ٣٨٣ – ٣٨٧
٣٨٨ – ٣٨٩ – ٣٩١ – ٣٩٢
٣٩٣ – ٣٩٤ – ٣٩٥ – ٣٩٧
٣٩٩ – ٤٠٢ – ٤٠٣ – ٤٠٦
٤٠٧ – ٤٠٩ – ٤١٢ – ٤١٣
٤١٥ – ٤١٦ – ٤١٧ – ٤٢٠
٤٢١ – ٤٢٣ – ٤٢٤ – ٤٢٧
٤٣١ – ٤٣٣ – ٤٣٥ – ٤٣٥
٤٣٨ – ٤٣٩ – ٤٤٠ – ٤٤٢
٤٤٣ – ٤٤٥ – ٤٤٥ – ٤٤٨
٤٤٩ – ٤٥١ – ٤٥٣ – ٤٥٥
٤٥٦ – ٤٥٨ – ٤٥٩ – ٤٦١
٤٦٢ – ٤٦٧ – ٤٦٩ – ٤٧٥
٤٧٦ – ٤٧٧ – ٤٧٨ – ٤٧٩
٤٨٣ – ٤٨٥ – ٤٨٦ – ٤٨٨
٤٨٩ – ٤٩٧ – ٤٩٨ – ٤٩٩

۵۰۱ – ۵۰۲ – ۵۰۳ – ۵۰۷
۵۱۰ – ۵۱۱ – ۵۱۵ – ۵۱۶
۵۱۷ – ۵۲۰ – ۵۲۱ – ۵۲۲
۵۲۵ – ۵۲۷ – ۵۲۸ – ۵۳۲
۵۳۳ – ۵۳۴ – ۵۳۶ – ۵۳۹
۵۴۰ – ۵۴۶ – ۵۴۷ – ۵۴۸
۵۴۹ – ۵۵۱ – ۵۵۲ – ۵۵۳
۵۵۵ – ۵۵۵ – ۵۵۶ – ۵۵۹
۵۶۰ – ۵۶۴ – ۵۶۵ – ۵۶۶
۵۶۷ – ۵۶۸ – ۵۶۹ – ۵۷۰
۵۷۲ – ۵۷۳ – ۵۷۴ – ۵۷۸
۵۸۲ – ۵۸۳ – ۵۹۵ – ۶۰۲
۶۰۴ – ۶۰۵ – ۶۰۹ – ۶۱۶
۶۱۷ – ۶۱۹ – ۶۲۷ – ۹۳۰
۶۵۵ – ۶۵۶ – ۶۵۹ – ۶۵۱
۶۶۳ – ۶۷۷ – ۶۸۲ – ۷۰۷
۷۳۱ – ۷۳۵ – ۷۳۶ – ۷۳۷
۷۴۸ – ۷۵۰ – ۷۷۲ – ۷۷۵
۷۷۶ – ۷۸۱ – ۷۸۳ – ۷۸۶
۸۱۶ – ۸۲۵ – ۸۶۲ – ۸۸۵
۹۵۴ – ۹۴۸ – ۹۵۱ – ۹۶۲
۹۶۳ – ۹۶۵ – ۹۷۲

میر اویس افغان – ۶۴۴
اهتمام خان عرف محمد قاسم – ۷۹
اهتدا خان – ۶۱۰ – ۹۵۵ – ۹۶۰
ایرج خان صوبه‌دار – ۲۰۵
ایمل خان افغان (ایمل شاه)
۲۳۲ – ۲۳۳ – ۲۴۳ – ۲۵۵

---

* مواضع و غیره *

آذبیر – ۶۵ – ۶۰۶ – ۸۰۶
۸۲۷ – ۸۳۳
تالاب آدا ساگر – ۷۴ – ۲۶۳
آشام – ۱۳۰ – ۱۳۲ – ۱۳۸ – ۱۴۴
۱۴۵ – ۱۴۹ – ۱۵۴ – ۱۶۰ – ۱۶۸
آغرآباد – ۲۳۳ – ۲۵۲
واقعهٔ آغرآباد – ۲۴۲
آسیر – ۶۵۷
قلعهٔ آسیر – ۷۹۷ – ۸۵۳ – ۸۶۵
۸۶۶ – ۸۷۲ – ۸۷۵
ابراهیم گدهه – ۳۲۹
اثاوه – ۴۷ – ۶۹۸ – ۷۱۶

اٹک – ۲۰۸ – ۲۴۲ – ۲۵۹
اجین (دارالفتح) – ۱۲ – ۱۳
۱۹ – ۲۰ – ۱۷۸ – ۲۶۲
۲۶۳ – ۳۳۷ – ۳۴۱ – ۴۷۴
۵۱۸ – ۵۴۱ – ۶۱۶ – ۶۵۱
۶۶۱ – ۶۹۳ – ۶۹۴ – ۸۰۰
۸۰۳ – ۸۵۲ – ۸۶۰ – ۹۴۹
۹۵۰
اجمیر (دارالخیر) – ۳۳ – ۹۴
۶۶ – ۶۷ – ۷۵ – ۸۰ – ۸۴
۲۵۴ – ۲۵۵ – ۲۶۱ – ۲۶۲
۲۶۳ – ۲۷۶ – ۳۸۰ – ۳۹۱
۶۰۵ – ۶۰۶ – ۶۰۸ – ۶۵۰
۶۶۱ – ۸۳۸ – ۸۵۷ – ۸۹۸
۹۱۰ – ۹۳۶ – ۹۳۷ – ۹۴۷
۹۷۴
احمدابادِ (ظفرآباد – محمدآباد)
۳ – ۴ – ۵ – ۶ – ۷ – ۱۲
۱۳ – ۲۱ – ۴۵ – ۶۰ – ۶۲
۶۳ – ۷۳ – ۷۵ – ۷۶ – ۸۰
۸۱ – ۸۲ – ۱۲۹ – ۱۷۶
۲۰۱ – ۲۱۶ – ۲۲۲ – ۲۵۰
۲۶۴ – ۳۸۰ – ۳۸۲ – ۴۱۴
۴۲۸ – ۴۳۸ – ۴۷۵ – ۴۷۸
۴۷۹ – ۴۸۰ – ۴۸۱ – ۴۸۲
۵۱۶ – ۵۱۸ – ۵۱۹ – ۵۴۱
۵۴۶ – ۵۶۶ – ۵۶۷ – ۵۸۳
۵۸۵ – ۶۱۶ – ۶۱۷ – ۶۱۸
۶۲۷ – ۶۶۳ – ۶۶۴ – ۶۶۵
۶۸۱ – ۶۸۳ – ۶۹۳ – ۶۹۷
۷۱۵ – ۷۲۸ – ۷۴۳ – ۷۵۱
۷۵۴ – ۷۵۵ – ۷۵۶ – ۷۸۱
۷۹۲ – ۷۹۵ – ۸۱۹ – ۸۲۳
۸۲۴ – ۸۳۲ – ۸۳۸ – ۸۵۷
۸۹۸ – ۹۳۶ – ۹۳۷ – ۹۳۸
۹۴۰ – ۹۴۱ – ۹۴۶ – ۹۴۷
۹۶۵ – ۹۶۶ – ۹۶۷ – ۹۶۹
۹۶۶ – ۹۶۷ – ۹۷۰ (شف
ظاء)
محلۂ احدی پورہ – ۲۱۳ – ۲۱۴
احمد نگر – ۲۹۰ – ۲۹۲ – ۵۲۴
۵۴۰ – ۵۴۱ – ۵۶۷ – ۷۷۹
۷۹۷ – ۸۸۶
ڈلعۂ ادھونی – ۳۷۱ – ۳۷۲

آدیسه – ۷۱۵
قلعهٔ ارک برهان پور – ۱۲ – ۴۵
۲۷۸ – ۲۷۹ – ۸۶۵ – ۸۶۶
قلعهٔ ارک دارالخلافه – ۸۶–۸۰۶
۸۱۱ – ۹۳۵
قلعهٔ ارک چاکنه – ۱۲۱ – ۱۲۲
ارکات – ۵۷۱
اسلام‌پوری (بیرم پوری) – ۴۵۲
۴۵۹ – (شف باء)
اصفهان (صفاهان) – ۲۸۶
۲۸۷ – ۴۵۰ – ۹۳۸ – ۹۷۴
۹۷۵ – ۹۷۸
قلعهٔ اصفهان – ۹۴۸
اکبرآباد (مستقرالخلافه) – ۵
۶ – ۲۰ – ۲۹ – ۳۰ – ۳۱
۳۳ – ۳۴ – ۳۸ – ۴۲ – ۴۶
۵۳ – ۶۱ – ۶۲ – ۷۶ – ۱۲۹
۱۷۶ – ۱۸۷ – ۱۸۸ – ۱۸۹
۱۹۹ – ۲۰۱ – ۲۱۳ – ۲۱۶
۲۵۴ – ۲۵۵ – ۳۱۶ – ۳۳۷
۳۹۳ – ۴۴۳ – ۵۶۸ – ۵۷۳
۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷ – ۵۷۸
۵۸۰ – ۵۸۳ – ۵۸۳ – ۵۸۷
۵۹۰ – ۵۹۳ – ۶۰۱ – ۶۰۵
۶۱۶ – ۶۴۴ – ۶۸۹ – ۶۹۸
۷۰۰ – ۷۰۱ – ۷۰۳ – ۷۰۷
۷۱۶ – ۷۱۸ – ۷۱۹ – ۷۲۳
۷۲۵ – ۷۳۱ – ۷۳۰ – ۷۷۰
۷۷۶ – ۸۱۸ – ۸۲۴ – ۸۲۵
۸۲۶ – ۸۲۷ – ۸۲۹ – ۸۳۲
۸۳۳ – ۸۳۵ – ۸۳۷ – ۸۴۳
۸۴۳ – ۸۵۵ – ۸۵۲ – ۸۵۷
۸۵۹ – ۸۸۳ – ۸۹۸ – ۸۹۹
۹۰۰ – ۹۰۲ – ۹۱۷ – ۹۳۶
۹۳۳ – ۹۴۶
قلعهٔ اکبرآباد – ۳۲ – ۳۹ – ۶۲
۱۸۹ – ۱۹۰ – ۸۲۳ – ۸۲۵
۸۲۶ – ۸۳۲ – ۸۳۳ – ۸۴۰
اکبرنگر – ۸۵ – ۹۲ – ۹۳ – ۹۹
۱۳۵
اکبرپور – ۲۷۸
اکلوج – ۳۸۳ – ۳۸۷ – ۳۹۳
قلعهٔ الموت – ۳۵ – ۶۱ – ۸۴۲
۸۴۳ – ۸۴۵ – ۸۴۶

آلهباد - ۱۵ - ۵۲ - ۴۶ - ۶۱
۷۶ - ۱۰۵ - ۲۰۱ - ۲۱۷
۲۱۸ - ۲۲۹ - ۲۷۱ - ۶۹۱
۶۹۲ - ۶۹۳ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۸۲۶ - ۸۲۸ - ۸۳۶ - ۸۴۲
۸۴۳-۸۴۴-۸۴۶-۸۵۲-۸۵۹
پرگنهٔ امجده - ۸۵۹
انباگهات - ۳۸۵ - ۴۹۲ - ۵۹۵
لودیپور - ۲۶۳ - ۶۰۵ - ۶۶۱
اورنگ آباد (خجسته بنیاد)
۵۷۳-۷۵۴- ۹۵۵ (شیخ خان)
اودهه - ۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۷۵
۸۴۳ - ۸۵۶ - ۹۳۶
ایران - ۶۵ - ۷۹ - ۸۳ - ۸۴
۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷
۱۹۴ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۵۶
۲۷۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۲۵ - ۳۲۶
۳۲۷ - ۳۳۵ - ۳۵۹ - ۳۸۰
۳۸۷ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۵۰
۴۵۶ - ۴۵۹ - ۵۶۳ - ۵۷۲
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵
۶۴۳ - ۶۴۵ - ۶۶۳ - ۶۷۸
۶۷۹ - ۶۸۰ - ۷۰۰ - ۷۱۸
۷۳۳ - ۷۳۷ - ۷۷۲ - ۷۹۲
۷۹۵ - ۸۶۰ - ۸۸۹ - ۸۹۳
۹۰۷ - ۹۲۱ - ۹۴۵ - ۹۴۷
۹۴۸ - ۹۵۱ - ۹۶۳ - ۹۷۴
۹۷۵ - ۹۷۶
پرگنهٔ ایندي - ۳۱۷
ایلکندل - ۹۳۱ - ۹۷۲
ایمن آباد - ۸۷۱

---

* حرف باء - مردمان *

بادشاه بیگم صبیهٔ عالمگیر بادشاه
۳۰ - ۷۷ - ۱۱۰
باقي بیگ (بهادر خان) - ۴۱
باقر خان - ۸۴
بانها زنادار - ۲۱۹
محمد باقر - ۴۱۰ - ۴۱۱
بابر شاه فردوس مکاني - ۴۰۹
۸۳۷ - ۸۹۹ - ۹۰۵

باقرخان (دیگر) ۵۳۰
شیخ بایزید ولی - ۵۵۱ - ۵۵۲
باقی خان - ۵۶۸ - ۵۷۶ - ۵۷۷
۵۷۸
باز خان افغان - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱
بالاجی بشوناتهه برهمن - ۷۸۴
۷۸۶ - ۷۹۹ - ۸۰۹
بابر خان شیخ پیکار - ۸۷۷
۸۷۸ - ۸۸۰
بایزید خان میواتی - ۹۲۰
بادشاه پسند (نام فیل) - ۹۲۸
باجی راو مرهته - ۹۳۶ - ۹۵۵
میر بحری - ۲۷۶
بختیار بیگ - ۵۷
راجه بختمل - ۸۱۸
سید بدیع الدین عرف
شاه مدار - ۴۸
بدرالنساء بیگم - ۷۷
بداق بیگ ایلچی ایران - ۱۲۴
۱۲۶ - ۱۲۷
راجه بدن سنگهه - ۸۰۶
راجه بدسنگهه هارا ۸۴۳ - ۸۴۴
۸۷۷ - ۹۷۴
بدخشي خان - ۸۸۰
برهمنان - ۴ - ۱۸۱ - ۱۹۹
۲۱۹ - ۵۰۰ - ۸۶۷
شیخ برهان الدین قطب زمان
قدس سره - ۱۱ - ۵۴۹ - ۵۵۳
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۲
برسوجي - ۱۷
برقنداز خان - ۱۷۸ - ۲۰۵
۸۰۰ - ۹۵۳
بري خان (هات بهته) - ۲۹۷
راجهٔ برفي - ۶۷۱ - ۶۷۳ - ۶۷۴
بزرگ امید خان - ۱۸۸
بسالت خان اعظم شاهي - ۷۵۲
۷۵۳
بشن نراین پسر بهیم نراین - ۱۳۶
راجه بشن سنگهه - ۲۵۴
بلند اختر پسر محمد شجاع - ۴۹
۵۴ - ۵۷ - ۵۸ - ۹۱ - ۹۴
۹۷ - ۱۰۹
بلوچان - ۴۴۴ - ۴۶۳ - ۶۴۴
بلندبخت زمیندار دیوگذهه

(نگون بخت) – ۴۶۱
بلبهداس – ۸۲۳
بندرابن داس بهادر شاهي
مورخ – ۲۱۱ – ۳۰۴ – ۳۲۱
راو بنالکر مرهٹه – ۸۵۳ – ۸۵۴
بندیلها – ۹۵۳
سید بهادر – ۲۳
بهادر خان کوکه – ۲۳ – ۲۵ – ۳۵
۳۹ – ۴۱ – ۴۹ – ۵۵ – ۶۴
۷۴ – ۸۴ – ۸۵ – ۸۶
بهیم پسر بیتهلداس کور – ۲۸
راو بهاو سنگهه – ۱۲۲ – ۲۰۵
بهیم نراین راجهٔ کوچ بهار – ۱۳۲
۱۳۴ – ۱۳۵ – ۱۳۶ – ۱۳۷
۱۶۲ – ۱۷۱
بهولاناتهه وزیر راجه بهیم نراین –
۱۳۷
بهوکن وزیر – ۱۶۶ – ۱۶۷ – ۱۶۹
بهلول خان بیجاپوري – ۱۹۱
۱۹۶ – ۲۳۴ – ۲۳۶ – ۲۹۱
۸۶۲
بهره مند خان – ۲۶۶ – ۴۰۴ – ۴۰۷
۴۱۳ – ۴۶۷ – ۴۷۷ – ۴۹۱
بهادرشاه شاهعالم خلدمنزل
(سلطان محمد معظم) ۲۸۰
۵۵۹ – ۵۶۶ – ۵۷۱ – ۵۷۲
۵۷۳ – ۵۷۴ – ۵۷۶ – ۵۷۷
۵۷۹ – ۵۸۰ – ۵۸۱ – ۵۸۳
۵۸۴ – ۵۸۵ – ۵۸۶ – ۵۸۷
۵۸۹ – ۵۹۰ – ۵۹۱ – ۵۹۲
۵۹۴ – ۶۸۵ – ۶۹۱ – ۷۰۷
۷۰۸ – ۷۱۰ – ۷۱۶ – ۷۲۹
۷۳۶ – ۷۳۸ – ۷۵۹ – ۷۶۱
۷۷۲ – ۷۷۶ – ۷۸۲ – ۷۸۳
۷۸۶ – ۷۹۱ – ۸۱۶ – ۸۲۵
۸۴۰ – ۸۵۷ – ۸۸۴ – ۸۸۵
۹۶۲ – ۹۶۴ (شف شین و میم)
سلاطین بهمنیه – ۳۶۸
بهاگمتي زن قطب الملک – ۳۶۸
سلطان بهادر گجراتي – ۴۰۱
بهادر خان میر شمشیر – ۵۳۴
۵۳۷ – ۹۵۰ – ۹۵۲ – ۹۵۹
بهادرعلي خان (آلهوردي خان) –
۵۷۵ – ۵۸۸

راجه بهادر - ۵۹۰ - ۹۲۱
بهادر خان روهله - ۷۰۲ - ۷۲۲
راجه بهیم سنگهه - ۸۰۶ - ۸۲۸
۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۵۱
۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۶ - ۸۷۷
۸۸۰
بهوکنمل امدخانی - ۸۳۵
شاه‌بهیگ فقیر - ۸۶۴
بهادردل خان مشهور به لاچین
بیگ قلماق - ۹۵۴ (شف‌لام)
بیتهلداس کور - ۲۸
بیرسنگهه راتهور - ۴۸ - ۱۴۵
بیرم خان خانخانان - ۳۹۲
شاهزاده محمد بیداربخت پسر
اعظم‌شاه - ۳۹۵ - ۴۶۱ - ۴۷۴
۴۷۸ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۴۹۸
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۱
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۶
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳
۵۹۸ - ۶۴۶ - ۷۷۶
شاهزاده بیداردل پسر
بیداربخت - ۵۹۸
بیرم خان - ۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲

* مواضع وغیره *

بارهه - ۲۳ - ۳۰ - ۱۱۰ - ۳۲۹
۳۳۵ - ۴۵۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴
۶۹۲ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۷۱ - ۷۷۸
۷۷۹ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳
۸۰۴ - ۸۲۱ - ۸۴۴ - ۸۶۶
۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰
۸۸۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۵
۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹
۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۵
۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۱۷
۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۵
۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹
۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳
۹۴۱ - ۹۴۲
باغ آغرآباد (باغ‌شالامار) - ۳۹
(شف شین)
باندهه - ۸۵

بندر بابل - ۱۱۳ - ۱۷۷
بالاگهات - ۲۰۷ - ۲۷۱ - ۷۳۸
بازارك - ۲۴۰
باره‌پله - ۲۵۹ - ۷۲۸ - ۷۳۲
۷۴۲ - ۷۵۰ - ۸۲۸
باري - ۴۵۳
باغ دهره - ۵۷۸
بائي‌جي پوره (در خجسته بنياد) ۶۰۵
باغ محسن خان - ۷۳۹
بالكنده - ۷۸۹
باره دري شايسته‌خان - ۸۰۷
۸۱۲
بازار سعدالله خان - ۸۰۹-۸۱۱
۸۱۲ - ۸۱۳
بالاپور - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹
باغ گوشه محل - ۹۶۱
بخارا - ۷۹
قلعهٔ بخشنده بخش (كندانه) ۵۳۸
۵۴۰ - ۵۴۱ - (شف‌كاف)
بدخشان - ۲
برهان پور دارالسرور - ۱۱ - ۱۲
۴۵ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۰۹
۲۱۳ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۷۹
۲۸۶ - ۳۳۷ - ۳۹۳ - ۴۵۶
۵۴۱ - ۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۵۸
۵۶۵ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۱۶
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۶ - ۶۵۰
۶۵۱ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸
۶۷۶ - ۷۶۸ - ۷۵۰ - ۷۵۱
۷۵۲ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۲
۷۸۴ - ۷۸۶ - ۷۸۸ - ۷۹۰
۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹
۸۰۳ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴
۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۵ - ۸۶۶
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵
۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۸۴ - ۸۸۶
۸۸۷ - ۹۵۴
برار - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۷۲ - ۳۵۰
۴۶۱ - ۴۶۹ - ۵۸۱ - ۶۱۶
۶۲۰ - ۶۲۶ - ۷۸۲ - ۷۸۵
۷۹۱ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۵۶
۸۶۶ - ۸۸۷ - ۹۵۳

قلعهٔ برهان‌پور – ۶۱۹ – ۸۷۲
پرگنهٔ برودہ – ۹۷۰
قلعهٔ بسي – ۱۰۱ – ۵۰۲ – ۵۰۳
بصفت گدهه – ۴۶۰ – ۴۶۲
بصره – ۱۲۴
بغداد – ۵۴۴
بکلانه – ۲۵۷ – ۲۵۸ – ۲۷۵ – ۲۷۷
۲۸۰ – ۲۸۱ – ۳۹۹ – ۵۰۱
۵۴۱ – ۷۵۳ – ۷۷۸ – ۷۸۰
بلخ – ۲ – ۷۹
ولایت بلادن – ۱۲۹
بنگاله – ۴ – ۵ – ۶ – ۵۵ – ۱۰۰
۱۰۸ – ۱۱۰ – ۱۳۰ – ۱۳۲
۱۳۶ – ۱۵۱ – ۱۷۰ – ۱۷۵
۱۷۷ – ۱۸۸ – ۲۶۲ – ۳۴۸
۳۹۵ – ۳۹۹ – ۵۱۶ – ۵۵۱
۵۷۹ – ۶۸۷ – ۶۹۳ – ۷۰۷
۷۱۱ – ۷۱۵ – ۷۳۰ – ۷۳۷
۸۵۴ – ۸۶۶ – ۹۷۴
بنارس – ۶ – ۵۶ – ۴۷ – ۲۰۰
۲۰۱ – ۲۱۷ – ۲۱۸ – ۲۱۹ – ۲۲۰
بنکاپور – ۵۰۷ – ۹۵۶
قلعهٔ بنی شاه درک (قلعهٔ پرنالهه) –
۴۹۵ – ۴۹۸ – ۵۰۷ (شف پے)
بنوار – ۸۹۰ – ۸۹۲
بودانه – ۶۸۶
بوندي – ۸۴۳ – ۸۵۱ – ۸۵۹
۸۷۴ – ۸۷۷ – ۹۷۵
صوبهٔ بهار – ۵ – ۳۳ – ۹۲ – ۱۲۹
۲۲۰ – ۷۰۸
بهکر – ۵۵ – ۶۰ – ۸۲ – ۸۴
قلعهٔ بهکر – ۶۰
بهرونچ – ۶۳ – ۸۲
قلعهٔ بهیم‌گدهه – ۱۴۴
آب بهمبره – ۲۳۶
بهنبره – ۵۵۱
بهادر پور – ۲۷۲ – ۲۷۳
بهونگیر – ۶۳۱ – ۹۶۱
قلعهٔ بهونگیر – ۶۳۵
بهیلسا – ۸۵۰
بیجا پور (دارالظفر) – ۳ – ۵ – ۱۸
۶۳ – ۱۱۳ – ۱۱۴ – ۱۱۵
۱۱۶ – ۱۱۸ – ۱۸۳ – ۱۸۵
۱۸۶ – ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷
۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۷۸ - ۲۹۶
۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷
۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲
۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴
۴۱۳ - ۴۲۷ - ۴۳۹ - ۴۴۵
۴۴۶ - ۴۷۲ - ۴۷۴ - ۴۷۵
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۸
۵۷۲ - ۶۰۸ - ۶۴۷ - ۶۴۸
۶۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸
۹۳۶ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱
۹۵۶ - ۹۵۹
قلعۂ بیجاپور - ۴ - ۱۸۴ - ۱۹۸
۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
۳۲۲ - ۵۶۹
بیرگانو (بہادر گڈھہ) - ۳۸۳
۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۶۰
۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹
قلعۂ بیدر - ۳ - ۴۵۲
بیدر (محمد آباد) - ۳۹۷ - ۷۸۸
۸۹۱ - (شف میم)
بیجانگر - ۴۰۴ - ۹۲۷
بیرم پوری (اسلام پوری) - ۳۱۳
۴۱۴ - (شف الف)
بیجا گڈھہ (کہرگانون) - ۴۵۶
۵۸۲ - ۸۵۲ - (شف کاف)
پرگنۂ بیرنگر - ۹۷۱

---

* حرف پے - مردماں *

پاپرا سفید - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲
۶۳۳ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷
۶۳۸ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۷
پدم سنگھہ پسر کرن - ۱۲۲
پردل خان - ۶۸ - ۱۹۱
سلطان پرویز - ۸۳
پرتھی سنگھہ زمیندار - ۱۲۳
پریا نایک - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۵۲۴
۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۷۰
قوم پرتگال - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳
پرسرام - ۴۷۰ - ۵۰۰ - ۵۰۱
پردل خان (دیگر) ۶۳۳
پنجابی خطیب کش - ۶۶۵

پورنمل زمیندارجام- ۱۵۶-۱۵۷
پورنمل (دیگر) - ۱۶۶ - ۱۷۸
پهاڑ خان - ۴۶۳
پیرجي تاجر- ۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰
۲۵۱
پیران ویسه وزیر افراسیاب- ۱۳۰
پیم نایك زمیندار - ۵۲۴
۵۲۵ - ۵۲۶
شیخ پدرمحمد سنوني - ۵۵۹
پیلوجي مرهٹه - ۹۶۹ - ۹۷۰

---

* مواضع و غیرہ *

پاني پت - ۱۷۷
قلعۂ پارس گڈھه (صادق گڈھه) -
۴۹۱
پانچه کانو - ۴۹۱
پٹنه (عظیم آباد) - ۵ - ۲۲۰
۲۷۰ - ۶۹۱ - ۷۱۰ - ۷۱۲
۷۱۵-۷۹۱-۸۱۷ (شف عین)
قلعۂ پرنالہ (بني شاه درك)
۱۱۸ - ۱۹۵ - ۲۲۱ - ۳۸۳
۳۹۹ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۶۱
۴۷۴ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۱
۴۸۳ - ۴۸۵ - ۴۹۰ - ۷۸۱
(شف باء)
قلعۂ پریندہ - ۱۲۲ - ۵۶۹
قلعۂ پرلي (نورس تارا) - ۴۷۰
۴۷۱ - ۴۷۲
پشاور - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۷
۲۳۸-۲۵۰-۲۴۲-۵۷۳-۵۷۷
پنجاب - ۳۳ - ۳۴ - ۴۵ - ۶۴
۱۲۷ - ۵۰۲ - ۶۵۱ - ۶۵۲
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۷۲ - ۷۶۱
۷۶۷ - ۷۷۱
آب پنجاب - ۳۹
پرگنۂ پونه - ۱۱۳ - ۱۱۹ - ۱۲۰
۱۷۲ - ۱۷۸ - ۲۳۲ - ۳۹۳
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۶۴
قلعۂ پوندهر - ۱۷۸
قلعۂ پون گڈھه - ۴۷۷ - ۴۸۵
دریای پورنا - ۸۸۶-۸۸۷-۹۵۳
قلعۂ پهول پٹنه - ۲۳۱
قصبۂ پهولمري - ۷۴۴
پیرپنجال - ۱۰۷۶

* حرف تاء - مردمان *

تارا بائي زن رام راجا - ۴۶۹
۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷
۵۳۰ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۴۲
۷۸۲ - ۷۸۳
سيدتاج خان (شهامت خان)-۵۷۶
تاتار خان - ۶۳۹
تربيت خان - ۳۳ - ۶۴ - ۷۵
۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۷۶
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۳۲۵ - ۷۳۶
ترکان - ۱۸۷ - ۹۰۳
تربيت خان ميرآتش - ۴۶۲
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱
۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۵ - ۴۸۶
۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰
۴۹۶ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۴
۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۶
۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۴
۵۹۵
ترک تاز خان - ۸۷۳ - ۸۹۱
۸۹۵ - ۹۵۵
تربيت خان (ديگر) - ۹۲۱
تسلي بائي (زني مرهنه)-۶۶۶
تقرب خان - ۳۴
محمدتقي خان بخشي - ۲۰۹
تقرب خان (حکيم محمدمحسن)-
۵۷۰ - ۵۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۰
۶۲۱ - (شف ميم)
تنگري وردي خان برادر آغر
خان - ۲۵۲ - ۲۵۶
راجه تودرمل ثاني - ۳۹
تهورخان پسر صلابت خان - ۳۱۴
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵
تهورخان تورانی - ۸۳۲ - ۸۳۸
۸۸۹ - ۸۹۴
تهورخان افغان (ديگر)-۸۹۰-۸۹۲
تهورعلي خان -۹۱۷-۹۲۲-۹۲۹
امير تيمور صاحب قران - ۱
۲ - ۳ - ۳۰ - ۷۶ - ۴۷۶
۵۵۰ - ۵۶۶ - ۶۰۳ - ۶۲۵
۶۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۴
۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۳۱ - ۸۳۹
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۹۹ - ۹۰۰

۹۰۵ - ۹۲۸

قاضي تيمور ديوان - ۱۳۸

تيرانداز خان - ۱۶۳ - ۳۱۷

* مواضع وغيرة *

تانڈة - ۹۸ - ۹۹

تاريكوٹ - ۶۳۷ - ۶۴۳

قلعۂ تاريكوٹا - ۶۵۱ - ۶۵۲

تالاب جھونت - ۹۵۲

ولايت تبت - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۹

دريائے تبتي (زيرقلعۂ برھان پور -

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۴ - ۸۷۵

تلنگانه - ۲۹۳ - ۲۹۵

توران - ۶۵ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۲۵

۱۸۷ - ۳۳۵ - ۴۴۵ - ۴۶۵

۴۷۳ - ۴۹۷ - ۵۶۳ - ۵۸۴

۵۸۸ - ۶۶۵ - ۶۸۱ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱

۷۲۷ - ۷۶۲ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۶۴ - ۸۸۵

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۷ - ۹۲۱

۹۴۵ - ۹۵۱ - ۹۶۰ - ۹۶۳

قلعۂ تورنا (فتوح الغيب) -

۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۳

تورہ - ۹۰۳

تھالينر - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸

تھانيسر - ۵۱۸ - ۵۶۷ - ۷۵۰

* حرف ٹے - مواضع وغيرة *

صوبۂ ٹھٹھہ - ۴۴ - ۲۴۷

۲۸۹ - ۴۶۳ - ۵۷۴ - ۶۸۵

۹۳۸ - ۶۷۶

دريائے ٹھٹہ - ۶۰

* حرف ثاء - مردمان *

ثابت خان - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۵

* حرف جيم - مردمان *

جان بيگ - ۵۷ - ۹۱

جادوراي دكني - ۱۱۹ - ۱۹۳

سيد جان محمد واي - ۲۷۱

جان نثار خان (خواجه ابوالمكارم)

۲۸۰ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۷۳

۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۸ - ۵۹۴

۷۲۰ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸
۷۹۰ - ۷۹۶ - ۸۷۶ - ۸۸۹
(شف الف)
جاني صاحبه - ۳۰۸
قوم جات - ۳۱۶ - ۳۹۴ - ۳۹۵
۶۵۱ - ۶۷۲ - ۶۷۵ - ۹۲۸
۹۳۳ - ۹۴۴ - ۹۴۶
جاني بيگم محل خاص شاهزاده
محمد اعظم - ۳۱۷ - ۴۱۰
جان سپار خان - ۳۷۱ - ۶۳۰
جان محمد فاضل - ۶۶۳
جاني خان - ۷۰۲ - ۷۱۸
۷۲۰ - ۷۲۲
جاني خان (ديگر) - ۸۶۲ - ۸۶۵
جان چند پسر چترسال بنديله -
۸۵۰ - ۸۵۸
جسونت سنگهه مهاراجه - ۶ - ۷
۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷
۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۴۳
۴۴ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۱ - ۶۲
۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۵
۹۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷
۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۵۹
۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳
۳۸۳ - ۶۰۵
جعفر خان ولد آقوردي خان -
۳۳ - ۵۱ - ۱۲۲ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۲۱۰ - ۲۱۶ - ۲۱۷
۲۳۴ - ۲۳۵ - ۷۷۲
سيد جعفر سيد بارهه - ۵۷۰
محمد جعفر تقرب خان - ۷۲۹
۷۳۲
خواجه محمد جعفر درويش ۷۵۵
۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰
محمد جعفر نبيرهٔ حسين
خان - ۹۳۰
جعفر خان عرف محمد هادي
(مرشد قلي خان صوبه دار
بنگاله) - ۹۷۴
جگنا پسر پيم نايک - ۵۲۶
جگپت راو - ۷۸۹
جگروپ سنگهه - ۸۴۹ - ۸۵۰
جلال خان قراول - ۵۶ - ۵۹۱
جلال الدين خان - ۶۲۴

جلال خان فوجدار - ۶۵۵ - ۶۵۶
جلال الدین خان - ۷۹۰
سید جلال بخاري - ۸۹۶
میرجمله معظم خان - ۹ - ۱۰
۲۱ - ۴۴ - ۴۸ (شف میم)
جمشید - ۳۰۸ - ۳۴۷
جمشید خان بیجاپوري -
۵۳۴ - ۵۳۵
میر جمله خانخانان (قاضي
عبد الله تورانی) - ۷۳۳
۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱
۷۴۲ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰
۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۲۳
۸۴۳ - ۹۲۱ - ۹۳۸ (شف
عین)
جمناجي برهمن - ۷۸۴ - ۷۸۶
سید جمال الدین خان - ۸۷۶ - ۹۵۳
جمال الله خان - ۸۸۹
محمد جواد پسر محمد مراد
خان - ۴۸۶
جوهر خان - ۸۹۰ - ۸۹۴
جهان آرا بیگم بیگم صاحب
بادشاه بیگم - ۳۱ - ۴۲ - ۱۸۷
۱۸۸ - ۱۸۹
جهانگیر شاه جنت مکاني - ۳۶
۲۷۹ - ۸۶۶
جهان شاه (خجسته اختر) -
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۸۵ - ۶۸۶
۶۸۷ - ۶۸۸ - ۸۲۵ - ۸۴۰
(شف خاء)
جهاندار شاه (معز الدین) بن
بهادر شاه بادشاه - ۶۸۵
۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰
۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹
۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳
۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۸
۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۵۰
۷۹۱ - ۸۱۵ - ۹۱۴ -
(شف میم)
راجه جیسنگهه - ۵ - ۶ - ۴۵
۶۰ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۴

۷۵ - ۸۴ - ۱۲۳ - ۱۷۸
۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۰
۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۱
ملک‌جیون زمیندار (اختیارخان)
۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶
راجه جیسنگه سوائي دهیراج
(دیگر) ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۸۸
۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۱۶
۶۱۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۷۷۶
۷۷۷ - ۷۸۷ - ۷۹۴ - ۸۰۳
۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۱ - ۸۱۹
۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹
۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۵
۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۴۴ - ۹۲۰
۹۲۱ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۴۵
۹۷۳
راجه جیسنگهه بندیله - ۷۹۷
جی‌روپ سنگهه زمیندار - ۸۴۹

* مواضع وغیره *

ولایت جاویان - ۸۲
جام - ۱۵۶
پرگنهٔ جالنه - ۲۷۱
جاجو - ۵۹۰
جالندهر - ۶۵۷
پرگنهٔ جامود ۶۶۶ - ۷۸۲
بندر جده - ۴۲۱ - ۴۲۷
قلعهٔ جزیره - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶
۴۲۸ - ۴۵۳
جلال آباد - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۶۵۵
۶۵۶
جمون - ۶۸ - ۹۶۶
جمنا دریا - ۲۰۰ - ۲۱۳ - ۶۹۸
۷۰۱ - ۷۱۶ - ۷۱۹ - ۷۷۰
۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۳۰
جنیر - ۵۲۶
جونپور - ۴۷
جودپور - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶
۲۶۱ - ۲۶۲ - ۳۸۰ - ۴۷۸
۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۶۱

۷۳۷ - ۸۳۸

جونا گڈھ - ۱۲۹

جہانگیرنگر - ۴۳ - ۷۵ - ۹۰

۱۳۲-۱۳۵-۱۳۷-۱۶۲-۷۲۸

جہان آباد - ۸۲۸

جھونی - ۸۶۲

بندر جیول - ۱۱۳ - ۱۷۷

* حرف چے - مردمان *

راجہ چترسال - ۴۳ - ۶۷۰

۸۵۰ - ۸۵۸

رانی چترپائی زوجۂ شاہ عالم

۳۳۴

قوم چربیلی - ۸۷۰

چغتہ خان بہادر فتح جنگ (ارسلان

خان) - ۵۸۸ (شف الف)

قوم چغتہ - ۵۹۵ - ۹۰۳

چنبت بندیلہ - ۶۴ - ۱۲۷

چناھنونت - ۶۳۱

چورامن جاٹ - ۶۶۸ - ۶۶۹

۶۷۰ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۸۲۸

۸۳۶-۹۱۹-۹۲۰-۹۳۰-۹۴۴

چھبیلارام ناگر - ۶۹۸-۷۰۲-۷۱۶

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۴

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۸۲۶ - ۸۲۷

۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۳

۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۴۲ - ۸۴۳

* مواضع وغیرہ *

چاکنہ (اسلام آباد) - ۱۱۳

۱۱۹ - ۱۲۲

قلعۂ چاکنہ - ۱۱۵ - ۱۲۰

چاٹگام (اسلام آباد) - ۱۸۸

چاندہ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۲۰ - ۶۲۰

چلک - ۲۴۰ - ۲۴۱

آب چنبل - ۲۰ - ۲۲ - ۵۸۷

قلعۂ چنار - ۷۶

قلعۂ چندن مندن - ۱۱۵ - ۴۹۰

۴۹۱

چنجی - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۱۸

۴۵۰ - ۵۳۴

قلعۂ چنجی - ۴۱۸، - ۷۸۴

چنجاور – ۴۰۵
قلعهٔ چنبر – ۵۲۴
پرگنهٔ چندیري – ۸۵۹
پرگنهٔ چوپره (مصطفی آباد)
۲۷۱ (شف میم)
چیتا پور – ۴۶
چیتور – ۶۰۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان بلوچ – ۴۵
حافظ شیـــراز – ۱۳۹ – ۲۸۷
۵۰۱ – ۸۳۲
حامد خان پسر مرتضی خان – ۲۵۴
حامـد خان (عبد الـــرؤف
بیجاپوري) برادر دلیر خان
۴۴۶ – (شف عین)
حامد خان بهادر برادر غازي الدین
خان بهادر – ۵۹۴ – ۶۴۸
۸۹۹ – ۹۱۵ – ۹۲۲ – ۹۲۸
۹۴۷ – ۹۶۶ – ۹۶۷ – ۹۶۸
۹۶۹ – ۹۷۰
حامد خان – (دیگر) ۹۳۳
حامد الله خان پسر مبارز خان
۹۵۶ – ۹۵۸
حبشیان – ۱۹۳ – ۲۲۵ – ۲۲۸
۲۲۹ – ۴۰۱ – ۴۰۲ – ۴۲۸
حجاج بني امیه – ۱۱۳
حرزالله خان نبیرهٔ سعدالله خان
مرحوم – ۹۵۴ – ۹۵۷
سید حسین – ۲۵ – ۴۹
حسن بیگ - ۳۲ – ۵۷ – ۵۸ – ۵۸۹
حسن قلي خان – ۵۵ – ۶۵
حسین پاشا حاکم بصره (اسلام خان)
۱۲۴ (شف الف)
شاه حسین شاه ایران بعد شاه
سلیمان – ۲۸۹ – ۴۰۳ – ۴۵۰
۶۴۳ – ۶۴۵ – ۷۳۶ – ۹۴۷
۹۴۸ – ۹۷۴ – ۹۷۵
میرزا حسن – ۴۲۸ – ۴۲۹
سلطان حسین خواهرزادهٔ محمد
مراد خان (طالع یار خان)
۴۳۱ – ۴۸۶ – ۵۲۰ – ۵۲۱
سلطان حسن خواهرزادهٔ محمد
مراد خان – ۴۸۶

سلطان حسن (احسن خان) ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۳ - ۷۸۵
(میر ملنگ) ۵۲۹ - ۵۳۵ ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹
۵۴۷ - ۵۵۸ - (شف الف) ۷۹۰ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵
سید حسن ولي رسول نما - ۵۵۲ ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹
حسن یار خان پسر محمد یار ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۳ - ۷۰۵
خان - ۵۷۷ ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۹
حسن علي خان (سید عبد الله ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۷ - ۸۱۸
قطب الملک) - ۵۸۸ - ۵۹۲ ۸۲۰ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۵
(شف عین) ۸۲۶ - ۸۲۸ - ۸۳۲ - ۸۳۵
سید حسین خان باهه صوبه دار ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۲
۶۵۰ - ۶۵۱ ۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸
سید حسین علي خان بهادر ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲
فیروز جنگ میر بخشي ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸
امیر الامرا - ۶۵۶ - ۶۵۷ ۸۵۹ - ۸۶۷ - ۸۷۱ - ۸۷۴
۶۵۸ - ۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ ۸۷۵ - ۸۷۷ - ۸۸۲ - ۸۸۵
۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۱۰ - ۷۱۱ ۸۸۶ - ۸۹۱ - ۸۹۶ - ۸۹۷
۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰ - ۷۲۱ ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱
۷۲۲ - ۷۲۴ - ۷۲۸ - ۷۳۲ ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵
۷۳۳ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱
۷۵۱ - ۷۴۲ - ۷۵۰ - ۷۵۱ ۹۱۲ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۷۰ ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۵۱
۷۷۳ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ میر حسن برادر رستم دل خان - ۶۱۲

خواجه حسن خان (خاندوران)
لبیرا کوکلتاش خان - ۶۹۷
۶۹۸ - ۶۹۹ ۷۱۵ - ۷۱۷
(شف خاء)
حسین خان خویشگي افغان -
۸۵۷-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴
حسن خان میواتي - ۸۹۹
حسین خان - ۹۳۰
حسین منور خان (معروف
به شیخ نظام دکني) - ۹۵۶
۹۵۹ - (شف نون)
حفیظ الله خان - ۲۵۷ - ۲۵۸
۵۹۲ - ۷۲۱ - ۸۵۳
۸۶۳ - ۹۵۴ - ۹۵۷
حکیم الملک پسر حکیم محسن
خان - ۶۸۶ - ۶۸۸
حمیدالدین خان - ۳۸۱ - ۳۸۷
۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۸۴
۴۸۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳
۵۱۲ - ۵۱۴ - ۵۲۳
۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷
۵۴۹ - ۵۶۶ - ۵۷۲
۵۸۹-۵۹۶-۶۰۰-۶۷۰-۸۹۹
خواجه حمید خان - ۶۱۸
حیات خان - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۴۷
۴۴۸ - ۵۰۵
حیدرقلي خان بهادر ناصرجنگ
معزالدوله - ۷۴۰-۷۵۵- ۸۲۳
۸۲۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۴۴
۸۹۸ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶
۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۱
۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۶ - ۹۳۱
۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶
۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰
۹۴۱ - ۹۴۳ - ۹۴۶ - ۹۶۵
۹۶۶-۹۶۷-۹۷۳-(شف نون)
میر حیدر خان کاشغري -
۹۰۳ - ۹۰۴
میرحیدر جد میرحیدر کاشغري
۹۰۳

---

* مواضع وغیرہ *

حبش - ۹۰۷
حسن ابدال - ۲۳۷ - ۲۴۱

۲۴۷ - ۲۵۲ - ۲۶۵

حسن پوره - ۲۷۳ - ۹۲۲

حسن آباد - ۶۴۳ - ۸۷۰

حیدرابادِ (دارالجهاد ـ فرخنده بنیاد - اصل نامش بهاگ نگر)

۳ - ۱۸ - ۶۳ - ۱۹۴ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵

۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۳

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۳ - ۳۵۸

۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳

۳۸۴ - ۴۲۴ - ۴۲۷ - ۴۳۹

۴۵۹ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۶۰۸

۶۰۹ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۳۱

۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۳

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۲

۷۸۰ - ۷۸۸ - ۸۹۷ - ۹۵۰

۹۵۶ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲

۹۷۲ - ۹۷۳

قلعهٔ حیدرابادِ - ۳۱۵ - ۳۵۳

❁ حرف خاء ـ مردمان ❁

خافي خان نظام الملكي راقم

کتاب - ۳ - ۱۹ - ۱۳۱ - ۱۵۵

۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۹

۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۶۸ - ۲۷۱

۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۵

۳۷۶ - ۳۹۰ - ۴۱۹ - ۴۲۴

۴۵۱ - ۴۶۴ - ۵۴۲ - ۵۴۵

۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۸ - ۵۹۷

۶۲۴ - ۶۶۴ - ۶۶۶ - ۶۷۶

۶۷۸ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۲

۷۴۸ - ۷۶۶ - ۷۹۸ - ۸۱۱

۸۲۰ - ۸۳۱ - ۸۷۴ - ۸۷۷

۸۸۳ - ۹۱۸ - ۹۲۷ - ۹۶۳

خان زمان خان - ۲۳ - ۳۳

۲۷۰ - ۲۷۲ - ۵۵۹

خانجهان بهادر (امیرالامرا)

شایسته خان پسر آصف خان

۳۱ - ۳۲ - ۲۲۲ - ۲۲۵

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱

۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۶۲
۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۵
۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۴ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۳
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۹۵
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۳۰ - ۴۴۸
۶۵۰ - ۷۳۴ - ۷۷۶ (شف الف و شین)
خاندوران - ۳۵ - ۴۶ - ۴۸
۶۱ - ۷۶
خانجهان لودي - ۱۸۴
خان‌عالم ایلچي (جان عالم) ۲۰۲
خانه‌زاد خان روح‌الله پسر روح‌الله خان - ۳۶۹ - ۳۷۰
۵۲۴ - (شف راء)
خانجهان پسر حاجي محمدانور ۴۸۴ - ۴۸۵
خان‌زمان (مقرب خان) عرف شیخ نظام - ۴۸۸ (شف میم)
خان‌عالم حیدرآبادي پسر خان‌زمان - ۵۴۱ - ۵۷۲
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۷۸۸
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۵۴
خان‌زمان حیدرآبادي - ۵۴۱
۵۷۲ - ۵۸۴
خانه‌زاد خان (نعیم خان) پسر منعم خان - ۵۷۵ - ۵۸۷
۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۸۸ - ۷۰۵
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۶ - ۹۵۶
۹۶۰ (شف نون)
خان‌زمان عرف علي اصغر - ۷۲۱ - ۷۲۲
سید خانجهان خالوي قطب‌الملک سید عبدالله - ۷۲۹ - ۷۷۶
۷۷۷ - ۸۳۹ - ۸۹۸
خان‌دوران (خواجه حسن خان) ۷۴۱ - ۷۵۷ - ۷۶۰ - ۷۶۷
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۹۳ - ۸۰۲
۸۱۰ - ۸۱۲ - ۸۲۳ (شف حاء)
خانخانان بهادرشاهي منعم‌خان ۹۶۰ - (شف میم)

خان‌میرزا - ۹۲۳
خجسته‌اختر (شاهزاده جهان‌شاه)
پسر بهادر شاه - ۵۷۵ - ۵۹۹
(شف جیم)
خجسته‌اختر پسر جهان‌شاه - ۶۸۷
خداداد پسر محمدمراد ۴۲۹ - ۹۲۳
خدابنده خان - ۵۸۸ - ۵۹۵
خواجه خدمتگار خان - ۹۵۰
خراسانیان - ۳۵ - ۳۶
خسرو آدم محمد شجاع - ۴۷
امیر خسرو شاعر - ۵۰
خسرو چیله - ۸۵۳ - ۸۶۵
خضرخان - ۶۰۳
خلیل‌الله‌خان - ۲۲ - ۲۶ - ۳۹
۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۵ - ۱۲۶
۱۳۰ - ۲۵۱
خلیفه سلطان شاهزادهٔ مازندران
۲۵۶ - ۳۱۱ - ۴۵۶ - ۶۶۳
خلیل‌الله خان (حسینی بیگ
ابراهیم خان) ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۸ - (شف الف)
خنجرخان - ۳۱۷
خواجه‌کلان خوافی (کفایت‌خان
خالوی مولف) - ۱۹ - ۲۰
خواجه خان - ۳۰
خواص خان - ۴۸
خواجه‌سرای چنّهی نویس
۱۰۱ - ۱۰۲
خوشحال خان کلانوت - ۱۰۷
خواجه دیوانه - ۴۴۵
خواجه‌بابای تورانی (خوش‌خبر
خان) - ۴۴۸
خواجه‌جهان وزیر - ۴۵۲
خوشحال خان برادر لعل کنور - ۶۸۹
خواجم‌قلی خان تورانی - ۸۱۹
۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۹۵۵
سیدی خیریت خان - ۲۲۴
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۱۴

---

* مواضع و غیره *

صوبهٔ خاندیس - ۱۶۷ - ۲۴۸
۲۷۰ - ۳۷۷ - ۶۰۵ - ۷۴۸
۷۵۱ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰

۷۸۵ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۸۸۷
ختا - ۵۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۷۳۶
۹۲۵ - ۹۳۸
خجسته بنیاد (اورنگ آباد) -
۵ - ۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۹
۱۷۸ - ۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷
۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲
۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۱۵
۳۷۷ - ۴۱۳ - ۴۵۲ - ۴۷۵
۵۲۷ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۶۳
۵۷۲ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳
۶۰۵ - ۶۲۶ - ۶۵۸ - ۶۵۹
۶۵۰ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۳
۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۵۲ - ۷۷۷
۷۷۸ - ۷۸۰ - ۷۸۶ - ۷۸۷
۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۴ - ۷۹۶
۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۵۷ - ۸۷۱
۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۵
۸۸۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶ - ۹۳۶
۹۳۹ - ۹۵۲ - ۹۵۰ - ۹۵۱
۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۶۰ - ۹۶۱
(شف الف)

خراسان - ۷۲ - ۱۷۵ - ۲۰۲
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۴۵۰ - ۵۴۶
۹۰۲ - ۹۷۵
خرم پوره - ۲۷۳
خضرآباد - ۸۶
خضر پور - ۱۷۱
خلد آباد (خرچ عرس خلد مکان عالمگیر) - ۵۴۹ - ۵۸۳ - ۶۵۹
خواف - ۷۲
خواص پوره - ۴۷۵
خیبر - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۵
قلعهٔ خیبر - ۳۹۲

---

* حرف دال - مردمان *

محمد داراشکوه پسر شاهجهان -
۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۲
۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱
۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹
۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵
۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱
۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶
۴۷ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴

۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۰
۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶
۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴
۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۲ - ۱۰۴
۱۰۶ - ۱۱۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸
۵۵۳ - ۹۵۵
داؤد خان - ۳۹ - ۴۴ - ۴۷
۴۹ - ۶۰ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴
۱۲۹ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۵۳۴
۵۳۵ - ۵۳۷
دارا - ۸۷
داراشکوه جعلي مجهول النسب -
۱۷۶
داؤد خان افغان پني - ۵۷۱
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۵۰
۶۸۳ - ۶۹۱ - ۷۲۸ - ۷۳۳
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۵ - ۷۴۸
۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴
۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۷۷ - ۷۸۳
۸۰۸ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۱
۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۶۴ - ۹۶۵
داراب خان پسر جان نثار خان -
۷۹۰ - ۷۹۹ - ۸۷۶ - ۸۸۹
داور داد خان - ۸۲۷
درگا داس - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۹
۶۰۵ - ۶۰۷
شیخ درگاهي - ۸۸۴
درویش علي خان - ۹۲۹
دکنیان - ۱۲۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷
۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷
۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۷
۳۲۲ - ۳۳۰ - ۳۳۵ - ۳۳۷
۳۹۶ - ۴۳۲ - ۵۱۹ - ۷۷۸
۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۸۶ - ۸۹۰
۸۹۲ - ۹۵۸
سید دلاور خان عبد الرحمن
خاندیسي - ۲۳ - ۲۵
(شف عین)
دلاور خان افغان - ۲۵
دلیر خان افغان - ۲۸ - ۳۵
۳۸ - ۶۵ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶
۹۷ - ۹۸ - ۱۳۸ - ۱۴۲

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷
۱۴۸ - ۱۶۱ - ۱۶۹ - ۱۷۰
۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۸۴
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۵
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶
۲۳۷ - ۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۴۹
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۶۴۶ - ۶۹۳
۶۹۴ - ۶۹۵
دلتهمن پهرجسونت مهاراجه - ۲۵۹
دلپت راو بندیله - ۵۳۵ - ۵۳۵
۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱
دلاورخان - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱
۶۹۵ - ۶۹۶
دلیرخان برادر لطف الله خان - ۷۱۶
سید دلاور علي خان - ۸۲۰
۸۴۶ - ۸۴۶ - ۸۵۱ - ۸۵۷
۸۵۹ - ۸۶۱ - ۸۶۶ - ۸۶۷
۸۷۱ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶
۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۸۰ - ۸۸۲ - ۸۸۶
دلیر جنگ (عبدالصمد خان) ۸۶۳ - ۸۶۴ - (شف عین)
دلیر خان عرف عبدالله بیگ بهادر -- ۸۸۱ - ۸۸۹ - ۹۲۳ ۹۵۰ - ۹۵۶
دلاور خان (دیگر) ۸۹۷ - ۹۵۹ ۹۶۰
دوست محمد افغان - ۶۹۴ ۸۶۱ - ۸۷۷ - ۸۸۰
دوست علي خان - ۹۲۹
دهنا جادو سپه سالار رام راجا - ۴۱۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ ۴۵۰ - ۴۵۶ - ۵۲۰ - ۵۳۰
دهیر زمیندار - ۷۶۸ - ۷۶۹
دیپال سنگهه جهالا - ۱۵ - ۱۷
دیبي سنگهه - ۱۷ - ۱۲۸ - ۲۷۷
دي چند آدم دارا شکوه - ۶۶
راجه دیو راي - ۳۶۸
دیده مغل (آغرخان) خلف آغرخان - ۵۷۹ (شف الف)
دیانت خان نبیرهٔ امانت خان -

۷۹۰ – ۷۹۶ – ۸۱۸ – ۸۵۲
۹۴۳ – ۹۵۸ – ۹۶۰
دیا بہادر – ۸۴۲ – ۹۷۴
دیندار خان – ۹۲۳

* مواضع و غیرہ *

دکن – ۲ – ۳ – ۴ – ۶ – ۷
۱۱ – ۲۱ – ۴۸ – ۶۳ – ۶۴
۷۸ – ۸۵ – ۹۰ – ۹۸ – ۱۱۱
۱۱۲ – ۱۱۳ – ۱۱۴ – ۱۱۵
۱۱۶ – ۱۱۷ – ۱۱۹ – ۱۲۴
۱۲۷ – ۱۲۹ – ۱۷۱ – ۱۷۲
۱۷۵ – ۱۷۶ – ۱۷۷ – ۱۷۸
۱۸۴ – ۱۸۶ – ۱۹۵ – ۱۹۷
۱۹۸ – ۲۰۰ – ۲۰۱ – ۲۰۷
۲۰۹ – ۲۱۱ – ۲۱۵ – ۲۱۶
۲۲۴ – ۲۲۸ – ۲۲۹ – ۲۳۰
۲۳۳ – ۲۳۴ – ۲۳۷ – ۲۴۷
۲۵۵ – ۲۵۶ – ۲۵۷ – ۲۶۱
۲۶۲ – ۲۶۴ – ۲۷۰ – ۲۷۱
۲۷۵ – ۲۷۶ – ۲۷۸ – ۲۸۱
۲۹۱ – ۲۹۶ – ۲۹۷ – ۲۹۸
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۳ – ۳۰۴
۳۰۵ – ۳۱۴ – ۳۱۷ – ۳۱۸
۳۲۸ – ۳۲۹ – ۳۳۷ – ۳۶۸
۳۶۹ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۸۲
۳۸۳ – ۳۸۹ – ۳۹۱ – ۴۰۵
۴۱۱ – ۴۱۶ – ۴۲۸ – ۴۴۸
۴۵۲ – ۴۶۹ – ۴۷۷ – ۴۸۸
۵۰۳ – ۵۱۱ – ۵۱۶ – ۵۱۸
۵۲۳ – ۵۲۴ – ۵۲۶ – ۵۶۲
۵۷۰ – ۵۷۱ – ۵۷۸ – ۵۷۹
۵۸۲ – ۵۸۵ – ۵۸۸ – ۵۹۱
۶۰۰ – ۶۰۸ – ۶۱۳ – ۶۲۰
۶۲۵ – ۶۲۶ – ۶۲۷ – ۶۳۳
۶۴۷ – (درین صفحہ اعجوبہ
است) ۶۶۶ – ۶۶۸ – ۶۷۰
۶۷۷ – ۶۸۳ – ۶۸۵ – ۶۹۱
۷۰۴ – ۷۰۷ – ۷۰۸ – ۷۲۵
۷۲۸ – ۷۳۳ – ۷۳۷ – ۷۳۸
۷۴۰ – ۷۴۱ – ۷۴۲ – ۷۴۸
۷۵۰ – ۷۵۱ – ۷۷۳ – ۷۷۷
۷۷۸ – ۷۸۱ – ۷۸۲ – ۷۸۳
۷۸۹ – ۷۹۰ – ۷۹۳ – ۷۹۴

۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۸۰۱
۸۰۸ - ۸۱۸ - ۸۲۳ - ۸۲۵
۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۵۸ - ۸۵۲
۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۱
۸۶۷ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵
۸۹۱ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۷
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۱۰ - ۹۲۷
۹۳۶ - ۹۴۲ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۴
۹۵۸ - ۹۶۰
قلعهٔ دمن - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
دندا راجپوري - ۱۱۳ - ۲۲۴
۴۵۳ - ۵۱۴
قلعهٔ دندا راجپوري - ۲۲۳ - ۲۲۵
۲۲۶ - ۲۲۸
دندیري - ۴۲۸
قلعهٔ دولتاباد - ۹ - ۱۰ - ۳۲۲
۳۹۰ - ۷۹۷ - ۸۹۶
دولتاباد - ۲۱ - ۴۴ - ۶۴
۳۶۵ - ۳۷۱ - ۵۴۹ - ۵۸۳
۶۴۹ - ۸۹۷
دوراهه - ۵۸۲
دوآبهٔ جالندر - ۶۵۷
دهود - ۳
دهار - ۱۳ - ۲۳۴
دهول پور - ۲۲
دهاندر - ۸۳
دهلي - ۸۶ - ۱۰۱ - ۳۴۱
۵۵۰ - ۶۰۳ - ۶۴۳ - ۸۱۱
۸۴۷ - ۸۸۳
قصبهٔ دهارور - ۱۹۷
قصبهٔ دهرنگانو - ۲۷۰ - ۲۷۵
دیپال پور - ۱۲
دیوگڈهه - ۲۰۷ - ۴۶۱
دیو گانو - ۴۳۸

---

* حرف ڈ - مردمان *

راجه ڈونگر سنگهه - ۹۷۱
ڈونگر سنگهه پسر راجه اجیت
سنگهه - ۹۷۴
قوم ڈهیر (بیڈر) - ۲۲۳ - ۵۲۴
۵۲۹ - ۶۴۷
ڈینگ مار (سکنده) (واریل)
۴۲۶ - ۴۲۸

* مواضع و غیره *

تالاب تل - ۱۷۵

* حرف ذال - مردمان *

ذکریا خان - ۷۶۲ - ۷۶۵

ذوالفقار خان عرف محمد بیگ -

۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۳

۴۶ - ۴۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۹۲

ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ

صمصام الدوله - (انتقاد خان)

۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۷۵

۵۲۷ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶

۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱

۵۷۲ - ۵۸۲ - ۵۸۴ - ۵۸۸

۵۸۹ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۶۰۰

۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۶ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹

۶۵۰ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۵

۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳

۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۱

۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۸

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۴

۷۲۵ - ۷۲۸ - ۷۳۲ - ۷۳۳

۸۳۴ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۷۲

۷۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۹۶۴

(شف الف)

ذوالفقار بیگ - ۷۵۲ - ۷۷۸

۷۷۹ - ۷۸۰ - ۸۶۸

ذوالفقار علی خان - ۹۱۷ - ۹۱۸

۹۲۲ - ۹۳۲

* حرف راء - مردمان *

راجپوتان - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷

۲۶ - ۲۷ - ۴۳ - ۵۱ - ۵۲

۶۵ - ۶۶ - ۶۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲

۱۴۵ - ۱۶۶ - ۱۸۱ - ۱۹۷

۲۲۹ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۵۴

۲۵۵ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵

۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۵

۲۷۶ - ۲۷۷ - ۳۳۵ - ۴۹۹

۵۳۴ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹
۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۶ - ۶۲۰
۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۶۱ - ۶۶۲
۶۸۷ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۷۳۸
۷۶۷ - ۸۰۶ - ۸۲۷ - ۸۷۷
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۹
۹۳۱
راجه رام سنگهه پسر بیتهلداس
۲۲ - ۲۶ - ۲۸ - ۵۱
راجه راجروپ زمیندار حمون - ۴۴
۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۸۵
رامداس قلعهدار بنارس - ۴۶
کنور رامسنگهه پسر راجه جیسنگهه
۴۹ - ۱۲۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۲۰۰
۲۰۹ - ۲۹۳ - ۲۹۷ - ۲۹۹
۵۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۸
سید راجي - ۴۹
کنور رایسنگهه - ۶۰
راجه رایسنگهه راٹهور - ۶۱
راناي چیتور - ۱۱۱ - ۱۱۲
۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۹ - ۶۶۱
۶۶۲ - ۸۰۳
راي سنگهه برادر پورنمل - ۱۵۷
راجه رایسنگهه سودیه - ۱۷۸ - ۱۸۰
راوتان - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۱
۲۹۸ - ۴۴۷
راٹهوان - ۲۶۳
رامراجا پسر سیوا - ۲۷۱ - ۳۸۶
۴۰۰ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۳۰
۴۵۹ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱
۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۴
۱۶ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۸۲
رام راجا (دیگر) - ۴۰۴
سید راجو - ۳۱۰
محمد راج - ۳۸۳
رامسنگهه هارا - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱
رام لچهمن (توب) - ۶۳۹
راجي محمد خان - ۶۹۱ - ۶۹۲
۷۱۲ - ۷۲۱
رتن سنگهه راٹهور - ۱۵ - ۱۷ - ۵۸۸
راجه رتن چند دیوان سید عبدالله
خان - ۶۹۲ - ۷۱۳ - ۷۳۹

۷۵۷ – ۷۷۳ – ۷۷۴ – ۷۷۵
۷۷۶ – ۸۰۴ – ۸۱۷ – ۸۱۸
۸۲۴ – ۸۳۲ – ۸۴۳ – ۸۴۴
۸۴۵ – ۸۶۷ – ۸۸۴ – ۹۰۰
۹۰۱ – ۹۰۲ – ۹۰۵ – ۹۰۹
۹۱۳ – ۹۱۶ – ۹۱۷ – ۹۱۹
۹۲۴ – ۹۴۱ – ۹۴۳ – ۹۶۵
رحمت خان دیوان – ۶۳
رحیم بیگ – ۶۹۳
خواجہ رحمت اللہ شجاعت خان –
۸۶۲ – ۸۶۴ – ۸۹۱
رحمت خان – ۸۶۲
رستم خان بہادر دلنی فیروز جنگ
۲۴ – ۲۵ – ۲۶ – ۲۸ – ۱۲۶
۲۱۰
رستم خان سپہ سالار عادل خان
۱۱۸
رستم دمتان – ۱۴۸ – ۴۹۴ – ۵۰۳
رستم راو زناردار – ۲۹۶ – ۲۹۸
۳۰۲ – ۳۰۴ – ۳۰۸ – ۳۱۳
رستم خان – ۴۱۶ – ۶۲۱ – ۸۹۰
رستم دل خان (محمد رستم) – ۵۷۵
۵۸۷ – ۵۸۸ – ۶۰۹ – ۶۱۰
۶۱۱ – ۶۱۲ – ۶۱۳ – ۶۱۴
رستم علی خان – ۵۸۹ – ۵۹۲
۵۹۷ – ۹۶۵ – ۹۶۶ – ۹۶۸
۹۶۹ – ۹۷۰
رستم دل خان پسر جان نثار خان –
۶۳۰ – ۶۳۲ – ۶۳۳ – ۶۶۹
۶۷۰ – ۶۷۹ – ۶۸۸ – ۷۶۱
رستم بیگ – ۷۵۲ – ۷۵۳
رستم بیگ خان – ۵۸۲ – ۸۷۶ – ۹۵۵
رستم بیگ (دیگر) – ۸۷۶
رسول خان افغان – ۹۵۵
رشید خان – ۱۷۱ – ۳۷۷
محمد رضا رعایت خان – ۲۴۲
۷۰۸ – ۷۰۹ – (شف راء باعین)
رضا قلی خان – ۷۰۳ – ۷۲۱ – ۷۲۴
محمد رضا قاضی القضاۃ – ۸۱۸
رضا محمد خان – ۹۶۰
رعد انداز خان – ۴۶
رعایت خان (محمد رضا) – ۸۶۰
۸۷۶ – ۹۵۴ – ۹۵۷ – ۹۵۹
(شف راء با ضاد)

محمد رفیع (سربلند خان)
برادرزادهٔ وزیرخان-۲۳۶-۵۹۰
رفیع القدر (رفیع الشان) سلطان
پسر شاه عالم - ۳۳۲ - ۵۷۵
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲
۶۲۴ - ۶۶۳ - ۶۷۰ - ۶۸۵
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۸۱۶
۸۲۵ - ۹۱۴
رفیع الدوله بادشاه (شاهجهان
ثاني) پسر رفیع الشان - ۶۸۸
۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۸ - ۸۳۹
۸۴۰ - ۸۵۰
رفیع الدرجات ابوالبرکات بادشاه
پسر رفیع الشان -۶۸۸- ۸۳۸
۸۵۰ - ۹۱۴ - (شف الف)
محمد رفیع حکیم منجم-۷۰۸-۷۱۰
رفاهیت خان - ۸۹۱
رکن الدوله اعتقادخان فرخ شاهي
(محمد مراد - وکالت خان)
۷۹۵ - (شف الف و میم)
رگهناتهه رای رایان - ۷۸ - ۱۷۵
رندوله خان - ۱۴ - ۲۰۵
رنمست خان افغان - ۳۶۱ - ۳۶۲
رنجیها بذالکر صرحهٔ - ۷۹۹ - ۸۶۶
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۶ - ۸۸۸
۸۸۹ - (شف باء)
راجه روپ راتهور - ۲۷ - ۱۲۸
روشن ضمیر - ۵۰
روشن آرا بیگم - ۱۱۰
روح الله خان بهادر - ۱۳۰
۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۳۷
۳۳۸ - ۳۶۱ - ۳۶۳ - ۳۶۵
۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۵ - ۴۰۷
۴۱۱ - ۴۱۲ - ۵۲۵
روح الله خان ثاني (خانه زاد
خان) - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱
۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۵۶ - ۴۶۱
۴۶۵ - ۴۸۱ - ۴۸۷ - ۴۸۸
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۳
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۸۳۲
(شف خاء)
روح الله خان پسر روح الله خان
ثاني - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۹۲۸
روهله (قوم) - ۸۵۰-۸۶۲-۸۹۴

* مواضع وغیرہ *

آب راوي - ۴۵ - ۶۸۶

قلعۂ راجگدھہ - ۱۱۵ - ۱۷۷
۱۸۵ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳
۳۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴
۵۲۱ - ۷۸۱

راجگدھہ - ۳۸۳ - ۴۱۵ - ۴۵۰
۵۲۱

راهیري - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۴۴
۲۷۷ - ۲۸۴ - ۳۸۴ - ۴۰۵
۴۲۴ - ۴۴۹ - ۵۱۴ - ۵۱۵

قلعۂ راهیري - ۲۲۳ - ۲۲۶
۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۳۹۰
۴۵۳

رام درہ - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱

قلعۂ رام‌سیج - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴

رام‌گیر - ۲۹۳ - ۲۹۶

راي‌باغ - ۵۰۲

رایپور - ۵۲۴

قصبۂ راهون - ۶۵۸ - ۶۵۹

قلعۂ راهون - ۶۵۹

قصبۂ رانوبر - ۶۶۶

رام پورہ وطن راجہ اسلام خان - ۶۹۷

قلعۂ رانا گڈھہ - ۸۵۰ - ۸۵۸

رتن‌پور - ۸۷۵

رخنگ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۳۲ - ۱۸۸

رس - ۶۰۹

روم - ۵۵ - ۷۳۶ - ۹۰۷ - ۹۲۵
۹۳۸ - ۹۷۵ - ۹۷۸

قلعۂ روهتاس - ۱۷۸

قلعۂ رهتاس گڈھہ - ۷۰۸

ریواري - ۶۷

* حرف زاء - مردمان *

حاجي محمد زاهد - ۷ - ۲۴۹
۲۵۰ - ۲۵۱

زبدۃالنسا بیگم - ۷۷

زبردست خان - ۱۷۸ - ۲۰۵

شاہ زري زربخش - ۵۴۹

زمرد غلام - ۳۰۲

زین سنبها - ۲۲۹

زین العابدین پسر محمد شجاع

۴۹ - ۵۴
زیب النساء بادشاه بیگم - ۷۷
۵۵۸ - ۵۸۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰
۶۰۲ - ۷۳۵ - ۷۳۶
زینت النساء بیگم - ۷۷ - ۴۶۰
زین الحسن - ۱۴۹ - ۱۵۰
زین العابدین خان - ۲۰۶
۲۰۹ - ۵۵۵
حضرت زین الدین قدس سره
۵۷۲
شیخ زین الدین - ۶۳۶ - ۶۳۷
زین الدین خان - ۷۰۲ - ۷۲۱
۷۲۲
۷۵۳ - ۷۶۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
۷۷۴ - ۷۷۶ - ۷۸۰ - ۷۸۳
۷۸۴ - ۷۹۶ - ۸۰۶ - ۸۰۷
۸۱۲ - ۸۲۳ - ۸۲۷ - ۸۲۸
۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۹ - ۸۴۱
۸۴۲ - ۸۴۴ - ۸۵۷ - ۸۵۸
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۷۷ - ۸۸۲
۸۹۷ - ۹۰۰ - ۹۰۴ - ۹۱۱
۹۱۲ - ۹۱۴ - ۹۱۸ - ۹۲۴
۹۲۵ - ۹۳۴ - ۹۳۶ - ۹۴۱
۹۴۲ - ۹۵۱ - ۹۶۳
ساهوبهوسله (گهوسله)-۱۱۲-۱۱۳
راجه ساهو (دیگر) پسر سنبها
پسر سیوا پسر ساهو بهوسله -
۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۵۲۰
۵۴۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۶۲۶
۶۲۷ - ۷۴۲ - ۷۴۳ ۷۷۸
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۳ - ۷۸۴
۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۹
۷۹۳ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹
۸۷۱ - ۸۷۵ - ۸۹۱ - ۸۹۵
۹۴۶

● حرف صین - مردمان ●

صادات - ۳۰ - ۵۶ - ۵۲۸
۵۷۸ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۵
۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
۶۹۳ - ۶۹۷ - ۷۰۳ - ۷۱۱
۷۱۳ - ۷۱۶ - ۷۲۳ - ۷۲۷
۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳
۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

سادات خان- ۵۸۸- ۷۹۷ ۸۱۲
۸۱۳ - ۸۱۷
سالم‌سنگهه زمیندار بوندي- ۸۵۱
رانا سانگا - ۸۹۹
راجه سبها سنگهه - ۴۹
سبهکرن بندیله - ۶۴ - ۱۲۸
سبحان‌قلي خان - ۱۲۴
راجه سبهاچند - ۶۹۱ - ۷۳۳
۷۳۴ - ۷۳۵
سپهر شکوه پسر دارا شکوه - ۲۴
۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۶۳
۶۶ - ۶۷ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۲
۸۴ - ۸۵ - ۸۷
سپه‌دار خان - ۷۱۸
راجه سترسال - ۲۸
سترسال پسر پورنمل زمیندار
جام - ۱۵۷
سترسال پسر رتن راٹهور - ۵۸۸
ستر سال بندیله - ۹۵۳
ستنامي(مندبه) (گروه فقیران)-
۲۵۲ - ۲۵۳
سجان سنگهه سودیه - ۱۷
راجه سجان سنگهه -۱۶۳- ۱۶۵
۱۷۸ - ۲۰۵
سرمن بائي سعدالله محمد
مرادبخش - ۱۵۵ - ۱۵۶
سروها - ۳۰۸ - ۳۱۰
سربراه خان عرف جلال چیله
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰
۳۸۱ - ۴۰۸
سرافرازخان دکني- ۱۹۴ - ۴۶۷
سرواسفصد - ۶۳۱ - ۶۳۳
سراج‌الدین علي خان برادر سید
عبدالله خان - ۶۹۲ - ۷۱۳
سربلند خان (مبارزالملک) -
۶۹۳ - ۷۱۵ - ۷۶۸ - ۷۶۹
۷۷۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۵
۸۰۱ - ۸۱۸ - ۹۷۰ - ۹۷۱
رای سروس کایت - ۹۰۹
سعدالله خان - ۷۸ - ۸۶
۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۴
۵۹۵ - ۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۲
۸۱۳ - ۸۶۰ - ۸۷۶ - ۹۵۳
۹۵۴ - ۹۵۷

سعادت خان عرف محمد مراد
(خانه‌زاد خان) - ۲۹۱
۲۹۹ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵
سید سعدالله خرقه‌پوش - ۴۱۰
۵۵۹
محمد سعید (سیف الله خان)
ولد اصالت خان - ۵۷۶
شیخ سعدی شیرازی رح - ۵۸۷
شاهزاده سعیدبخت پسر بیدار
بخت - ۵۹۸
ملاسعدالله مفتی حیدرآباد - ۶۱۵
قاضی محمد سعید - ۶۳۴
سعدالله خان (هدایت الله خان)
پسر عنایت الله - ۶۷۷
۶۷۸ - ۷۳۵ - ۷۳۶ (شف ۱۵)
سعید خان - ۸۶۲
سعدالدین - ۸۷۶
سعادت خان بهادر عرف میر
محمد امین - ۹۰۲ - ۹۰۶
۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱
۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۴۴
سعادت الله خان - ۹۵۲ - ۹۵۶
محمد سعید خان بهادر نبیرهٔ
سعدالله خان - ۹۵۴ - ۹۵۷
سکندر ذوالقرنین - ۸۷
سکندر عادل شاه والی بیجاپور -
۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲
۳۶۹ - ۴۰۷ (شف عین)
سکندر بادشاه لودی - ۵۵۰ - ۸۳۷
سلیمان شکوه پسر دارا شکوه - ۶
۲۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۲
۸۵ - ۱۲۳
شاهزاده محمد سلطان - ۱۱ - ۱۲
۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴
۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷
۴۸ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۷۵
۷۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴
۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۳
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷
شاه سلیمان شاه ایران - ۲۸۶
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۰۳
۴۵۰

سیدسلطان - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱
سلیم خان حبشي - ۳۴۶
سلیمان خان بڈي - ۵۸۹
سلطان خان - ۵۹۵
میرزا سلطان حسین (طالع یار خان) برادر احسن خان - ۶۱۸
حکیم سلیم - ۷۳۶
سید سلیمان نبیرۂ غوث الاعظم - ۸۹۶
سلیم خان افغان - ۹۵۵
سلیمان خان خویشگي - ۹۵۹
سمندر بیگ - ۳۰۲
سمندر خان - ۸۲۷
سنجر بیگ ولد آلوردي خان - ۵۸
میرزا سنجر نجم ثاني خراساني - ۹۸ - ۳۳۰
سنبھا (سواڻي) بھسر سیوا بھوسلہ - ۱۸۳ - ۱۹۰ - ۲۰۱
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۹
۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۷۷
۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳
۳۱۴ - ۳۲۸ - ۳۳۷ - ۳۷۵
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۸۸
۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۲ - ۴۰۰
۴۰۴ - ۴۱۵ - ۴۲۷ - ۴۴۹
۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۸۹
۵۴۰ - ۷۸۴
سیدي سنبل - ۲۲۴ - ۲۲۵
سنتا کھور پورہ آدم رام راجا
۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۲۱
۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۳۳
۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷
۴۴۸
سنکراجي برھمن - ۷۸۴ - ۷۹۹
۸۹۱ - ۸۹۵
سنتا (دیگر) - ۷۸۷ - ۷۹۸
۸۰۹ - ۸۱۱
سنتاجي بندھیا - ۸۹۱
راجہ سورج مل - ۴۶۳
سوبھان قلعہ دار ستارہ - ۴۷۰
سوم سنکر برادر پریا نایک - ۵۳۲ - ۵۳۳
سھراب خان میر تزک - ۳۹۴

سید میر برادر شیخ میر – ۲۳ – ۲۳۰
سیف خان صوبه‌دار کشمیر – ۲۵ – ۵۷ – ۱۲۶ – ۱۸۵ ۵۷۰ – ۶۱۰ – ۶۱۱ – ۶۱۲ ۶۱۳
سیادت خان پسر شه‌نواز خان – ۷۴ – ۳۲۱
سیوا بهوسله پسر ساهو – ۱۱۱ ۱۱۲ – ۱۱۳ – ۱۱۵ – ۱۱۶ ۱۱۷ – ۱۱۹ – ۱۲۲ – ۱۲۹ ۱۷۲ – ۱۷۵ – ۱۷۷ – ۱۷۸ – ۱۸۰ ۱۸۱ – ۱۸۲ – ۱۸۳ – ۱۸۴ ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۱۹۱ – ۱۹۲ ۱۹۳ – ۱۹۵ – ۱۹۶ – ۱۹۸ ۲۰۰ – ۲۰۱ – ۲۰۵ – ۲۰۷ ۲۰۹ – ۲۱۶ – ۲۱۷ – ۲۱۸ ۲۱۹ – ۲۲۰ – ۲۲۱ – ۲۲۲ ۲۲۳ – ۲۲۴ – ۲۲۵ – ۲۲۶ ۲۲۷ – ۲۲۸ – ۲۲۹ – ۲۳۰ ۲۳۲ – ۲۷۰ – ۲۷۱ – ۲۷۲ ۳۸۴ – ۳۹۰ – ۳۹۲ – ۵۱۰ ۵۱۳ – ۵۴۰ – ۵۸۲ – ۷۸۴
سید قلی – ۱۱۰
میر سیف الله پدر سیف الله خان – ۴۹۹
حاجی سیف الله خان میر تزک ۵۳۸ – ۵۸۸ – ۶۴۹ – ۷۹۶ ۸۱۷ – ۹۱۵ – ۹۲۱
سیف خان عرف میر امدالله ۶۱۹ – ۶۲۰ – ۹۲۸
سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله خان – ۶۹۲ ۷۱۳ – ۷۲۹ – ۷۵۲ – ۷۷۹ ۷۹۶ – ۸۱۸ – ۸۵۵ – ۸۵۶ ۸۷۳ – ۹۱۷ – ۹۱۸ – ۹۲۲ ۹۳۲
سید علی خان – ۸۲۰ – ۹۲۳ (شف عین)
سیف الله خان (دیگر) – ۹۲۲

---

* مواضع وغیره *

قلعهٔ سالیر – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۶۴ ۲۷۰ – ۲۷۴ – ۲۷۵ – ۲۸۰

۲۸۱ - ۷۹۷
سانپ گانو - ۲۹۱
سارنگپور - ۶۹۳ - ۶۹۴
ساون رود - ۱۶۷
سبزوار - ۶۶۷
آب ستلج - ۴۴
قلعهٔ ستارہ (اعظم تارا) - ۲۲۱
۴۱۶ - ۴۵۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۷۸۰
۷۸۱
سری نگر - ۴۱ - ۴۲ - ۸۵
۱۲۳
سرای خربوزہ - ۲۳۷
سرونج - ۵۱۶ - ۷۸۷ - ۸۵۰
۸۶۱ - ۹۵۰
سرای جاجو - ۵۸۷
سرای عالم چند - ۷۱۲
سرای روز بھائی - ۷۲۰
سرای موضع باولی - ۸۰۴
سرای جھانہ - ۹۱۲
قلعهٔ سکر - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۵۲۴
سکر - ۵۲۵
سکندرہ - ۹۳۹
سلیم پور - ۳۵
سلیم گڈھہ - ۳۸ - ۶۲ - ۱۰۱
۱۲۳
سلطان پور - ۲۹۹ - ۴۵۶ - ۵۸۲
۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۷۷۹
۷۸۲
سموگڈھہ - ۲۲ - ۳۱ - ۵۸۷
۷۰۰ - ۷۱۸
سند - ۸۲
سنگرام نگر (عالمگیر نگر) - ۱۸۸
(شف عین)
پرگنهٔ سنگمنیر - ۳۸۴
قلعهٔ سنسی - ۷۷۶
پرگنهٔ سنیسر - ۸۸۹
قلعهٔ بندر سورت - ۷ - ۲۵۰
بندر سورت - ۷ - ۶۳ - ۷۹ - ۸۲
۱۳۱ - ۱۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷
۲۰۳ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۹
۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۶
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۵۸
۲۵۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۷۱

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۳۸۰
۳۸۲ - ۳۹۳ - ۴۰۱ - ۴۱۰
۴۱۴ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳
۴۲۴ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۶ - ۴۵۹
۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۸۲
۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۷۶ - ۶۸۱
۶۹۵ - ۷۴۳ - ۷۷۸ - ۸۲۳
۸۳۸ - ۹۳۸ - ۹۴۲ - ۹۴۳
۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۸ - ۹۶۹
جنگل موالک - ۳۹
موستان - ۶۰
پرگنهٔ موپه - ۱۱۳ - ۱۱۹
موروں - ۹۴۹
مهرند (مرهند) - ۳۳ - ۳۹
۵۷۶ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴
۶۵۸ - ۷۶۲ - ۷۷۱
مه چوبه - ۲۴۰
سهارنپور - ۶۵۴ - ۶۵۵
پرگنهٔ مهور - ۹۵۰
میوکانو - ۱۱۹ - ۸۸۷
میوا پور - ۱۲۰ - ۱۸۰
پرگنهٔ میرم - ۲۹۶
قلعهٔ میرم - ۳۰۲
میوني (هوشنگ آباد) ۴۵۶
ضلع میکاکل - ۹۶۲

* حرف شین موردمان *

شاهجهان بادشاه اعلی حضرت فردوس آشیاني - ۲ - ۳
۴ - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳
۲۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲
۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۶
۵۹ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷
۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۷۶
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۴
۲۲۳ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲
۲۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲
۵۱۷ - ۵۴۱ - ۵۷۸ - ۶۰۴
۶۴۳ - ۷۳۱ - ۷۷۲ - ۸۳۷
۸۵۴ - ۸۶۶ - ۸۹۶
شاه نواز خان صفوي (خسر

اورنگ زیب و مرادبخش) -
۱۲ - ۴۵ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰
۷۲ - ۷۴ - ۷۵
شایسته خان خانخانان امیرالامرا
۲۱ - ۵۱۰ - (شف الف وخاء)
ملا شاه - ۷۸
شاه میر پیردارا شکوه - ۸۴
سید شاه میر از اولاد غوث الاعظم
سید عبدالقادر جیلانی رح -
۶۰۴
شاه عالم بهادر شاه خلد منزل (محمد
معظم) - ۲۱۲ - ۵۵۴ - ۵۸۸
۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
۵۹۹ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
۶۰۷ - ۶۰۹ - ۶۱۱ - ۶۱۳
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۹
۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳
۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۲۹
۶۳۰ - ۶۳۸ - ۶۴۳ - ۶۴۴
۶۴۶ - ۶۴۸ - ۶۵۲ - ۶۶۱
۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۷۴
۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲ - ۶۸۳
۷۲۷ - - (شف باء و میم)
شاه قلی خان (تهور خان) - ۲۶۲
۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹
شاه قلی ایرج خانی - ۳۲۰
- ۳۲۱
میرزا شاه نواز خان صفوی
(صدرالدین محمد) - ۶۷۹
۶۸۰ - (شف صاد)
شایسته خان خالوی فرخ سیر
۷۳۸ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۳۲
۹۱۵
شاه عالم قدس-مرد ولی - ۷۴۷
میرزا شاه رخ - ۷۸۰
شاه علی خان - ۸۴۴
میرشاهورخان - ۸۶۸ - ۸۷۰ - ۸۷۱
شاه قلی خان حاکم مشهد -
۹۷۵ - ۹۷۷ -
محمد شجاع صوبه دار بنگاله -
۵ - ۶ - ۲۲ - ۳۳ - ۴۲ - ۴۳
۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰
۵۱ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸
۵۹ - ۶۱ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸

۷۹ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
۹۳ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹
۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵
۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۸ - ۱۳۰
۱۳۲
شجاعت خان (کارطلب خان -
۲۳ - ۳۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹
۴۸۰ - ۱۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
۵۱۶ - ۵۱۸
عید شجاعت اخن - ۵۸۴
۵۹۲ - ۵۹۵
شجاعت الله خان - ۹۱۳ - ۹۱۴
۹۲۲ - ۹۳۲
شجاع خان پلواي - ۹۲۳ - ۹۳۰
شجاعت خان عرف محمد
معصوم - ۹۳۸
شجاعت علي خان - ۹۶۵ - ۹۶۶
شجاع الدين خان - ۹۷۴
شرزه خان - ۲۳
محمد شريف قليج خان - ۷۴
شرزه خان مهـــدوي - ۱۹۲
۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۱۵
۳۱۷ - ۳۲۲ - ۳۲۸
شريف خان - ۵۰۷ - ۵۹۵
شرف الدين بيوتات - ۶۶۷
شريعت خان قاضي - ۷۶۰
حاجي شفيع خان - ۱۷۸ - ۳۷۸
محمد شفيع - ۱۸۵ - ۱۸۶
ميرزا شكرالله (شاكرخان) - ۳۳۴
خواجه شكر الله خان (مادات
خان) - ۵۷۵
مير شمس الدين بني مختار
(مختارخان) - ۱۲ (شف مير)
شمشير خان - ۲۰۸
شمس خان - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹
سيد شمشيرخان - ۸۷۷ - ۸۹۱ - ۸۹۵
خواجه شهبازخواجه مرا - ۷ - ۳۸
۲۵۰
شهاب الدين پسر قليج خان بهادر
۲۶۷ - ۲۸۲
شيخ شهاب الدين سهروردي
شيخ الشيوخ - ۷۴۷
شهامت خان - ۵۸۸ - ۶۶۷
شهامت خان (ديگر) - ۹۱۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۹
قاضي شهاب الدين فاضل
دولتابادي قدس الله سره
مولف تفسير بحرمواج - ۹۳۴
شيخ مير خوافي - ۱۲ - ۱۶
۲۴ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۸ - ۴۱
۴۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۵
۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲
۷۴ - ۷۵ - ۵۳۲ - ۵۴۲
۹۵۵ - ۵۵۴
راجه شيو رام كور - ۱۳ - ۲۸
سيد شير خان بارهه - ۳۲
شيخ الاسلام قاضي القضاة بسر
قاضي عبدالوهاب - ۲۵۷ - ۲۵۸
۳۴۳ - ۳۷۹ - ۴۱۴ - ۴۳۸
شيردهان (نام توپ) - ۵۰۰
شير افگن خان - ۸۳۴ - ۹۲۱ - ۹۲۹
سيد شير خان (ديگر) - ۸۷۸
۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶
شير شاه افغان - ۹۳۸
شاهجهان آباد (دارالخلافه) - ۵
۱۲ - ۲۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵
۳۹ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷
۶۲ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۴
۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۵۵
۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۰۱ - ۲۰۳
۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۴۱ - ۲۴۶
۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۹
۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۷۶ - ۲۷۹
۳۲۷ - ۳۴۹ - ۴۷۷ - ۵۴۲
۵۵۱ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۶۰۰
۶۰۲ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶
۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴
۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴
۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۴ - ۶۸۴
۶۹۱ - ۷۰۰ - ۷۰۴ - ۷۰۵
۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۲۰
۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۷ - ۷۲۸
۷۲۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۵۷
۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۵ - ۷۹۷
۷۹۹ - ۸۰۴ - ۸۰۶ - ۸۲۵
۸۲۸ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۷

---

* مواضع وغيره *

۸۳۸ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۵۵
۸۶۰ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳
(درین صفحه ذکر زلزله است)
۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸
۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲
۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸
۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶
۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۹۶۲ - ۹۴۹
قلعهٔ شاهجهان آباد - ۲۹ - ۳۹
۴۶ - ۱۸۹ - ۲۰۲ - ۶۸۸
۶۹۱ - ۷۷۰ - ۹۳۵
شاه گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱
شاهجهان پوره - ۲۷۳
شاه پور - ۳۲۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲
۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۷
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۵۱ - ۹۲۰
قلعهٔ شاه پور - ۶۴۱
باغ شالامار (باغ آغرآباد) - ۶۶۰
۰ (شف الف)
شاه آباد - ۶۶۹
شادهوره - ۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۷۰
شاهزاد پور - ۷۱۴
بلاد شرقي - ۳۵ - ۴۷ - ۷۹
۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۴۴ - ۱۷۷
۲۵۶ - ۵۵۹ - ۷۰۸
شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷
قصبهٔ شکرکهیره - ۹۵۳
بلاد شمالي - ۸۷
دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۸۴
۴۰۰ - ۴۰۴ - ۸۳۸ - ۸۶۰
شولا پور - ۳۱۹
شهزاد پور - ۵۷۶
شیراز - ۴۵۹ - ۹۴۸
پرگنهٔ شیز - ۷۴۳

● حرف صاد - مردمان ●

محمد صادق - ۲۵ - ۲۶ - ۱۳۶ - ۳۲۱
محمد صالح - ۱۶۲
حکیم صادق خان حکیم الملک - ۵۳۹
میرزا صائب شاعر - ۶۳۰
محمد صالح نجم ثاني - ۶۶۳
شیخ محمد صادق - ۸۷۳
صبغة الله خان - ۹۲۳ - ۹۳۰

میرزا صدر الدین محمد خان
(حسام الدوله میرزا شدنواز
خان صفوي) - ٥٧٢ - ٥٨٣
٥٨٩ - ٥٩٦ - ٦٠١ - ٦٨٠
٦٨٥ - ٦٨٦ - (شف شین)
صدر جهان - ٧١٢
صدر النسا - ٩٠٣
صف شکن خان - ١٩ - ٢٠
٢٣ - ٤٥ - ٦١ - ٦٥ - ٦٧
٧٥ - ٣٣٦ - ٣٥٧ - ٣٥٩
٣٦٢ - ٣٦٦ - ٣٨١ - ٤٢٨
٤٣١ - ٥٨٧ - ٧٠٢ - ٧١٥
٧٢١ - ٧٢٢
صفي خان پسر اسلام خان - ١٧٦
٨٢٧ - ٨٢٨ - ٩١٥
صفدر خان - ٢٩٣ - ٣٠٢ - ٦٢٧
٦٢٨ - ٨٢٥
صفوي خان بخشي - ٥٧٢ - ٥٨٣
٥٨٩ - ٥٩٥
صفدر علي خان - ٩٦٥ - ٩٦٦ - ٩٦٧
صلابت خان - ٣١٥ - ٣٥٩ - ٣٩٣
٤١٦ - ٥٨٤ - ٥٨٩
شیخ صلاح الدین ولي - ٥١٠
سید صلابت خان - ٨١٢ ٨١٧
٨٩٩ - ٩١٤ - ٩٢٢ - ٩٢٨
صلابت خان روهله - ٨١٥
صمصام الدوله خاندوران بهادر
منصور جنگ - ٨٢٣ - ٨٣٢
٩٠٨ - ٩١١ - ٩٢١ - ٩٢٨
٩٣٠ - ٩٣١ - ٩٣٧ - ٩٣٨
٩٣٩ (شف میم)
صندل خان خواجه سرا - ٩٦٠

---

* حرف ضاد - مردمان *

میر ضیاء الدین شجاعي - ٢٧٥ - ٢٨٥
ضیاء الدین خان نواسهٔ شیخ
ابوالمکارم - ٥٩٥ - ٧٩٠ - ٧٩٦

---

* حرف طاء - مردمان *

محمد طاهر مشهدي وزیر خان - ١١
طاهر خان - ٤٥ - ٦٥
طالب خان - ٨٦٥ - ٨٧٢
طالع یار خان - ٩٢١ - ٩٣١
طالب محي الدین خان نبیرهٔ

سعدالله خان - ۹۵۳ - ۹۵۷
شاه طهماس پسر سلطان حسین شاه ایران - ۹۴۸ - ۹۷۵ - ۹۷۶ ۹۷۷ - ۹۷۸

● حرف ظاء - مردمان ●
شیخ ظریف - ۴۹ - ۵۷
سید ظفرخان بارهه - ۲۳ - ۳۲
ظفرعلي خان - ۵۹۶
ظفرخان - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۸۰۴ ۸۰۶ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۹۳۰ ۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۸
ظفرمند خان - ۸۷۳

● مواضع وغیره ●
ظفرآباد (احمد آباد) - ۳۳ ۳۲۷ - ۳۷۱ - ۴۵۲ (شف الف)
صوبهٔ ظفرنگر - ۲۹۳

● حرف عین - مردمان ●
عادل شاه - عادل خان (سکندر) - ۴ - ۵ - ۷۶ - ۱۱۳ - ۴۱۱ ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۷ ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۹۱ - ۱۹۴ ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۲۴ ۲۳۴ - (شف سین)
راجه عالم سنگهه - ۲۰
عالمگیر (نام شمشیر) - ۳۱-۳۲
عادل خان خوافي مولف واقعات عالمگیري - ۳۲ - ۱۲۷ ۱۷۷ - ۳۷۶ - ۵۸۴ - ۵۸۹
سید عالم بارهه - ۴۹ - ۵۵ ۱۱۰ - ۸۹۰ - ۸۹۵
سید عالم آدم سکندر شاه ۳۲۰ - ۳۲۱
عالي تبار پسر اعظم شاه - ۴۰۹ ۵۹۶ - ۵۹۸
خواجه عاصم - ۷۱۲ - ۷۱۵
محمد عاصم خان (صمصام الدوله خاندوران بهادر) - ۷۲۸
سید عالم علي خان بهادر - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۴۶ - ۸۴۷ ۸۵۳ - ۸۵۷ - ۸۷۱ - ۸۷۴ ۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵

٨٨٦ - ٨٨٧ - ٨٩٠ - ٨٩١
٨٩٢ - ٨٩٣ - ٨٩٤ - ٨٩٥
٨٩٦ - ٩٥٠
عارف خان - ٨٦٢
سید عبد الرحمن دلاور خان ولد
سید عبد الوهاب خاندیسي -
١٢ - (شف دال)
سید عبد الوهاب خاندیسي - ١٢
عبد النبي خان - ٣٢
عبد الله بیگ ولد علیمردان خان ٣٥
سید عبد الجلیل بارهه - ٥٦
عبد الرحمن خان بن نذر محمد
خان - ٥٩ - ٥٨ - ٦٥
سید عبد الرزاق نوکر دارا شکوه - ٦٠
عبد الجلیل - ٦١
عبد الله خان - ٦١
شاه عباس ایران - ١٢٤ - ١٢٧
١٧٧ - ١٩٤ - ٢٠١ - ٢٠٢
٢٠٥ - ٢٥٦ - ٣٢٥ - ٦٦٣
عبد الله خان والی کاشغر
٢٠٩ - ٢١٠
قاضي عبد الوهاب احمد آبادي
قاضي القضاة - ٢١٦ - ٢٤٧
٣٧٩ - ٤٣٨
میر عبد الکریم (ملتفت خان -
میر خان) استادزاده عالمگیر
شاه - ٢٧٨ - ٢٧٩ - ٣١٥
٣١٩ - ٣٣٨ - ٣٦٨ - ٣٨١
عبد الکریم زمیندار - ٢٨٥
سید عبد الله خان بارهه - ٢٩٣
٢٩٩ - ٣٠١ - ٣٠٢ - ٣٠٣
٣٠٤ - ٣٠٥ - ٣١٩ - ٣٢١
٤٥٦ - ٥٧٥ - ٧٨٦ - ٨٥٤
٨٦٦ - ٩١٠
عبد الله شاه قطب الملك - ٣٠٨
٣٠٩ - ٣١٠ - ٣١١
عبد الرزاق خان لاري (مصطفی
خان) آدم ابو الحسن - ٣١٥
٣٢٨ - ٣٣٥ - ٣٣٦ - ٣٤٧
٣٥٢ - ٣٦٠ - ٣٦٢ - ٣٦٦
٣٧٣ - ٣٩٠ - ٤٠٥ - ٤٠٥
٤٢٤ - ٤٢٥ - ٤٢٧ - ٤٥٨
٤٥٩ - ٤٥٣ - ٤٥٨ - ٤٥٩
٦٢١ (شف میم)

عبد الرؤف (حامد خان) سردار بیجاپور - ۳۱۷ - (شف حاء)
قاضي عبدالله (بعد شیخ الاسلام) ۳۴۳
عبدالرحیم خان بیوتات - ۳۵۸ ۳۸۱ - ۹۳۰
عبدالله خان پنی افغان - ۳۶۰ ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۵۸۹ - ۸۱۹
عبدالقادر پسر عبدالرزاق لاري ۳۶۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۶۸۱
عبدالرحمن خان پسر اسلام خان ۳۸۱ - ۴۹۹
حاجي عبد الرحیم خان پسر اسلام خان - ۳۸۱
عبدالوهاب استرابادي - ۳۸۲
عبدالعزیز خان - ۳۹۲ - ۳۹۳
شیخ عبد اللطیف برهان پوري قدس سره - ۳۹۳ - ۵۵۵
شیخ عبد الرحمن حاجي مفتي ۴۴۴ - ۴۵۵
عبد الکریم پسر عبد الرزاق لاري - ۴۵۹
خواجه عبدالحمید خان - ۵۱۸ ۵۱۹
عبد الغني خان کشمیري (هادي خان) - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ ۹۲۲ - (شف هاء)
میر عبدالله نوکر محمد یار خان ۵۴۲ - ۵۴۵
عبدالله خان عرف امان الله بیگ ترکمان - ۵۸۹
عبد المطلب خان - ۵۹۵
شیخ عبدالقادر جیلاني غوث الاعظم (ر ح ۶۰۴ - شف غین)
عبدالرزاق خان لاري (دیگر) (محمد معصوم) - ۶۲۱
عبدالقدیر خان - ۶۸۸ - ۹۲۳ - ۹۳۰
سید عبدالله خان بارهه (دیگر) عرف حسن علي خان برادر حسین علي خان (قطب الملک یار وفادار ظفرجنگ)
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸
۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰

۷۲۱ – ۷۲۲ – ۷۲۳ – ۷۲۴
۷۲۵ – ۷۲۷ – ۷۲۸ – ۷۲۹
۷۳۰ – ۷۳۸ – ۷۳۹ – ۷۴۰
۷۴۱ – ۷۵۲ – ۷۵۵ – ۷۵۷
۷۶۶ – ۷۷۰ – ۷۷۱ – ۷۷۳
۷۷۴ – ۷۷۵ – ۷۷۶ – ۷۷۷
۷۹۰ – ۷۹۲ – ۷۹۳ – ۷۹۵
۷۹۵ – ۷۹۶ – ۸۰۰ – ۸۰۱
۸۰۲ – ۸۰۳ – ۸۰۵ – ۸۰۶
۸۰۷ – ۸۰۸ – ۸۰۹ – ۸۱۲
۸۱۳ – ۸۱۴ – ۸۱۶ – ۸۱۸
۸۲۰ – ۸۲۱ – ۸۲۳ – ۸۲۴
۸۲۷ – ۸۲۹ – ۸۳۱ – ۸۳۳
۸۳۵ – ۸۳۶ – ۸۳۷
۸۳۹ – ۸۴۱ – ۸۴۲
۸۴۳ – ۸۴۵ – ۸۴۷ – ۸۵۰
۸۵۶ – ۸۵۹ – ۸۶۰ – ۸۶۵
۸۷۱ – ۸۸۲ – ۸۸۴ – ۸۸۵
۸۹۱ – ۸۹۷ – ۸۹۸ – ۸۹۹
۹۰۰ – ۹۰۱ – ۹۰۲ – ۹۰۳
۹۰۵ – ۹۰۹ – ۹۱۰ – ۹۱۱
۹۱۲ – ۹۱۳ – ۹۱۴ – ۹۱۵
۹۱۶ – ۹۱۷ – ۹۱۸
۹۱۹ – ۹۲۰ – ۹۲۱ – ۹۲۲
۹۲۳ – ۹۲۵ – ۹۲۷ – ۹۲۹
۹۳۰ – ۹۳۱ – ۹۳۲ – ۹۳۳
۹۳۴ – ۹۳۵ – ۹۳۶ – ۹۴۱
۹۴۲–۹۴۴–۹۶۵ (شغ حاء)
سید عبد الغفار – ۶۹۱ – ۶۹۲
۶۹۳ – ۷۱۲ – ۷۱۳ – ۷۱۴
۷۲۲ – ۷۲۳
عبد الصمد خان بهادر دلیرجنگ
سیف الدوله – ۷۲۰ – ۷۶۱
۷۶۲ – ۷۶۳ – ۷۶۴ – ۷۶۵
۷۶۷ – ۷۶۸ – ۸۵۷ – ۸۶۱
۸۶۲ – ۸۶۵ – ۹۲۰ – ۹۳۵
۹۳۸ (شغ دال)
قاضي عبد الله تورانی خانخانان
میر جمله قاضی جهانگیرنگر –
۷۲۸ – ۷۳۰ – ۷۳۱ – ۷۳۲
(شغ جیم)
شیخ عبد الله واعظ – ۷۵۵
۷۵۷ – ۷۵۸ – ۷۵۹ – ۷۶۰
شیخ عبد العزیز فاضل واعظ – ۷۵۷

شیخ عبد الواحد فاضل واعظ ۷۵۷
عبدالرحیم خان (نصیر الدوله) عموی نظام الملک - ۸۶۰ ۸۷۶ - ۸۸۹ - ۹۳۹
(شغ نون)
خواجه عبدالله خان - ۸۶۹ - ۸۷۰
عبد الرشید - ۸۷۳
عبد الغني خان - ۹۲۲
عبدالغني خان پسر عبدالرحیم خان - ۹۳۰
عبدالله خان ترین - ۹۲۳ - ۹۳۲
عبدالنبي خان (دیگر) - ۹۲۲ ۹۳۳ - ۹۵۰
عبد النبي خان داروغه - ۹۳۰
عبدالله خان کاشي - ۹۳۵
ملا عبدالغفور بهوره - ۹۵۲ - ۹۵۳
عبدالحي پسر ملا عبدالغفور ۹۵۳
عبدالفتاح خان پسر عبدالنبي خان ۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۵۹
خواجه عبید الله خان - ۹۵۵
عبدالرحمن خان داروغه - ۹۵۵
عبد النبي خان میانه - ۹۵۲ ۹۵۶ - ۹۵۹
عثمان خان - ۵۸۳ - ۵۸۹ - ۵۹۵
عثمان خان قادري - ۸۵۳
عرب بیگ - ۲۵ - ۲۶ - ۹۵۶ - ۹۵۹
عزیز خان روهله - ۵۲۸ - ۹۲۰
عزیز بیگ خان هارمي - ۸۷۶ ۸۷۹ - ۹۵۴
عزت خان همشیره زاده حسین علي خان - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۷ ۹۰۸ - ۹۱۰
حکیم عزت طلب خان - ۹۶۰
عسکر خان - ۷۳ - ۷۵ - ۱۷۱
محمد عسکري - ۸۳۶
عطاء الله - ۱۴۲ - ۵۲۳
عطا یار خان - ۹۵۳
شاهزاده محمد عظیم (عظیم الشان) پسر شاه عالم - ۲۶۶ - ۳۳۲ ۵۰۴ - ۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۷۴ ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳ ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۵۹۱ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۹
۶۰۱ - ۶۰۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸
۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴
۸۶۵- ۶۸۶ - ۶۸۸ - ۷۰۷
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۵
۷۲۷ - ۷۳۴ - ۷۳۶
عظمت خان - ۸۷۹
عظیم‌الدین خان - ۹۲۱
عقیدت خان پسر امیر خان
۶۸۸ - ۷۶۰ - ۹۳۸
علي نقي - ۷ - ۸ - ۹ -۱۵۶
علي‌مردان خان - ۳۵ - ۳۹
۴۱ - ۹۶۰
علي‌قلي خان نوکر محمد مراد
بخش -۳۹- ۲۱۷ -۲۱۸
میرعلاول دیوان محمدشجاع -۴۹
قاضي علي اکبر پوربي - ۲۵۶
۲۵۷ - ۲۵۸
علي مردان خان عرف حسیني
بیگ حیدرابادي- ۴۱۶-۷۵۲
میرعلي نقي نبیرهٔ خلیفه سلطان
شاهزادهٔ مازندران - ۴۵۶
علي محمد خان - ۶۵۴
حضرت امیرالمومنین علي
کرم‌الله وجهه - ۶۶۱ -۶۶۳
۶۸۲ - ۷۵۸
میرعلي‌رضا - ۶۶۷
علي‌اصغر خان بهادر شاهي -
۶۹۸- ۷۰۲- ۷۱۶ - ۷۲۴
سید علي خان برادر ابوالحسن
خان-۹۳۱ - ۹۳۳ (شف-سین)
علي خان - ۹۵۶
امام علي رضا -۹۷۶ - ۹۷۷
عمرخان-۵۸۹-۵۹۶-۸۹۱-۸۹۵
عمرخان روهله - ۹۲۳
عنایت خان - ۲۰۹ - ۲۶۹
۴۰۷ - ۵۹۹
عنایت الله خان پسر لطف‌الله
خان نبیرهٔ سعد الله خان -
۳۸۱ - ۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۸۳
۵۸۸- ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۵
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۷۳۵ - ۷۷۳
۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۸۶۹
۹۳۴ - ۹۳۹

شاه عنایت زاهد - ۶۳۸
محمد عنایت خان - ۸۶۰
میر عنایت الله خان - ۹۲۱
میدي عنبر یاقوت خان قایم مقام
میدي یاقوت - ۵۱۵
ملا عوض رجیه فاضل - ۸۰
عوض خان بهادر عضد الدوله
قسور جنگ - ۷۹۶ - ۸۵۶
۸۶۶ - ۸۷۱ - ۸۷۶ - ۸۷۸
۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۷ - ۸۸۸
۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۲ - ۹۴۶
۹۵۰ - ۹۵۳ - ۹۵۷
عیسی بیگ - ۷ - ۱۲
شیخ عیسي قدس سره - ۵۵۳
عیسی خان مهمند - ۷۶۷

* مواضع و غیره *

عالمگیرنگر - (سنگرام نگر) - ۱۳۷
(شف سین)
عادل آباد - ۸۵۳
بندر عباسي - ۴۲۸
عجم - ۷۹ - ۹۰ - ۵۵۹ - ۸۰۵
عرب - ۹۰ - ۱۱۳ - ۱۸۴
۲۴۱ - ۳۰۹ - ۴۰۰ - ۵۵۹
۵۶۳ - ۸۰۵
عراق - ۲۰۲ - ۲۴۴ - ۲۸۹
عظیم آباد (عرف پٹنه) - ۵۴۶
۵۸۰ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۴۲
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱
۸۴۷ - (شف پے)
بحر عمان - ۱۴۶
عیدل آباد - ۲۷۵

* حرف غین - مردمان *

غازي الدین خان بهادر
فیروزجنگ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۰
۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶
۳۵۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳
۳۸۳ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴
۴۱۵ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷
۴۴۸ - ۴۵۶ - ۴۷۷ - ۵۲۶
۵۲۷ - ۵۸۱ - ۶۱۶ - ۶۴۸

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۷۸
۶۸۱ - ۶۹۱ - ۷۱۵
غازي الدين خان فيروز جنگ
خلف قليچ خان فتح جنگ
نبيرهٔ غازي الدين فيروزجنگ
۷۴۵ - ۸۵۳ - ۹۴۶ - ۹۴۹
۹۵۱ - ۹۵۴
غازي الدين خان غالب جنگ
(احمدبيگ) - ۸۱۲ - ۸۱۳
۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸
۹۳۳ (شف الف)
غالب خان پسر رستم خان
۸۹۰ - ۸۹۴
غالب خان (ديگر) - ۹۵۲
۹۵۵ - ۹۵۹
غازي خان صف شکن - ۹۲۶
سيدغضنفرخان - ۹۵۴ - ۹۵۷ - ۹۵۹
غلام محمد خان نبيرهٔ جلال
خان - ۶۵۶
غلام علي خان - ۸۳۹ - ۹۱۰
۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵
غلام محي الدين خان - ۹۲۳ - ۹۳۰
غوث الاعظم عبدالقادر جيلاني رح
۵۴۲ - ۸۹۶ (شف عين)
غوريان - ۶۰۳
غيرت خان - ۴۵ - ۳۰۴ - ۳۳۶
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۶۵۱
غياث الدين خان (شجاعت
خان) پسر اسلام خان - ۲۰۹
۲۴۹ - ۲۵۱ - ۸۹۱ - ۸۹۴
محمد غياث خان - ۷۴۳ - ۷۴۵
۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۳ - ۸۵۴
۸۵۵ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵
۸۷۶ - ۸۷۸ - ۸۸۱ - ۸۸۸
۸۸۹ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۹۵۴ - ۹۵۷
غيرت خان (ديگر) - ۷۷۰
۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۸
۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۹۰۱

* مواضع وغيرهٔ *

منزل غريب خانه - ۲۳۲
قلعهٔ (غير مشهور) - ۴۷۴

* حرف فاء - مردمان *

فاضل خان خانسامان - ۳۱-۳۴
۶۲-۷۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۳۸۰
حاجي فاضل - ۲۸۶
فاضل خان صدر - ۳۸۳
فايق خان - ۹۵۶ - ۹۶۰
فتح جنگ خان - ۹۵ - ۱۹۳
فتح خان افغان آدم عادل شاه
۲۲۳ - ۲۲۵
فتح الله خان بهادر (عالمگيري)
۴۶۵ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۵
۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ -
۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴
۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹
۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴
فتح الله خان خوستي - ۸۷۶
فتح محمد خان - ۵۸۸
فتح علي خان - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲
فتح ياب خان - ۷۸۰ - ۷۸۱
فتح سنگهه - ۷۸۹
فتح يار خان - ۹۲۹
مير فخرالله - ۹۶۰
فدائي خان كوكه - ۱۵ - ۶۰ - ۹۲
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۷۶ - ۳۳۳
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
فدائي خان ديوان - ۸۹۱ - ۸۹۵
فدوي خان - ۶۸۸
فرخ سير بادشاه شهيد بحر عظيم
الشان - ۳۰ - ۹۰ - ۶۹۱
۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸
۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲
۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۳۴
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸
۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۵۱
۷۵۵ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱
۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱
۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵
۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱
۷۸۳ - ۷۸۶ - ۷۹۱ - ۷۹۳

۷۹۵ - ۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۰۰
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۰۵
۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۲
۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱
۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۳۱ - ۸۳۳
۸۳۹ - ۸۴۱ - ۸۴۳ - ۸۴۷
۸۴۸ - ۸۵۷ - ۸۶۲ - ۸۶۵
۸۹۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۲
۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱
۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۶۵ - ۹۷۳
فرهاد بیگ - ۱۳۷ - ۱۶۱
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
فرنگیان - ۲۷۷ - ۳۹۱ - ۴۰۰
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۱ - ۴۲۲
۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶
۴۲۷ - ۴۲۸ - ۹۷۵
فرخنده اختر پسر محمد اکبر - ۲۸۸
فرخنده اختر پسر جهان شاه - ۶۸۷
فضائل خان بیوتات - ۵۰۰
فضل الله خان - ۷۹۰
سید فیروز خان بارهه - ۳۹
فیروز خان میواتی - ۴۵ - ۶۷
۷۰ - ۷۲ - ۸۲ - ۶۶۹ - ۶۷۰
فیروز مند پسر محمد کام بخش ۶۲۵
فیروز علی خان - ۷۵۲ - ۷۹۶

* مواضع و غیره *

فتحپور (دار السرور) - ۱۱ - ۷۵
۷۷۶ - ۸۳۸ - ۸۴۰ - ۸۴۱
۸۴۳ - ۸۹۹ - ۹۰۳ - ۹۱۰ - ۹۳۵
فرنگ - ۷۶ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴
۶۷۵ - ۷۳۶ - ۹۲۵ - ۹۳۷
فریدابور - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۶۰۴
۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۸۶
فرس - ۵۶۶
فرید آباد - ۹۱۷
باغ فیض بخش - ۴۶

* حرف قاف - مرمان *

قاسم خان - ۶ - ۷ - ۱۲ - ۱۳
۱۴ - ۱۸ - ۳۲ - ۴۲۸
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

سید قاسم خان بارهه - ۳۵
۴۶ - ۶۱
سیدقاسم شجاعی (شهامت خان)
۶۵ (شف شین)
قاسم علي مير تزك - ۹۱
قاسم آقا فرستادهٔ حسین پاشا
حاکم بصره - ۱۲۴
قادر داد خان - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۹۵۳
قاسم خان کرمانی - ۲۸۵
قاضي خان قاضي القضاة - ۶۰۶
قاسم خان افغان - ۶۳۲
سیدي قاسم کوتوال - ۷۳۵
قادر داد خان (دیگر) - ۸۶۰
۸۷۶ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۳
۸۹۴ - ۹۵۳
محمد قاسم فرشته مورخ - ۹۲۷
قباد خان - ۲۲
شاه قدرت الله فقیر - ۶۸۹ - ۷۳۶
قراول خان - ۱۴۷ - ۱۶۳ - ۱۶۵
قزلباش خان - ۴۸
قزلباش (قوم) - ۹۵۱ - ۹۷۶ - ۹۷۷
قزلباش خان (دیگر) - ۸۴۸
۹۵۶ - ۹۶۰
قطب الدین خان - ۱۲۹
۱۵۷ - ۲۵۷
قطب الملک عبد الله شاه - ۱۹۵
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۹۵
قطب الملک ابو الحسن دامان
قطب الملک - ۲۳۵ - ۲۹۲
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۸ - (شف الف)
حضرت خواجه قطب الدین ولي
قدس سره - ۶۸۴ - ۹۱۷ - ۹۳۵
قطب الدین عامل - ۸۶۲
قلیچ خان بهادر (عابد خان) پدر
غازي الدین خان - ۲۶۷ - ۳۱۵
۳۱۹ - ۳۳۰
قلیچ خان نظام الملک (چین
بهادر خان دوران) خلف
غازي الدین خان - ۴۳۵
۴۳۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹
۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۷۲
۵۸۲ - ۵۹۴ - ۶۶۳ - ۶۶۵
۶۷۴ - ۶۹۱ - ۶۹۸ - ۷۰۰

۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰
۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۷ - ۷۴۲
۷۴۳ - ۷۴۴ - (شف نون)
قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله
محمد امین خان - ۷۶۲
۷۶۵ - ۹۰۳ - ۹۰۷ - ۹۰۸
۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸
۹۳۹ - ۹۵۱ - ۹۷۳
میرزا قوام الدین خان برادر
خلیفه سلطان - ۲۵۶ - ۲۵۷
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۳۳۶ - ۳۵۹
۳۸۱ - ۴۵۶ - ۶۶۳

* مواضع وغیره *

سرکار قصور - ۸۶۱
قلعهٔ قلابه - ۲۲۵ - ۴۲۸
قمرنگر - ۵۳۴ - ۹۶۰
قندهار - ۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۰۵
۲۴۲ - ۹۷۷
قلعهٔ قندهار - ۶۴۳ - ۶۴۵

* حرف کاف - مردمان *

کامل خان - ۲۰۸
محمد کاظم منشی - ۲۱۰
۹۶۵ - ۹۶۶
کارطلب خان - ۲۵۳
کاکر خان افغان - ۲۷۲ - ۲۷۳
شاهزاده محمد کام بخش پسر
عالمگیر - ۳۱۶ - ۴۰۴ - ۴۰۶
۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱
۴۲۸ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷
۴۶۰ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۰
۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۲
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۹
۵۶۴ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱
۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶
۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱
۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵
۶۴۶-۶۴۹-۶۵۰-۷۰۷-۷۳۸
کامیاب خان - ۵۳۴ - ۵۷۲
۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶
کاظم خان دیوان - ۶۶۰ - ۸۶۹
کارطلب خان بهادر شاهی

۶۹۸ - ۷۱۶
کانوجي - ۸۹۱
کاظم علي خان - ۹۶۰ - ۹۶۱
کب (برهمن شاعر هندي) - ۱۳
کبکلس برهمن پنڈت دیوان
سنبها - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۲۲۹ - ۲۷۱ - ۳۸۴ - ۳۸۵
۳۸۸ - ۳۸۹
کپور چند جوهري - ۷۵۶
راجه کرن (راو کرن) - ۱۱۰
۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۵
کرناٹکي (قوم) — ۱۹۲
شاهزاده محمد کریم خلف شاهزاده
محمد عظیم - ۵۷۵ - ۵۷۸
۶۸۸ - ۷۰۷ - ۷۳۴ - ۷۳۵
محمد کریم - ۶۲۱
کریم قلي خان - ۸۶۲ - ۸۶۳
کرک بجلي (نام توپ) - ۵۰۰
کشور سنگهه هارا - ۳۳۵
کفایت خان - ۱۷۶ - ۲۳۶ - ۲۵۷
کمال خان دکني - ۹۰۹
کنور چند بهادر - ۹۵۳
کنتهه (سرهنده) - ۹۶۹
کوکلتاش خان عرف میر بدو - ۵۹۵
کوکه خان مهماندار - ۶۷۸ - ۶۸۰
کوکلتاش خان بهادر - ۶۹۷ - ۶۹۸
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
کوکلتاش خان محمد امین بهادر
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰
۷۲۱ - ۷۲۴ - ۷۳۵ (شف الف)
کهتریان - ۶۵۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳
۶۷۴ - ۷۶۵
کهیم کرن - ۷۴۳
کهندو پهاڑیه سپه سالار - ۷۷۷
۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۸
۸۰۹ - ۸۹۱
کهکران (قوم) - ۸۷۰
کیسر سنگهه پسر راجه کرن - ۱۱۱
کیسر سنگهه پسر جیسنگهه - ۱۷۹
کیسو راي - ۹۱۳

---

* مواضع وغیره *

صوبهٔ کابل - ۳۵ - ۳۶ - ۱۲۹
۱۶۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۳۰

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۰
۲۵۱ - ۲۴۶ - ۲۵۹ - ۳۲۲
۳۹۴ - ۴۴۴ - ۵۰۲ - ۵۷۳
۶۴۳ - ۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۲۵
۷۶۷ - ۸۰۲ - ۸۱۸
کانجي کوليي - ۸۲
ملک کامروپ - ۱۳۲
کاشغر - ۲۰۹
قلعۂ کاسه - ۴۲۸
کالپه - ۴۳۴
کالنه - ۷۷۸
کا پتهه - ۸۶۱
کاشان - ۹۳۷
قلعۂ کتوره - ۴۲۸
ولايت کچهه - ۶۲ - ۶۳ - ۸۲
کچهپور - ۱۶۱
کرنال - ۴۱ - ۶۹۰
کرمان - ۷۹
پرگنۂ کري - ۸۲
کربلا - ۳۶۰ - ۷۵۹
کرناٹک - ۴۱۷ - ۷۸۰ - ۹۰۲ - ۹۵۶
قلعۂ کرنول - ۵۷۱
کراره - ۶۵۰
کرامانگپور - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸
۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۸۴۴
کشمير - ۷۸ - ۱۵۴ - ۱۵۵
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۶ - ۲۱۰
۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۵۶ - ۳۸۱
۶۰۴ - ۶۸۵ - ۷۶۷ - ۷۷۴
۷۷۵ - ۸۶۷ - ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۹۰۳
آب کشنا - ۴۶۲ - ۴۷۳
۵۰۸ - ۵۳۸
قلعۂ کليانی - ۳
پرگنۂ کلپاک - ۶۳۲ - ۶۳۹
۶۴۰ - ۶۴۱
بندر کنبايت - ۶۳
قلعۂ کندانه (بخشنده بخش)
۱۸۰ - ۵۰۹ - ۵۱۰ (شف باد)
کنواري گڈهه - ۱۸۰
ولايت کوکن - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۸۲ - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۳۴
۲۸۱ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
۴۰۴ - ۴۵۳ - ۵۱۴
ولايت کوچ بهار - ۱۳۲ - ۱۳۴

۱۶۲ - ۱۷۱
قلعهٔ کورتهي - ۱۴۲
قصبهٔ کوهیر - ۳۱۳ - ۳۱۵
کولاپور - ۳۸۳ - ۳۸۴
کورکانو - ۳۹۳ - ۳۹۷
کوکاک - ۴۹۲
پرگنهٔ کولاس - ۶۳۱
کوزه - ۶۹۸
کوال - ۹۷۲
کهجوه - ۴۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۹۸ - ۷۱۶
کهرکانون (بیجا گذه) ۱۵۳ - ۱۵۴
۱۶۱ - ۱۶۳ (شف باد)
قلعهٔ کهرکانون - ۱۵۱
قلعهٔ کهیلنا (سخرلنا) - ۱۹۵ - ۳۸۴
۴۹۱ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۹
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۵ - ۵۰۷
کهیلنا - ۴۹۲
محلهٔ کهرکي پوره - ۲۱۳ - ۲۱۴
پرگنهٔ کهیر - ۳۰۸ - ۳۱۵
قلعهٔ کهندیري - ۴۲۸
کهرپه - ۴۳۴
کهادن - ۹۰
کهنیر - ۵۲۴

• حرف گاف - مردمان •

راجه گجسنگه کچهواهه - ۸۴۹
۸۵۱ - ۸۵۹ - ۸۷۷ - ۸۸۰
گردهر راٹهور - ۹۳
گرگین خان آدم شاه ایران قلعه‌دار
قندهار - ۶۴۳ - ۶۴۴
فرقهٔ گرو (سکهان) - ۶۵۱
گرو گوبند (سرگروه سکهان)
۶۵۲ - ۷۶۱
گرو گوبند ثاني (سچا بادشاه)
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۶۳ - ۶۶۹
۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴
۷۳۸ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۴
۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷
گردهر بهادر پسر دیا بهادر
۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵
۸۴۶ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۷
۹۳۶ - ۹۳۸
گهائیان - ۴
گل محمد نوکر داراشکوه - ۸۲ - ۸۴

گلابو کھتری - ۶۷۳
گنجعلي خان - ۶۵
گنج سوائي (نام جہاز)
۴۲۱-۴۲۲
گور دھن راٹھور - ۱۵۷
راجہ گوپال سنگھہ بھدوریہ - ۹۲۱
گوپال سنگھہ کور - ۹۵۵

* مواضع و غیرہ *

گجرات - ۸۲-۴۰۱-۶۸۱-۷۵۵
گڈھی میرم - ۲۹۸-۳۰۱-۳۰۸
گڈھی کیر - ۳۰۱
گڈھی منصي - ۳۱۶-۳۹۵
گڈھی دندیري - ۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲
گڈھی کوکرمندہ - ۵۸۲
گذر اکبر پور - ۱۳-۲۷۶-۶۵۱
۷۵۱-۷۸۷-۷۹۹-۸۶۵
گذر بھدوریہ - ۲۰
گذر آب تلون (معبر قلب) - ۳۹
آب گذر اکبر پور - ۴۵۶
گذر بابا پیاري - ۵۱۸
آب گذر ھانڈیا - ۸۷۴
گردا س پور - ۷۶۱
گرجستان - ۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷
گکھر - ۲۴۰-۲۴۲
گلال بار - ۲۶۸-۳۸۹-۴۰۴
۴۱۸-۴۳۴-۵۳۲-۵۴۰
۵۶۶-۸۴۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵
گلشن آباد - ۲۸۱-۳۸۳
۴۰۱-۴۰۲-۵۲۴-۷۴۳
۸۹۰-۸۹۱
گلبرگہ - ۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴
۳۲۷-۳۷۱-۵۳۴-۵۷۰
قلعۂ گلبرگہ - ۵۷۰
گلکندہ - ۲۹۳-۳۰۶-۳۲۴
۳۶۸-۳۷۴-۶۰۹
قلعۂ گلکندہ - ۳۲۹-۳۳۰
۳۳۱-۳۳۵-۳۴۵-۳۴۷
۳۴۹-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵
۳۵۹-۳۶۰-۳۶۲-۳۶۶
۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۶۰۹
گلکہ - ۳۹۷
آب گنگ - ۴۱-۶۰-۹۱
۹۴-۹۸-۱۷۲-۲۱۹

۵۲۳ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۹۴۹
قلعهٔ گندیري ـــ ۲۲۵
گندمک - ۲۳۰
گوالیار - ۲۰ - ۱۲۳ - ۵۷۹
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۹۶ - ۵۹۹
۶۰۰ - ۸۰۰
قلعهٔ گوالیار - ۶۲ - ۸۷ - ۵۸۴
قلعهٔ گووه - ۴۰۱
گووه - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴
سرکار گودره (گودره) - ۴۷۹
۵۱۸ - ۵۶۷ - ۶۱۷
گونڈوانه - ۶۲۰
گورکپور - ۶۶۵
گهوڑا گهاٹ - ۱۶۲

* حرف لام - مردمان *

لاچین بیگ قلماق (تسمه کش)
(بهادر دل خان) - ۷۰۹
۷۱۰-۷۳۴-۷۳۵- (شف باء)
قوم لپي (لتي) - ۴۶۳-۴۶۴
سلطان لشکري - ۲۳۰
محمد لطیف دیوان - ۲۰۶
لطف الله خان پسر سعدالله خان
۵۷۵-۵۸۴-۵۸۶-۲۵۷
لطیف شاه دکني (هرانرازخان)
۲۹۱ (شف سین)
لطف علي خان - ۴۶۳
لطف الله خان پاني پتي
۶۸۸ - ۶۹۴
لطف الله خان صادق - ۷۲۷
۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۶۹ - ۷۹۶
لطیف خان پنوار - ۸۹۰-۸۹۲
رای لعل چند - ۲۰۹
لعل کنور محبوب جهاندار شاه
۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۸
۶۹۹ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۷
۷۲۴ - ۷۲۵
لعل سنگهه - ۸۴۹
لودي خان - ۴۱
خاندان لودي - ۸۹۹

* مواضع وغیره *

دار السلطنت لاهور - ۳۱ - ۳۳
۳۵ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲

۴۳ ـ ۴۴ ـ ۴۶ ـ ۸۴ ـ ۸۵
۱۲۴ ـ ۱۲۶ ـ ۱۵۵ ـ ۱۷۱
۱۷۶ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۸ ـ ۲۱۰
۲۴۲ ـ ۲۴۶ ـ ۲۵۱ ـ ۲۵۶
۲۵۷ ـ ۲۵۸ ـ ۲۶۱ ـ ۲۷۶
۳۹۵ ـ ۵۰۲ ـ ۵۶۲ ـ ۵۷۳
۵۷۴ ـ ۵۷۶ ـ ۶۵۱ ـ ۶۶۰
۶۶۲ ـ ۶۶۳ ـ ۶۷۹ ـ ۶۸۱
۶۹۱ ـ ۷۰۷ ـ ۷۱۲ ـ ۷۶۲
۸۵۷ ـ ۸۶۱ ـ ۸۶۲ ـ ۹۳۵
قلعهٔ لاهور ـ ۴۶ ـ ۱۵۵
لار ـ ۴۵۹
لال ٹیکری ـ ۵۲۸ ـ ۵۲۹
لاڈه فیروز شاه ـ ۸۰۴
لعل باغ ـ ۷۵۲ ـ ۸۵۴ ـ ۸۵۶
۸۷۲ ـ ۸۷۵
لمغان ـ ۲۴۲ ـ ۲۴۳ ـ ۲۴۴ ـ ۲۴۵
دریای لمغان ـ ۲۴۵
لوه گذهه ـ ۶۷۱ ـ ۷۶۱

● حرف میم ـ مردمان ●

مالوجي ـ ۱۷
راجه مانسنگهـــه هارا ـ ۳۰
۲۹۹ ـ ۳۰۲
مادناکافر پندت وزیر قطب الملک
۲۹۲ ـ ۲۹۳ ـ ۲۹۶ ـ ۲۹۸
۳۰۵ ـ ۳۰۸ ـ ۳۱۱ ـ ۳۱۲
قوم ماولیـــه ـ ۴۶۴ ـ ۴۶۶
۵۲۲ ـ ۵۲۳
مالالو خادم شیخ برهان ـ ۵۵۴
مبـــارز خـــان صوبه دار
(عماد الدوله هزبر خان)
۷۸۰ ـ ۸۹۷ ـ ۹۵۰ ـ ۹۵۲
۹۵۳ ـ ۹۵۵ ـ ۹۵۶ ـ ۹۵۷
۹۵۸ ـ ۹۵۹ ـ ۹۶۰ ـ ۹۶۱
۹۶۲ ـ ۹۶۳
مبارز خان آغریه ـ ۸۹۳
سید مبارک از اولاد سید جلال ۸۹۶
متبر سین زنار دار ناگر ـ ۸۲۵
۸۲۶ ـ ۸۲۷ ـ ۸۳۶
محمد متوصل خان نبیـــرهٔ
سعدالله خان ـ ۸۶۰ ـ ۸۷۶
۸۷۹ ـ ۸۸۱ ـ ۸۸۲ ـ ۸۸۹
۸۹۴ ـ ۸۹۶

مشهور خان -۸۸۶ - ۹۵۴
متي خان - ۸۹۰
مجاهدخان - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
۳۱۷ - ۳۱۸
مجلس راي -۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹
ميرزا محمد مشهدي
(اصالت خان) - ۱۲
محمد شاه كوكه - ۴۲ - ۱۲۳
محمد قلي اوزبک - ۴۹
محمد پسر قطب الدين - ۱۵۷
محمد بيگ خان - ۱۶۳ - ۵۱۸
۹۵۶ - ۹۵۹
محمدمحسن پسر حاجي زاهد
ملک التجار بندر سورت
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱
محمد علي خان خانسامان
۲۵۰ - ۲۵۱
ميرزا محمد مشرف غسلخانه
۲۹۴ - ۲۹۵
حضرت بنده‌نواز سيد محمد
گيسو دراز - ۳۲۲ - ۳۲۷
۳۷۱ - ۳۹۲
حاجي محراب - ۳۴۰
سلطان محمد قلي قطب الملک
۳۶۸
محمدشاه بهمنيه - ۳۶۸ - ۹۲۷
محمد قطب الملک - ۳۶۸
محمديار خان - ۳۸۰ - ۵۴۲
۵۴۵ - ۵۷۷ - ۹۱۵
آقا محمد زمان - ۳۸۰
خواجه محمد بخشي محمد
كام بخش - ۴۴۶ - ۴۸۵
امام محمد رح - ۴۴۴ - ۴۵۵
شاهزاده محي الملة خلف
شاهزاده محمدكام بخش - ۵۱۰
محتشم خان پسر شيخ مير
خوافي -۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۷
حكيم محسن وزير محمدكام بخش
(تقرب خان) ۵۶۹ - ۶۸۶
(شف تاء)
محي السنه پسر محمد كام بخش
۶۲۳
محمود خان افغان پسر ميرويس
افغان - ۶۴۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸

۹۷۵ - ۹۷۶
ابوالمظفر ناصرالدین محمد شاه
پادشاه - اصل نامش
(روشن اختر) خلف جهان شاه
نبیرهٔ بهادر شاه - ۶۴۶ - ۸۳۹
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۵
۸۵۰ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۶۱
۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۸۹۷
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۳
۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۸
۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۷
۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۳
۹۲۴ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۳۰
۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴
۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹
۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۵ - ۹۵۷
۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۵۰ - ۹۶۲
۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۳ - ۹۷۴
۹۷۶ - ۹۷۸
محمد علي خان (دیگر) - ۶۸۸
راجهٔ محکم سنگهه - ۷۵۲ - ۷۷۹
۷۹۷ - ۹۰۴ - ۹۰۹ - ۹۱۹
۹۲۰ - ۹۲۳ - ۹۲۸ - ۹۴۲
شیخ محمد علي فاضل واعظ - ۷۵۷
محمد خان بنگش - ۸۴۴ - ۹۰۰
۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۳۱ - ۹۷۴
شیخ محمد شاه فاروقي - ۸۴۸
۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۲
۸۹۳ - ۸۹۶
محبوب خان (دیندار خان) -
عرف عبدالنبي کشمیري
۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰
(شف دال و عین)
محمد علي پیغامبر - ۸۷۴
محمدي بیگ - ۸۹۰
سید محمد خان پسر اسدالله
خان - ۸۹۷ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲
محامد خان - ۹۲۱
محمد خان رومي - ۹۲۷
محتشم خان نبیرهٔ شیخ میر -
خوافي - ۹۵۵
خواجه محمود خان (مبارز خان)
پسر مبارز خان - ۹۵۶
۹۵۸ - ۹۶۲

مختار خان (خان عالم بهادر شاهي) - ۲۳ - ۳۶۱ - ۳۶۳
۳۶۴ - ۴۰۹ - ۴۲۸ - ۵۶۸
۵۷۶ - ۵۷۷ - ۶۰۱ - ۷۰۲
مخلص خان پسر مصطفی خان
۱۳۴ - ۱۸۹ - ۳۸۱ - ۳۹۴
۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۳۷
۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۴۶۵ - ۴۷۷
مختار خان بنی مختار (شمس الدین) - ۶۱۲ (شفشین)
مخلص خان (دیگر) - ۶۸۸
محمد مراد بخش - ۵ - ۶ - ۷
۸ - ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۶
۱۷ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۷
۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۷
۳۸ - ۳۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۱۵۴
۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱
مرشد قلی خان - ۱۱ - ۱۴
۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۷۰
مرتضی خان - ۱۶ - ۲۵۴
مراد خان - ۴۸
مرتضی قلی خان - ۵۵
قوم مرهته - ۹۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲
۱۱۵ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۲
۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۳۰۲
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۳ - ۳۹۶
۴۰۰ - ۴۱۵ - ۴۱۸ - ۴۲۷
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۴ - ۴۳۶
۴۴۷ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۹
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶
۵۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۶ - ۵۱۷
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۷
۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۴ - ۵۳۵
۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۸۳ - ۶۲۲
۶۲۳ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸
۷۳۳ - ۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۴۳
۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۴ - ۷۷۸
۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۴
۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۹۶ - ۷۹۷
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۷ - ۸۰۹
۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۴۹ - ۸۶۶
۸۷۱ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۶

۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰
۸۹۱ - ۸۹۵ - ۹۴۹ - ۹۵۰
۲۵۲ - ۹۵۵ - ۹۶۳ - ۹۶۹
۹۷۰ - ۹۷۲
میر مرتضی - ۱۳۸ - ۱۴۶
۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۶۱
سلطان مراد قلي - ۲۴۰
محمد مراد خانه‌زاد - ۲۶۷ - ۲۷۰
محمد مراد خان برادري خواني
خان - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۴۱۷
۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۷۸
۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۶۷
۵۶۸ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸
۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۶۱
میر مرتضی واغظ - ۵۶۱ - ۵۶۳
۵۶۴ - ۵۶۵
مردان علي خان (هزبر خان) ۵۷۵
مرشد قلي خان پسر مصطفی
قلي بيگ (بادشاه قلي خان)
۵۸۸ - ۵۹۵
محمد مراد فاضل - ۶۸۱
مرتضی خان (ديگر) - ۷۲۱
۸۹۶ - ۹۱۳ - ۹۱۴
مير مرتضی خفاف ايلچی -
شاه ايران - ۷۳۶
محمد مراد کشميري رکن
الدوله (اعتقاد خان فرخ
شاهي) (وکالت خان)
۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳
(شف الف و راء)
مرحمت خان بهادر فيل جنگ
۸۰۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۴۹
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۸ - ۸۵۹
۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۷۶ - ۸۸۰
۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۳۹
مريم مکاني والدهٔ محمد شاه
بادشاه - ۸۵۰ - (شف واو)
حکيم محمد مرتضی - ۸۷۶
مستعد خان - ۲۱۱ - ۵۲۳ - ۶۲۹
مسقطيان - ۲۸۵
مسعود حبشي بيجاپوري - ۳۷۱
۳۷۲ ۳۷۳

مست علي خان - ۵۹۲ - ۵۹۵

خواجه مسعود خان پسر مبارز خان

۹۵۶ - ۹۵۸

میرزا مشکي - ۸۳

میر مشرف - ۷۰۲ - ۷۲۲

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۱۲

۹۰۳ - ۹۱۰

مصطفی خان عرف سید ابراهیم

۶۷ - (شف الف)

مصطفی خان کاشي - ۴۳۹

۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۵۵۵

مصطفی قاي بیگ - ۵۸۸

مصطفی خان برادرزاده حسین

خان - ۸۶۲ - ۸۶۳

مصطفی خان (دیگر) - ۹۰۳

مطلب خان - ۳۹۴ - ۵۸۳ - ۵۸۹

سید مظفر خان بارهه - ۴۸

۲۹۳ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۵

سید مظفر خان اسدخاني - ۵۷۲

مظفر خان (دیگر) - ۹۲۲

مظفر خان خویشگي - ۹۵۳

معظم شاه (بهادر شاه) (شاه عالم)

۱۰ - ۴۳ - ۷۸ - ۸۵ - ۹۸

۹۹ - ۱۲۵ - ۱۲۸ ۱۷۲

۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۶

۱۸۹ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۲۸

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۶۳

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۰ - ۲۷۶

۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲

۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷

۳۰۸ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵

۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲

۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۷

۳۴۷ - ۳۶۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۳۷

۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴

۵۰۲ (شف باء و شین)

معمور خان - ۳۷ - ۱۱۱

معظم خان خانخانان (میر جمله)

صوبهدار بنگاله - ۵۰ - ۵۴
۵۹ - ۶۰ - ۷۵ - ۹۰ - ۹۱
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۹۸
۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۸ - ۱۱۰
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹
۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳
۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹
۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳
۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹
۱۷۰-۱۷۱-۲۳۰(شف جیم)
معظم خان خسر بادشاه زاده
محمد کام بخش - ۳۱۶
حضرت خواجه معین الدین
چشتي قدس سره - ۷۴
۷۵ - ۲۵۵ - ۲۶۲ - ۶۰۸
خواجه معقول - ۸۴
معتمد خان خواجهسرا - ۱۲۳
معز الدین (جهاندار شاه) پسر
معظم شاه - ۱۲۵ - ۱۷۷
۲۶۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴
۳۳۲ - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۴۳
۴۴۴ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۷۴
۵۷۵ - ۵۹۱ - ۵۹۹
(شف جیم)
معتبرخان فوجدار - ۴۰۲-۴۰۳
محمد معصوم پسر عبدالرزاق
لاري - ۴۴۹
معین الدین مجهول النسب
پسر محمد اکبر نبیرهٔ عالمگیر
۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۷
مغلان - ۳۷ - ۳۸ - ۹۶-۱۴۰
۱۴۲ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶
۳۱۸ - ۳۲۹ - ۳۶۴ - ۳۷۱
۳۸۵ - ۳۹۴ - ۴۷۳ - ۴۹۵
۴۹۸ - ۵۷۸ - ۵۸۲ - ۶۶۴
۷۵۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱
۸۰۵ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۳

۸۵۷ – ۸۵۸ – ۸۶۳ – ۸۶۵
۸۶۵ – ۸۷۰ – ۸۸۰ – ۸۸۶
۸۹۲ – ۸۹۹ – ۹۰۵ – ۹۰۵
۹۰۷ – ۹۰۹ – ۹۳۳ – ۹۴۵
مغلي خطيب كش – ۶۶۵
مقرب خان – ۳۴
محمد مقيم – ۱۰۰ – ۱۳۵
مقرب خان عرف شيخ نظام
حيدر ابادي (خان زمان
فتح جنگ) – ۳۸۳ – ۳۸۵
۳۸۶ – ۳۸۷ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۹۵۷ – (شف خاء)
محمد مقيم خانسامان محمد
مراد خان – ۴۸۶
مقصود خان – ۵۸۸
خواجه مقبول خان ناظر – ۹۰۵
مقرب خان (ديگر) – ۹۵۵
۹۵۷ – ۹۵۸
مكند سنگهه هارا – ۱۵ – ۱۷
مكرم خان حارس جونپور – ۴۷
۴۹ – ۵۸
مكرم خان پسر شيخ مير خوافي –
۵۴۲ – ۵۴۳ – ۵۴۴ – ۵۴۵
شاه مكهن – ۸۷۳
راجه مكرائي – ۸۷۵
ملتفت خان ديوان (اعظم خان)
۱۹ – ۱۲۶ – ۲۹۳ – ۳۰۲
ملهاي ديوان چاندة – ۲۰۶
ممورز خان – ۲۵
ممتاز خان – ۱۱۹ – ۷۲۲
ممتاز محل – ۸۳۷
خواجه منظور – ۱۰
شيخ منهاج – ۲۹۶ – ۳۰۲ – ۳۰۳
۳۰۴ – ۳۲۸ – ۳۳۵ – ۳۶۰
منور خان – ۳۹۲ – ۵۵۷ – ۵۷۲
۵۸۵ – ۵۸۸ – ۵۹۱
منعم خان خانخانان (خان زمان
(معظم خان) – ۴۸۴
۴۹۲ – ۴۹۳ – ۵۰۲ – ۵۷۳
۵۷۴ – ۵۷۵ – ۵۷۷ – ۵۷۸
۵۷۹ – ۵۸۷ – ۵۹۲ – ۵۹۴
۵۹۸ – ۶۰۱ – ۶۰۲ – ۶۰۳
۶۰۶ – ۶۱۷ – ۶۲۱ – ۶۲۲
۶۲۳ – ۶۲۴ – ۶۲۵ – ۶۲۶

۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۴۶ - ۶۴۷
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۶۲ - ۶۷۰
۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۹۱ - ۷۱۲
۷۵۲-۷۶۱-۹۵۶ (شف خاء)
راني منوهر پوري زوجهٔ محمد
کام‌بخش - ۵۱۰
منصور خان - ۵۳۷ - ۵۷۲
۵۸۱ - ۵۸۳
منوهر هزاري - ۸۱۲
منصور جنگ - ۹۲۵
حاجي منصور - ۹۶۰ - ۹۶۱
موهن سنگهه هارا - ۱۷ - ۲۷۶
محمد مومن - ۱۵۰ - ۱۶۴
موسی خان-۱۹۶ -۱۹۷-۳۱۱
مومن خان نجم‌ثاني - ۳۲۱
۶۶۳ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱
موسوي خان ديوان - ۳۹۶
موهن سنگهه زميندار (ديگر) ۵۸۲
مهابت خان - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷
۱۲۹ - ۱۷۶ - ۲۱۶ - ۲۳۰
مهابت خان سابق پدر مهابت
خان - ۳۶
مهيس داس - ۵۱
حکيم محمد مهدي حيدرابادي-
۵۷۰
مهابت خان بهادر شاهي پسر
منعم خان - ۶۲۵ - ۶۲۶
۶۶۲ - ۶۸۸ - ۷۰۵
مهربرور محل شاه عالم - ۶۲۹
مهرعلي خان - ۶۶۴ - ۶۶۵
مهاراني صبيهٔ اجيت سنگهه
زوجهٔ فرخ سير بادشاه - ۸۳۳
امام مهدی آخرالزمان - ۹۷۶
ميدني سنگهه پسر پرتهي
سنگهه -۱۲۳
مير خان صوبه دار کابل - ۲۰۸
۷۰۵ - ۸۱۸ - ۸۹۹
ميرسيوان - ۲۷۶ - ۲۹۹-۵۵۴
ميرزا علي -۶۴۱ - ۷۸۹ - ۸۹۰
قاضي مير - ۶۸۱ - ۹۳۰
ميرزا خان- ۷۴۵
ميرزابيگ خان آدم قليچ خان-۷۴۷
مير علي خان - ۹۱۰

میوانیان - ۹۱۲
میان رام منشي - ۹۳۰

* مواضع وغیره *

صوبهٔ مالوا - ۳ - ۷ - ۴۱-۱۲۲
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۶ - ۲۳۴
۳۹۹ - ۴۵۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸
۵۴۱ - ۵۴۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
۶۲۵ - ۶۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۷
۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۱۷ - ۸۲۸
۸۴۴ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۵۰
۸۵۲ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹
۸۷۷ - ۸۹۸ - ۹۴۶ - ۹۴۹
۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۷۴
ماندو شادي آباد - ۱۳
۸۴۸ - ۸۴۹
قلعهٔ ماندو - ۷۹۹ - ۸۰۰
۸۱۸ - ۸۵۸
مازندران - ۲۵۶ - ۳۱۱
۴۹۴ - ۶۶۳
آب مانگنگا - ۳۸۴
متهرا - ۳۸ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۹۹
۲۱۷ - ۸۳۵
مچهلي بندر - ۹۶۰
محي آباد - ۵۱۰
محمدآباد (بیدر) ۷۸۹ - ۸۹۱
(شف باء)
قلعهٔ محمدنگر - ۹۶۰
بندرمخه - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۷
مرتضی آباد (مرج) ۲۷۱ - ۴۶۰
۴۶۱ - ۴۷۷
مرادآباد (رکن آباد) ۷۷۱
۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲ - ۸۱۸
۸۷۳ - ۹۳۹
بندرمسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۴۲۸
تهانهٔ مسوري - ۴۶۲
ولایت مشکیان - ۸۳
مشهد مقدس - ۹۷۵ - ۹۷۶
۹۷۷ - ۹۷۸
مصطفی آباد (چوپره) - ۲۷۴
۲۷۵ - ۶۶۹ - ۷۹۸ (شف چے)
مکهٔ معظمه - ۱۳م - ۱۴م - ۵۵م
۵۵۹ - ۹۶۳
ملتان - ۴م - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶

۲۰۵ - ۲۷۶ - ۴۰۳ - ۴۴۴
۴۵۰ - ۴۶۲ - ۵۴۶ - ۵۶۱
۵۶۲ - ۶۷۴ - ۶۴۳ - ۶۸۵
۷۵۷ - ۷۶۰ - ۸۵۲ - ۸۵۹
قصبهٔ ملکپیر - ۲۳۶
قلعهٔ ملهیر - ۲۴۷ - ۲۸۰
۲۸۱ - ۲۸۴ - ۵۴۱ - ۷۸۰
۷۸۱ - ۷۹۷
ملهیر - ۲۷۷
قلعهٔ ملکانو - ۳۷۲
ملکانو (اعظم نگر) - ۳۷۲
ملکاپور - ۶۱۹
منگل پهره - ۱۹۲ - ۱۹۳
منزل علي مسجد - ۲۳۸
قلعهٔ منبي - ۴۰۱ - ۴۲۱ - ۴۲۳
منبي - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۷
مندسور - ۵۱۶ - ۸۶۰
قلعهٔ مونگیر - ۷۵
مونگیر - ۱۰۰
دریای مهي - ۹۶۹ - ۹۷۰
میوات - ۳۳ - ۲۵۲
میمند - ۲۳۷
میرٹهه سنگلهاڈه - ۶۵۱

° حرف نون - مردمان °

سید ناهر خان - ۲۸
نامدار خان - ۳۲ - ۱۸۹
نادره بیگم زوجهٔ داراشکوه - ۸۳
ناکومرهته - ۲۹۱ - ۴۴۷
ناصر خان - ۶۱۰
ناصرجنگ (حیدرقلي خان)
۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۵۵
(شف حاء)
نوم ناگران - ۹۷۱
نتهوجي (محمد قلي خان)
خویش میوا بهوسله - ۱۹۰
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵
۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷
نتهمل پسر بهو کنول - ۸۳۵ - ۸۳۶
نجابت خان خانخانان - ۱۱
۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۳۵
۴۶ - ۴۷ - ۱۱۱ - ۱۷۶ - ۱۷۸
سید نجابت خان بارهه - ۴۸
نجابت خان (دیگر) - ۴۵۶ - ۵۴۱

۷۵۰ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۷
فخرالدین علي خان برادر
حید عبد الله خان - ۶۹۲-۷۱۳
۷۲۹ - ۸۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۵
۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۲۵ - ۹۲۹
۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶
فجابت علي خان برادر زادۂ
عبدالله خان - ۹۱۷-۹۳۴-۹۳۵
فذرمحمد خان - ۴۹ - ۵۸-۶۵
فرایدن کلان (نام بت) - ۱۳۶
فصرت خان (خاندوران) ولد
خاندوران - ۲۰
سید فصیرالدین دکني - ۶۸
فصرت‌خان بصر خانجهان - ۳۱۳
حضرت میر فصیرالدین هردي
طاب مرقدۂ - ۵۵۶ - ۵۵۸
فصیرالدین خان ایراني - ۸۰۰
فصرت یار خان - ۹۱۱ - ۹۲۱
۹۲۵ - ۹۲۹
فصیرالدولہ عبدالرحیم خان
عموی فتح جنگ - ۹۵۴
(لف مین)
شیخ نظام میانجي - ۱۱
شیخ نظام (دیگر) (تقرب‌خان)
۳۳۵ - ۵۵۴
نظام‌الملک - ۱۱۳ - ۱۷۹
نظام‌الدین کوتوال (میرزا بیگ)
۲۵۷
نظر علي خان - ۴۷۸ - ۴۷۹
۴۸۰ - ۴۸۱ - ۵۱۸ - ۵۱۹
نظام‌الملک بهادر آصف خان
فتح جنگ (قلیچ خان)
متخلص به شاکر - ۷۳۵
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۰
۷۵۱ - ۷۷۱ - ۷۸۳ - ۷۹۱
۷۹۲ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۸۰۲
۸۰۶ - ۸۱۲ - ۸۱۸ - ۸۲۶
۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۴
۸۳۳ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶
۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۱
۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵

۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹
۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۶
۸۸۷ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱
۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵
۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۱۵
۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹ - ۹۴۰
۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸
۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲
۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۶ - ۹۵۷
۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱
۹۶۲ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۷۰
۹۷۲ - ۹۷۳ (شف قاف)
حضرت خواجه نظام الدین - ۷۶۰
نعمت خان (میرزا محمد)
(دانشمند خان) - ۳۳۸
۳۴۳ - ۳۵۹
نعیم خان (خان زمان بهادر)
بسرکان منعم خان - ۵۹۸
(شف خاء)
نعمت الله خان - ۸۹۹ - ۹۲۲
محمد نقی - ۶۶۸
نوید خواجه مرا - ۶۰ - ۳۳۴
نورس بیگم - ۷۵
نور الحسن - ۹۳
نورنسا خانم محل خاص شاه عالم
صبیهٔ میرزا سنجر خراسانی
نجم ثانی - ۹۸ - ۳۳۰ - ۳۳۱
۳۳۳ - ۳۳۴
قوم نوآئیده - ۱۱۳ - ۴۰۲
سید نور علی - ۲۴۷
نواب بائی والدهٔ محمد معظم
۲۶۴ - ۶۰۴
میر نورالله پسر میر میران -
۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۹۹
نور الدین خان - ۵۹۲
نور جهان بیگم - ۸۳۷
محمد نور الله خان دیوان برادر
محمد انور خان - ۸۵۳
۸۵۴ - ۸۷۲
شیخ نور الله فاروقی برادر شیخ
محمدشاه داروغه - ۸۷۶ - ۸۸۹
۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۶
نور الله خان پسر امدالله خان -
۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۱۰

نیک نام خان خواجه‌سرا - ۱۹۵
نیکو سیر پسر محمد اکبر - ۲۷۶
۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۹
۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۵
۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۵۵ - ۸۵۰
۸۵۱ - ۹۱۴
نیکنام خان (دیگر) - ۲۸۱-۲۸۴
نیما سنده‌یا مرهنده - ۴۵۶
۴۵۷ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۵
۷۵۱ - ۷۵۴
سید نیاز خان - ۵۶۹ ۵۷۰
نیازعلی خان (قلیچ خان) - ۵۷۶
نیاز خان افغان - ۶۳۹
نیک‌نظر خان - ۹۵۵

٭ مواضع وغیره ٭

قلعهٔ نادیه - ۲۴۸
پرگنهٔ نارنول - ۲۵۲ - ۲۵۳
۶۵۱ - ۷۷۰
نالدیر - ۶۱۹-۷۸۸-۷۸۹-۸۷۵
نالهٔ دلب - ۹۵۳
نحف اشرف - ۷۱۲
قصبهٔ نذربار (نذربار) - ۴۵۶
۴۵۷-۴۵۸-۷۷۹-۷۸۲-۷۸۵
آب نوبدا - ۱۰ - ۱۲ - ۲۰۵
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۸۳ - ۶۱۸
۶۲۰ - ۶۵۱ - ۷۵۱ - ۷۸۷
۷۶۷ - ۷۹۶ - ۸۴۸ - ۸۵۲
۸۵۳ - ۸۵۶ - ۸۵۸
۸۶۵ - ۸۷۱ - ۸۷۴ - ۹۴۷
۹۵۰-۹۵۱
پرگنهٔ نرکنده - ۶۳۱
نرسل - ۷۸۹ - ۷۹۰
نرور - ۸۴۶
باغ نگینه - ۳۶۳
پرگنهٔ نلام - ۸۵۱
باغ نور - ۶۲
نواب پوره - ۲۷۳
نوجر - ۹۷۲
نهاسره - ۶۱۷
نیک‌بهار - ۲۴۰ - ۲۴۲
نیر - ۶۲۶
نیشاپور - ۹۰۲
منزل نیول - ۹۱۸

* حرف واو - مردمان *

والد مولف - ۲۷ - ۱۵۵ - ۱۷۲
۵۵۴ - ۵۵۵
والاجاه بصراعظم شاه - ۵۰۹
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۳ - ۵۹۸
هیبخ محمد وارث ولي - ۵۵۱
شاهزاده والاتبار بصر اعظم شاه
۶۸۹ - ۷۳۰
والدهٔ فرخ سیر بادشاه - ۷۹۱
والدهٔ محمد شاه بادشاه
(مریم مکاني) ۸۴۱ - ۹۰۶
۹۳۶ (شف میم)
وزیر خان - ۲۸ - ۹۸ - ۱۷۸
۲۳۶ - ۶۷۶ - ۶۵۳ - ۶۵۴
وکالت خان - ۷۸۱ - ۷۹۷
شیخ ولي فرملي - ۴۹ - ۵۷ - ۵۸
صید ولي - ۸۶۸
صید ولي محمد - ۸۹۰
صید ولي (دیگر) - ۸۹۵
ونکت راو زمیندار - ۶۳۱

* مواضع وغیره *

واتکیرا - ۴۰۷ - ۵۲۴ - ۵۲۵
۵۲۷ - ۹۷۲
قلعهٔ واتکیرا (رحمن بخش) - ۵۲۵
۵۳۰ - ۵۳۲ - ۵۳۸ - ۵۷۰
ورنکل - ۶۳۰
قلعهٔ ورنکل - ۶۳۴

* حرف هاء - مردمان *

هادي داد خان - ۲۵
صید هاشم قریب شیخ صفر - ۷۱
محمد هاشم تبریزي - ۲۸۶ - ۳۱۹
صفر هاشم وزیر - ۲۹۳ - ۳۱۳ - ۳۱۵
صفر هادي فضل خان - ۳۹۹
(شف واو)
هاماجي - ۵۱۳
میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان
نواب شاه عباس ایران - ۶۶۳
۶۶۵ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰
هادي خان - ۹۲۱ - ۹۳۱
شیخ هدیا داروغه - ۹۳۱

سید هدایت الله مدر - ۳۱
شیخ هدایت کیش واقعه‌نگار
۳۲۲ - ۵۳۱ - ۵۳۲
۶۸۸ - ۷۳۵
هدو کوله - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷
هدیت الله شاگرد پیشه شجاعت
خان - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
هدایت الله خان سعد الله -
۶۸۸ - ۷۷۳ (شف سین)
هر رای - ۵۶۱
هزبر خان - ۵۸۸ - ۶۵۶
هشدار خان - ۶۳۹
همایون بادشاه حمت آشیانی - ۸۷۰
۵۹۸ - ۶۲۵ - ۸۲۰ - ۹۵۸
همت خان بهادر - ۲۹۳ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۲
۳۰۳ - ۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۳۴
شاهزاده همایون بخت - ۶۸۸
۷۰۸ - ۷۴۰
همت خان مشرف - ۸۱۸
۸۳۱ - ۸۴۲
همت یار خان - ۹۵۵
هنونت رای - ۴۴۷
هندیر رو - ۵۳۰
هوشدار خان - ۶۵ - ۶۹ - ۷۳
هرشدار خان (رادت خان) ۹۵۴
هیبت - ۸۶ - ۸۷
هیراس بکسریه - ۷۵۲
۷۸۳ - ۹۲۳

* مواضع وغیره *

آب هکذیا - ۵۸۲
هاندیه - ۷۸۷
هردوار - ۱۴
هرات - ۲۸۹ - ۹۷۵
تالاب هرتاله - ۸۸۱ - ۸۸۷
هندوستان - ۱ - ۴۰ - ۷۹ - ۸۰
۸۸ - ۸۹ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۱۳۴ - ۱۷۷ - ۱۸۶ - ۱۹۹
۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۵۶
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰
۳۶۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۳
۴۰۴ - ۴۱۱ - ۴۲۱ - ۴۲۷

۴۴۱ - ۴۵۵ - ۴۶۰ - ۴۸۵
۵۳۱ - ۵۵۰ - ۵۵۹ - ۵۶۳
۵۶۶ - ۵۶۸ - ۵۷۶ - ۵۹۱
۶۰۳ - ۶۱۹ - ۶۲۶ - ۶۲۸
۶۸۵ - ۶۸۸ - ۷۰۲ - ۷۰۷
۷۲۲ - ۷۳۱ - ۸۱۱ - ۸۵۱
۸۸۰ - ۸۹۲ - ۹۰۵ - ۹۲۷
۹۳۲ - ۹۳۸ - ۹۵۸ - ۹۵۱
۹۶۳ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۶
هندون بیانه - ۹۰۲

• حرف یاء - مردمان •

یاقوت حبشي - ۱۹۳
ســـدي یاقوت خان - ۲۲۵
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸
۲۸۵ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۴
۴۲۶ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵
۴۹۸ - ۵۱۴ - ۵۱۵
یاقوت خواجهسرا (محرم خان) -
۳۳۳ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۳۵ - ۴۳۶
میرزا یارعلي - ۳۳۷ - ۳۷۸
۳۷۹ - ۴۱۰ - ۵۷۲ - ۶۶۲
حاجي یار محمد فاضل - ۶۶۳
۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳
یکانجی وزیر عادل خان برادر
ملا احمد فراتیه - ۱۷۷
۱۸۳ - ۱۹۱
میدي یحیی کمتدال - ۵۵۱ - ۵۵۲
یکه تاز خان - ۹۵ - ۱۶۳ - ۵۳۶
یلبرز خان آغري - ۸۸۹
یوسف خان برادر دلیرخان
افغان - ۲۸
یوسف خان (دیگر) ۵۳۵ - ۵۷۱
عبد یوسف خان پاولي - ۵۹۵
یوسف خان روز بهاني - ۶۳۸
۶۳۹ - ۶۵۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۷
محمد یوسف خان داروغه
۷۵۲ - ۷۵۳
میر یوسف خان - ۹۵۶ - ۹۶۰

• مواضع وغیره •

یونان - ۶۷۵

باتمام رسید

BIBLIOTHECA INDICA

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMED.

PART II.

PRINTED AT THE URDU GUIDE PRESS.

CALCUTTA:

1874.